بررسیهای تاریخی

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

گراورهای سفید وسیاه وگراورهای رنگی این‌شماره درچاپخانه ارتش شاهنشاهی
تهیه و به چاپ رسیده است .

« ذکر تاریخ گذشته از واجبات است بخصوص در
مورد ملتهائی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
جوانان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفهٔ حساس و فوق العاده بعهدهٔ آنها
است . »

از سخنان شاهنشاه آریامهر

فرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران هیئت های رهبری مجلهٔ بررسیهای تاریخی بشرح زیر میباشد

هیئت رئیسه افتخاری :

ارتشبد رضا عظیمی	تیمسار ارتشبد غلامرضا ازهاری	جناب آقای دکتر هوشنگ نهاوندی
(وزیر جنگ)	(رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران)	(رئیس دانشگاه تهران)

هیئت مدیره :

تیمسار سپهبد علی کریملو	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد اصغر بهشت	معاون هم آهنگ کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد حسین رستگار نامدار	رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سرلشکر ابوالحسن سعادتمند	رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران

پ - هیئت تحریریه :

آقای دکتر شجاع الدین شفا	معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی
آقای دکتر خانبابا بیانی	استاد تاریخ دانشگاه تهران
آقای دکتر عباس زریاب خوئی	رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات تهران
آقای سید محمد تقی مصطفوی	استاد باستانشناسی
سرهنگ جهانگیر قائم مقامی	دکتر در تاریخ
سرهنگ یحیی شهیدی	مدیر مسئول و سردبیر مجله بررسی های تاریخی

آثار

ساسانی خلیج فارس

«جزیره قشم»

بقلم

جواد بابک راد

(فوق لیسانسیه در باستانشناسی)

آثار ساسانی خلیج فارس

(جزیره قشم)

بقلم :

جواد بابك راد

(فوق لیسانسیه در باستانشناسی)

بررسی و بازشناخت آثار باستانی ایران بر اساس برنامه‌ای منظم ازسال ۱۳٤٤ دراداره کل باستان شناسی طرح ودرسطح استان‌های مختلف پیاده شد و آثاربسیارارزنده و گرانبهائی که تاکنون توسط هیأت های ایرانی کشف و به ثبت فهرست آثار باستانی رسیده نتایج حاصله ازاین بررسی‌ها است :

بررسی آثار باستانی استان ساحلی نیزدر عدادکارهای‌عادی ادارهٔ کل‌باستان‌شناسی‌بود که‌در برنامهٔ زمستان سال ۱۳٤۸ پیش‌بینی وبرمبنای همان‌طرح یك هیأت‌شامل‌سه‌باستان‌شناس

ایرانی به‌استان ساحلی‌عزیمت کرد وبااینکه به مقدارکافی وفراوان درزمینهٔ شناخت‌آثار باستانی استان ساحلی و سیادت چند هزار سالهٔ ایران بـه این خلیج زرخیزمدارك ومقالات متنوع در کتاب سمینارخلیج‌فارس جمع‌آوری شده‌بود مع‌الوصف استفاده از کتاب دیگری تحت عنوان خلیج‌فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنـه بندر عباسی‌هیأت اعزامی را بـه اهمیت این استان متوجه نمود ، خوشبختانه درهمین احوال انجمن‌آثار ملی کـه درطول عمر پنجاه ساله تأسیس‌خود درراه احیاء ومرمت‌آثار باستانی وبالاخص درزمینهٔ نشرفرهنگ وادب وتاریخ وطن عزیزمان بدون تظاهر ودور از گزافه‌گوئی قدمهای مؤثر وبلندی برداشته است این بار بـه نشر کتاب ارزنده دیگری تحت عنوان آثار باستانی خلیج فارس مبادرت نمود کـه در نـوع خود از گرانبهاترین نشریات عصرحاضر است وهیأت اعزامی بااستفاده از اطلاعـات ارزنده همین کتاب به بررسی‌آثارباستانی حوزهٔ خلیج فارس ودریای عمان وسواحل وبنادر مبادرت نمود .

اولین پایگاه تحقیق وبررسی مـا درجزیرهٔ قشم مستقر گردید کـه‌کار بررسی و گمانه زنی قسمتی ازاین جزیره قریب دوماه‌بطول انجامید وبعلت پایان یافتن مدت مأموریت ادامهٔ کار بسال ١٣٤٩ موکول گردید منتهی در همان فرصت هیأت موفق شد ٥٤ اثرارزنده و گرانبهارا ازدورانهای مختلف کشف نماید .

هیأت بررسی اعزامی سال ١٣٤٩ درتعقیب تحقیقات باستان شناسی سال قبل‌کار بررسی وحفاری و گمانه زنی درجزیرهٔ قشم را بپایان رسانیـد ودر این مدت ٢٧ اثر باستانی دیگر کشف شد که جمعاً درجزیرهٔ قشم ودر طول دوسال بررسی و گمانه زنی ٧٩ اثر باستانی توسط هیأت اعزامی بازشناخته شدوگزارشی که ذیلا بعرض علاقه‌مندان میرساند مربوط به‌سدهای تل بالا (Tale.Bala) و دم (Dam) درجزیرهٔ قشم است که بااستفاده ازمقدمه‌ای کوتاه

درزمینهٔ موقعیت طبیعی و تاریخی وجغرافیائی جزیرهٔ قشم دوستداران را در جریان وقایع قرارمیدهد .

جزیرهٔقشم که درحقیقتیکی ازبزر گترین جزایر متعلق بایران و نزدیك به کرانهٔ آن درخلیج فارس‌است بطول‌تقریبی۱۴۴ کیلومتر وعرض ۳۰ کیلومتر بوده شامل ۵۵ قریـه است وبانضمام سه جزیرهٔ مهم دیگر نزدیك آن جمعاً ۳۲ هزارنفرجمعیت دارد که تنها درجزیرهٔ قشم ۲۶۵۰۰ نفر، هرمز ۳۵۰۰نفر، لارك ۵۰۰ نفر ، هنگام ۱۵۰۰ نفر زند گی میکنند .

هر تازه واردی بمحض ورودباسکله‌قشم قلعهٔ معروف‌پرتقالیهارا‌جستجو میکند کـه ویرانه‌های آن در گوشهٔ جنوب شرقی بخش قشم است وتا محل بخشداری نزدیك به ۳۰۰ مترفاصله دارد .

دربارهٔ جزیرهٔ قشم مورخین وجغرافی‌نویسان ایـرانی وعرب وسیاحان اروپائی مطالبی درزمینـهٔ روستاها ، جمعیت ، محصولات ، صادرات ، تعداد نخل ومالیات ومسجدهای آن‌اطلاعاتی‌نوشته‌اند[1] اماهیچیك‌به گذشتهٔ‌باستانی جزیره‌وآثاری که از دورانهای‌پیشین‌بجامانده است‌اشاره نکرده‌اند وبهمین لحاظ برای اکثریت نسل حاضرنام جزیرهٔ‌قشم مرادف باقلعهٔ پرتقالی‌هااست وازآن نظر که قلعهٔ مورد بحث بادیدی عمیق وهمه جانبه و دور از تعصب مورد بررسی قرار گرفته است عجالتاً از ذکرجزئیات‌آن خودداری میشود و گزارش‌آن را به تفصیل درفصل دیگر بعرض خوانند گان گرامی خواهد رساند .

جزیرهٔ قشم یا بقول جغرافی نویسان[2] جزیرة الطویل که درحال حاضر شامل ۵۵ قریه است در روز گار گذشته[3] حتی در عصر صفویـه روستاهـای

۱ـ تاریخ خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه به نقل از تاریخ روضة‌الصفا و مروج‌الذهب و معجم‌البلدان (سفرنامه ابن بطوطه صفحات ۶۳ ـ ۱۱۶ ـ ۱۱۷ ـ ۱۳۵ ـ ۱۸۲) .

۲ـ صفحه ۱۱۶ کتاب خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه صفحه ۱۱۶ ، وسرزمین های خلافت شرقی تألیف استرنج صفحه ۲۸۲ و جغرافیای تاریخی بارتولد چاپ لنینگراد صفحه ۹۶ .

۳ـ مروج‌الذهب صفحه ۷۹ و روضة‌الصفا جلد هشتم صفحه ۱۱۵ ذیل وقایع عصر شاه عباس اول .

جزیره قشم که تاآن زمان بوسیله گروههای کوچکی (آنهم در مناطق مرکزی‌حوزه گل ورمکان)اداره میشد ازاین تاریخ به‌بعد درقدرت عظیم‌و شگرف تازه واردان تحلیل رفت وآبادی وعمران قشم هم ازاین تاریخ‌به‌بعد است زیرا آریائیان که در زراعت وحفرقنات و کاریز وحشم داری وساختن سد وپل واحداث اسکله مهارت‌کافی داشتند درراه آبادی جزیره قشم‌مشقات توان‌فرسائی تحمل کردندتاآنجا که‌به‌طبیعت سرکش پیروزی‌یافتندوجزیرهٔ خاموش و ساکت قشم را که قرنها آرام به خلیج فارس نظاره میکرد به‌بزرگترین‌مرکزبازرگانی‌ونظامی‌تبدیل نمودند ، شهرهای‌بزرگ بابنادر وسیع که ظرفیت‌کافی برای قبول و بارگیری کشتیهای نیروی دریائی هخامنشیان داشت به وجودآوردند تاآنجا که جزیره قشم را بصورت پل اطمینان بخشی برای تجارت شرق وغرب به جهانیان معرفی کردند[٤].

این مردم باهمت وآزاده که احتمالا از کوهستان‌های حوزه کرمان یا فارس به جزایرخلیج فارس مهاجرت کردند بااستفاده از کمکهای مادی و معنوی شاهان گرانقدر وارتش شاهنشاهی درراه رفع دشواریها ازهیچ مانعی نهراسیدند وبهترین گواه همت مردانه‌آنان وجودآبگیرها ومخازن‌آب‌است که بادست همان مردان در دل کوهساران حفرگشته وبرای ادامهٔ حیات مردان‌آینده وارتش ونیروی دریائی بوجود آمده است[٥] ، آب باران که تا قبل ازورودآریائیان بطور بی‌امان وبنیان کن به دریا میریخت ازاین زمان به‌بعد درمخازن بزرگ نگهداری میشد ودرموقع مناسب بمصرف زراعت و باغهای جزیرهٔ قشم میرسید وهمین امرموجب گردید که آبادیهای بزرگ بوجودآید .

درطول دوران باشکوه وطلائی‌هخامنشیان که شامل شاهنشاهی وسیعی

---

٤ ـ بقایای باستانی اسکله لافت ، باسعیدو و حاشیه شمال شرقی بخش قشم گواه براین امر می‌تواند باشد .

٥ـ مخازن عظیم لافت ، خوشاب ، باسعیدو ، خربس قشم که بوسیله هیأت کشف ومعرفی میگردد .

ازسند تاسواحل شمالی آفریقا ومدیترانه بود خلیج فارس درحقیقت مرکز بزرگترین نیروی دریائی هخامنشیان در جهان آن عصر بشمار میرفت و جزایر بزرگی چون قشم ، لارك ، هنگام ، کیش ، هرمز بعنوان مراکزقدرت عظیم دریانوردی شاهنشاهی هخامنشی بود که شاهراه های دریائی وتجارتی ونظامی شرق وغرب را اداره میکرد .

سلسلهٔ شاهنشاهان هخامنشی که بیش از ۲۲۰ سال بقسمت عمده‌ای از دنیای متمدن آن‌عصر حکومت میراند درعین بکار بستن‌تدابیرخاص واعمال دادگری واحترام به‌ملت‌ها ومردم غیرایرانی فعالیتهای مهم وشگرفی هم در زمینهٔ سیادت بری وبحری شاهنشاهی ایران انجام داده بود وبا زوال آن شیرازهٔ تمام سازمانهای سیاسی واداری کشورازهم گسیخت وباغروب آخرین ستاره این سلسله‌آشوب وبلوا بتمام ایالات شاهنشاهی سایه افکند .

نیروی‌بیگانه(یونانیان) که‌برای محو قدرت‌های ملی ومحلی‌سرسختانه تلاش بخرج میداد قسمت عمده‌پایگاههای دریائی ایران را اشغال کرد[۶] واز آن نظر که این پایگاه‌ها برای ادامهٔ حکومت یونانیان وتسلط به دریاها اطمینان بخش‌ترین مراکز نظامی بود اشغال آن درحقیقت بمنزله قطع‌تمام امیدهای ملی ایرانیان بشمارمیرفت .

تسلط کوتاه یونانیان به جزایرخلیج فارس که آنهم برای تصرف هند مورد استفاده قرار گرفت ایرانیان غیرتمند را ازغرور وسروریهای گذشته جدا نکرد و با مرگ اسکندر و روی‌کارآمدن سلوکیان بساط مهاجمان ویرانگر نیز برچیده شد . وسلوکیان که روزگاری درحوزهٔ ایران غربی و شرقی حکومت راندند درمراکز دریائی ایران (خلیج فارس) جز درچند

۶ـ اشاراتی که درکتاب دوم آریان Anabasses در زمینه مراجعت نیروی دریائی یونان از هند است و متن‌کتیبه یونانی در این زمینه‌که درموزه‌کویت نگهداری میشود .

نقطه [۷] برای مدت درازی باقی نماندند زیرا اثری که دال براقامت آنها در جزیرهٔ قشم باشد ملاحظه نگردید. *

پس ازمرگ اسکندرتیره‌ای ازشاهزادگان‌ایرانی سرزمین پارت پرچم شاهنشاهی ایران را بــه دوش مردانــه کمانداران اشکانی سپرد تا بی‌امان و برق‌آسا به‌بیگانگان بتازد واین‌آزاده سواران تاآنجا عرصه را بسلوکیان تنگ کردند که قوای مهاجم ناچار بعقب‌نشینی بسوی غرب شد. بدیهی‌است درپیشاپیش این‌آزادمردان، شاهنشاهانی چون مهرداد اول وتیرداد اشکانــی بردشمن می‌تاختند وسلوکیانرا بسوی دشت‌های بین‌النهرین وآسیای صغیر همی‌راندند واین‌تلاش تاآنجا ادامه‌یافت که‌بساط ارتش یونانیان وسلوکیان ازشرق برچیده وپایگاه‌های دریائی‌ایران مجدداًبدست‌باکفایت شاهنشاهان پارتی سپرده شد[۸] اداره پایگاه‌هــای دریائی ایران درخلیج فارس ودرعصر باشکوه اشکانیان بیش از ٤۸٤ سال طول کشید که روزگار اداره کشور را به ساسانیان سپرد.

براثرزوال سلسله پارت ورویکارآمدن ساسانیان صرفنظر ازاینکه در سیاست داخلی‌وخارجی‌ایران‌تغییرات شگرفی رخ داد درنحوه‌اداره واستفاده از پایگاههــای نیروی دریائی ایران (درخلیج فارس) دگرگونیهای ژرفی صورت گرفت.

ساسانیان کــه در ایجاد بناهای عظیم وکارهــای باشکوه دست کمی از هخامنشیان نداشتند برای‌تسلط بتمام‌شرق ودست‌یابی به‌ثروت‌های بی‌کران وبازارهــای تجارتی‌آن باقدامات همه جانبه‌ای دست زوند واز این تــاریخ

۷ـ کاوشهای هیات علمی دانمارکی در حوزه فلیکا متعلق به‌کویت‌که اشیاء وکتیبه‌های آن مقارن سلطنت آنتیوخوس سوم است.

۸ـ آثار مربوط به عصر پارت‌ها در خربس‌که شامل سفال‌های خاص این دوره است و بالاخص مهرابه (میترائوم) زیبائی که در دل کوهسار خربس‌کنده شده یادگاری از سکونت اقوام اشکانی در حوزه قشم است.

به‌بعد است که گروه‌های بزرگ از اقوام ساسانی بمراکز تجمع وپایگاههای دریائی ایران درخلیج فارس[۹] سرازیر شدند و تا شهرهای بزرگ وآبادی که درعصرساسانیان بوجودآمده و درحال حاضر ویرانه‌هائی بیش نیستند (در سواحل جنوب شرقی و شمالی جزیره قشم و بخش بزرگی از جنوب که بزرگترین آن خربس ، مسن ، ریکوه ، قلات کشتاران و بر که کنیزکان در حوزه جنوب غربی تیاب زینی وتیاب تنگ و خرابه‌های خرگو) و همچنین توسط همین قوم بزرگ و باهمت سدهای عظیمی چون تل‌بالاودم در حاشیه شمال شرق و شمالغرب جزیره قشم ساخته شده و مهمتر از همه ساختمان دژعظیم‌بخش قشم است که‌بنای آن توسط اقوام ساسانی بوجودآمده که‌شرح آن درفصل بررسی قلعه قشم بعرض خواهد رسید .

دراین زمان مراکزبزرگ دریائی‌ارتش ایران‌شامل‌لافت، خرگو،شیب‌ـ دراز ، باسعیدو، قشم ، خربس ، ریکواست که جهازات نیروی دریائی‌ایران دراین مراکزبزرگ لنگر می‌انداختند و از این پایگاه‌ها بتمام شرق و تا پشت دروازه‌های چین برپهنه شاهنشاهی ساسانی نظارت میکردند [۱۰]

روزگار عمراین‌سلسله باشکوه را نیز به‌زوال کشاند وباانقراض دولت ساسانی سروریهای‌بی‌حد ملت کهنسال ایران موقتاً روبه‌زوال نهاد ، مهاجرت تیره‌های بزرگ ایرانی به نواحی امن درشرق وتخلیه موقت پایگاه هـای نیروی دریائی‌ایران در جزایرخلیج فارس‌یکی از پدیده‌های غم‌انگیزتاریخ سیاسی ایران در این روزگار است .[۱۱]

. ناامنی‌ها ونابسامانی‌هائی که‌به‌دنبال سقوط شاهنشاهی ساسانی درارکان سیاسی و امنیتی کشور بوجودآمد عامل مهم مهاجرت‌هاو ویرانی‌های‌سالهای

۹ـ آثار شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی صفحه ٧٠٤ .

۱۰ـ وجود اسکله‌های لافت و شیب دراز وباسعیدو .

۱۱ـ آثار شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی صفحه ٦٣ و ٦٤ .

بعدی است[۱۲] که درتمام شئون فردی و اجتماعی ایران بعداز عصرساسانی تأثیر گذاشت و طبعاً جزایر قشم که یکی از پایگاه‌های مهم سیادت‌دریائی ساسانیان و در شمار مراکز مهم تجارتی و اقتصادی بود از گزند همگانی و مصیبت عمومی‌دورنماند و تیره‌های بزرگ ساکن درروستاها وشهرهای بزرگ قشم خان‌ومان خود را ترك و به‌مناطق امن‌تر مهاجرت کردند. سدهای بزرگ شکست وباغات و مزارع سرسبزخشک شد و از آن انبوه جمعیت در جزیره بهشتی قشم جزخانواری چند باقی نماند[۱۳].

این‌وضع تا عصرسلطنت‌سلسله‌های‌ایرانی‌ادامه‌داشت وبلحاظ‌توجه‌شاهان وقت در قرون ۳و٤ هجری قشم از نو رونق گرفت. درمرکز جزیره که از آب شیرین چاه استفاده میشود گروه‌های تازه‌ای به‌کار زراعت مشغول‌شدند و ازاین تاریخ ببعد است که روستاهای تازه‌ای چون گورفرنگی، رمکان، جی‌چیان، توریان، زندیان، گربه‌دان، قلات سوزا و قشم از صورت قدیم خارج ومحل‌سکونت تیره‌های بیشتری گردید وسفال‌های قرون ۳و٤هجری که از سطح ویرانه‌های این مناطق بدست‌آمده معرف سکونت این اقوام در این زمان است.[۱٤]

بموازات رونق روستاهای فوق شهرهای بزرگی چون خربس، ریکو، خرگو، سوزا، گل و حمیرا مجدداً از مراکز مهم تجارتی گردید و دریانوردان متاع و مال‌التجاره فراوانی به‌بازارهای قشم سرازیر کردند.

درهمان هنگام که قشم میرفت‌تا به‌آبادانی‌قبل‌از اسلام برسد زلزله‌های ویران کننده بدفعات بازمانده‌های مصیبت‌دیده قرون واعصار را بابی‌رحمی

۱۲ـ لوح کوفی مورخ بسال ۲٤٤ هجری در مقبرهٔ‌کوشه که بسال ۱۳٤۵ توسط آقای اکبریان متصدی آموزش و پرورش به اداره فرهنك‌کرمان فرسناده شده و درکتاب شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی ذیل صفحه ۷٦۰ از آن اثر یاد شده است.

۱۳ـ معجم‌البلدان صفحه ۲٤۷.

۱٤ـ آثار شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی تألیف آقای افتداری صفحه ۵۸۸ وصفحه ۷۰۰ و صفحه ۱۱۷ کتاب خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه.

نابود میکرد و شاید ریکو، گل و حمیرا در این چنین ماتمی از صحنه روزگار نابود شدند.[۱۵]

اواخر قرن ۷هجری خربس، قلات، سوزا، دیرستان، لافت وقشم‌رونق خاصی یافت و مجدداً بصورت پایگاهی امن برای تجار و بازرگانان حوزه خلیج فارس گردید[۱۶] اما اوضاع ناآرام ایران در فاصله قرن ۷تا دهم هجری[۱۷]میدان را برای ترکتازیهای قبایل عرب حوزه جنوبی خلیج فارس باز گذاشت و مردم جزایرقشم سالها درعذاب بیداد گریهای قبایل قواسم [۱۸] می‌سوختند و درانتظار فریادرسی بودند. شروع‌سلطنت خاندان‌صفویه جان تازه‌ای به ساکنان جزایر قشم دمید و به همت شاهان عالیقدر این خاندان یك سلسله اقدامات عمرانی عمیق صورت گرفت متأسفانه این عصر مقارن با دست اندازیهای استعمارگران اروپائی افتاد و بعلت گرفتاریهائی که دولت مرکزی با دولت عثمانی داشت جزایر قشم بتصرف پرتقالیها درآمد و مدتی هم دریانوردان خون‌آشام پرتقالی جزایر قشم را تاراج کردند[۱۹] تااینکه به‌همت شاه عباس کبیر ننگ پرتقالیهابرای همیشه از دامن ایران زدوده شد [۲۰] و با اینکه درطول ۳۵۰ سال بعد قشم

۱۵- زلزله وحشتناکی بسال ۸۲۶ هجری جزایر وسواحل خلیج فارس را درهم‌کوبید و ویرانی فراوانی ببارآورد (بارتولد ذیل صفحه ۹۶) و ایضاً بسال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۱۶ هجری قمری زلزله‌های هولناکی واقع شدکه قسمت عمده‌ای از دریای عمان و سواحل خلیج فارس را ویران‌کرد کتاب خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه ص ۱۲۹ .

۱۶- آثار شهرهای باستانی خلیج فارس از انتشارات انجمن آثار ملی تألیف آقای اقتداری صفحه ۶۹۹.

۱۷- کتاب خلیج فارس تألیف شادروان سدیدالسلطنه بندرعباسی صفحه ۲۷۵ و ۶۵ .

۱۸- قواسم تیره‌هائی از قبایل بدوی عمان بودند که سالها در جزایر قشم به‌کشتار ساکنان وغارت‌اموالشان مشغول‌بودند که باکمك‌شاهان اول صفویه وهمت شیخ‌محمدکمال جداعلای نحوی‌ها که دربند حاجی‌علی ساکن هستند بساط قواسم به‌دریا ریخته شد .

۱۹- بسال ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷ میلادی) جزایر هرمز به تصرف پرتقالیان درآمد .

۲۰-شاه عباس کبیر بسال ۱۰۳۱ هجری (۱۶۲۲ میلادی) پرتقالیها را شکست داد و از حوزه خلیج فارس بیرون راند .

فراز و نشیب زیادی بخود دید [۲۱] مع‌الوصف در حال حاضر جزایر قشم از مناطق خاص ومورد‌نظر شاهنشاه‌آریامهر* است ویقیناً برنامه‌های عمرانی و اقتصادی عمیقی که دردست اقدام‌است دروضع عمومی قشم ازنظر فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی تحولات شگرف واستواری بوجود خواهدآورد.

بیان این مقدمه کوتاه شاید برای آشنائی‌کامل به‌وضع باستانی جزایر قشم‌کافی نباشد اما بامعرفی آثار ارزنده باستانی‌آن امید فراوان میرود که نسل حاضر و باغیرت ایران به‌سروریهای دوران گذشته واقدامات عمرانی و عمیقی که در راه اعتلای وطن عزیزمان انجام پذیرفته است توجه ژرف معطوف فرمایند.

(سد خاکی ـ تل بالا)

درسه کیلومتری غرب بخش قشم و سرراه قشم درگاهان دره کم عمق و کوتاهی‌بنام کولقان وجود دارد که مورد توجه اینجانب قرار گرفت.

دراین دره بالغ بر۲۰حلقه‌چاه کوچك وبزرگ هست که‌دربسترسیلاب حفرشده (واژه کولقان دراصطلاح مردم قشم و میناب بمحلی اطلاق میشود که دارای چاههای بزرگ و کوچك‌آب شیرین باشد)

درحاشیه غربی کولقان پشته کوتاهی وجود دارد که آثار ساختمانی و وویران شده فراوانی بر روی آن موجود است و احتیاج بگمانه زنیهای فراوانی دارد بهمین نظر ازاظهارنظر صریح معذور است وامیدوار است که درفصل بررسی‌آینده باین عمل مبادرت ورزد.

درمقدمه یادآوری کوتاهی در زمینه خصوصیات ایرانیان عصر ماد و هخامنشی وپارت و ساسانی بعرض رساند ومتذکر گردید که تازه واردان

۲۱ـ نادرشاه افشار بسال ۱۱٤۹ کلیه جزایر و سواحل خلیج فارس را از دشمنان پاك کرد و تحت اختیار خود درآورد.

متفکر ایرانی بمنظور تسلط بهسر کشیهای طبیعت وبی‌آبی درجزیره قشم‌به چه تدابیری متوسل گردیدند که‌از آن‌جمله حفرچاههای بزرگ وآبگیرها وبرکه‌های عمیق‌است که‌جزیره‌خشک وغیرقابل زیست رابه‌پایگاه بزرگ وباشکوهی تبدیل نمودند .

در جزیره قشم رویهمرفته ۲۰۰ برکه و چاه بزرگ وآبگیر درنقاط مختلف آن وجود دارد.

در کولقان وبرروی پشته شرقی‌سه‌برکه‌بزرگ‌حفرشده که کوچکترین آن به‌ابعاد ٤×۳×٤/٥متر وبزرگترین‌آن ٤×۱۲ متراست وبعلت انباشته شدن کف آبگیر بزرگ عمق‌آن اندازه گیری نشد ومهمترآنکه یك اصله درخت زیبای کنار (سدر) در داخل آن روئیده که قطع آن دور از سنت معمول است و باتوجه به‌آبگیرها ومخازن فراوانی که درحوزه آذربایجان غربی و کردستان بوسیله اینجانب کشف گردیده انتصاب این سه‌آب‌گیر و آبگیرها وچاههای این ناحیه (بالاخص) حوزه کولقان را به اقوام هزاره اول قبل از میلاد بی‌تردید میداند خاصه آنکه مقداری سفال مربوط به‌این عصر ازلابلای ساختمانها و درحاشیه دره کولقان نیز بدست‌آمده است که صحت‌نظریه اینجانب را مسلم میدارد.

دره غربی کولقان درمحل‌به‌تل‌بالا معروف‌است ودرآنجا تعداد ۲۲حلقه چاه بزرگ و کوچك حفر شده که درحاشیه شرقی وغربی دره وبخصوص درمعبر سیلابها بوجود آمده است.

استفاده از آب باران دربین ملل و اقوام غیر ایرانی نیز رایج بوده و اینجانب ادعا نمیکنم که این طریق استفاده ازآب باران منحصراً به‌ایرانیان عصر باستانی تعلق دارد اماآنچه مورد توجه‌است شیوه استفاده ونوع‌مخازن این اقوام است که تصور نمیرود در نقاط دیگرشبیه‌آن وجود داشته باشد و احتمالایکی از ابتکارات‌انحصاری‌ایرانیان عصرهزاره اول قبل‌ازمیلاداست.

دره کولقان درواقع نمونه‌خاصی ازاین نوع مخازن وآبگیرهااست که روزگار درازی بعد ازمادها وهخامنشیان از مخازن آن استفاده میشد وپس ازآن ساسانیان غیرتمند در دره‌نامبرده بکار بزرگتر و با عظمت‌تری دست زدند که در نوع خود از شاهکارهای خیره کننده در جزیره قشم‌است و بـا اینکه غیراز تل‌بالا در نقاط دیگربه‌احداث سدهای بـزرگ توفیق یافتند مع‌الوصف سدخاکی تل بالا درشمار سدهای بزرگ وآثار ارزنده این‌اقوام در جزیره قشم بشمارمیرود ، ناگفته نماند که ساسانیان تنها در جزیره قشم به ساختن سدهای بزرگ اکتفا نکردند بلکه باحداث نظیراینگونه سدها درحوزه غرب وشمال‌غرب‌ایران نیزمبادرت کردند وازجمله سد سنگی عظیم سراب نیلوفر در غرب کرمانشاه و سراب خضرزنده در شمال کرمانشاه وسد عظیم گول‌سردار را در ٤٠ کیلومتری شمال شرق بوکان برای استفاده‌هـای کشاورزی و باغداری بوجودآوردند .

طول سد خاکی تل‌بالا از شرق به‌غرب (دردهانه دره) بالغ بر٤٥٠ متر است که قسمت وسط آن براثرسیلابهای تند وویرانگرویران شده است .

پهنای سد در کف دره قریب به٥٠ متر ودر بالا ٥ متر وارتفاع‌خاکریز درحدود ١٢ متر است.

دردهانه ویران شدهٔ سد(درقسمت وسط) آثار دو دیوار سنگی وجود دارد که انگیزهٔ کنجکاوی وتوجه بیشتری به‌سد ونواحی اطراف‌آن گردید وپس‌از چندروزدقت‌وجمع‌آوری قطعات سفال گوشه‌ای ازپایه سد درناحیهٔ غرب ملاحظه شد وپس‌از بررسی‌های لازم‌تصمیم بخاکبرداری پایه‌سداتخاذ گردید .

درانجام این‌منظور گمانه‌ای به‌اندازه‌های١٥ × ٢٥ متربرروی پایه‌غربی زده‌شد وعملیات خاکبرداری‌آغاز گشت . پس‌از چندروز سه‌جبههٔ جنوب‌و شمال وغرب‌سد نمایان گردید وازنظرصرفه‌جوئی دروقت وهزینه با استفاده

ازاین‌نتیجه حدودکار درنقاط مختلف سدمحدودتر شد وبزودی پایهٔ سد در جانب‌شرق آن‌هم‌ظاهر گشت که‌درعمق۳/۵ متری قرارداشت‌وبه‌تخته‌سنگهای بزر گی متکی‌بود . درحاشیه شمال غربی‌ودر پشت سدمخزن بزر گی وجود دارد که بعلت سیلابهای گذشته بمقدار زیادی‌آسیب دیده است ودرروز گار گذشته آب‌دریاچهٔ‌سد پس‌از عبورازنهری که درسمت‌جنوب‌غربی‌آن‌احداث کرده‌اند بدرون مخزن نامبرده راه می‌یافت .

پایه‌سد برروی‌تخته سنگ‌های عظیم قرار گرفته وبوسیلهٔ شفته‌ای‌محکم (ملاط گل و گچ) و قلوه سنگ برفراز آنها استوار شده وشفته‌ریزی‌آن از عمق چهارمتری انجام گرفته است .

ضمناً پایهٔ سد ازسنگ‌های تراش بسیار زیبا برروی همین شفته نهاده شده است .

طول پایه سد ـ ۳×۱۰ متر وعرض‌آن بین ۲ و۳ متروارتفاع‌آن به تفاوت از ـ ۱/۵ تا ۲ متراست.

ابعاد سنگ‌های تراش نیز تفاوت دارد بطوریکه بزرگترین آنها ۲۰×۳۵×۹۰ سانتی‌متر و کوچکترین آنها ۲۰×۲۵×۴۵ سانتیمتر است وغیر ازملاط محکمی که سنگ‌های سد را بصورت تودهٔ یك‌پارچه درآورده است فواصل سنگ‌ها را نیز بامخلوطی از خاك و گچ بند کشی کرده‌اند و بجای خاك معمولی از خاك‌قرمز جزیره هرمز (گل اخری) استفاده شده که به زیبائی سد افزوده است .

دریچه زیبائی در وسط پایه بابعاد ۲۰×۲۵ سانتیمتر ساخته بودند که در موارد طغیان‌آبهای زیادتر ازظرفیت پشت پایه را بخارج هدایت مینمود و به عقیده اینجانب دریچه سنگی دراین قسمت از پایه سد صرفاً بخاطر جلو گیری از شکست سد ایجاد شده‌است به این معنی که بمحض اینکه‌آب بیش از حد معمول در دریاچه پشت‌سد جمع میشد مقداراضافی‌آب ازروی

پایه سنگی بداخل دریچه راه می‌یافت و درهمین هنگام متصدیان مسئول بتخلیه دریاچه ازطریق نهرشمال غربی اقدام میکردند وبدینوسیله‌آب‌اضافی از سد بیرون میریخت ودر واقع ساختمان این‌دریچه متناسب با ظرفیت سد و به‌میزان مقاومت پایه‌آن انجام یافته است و مهندسان سازنده باتوجه به محاسبات دقیق ازنظرفشار سیلاب ومقاومت پایه ومیزان ذخیره‌آب‌به‌ساختن این دریچه که درواقع دریچهٔ‌خطرسد است‌ازشکست سد جلوگیری‌میکردند واحتمالا شکست سد تل‌بالارا باید مولود نبودن‌مسئول ومحافظ سددانست که یا بعلت ناامنی وآشوب ویا وجود سیلابهای بهاری وطغیانهای بنیان کن سد نامبرده ویران گردیده یا اینکه براثر زلزله سال ۸۲٦ هجری سدتل‌بالا شکست برداشته و ازآن به‌بعد تاعصرصفویه غیرقابل استفاده بوده‌است.

فضای جنوبی دریچهٔ‌جلو سد به ابعاد٥٠×٤٠ سانتیمتر است که دارای دوشیار درحدشرقی‌وغربی‌است که درمواقع‌لزوم با استفاده از تخته یاوسیلهٔ دیگر ، مانع خروج‌آب پشت پایه میشده‌است .

پایهٔ سد پس از ۹ متر بایك‌زاویهٔ ۱۷۵ درجه از صورت مستقیم بیرون می‌آید ودرجهت مشرق به سدخاکی می‌پیوندد.

در جبههٔ شمال ودر خارج سد دو نهر وجود دارد که آبهای زائد جلو سدرابداخل‌آبگیر غربی میرساند وبه‌این وسیله‌آب‌جلوسد بدیوارخاکریز سد خسارتی وارد نمی‌آورد.

رسوب‌فراوانی که درداخل‌دریاچهٔ سدبررویهم انباشته شده‌است‌حکایت از درازای زمان استفاده از سد می کند وشاید بیش از ۹ قرن ازسدخاکی تل بالا بهره برداری نموده باشند.

طول دریاچهٔ پشت سد بطور تقریبی ۹٥٠ متر وعرض‌آن بتفاوت بین ۱۲۰ ـ ٤٥٠ متراست.

پس ازویرانی سد درطول چند قرن توجهی بتجدید ساختمان آن نشد

احتمالا درقرن ۹–۸ هجری مردمانی دردوحاشیه شرقی وغربی درهتل بالا
روی رسوبهای دریاچه تعدادی خانه ساخته‌اند وسفالهای فراوانی که در
حال حاضر بر روی توده خاك رسوبی دیده میشود مربوط بزندگی همین
مردم درآن زمان است واعقاب همین مردم تااوائل عصر صفویه دراین محل
زندگی میکرده‌اند .

درعصر صفویه سد تل‌بالا مجدداً مورد نظر قرار گرفت بمنظور مهار
سیلابها واستفاده مجدد از سد دردهانه ویران شدهٔ آن دو دیوار بعرض ۸۰
سانتیمتر ساختند که احتمالا بین دودیوار راازخاك انباشتند و بدین ترتیب
آنرا برای استفاده آماده کرده‌اند و غیرازخاك ریزی وسط قسمت‌هائی از
بدنه‌سد راهم مجدداً تعمیر وبند کشی نموده‌اند که نوع بند کشی‌عصرصفویه
با آنچه قبلا توسط بانیان اولیه انجام شده بود تفاوت بسیار دارد :

تعمیرات پایه سد درحدشرقی‌نیزمربوط باین عصر است (تصاویرشماره
تا ٦)

متأسفانه تمام کوششی که برای‌احیاء سدواستفاده از آن بعمل‌آورده‌اند
بی‌نتیجه ماند زیرانوع تعمیرات و نوسازی عصرصفویه متناسب با سیلابهای
دامان حوزه قشم نبودوشاید معماران عصر صفویه درمحاسبات خوداز نظر
میزان طبیعی‌آب سد وفشارسیلابها ومقاومت تقریبی سد دچاراشتباه‌شده‌اند
که کوشش آنهابه‌نتیجه نرسید ودرنتیجه سد برای همیشه ویران وغیرقابل
استفاده ماند .

(سد دم)

یك سلسله ارتفاع که ازلایه های فشرده رسوبی است سرتاسر جزیره
قشم راازشرق به غرب پوشانده ودردامنه‌های شمالی و جنوبی همین سلسله
ارتفاعات روستاهای آباد قشم درگذشته وحال بوجودآمده است .

شکل ۱ـ نمایش سدهٔدل بالا» درجزیره قشم که درجریان سیل آبهای بهاری ویران شده ومحل حفاری درعکس دیده میشود (عکس ازنگارنده)

شکل ۲ ـ سد «تل بالا» جزیرهٔ قشم محل حماری دایه سنگی آن

(عکس از نگارنده)
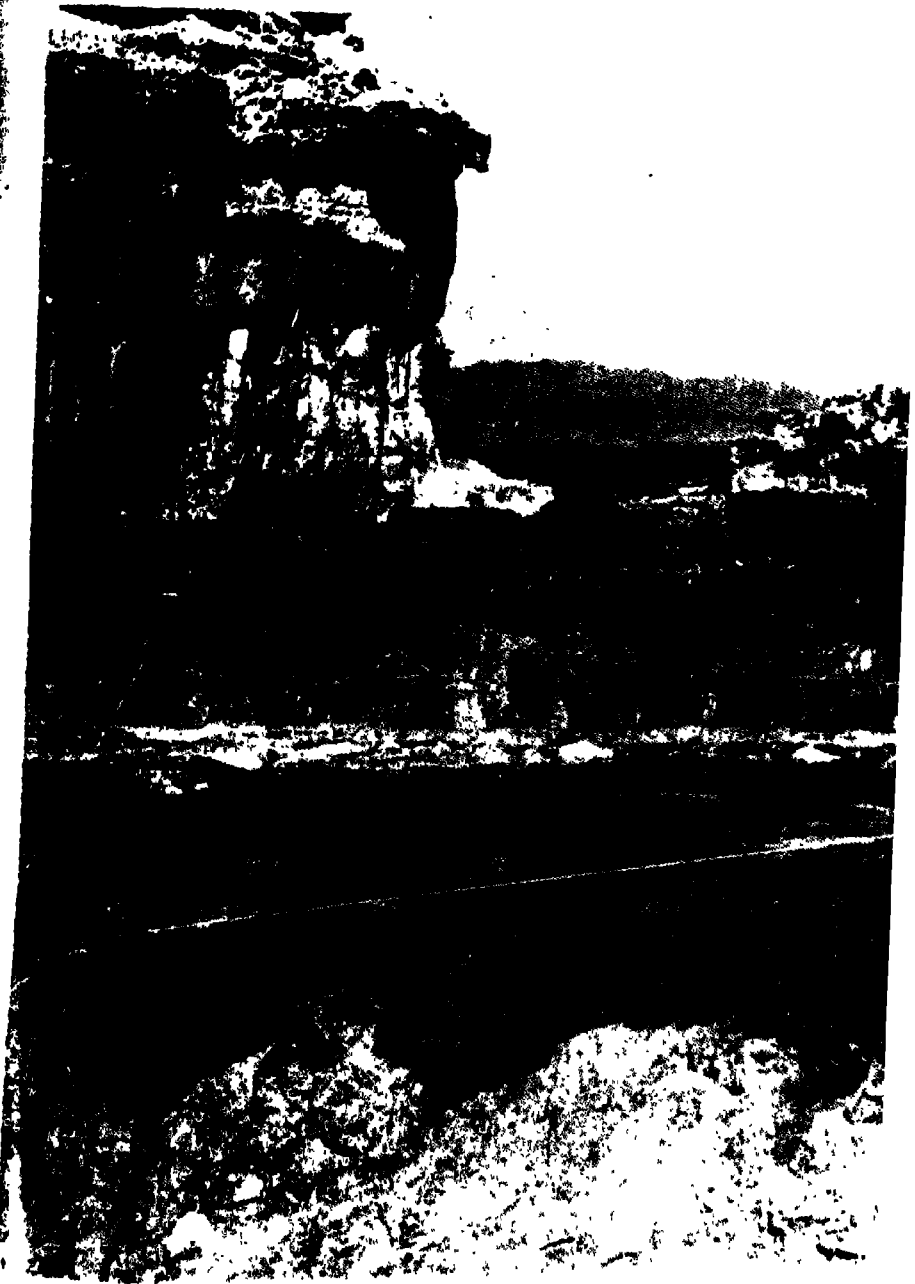
شکل ۳ـ پایه سنگی سد (از بالا) پس از حفاری (عکس از نگارنده)
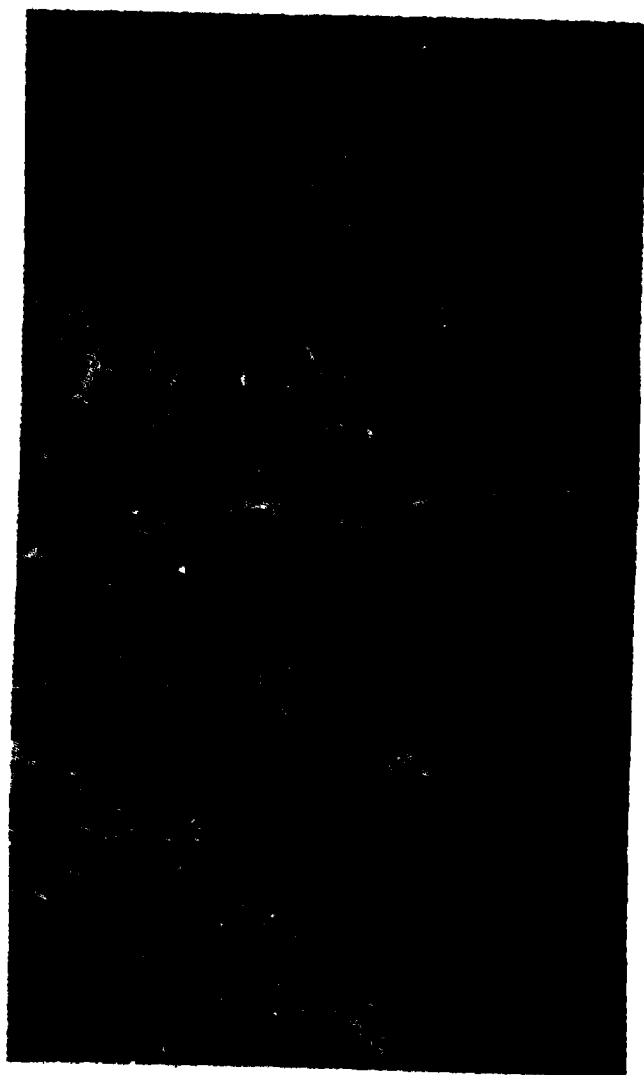
شکل٤ـ نمایش کانال غربی سد تل‌بالا (عکس از نگارنده)

شکل ٥ ــ پایه سد تل بالا (جزیره قشم) از سوی خاور
(عکس از نگارنده)

شکل٦ــ نمایش سنگهای بکاررفته
درپایه سنگی سد تل‌بالا «جزیره
قشم» (عکس از نگارنده)

درآبریز شمالی این سلسله ارتفاع بریدگیهای بسیاری وجود دارد که آبهای حاصله ازبارانهای موسمی را دردوجبهه (شمال وجنوب) بدریا میریزد

اولین بریدگی درحاشیه غربی و به فاصله ۳ کیلو متری مرکز بخش قشم وبه‌نام‌دره کولقان است که‌شرح‌آنرا به‌تفصیل بعرض‌رسانید.دومین‌بریدگی درجنوب قریه گیاهدان است که در عصر صفویه سدی در دهانه‌آن احداث کرده‌اند.اما سدبعلل‌عدم‌رعایت‌جنبه‌های فنی ویران‌شده وازآن تاریخ ببعد تعمیریاترمیم‌نگردیده‌است‌این سد ویران‌را درمحل‌بنام سددرهاش‌میخوانند.

بریدگی‌سوم‌درغرب قریه پی پشت (Payposht) قرار دارد که تا لافت ۱۰ کیلومتر فاصله دارد . دراین بریدگی مردمان عصرساسانی به ساختن سدی مبادرت کرده‌اند که درنوع خود از سدهای بسیار زیبا ودرعین حال‌استوار بوده که سرتاسر پایه ودیوارهای اصلی‌آن‌هنوز بجا مانده‌است

مصالح سداز سنگ‌های‌تراش وبا ملاط خاص عصر ساسانی (گل‌و گچ) است که مانند تمام‌آثارعظیم عصرساسانی تاکنون در برابر سیلابهای تند و بنیان کن بهمان استحکام باقیمانده است وبا اینکه در دوره های بعد (عصر صفویه) بمنظور استفاده مجدد از سد دم‌الحاقاتی بآن اضافه کرده‌انداینگونه الحاقات هیچگاه‌دربرابرفشار وسیلابها مقاومت نکرده وتمام آنها و همچنین تعمیرات بعدی‌ویران گردیده‌است ودرحال حاضر فقط پایه‌ها و دیوار استوار سد ومجرای خروج‌آب که ازداخل لایه های ضخیم سنگی حفر شده است پا برجا مانده است احتمالا شکست سد دم هم براثر زلزله سال ۸۲۶ هجری اتفاق افتاده است .

مصالح سد از سنگ‌های رودخانه‌ای تأمین شده که با مهارت آنهـا را تراشیده‌اند .

معماران سد دم بمنظور استحکام بیشتر و یا بر مبنای محاسبات خود

پایه‌های آنرا از عمق ۱۰متری شروع نموده وبا استفاده از ملاط گل اخری و گچ وقلوه سنگ سد نامبرده را درمقابل سیلابهای عظیم و بنیان کن این نواحی استوارساخته‌اند .

سد دم از نوع سدهای قوسی بوده انحنای آن درجانب شمال است واحتمالا جبههٔ جنوبی آن پله پله‌ای است که مقاومت آنرا درمقابل فشارحاصله از آب تضمین مینماید

درجبهه شمالی دوپایه عظیم که از کف تا رویه سد بالاآمده است در دو جبهه شرق وغرب ساخته‌اند وقوس سد درجبهه شمالی ودرفاصله دوپایه است که زیبائی خاصی بآن میبخشد

طول سدازشرق به غرب ۲۵متراست وآبریزی در وسط آن(تقریبا درارتفاع) ۱۱متر وبعرض یك متر وبلندی ٦۰ سانتیمتر وطول ۱/۸۰ تعبیه شده است که آبهای زائد رابخارج سد هدایت مینمود .

ضخامت سداز کف بعلت اینکه جبهه جنوبی انباشته ازرسوب شده است قابل اندازه گیری نیست اما دربالا بیش از ٥ متراست، ارتفاع سد از کف(در جانب شمال) ۱۰ متراست.

مجرای دیگری درحد شرقی است که ازارتفاع ۱۰ متری سد از جنوب بشمال شرق ودرداخل سنگ کنده شده واین مجرابطول تقریبی ۸۰متربوده قسمت عمدهٔ آن سر پوشیده است وازلایهٔ طبیعی کوه می گذرد.

طول درباچه پشت سد ۱۵۰۰ متروعرض باربکترین قسمت آن ۲۵متر و پهن‌ترین بخش آن بالغ بر ۷۰۰ متراست .

باغهای فراوانی درحاشیه شمالی سدواقع بود که در حال حاضر ویران شده آثار آنهابصورت توده‌های مجزا ازهم دروسعتی که انتهای آن به سواحل دریا میرسد هنوز بچشم میخورد.

دیوارباغها وجوی‌های پهن آنها با مخزنهای کوچك که با اصول صحیح ساخته‌شده‌ومخصوص تقسیم آب‌است درنقاط مختلف‌ودردوطرف کشتزارهای قریهٔپی پشت (ازجانب شرق وغرب) خشك و خاموش در معرض تماشای رهگذران قرار دارد .

سددم پس‌از ویرانی قرنها بدون استفاده ماند تااینکه در عصـر صفویه بهمان شیوه‌ای که درنقاط دیگر سدها وآبگیرها تعمیر وترمیم یافت سد دم هم مورد توجه‌قرار گرفت وپایه شرقی آن که درواقع شیر اطمینان‌سدبشمار میرود بادیوار کوتاهی که بآن اتصال دارد ازیادگارهـای تعمیر سد دراین زمان است متأسفانه اینگونه چاره‌جوئی‌ها وتعمیرات برای‌مهارسیلابها مفید نیفتاده وپس‌از زمانی کوتاه سد ویران گشته است ودرحال حاضر بقایای‌این سدعظیم وباشکوه دردره دم بخلیج فارس مشرف‌است.

تصاویر شماره (از ۷ تا۱۳)

شکل۷ـ بریدگی طبیعی سد دم (Dam) درحاشیه غربی پی پشت Payposht
که سد عظیم دم در دهانه شمالی آن در جزیره قشم (عکس از نگارنده)

شکل۸ـ نمایش دیوار سددم از جانب شمال وآبریزآن (عکس از نگارنده)
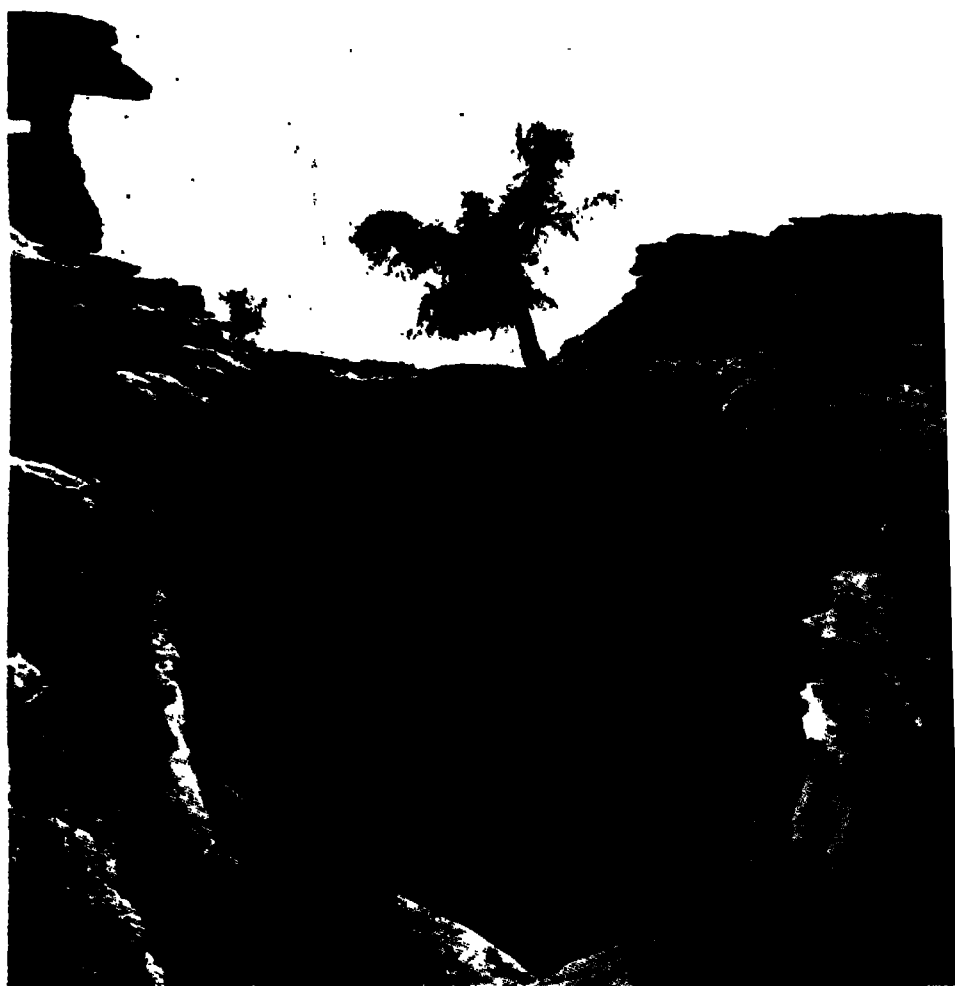
شکل۹ـ دیوار عظیم « سد دم » جزیره قشم (عکس از نگارنده)

شکل۱۳ـ (سد دم) جزیرهٔ قشم از سوی باختر ومجرای خاوری وپایه های آن

(عکس از نگارنده)

جشن نوروز در پاکستان و هند

بقلم

حیدر شهریار نقوی

(دکتر در ادبیات فارسی)

استادیار دانشکده ادبیات و علوم
انسانی دانشگاه اصفهان

جشن نوروز که از اعیاد
باستانی ایران و از نخستین
دوران تاریخی مورد علاقهٔ
شاهان وهمگان این مرز وبوم
بوده است قاعدتاً باید از
قدیم‌الایام در تمام سر زمینهای
ضمیمه شده بآن ودربین کلیهٔ
اقوام وملل خاور میانه که در
ظرف قرون واعصاربا ایرانیان
محشورومربوط بودند معمول
ومرسوم شده باشد. بویژه در
تاکسیلاسایرشهرهای درهٔسند
که‌دراغلب ادوار تاریخی‌خود
با ایران هم‌سرنوشت و جزو
خاك این کشور محسوب بود،
آشنائی مردم با جشن مزبور
امری بسیار طبیعی و عادی
بنظر میرسد و با اینکه چنین

ادعائی مستلزم تحقیقات دامنه داری در زمینهٔ فرهنگ قدیم درنواحی مذکور میباشد ولی ازظواهر امرچنین برمیآید که جشن نوروز در پاکستان غربی ریشهٔ بس کهنسال و سوابق درازی دارد.

شبه‌قاره دارای سه فصل است : جارا ، گرمی ، برسات . یعنی زمستان، تابستان وفصل باران . هر کدام از اینها چهارماه طول میکشد. دربین اینها فصل بهار که در ایران پس از زمستان میآید وجود ندارد وبجای آن موسم برسات که در ادبیات فارسی بنام برشکال معروف است و بعد از تابستان میآید درهندوستان فصل سبزی وخرمی وشادابی است، طبیعت درآنزمان درآنجا میشکفد ، هوای لطیف وملایم میوزد ، چشمه سارها وآبشارها ، کوه و دمن راآذین بندی میکنند، در صحرا و چمن‌زارهافرشهای زمردین گسترده میشود، پرندگان خوش نوا چون کویل وپپیها به نغمه‌سرائی و طاووسان‌خوش‌سیمابه‌رقص ودلربائی میپردازند ودرختان سبزقباوشکوفه‌ها و گلهای‌عطرزا جان‌وروان‌صاحبدلان را بوجد می‌آورند.ادبیات سانسکریت وزبانهای‌محلی‌آن دیارها مشحون از منظوماتیست که درباب چنین فصل کیف ونشاط وسرور وانبساط گفته شده است.

تقریباً درحدود اوایل فروردین که مصادف با ماه «ماگه» هندوان‌است جشن «بسنت» دربین هندوان‌برگزار میشود وبابودن‌آن که درواقع مساوی هست باجشن بهار ونوروز جائی‌برای جشن خارجی وجود نداشت.

فصل بهار ایرانی که در ادبیات فارسی هندوستان وزبان اردو داخل‌وبا شعف وشورعجیبی توصیف شده کاملا زائیدهٔ تقلید ازشاعران ایرانی‌است و همچنین عیدنوروز که قرنهادرهندوپاکستان اهمیت بسزائی داشته ودربعضی ازمحافل ونواحی‌هنوزهم درآنجابرگزارمیشودتوسطایرانیان به‌آن ممالك برده ودرآن سرزمینها رواج داده شده است.

جشنهای سده ومهرگان ازطرف سلاطین غزنوی که در لاهور حکومت

داشتند بر گزارمیشد وجشنهای آب‌پاشان و نوروز در دربارهای سلاطین دهلی وپادشاهان تیموری با اهتمام فراوان وعظمت خاصی بر گزارمی گردید.

جشن آب‌پاشان که جشن ترکان و عید گلابی نیز نامیده میشد تا زمان اورنگ زیب در دربار دهلی انعقاد مییافت و ذکر آن در «عالمگیرنامه» درصفحه ٦٢٣ بمیان آمده است.

نورالدین جهانگیرپادشاه هندوستان درتوزك خود درضمن نهمین سال جلوس چنین مینویسد: «مجلس گلاب‌پاشی که اززمان‌قدیم‌به آب‌پاشی‌مشهور است وازرسوم مقررهٔ پیشینیان است منعقد گشت.»

در کتاب«عمل صالح»موسوم‌به«شاهجهان نامه» اثرمحمد صالح گنبوه- لاهوری (جلداول چاپ کلکته ص٣٧٤) درمورد انعقاد این‌جشن مطالب زیر بچشم میخورد:

« از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتخانهٔ جاوید چنانچه هرساله درروز تیر از ماه تیر که نخستین روزاست درموسم برسات‌هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزیین مییابد وآنرا بپارسی عید ترکان میگویند وملوك عجم نیزازعهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی . مجملا بآئین معهود شاهزاده‌های والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر و سایر بندها ، صراحی‌های میناکار وزرین وسیمین‌از گلاب‌ناب سرشارساخته گذرانیدند...»

در «بادشاهنامه» تألیف عبدالحمید لاهوری چاپ کلکته‌جلداول‌ص٢٠٤ دربارهٔ این جشن‌چنین نوشته است[1]: «روزدوشنبه سلخ شوال که روز تیراز ماه تیربود جشن عید گلابی‌انعقاد یافت پادشاه زاده‌های کامکار ویمین‌الدوله صراحیهای مرصع ودیگر نوئینان نامدار صراحیهای میناکار وزرین وسیمین پراز گلاب وعرق فتنه وعرق‌بهار ازنظرمقدس گذرانیدند..»

١ــ نقل از تمدتی چلوی چاپ اعظم گره صفحه ٤٧١

جشن نوروز از آغاز سلطنت اسلامی در هند و پاکستان دربین تمام اعیاد سلطنتی وجشنهای درباری اهمیت فراوانی کسب نمود و بااهتمام و احتشام خاصی برگزارمیگردید امیرخسرو دهلوی درمثنوی «قران‌السعدین» انعقاد جشن نوروزرا درزمان سلطنت معزالدین کیقباد (٦٨٦-٦٨٩ﻫ) چنین شرح داده‌است:

«صفت موسم نوروزو طرب کردن شاه
بزم دریا و کف دست چو ابر نیسان

رفت چو خورشید به برج حمل — نور شرف کرد به گیتی عمل
دور جهان روز نو از سر گرفت — موسم نوروز جهان درگرفت
شاه در آن روز هم از بامداد — قصر فلك مرتبه را تاب داد
کنگرهٔ قصر طرف برطرف — تا بحمل رفته شرف بر شرف
صفهٔ نه طاق بیاراستند — پردهٔ زربفت فلك خواستند
تخت زدند و تتق آویختند — عرش دگر برزمین انگیختند
چتر ز هر سو به‌فلك سرکشید — ابر سر از شرم به‌چادر کشید
پنج طرف چتر چو مهر سپهر — شش جهت آراسته زان پنج مهر
همچو گل وسنبل وسوری و بید — لعل و سیه گلگزو سبز وسپید»

در دنبالهٔ این چترهای همه رنگ علیحده علیحده توصیف شده و در دوازده صفحهٔ این مثنوی‌دربیان کیفیت برگزاری جشن ادامه دارد وازهمهٔ این مطالب عظمت این جشن بخوبی آشکار است.

شعر زیر از بابر مؤسس سلطنت بابریان در هندوستان گوینده علاقه به‌نوروزاست

نوروزونوبهاری و دلبری خوش‌است — بابر بعیش کوش که‌عالم دوبار

بگواهی آثار مورخین نامدار دورهٔ سلطنت جلال‌الدین اکبر شیخ ابوالفضل صاحب اکبر نامه و آئین اکبری و ملا عبدالقادر صاحب منتخب‌التواریخ و امثال اینها جشن نوروز در دربار ملا بابری کمال اهمیت را داشت و بانهایت علاقه وباشکوه زایدالوص

میشد، بقول صاحب اکبر نامه (جلد ۲ ص ۱۳ چاپ کلکته) اکبر شاه که بسال ۹۹۲ هـ - تقویم اسلامی را منسوخ و تقویم خورشیدی ایرانیان را بجای آن رواج داده بود جشنهای پارسیـان را طبق منشور زیر در قلمرو پهناورش مقرر ساخت :

« چون دانشوران ملل ونحل بجهت شکر گزاری وسپاسداری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطـات روحانی بجهت سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوایف انام کـه باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده‌اند و درآن ایام مسرت پیرا اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی کـه خلاصهٔ عبادات وزبدهٔ طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر وصغیر و کبیر بقدرقدرت فایدهٔ تفضل واحسان گشاده ابواب عشرت وکامرانی را برخواطر مکروبه و بواطن محزونه اخوان زمان وابنای روزگار گشوده انواع بـر واحسان نموده‌اند. بنابرآن بعضی جشنهای عالی که تفصیل‌آن از ذیل این منشور فایض‌النوربوضوح خواهد پیوست وازچندین هزار سال در بلاد مشهور ومعروف‌است، رسماًدراین هزارسال معمول‌سلاطین عدالت گستر وحکمای حقایق‌آئین بوده است ودراین زمان بواسطهٔ بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت ابتغای مرضیات الهی و اقتفای آثـار قدما آن ایام مسرت - رجام رایج ساختیم. باید که درجمیع ممالك محروسه ازامصار وبلاد وقری جه اتم و طریق احسن رایج گردانند ودر این‌معنی کمال اهتمام مبذول دقیقه‌ای نامرعی نـگذارند. تفصیل اعیاد نوروز:

۱۹ فروردینماه‌الهی ۳ اردیبهشت‌الهی ٦ خرداد ماه الهی
۱ تیرماه الهی ۷ مردادماه الهی ٤ شهریورماه الهی
مهرماه‌الهی ۱۰ آبانماه‌الهی ۹ آذر مـاه الهی

(۵)

هشتم و پانزدهم وبیست وسوم دیماه الهی، دوم بهمن ماه الهی ، و پنجم اسفند ماه الهی »

خواجه نظام‌الدین احمدبن محمد مقیم هروی درطبقات اکبری (چاپ انجمن آسیائی بنگال کلکته جلد دوم صفحه ٣٦٤/٥) در ذکر وقایع سال بیست و هشتم الهی بر گزاری جشن نوروز را دردربار اکبری چنین تعریف کرده است:

« ابتدای این سال روز سه‌شنبه بیست وهفتم صفر سنهٔ احدی وتسعین و تسعماة بود، در نوروز امسال دیوار ستون ایوانها ودولتخانه عام و دولتخانهٔ خاص را بامرا تقسیم نموده و در قماشها وپرده‌های مصور گرفته کمال زینت داده بنوعی آراستند که‌نظار گیان را ازمشاهدهٔ آن، حیرت برحیرت میافزود وصحن بارگاه دولتخانه را بشامیانه‌ها زری دوزی و زربفت و غیره ترتیب داده تخت از طلا و مرصع بیاقوت ولآلی درآن نهاده رشك فردوس برین ساختند . »

صفهٔ نه طاق بیاراستند	پردهٔ زربفت فلك ساختند
تخت زدند وتتق آویختند	عرش دگربرزمین‌انگیختند

مدت هژده روز این منازل دلگشا آراسته بود شبها به فانوس‌های رنگی می‌آراستند و بندگان حضرت هر روز و شب یکبار، دو بار تشریف فرموده‌صحبت‌میداشتندواهل‌نغمه‌فارس وهندوی درملازمت میبودند، بهریك از امرا و اهل خدمت عنایات خسروانه بظهورمیرسید. و بازار شهر فتحپور وآگرا را آئین بندی می‌نمودند و خلایق اطراف و جوانب بتفریح و تماشای این جشن عالی که هرگز ندیده ونشنیده بودند می‌آمدند و در هفته‌ای یکروز حکم عموم میشد و دیگر ایام امرا و مقربان ومردم اعیان آمد و شد میداشتند

«حضرت در روز نوروز برتخت سلطنت جلوس فرمودند وامرا وارباب دولت صفها زده بترتیب مرتبه و حالت ایستادند و روز شرف که آخرین

ایام نوروز است نیز همین دستور مجلس عالی ترتیب یافت و جمیع امـرا بمراحم‌پادشاهی‌مباهی گشتند. بعضی‌بعنایات‌اسب‌وخلعت‌وبعضی‌به‌زیادتی‌علوفه وبعضی بزیادتی نوکر و جمعی بیافتن جاگیر و هیچکس نماند کـه در این هژده روز مورد مراحم خسروانه نشده باشد وامرای کبارپیشکش‌های لایق گذرانیدند و دراین هژده روزحضرت دردیوان یکی از امرای کبارتشریف آورده صحبت میداشتند و درآنروزلوازم مهمانی‌وصحبت را آنکس‌متکفل می‌بود وپیشکش بسیار از پارچهٔ هندوستان وخراسان وعراق ومروارید و لعل ویاقوت و طلا آلات واسبان عربی وعراقی و پیلان کوه پیکر وقطارهای شتر نر وماده و اشتران‌راهوار بردعی میگذرانیدند ، ودرایام نوروز شاهم‌خان جلایر از صوبهٔ بنگاله و راجا بهگوان داس از لاهورآمـده بشرف عتبه بوسی مشرف گشتند وچنین مقررشد که درهرسال درایام نوروزمجلس نوروزی بطریقی که مذکورشد منعقد شده باشد.»

مطابق بیان ابوالفضل علامی که در آئین اکبری (جلد اول‌آئین‌شمارهٔ ۲۲) مرقوم داشته برگزاری جشن نوروزدرزمان اکبر-۱۹ روزطول‌میکشید و درآن ایام بقدری زیاد بآئین بندی وتزئینات وچراغانی میپرداختند که مردم با دیدن‌آن از فرط مسرت نعره میزدند درآغاز هر پهر نقاره‌ها بصدا درمی‌آمدند. آواز خوانها و خنیا گران از هنر خویش مـردم را محظوظ میساختند. تمام شبها چراغانی ادامه داشت و درروزقبل‌ازجشن ودرآخرین روزآن صدقه‌ها داده وهدیه‌ها رد وبدل میشد .

ابوالفضل باز هم در اکبر نامه (ج ۳ ص ۳۷۹) می‌نویسد کـه در جشن نوروزی که در بیست و هفتمین سال جلوس اکبر شاه برگزار شد از طرف دربار احکام تعمیـرکاروانسراها و بیمارستانهاصادر گردید، شکار پرندگان کوچك و ازدواج دختران کمتر از دوازده سال قـدغن شد. سزای مـرگ برای کسی بدون حکم شاهی ممنوع گردید وانجام‌کارهای عام‌المنفه زیاد درنظر گرفته شد .

شاهنشاه نورالدین جهانگیر پسر اکبرشاه مطالب بسیار جالبی دربارهٔ برگزاری جشن نوروز که درهرسال در دربار اوصورت میگرفت درتألیف ذیقیمت فارسی خود بنام «توزك جهانگیری» مرقوم داشته است.

او که درلاهوربخاك سپرده شد ۲۲ سال (از ۱۰۰۴ الی ۱۰۲۶ هـ) برقلمرو وسیع هند وپاکستان حکمران بود و درظرف تمام این مدت مانند زمان پدرش هرسال از اول فروردین ماه تا هیجدهم آن برج جشن نوروز ادامه میداشت و روز نوزدهم با برگزاری «جشن شرف» پایان می‌پذیرفت.

توزك جهانگیری بمناسبت مدت سلطنت جهانگیر به ۲۲ بخش تقسیم شده است وهربخش که جشن نوروز نام دارد و حاوی وقایع مهم سال مربوط میباشد با شرح جریان انعقاد جشن نوروز وجشن شرف آغاز میگردد، بطور نمونه دراینجا عبارتی از بخش اول آن بعنوان «جشن اولین نوروز» بمنظور فراهمی اطلاعات پیرامون برگزاری جشن مزبور در دربار مشارالیه نقل میشود:

«شب سه‌شنبه یازدهم ذیقعدهٔ هزار وچهارده صبح که محل فیضان نور است حضرت نیراعظم از برج حوت بخانهٔ شرف و خوشحالی خود که به برج حمل باشد انتقال فرمود، چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهای دولتخانهٔ خاص وعام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه گرفته آئینی در غایت زیب وزینت بستند و از روز اول نوروز تا نوزدهم [illegible] حوال که روز شرف است خلایق داد، عیش و کامرانی دادند. اهل ساز [illegible] هر جماعت بودند لولیان رقاص و دلبران هند که بر [illegible] می‌ربودند هنگامهٔ مجلس را گرم داشتند فرمودم هر [illegible] آنچه میخواسته باشد بخورد و منع ومانعی نباشد. [illegible] روز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما [illegible] مژده روزمقرر بود که هرروزیکی ازامرای کلان

مجلس آراسته پیشکش‌های نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات واقمشهٔ نفیسه وفیلان و اسبان سامان نموده آن حضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود می‌نمود و ایشان بنا برسرافرازی بندگان خودبدان مجلس قدم رنجه‌داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش می‌آمد برداشته تتمه را بصاحب مجلس می‌بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگی سپاهی و رعیت بود دراین سال پیشکشها را معاف‌فرمودم مگرقلیلی‌ازچندی نزدیکان بنا بررعایت خاطر آنها درجهٔ قبول یافت. درهمین روزها بسیاری از بندگان بزیادتی منصب سرافرازی‌یافتند.»

در ابتدای تمام بخشهای کتاب توزك جهانگیری شرح نسبتاً مفصلی از انعقاد جشن نوروزسال مربوط داده شده و جریان‌آن تا نوزده روز برشتهٔ تحریردرآمده است .

نمونهٔ دیگری از نحوهٔ برگزاری جشن مزبور بزبان خودجهانگیر بیان میداریم :

(جشن پنجمین نوروز)،روزیکشنبه بیست‌وچهارم ذی‌حجه بعدازدوپهر (ظهر) و سه گهری (گهری=۲٤دقیقه) حضرت نیراعظم به‌برج حمل که‌خانهٔ شرف وسعادت است تحویل نموده و این ساعت فیض بخش‌درمقام پاك‌پهل که از مواضع پرگنه باری بوده باشد مجلس نوروز ترتیب داده به سنت پدر بزرگوارم برتخت جلوس نمودم‌صباح‌آنکه روزنوروزعالم افروز بودمطابق غرهٔفروردین‌ماه‌سنه‌پنجم جلوس‌درهمین‌مقام‌بارعام‌داده جمیع‌امراء وبنده‌های درگاه به‌سعادت کورنش تسلیم‌مبارکباد سرفراز گشته پیش کشی بعضی‌امراء [illegible]ر گذشت . خان‌اعظم یکدانه مروارید که بچهارهزار روپیه قیمت شده ذرانیدوپسران صدرجهان بیست‌وهشت‌دست جانور شکاری ازمازوجره کر تحف بنظر گذرانیده ، مهابت‌خان دوصندوقچه کارفرنگ که اطراف بتخته‌های‌بلورترتیب‌داده بودند چنانچه هرچه در درون‌آنهانهاده‌میشد

(۹)

از بیرون بنوعی مینمود که گویا هیچ مالی نیست پیشکش نموده، کشورخان بیست‌ودو زنجیرفیل از نرو‌ماده پیشکش گذرانید ، روز دیگرنوروز بقصد شکار شیرسوار شدم سه شیر دونر ویکی ماده شکار شد . . »

مراسم باشکوه جشن نوروزی را که در یازدهمین‌سال جلوس‌جهانگیر بر گزارشد وی‌درتوزك خود باتفصیلات‌زیادی بیان داشته و جریان‌هرروزی از نوزده روز جشن را نگاشته است :

نورجهان ملکه نورالدین جهانگیر که ایرانی بود جشن‌نوروز را در قصرخود بااهتمام وصف ناپذیری بر گزار میکرد منجمین دربار رنگی را که بنوروز هرسال مربوط بود باو میگفتند و او مقرر میداشت دیوارهای منزلش رابهمان‌رنگ نقاشی کنند. رنگ فرشها و پرده‌هاولباس تمام‌بیگمات و کنیزها نیز بهمان رنگ مطابقت داشت .

پوشش فیلان و اسبان وشتران و جانوران اهلی دیگر نیز بهمان رنگ بودحتی‌مخمل‌واطلس‌هم که درتزئینات در ودیوارکاخهای زنان قصربکاربرده میشد همان رنگ مخصوص سال را داشت دریك موقع خاصی جهانگیر در قصروارد میشد و همراه نورجهان درشه‌نشینی جلوس میکرد ، درآنوقت از نقارخانه صدای شهنائی‌ونوبت بلند میشدفقرا دم درقصرجمع میشدندوبآنها صدقه داده میشد . سپس نورجهان‌و جهانگیرباهم به‌بالاخانه میآمدندوفیلان واسبان‌وشتران ونظامیان ازمقابل‌آنهابانشان‌دادن‌هنرهای خویش‌میگذشتند در دنبال‌آنها مصنوعات صنعتکاران بنمایش گذارده میشد . درآخر ازطرف نورجهان مردم درنواحی مختلف شهراطعام میشدند (سیدمحمدعلی‌اشهری‌در کتاب«نورجهان‌بیگم کی‌سوانح‌عمری» که‌به‌اردونوشته مطالب‌جالبی‌پیرامون بر گزاری جشن نوروز بوسیلهٔ نورجهان بیان داشته است) .

شاهجهان پسر جهانگیر باذوق ترین شخصی در بین تمام افراد خانوادهٔ سلاطین بابری بشمار میرود او همان کسی‌است که زیباترین ساختمان جهان

تاج‌محل را از خود بیادگار گذاشت وابنیهٔ متعدد باعظمت تاریخی چون مسجدجامع دهلی و قلعهٔ دهلی وغیره را ساخت.

برگزاری جشن نوروز در دربار چنین شاهنشاه باذوقی باابهت‌وشکوه بیشتری صورت میگرفت :

شاهجهان درسال۱۰٤٤ هـ - برای جلوس برتخت‌معروف‌بنام تخت‌طاووس که باخرج ۱۰ میلیون روپیه آنوقت ساخته شده بود روزنوروز را انتخاب کرد. شعرای درباردرآن‌روز قصایدی نوشتند. ابوطالب‌حکیم نیزقصیده‌ای سرود و هموزن خود پول گرفت وآن ۵۰۰۰ روپیه شد. محمدجان قدسی‌در سال۱۰٤۲هـ. درجشن نوروزقصیده‌ای گفت وشاهجهان‌آنراخیلی‌پسندیدوامر کرد تاهفت‌باردهانش‌را باجواهرات پر کنند.محمدجان قدسی‌درسال۱۰٤۵هـ. درجشن‌نوروز قصیده‌ای گفت‌و از طرف‌شاهجهان‌باوهموزنش‌پول‌بخشیده‌شد. درجشن نوروزسال۱۰٤٦هـ . باقیانائنی‌شاعر دربارشاهجهان قصیده‌ای گفت و مانند قدسی و حکیم هموزن خود پول گرفت که جمعاً ۵۰۰۰ روپیه شد.

ملاعبدالحمیدلاهوری‌مؤلف باد شاهنامه(جلداول‌صفحه۱۸٦چاپ کلکته) اولین جشن نوروزدرزمان‌سلطنت شاه‌جهان را زیرعنوان جشن مسرت‌افزای نوروزعالم‌آراء چنین بیان نموده است :

«... دید به قدوم‌بهجت لزوم نوروز جهان افروز جهانیان را نوید عشرت جدید رسانید و طنطنهٔ مقدم فیض‌توأم بهارنشاط‌آثار زمانیان را مژدهٔعیش جاوید از رسیدن کوکبهٔ شاه رنگین کلاه گل اشجار پژمرده خلعت خرمی و شادابی پوشید و روزگار خزان دیده چمن مهرگان رسیده برزمردین بساط سبزه بادهٔ شگفتگی و سیرابی در کشید بلبل نغمه سرابلحن باربدی غمزدگان‌خزان‌را نشاط‌تازه‌بخشید وصلصل‌جادونوابصوت‌زهروی‌افسردگان مهرگان را انبساط بی‌اندازه. ابرگوهربار سایبان‌فیض برروی صحن گلشن برافراخت . رعد خروشنده کوس عروسی گل بربام فلك می‌نوازد یا صور رستخیزاست که باحیای اموات نبات می‌پردازد .

روز دوشنبه دوازدهم رجب هزارویصدوهفتم جلالی سرمایهٔ نور و ضیای آسمانیان پیرایهٔ فروبهای زمینیان، جمشید زرین کلاه، خورشید عالم آرا کیخسرو آسمان گاه، آفتاب ظلمت زدارایات عدالت و اعتدال والویه‌شوکت وجلال بشرف خانهٔ خویش برافراشت، باد سبك پابفراشی بساط عالم‌را رفت و روب تازه داد و ابرچابك دست بسقائی بسط زمین را آب وتاب بی‌اندازه روی کوه هامون چون انکلیون بکونهای رنکارنک نکارین شد و رخسار باغ و راغ چون بوقلمون برنکهای کوناکون نمودار بهشت برین شمال روح پرور از ریاحین روح کستر عنبرتر بدامن و آستین کشید و از بوی بهار چون زلف یار وطبلهٔ عطار مشک‌بیزوعنبر ریز کردید، عرصهٔزمین راسمن ویاسمین‌چون‌آسمان پرزهره وپروین ساخت، صحن بوستان ازسبزه زمردین رنک درفیروزهٔ چرخ برین انداخت. کل جلوه کنان و عشوه کران نقاب ازرخ برانداخت وبلبل شیداکاشانهٔ دل را ازمتاع شکیبائی بپرداخت.

(نظم)

جهان شد تازه از باد بهاران — زمین را آبرو افزود باران
خور و خرم نهاد خرمی دوست — بکلها بردرید از خرمی پوست
کل از کل‌تخت‌کاووسی‌برآورد — بنفشه پر طاووسی بسرآورد
ز هر شاخ شکفته نو بهاری — کرفته هر کلی بر کف نثاری

دراین اوقات فرخنده سمات که از اعتدال هوا دلها ازغم واپرداخته بود وخاطرها باخرمی درساخته باهتمام پیشکاران کار کاه دولت وکار کزاران کارخانهٔ سلطنت در صحن دولتخانهٔ خاص وعام سایه‌بانی موسوم به دل بادل که مانند عرش بلند مکان‌است وچون آسمان فراخ دامان برافراخته سپهری دیکربرروی چرخ برین کشیدند ودرته آن اسپکی ازمخمل زربفت وبردور ... جنس به ستونهای طلا ونقره برپا کردند وفرشها ...نا کون کسترده در ودیوار دولتخانه خاص وع... را

بمخمل زربفت‌پرده‌های فرنگی ودیباهای رومی وچینی وزربفتهای گجراتی وایرانی‌آرایش دادند مجلسی‌روی‌کار آمد که عقل دشوار پسندان جهان گرد را بحیرت انداخت.

بیت :

زده خیمه های بریشم طناب | دروفرش زربفت بیش‌ازحساب
همه پرده‌ها دیبهٔ شوشتری | همه فرشها سندس و عبقری
چنان نقشها کرده بروی نگار | که‌نقاش‌چین گشته زوشرمسار

خدیو عالم ، خداوند بنی‌آدم ، طراز کسوت جهانبانی مظهر رحمت یزدانی که پیش همت خورشید آثارش گنج شایگان مانند احجار بی‌مقدار است و دفاین معادن و خزاین بحار چون خاك وآب بی‌اعتبار بر اورنگ جهانبانی که سدرهٔ آمال و امانی است وطوبای افضال وکامرانی با فرآسمانی وشأن سلیمانی جلوس میمنت مأنوس فرموده برروی زمانیان اسباب‌نشاط و ابواب انبساط آماده و گشاده گردانیدند ، نسایم عدل دماغ روزگار عطر- آمود گردانید و روایح بذل مشام زمانه بخوراند و دوآفتاب برونوال کوه وصحرا را منورساخت وابر احسان وافضال خارستان و گلستان را تازه‌تر.

سریرمملکت اکنون کند سرافرازی | که سایه بر سرش افکنده خسروغازی
فلك‌کلاه غرور این زمان نهد ازسر | که هست افسر شه بر سر سرافرازی
خطاب خسرو انجم‌کنون بگردانند | که مصلحت نبود خسرو بانبازی

غریو کوس و کرنا وصدای نفیر وسرنا آوای مسرت درزمان و زمین انداخت وطنطنهٔ دعای اصحاب عمایم واستحقاق و زمزمهٔ ثنای سخن‌طرازان نظم ونثر ولوله در چرخ برین ، درازی برج دولت در درج حشمت چار- پادشاهزاده والا گوهر که‌چارعنصرشخص دولت‌اندوارکان‌اربعهٔ کعبه سلطنت درچار گوشهٔ تخت سلیمانی با فرساطانی قرار گرفتند و درپای سریرخلافت سرآمد ارکان مملکت سردفتر اعیان دولت یمین‌الدوله اصفخان استاده سر

اعتبار برافراخت و دیگر ارکان دولت و اعیان سلطنت و سایر ارباب مناصب درخور نسبت ومنزلت ایستادند و مجمع مفاخر ومعالی یمین الدوله بنوازشهای ملوکانه امتیازیافت وعنایت خلعت زرین وانعام فیل گزین چندوله نام با یراق طلا وماده فیل ضمیمهٔ دیگرعواطف گردید. . . »

مؤلف بادشاهنامه بر گزاری همه ساله جشن نوروز را دردربار شاهجهان در کتابش شرح داده ومطالب طولانی دراین مورد مرقوم داشته است. مطابق نگارش اودرهشتمین سال جلوس شاهجهان که برابر باسال ۱۰۴۴ هـ - بود عیدفطر مصادف با نوروز گردید و در آن موقع دربار بمنتهی درجه تزیین گشت، خیمه‌های زربفت و مخمل در مقابل دیوان عام و دیوان خاص در قلعه دهلی زدند در بین آنها یك خیمه بوسیلهٔ صنعتکاران گجرات با هزینهٔ صد هزار روپیه تهیه ونصب گردید ، ستونهای خیمه را باطلا ونقره ساختند فرش هم کارهای طلائی داشت در نزدیکی تخت گاه شامیانه زرنگاری بود که در آن مرواریدهای قیمتی آویخته بودند ستونهای شامیانه هم طلائی بودند چترمرصع که درآن دیده میشد غلاف مرواریدی داشت درودیوارها با نقره باف گجراتی، زربفت عراقی ، دیبای رومی وچینی وپرده‌های فرنگی مزین بودند ودربین اینها تخت طاووس گذاشته شده بود تفصیلات زیادی دربارهٔ این جشن نوروز که باعید فطر همراه بود در کتاب مزبور داده شده است و از این نگارشات بخوبی پیداست که جشن نوروز در زمان شاهجهان با شکوه وعظمت خاصی بر گزار میشده است.

محمد صالح کنبولاهوری در تألیفش «عمل صالح» چاپ کلکته جلداول صفحه ۲۸۲/۴ زیرعنوان سرآغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارك (شاهجهان) مطالب زیررا نگاشته است :

« سرمایه ده انوار ذرات کائنات وپیرایه بخش حیات اموات عالم نبات نه گهری و سی وشش دقیقه از روزدوشنبه سیزدهم رجب سنه هزاروسی وهفت

هجری سپری گشته تشریف تحویل اشرف ازکاشانه حوت بطرف خانه حمل مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادی ومبارکباد سال اول جلوس اقــدس خود بنفس نفیس همت براهتمام آذین جشن نوروزی گماشت وبام ودر هفت کشور را در پرند زربافت نور گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تــزیین صفحه زمین و زمان را به ســبزکاری قوای نامیه تفویض نمود. حسب‌الامــر قرةالعین نیراعظم چشم وچراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص وعــام دارالخلافه اکبر آباد از آذین جشن نوروزی سـرمایه آرایش روزگار و پیرایش تزیین لیل و نهار آمد وبارگاه دلبادل که همانا نسخه فلك اطلس است و بسعی و تلاش سه هزار فراش چابکدست ترفع آن با ضم هزار گـونه جرثقیل ونصب صدمنصوبه وحیل دست بهم میدهد برپای شد. ودرسایهٔ آن خرگاه‌های عالی که مشبـکهای سیم ناب درشبـکهای آن بجای چوب‌بکاررفته بود ایستاده کرده آنرا به‌پوششهای مخمل زربفت و زردوزی آراستند. و جا بجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین به‌سلسله‌های لآلی‌آبـدار و علاقه‌های در شاهواربرافراخته روکش‌قبهٔ فلك‌ثوابت ومرسلهٔ مجرهٔ‌خوشهای عقدثریا ونثره‌ساختند وچندین‌جا تخت‌های‌مرصع وسریرهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلك اشتباه را به‌بساطهای مصور و رنـگارنـگ روپوش نمـوده غیرت نگارخانه چین گـردانیدند. و در و دیوار انجمن همایون را بانواع اقمشهٔ هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی‌کار آوردنـد ـ خدیو عالم درین روز سعادت اندوز کــه عید امیــد روزگار بود ماننــد خورشید جهان‌آراازمشرق جهروکهٔ والا (دریچه‌ای در دیوار قلعه کــه پادشاه درآن جهت دیدار عوام می‌نشست) طلوع نموده زبان بحمد وسپاس یگانه دادار و دست بخشش وبخشایش بر گشودند.اول بخان عظیم‌الشأن آصف خان‌خلعت گرانمایه و فیل خاصه با یراق ومادهٔ فیل باپوشش مخمل زربفت مـرحمت نمود، لشکرخان را بصاحب صوبـکی‌کابل ومرحمت خلعت خاصه ســرافراز

فرمودند وفوجی آراسته ازسادات بارهه‌و مغول وافغان از بندهای پادشاهی که عددشان با تعیناتیان کابل به‌پانزده هزارسوارمیکشید بهمراهی اوتعیین گشتند... »

محیی‌الدین‌اورنگ‌زیب‌جانشین شاهجهان شداومردی مقتصد ومسلمان متعصبی بود و در زمان حکومت وی بر گزاری جشن نوروز ازطرف‌دربار دهلی منسوخ گردید ولی پس ازاو بازهم سلاطین دهلی این جشن‌رابر گزار میکردندوحتی‌آخرین پادشاه بابری بنام بهادرشاه ظفر که بدست‌انگلیسیها حکومتش فقط بقلعهٔ دهلی محدود شده بود در انعقاد جشن نوروز اهتمام خاصی داشت و این موضوع از بعضی از قصاید اردوی شیخ ابراهیم ذوق بخوبی پیداست .

در نتیجهٔ اهمیت فراوانی که قرنها از طرف پادشاهان وامرا ودرباریان مسلمان در هندوستان به‌نوروزداده میشدآن در زندگی عموم مردم‌مسلمان آن سرزمین نفوذ قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد و دربین تودهٔ‌مردم علاقهٔ‌خاصی نسبت بجشن نوروز بوجودآمد بویژه شیعیان‌آن دیارها که در عقاید دینی تابع علمای ایران بوده بحکم بستگی‌های دینی وملی با اهالی‌این کشور هم مرام وهمگام‌اند گرفتن عید نوروزرا جزوفرایض مذهبی وسنن ملی‌محسوب داشته‌اند مرحوم‌علامه محمدحسن نجفی در مقاله‌نهم خود که درموردنوروز نگاشته‌وبسال ۱۳۵۹ هـ ـ در بمبئی چاپ گردیده است مینویسد :

« اقوام مختلفهٔ شیعهٔ اثنی‌عشری امروزه از ایرانی و عرب وترك وهندی وسندی وتبتی و کشمیری وغیره نوروزشناس‌اند و همهٔ آنان بـا یك عاطفهٔ دینی‌آن روز بزرگ را گرامی دارند وآثارنوروزی ووظایف مذهبی را در

آن بجاآورند . . . شیعیان هندوستان نیزنوروز را گرامی دارند وآن عید را بزرگ شمارند و مخصوصاً در لکهنئو وغیره خوشنودیها کنند ووظایف نوروزی خود را بجاآورند نسبت به‌بزرگـی نوروز و تاریخ اجتماعی‌آن بزبانهای مختلف أوراقها نوشته و خدمتها باین‌روز باستانی نموده‌اند».

در پاکستان جشن نوروز که مصادف با۲۱ الی۲۳ مارس میباشدمعمولا سه‌روز بطول می‌انجامد در خلال این مدت شیعیان اثنی عشری معتقدند بـه اینکه نـوروز روز اعلام خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است لباسهای نووپاکیزه دربر وبساط دعوت وشادی پهن می کنند اورادواذکار و دعاهای مربوط وسایرآداب را درآن روز و در هنگام تحویل آفتاب به‌برج حمل که هرسال در تقویمهای اردو چاپ میشود بجای میآورند وبیکدیگر این عید را تبریك‌میگویند نمازی که در روز نوروز وارد گردیده‌میخوانند در منازل و جاهای اجتماع آنان چراغانی وتزئینات جالبی صورت‌میگیرد و درآن محافل قصیده خوانی برپا میشود . در اینگونه محافل قصایدی در منقبت مولای متقیان علی‌بن ابیطالب (ع) خوانده میشود . سفرهٔ نوروزهـم عده‌ای تهیه مینمایند که شامل هفت نوع سبزی وهفت رقم میوه‌هـای تازه و هفت‌جنس ازآجیل همراه تخم‌مرغهای رنگارنگ وبادبزنهای دستی‌میباشد.

عید نوروز دربین شیعیان شبه‌قاره بدون مراسم دیگرآن که در ایران رواج دارد مانند چهارشنبه‌سوری و خانه تکانی و سیزده‌بدر و امثال اینهـا برگزار میشود و بیشتر جنبهٔ دینی ومذهبی بخودگـرفته است بهمین جهت آن توأم با نیایش وعبادت ونماز ونیاز است . اعتقادعموم مردم درآنجا بر- اینست که در لحظهٔ تحویل خورشید در اجابت دعا بازوادعیه قبول ومرادها برآورده‌میشود از اینروهنگام تحویل‌آفتاب مرادخواهان دورهم گردمیآیند

و درمقابل چشمان همگی تنگه‌ای پر از آب که سوراخ باریکی در ته‌آن وجود دارد بوسیلهٔطنابی میآویزند همهٔ حاضران چشم بدان تنگه میدوزند وبا نهایت اشتیاق منتظر فرارسیدن لحظهٔ تحویل آفتاب مینشینند همینکه حس میکنند جریان قطرات آب از سوراخ کمی متوقف شد با شعف عجیبی ادعیه ومرادهائی که درسینه‌محبوس نگاه میدارندبالبهای‌لرزان‌رهامیسازند.

در تعدادی از خانواده‌ها مرسوم است که در موقع تحویل خورشید تمام افراد فامیل دورهم جمع میشوند در وسطشان کاسه‌ای پر از آب روی سینی بزرگی قرار میگیرد . درآب عطر و گلهای محمدی و گلاب‌میریزند و بزرگ خانواده : «یاذوالجلال و الاکرام یا مدبراللیل والنهار یا ملقب‌ـ القلوب والابصار حول‌حالنااالی احسن الحال » بر زبان می‌آورد و سایرین درخواندن این فقرات ازاو پیروی میکنند واین عمل ۳٦۵ بارتکرارمیشود وپس‌ازخواندن اوراد شخص مزبوردرود گویان‌آب‌کاسه را بوسیلهٔانگشتان دست‌برروی‌همه‌افرادموجودمیپاشدوبقیهٔ‌آب را در گوشه‌ای‌ازحیاط میریزدو این تشریفات نزد همهٔ علاقمندان به‌نوروز سرچشمهٔ یمن و سعادت محسوب میگردد .

شیعیان لکهنئو که بپاکستان مهاجرت نموده‌اند در روزهای نوروز ابتکاری را بخرج‌داده‌وآب رنگارنگ را بوسیلهٔ تلمبه‌های کوچك وظریف روی لباسهای‌یکدیگر میپاشند و ازاین بازی چنان لذت مفرطی میبرند که گوئی مقصد حقیقی‌شان را یافته‌اند.

درخود لکهنئو که یکی ازمراکز مهم شیعیان هندوستان بشمار میرفت هنوز هم اهتمام خاصی درمورد گرفتن جشن نوروز بکاربرده میشود وجوش

وجنب زایدالوصفی دربین شیعیان آن دیار درنوروز بچشم میخورد بطوری که این جشن را باید از اعیاد بزرگ دینی آن قلمداد نمود.

وزیرمحمد اشرف خان متخلص به‌اشرف درآغازاثر خود بنام «ارمغان گلگت» که‌بسال۱۹۵۷م درلاهور چاپ شد مینویسد که درنواحی گلگت در شمال کشمیربر گزاری‌جشن‌نوروزهمراه بابرنامه‌های آتش‌بازی وتیراندازی وچوگان بازی میباشد.

برنامه‌های جشن نوروز درنواحی شمال غربی پاکستان باختری که از چندین حیث بایران نزدیکتر است بسیار جالب و توأم با جریانـات خاصی میباشد. در آنجا علاوه برپوشیدن لباس نو و تبریك گفتن بیکدیگر پس از تحویل خورشید وترتیب یافتن مجالس قصیده وشعر ضیافتهائی نیز بمناسبت جشن مزبور در منازل صورت میگیرد ودرآن سفرۀ امیرالمؤمنین که شامل هفت‌نوع میوۀ خشك وسبزیجات ویکنوع‌بیسکویت بنام «کلوچۀ نوروزی» وپلو باگوشت مرغ سفید و تخم مرغهای رنگ زده میباشد گسترده میشود. مرغ‌سفید هرقدرهم که ناپیدا باشد فراهم میکنند زیرا که تهیۀ پلوباگوشت مرغ سفید را شگون نیك میدانند.

کلوچۀ نوروزی دربین مردم پیشاورمحبوبیت خاصی دارد وحتی افراد غیرشیعه نیز بآن علاقۀ زیادی دارند.

پس از «فاتحه» (نیاز) امیرالمؤمنین مردان و زنـان شیعه در آن نواحی ازخانه بیرون میروند ومدتی درباغها وچمنزارهابگردش میپردازند و کوشش میکنند برهنه پابرسر سبزه وچمن قدم بزنند واین عمل را «سبزه لگدکردن» مینامند. بدین ترتیب تمام روز را باخوشحالی و شادکامی بسر میبرند و عید نوروز یکی ازاعیاد جالب مرزنشینـان پاکستان غربی بشمار میرود.

در ناحیهٔ پاراچنار (پاکستان غربی*) در روز نوروز زنان باتفنگ از خانه بیرون میروند ودرمرغزارها ولب رودخانه‌ها بشکارمیپردازند ومردها نیز درجاهای وسیع مبادرت به‌نمایش بازیهای مختلفی میورزند.

ناگفته نماند ایرانیان و زردشتیان مقیم پاکستان و هند کـه در تعداد قابل توجهی درنقاط مختلف آن دو کشور سکونت دارند عیدنوروز باستانی را باکلیهٔ ترتیبات و مراسم آن کـه درایران معمول است بر گزار میکنند و جشن نوروز آنان باجشن نوروز ایرانیان درایران فرقی ندارد.

نخستین پرتو اسلام در خراسان بزرگ

بقلم

پروفسور دکتر ، س . ا . حسن

رئیس و استاد مرکز مطالعات
اسلامی در دانشگاه مالایا

ترجمه

مهدی غروی

(دکتر در تاریخ)

« معاون رایزنی فرهنگی درهند »

پروفسوردکتر، س.ا.حسن رئیس و استاد مرکز مطالعات اسلامی در دانشگاه مالایا ، مقالهٔ مفصل و مستندی در بارهٔ پیشرفتهای اولیه مسلمانان در آسیای مرکزی تهیه کرده است که در شمارهٔ نخست ازدورهٔ ٤٤ (ژانویه‌سال-۱۹۷۰) مجلهٔ فرهنگ اسلامی (Islamic Culture) چاپ حیدرآباددکن درج‌شده‌است، چون این مقاله حاوی مطالب جالبی‌دربارهٔ نخستین‌برخورد دو عنصر ترك‌وعرب درآسیای مرکزی، وضع سیاسی‌واداری خراسان‌بزرگ در صدراسلام، نقش ترکهادرپیشرفت‌مسلمانان و بی میلی عمر بـه پیشرفت

مسلمانان درشرق است ، ترجمه‌ای آزاد ازین مقاله تهیه وبنظر خوانندگان گرامی میرسد.

اگرچه ایران در دوران خلافت عمر تسخیرشد ، امانواحی دورافتاده ایران ازجمله‌خراسان‌تانخستین دوران حکومت امویان به‌تصرف مسلمانان درنیامد.وقتی سخن ازخراسان بمیان میآید، مقصود خراسان کنونی نیست ، خراسان‌بمعنی‌سرزمین‌خاوردرعصر میانه‌تاریخ‌ایران،شامل‌سرزمین‌وسیعی‌بود شامل همه ماوراءالنهر درشمال‌شرقی،سیستان و کوهستان درجنوب‌ومرزهای خارجی‌آن درآسیای مرکزی بیابانهای چین وفلات پامیربود، سلسله‌جبال هندوکش خراسان‌را از هندجدامیکرد ، درعصراسلام خراسان به‌چهاربخش قسمت شده‌بود که بهریك یك ربع میگفتند و هریك ازین چهار بخش شامل یکی از شهرهای معروف‌مرو ، هرات ، بلخ ونیشابور بود.[1]

در حالی‌که خراسان بزرگ برای اعراب همیشه یك‌واحد جداگانه‌و کشوری پس ازکشور ایران شمرده میشد، در سراسر دوران شاهنشاهی ساسانیان خراسان قسمتی ازین شاهنشاهی بود وبرخی ازدانشمندان نامدار اسلام نیز حدود خراسان را تاخوارزم وبلخ دانسته‌اند.[2] بلخ‌یکی ازشهرهای خراسان‌بزرگ بوده است .[3]

۱ــ سرزمین‌های‌خلافت شرقی،لسترنج کامبریج ۱۹۳۰ ص۳-۳۸۲ بفارسی ترجمه شده‌است.
میراث ایران. لندن ۱۹٦۲ ص۱۳-۱۲، بفارسی ترجمه شده‌است

۲ــ البلدان. یعقوبی لیدن ۱۸۹۲ ص۲۸۷ بفارسی ترجمه‌شده‌است.
حدودالعالم. مینورسکی لندن ۱۹۳۷ ص۱۰۸

... مقدسی لیدن ۱۸۷۷ ص۲۸٤

... ابن‌حوقل لیدن ۱۸۷۲ ص۳۰۸

... مسعودی. لیدن۱۸۹۳ص٦۲ــ٦۰

... پاریس ج۱ ص۲۱۱، ابن‌حوقل ومسعودی‌صحرای‌غزمرد میان ... و یعقوبی بلخ راشهری ازخراسان میداند.

مرزطبیعی میان‌خراسان وماوراءالنهربایستی رود جیحون باشد.[٤] مرو درغرب رودجیحون‌ازخراسان وترند درشرق رود ازماوراءالنهربوده‌است .[٥]

هنگامیکه اعراب بسوی شرق پیشروی میکردند و بخراسان رسیدند در هیچیك ازنواحی موردبحث حکومت مقتدری وجود نداشت‌بلکه درتمام این منطقه ازکابل در شرق تا طخارستان ، ختل ، صغانیان ، سغد (بخارا و سمرقند) بلخ وخوارزم وخیلی ازشهرستانهای مهم دیگردارای خودمختاری بودند و نمیتوانستند در مقابل یك‌فاجعه ملی ایستادگی کنند . در حقیقت از عصرسقوط امپراتوری کوشان ببعد درآسیای مرکزی وضع چنین بوده است گذشته‌ازحکمرانان‌این نواحی که خودشاهی کوچك‌بوده‌اند، درسراسر این نواحی عیاران (پهلوانان) جنگاور ، دهقانان (زمین‌داران و کشاورزان) و بازرگانان که‌درنتیجه‌تجارت‌با کشورهای بزرگ خاوردور ازجمله چین ثروتمند ومقتدر شده بودند ، نیز وجود داشتند ، روحانیون نیز با قدرت نفوذ در عامه مردم ، یاصاحبان قدرت همکاری نداشتند.[٦] در دوران‌خلافت عثمان (۳۵-۲۳) عبدالله‌بن عامر پسر عموی خلیفه مأمور تسخیر خراسان شد ، طبق اسناد ومدارکی که اخیراًدرچین یافته شده عبداله ازجیحون‌نیز عبورکردومردم ماوراءالنهرپس‌ازاطلاع ازسقوط خراسان درآنسوی‌جیحون خودمطیع شدند. [٧] به‌روایت‌دیگردرفاصلهٔ‌سالهای۳٤-۲۹ که مصادف‌است با سالهای سخت برای یزدگرد سوم وملت ایران ، عربها تامی‌مرغ (در جنوب

٤- جیحون ، آمودریا، مشتق از نام شهر (آمول، آمو، آمویه) ، دائرةالمعارف‌اسلام، ج١ ص٥٧-٤٥٤، بارتولد ،ترکستان ص٨٠و٦٥ بلاذری، فتوح‌البلدان ص٤١٠ و...
نام اروپائی آن Oxus نیز ازریشه فارسی وخشن بمعنی افزایش گرفته شده.

٥- نزهةالقلوب: حمداله مستوفی، چاپ‌لیدن ١٩١٥، ص٢٠٥

٦- بارتولد ص١٨٢و١٨٠ وص٦

٧- بلاذری ص ٤٠٨

شرقی‌سمرقند) پیش رفتند واین‌ولایت راپس‌از تصرف بکلی‌خراب کردند.[8] وپیمانی نیزمیان مردم ماوراءالنهر وعثمان بسته شد.

لشکرکشی ابن‌عامر نخستین‌لشکرکشی مسلمانان به‌خراسان است که بسال ۳۰ یعنی یکسال پیش از کشته شدن یزدگرد صورت گرفت ، ابن‌عامر هنگامی که‌فرماندار بصره شدفقط ۲۵سال‌داشت،پیش‌ازوی‌ابوموسی‌اشعری‌این مقام را داشت ودرآن تاریخ تمام نواحی خلافت شرقی جزوبصره بود. ابن‌ـ عامرزیاد پسر ابوسفیان را دربصره بجای‌خود گذاشت وبسوی خراسان‌رفت. متأسفانه‌درتحقیق‌بسیارعالمانه‌بارتولد: ترکستان‌پیش‌ازحمله‌مغول‌این‌مطلب حذف‌شده‌است.[9] ولی سرهامیلتون گیب دراثر ممتاز خود فتوحات اعراب درآسیای‌مرکزی‌بدان‌اشاره کرده‌است.[10] ابن‌عامردرین لشکرکشی‌شهرهای بلخ و مرو و هرات‌راتصرف کرد. نیروی احنف‌ابن قیس وبقولی عبداله‌بن‌ـ خاذم[11] پیش قراول‌ارتش اسلام بود که مانند نیروهای دیگرمسلمانان‌بسوی شهرهای مختلف خراسان عزیمت کردند و شهرهای جام و باخرز ونیشابور درنخستین مرحله[12] و جوین دردومین مرحله تصرف گردید .

اسودبن کلثوم‌العادوی مأمورگشایش بیهق‌بود، وبیهق برخلاف‌شهرهای دیگرمقاومت کرد، اسود درین نبرد کشته‌شد ومسلمانان‌به سرکردگی‌ادهم برادروی‌بیهق‌رابسختی‌تصرف کردند.[13] نیشابورتوسط‌خودابن‌عامرتصرف‌شد،

۸ـ بلاذری ص۴۰۳

۹ـ ترکستان. بارتولد . مقدمه سردنیس راس.

۱۰ـ The Arab Conquest in Central Asia

H. R. A. Gibb ۱۹۲۳ لندن ۷ مقدمه جلد

۱۱ و ۱۲ و۱۳ ـ بلاذری، ۴۰۳ و ۴۰۴، یعقوبی ص ۱٦۷

حکمرانومردمنیشابورتقاضای‌صلح کردندوحاضربه‌پرداخت‌خراج گردیدند و یك ملیون وبقولی هفتصدهزار درهم پرداختند.[۱۴] سرنوشت شهر نسا نیز چنین‌بودومردم‌نساقبول کردند که‌هفتصد وبقولی‌سیصدهزاردرهم‌بپردازند[۱۵] حکمران ابیورد ، بهمنه نیز حاضر شد که چهار صد هزار درهم بپردازد. بهمنه پیش ازآنکه لشکراعراب به‌ابیورد برسد تقاضای صلح کرد،حکمران سرخس نیز مانند حاکم طوس صلح را به‌بهای ششصد هزار درهم خرید. مرزبان هرات نیزهمینکه شنیدابن‌عامر قصددارد به‌هرات‌لشکر کشی کند ، پیشنهادصلح کردوطبق‌روایت‌دیگر ابن‌عامربه‌هرات‌لشکر کشی کرد ودرحین نبرد، مرزبان تقاضای صلح کرد و حاضر به‌پرداخت یك ملیون درهم شد. مرزبان مرو شاهجهان‌نیزباپرداخت یك ملیون درهم و ۲۰۰هزارجریب گندم وجو پیمان‌بست. سال ۳۳ هـ . شهرسنج قبلا تصرف وبه‌قلمرو مسلمانان‌اضافه شده بود.

احنف هنگامیکه عازم مروالرود بود قلعه‌ای را تصرف کرد ، بدون خونریزی‌تنهاشرط احنف‌این بود که مردم یك نفرمبلغ مسلمانرادرمیان‌خود بپذیرند وفقط سیصد درهم بپردازند، این قلعه‌بعدها بنام‌قصرالاحنف معروف شد.[۱۶]

مأموریت بعدی احنف تصرف مروالرود و لشکر کشی به ترکستان

---

۱۴ - بلاذری،۴۰۳و۴۰۴، یعقوبی‌ص۱۶۷

۱۵- نساوابیورد که نام ترکیشان بعنوان یك واحد طبیعی آطاق (تپه‌های پای کوه) است درتاریخ تجاوز چادرنشینان شمالی به‌خراسان نقش مهمی‌را برعهده داشته‌است. مینورسکي. جلداول دائرةالمعارف‌اسلام- لوسترنج ص۳۹۴- بلاذری‌ص۴۰۵ و۴۰۴

۱۶- بلاذری ص ۴۰۵ و ۴۰۶ .

بود، احنف برای تصرف مروالرود ناچار بجنگ شد و سرانجام مردم این شهر با پرداخت شصت و بقولی ششصد هزار درهم آشتی کردند.[١٧] درینجا برای نخستین بار ترکان بیاری مردم مروالرود شتافتند (سال ٣٣) وهنگام تصرف شهرهای جوزجان، طالقان، فاریاب و صغانیان[١٨] نیز ترکان دوش بدوش ایرانیان با مسلمانان جنگ کردند، جوزجان توسط اقرع‌بن‌حبیس‌ـ التمیمی[١٩] وطالقان وفاریاب توسط خوداحنف‌تصرف شد[٢٠]احنف، سپس‌بلخ را تصرف کرد و مردم بلخ حاضربه‌پرداخت هفتصد یاچهار صد هزار درهم شدند، سپس خود را برای لشکر کشی به‌خوارزم آماده ساخت[٢١] پیش از شروع‌این‌لشکر کشی، احنف برای شکر گزاری وانجام‌عمره عازم مکه شد وقیس‌بن هیثمه را بجای خود گماشت[٢٢] قیس‌تقریباً تمام شهرهای‌ترکستان را بدون جنگ تصرف کرد وبا حکمرانان نواحی عهد نامه‌هایی بست، جز شهرسمنگان که حکمرانش ترك بود و رعب‌خان‌نام داشت سمنگان نیزطی یك محاصره وجنگ خونین تصرف شد.[٢٣]

درسال ٣١ هجری برابر با٦٥١ میلادی، اعراب وترکان‌بهم رسیدند.[٢٤] احنف، سرگرم تصرف‌قهستان(کوهستان) درجنوب نیشابور بود وطبسین[٢٥] را که شهراصلی ومرکزاین ناحیه بود مجبور ساخت که صلح و آرامش را دربرابر پرداخت هفتاد وپنج هزار درهم بدست‌آورند.[٢٦]

١٧ تا ٢٢ - بلاذری‌ص٤٠٦و٤٠٧و٤٠٨

٢٣ـ و نیز گیب ص ١٥

٢٤ـ طبری چاپ لیدن ج اول ص ٥

٢٥ـ دوطبس‌شامل طبس‌گیلکی (عربی‌طبس‌التمر) وطبس مسینان (طبس‌العناب) یاقوت، معجم‌البلدان ج٣ ص ٥١٣،٥١٤، و نیز سفرنامه ناصر خسرو چـاپ شفر ص ٩٤ و حدودالعالم ص ٣٢٦

٢٦ـ یعقوبی ص ١٦٧

اعراب درین زمان با هیاطله روبرو شدند هیاطله باحتمال قوی همان ترکان آسیای مرکزی هستندوطبق روایت دیگر گروهی ازایرانیان میباشند که بواسطه خوی بد توسط فیروز شاهنشاه ساسانی از ایران تبعید شدند و در ناحیه قهستان با ترکان آمیزش یافتند.[۲۷] طبق نظر بارتولد هیاطله ایرانیان مقیم کوشان بودند.

مخالفان معتقدند که هیاطله یاهونهای سفید (در زبان چینی اقوام یه‌تا یا ته‌تا (Ye-Tha & te-ta) که درقرنهای چهارم وپنجم‌میلادی‌ازسرزمین مغولستان کوچ کرده به حوزه رود جیحون آمدند شاخه‌ای از این اقوام هیونگ نوهستند که در قرن دوم پیش ازمیلاد واردآسیای مرکزی شدند و مراتع اقوام ساکن این نواحی را تصرف وایشانرا مجبورساختند که بسوی غرب برانند همین اقوام بودند که در مرزحکومتهای ساسانیان و کوشان‌یك دولت مقتدر بوجود آوردند ، دولتی که مدتی کوتاه ساسانیان را وادار به‌پرداخت خراج ساخت.[۲۸] وبطوریکه میدانیم حکومت مقتدرساسانی‌جلو نفوذ این اقوام را بسوی غرب کاملا بسته بود ، نخستین برخورد ترکان و عربان درنیمهٔ اول قرن‌اول‌هجری‌صورت گرفت و کشمکش‌بین دوقوم‌متجاوز یك قرن ونیم طول کشید تااینکه‌سرانجام‌تر کهاناچارشدند که‌درماوراءالنهر وترکستان‌بکشور گشایان مسلمان نیزسهمی بدهند.[۲۹]

۲۷ــ بعقیده مینورسکی وبارتلد : بررسیهای تاریخی درآسیای مرکزی لیدن ۱۹۵٦ ، بجای هیاطله بهتراست هبتالها گفته شود ص ٦

۲۸ــ گیب ص۳-۱

۲۹ــ ترکستان‌برای ایرانیان نواحی شمال رود جیحون بود زیرا درقرن ششم‌میلادی برای اولین‌بار باترکان‌درینجابرخوردندبارتلد. ترکستان‌ج٤ص ۸۹٦-۸۹٥ لیدن۱۹۲۹ .

در سال ۲۲ هجری یزدگرد سوم شاهنشاه ساسانی از امپراتور چین، خاقان ترك و پادشاه سغد استمداد کرد، فقط خاقان ترك با نیروئی به کمك یزدگرد آمد. درین موقع یزدگرد در مرو شاهجهان[30] (مرو بزرگ) بودو احنف ترکانرا که بسوی مروالرود میراندند در کنار رود مرغاب پراکنده ساخت. وبه‌این ترتیب این اتحاد که برای نخستین بارمیخواست صورت‌پذیر شود (اتحاد ایرانیان و ترکان) با شکست روبرو شد، ترکان که نمیدانستند شاهنشاه کجاست پراکنده شدند وباز گشتند.

بهیچوجه نمیتوان ترکانرا درین مورد، یعنی تنها گذاردن ایرانیان در مقابل‌اعراب سرزنش کرد، زیرا دشمنی‌ایران و توران، صرفنظراز حماسه‌های ملی ریشه‌ای تاریخی دارد و ترکان ازینکه میدیدند جنوب جیحون بدست اعراب میافتدنگران‌نبودندوآنرا تهدیدی‌برای‌قلمروخودبحساب‌نمیآوردند، میان ایرانیان و ترکان گذشته ازاختلافات قدیمی ریشه‌دار هیچگونه‌مشابهت نژادی و زبانی هم وجود نداشت تا برمبنای آن برضد اعراب متحد شوند، بعدها ترکان‌بفکرافتادند که ازتشکیل‌یك دولت‌غیرعرب ضعیف‌درماوراءالنهر طرفداری کنند.

فتوحات اعراب درخراسان درحقیقت دارای جنبه اقتصادی ومالی بود، سرداران عرب به‌تصرف ظاهری‌شهرها و گرفتن باج وغرامت‌اکتفا میکردند دردوران خلافت علی‌بن ابیطالب، (٤٠-٣٥) خراسان‌آرام نبود و علی (ع) ماهویه مرزبان[31] مرو را که به کوفه‌آمده بود به گرمی پذیرفت و به‌همه

۳۰ــ هردومرو درکنار رود مرغاب واقع بودند وبه رود مرغاب نیز مرو آب، مرغاب گفته می‌شد لوسترنج ص ۳۹۷

۳۱ــ بلاذری ص ٤٠٩،٤٠٨

دهقانان خراسان نوشت که تابع‌ماهویه باشند وبوی‌باج بدهند، اماخراسان هرگز زیربار تسلط اعراب نرفت،تااینکه قتیبةبن مسلم سردار امویان تمام خراسان رادوباره‌تصرف و غارت کرد ، اما اقدامات شدید قتیبه نیزنتوانست خراسان راآرام سازدوبزرگترین نهضت‌ایرانی- اسلامی‌شرق‌تحت فرماندهی ابومسلم خراسانی بساط حکومت عربی - اسلامی امویان را بـرچید و به جایش حکومت مقتدرایرانی- اسلامی عباسیان را پایه گزاری کرد . راد - مردان‌خراسان وماوراءالنهر سر انجام ازخلیفه بریدندو حکومتهای نیمه - مستقل ایرانی درخراسان تأسیس کردند وفرهنگ و تمدن ایرانی‌را برپایه زبان وادبیات فارسی در شرق ازنو زنده کردند .

بارتولد معتقد است که فتوحات نخستین اعراب درآسیای مرکزی‌فقط برای‌غارت و گردآوری‌مال‌بود وبهیچوجه آنهانه میخواستند ونه‌میتوانستند خراسان را بطور دائم‌تصرف کنند. [٣٢] عوامل طبیعی نیز به‌این عدم‌موفقیت کمك‌میکرد . [٣٣] در حالیکه گیب این پیشرفتها را « صرفاً بمنظور غارت و گردآوری مال‌ومنال» نمیکرد ومعتقد است که مسلمانان ناچار بودند که بسوی شرق‌برانند . [٣٤] برای قضاوت عادلانه درین باره بهتراست کمی‌به‌عقب برگردیم وبه‌بینیم وضع درعصر خلفای راشدین وبخصوص‌عمر چگونه‌بود، عمر که بیشتر فتح ایران در زمان وی انجام گـرفت از پیشرفت مسلمانـان بسوی‌شرق امپراتوری ایـران بیم داشت و نمیخواست زیـر بار مسئولیت سنگین اداره این‌سرزمین ها برود ، پس‌از جنگ جلو همینکه اسرا وغنایم

---

٣٢ - بارتولد ص ١٨٣-١٨٢

٣٣ - همان کتاب‌همان‌صفحه

٣٤- گیب ص ١٥

را به‌مدینه آوردند ، عمر از مشاهده آنها گریه کرد وقدر مسلم اینست که این گریه‌اشك‌شوق وشادی نبود . [٣٥] عمر بـاهر گـونه پیشرفت بسوی‌هند مخالف‌بود . [٣٦] وازلشکر کشی‌های‌بزر گ میترسید ، در حقیقت‌در آن‌عصر توده مسلمانان نیز با جهانگشائی خلیفه موافق نبودند ، پس‌از تصرف عراق در غرب‌ایران واهواز در ناحیه‌خوزستان عمر آرزو کرد که‌کاش میان‌ایران وسرزمینهای اشغـال شده یك کوه آتشین خلق میشد . [٣٧] اما این آرزو هر گز عملی‌نشد و سرداران اسلام علیرغم بی‌میلی خلیفه بسوی شرق جلـو راندند زیرا تا شاهنشاه ساسانی زنده‌بود ، دهقانان که درحکم ستون‌فقرات امپراتوری بودند ، حاضر نشدند که‌حتی بمسلمانان باج بدهند ، معاهده‌ها را میشکستند ، برضد حکمرانان خائن قیـام میکردند و از جـان و دل برای کمك به شاهنشاه فراری‌خود آمـاده میشدند ، سرداران چاره‌ای جـز تصرف‌نواحی شرقی ، تعقیب یزدگرد وتصرف مراکز قدرت نداشتند. عمر، باردیگر هنگـامیکه اعراب‌بسوی خراسان پیش‌میراندند ازخداوندخواست که‌کاش میان ایران فتح شده و خراسان‌رودخانه‌ای ازآتش وجود داشت.[٣٨] این‌طرز فکر درزمان جانشینان عمرعثمان و علـی (ع) هم‌وجـود داشت ، بخصوص که درعصراین‌دوخلیفه اختلافات داخلی میان مسلمانان نیزتشدید شده‌بود وخلیفه در داخله قلمرو خود با اغتشاشات و گرفتاریهـای نوظهور سروکار داشت .

قضاوت ما ازین فاصله زمانی بسیـار در باره انگیزه این فتوحات‌بسیار

٣٥ـ طبری ج ١ ص ٥

٣٦ـ بلاذری ص ٤٣٢

٣٧ـ طبری ج ١ ص ٥

٣٨ـ طبری ج ١ ص ٥

مشکل‌است ونمیتوان گفت‌عامل دیگری‌جز جهانگشائی و تهیه پول‌و ثروت سرداران اسلام را وادار میساخت که بسوی شرق پیشرفت کنند . امابعنوان کوشش درراه قضاوت بهتر اضافه میکنیم که درآن زمان دوعامل مهم زیربا این‌فتوحات بستگی بسیارداشت :

نخست ترکیب اداری وسیاسی خراسان و ماوراءالنهر ، اعراب‌پس از تصرف نواحی غربی‌ومرکزی ایران‌ناچاربودند که تا برخورد بیك‌حکومت قوی پیش‌برانند وبطوری که گفته‌شد درآن‌عصر ، در هیچیك‌ازین‌دوسرزمین حکومت واحد مقتدری وجود نداشت که اعراب بتوانند با آن دولت قرارداد صلح وعدم تجاوز منعقد سازند ، ازینرو پیشتازان مسلمان با یکایك این حکومتهای کوچك که دست کم برای مدت کوتاهی تصور میکردند نظام‌جدید، ازنظام کهنه بهترخواهد بود ، قرارداد بستند .

دوم اینکه‌اعراب وبخصوص‌زمامداران مدینه علاقه‌ای بگسترش‌قلمرو خود نداشتند ولی میخواستندمیان قلمرو اسلام وسرزمین آسیای‌مرکزی که در دست ترکان بود ، یك‌دولت بیطرف یا ضعیف که طرفدار و علاقمند به اسلام باشد بوجود بیاورند . مسلمانان درآستانه عصر خلفای راشدین، از شاهنشاهی ساسانیان و تشکیلات اداری وارتش قوی ومجهزش بیمناك‌بودند واکنون همین بیم‌ووحشت را ازترکان آسیای‌مرکزی داشتند، دو خلیفه سوم وچهارم درین بیم‌و امید زمان راگذراندند وهیچوقت‌مصمم نشدند که با تمام نیرو کار خراسان رایکسره سازند ، در حقیقت تسلط اسلام در خراسان فقط بظاهر بود وسالی نبود که در قسمتی از خراسان علم مخالفت برضد اعراب برافراشته نشود ، زیرا ایرانیان خراسان ، مانند ایرانیان نواحی دیگر خیلی زود متوجه شدند که نظام جدید بانظام گذشته فرق‌چندان ندارد وبرمبنای ظلم‌و جور استوار شده است ، و اساس

حکومت اسلام آنطور که محمد(ص) گذاشته بودو خلفای راشدین بادیدهای مختلف سعی کردند که آنرا حفظ کنند خیلی زود متزلزل شد و خواهی ـ نخواهی اساس جدیدی که بر تعصب عربی وتسلط عرب برغیر عرب استوار شده بود جانشین آن شد، علیرغم کوششهای خلفای جابـر اموی بـرای آرام ساختن خراسـان ، خراسـان هیچوقت تسلیم نشد ، قیامهای ملی و ناحیه‌ای خراسان همراه با قیامهای مذهبی شیعیان در سراسر امپراتوری اموی بظاهر منکوب میشدند وحکمرانان جبـار اموی مـانند حجاج میتوانستند نواحی مختلف ایران راکاملا تصرف کنند، امااین آتش زیرخاکستر چنان قوت گرفت که نظام اموی عربی را سرانجام سرنگون ساخت .

پژوهشی

درباره نقش مهر داریوش بزرگ

بقلم

سروان مجید وهرام

« کاتب »

(دانشجوی فوق لیسانس باستانشناسی)

پژوهشی

درباره نقش مهر داریوش بزرگ

بقلم

سروان مجید وهرام

(دانشجوی فوق لیسانس باستانشناسی)

هر نوع کاوش در زمینهٔ پدیده ها و آثاری که قدمت و گذشت آن برابر با عمر بشریت و انسانیت میباشد، کاریست بس دشوار بخصوص که اگر کوشش شود تا هر - گونه پژوهشی برمدارموازین عقلی استوارباشد.

ازیك دیدگاه کلی، انسان هرگز فارغ وتهی‌ازاندیشیدن نبوده است. منتها در هرزمان ودورانی‌بنابرضروریات محیط زیست خویش به‌گونه‌ای ویژه اندیشیده ومسائل‌ودشواریهای هستی‌را به‌نوعی‌خاص باشرایط محیطی واجتماعی‌خود توجیه وتبیین میکرده است.

پژوهش و کنجکاوی در

ریخ تحول و تطور اندیشه‌های بشری، سیر تکاملی مکتب‌هـا و شیوه‌های
گوناگون فکری وفلسفی را آشکار میسازد.

بدین سبب است که پدیده‌ها ونشانه‌هائی که از فرهنگ وهنر و آداب
ـ رسوم دنیای کهن باقی مانده است دربررسیهای تاریخی ارزشهای ویژه‌ای
دارد زیرا صرفنظر ازاهمیت آنها که بعنوان یك‌اثر باستانی بخوبی نمایشگر
سیر تکاملی یك جامعه است و بایك ریشه‌یابی علی وعلمی میتوان از ورای
ظاهرآنان بسیاری ازبنیادهای اساسی‌اجتماعی وتاریخی‌وارزشها ومعیارهای
اعتقادات جـامعه را دریـافت. این روش در باستانشناسی جدید علمی سخت
طرف توجه قرار گـرفته است بدین معنی کـه آثار تاریخی از صورت
اشیاء زینتی برای موزه‌ها ومجموعه‌داران بیرون‌آمده ونقش ویژهٔخویش را
درباز گو کردن روند تکامل اجتماعی بازیافته‌اند.

باتوجه باین اصول است که کوشش‌میشودپژوهشی هرچند کوتاه دربارهٔ
یکی ازارزشمندترین‌یاد گارهای‌تمدن کهن ایران‌یعنی مهرسلطنتی داریوش‌ـ
کبیر که علامت مجلهٔ بررسیهای تاریخی نیز میباشدبعمل‌آید وتا حدامکان
نکات معنوی نمودارهای آن روشن شود :

اصل این مهر کـه برروی استوانه‌ای از سنگ بلور به‌طول تقریبی ۳/٥
سانتیمتر نقر شده درموزهٔ سلطنتی بریتانیا محفوظ است. [۱]

این مهر که روز گاری دربیش از نیمی از جهان متمدن بعنوان نشـانهٔ
فرمانی لایتغیر ولازم‌الاجرا بشمار میرفت ازمجموعه‌اشکال زیر تر کیب یافته
است . (شکل ۱)

۱ ــ ر ــ ك به«فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی»،نوشته رلف‌نارمن شارپ‌ص ۳۰
که‌توسط شورای جشنهای شاهنشاهی درسال ۱۳٤٦ خورشیدی انتشار
یافته است .
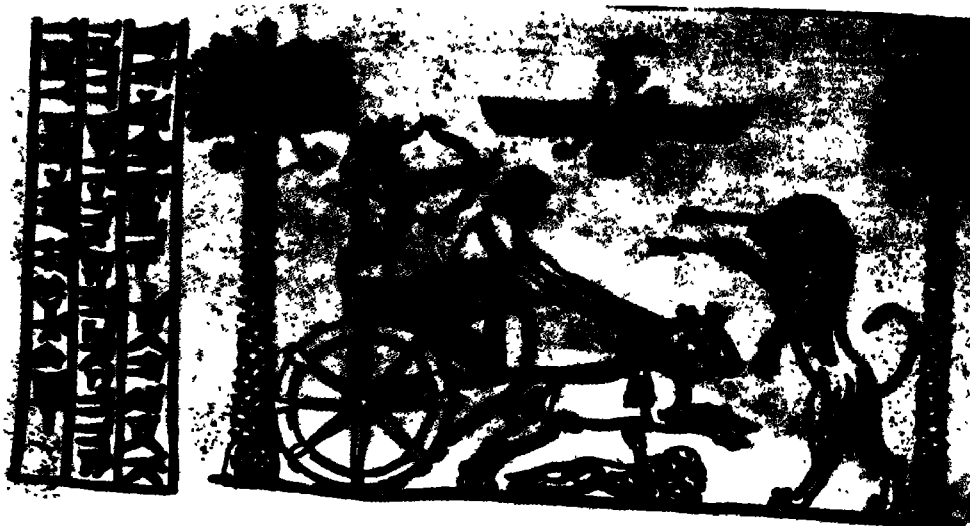
شکل ۱ - مهر داریوش‌بزرگ که‌علامت روی جلد مجلهٔ بررسهای تاریخی است

شرح صوری تصاویر مهر :

قابل اهمیت‌ترین نقش این مهر تصویرفروهر است که بطرز زیبا وکاملی دربالای تصاویر مهر حك شده است درسمت چپ‌مهر نوشته‌ایست که ایران - شناسان آنرا چنین ترجمه کرده‌اند:

«من[هستم]داریوش‌شاه»از آنجا که‌شاهنشاه بزرگ هخامنشی‌برسرزمین بسیار پهناوری که درآن مردم گوناگون با مذاهب وسنت‌ها وازهمه مهم تر زبانهای گوناگون میزیسته‌اندحکم میرانده این نوشته را بسه زبان اصلی‌و مهم‌سرزمین تحت فرمانروائی خویش یعنی زبانهای پارسی باستان عیلامی و بابلی نقر کرده‌اند.[۲]

گذشته ازاین نوشته دو درخت خرما که قرینه‌یکدیگراست‌نقوش‌اصلی تصویر مهررا در بر گرفته است .درسمت چپ نقش مهر گردونه‌ای بادوچرخ که بوسیله دواسب با بدنهای کشیده و نیرومند کشیده میشود بچشم‌میخورد

۲ــ ر . ك . به‌فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی ص۳۰

و ارابه‌ران که مردی پارسی است افسار اسبها را بدست گرفته و آنرا هدایت میکند . در پشت‌سر ارابه‌ران تصویر داریوش بزرگ باللباسی فاخر و تاج شاهنشاهی و کمانی‌دردست‌درحال تیراندازی دیده میشود . ظاهراً این‌صحنه داریوش بزرگ را در حال شکار نشان میدهد زیرا در زیر سم اسبان شیر درنده‌ای در حالیکه چندین پیکان برپشت او اصابت کرده افتاده است در سمت راست مهرشیر دیگری در حالت حمله و جستن دیده میشود اما از حالت تیرانداز و تیرهائی که بچشم و دست شیر دوم اصابت کرده پیروزی داریوش مسلم است ومیرساند که شیردوم نیزلحظه‌ای بعدبسرنوشت شیراول دچار خواهد شد . از آنجا که مجموعهٔ این اشکال، مهر یکی ازبزرگترین شاهنشاهان‌سراسرتاریخ ایران را تشکیل میدهد. بی‌تردید بررسی دقیق‌آن کمکی بزرگ به‌شناخت زوایای تاریك اعتقادات و سنت‌های تاریخی ملت ایران مینماید .

بنظرنگارنده مهرداریوش از دو دیدگاه‌کاملا متمایزقابل بررسی‌است . یکی جنبهٔ عینی وصوری‌تصاویر ودیگری بررسی ارزش‌نمودارمعنوی‌هریك از نقوش‌آن. زیرا بدون تردیداجزاء این مهرتاحدی میتواند نمایشگر سیر تکوینی تمدن و اندیشه‌ها و اعتقادات مردم ایران باستان بوده و والاترین ارزشهای سنتی وتاریخی جامعهٔ خویش را نشان دهد .

بررسی اجزاء مهر:

ازآنجا که فروهر نمایشگر یکی از ارزشمندترین نمودهای فکری و فلسفی آئین‌مزدیسنااست‌ونیك میدانیم که‌مذهب ازیك جهت خودنشان‌دهنده و پدیدهٔ شرایط اقتصادی و اجتماعی است بی‌تردید تصویر فروهر مهمترین جزء مهر داریوش را تشکیل میدهد و جا دارد که دربارهٔ‌آن بیشتر گفتگو

شود . واژهٔ فروهر در اغلب فرهنگها بضم اول و فتح (ها) ضبط گردیده است و بدینسان بر گردان نویسی آنرا بدینگونه نوشته‌اند .

(Fruhar) اما آنچه‌مسلم‌است این استکه واژهٔ فروهر در ادبیات‌پهلوی بفتح اول و دوم‌وسوم وسکون «ها» (Fravahr) و درنوشته‌های ایران‌باستان (Fravarti) و صورت اوستائی‌آن (Fravashi) میباشد[۳]. استاد پورداود در تحقیقی در این زمینه مینویسد:«این کلمه در اوستا فروشی‌ودرفرس‌هخامنشی فرورتی ودرپهلوی فروهرمی‌باشد . امروز در ادبیات زردشتیان‌فروهر گویند و دراین سالهای‌اخیر بهمین شکل درتمام ایران مصطلح و معروف‌شده‌وحتی اسم‌خاص‌خانواده گردیده‌است . درفارسی فرور ومعمولتر آن فروردمیباشد. فروردین که اسم عیدملی ایرانیان واسم نخستین ماه سال است از همین کلمه گرفته شده است ...»[٤]

بسیاری از ایران شناسان بر سرمعنی فروهر اختلاف عقیده دارند . در آئین‌مزدیسنا این کلمه رااز ریشه‌ی‌لغت ورذ (Vardh) سانسکریت‌دانسته‌اند وآنرا گوارااندن و پروریدن معنی کرده‌اند و بنابراین فروشی بنا به اعتقاد سنتی روح یا قوه یا فرشته است که به‌گواراندن غذا موظف است چنانکه در بند هشن از فروهر چنین یاد شده : « فروهر را کار آن است که طعامی وچیزی که خورند نصیب به وی دهند و هرثقیل ثقله است بیرون اندازد و جزم نکند[۵]» .

راجع به‌معنی و ترکیب کلمه فروهر بین ایرانشناسان بحث‌های فراوان

۳ــ ر ــ ك به‌فرهنگ پهلوی تالیف دکتر بهرام فره‌وشی
٤ــ ر ــ ك به‌یشتها ــگزارش پورداودچاپ ۱۳٤۷تهران جلداول ص٥٨٤ــ٥٨۳
5— Spiegel, Die Traditionnelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172

شده است.[٦] که بطور کلی از ورای این بحثها میتوانیم این واژه را از نظر ریشه‌شناسی مرکب از دوجزبدانیم (فر+ور) فر یا فرابمعنی پیش و پیشرو هنوز هم بصورت پیشوند دربسیاری از لغات فارسی مانند فرزانه و فرزند و

٦ـ استاد پورداود درجلد اول یشتها مجموعه‌ای ازنظریات شرق شناسان را چنین گرد آورده‌است. «بورنف Burnouf » آنرا بمعنی قوه، نمو و ترقی دانسته است. دارمستتر به‌علمای پیشی تأسی نموده و فروشی را بمعنی پروریدن وغذا دادن تصور کرده است. (شلوتمان Schlottmann) آنرااز ریشه «وخش (Vakhs)» که به‌معنی‌روئیدن وبالیدن است دانسته وپس‌ازآن ازلغت «وچ (Vac)» که بمعنی واژه و سخن گفتن است مشتق میداند «اوپرت (Oppert)» اسم فرورتی راکه درکتیبه بیستون آمده‌است به‌معنی غذا دهنده گرفته است بنظر «اسپیگل (Spiegel)» میرسد که فروشی مرکب باشد از حرف «فر (Fra)» که به معنی پیش ومقدم است و از ریشه «وش (Vash)» که ممکن است بجای کلمهٔ «وخش (Vakhs)» به معنی بالیدن استعمال شده باشد.

«گیگر (Geiger)» مینویسد که جزء دومی فروشی ازریشهٔ «ورذ (Vardh)» که به معنی بالیدن و نموکردن وروئیدن و ترقی نمودن است میباشد. از این معنی سنتی گذشته دسته‌ای دیگر از علماء فروشی را به معنی گرویدن و ایمان آوردن و یا به معنی حمایت نمودن‌ومحافظت کردن گرفته‌اند «یوستی (Justi)» میگوید که فعل «ور (Var)» برای گرویدن بدین‌مزدیسنا استعمال شده‌است «فرورتی (Fraoreti)» یعنی ایمان واعتقاد و «فرورت (Fravareta)» یعنی معتقدین ومتدینین. درخطوط میخی‌هخامنشی نیز «ور (Var)» به‌معنی اعتقاد کردن است و با «وروس (Verus)» لاتینی و «وار (Wahr)» آلمانی و «ور (Wera)» روسی نسبتی دارد فقط این‌کلمه قدری در اوستا تفسیر یافته و فروشی شده واز برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته . «دهارله (Deharlez)» با یوستی موافق بوده جزء دومی فروشی را اول به معنی برگزیدن وباور کردن ودوم‌به‌معنی [illegible] «هوگ (Haug)» هم معنی دوم کلمه را اختیار نموده و فروشی ر [illegible] «تیل (Tiele)» نیز به هر دو معنی مذکور متمایل ا- [illegible] معنی سنتی طرفداری نکرده و بدو معنی مذکور اخیر اشا [illegible] ومتداول علمای‌معاصر میشمارد .»

(٦)

فرمان‌وجود دارد . در گاتها این‌لغت«فرا»آمده است . درسانسکریت«پر Par» و درلاتین «پرو(Pro) » ضبط‌شده‌است وهنوزهم تقریباً‌درتمام زبانهای‌اروپائی بعنوان پیشوند در جلوی یك سری واژه‌ها بکار برده میشود جزء دوم‌کلمه «ور(Var)»میباشد که در اوستا دونوع معنی‌نسبتا متفاوت دارد اول بمعنی پوشاندن، نگهداری کردن، پناه بخشیدن . فرا گرفتن و دوم‌بمعنی‌بر گزیدن و گرویدن و ایمان‌آوردن‌است و درمعنی‌دوم‌هنوز هم درزبان فارسی‌بصورت جزء دوم‌کلمه«باور» وجود دارد. بدین ترتیب باتوجه به‌نقش فروهر که‌بعداً ازآن سخن خواهد رفت بهتر است‌که کلا آنرا بمعنی حمایت‌کردن و پناه دادن ویا پوشاندن و احاطه نمودن بدانیم

ازبحث واژه شناسی و ریشه شناسی فروهر که بگذریم باید مفهوم و مابه ازای آنرا دریابیم:

فروهر یکی از ویژ گیهای آئین مزدیسنا واز ارکان مهم این دین‌بشمار میرود. در سراسر اوستا به جز گاتها یعنی در یسنا. ویسپرد، وندیداد، یشتها، خرده اوستا ودرکلیه کتب پهلوی وپازند از فروهر به تفصیل گفتگو شده است. گذشته از اینهــا بلندترین یشتهای اوستا یعنی یشت سیزدهم (فروردین یشت) اختصاص به فروهر دارد باضافه یسنا هات ۲۳ و۲٦ و نیز دعائی در خرده اوستا ویژهٔ فروهر است.

برای‌شناخت دقیق‌فروهر بدوا میبایستی‌توضیحاتی دادبدین‌ترتیب که در آیین مزدیسنا به سه نوع فرشته اعتقاد دارند . نخست امشاسپندان که‌تعداد آنها تدریجاً به‌هفت تن رسیده‌اند .[۷]

۷– برای آگاهی بیشتر ازچگونگی اسامی امشاسپندان به‌جلد اول کتاب یشتها گزارش پورداود ص ٦۹–۹٦ تحت‌عنوان امشاسپندان رجوع شود .

دوم ایزدان که تعدادآنها بسیار زیاد است مثلا درخورشید یشت کردهٔ اول از صدها و هزارهاایزدان مینوی سخن رفته است . ولی دسته سوم‌همان فروهرانند که موضوع بحث این‌مقال است . که‌به‌تعداد مخلوقات اهورامزدا میباشند زیرا به‌اعتقاد این‌آیین کلیهٔ جانداران دارای فروهرند :

« فروهر های مردان پاکدین همهٔ سرزمین‌ها را می‌ستائیم . فروهرهای زنان پاکدین همهٔ سرزمین‌ها را میستائیم . همهٔ فروهرهای نیك توانای پاك پاکان را می‌ستائیم . از کیومرث تاسوشیانت پیروزگر[۸] » .

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش‌از او در عالم ملکوت وجود داشته و پس‌از مرگ انسان دوباره به‌همان جا باز خواهد گشت تابه زندگی جاودان‌خود ادامه‌دهدنه‌تنها انسان بلکه‌کلیه موجوداتآفریدهٔمزدا دارای فروهرهستند. شاید به‌تعبیری بتوان گفت که فروهر تصوری متعالی‌تر ازروح‌است‌یعنی‌ودیعه‌ایست‌آسمانی که‌ازطرف اهورامزدا دروجودموجودات به‌امانت گذاشته شده تا آنان را از لغزش‌ها و آلودگیها دور دارد . فروهر نیروئی اهورائی‌بوده واز قدرت ومقام ومنزلت فوق‌العاده‌ای برخورداراست:

«ای زرتشت ازفروغ وفرآنان[فروهرها] است که‌فرزندان‌را درزهدان مادران نگاهمیدارد تا نمیرند و به هنگام زادن استخوانها وگوشت [ها] و مو ها و [دست‌ها] و پاها واندامهای درونی و اندامهای باروری[آنان را] پیوند می‌دهد».

« ای زرتشت :

از فروغ وفرآنان است که‌آبها از سرچشمه‌های خشك ناشدنی روان است □ از فروغ وفرآنان است‌که[برپهنهٔ] زمین گیاهان از سرچشمه‌های

۸ــ فروردین یشت‌کردهٔ ۳۱ هات ۱٤٥ بنقل از ترجمه جلیل دوستخواه در « اوستانامه مینوی آیین زردشت »

خشك ناشدنی رویان است □ از فروغ و فر آنان است که بادهای پراکنده از سرچشمه های خشك ناشدنی وزان است □ از فروغ و فر آنان است که زنان فرزندان ببار می‌آورند□ از فروغ وفر آنان‌است‌که زنان نطفهٔ پسران در زهدان‌گیرند□ ازفروغ وفر آنان است که‌زنان به‌آسانی زایمان کنند□ از فروغ وفر آنان است که یك مرددانا وزبان‌آور زاده‌شود[مردی] که در انجمن سخن خود را به گوشها فرو تواند برد [مردی] دانش پژوه که از گفتگوی با«گئوتم»پیروزمند بدرآید□ از فروغ وفر آنان است‌که‌خورشید راه خویش می‌پیماید□ از فروغ‌وفر آنان است که‌ماه راه‌خویش‌می‌پیماید□ از فروغ وفر آنان است که ستارگان راه خویش می‌پیمایند□

ای سپتیمان! فروهر های پاکانند که در رزمهای سخت بهترین یار و یاورند» [۹]

بطور کلی کارهای فروهر ها ویژهٔ جهان مادی و کره خاك نیست بلکه عالم مینوی نیز محتاج یاری فروهرهااست حتی خود اهورا مزدا نیزازیاری وپشتیبانی فروهرها برخوردار بوده است بطوریکه صریحاً در کردهٔ یکم فروردین یشت «هات‌یکم» میگوید : «.... وباز گویم که چگونه فروهر های توانای پاکان بیاری من شتافتند وازمن پشتیبانی کردند.» ونیز بازمیگوید : «... اگر فروهرهای توانای پاك مرا یاری نمیکردند بهترین آدمیان و جانوران در اینجا برای من بر جا نمیماندند . دروغ نیرو میگرفت و فرمانروا میشد وجهان خاکی ازآن‌دروغ میگردید . دروغ‌درمیان‌آسمان وزمین‌میان «سپندمینو» و«انگره مینو»جای میگزیدودرمیان‌آن‌دوبچیرگی میرسید . پس‌آنگاه «انگره مینوی پیروزمند» از «سپند مینوی» شکست خورده گام واپس نمی کشید . [۱۰] »

۹ــ فروردین یشت‌کردهٔیکم ــ هات ۱۱و۱۴ـ۱۵ـ۱۶ ترجمه جلیل دوستخواه
۱۰ــ اوستا ــ فروردین یشت ــ کردهٔیکم «هات ۱۲ و ۱۳»

نقش فروهر در میدانهای جنگ :

اصولا پیروزی در جنگ آرزوی هر سرباز بوده است و سربازان
کوشیده‌اند که حتی به قیمت جان خویش افتخار و سرفرازی بیافرینند .
آئین مزدیسنا به سربازان چنین حکم شده است که به راستی گرایند و
تکب گناه نشوندتا ازاین رهگذر بتوانند بردشمنان اهریمن خوی‌پیروز
رند چراکه‌حمایت‌نیرو های اهورائی باعتقاد آنان در پیروزی‌های‌جنگی
ش عمده‌یی داشته‌است از آنجا که فروهرها از نیرومند ترین پدیده های
ورائی هستند میتوانند در بدست آوردن پیروزی کمك هـای فراوان
مایند وبه ویژه در میدانهای نبرد بجنگجویان پاکدل یاری کنند .معمولا
داران وسربازان دلیر باایمان به‌اندیشه اینکه از پشتیبانی فروهر ها
خوردار هستند آنها را نیایش میکردند و از فروهرهای‌نامداران و یلان
ی میطلبیدند وشکست لشکر دشمن‌را از آنان میخواستند حتی‌تصور
کردند که گاهی فروهرها خود مسلح‌شده و دلیرانه به قلب صفوف دشمن
ه وآنها را درهم می‌شکستند. پیروزی ازآن ، امیر و شهریاری بود که
دادو دهش فروهرها را بیشتر از خود خوشنود سازد . این مسأله‌بقدری
یق وقابل توجه بود که بخش مهمی از فروردین یشت بدان اختصاص
فته است .

« فروهرهای نیك توانای پاك پارسایان رامیستائیم که در میان‌سواران
برومند ترین [و] در میان پیشروان چالاکترین [و] در میان پیشروان
ستوارترین [و] در میان رزم‌افزار ها چیرگی ناپذیرترینند .

[فروهر هائی] که حملهٔ [دشمن را] از کسی که پشتیبان اویند باز دارند ..... آنان را در پهنهٔ رزم وبهنگام پیکار در آنجائی که دلیران ورزم‌آوران میجنگنند باید به‌یاری خواند . »[11] ارزش ویژهٔ فروهر در کمك بجنگ چندان بوده است که بعضی از دانشمندان فقط به این نقش فروهر بسنده کرده‌اند استاد بیلی[12] دانشمند معاصر انگلیسی واژهٔ «ور» را«ورت» « wart » خوانده و آنراهم ریشه وشکل قدیمی‌واژهٔ « گرد (Gord)»بمعنی دلیر وجنگ‌آور میداند وعقیده دارد که فروهرها بخاطر دلیری وشجاعت ووظیفهٔ بزرگی که‌درمیدانهای‌جنگ از نظر یاری بسربازان دلیر و پاکدین دارند (ورت) یا « گرد » نامیده شده اند . این واژه بنا بعقیدهٔ وی از ریشهٔ « Verethra » (ورثرا) بمعنی دفاع ومقاومت آمده است.

از سوی دیگر میدانیم که همین کلمهٔ « Verethra » است که پس‌از ترکیب با فعل « گن (Gan)» واژهٔ « ورثرگن» (Verethagan یا Verethragan) را میسازد و همین کلمه است که درطی زمان پس از دگرگونیهای‌فراوان‌بشکل «ورهران Varhran و واهرانVâhrân »وبالاخره «واهرامVahram »وبهرام «Bahram» و «واهاگنVahagen» در زبانهای‌پهلوی وفارسی وارمنی نمودار میشود که در حقیقت همان «ورهرام» یا «وهرام» یا «بهرام» ایزد جنگ و دلاوری است . و نام « فرورتیش Fravartish » پارسی باستان که به « گرد برجسته و عالی مقام » ترجمه شده خود مؤید این نظر است.[13] با توجه بمطالب‌بالا میتوان گفت که فروهرها از نظر آئین مزدیسنا

۱۱ــ اوستا فروردین یشت‌کرده سوم «هات ۲۶و۲۷»

12– Old Persian by R. Kent, new haven 1953-Billi & Religouis

13– Ceremonies and customs of the Parsees by J. J. Mondi, Bonlbay 1922

آفرینش وقوام ودوام جهان هستی نقش بسیار ارزنده‌ای دارند. آنچه‌بوده ست و خواهدبود بی‌نیاز به نگاهبانی این فرشتگان نیست. حتی‌در وردین یشت‌آمده است که ۹۹۹۹۹فروهر برای پاسبانی دریای فراخکرت ماشته شده‌اند و۹۹۹۹۹ تن‌ازآنها نگاهبان «هفتورنگ»[١٤] یا «دبا کبر» باشند و۹۹۹۹۹ تن ازآنان نگهدارندهٔ بدن بخواب رفتهٔ سام گرشاسب[١٥] ستند ونیز۹۹۹۹۹ فروهر نطفهٔزردشت‌را که برای تولد بصورت سوشیانت پایان جهان نمودار خواهدشد دیده‌بانی و محافظت میکنند[١٦] .

نقش فروهردرهستی انسان :

بسیاری ازشرق‌شناسان واوستاشناسان درشناخت دقیق ماهیت فروهرو ش‌آن درترکیب وجودی انسان مرتکب اشتباه شده‌اند وبسیاری ازآنان وهر را برابر روح انگاشته‌اند درحالیکه چنین نیست زیرا نخست‌آنکه گر بخواهیم فروهرراتعبیر کنیم بایدآنرا برابرنمود یا مثال افلاطونی‌تصور نیم برای اثبات این امر اجمالا بیکی‌از اسطوره‌های اساسی وبنیادی‌آئین ردشت اشاره میشود .

١٤ـ برای اطلاع بیشتر رجوع‌کنید به‌مینوخرد فصل ٦٢کردهٔ ٢٣و٢٩ و نیزدر فصل ٤٩کردهٔ ١٥ مینوخرد نوشته شده‌که ستاره هفتورنگ بهمراهی ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان‌گماشته شده است‌که دروازهٔ نور رامحافظت نمایند تا۹۹۹۹۹ دیو وپری وجادوراکه دشمن سپهرایزدی وستارگان هستند از هجوم بازدارند .

١٥ـ بنابرروایات مذهبی گرشاسب بعلت اهانتی که به‌آتش روا داشته بی‌آنکه بمیرد درخواب فرورفته است زیرا او ازجاودانها است و ۹۹۹۹۹ فروهر پیکر او را پاسداری می‌کنند تابهنگام رستاخیز ازخواب برخیزد و بیاری سوشیانت رود .

١٦ـ ر ـ ك به‌اوستا ـ فروردین‌یشت‌کردهٔ ١٧ ـ ١٨ ـ ١٩ و ٢٠

بر طبق روایات آئین زردشت و نوشته‌های کتب مذهبی مزدیسنا[۱۷] پیش از آنکه اهورامزدا این جهان مادی را بیافریند به مدت سه‌هزارسال دنیای فروشی یا مینوی پایدار بود و اهورا در نورمطلق و نیکی‌وفرهی‌کامل‌فرورفته بود. جهان روشنائی‌در بالا وجهان تاریکی درزیر قرارداشت. وقتی اهورامزدا براین شدتاجهان مینوی را بیافریند. دردنیای مادی ازماده خبری نبودبدین معنی که نه گوشت ونه پوست بود ونه اثری‌ازاستخوان وجسم وجودداشت. هرچه‌بود صورتهای غیرمادی یاروحانی بود همهٔ این‌صورتها روح و اندیشه بودند. طی مدت سه هزار سال اول روال جهـان مینوی براین بود. سپس اهورامزدا اراده کرد تا جهان مادی‌راتجسم بخشد وبرای انجام این‌خواست بافروهران وصورواشکال مینوی آدمیان وهمچنین‌موجودات به گفتگونشست که‌آیا خشنود خواهندگردید از اینکه ازجهان معنا به جهـان مادی گـام گذارند وبرای نابودی اهریمن وتاریکی ، زندگـی مبارزه کنند ؛ پس از نشستهای‌فراوان سرانجام هیکلهای مینوی که‌پیروزی‌نورونیکی‌رابرتاریکی و اهریمن باورداشتند پذیرفتند تا بجهان مادی‌درآیند. ازاین اسطوره‌چنین برمیآید که‌درآغازصورت وشکل‌مینوی‌وغیرمادی موجودات درجهان‌زبرین وجود داشته‌است. درنتیجه‌فروهر نمیتواند معادل روح‌باشد زیرا روح‌معمولا همراه با جسم پای به جهان میگذارد .

البته این عقیده بعدها طرفداران زیادی پیدا کرد وبگونه‌های متفاوت و مذاهب وفلسفه‌های متعدد متجلی گردید ولـی بدون تردید مبتکـر این اندیشه والای‌تخیلی، آیین‌مزدیسنا بود. مثلااندیشه افلاطون فیلسوف‌معروف یونانی دربارهٔ متافیزیك وبعدالطبیعه ودنیای «مثل»[۱۸] متأثر از این اندیشهٔ آئین مزدیسنا است .

۱۷ـ ر . ك به‌بندهشن‌فصل دو ـ کرده‌های ۱۰و۱۱ .

۱۸ـ افـلاطون درباب آفرینش معتقد است‌که هرموجودی پیش‌از آنکه قـدم‌به عرصه هستی‌گـذارد درجهان برترین دارای صورتی معنوی بوده است و ←

درانجیل وسایر کتب مذهبی ادیان سامی نیزمیبینیم که برای هرانسان ملك وفرشتهٔ مخصوصی قائل‌شده‌اند با کمی‌دقت درمییابیم که این فرشته‌ها همان فروهرها هستند که فقط اسمشان به ملك تبدیل شده است.[۱۹]

عقیده به وجود فروهرهاتقریباً همان اعتقاد به بقای روح‌است که‌بیشتر ملل قدیم به نوعی به‌آن ایمان داشته‌اند . یونانیـان قدیـم معتقد به وجود «Ideas یا Idee» بوده‌اند که چنانکه گذشت اساس‌آنرا درفلسفهٔ‌افلاطون‌باید جستجو کرد. در اساطیررومی ژنیوس‌ها« Genius » موجوداتی هستند که مظهر وجود مینوی انسان بشمار میآیند بااین تفاوت که اینان بهنگام تولد کودك‌بوجودمیآیند. وظیفه‌آنان نگاهبانی ونگهداری کودکان است. ارزش این‌ژنیهاتابدان‌حد بوده که‌رومیان به ژنی خودودیگران سوگندمیخوردند وطبیعی است که درجامعهٔ طبقاتی رم کهن ژنی امپراطورقدرتمندترین ژنیها بوده وحتی‌گاه مانندژولیوس‌سزار ویا پمپی بمقام نیمه خدائی وحتی‌خدائی میرسیده است . [۲۰]

این‌حدرا تنهاویژهٔانسان نمی‌داندبلکه مشمول این‌قاعده رابکلیه موجودات منتهی مینماید. ملاحظه میشودکه افلاطون وجود هرذیجودی را مرکب از دوجزء میداندیکی «روح» یاجزء ایزدی‌که فناناپـذیر وهمیشگی و همواره درحالت سیروگردش است ودیگر «جسم»که فناپذیر و تغییرپذیر است و دراینجا است‌کـه مسأله «مثل» را مطرح مینماید و معتقد است‌کـه درطی زندگی جسمانی آن قسمت‌کـه در نزدما به‌«روان (مثل)» شناسا است در پایان به‌پیکرهٔ مینوی خودبازمیگردد . برای آگاهی بیشتر ازعقاید افلاطون نگاه‌کنید به‌تاریخ فلسفه نوشتهٔ ویل‌دورانت و تاریخ فلسفهٔ دکتر محمود هومن وسیر حکمت‌در اروپا نوشته فروغی و . . . .ذیل مثل‌افلاطون .

۱۹ــ ر . ك . به‌انجیل متی‌باب هیجدهم آیـهٔ ۱۰ و کتاب اعمال رسولان بـاب دوازدهم . بند ۱۵

۲۰ــ ر . ك . به‌مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال دوم ذیل مقالـه استاد دکتر بهرام فره‌وشی .

هندیان قدیم نیز با کم‌و بیش اختلاف، مظاهری بنام پیترها Pieters را که در آسمان سوم زندگی میکردند ستایش مینمودند. پیترها درجشنهای خدایان شرکت میکردند وباآنان سوار گردونه آسمانی میشدند. ستاره‌باران کردن آسمان و آفریدن روشنائی وتاریکی ودادن برکت وافزودن ثروت از توانائیهای آنها بشمار میرفته است. مصریان کهن واقوام سومری و آشوری نیز بوجودنمودهای مینوی که دارای نیروهای فوق طبیعی بودند اعتقادداشتند. [21]

اما چنانکه اشاره شد درآئین مزدیسنا این باورابتدائی و سادهٔ اقوام قدیمی تکامل یافته ورنگ وروی ویژه‌ای بخود گرفته وافکارلطیف فلسفی ضمیمهٔ آن شده است وبعدها که یونانیان آنرا ازایران گرفتند کاملا بصورت فلسفه‌ای منظم و طبقه‌بندی شده درآورده‌اند.

دلیل دیگری که درمورد تفاوت فروهر وروح درآئین مزدیسنا میتوان یافت این است که دراوستا صریحاً ازپنج نیروی نهانی که ترکیب دهندهٔ انسانند بحث شده است .

این پنج عنصر عبارت از« اخوAxv » ، «دئناDaena» ، « بئوذ Baodha» «اورروانAurvan» و«فروشی Fravashi »است[22]. وقتی کودکی بدنیامیآید این‌پنج‌نیرو بایکدیگر درمیآمیزندوهنگامیکه انسان دراثرچیرگی اهریمن میمیرد تن بخاك بازمیگردد جان بباد میرود شکل‌بخورشید باز میگردد و فروهر به عالم بالا وجهان مینوی بازمیگردد. اما روان اگرمتعلق به شخص پرهیزکار وپاکدین باشد به فروهرپیوسته وهمراه‌آن صعود میکند وروان ناپاکان‌و گناهکاران‌چندی‌درعالم‌برزخ‌بوده وپس‌از پاك شدن‌ازآلودگیهای اهریمنی به فروهرخویش میپیوندد. چنانکه ازاین گفتهٔ اوستا پیداست اولا

۲۱ـ مجله بررسیهای تاریخی‌شماره ۱ سال‌دوم‌ذیل‌مقاله آقای‌دکتر بهرام فره‌وشی
۲۲ـ اوستا ـ یسناکردهٔ ۲۶ بند چهارم .

هرجزء اصلی ومینوی وجودبوده وثانیاً کاملاً از روح وروان مجزا است.
گذشته ازآن همین عقیده با اندکی تغییر دربند هشن آمده است که
مزدا انسان‌را ازپنج نیرو آفرید: «تن»، «جان»، «روان»، «ادونك» و «فروهر».
بدن جزء مادی انسان است که پس از مرگ متلاشی شده از بین میرود
ان نیروئی‌است که دربدن بایاری «بو» یا «احساس» میشنود، میبیند، سخن
گوید و دارای قدرت ادراك واحساس است . «ادونك Advenak» که
فارسی امروزتغییرشکل‌یافته وبصورت آئین وآینه درآمده است «تصویر»
«شکل»[23] است وجایگاه آن درکرهٔ خورشید میباشد امافروهرنیرویی
روائی است که پس ازمرگ بدن بسوی‌اهورامزدا برمیگردد.[24]
ازآنجا که فروهرجزء اصلی واهورائی‌حیات‌انسان است مرگ‌ناپذیر
باشدقاعدتاً میبایستی خودانسان‌نیزجاودانه‌باشدودرآیین‌مزدیسنااین‌چنین
ده‌است. یعنی درسه‌هزارسال نخست که دورهٔفرمانروائی مطلق اهورامزدا
ده انسانها نیزجاودان میزیستندومرگ که ازیاران اهریمن استدر دورهٔ
م یعنی‌سه‌هزارسال نبرد بین‌اهورامزدا واهریمن بوجودآمده وبشر رابکام
ویش میکشد . بدیهی است هنگامیکه زمان پیروزی اهورامزدا فرا رسد
ومرگ نیزمقهورخواهد شد[25] ودوباره زندگی جاودانه نصیب انسان
بگردد.[26]
گذشته ازدلایل فوق درقسمتهای مختلف اوستا صریحاً فروهر از روان
روح جداگشته‌است مانند :

23 - Forme

۲ــ برای‌آگاهی بیشتر دراین زمینه رجوع کنید به‌بندهشن فصل دوم بندهای
۱۰و۱۱ ونیز مقاله محققانهٔ آقای‌دکتر بهرام فره‌وشی‌درمجلهٔ بررسی‌های
تاریخی سال دوم شماره ۱

۲۵ــ درآئین مزدیسنا عمر جهان‌را دوازده‌هزار سال دانسته وآنرا بچهار دورهٔ
سه‌هزار ساله تقسیم میکند .

۲٦ــ ر . ك . به‌یشتها ــگزارش پورداود ــ جلداول ص ۵۹۲ ــ ۵۹۰

«اینك «جان» و«دین» و«بوی» و«روان،و«فروهر» نخستین آموزگاران و نخستین گرایندگان به آئین راستین.... را میستائیم.»[۲۷] ویا : «جان،و«دین» و «بوی» و «روان» و «فروهر» مردان وزنان پاك را که از دین آگاهند .... میستائیم.»[۲۸] و یا : «اینك «جان» و«دین» و «بوی» و «روان» و «فروهر» پیام آوران دین نیاکان . . را میستائیم[۲۹] .

با این نمونه‌ها که در اوستا فراوان یافت میشود پیداست که فروهر نمودی کاملا مجزا از روان و روح بوده و با اهورامزدا و جهان مینوی پیوند دارد .

درپایان این بخش ذکر این نکته ضروری بنظرمیرسد که گروهی از ایرانشناسان مرتکب اشتباه بزرگتری شده وفروهر را نمایش اهورامزدا گرفته‌اند و به آن ارزشی‌شبیه به«روح‌القدس»[۳۰] درآئین عیسی‌نسبت‌داده‌اند ناگفته پیداست که این نظربه تا چه‌حد خطا و دور از واقعیت است. شاید این اشتباه‌را از اینجا ناشی‌شده‌باشد که گه‌گاه در اوستا ازفروهراهورامزدا نام برده شده است :

«خواستار ستایشیم فروهر اهورامزدا وامشاسپندان راباآن فروهرهای پاك همهٔ ایزدان مینوی را .....»[۳۱]

با کمی توجه باین گفتارمتوجه میشویم که فروهر تنها نمود اهورامزدا نیست بلکه اهورامزدا هم مانند امشاسپندان و ایزدان وسایرنیکان دارای فروهر استدراین‌صورت‌مسلم است که فروهر اهورامزدا همان منشاء ومبداء وعلت‌العلل دیگرفروهران بوده است چه ازنقطه نظر فلسفهٔ وجودی فروهر

۲۷ـ۲۸و۲۹ـ اوستاـفروردین‌یشت‌ـکرده ۳۱بندهای ۱۴۹ و۱۵۵

۳۰ـ برای شناخت «روح‌القدس» وارزش آن درمسیحیت رجوع شودبه‌بخش «تثلیث در دین مسیح» به کتاب تاریخ ادیان بزرگ نوشتهٔ فلیسین شاله ص ۴۳۶ـ۴۳۲ .

۳۱ـ اوستا ـ یسنا کردهٔ ۲۳ بند ـ ۲

اهورامزدا سرچشمهٔ همهٔ نیکی ها . پاکیها و زیبائیها است. در یسنا آمده است که :

«و درمیان همهٔ این [فروهران] نخستین فروهر اهورامزدا را که مهتر وبهتروزیباترواستوارتر وخردمند [تر] ودرتقدس سرآمدراست(می‌ستائیم)

ارزش فروهر درنزد پیروان آئین مزدیسنا :

درمیان مذاهب قدیم کمترمذهبی باندازهٔ زردشت برای انسان قدرت و نیروی خلاقه قائل بوده و از یك دیدگاه کلی آئین‌مزدیسنا بیشتریك‌مذهب مادی ومنکی به‌کار وحرکت انسان بشمار میرود تا ذهنی ونخیلی . بدین دلیل طبیعی است که درمیان پیروان این مذهب فروهر که بصورتی‌عالیترین نمود و «مثل» انسان وجهان مادی پیروان وی است دارای ارزش و اعتبار فوق‌العاده باشد . این ارزش‌تا بدان حد است که بخش قابل توجهی ازاوستا (یشت سیزدهم)ویژهٔفروهرها بوده‌وبنام آنان فروردین یشت نامیده شده‌است این یشت که بسیارقدیمی است از دوبخش اساسی تشکیل میگردد :

بخش اول

بیشتر مصروف معرفی فروهر و کارهای اوست نخست از کردهٔ یك تا بیست وپنج فروهرهای پرهیزکاران وقدرت آنان و ارزششان در نزد اهورامزدا ستایش میشود در کرده‌های ٣٦ تا ٣٩ و ٤٥ تا ٤٨ از آنان بعنوان جنگجویان نیرومند وسهمناکی نام برده میشود که برای حفظ میهن خویش با دشمن‌میجنگند :

«[فروهران] درصف رزم‌برای محل ومنزل‌خویش‌میجنگند درآنجا [illegible] آشیان وخانه داشته‌اند‌آنچنانکه گوئی مردی دلیر سلاح به‌کمر [illegible] فراهم‌آوردهٔ خویش مدافعه میکند» ٣٢

٣٢ـ [illegible] از یشتها، جلد دوم پورداود .

در کرده‌های۴۲ تا۴۴ و۵۲ تا۵۸ و۶۴ تا ۶۸ همچون نیکوکارانی‌ستایش میشوند که بسرزمین‌ها باران میفرستند و گیاهان را میرویانند .

بخش دوم :

فروردین یشت به ستایش فروهرهای بزرگان دین مزدائی از کیومرث که نخستین‌آدم است تا‌سوشیانت که‌آخرین انسان و درحکم مهدی موعود است‌اختصاص‌دارد .

فروهران وجشن فروردین :

جشن‌نوروز که‌بزرگترین‌عیدملی‌ایرانیان‌وتنهاجشنی‌است که‌تاکنون‌باقی مانده وهنوزهم‌باشکوه‌فراوان حتی‌در گوشه‌و کنارایران و نواحی‌مختلف‌هند وپاکستان ودیگرسرزمین‌هابر گذارمیشودنیز بستگی‌مستقیم‌به‌فروهران‌دارد

بنابـر اعتقاد ایـرانیان فروهـرهـای در گذشتگان بهنگام **« گهنبار همس‌پت‌مدم»** [۳۳] یعنی‌پنج‌روز آخرسال که‌برطبق معتقدات‌پیروان‌دین‌مزدائی زمان‌آفرینش‌انسان است‌ازجایگاه مینوی خویش بر روی زمین فرودمیآیند وپیدایش‌بهار وروبش‌گل‌و گیاه نیز به افتخار این نزول‌آنان است‌ونخستین ماه سال را نیز بهمین جهت فروردین نامیده‌اند .

بر اساس‌یک‌اعتقاد کهن‌زردشتیان،فروهرهای کلیه‌در گذشتگان‌هرخانواده دراین‌روزهاازآسمان‌فرودمیآیند وچند روزی رابمنظور سرکشی‌وآگاهی در روی‌زمین‌میگذرانندوازخانه‌وزندگانی وبستگان‌خویش‌دیدن‌میکنندو از دینداری وپرهیزکاری و نیکو کاری و داد و دهش ، بازماندگان خویش خشنود گشته واز اهورامزدا خوشی وتندرستی‌آنان را آرزومیکنند. بهمین دلیل‌است درایران‌بهنگام‌جشن فروردین خانه‌ها را میآرایندوآذین میبندند

۳۳ـ درباب اول‌سفر پیدایش تورات آمده است‌که خداوند درشش روزآسمانها وزمین وروشنائی وآب وگیاه وخورشید وماه وستارگان وجانوران وانسان راآفرید ودرشنبه‌که هفتمین‌روزاست‌بیاسود درآیین مزدیسنانیزاهورامزدا جهان را درشش روزآفرید. اما نه‌مانند یهوه درشش روزپی‌درپی‌بلکه درطی ←

وهمه‌جا را پاکیزه وتمیز میکنند لباس نو میپوشند بوی خوشی بخور میدهند گل وشیرینی وشربت مینهند دعا میکنند ونماز میگزارند وبخصوص باحترام هفت‌تن امشاسپندان درخوانچه‌ای هفت‌چیز که اسمشان باحروف «س» شروع شده باشد قرارمیدهند. [٢٤]

دراین روزها فروهرها درشادمانی خانه شریك میشوند و مدت ده روز

یکسال. درفصل ٢٥ بندهشن آمده‌است : «اهورامزدا میگوید که خلقت عالم در٣٦٥ روز بتوسط من انجام‌گرفت وشش جشن‌گهنبار درهرسال قرار داده شده‌است.» این زمانهای‌ششگانه آفرینش جهان را در پهلوی «گاسانبار» ودرفارسی «گاهانبار» یا«گهنبار»گویند دردوره‌های کهن بهنگام فرارسیدن هریك ازاین روزها جشن وشادمانی برپا میکردند وهدیه‌هائی به نزد مؤبدان میبردند وداد ودهش‌میکردند وسرودها ونیایشها وآداب ویژه‌ای انجام میدادندکه ازآن میان‌جشن نوروز باقیمانده است. هـریك ازجشنهای گهنبار پنج‌روز طول میکشیدکه روزپنجم مهمترین روز بود طبق نوشته خرده اوستا نخستین جشن «میدیوزرم» نام‌داشت‌که درچهل‌و پنجمین روز سال یعنی پانزدهم اردیبهشت برگزار میشد . دراین روز اهورامزدا آسمان راآفریده بود. دومین «گهنبار» که روز آفرینش آب بود «میدیوشم» نام داشت‌که درصدوپنجمین روز سال یعنی پانزدهم‌تیر آغاز میشد. سومین جشن «پتیه شهیم» نام داشت‌که روز آفرینش زمین بود و درسی‌ام شهریور یعنی صدوهشتادمین روز سال‌آغاز میشد جشن‌چهارم که دردویست ودهمین روزسال (سی‌ام‌مهر) آغاز میشدجشن آفـرینش گیاهان بود و «ایاسرم» نامیده میشد. پنجمین جشن‌که در روز بیستم‌دی «دویست ونودمین روز سال» آغاز میشد روزآفرینش جانـوران بـود و «میدیارم» نام داشت وبالاخره مهمتـرین واساسی‌تـرین جشن ششمین گهنبار یا «همسپتمدم» بودکه درسیصد وشصت وپنجمین روزسال آغاز میگشت. دراین روز اهورامزدا انسان را آفریده بود .

٣٤ـ اکثر مورخین قدیمی ازمراسم جشن فروردین یانوروز ایرانیان مفصلاً یاد کرده درآن میان نوشته‌های ابوعثمان جاحظ درکتاب المحاسن والاضداد و ابوریحان‌بیرونی درآثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه بخاطر دقت فوق‌العاده‌این دو دانشمند ونزدیکی بدورهٔ ساسانیان سخت قابل اعتماد وتوجه‌است.

میهمان خانوادهٔ خود هستند دراین ایام درخانه وخانداں باید صلح و صفا برقرار باشد وهمهٔ افراد خانواده باید بایکدیگر درآشتی باشند زیراا گر جزاین باشد وخانه پراندوه وافراد خانواده غمگین‌باشند میهمانان‌آسمانی ناخشنود وخشمگین خانه راترك میکنندوبر کت ازخانواده بریده میشود . درروزهای‌جشن فروردین هرخانواده‌ازفروهرهای کلیه در گذشتگان‌خویش یادآوری کرده‌وازآنان‌یاری‌میطلبند وباین خاطر است که‌درایران‌قدیم‌برای آنکه نام هیچیك از در گذشتگان در مراسم مذهبی « درود فرستادن به ـ فروهران» فراموش نمی‌شده ودرهرخانواده دفترویژه‌ای داشتند که نام کلیهٔ در گذشتگان رادر آن یادداشت میکردند . بنا بتحقیقات آقای دکتر بهرام فروشی « پارسیان این دفتر را نام گرهن Nam Grahan » مینامیدند . واژهٔ Grahan باواژهٔ« گرفتن» فارسی‌و گریفن Greifen آلمانی هم‌ریشه است و نام گرهن بمعنی نگاهدارنده وحفظ کنندهٔ نام است . چنین دفتری هنوزهم در بعضی ازخانواده‌های زردشتی ایران وجود دارد وآنرا دفتر آمرزش‌روان مینامند . ۳۵

بطور کلی چنانکه گذشت‌فروهران درنزد ایرانیان‌باستان اعتباروارزش فوق‌العاده‌ای داشتند . در کلیهٔ مصائب وسختیها ودربیماریها ودربیم و هراس وبدبختی وناراحتی ازفروهرهای نیکان یاد کرده وازآنها طلب کمك ویاری میشده است . بخصوص که فروهریك ازقدیسین آیین مزدیسنا برای‌رفع هربلافروهرویژه‌ای‌بکمك‌خوانده‌میشد مثلافروهرجمشیدضدفقروخشکسالی ویا فروهرفریدون‌برای رفع تب وبیماری وفروهر گرشاسب برای‌دفع‌دشمن ودزدبیاری خوانده میشد . اساساً چون کلیه فروهران مقدس بودند ازاینرو بهمهٔ‌فروهران‌بترتیب‌اهمیت‌ازفروهراهورامزدا و امشاسپندان وایزدان مینوی تافروهر جانوران مفید اهلی ووحشی ومرغان‌هواوماهیان‌دریا درودفرستاده میشود .

۳۵ـ ر.ك. به مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال دوم ص ٦٤

بررسی وتفسیر تصویر فروهر :

باستانشناسانی که در بارهٔ نقوش هنری و آثار باستانی ایران تحقیق
کردند نخستین بار درتخت جمشید به پیکرهٔ انسان بالداری برخوردند
کل۲) درهیچیك از سنگ نبشته‌ها و کتیبه‌های باقیمانده از ایران‌باستان
نزی راجع بنام و مشخصات این نقش ذکر نشده بود بهمین دلیل در بارهٔ
ن اختلاف نظرهای‌فراوانی بین ایرانشناسان ومحققان در گرفت . درابتدا
روه بسیاری آنرا تصویرونقش اهورامزدا دانستند ودلیل‌اکثر آنان این
د که بعید نیست ایرانیان درارتباط فرهنگی وسیاسی و اقتصادی با مردم
ل، تحت‌نفوذتمدن آنان‌قرار گرفته وبرای اهورامزدای معنوی وغیرمادی
ادیدنی خوبش بتقلید ازتصاویر خدایان بابل شکلی درست کرده باشند
خصوص که درنقش مذکور آثاری ازهنرواعتقادات بابلیان دیده میشدولی
ن‌تصورکاملاخطاست . بهترین دلیل‌آنکه هرودوت مورخ یونانی که‌معاصر
اریوش بزرگ بانی نقش‌مذکور است صریحاً مینویسد : « درنزد ایرانیان
معمول نیست که مجسمه ومعبد ومحراب برپاکنند وبنظرآنان کسانیکه از
ن قبیل چیزها میسازند عمل خطا و نادرستی مرتکب میشوند . به نظرمن
ایرانیان برخلاف یونانیان اعتقاد ندارند که پروردگارانشان بشکل انسان
شند . »[36]

بدین‌ترتیب باتوجه باینکه‌تصویر فروهرنقرشده درتخت جمشیدتقریباً
همزمان زندگی هرودوت بوجودآمده است بسیار بعید بنظر میرسد که
ایرانیان به بت پرستی گرائیده وشکل‌اهورامزدا رانقش کرده باشند گروهی
دیگر ازمستشرقین معتقدند که نقش مزبور فروهراهورامزدا است وبسیاری
اززردشتیان امروز نیز پیرو همین عقیده‌اند شاید این اعتقاد زیاد از حقیقت
دور نباشد . زیرا چنانکه در فروردین یشت بارها تأکید شده همیشه از

36— J. Horodote P. 131
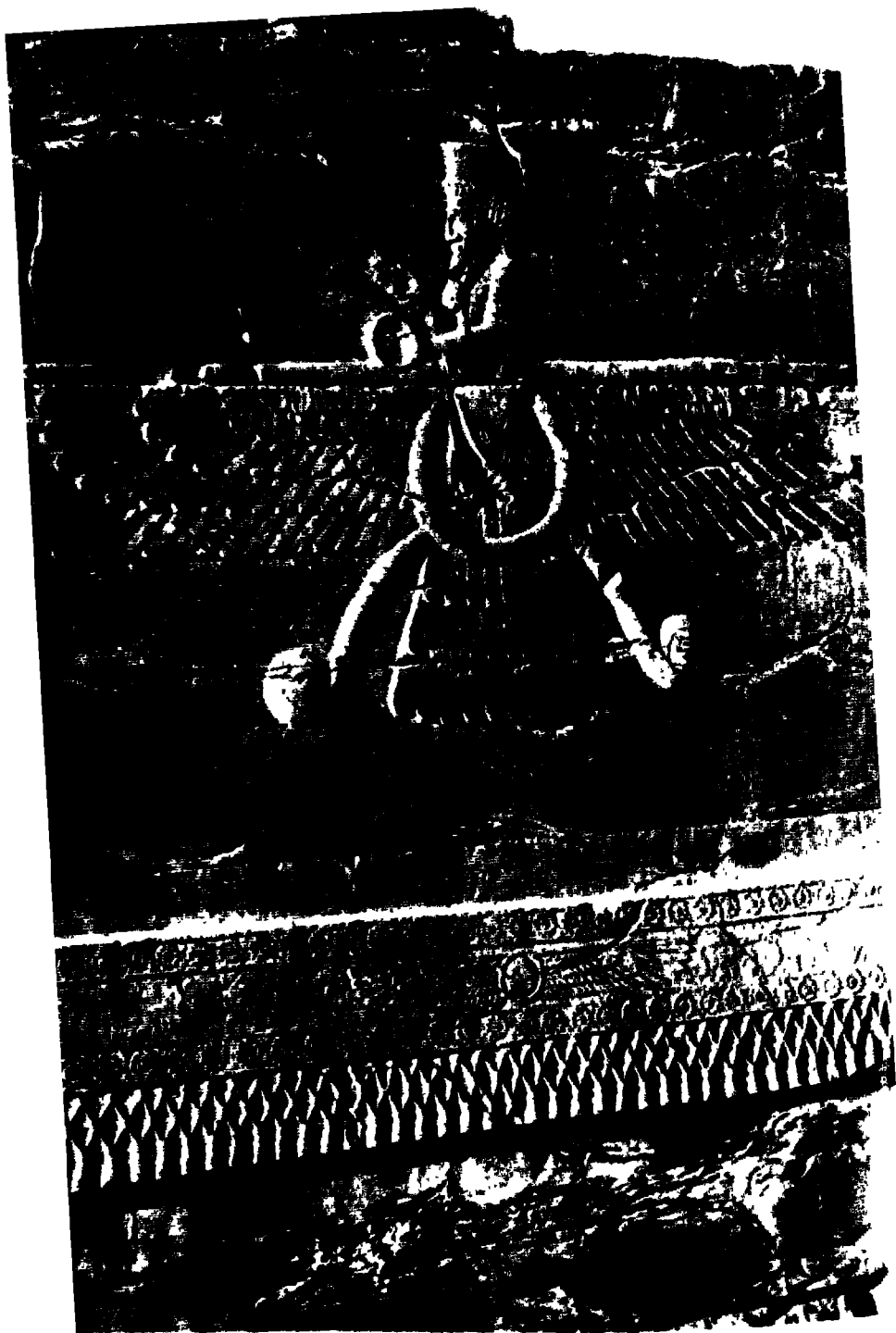
شکل۲ – نقش برجسته انسان بالداری که نخستین بار نظر باستانشناسان را در تخت جمشید جلب کرد

زهرپاکان ونیکان طلب یاری میشود . وقتیکه اهورامزدا بنابگفتهٔ اوستا
رای فروهر باشد بسیار محتمل است که پادشاهان درنقش مذکوربرای
روزی وبزرگی خویش از «نخستین و بزرگترین و بهترین و خوبترین و
توارترین و داناترین و زیباترین و دادگرترین و برترین فروهرها یعنی
وهراهورامزدا یاری خواسته باشند .»[٣٧]

گروهی‌دیگراز باستانشناسان وایرانشناسان شکل‌مذکوررافروهرخود
ریوش دانسته‌اند دلیل آنان اینست که درخرابه‌های دشت مرغاب بر آستانه
کی ازکاخهای کورش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی برروی‌بدنهٔ
رگ سنگی تصویر مردی بابالهای گسترده وتاجی برسردرحالیکه دستها
بسوی آسمان بلند کرده است رسم شده ودربالای آن بخط میخی نوشته
ده‌است.[٣٨] «منم کورش‌شاه‌هخامنشی» دیده‌میشود. واین‌شکل‌احتمالاًفروهر
کورش است که بسوی جهان مینوی پرواز میکند .

موبدان ومحققین زردشتی‌هند پس ازتحقیقات فراوان تصویرنقش‌فروهر
تخت جمشید راباتوجه بتصاویرمتعدد دیگری که با اندك اختلاف در نقاط
دیگر ایران کشف شده است تصویر عامی ازفروهر دانسته‌اند وبنظرمیرسد
که این دقیقترین توجیه وتبیین ازنقوش فوق باشد زیرا نیم تنهٔ انسانی این
شکل بخوبی میرساند که تصویر میبایستی همان همزادآسمانی انسان‌باشد
و چون این همزاد یا مثال فروغی ازخود اهورا و تجلی قدرت اوست بدیهی
است که دارای نیروی فوق انسانی خواهد بود دربارهٔ شکل نمود ، گروهی
ممکن است آنرا مأخوذ از هنر مصر وبین النهرین بدانند . تردیدی نیست
که هیچ فرهنگ وتمدنی محدود ودربسته‌نیست وتکامل جوامع تنها ازراه
تداخل فرهنگی امکان پذیر است اما یك مسأله رانباید از نظر دور داشت
و آن اینکه بسیاری از کشفیات بشر مولود شرایط خاص زمانی و مکانی

٣٧ـ اوستا فروردین یشت‌کردهٔ بیست و دوم‌بند هشتاد .
٣٨ـ رك به مجله بررسیهای تاریخی شماره مخصوص سال ششم ص١٨٨

واحتیاج است وچه‌بسا که دوقوم بافاصله جغرافیائی بسیار بعید ازیکدیگر وبدون هیچگونه آشنائی بامبانی فرهنگ وتمدن‌دیگری تقریبا دریکزمان بکشف پدیدهٔ تازه نائل میشوند مثلا کلیه اقوام ابتدائی ساکن دربا تقریبا در یکزمان تاریخی‌هریك بیخبرازاقوام دیگر موفق به‌اختراع قایق‌شده‌اند ودراین زمینه میتوان نمونه‌هاوشواهد بسیار عرضه داشت اکثرآثارهنری اقوام ابتدائی‌نیزچون‌تابع زیربنای اقتصادبند درصورت تشابه نظام تولیدی بدون شك کم وبیش شبیه یکدیگر خواهند بود وتنها برخی جزئیات آنها را از هم متمایز میسازد که بررسی این موضوع از حوصلهٔ این مقال خارج است و درتخصص باستانشناسان و تصویر شناسی (Ecnography) است . در مورد تشابه این نقوش به‌یکدیگر شایدبتوان گفت که‌توجه به‌آسمان‌بعنوان جایگاه‌خدا یاخدایان‌ازدیرباز مورد نظر انسان‌بوده‌است بهمین‌دلیل‌پرندگان ومظاهر آنان‌بخاطر قدرت پروازوتوانائی‌نزدیکی‌به‌آسمان‌موردتوجه‌بودندو نقش‌های‌بالدار به‌تدریج جنبهٔ تقدس یافته ودرنتیجه درمیان اکثرملل‌اشکال بالداری کم‌وبیش شبیه یکدیگرهر کدام‌بنوعی مورد ستایش قرارمیگرفتند. ونیز بسیاری ازملل بخاطر نیرومندی پرندگان ونزدیکی آنان‌به‌آسمان، اکثراًتصویر پادشاهان‌ومردان قدرتمندزمان خویش‌را باباز مزین‌میکردند.

برای نمونه تصویر بعضی ازاین‌نقوش‌را که میتوانداز‌جهاتی‌روشنگر این مسأله‌باشدارائه میدهد (شکل‌های ۳–۴–۵) ولی‌باید اضافه کرد که‌پارسیان به‌ویژه ازنظر فکری وتجسمی مفهوم خاصی‌ازاین تصویرساخته بودند که‌در جاهای معین ازآن استفاده میشد. درحالیکه منظور سایر اقوام باستانی از چنین تصویری بجزآن بود که پارسیان داشتند ضمناً باید توجه داشت که آزادگی واحترام‌کامل پارسیان بمذاهب ، زبان و اعتقادات همه اقوام تابعه باعث شده‌بود که درخلق آثار هنری هیچگونه تعصبی نداشته وهمواره از تجربیات وتخصص اقوام دیگر درسازندگی اجتماعی وهنری خود استفاده کامل بنمایند وبهرصورت این‌هخامنشیان بودند که باین شکل‌جنبهٔ آسمانی وجهانی داده وباتصویرآن افکار مردم آن‌زمان رابه‌جهت موردنظر گرایش

شکل ۳ - خدای آشور و نینوا (تصویر از کتاب
باستان متانی آشور هتیت تألیف کنتو)

شکل ٤ - خدائیکه دربابل مورد ستایش مردم بوده است (تصویراز م- رودنک)

دادند وقدرت آن‌بقدری‌موردتوجه بوده که‌شاهنشاهان باهمهٔ عظمت‌خویش نیروی خود را مأخوذ از او دانستند . نقش فروهر در ایـران خود دارای سیر تکوینی‌جالبی‌است. نخستین‌تصویری که ازانسان‌بالدار بدست آمده جام زرینی[۳۹] است که‌درکاوشهای زیرزمینی‌تپهٔ‌حسنلو واقع در آذربایجان غربی درسال ۱۳۳۷ کشف شده‌است (شکل۶).

طبق تحقیقات باستانشناسان این جام مربوط به هزارهٔ اول پیش‌از میلاد میباشد. نقش انسان بالدار که میتواند نمونه‌ای‌ازتصاویر اولیه فروهر باشد که‌میان نقوش متعدد دیوارهٔ جام مزبور حك شده‌است .

درسال ۱۳۳۵ نیز دراستان گیلان مهـری بـدست آمده که بنابـاظهار باستانشناسان متعلق به‌هزاره اول‌پیش‌ازمیلاد است درروی این‌مهر نیز تصویر فروهری‌نظیر فروهر تخت‌جمشیدبااندکی اختلاف نقرشده‌است.[۴۰] (شکل۷) مهردیگری‌نیزهنگام‌خاك‌برداری‌پاسارگاددرسال۱۳۴۰ در بالای‌سکوی مقبره مادرسلیمان‌یافته‌شده،این مهراستوانه‌ای‌شکل‌بوده وازسنگ تیرهٔ سبزرنگی ساخته‌شده و درازای آن ۲۵ میلیمتر و قطر استوانه ۱۲میلیمترمی‌باشد.[۴۱]

برروی مهرمکشوفه مزبور که متعلق به‌زمان کورش کبیر است (شکل۸) نیز تصویری ازفروهر وجود دارد، باتوجه به‌قدمت این‌سه‌اثر بنظرمیرسد که این اندیشه ازدیرباز درمیان ایرانیان رواج داشته وشاهنشاهان هخامنشی‌و ساسانی آنرابحد کمال رسانیده‌اند. بهمین ترتیب دراکثرنقوش بازمانده از ایران کهن تصویر فروهر دیده میشود.

۳۹- اصل جام مزبور در موزهٔ ایران باستان است .

۴۰- مهر مزبور نیز در موزه ایران‌باستان موجود است .

۴۱- برای اطلاع بیشتر دربارهٔ این مهر به کتاب «اقلیم پارس» نوشته آقای سیدمحمدتقی‌- مصطفوی - ص ۴۰۸ رجوع شود.
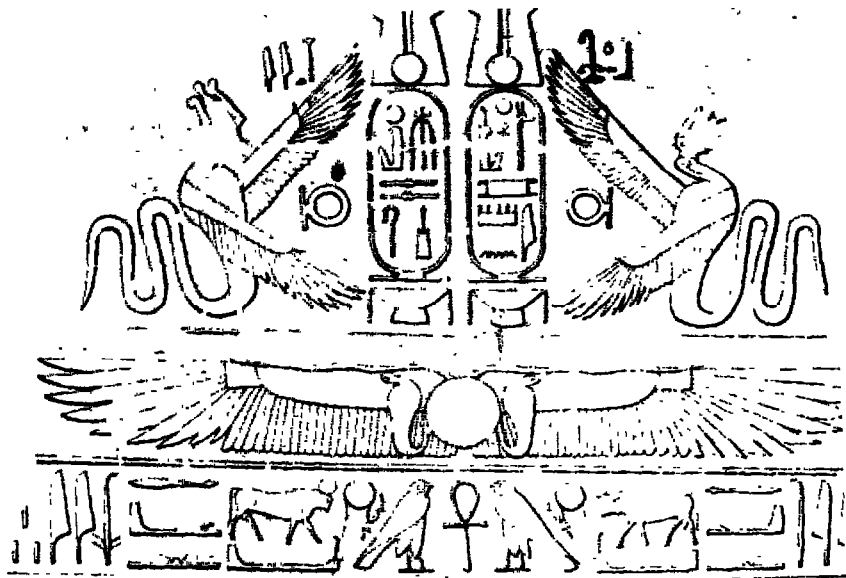
شکل ۵- چند رب النوع مصریان قدیم که از سردر کاخ جنوبی رامسس سوم طراحی شده (تصویر از کتاب شرق شناسی تألیف James. Henry Breastep)

[illegible] که از حفاریهای تپه حسنلو بدست آمده است

شکل۷– نقش مهریکه درسال ۱۳۳۵ شمسی در حفاریهای استان گیلان بدست آمده است
(تصویراز کتاب فروهر م اورنگ)

شکل۸– مهر زمان کوروش بزرگ که یك شاهزادهٔ هخامنشی درحال جدال با شیر دیده میشود این مهر در مجموعه مهرها وسکه های موزهٔ ایران باستان موجود است

اماتصویری که برروی مهرداریوش کبیر نقش شده بیش‌ازهریك ازآنها شبیه نقشی است که درتخت جمشید دربالای‌سر داریوش حجاری شده است.

دربارهٔ تعبیرتصویر فروهر(شکل۲) نظریات فراوانی وجوددارد. آقای مراد اورنگ این‌نگاره راتکوین یافته شاهین‌درفش باستانی ایران دانسته (شکل۹)ودربارهٔمقایسه آندومعتقد است که‌اگرفروهرمزبورراازپائین‌به‌بالا درنظر بگیریم ابتدا به‌دم‌پرنده برمیخوریم که‌نمودار دم‌شاهین‌درفش‌کاویانی (شکل ۱۰) میباشد و ازسه بخش تشکیل‌شده که یادآور سه‌دستور بزرگ آئین‌مزدیسنا یعنی اندیشهٔ نیك و گفتارنیك و کردار نیك‌است. دوآویزه‌ای که‌از دایره‌دور کمر مردمشتق شده‌اند درحقیقت نمودار دوپای شاهینند که برروی دو گوی که‌سمبل کرهٔزمین‌است‌نهاده شده که‌درطی‌زمان‌دوپای‌شاهین بشکل دوآویزه ساده درآمده وبجای دو گوی، دو سرآویزه‌هابرگشته‌اند دایره‌ایکه دروسط تصویر قراردارد نمودار چرخ زندگی یا زمانهٔ بیکران است ودوآویزهٔ مزبور یادوپای شاهین نیزنمودار دونیروی مادی‌ومینوی یا دوجهان تنی و روانی است که دراوستا بنام «گئوش‌تشن» و «گئوش‌اورون» نام برده شده‌اند.[۴۲] آقای اورنگ مینویسد :

«دراین‌نگاره نشان میدهد که آدم‌باید در درون این چرخ گردون به پرواز بابال وپر راستی ودرستی وبلند منشی ومیهن‌پرستی به‌پرواز درآیدو از راه سودبخش‌بودن وکارهای سودمند انجام دادن ودرراه نگاهداری آب وخاك کشوربپاسداری پرداختن پیش‌برود ونام نیك‌جاودانی ازخودبیادگار گذارد.»[۴۳]

نویسندهٔ مزبور معتقداست که این انسان شاهین نما به‌این خاطردارای دوشهپر گشوده است که شاهین رادر حالت پروازنشان‌داده وراهنمای‌پرواز

---

۴۲ ــ ر ــ ك به‌فروهر یا شاهین نوشته اورنگ ص ۱٤٦

۴۳ــ برای اطلاع بیشتر دربارهٔ فروهریاشاهین به پاورقی ص ۱٤٦ همان‌کتاب مراجعه شود
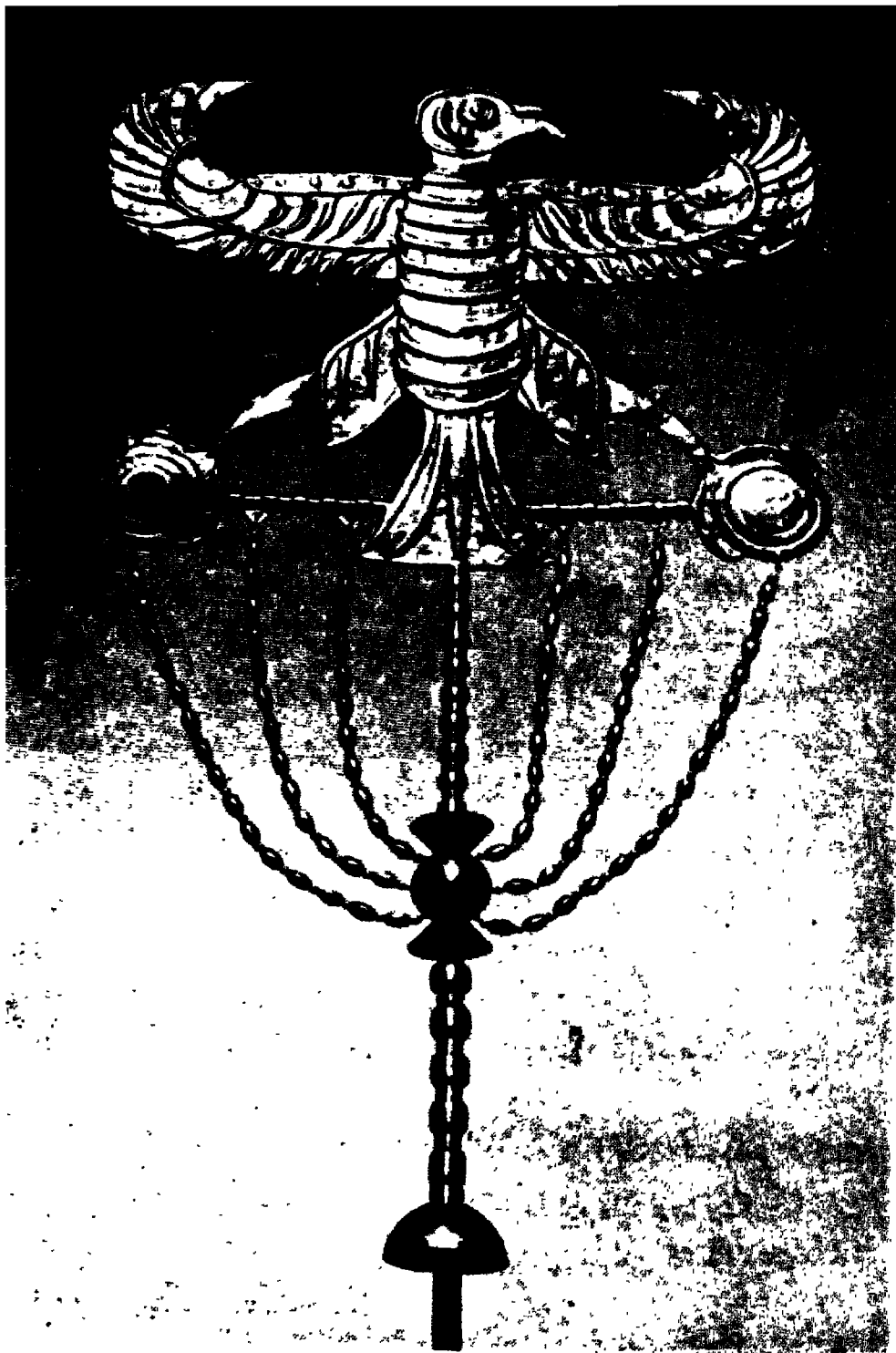
شکل۹ ــ تصویری از درفش باستانی ایران که نشانه پیشرفت و تجلی بوده است
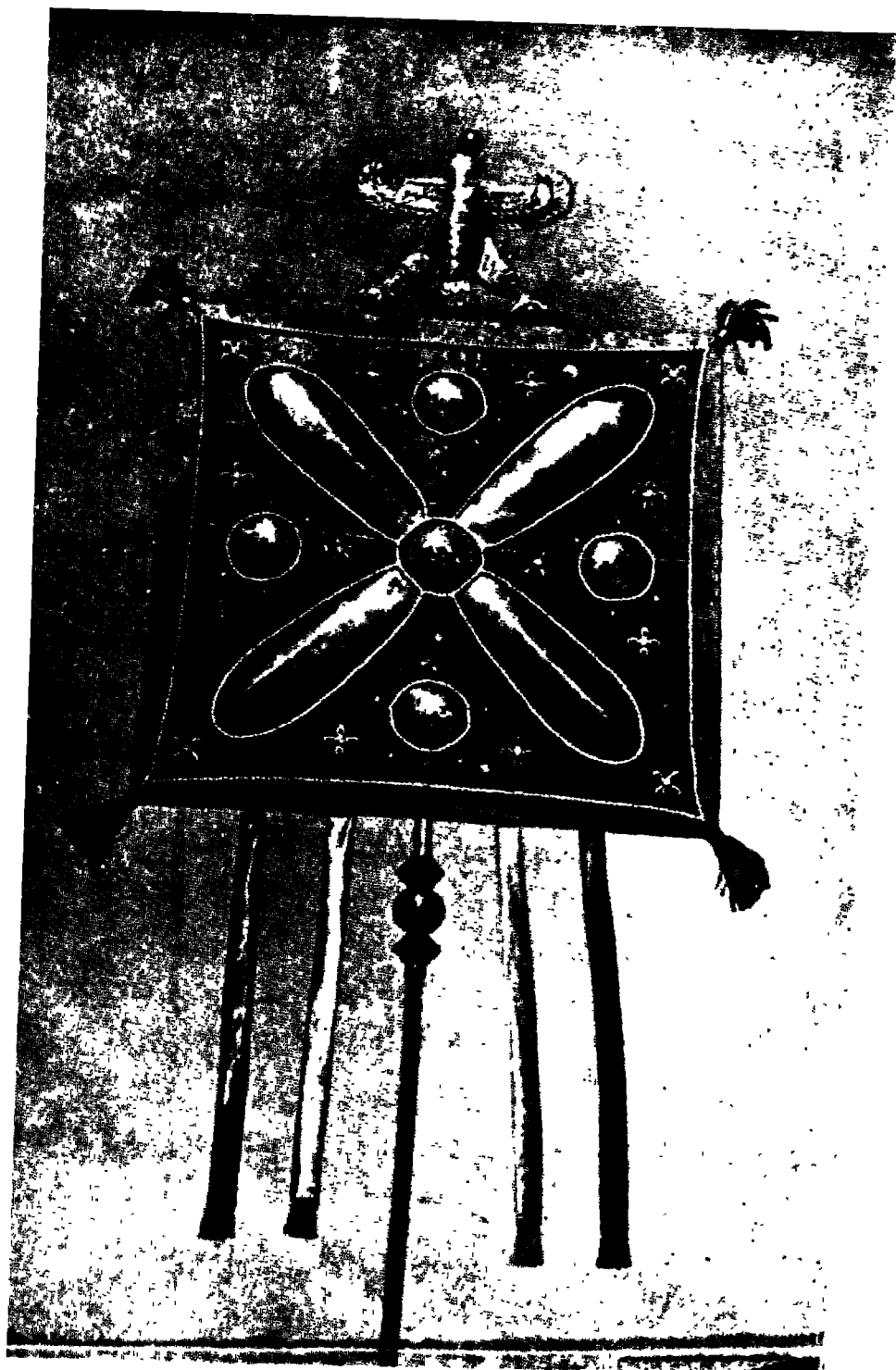
شکل ۱۰ — درفش کاویانی ایران کهن

آدمی بسوی بلندی وسرفرازی است واز آنجا که هریك از این بالها دارای سه بخش هستند مجموعه این شش بخش رانمودار شش پایه پیشرفت دینی یعنی «امشاسپندان» دانسته است. (بهمن، اردیبهشت، شهریور ، سپندارمذ، خورداد، امرداد)[۴۴]

حلقه‌ای را که دردست چپ انسان بالداراست نشانهٔ پیمان دوستی و یگانگی میداند زیرا «چون چنبره یا حلقه را بیشتر برای همبستگی و گردهم آمدن وپیمان دوستی بستن بکار میبرند»

درمورد دست راست تصویر که به جلو کشیده شده می نویسد: «دست راست را بسوی جلو دراز کردن نشانه این است که صاحب نگاره، بمردم فرمان میدهد ومیگوید به پیش»[۴۵]

شادروان پورداود معتقد است که این نقش تصویر فروهر انسانی است که درحال عروج بعالم مینویست وبهمین خاطر ببال شاهین مجهز شده است و حلقه ایکه درمیان تصویر است ودو آویزه آن درحقیقت همان «کستی» یا «کشتی» است که زردشتیان درسن پانزده سالگی به کمر میبندندو آن ریسمانی میباشد که از هفتاد ودورشته پشم سفید گوسفند بافته شده است که نمودار ۷۲ یسنا میباشد.[۴۶]

دکتر بهرام فروشی درمقالهٔ محققانه خویش چنین نوشته است که : (بنظر گروهی ازشرق شناسان) آنچه که دربالای سرداریوش پر گشوده است «مثال» خود اوست که نیروئی ازمثال تمام جهان وخود اهورا رادربردارد[۴۷] واز داریوش پشتیبانی میکند. درتائیداین نظر باید بخاطر داشت که شاهنشاهان هخامنشی وساسانی همه خویشتن رابرگزیده خدا می‌دانستند که برای نجات ملت

۴۴ـ ر. ك به فروهر یاشاهین اورنگ ص ۱۴۷
۴۵ـ همان کتاب ص ۱۴۸
۴۶ـ یشتها گزارش پورداود جلداول ۳۴۷
۴۷ ـ ر.ك به مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال دوم ص ۶۲

فرستاده شده‌اند و این از سنگ نبشته‌های متعدد هخامنشیان و ساسانیان پیداست.

شاهنشاهان ساسانی بنابرسنت‌های مذهبی کهن خود را از نژاد ایزدان میدانسته‌اند چنانکه در کتیبهٔ شاپور در شهر بیشابور نوشته شده (شاپور شاهنشاه که چهرازیزدان دارد)[٤٨]

نکتهٔ دیگری که‌باید اضافه کرد اینکه‌بخاطر اهمیت فوق‌العادهٔ فروهر در بنیاد اعتقادات ایرانیان قدیم، نقوش فراوانی ازاین انسان بالدار بجای مانده است ولی تمامی این‌نقوش کاملا یکسان نیستند بلکه هر هنرمندی بنابذوق وسلیقه هنری خویش ونیز بنابمقتضای زمانه خویش آنرابنوعی‌ودر حالتی ویژه نقش کرده است و می‌باید گفت که گذشته ازاین اختلافات کم‌ـ اهمیت‌ظاهری تمامی‌نقوش درویژگیهای‌اصلی‌شبیه‌یکدیگرند، وکاملا پیداست که‌ازیك اعتقاد مذهبی ریشه میگیرند (شکل ۱۱)

زردشتیان‌امروزی که‌آداب وسنت‌ها وروایات آئین‌مزدیسنارا‌سینه‌بسینه ازاجدادونیاکان‌خودحفظ کرده‌انداین‌نقش بالدار را نقش فروهرمیدانندا گر فرض کنیم که این نقش نمایندهٔ فروهر اهورامزدا است که شامل فروهرهای دیگر ازجمله فروهر خودشاه نیزمیشود. دراین صورت‌عقیدهٔ خاورشناسان و زردشتیان را بیکدیگر نزدیك کرده‌ایم.

گفتگوئی پیرامون بقیه اجزاء تصویرمهر:

چنانکه ذکرشد گذشته از فروهر که اساسی ترین جزء مهرداریوش کبیر را تشکیل میدهد نقوش دیگری نیز بر روی مهرحك شده‌است.

دو درخت خرما در کناره تصویر مهر مزبور دیده میشود که بی‌تردید

٤٨ ـ ویرانه‌های این‌شهر نزدیك کازرون کشف‌شده‌است..
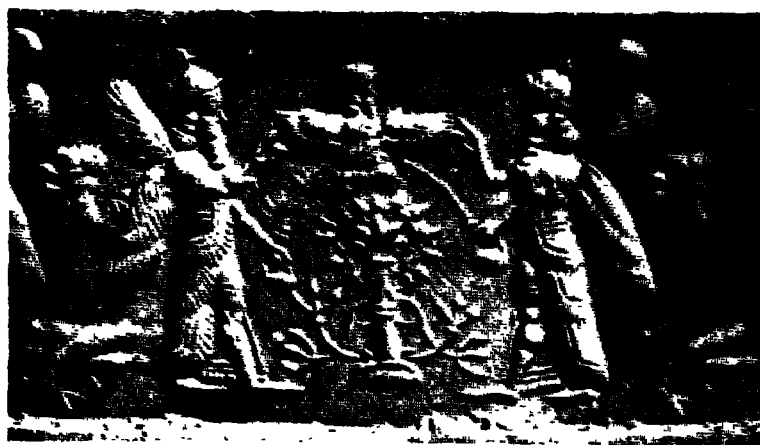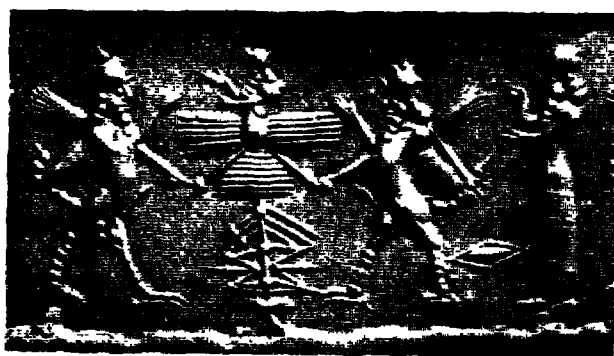
شکل ۱۱ ـ چند نوع از فروهرهای دورههای مختلف هخامنشیان

(تصویر ازکتاب «مسافرت ایران تألیف فلاندن دکت ومجموعه مهرها وسیلندرهای موزهٔ لوور)

نمایشگر اهمیت فوق‌العادهٔ کشاورزی در آئین تولید و اقتصاد ایران کهن است .

تا قبل از انقلاب‌صنعتی وپیشرفت فرهنگ مادی ، زمین مادر زندگی بحساب میآمده و کشاورزی تقریباً تنها راه تولیـد ثروت بوده است بهمین دلیل‌است که بدون هیچ استثنا درفرهنگ کلیهٔ اقوام‌قدیمی افسانه‌هاومطالب فراوانی راجع بزمین رواج داشته والههٔ زمین‌یکی ازخدایان بزرگ‌بشمار میرفته است. ازآنجاکه ایران ازکشور های نیرومند جهان محسوب میشد میبایستی دارای زیربنای اقتصادی محکمی بوده باشد ودرنتیجه کشاورزی یعنی اساسی‌ترین نهاد تولید درنزد ایرانیان چنان اهمیتی داشت که حتی‌در نهاد مذهب وارد شده وجنبهٔ تقدس یافته‌است . تقریباً کلیه جشنهای‌ایرانیان قدیم مانند جشن فروردین وجشن‌مهرگان وغیره وابستگی مستقیم به زمین و کشاورزی‌داشته‌است. در اوستا بارها از کشاورزی بعنوان‌یکی‌ازعالیترین فعالیتهای بشری نامبرده شده‌است مثلا صریحاً در اوستا گفته شده :

«آنکه گندم‌میکارد راستی‌می‌افشاند» .

تقریباً کلیه مورخین نیز روایات متعددی دربارهٔ اهمیت کشاورزی در ایران کهن ذکر کرده‌اند ونیز زردشت در وندیدادبکرات دربارهٔ فلاحت و زراعت‌انسان‌رارهنمون شده‌است[٤٩] **ازاینرو جوانان پارسی‌درساعاتی پس‌از فراغت ازچاشت بدرختکاری واموززراعتی میپرداختند واین‌فن ازپدر به‌پسر آموخته میشد .**

طبیعی است که شاهنشاهان ایران که بزرگترین تعیین کنندهٔ خط‌مشی اقتصادی وسیاسی کشوربودند بیش‌ازهرکس‌دیگرباهمیت زراعت واقف‌بوده

٤٩ــ رـك به مجموعهٔ قوانین زردشت یاوندیداد اوستا ترجمه‌ازدکترموسی‌جوان

ودرترویج آن میکوشیده‌اند. گزنفون در این باره مینویسد: «...شاه همیشه مراقب است تا درهمه جای کشورش باغهائی باشد پر ازدرختان زیبا واین باغها را (پردیس) مینامند و اگر هوا مناسب باشد شاه اکثر اوقات خود را در این گونه باغها بسر میبرد .. »[۵۰]

حتی شاهان و شاهزادگان هخامنشی قسمتی ازوقت خود راصرف باغبانی وزراعت میکردند و گذشته‌از آنکه دراطراف واکناف کشور باغهای حاصل‌خیز ایجادمیکردند هریك برای خویش باغهای وسیع وزیبا میساختند این باغهارا درقدیم «پردیس» ودرفارسی امروز «فردوس» ودر زبان اوستائی «پئیری دئزا» (بمعنی محوطهٔ شکار) مینامیدند. درمیان پادشاهان هخامنشی بخصوص داریوش بزرگ که کوششهای فراوانی برای نوسازی سازمان اقتصادی کشور بعمل آورد توجه فراوان به کشاورزی ودرختکاری میداشت مثلادرنامه‌ای که به «گاداتس» حاکم آسیای صغیربزبان یونانی نوشته دستورا کیدمیدهد که درتمام حوزهٔ حکمرانی خویش جنگلهای وسیعی ایجاد کند و او را بخاطرمطالبهٔ مالیات ازباغهای معبد «آپولو (مهر)» به‌سختی سرزنش میکند درقسمتی ازاین نامه چنین مینویسد : **« من نیت شما را در بهبود بخشیدن کشورم بوسیله انتقال وکاشت درختان میوه در آن‌سوی فرات دربخش علیای آسیا تقدیر میکنم ...»** [۵۱]

توجه باین مطالب زیرکی و کاردانی شگرف داریوش را در اعمال یك سیاست سازندهٔ اقتصادی نشان میدهد وبخوبی مبین وجود تصاویر نخل برروی مهرداریوش میتواند باشد زیرا این شاهنشاه بخوبی باهمیت نهاد اقتصاد بعنوان زیربنای اساسی‌ساختمان اجتماعی آگاه بوده ومیدانسته‌است

۵۰ــ نـك به تمدن هخامنشی جلد دوم نوشته علی سامی ص ۱۹۱

۵۱ ــ ایضاً ص۱۹۱

که کشوری پایدارخواهدبود که رشدتولید آن جوابگوی نیازهای جامعهٔ باشد و دولتی بقدرت رسیده و دوام خواهد یافت که سیاست اقتصادی خلاقه‌ای را ارائه دهد.

بنظر نگارنده بی‌تردید نقش نخل‌های خرما بر روی مهر داریوش بزرگ نشانهٔ باروری واهمیت کشاورزی در آیین سیاسی و اقتصادی آن روزگار ایران بشمار میآمده که درنظر تیزبین داریوش بزرگ یکی ازپایه‌های اساس حکومت وقدرت بوده است.

تصویر گردونه مهر داریوش بزرگ:

تصویر ارابه‌ای که تقریباً در وسط مهر حك شده در نظر اول میتواند نمایشگر قدرت بدنی داریوش وعلاقهٔ مفرط وی بشکار وتیراندازی باشد.در این باره بهترین دلیل آنکه خود داریوش‌شاه دربندهای ۹ و ۱۰ کتیبه‌ای که درنقش رستم در کنار آرامگاهش بفرمان وی کنده شده است چنین‌میگوید:

« ورزیده هستم چه با هر دو دست چه با هر دو پا هنگام سواری خوب سواری هستم . هنگام کشیدن کمان ، چه پیاده ، چه سواره ، خوب کمانکشی هستم. هنگام نیزه زنی چه‌پیاده وچه سواره،خوب‌نیزه‌زنی‌هستم□ وهنرهائی که اهورامزدا برمن فرود فرستاد ، و توانستم آنها را بکار برم ، بخواست اهورامزدا آنچه بوسیله من کرده شده با این هنرهائی‌که اهورامزدا بر من فرو فرستاد کردم» ۵۲

اما میتوان ازاین تصویرتوجیهی عمیق‌تر و دقیق‌تر کرد. نخست آنکه میدانیم از دوره‌های بسیار کهن ارابه (گردونه) درنزد اقوام مختلف بشری بعنوان وسیله حرکت و گریز و نیزمهمترین وسیله حمل ونقل وبازرگانی

۵۲ـ فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی تألیف ـ رلف نارمن شارپ ص ۹۱

بوده و حتی یك جنگ افزار ارزشمند بتدریج جنبهٔ تقدس یافته ودر بسیاری از نقوش بجـای مـانده از تمدنهـای کهن میتوان نقشی از آن را یـافت . باتوجه به موقعیت جغرافیائی ویژهٔ ایران بعنوان بزرگترین چهارراه بین المللی بازرگانی وترابری دنیای قدیم و رونق و اعتبار جـاده‌های ارتباطی ایران چون جادهٔ شاهی و جادهٔ ابریشم و غیره میتوان نقش این ارابه را نشانه‌ای از اهمیت حمل و نقل و بازرگانی در سیاست اقتصادی داریوش بزرگ دانست .

نقش این ارابه را به گونه‌ای دیگر نیز میتوان توجیه کرد. وآن اینکه پادشاه زیرك و سیاست مدارهوشمندی چون داریوش بزرگ بخوبی میدانسته است که درجهان آن روزگار پایه‌های اصلی حکومت وقدرت را سه نیروی مذهب، ارتش واقتصاد تشکیل میدهد.

وی شاهنشاهی پاکدل و معتقد به مبانی عالی اخلاقی و مذهبی بود در درجهٔ اول نشان فروهر را بعنـوان عالیترین نمـود جهان مینوی و توجه به اهورامزدا وآیین وی دربالای مهرخویش قرارداد وچون شکوفائی اقتصاد کشور و ازدیاد ثروت ملی و رفاه وآسایش ملت خویش رابزرگترین هدف و وظیفهٔ خود میدانسته ازاینرو به کشاورزی که تنها آیین اساسی تولید دنیای آنروز کاربوده توجه فراوانی داشته وعلاقه به ترویج آنرا بصورت تصویر دونخل که مظهر باروری است درمهرخویش جاودانه ثبت کرده است.

ازآنجا که دنیای قدیم جهانی سخت پرآشوب بوده و هر کشوربانشان دادن کوچکترین ضعفی طعمهٔ رقبای خـویش میگشته است تشکیل ارتش نیرومند ، اساسی‌ترین شرط حفظ ثبات سیاسی و تمامیت ارضی و موجودیت استقلال وآزادی هر کشور بشمارمیآمد از اینرو داریوش بزرگ باشناخت

موقعیت زمانی ومکانی خویش‌ارتش‌نیرومندی تشکیل داده بطوریکه‌شنیدن نام سربازان پارسی لرزه براندام گردن‌کشان و فاتحین دنیای آن روزگار میانداخت. بنظرمیرسد که‌ارابهٔ منقوش درروی مهر داریوش نمایشگرقدرت شگرف ضربتی ارتش هخامنشی بوده‌به‌ویژه اگربه‌بدنهای کشیده ونیرومند اسبان حامل ارابه وحالت پرشکوه داریوش کبیرتوجه بیشتری گردد.

بدین ترتیب میتوان گفت شاهنشاه بزرگ هخامنشی با ظرافت وهنری خاص توانسته است اساسی ترین نهاد های فرهنگ یك جامعه را به طرز جالب در تصویر مهر خود پیوند دهد .

روابط

ایران و هند در

عهد باستان

بقلم

علاءالدین - آذری

(دکتر در تاریخ)

روابط ایران وهند[1]

در عهد باستان

بقلم

علاءالدین آذری

دکتر در تاریخ

مقدمه دربین مللونژادهای بسیار که با هندوستان تماس داشتهو درزندگانی وفرهنگ هندنفوذکردهاندقدیمترینوبادوامترین آنهاایرانیانهستند.[2]

این مطلب را پاندیت[3] جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هند در کتاب خودموسوم به کشف هند آورده است و براستی باذکر این کلام حق مطلب را ادا کرده است .

بررسیروابط دیرینۀدوملت باستانی ایران وهند که دارای وابستگیهای عمیق فرهنگی ومعنویهستند برایما که همـ اکنون بااین کشور بزرگ و پرجمعیتدنیامناسبات دوستانه و برادرانه داریم کاری جالب و در عین حاللذتبخش است .

---

۱ ـ هندوستان نام کشوریست که درلسان قدیم سانسکریت بهارت نام دارد . نقل ازکتاب سرزمین هند تالیف علی اصغر حکمت چاپ دانشگاه ص ۹۸ ـ ۹۷

2- Discovery of India. London-1946-p. 137

۳ ـ پاندیت عنوان مخصوص طبقه ممتاز برهمنان است .

۱ - روابط ایران و هند درعهد باستان

الف ـ از آغاز تادورهٔ هخامنشی

آریاهای ایران‌وهند که سالیان درازی را باهم گذرانده واخلاق‌وصفات مشترکی داشتند ، پس ازجدائی ازهم ومهاجرت بسرزمینهائیکه موردنظرو توجه آنها بود بسیاری ازویژگیهای قومی خودرا همچنان حفظ کرده‌اند و هم‌اکنون پس از گذشت ده‌ها قرن همچنان پیوستگی‌نژادی و زبانی خود را محفوظ داشته‌اند .

زبان‌هندیان‌آریائی سنسکریت بوده که ازبسیاری جهات بزبان‌اوستائی وپارسی باستان نزدیك است از طرفی زبـان غیرآریائی دراویدی هند نیز بسیاری از لغات واصطلاحات وتعبیرات زبان پارسی را در خـود نگه داشته است. آریاهای هند چون خود را برتر ازبومیان میدانستند سیستم طبقاتـی را درآن خطه بوجودآوردند .[4]

این تقسیم بندی کـه از ابتکارات آنهاست هزاران سال درجامعـه هند رعایت میشد .

طبقات چهارگانه آریاها بقرار زیراست :

طبقه اول روحانیان یا برهمنان (کاهنان) بودند .

طبقه دوم را جنگاوران یاکشتریاها[5] تشکیل میدادند .

طبقه سوم شامل ویسایا(وایشیان)[6] یعنی‌بازرگانان و کشاورزان بودند.

- Castes-System
- Kshatriyas
- Vaisyas

وبالاخره طبقه چهارم که ازافراد زیردست وپائین جامعه تشکیل میشد سودراها (شودر)[۷] نام داشتند.[۸]

همین تقسیم طبقات بچهار بخش درایران باستان نیز همانند هند اجر شده است وفردوسی درشاهنامه آنرا به جمشید جم نسبت میدهد :

۱- کاتوزیان (روحانیان) ۲- نیساریان (جنگاوران) ۳- نسودی (کشاورزان) ٤- اهنوخوشی (پیشه‌وران ودست ورزان)[۹]

برغم‌اختلافی که درجزئیات وخصوصیات وجودداشت واختلاف عقیده‌ای که کیشهای رسمی دو کشور ایران وهند در مورد اهمیت اصناف گوناگون داشتند این تقسیم صنفی جامعه در هردو کشور مولود شرایط اجتماعی کم و بیش متشابه بوده است.[۱۰]

دراوستا کتاب مقدس زرتشتیان یکنوع اشارات وتوصیفهائی ازنواحی شمالی هند شده است ، درریگ‌ودا که کتاب مقدس هندوان ویاد گاردوران باستانی ودائی میباشد دربارهٔ ایران اشاراتی شده است وایرانیان «پارشاوا وبعدها پاراسیکاها» نامیده شده‌اند که کلمه جدید پارسیها از همین کلمات ناشی[۹]ومشتق شده است ، ازپارتیها کلمه‌ای بنام پارتاواها یاد شده است.[۱۱]

شواهدی موجود است که ازسدهٔ هفتم پیش ازمیلاد میان ایران وهند روابط بازرگانی برقراربوده‌است وهندیان نه‌تنها باایرانیان‌بلکه با بابلیان از راه خلیج فارس درتماس بوده و کالاهای تجارتی خود را باین صفحات می‌آورده‌اند .

باکشف آثارتاریخی‌موهنجودارو وهاراپا درهند صحت‌این‌مدعا تاحدی تأیید شد .

۷- Sudras

۸- South Asia: A short history-hugh tinker 1966-p. 13

۹- شاهنامه فردوسی ج ۱ ص ۲٤۰ .

۱۰- ر. ك بتاریخ ماد تألیف دیاکونوف ترجمه‌کریم کشاورز ص ۲٤۱ - ۲٤۰ .

۱۱- ر. ك بتاریخ تمدن ایران باستان تألیف مهرداد مهرین ص ۱۲۸ - ۱۲۷ .

بسال ۱۹۲٤ میلادی جهان علـم دوبـاره از خبرهای هند تکان خورد ، سرجان‌مارشال[۱۲] بجهانیان اعلام داشت که‌دستیاران اوبویژه ر د. بانرجی[۱۳] درموهنجودارو[۱٤] بر کرانه باختری سند سفلی‌آثاری پیدا کرده‌اند که گویا از قدیمترین تمدنی است کــه تا بامروز بردیده تاریخ نگاران هویدا گشته است ، درآنجا ودر هاراپا[۱۵] که چند صد میل ازقسمت شمالی دورتر قرار دارد چهار یاپنج شهردردل‌خاك نهفته‌است دراینجا صدها خانه ودکان ساخته ازآجرهای سخت دیده شده که درخیابانهای پهن وباریك قرار داشتند و در بعض‌موارد دارای چندین‌طبقه بودند .....

این اکتشافات ثابت میکند که درسند وپنجاب طی هزاره‌های چهارم و سوم پیش‌ازمیلاد یك زندگی‌شهری بسیارمترقی وجود داشته است.... وجود چاهها و گرمابـه‌ها ومجاری فاضل‌آب مجهز در اغلب خانـه‌ها دلالت دارد براینکــه وضع اجتماعی مردم‌آن لااقل باوضع مردم سومر برابری میکرده وبروضعی که درمصر وبابل حکمفرما بود برتری داشته است ....

حتی در اور[۱٦] خانـه‌ها بهیچوجه از لحاظ کیفیت ساختمانی بـا منازل موهنجودارو قابل مقایسه نیست ازجمله اشیائیکه دراین نقاط بدست آمده عبارتست ازظروف منزل ، لوازم‌آرایش ، ظروف سفالی ساده یـا نقاشی شده که‌آنها رابادست ویا باچرخ ساخته‌اند ، وهمچنین سفالینه‌ها ، مهره‌های‌نرد وشطرنج ، سکه‌های قدیمی که خیلی کهنه‌ترازسکه‌هائی است که قبل ازاین پیدا کرده بودند .....

قرائن نشان میدهد که در زمانیکــه خوفو[۱۷] نخستین هرم بزر گ را

12- Sir john marshal
13- R. D. Banerji
14- Mohenjo-Daro
15- Harapa

۱٦ــOUR از شهرهای سومر واقع دربین‌النهرین

۱۷ــخوفو یا خئوپش فرعون مصرــChéops—Khoufouî از سلسله چهارم که بزرگترین هرم را ساخت

ساخت موهنجودارو در دورهٔ ترقی بوده وباسومر وبابل روابط بازرگانی ومذهبی وهنری داشته‌است وبیش ازسه هزارسال ، تا قرن سوم ق.م. تمدنش دوام داشته است...[۱۸]

با درنظر گرفتن اشیاء مکشوفـه درخرابه‌های موهنجودارو و هاراپا و تشابهی که این اشیاء باآنچه درایران کشف شده است دارد میتوان ارتباط و پیوستگی مدنیت هند وایران را قطعی دانست .

« باستان شناسانیکه آثار فوق‌را ازآن عصر وزمان کشف کرده وپرده خاك را ازرخ آنها برداشته‌اند مانند همان آثار را در دره دجله وفرات و فلات ایران نیز جلوه گر ساخته‌اند ، از آن‌جمله دونوع ظروف سفالی بـا نقش‌ونگار از هردو تمدن بدست‌آمده‌است که‌یکدست درروی زمینه‌سرخ‌رنگ ودسته دیگر درزمینه زرد فام طرح‌ریزی میشده است دربعضی ازاین شهرهای باستانی از هردو نوع ظرف دیده میشود ، لیکن در بسیاری دیگر فقط یکنوع زرد یا قرمز را بدست‌آورده‌اند ، ظروف سفالی سرخ‌فام خاص قسمتهای‌شمالی ومرکزی‌ایران وحواشی دریای‌مازندران‌است ، در حالیکه سفالهای‌زرد گون درنواحی عراق عرب تا جنوب ایران‌و سواحل‌خلیج فارس پدیدار شده‌است .

کاوشهائیکه در حدود سال ۱۹۳۰ میلادی در سیصد میلی جنوب تهران در تپه سیلك‌کاشان بعمل‌آمده‌است ثابت‌نمود که آن‌نقطه (کاشان‌فعلی)محل تماس‌آن هردو تمدن دیرین بوده است.[۱۹]

اکنون دربارهٔ روابط سلاطین ماد (۵۵۰–۷۰۸ق.م) با هندیان مطالبی راکه شبیه به افسانه‌است از قول گزنوفن (خسنوفن) مورخ‌و سردار یونانی زمان اردشیر دوم‌هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ق.م) ذکرمینمائیم : آمدن سفرای هند بدربار پادشاه ماد کیاکسار- «روزیکه کوروش بسان قشون مشغول‌بود

۱۸– تاریخ تمدن ویل دورانت ـ مشرق زمین گاهواره تمدن ص ۵۷۸ تا ۵۸۰

۱۹ـ ر. ك به کتاب سرزمین هند ـ علی اصغر حکمت ص ۳۵ .

رسولی نزد او آمد واطلاع داد که چون سفرائی* از طرف هندیها نزد پادشاه مادآمده‌اند ، او کورش را میطلبد و تقاضا میکند که بی‌درنگ نزدوی‌رود رسول را مأمور کرده بودند لباس فاخری بکورش بدهد[۲۰] که او با این لباس بقصر پادشاه درآید (درست معلوم نیست مقصود گزنفن از هند کدام قسمت آسیا است زیرا تصورات قدما راجع بهندمبهم بوده است) کورش قسمتی از قشون خودرا برداشته نزد کیاکسار رفت وچون پادشاه اورا در لباس ساده‌دید ایراد کرد که چرا لباس ارغوانی او را نپوشیده است و این رفتار باعث سرافکندگی او پیش سفرای هند خواهد شد کورش جواب داد اگر لباس ارغوانی پوشیده طوق ویاره استعمال میکردم ولی‌دیر فرمان ترا بجای میآوردم آیا بهتر از آن‌بود که همین امروز با قشونیکه حاضر است اوامر ترا فوراً انجام‌داده‌آمده‌ام . کیاکسار را این‌جواب‌خوش‌آمد و امر کرد درحال سفرای هندرا داخل کنند .

سفرا گفتند که از طرف پادشاه هند آمده‌اند تا بپرسند که چرا ماد می‌خواهد باآشور بجنگد ؟

وبعد همین‌سئوال را از پادشاه آشورخواهند کرد . هندیهابرضد طرفی خواهندبود که‌متعدی است ، کیاکسار جواب داد ما نسبت بآشوریها تعدی نکرده‌ایم حالا لازم است بروید نزد پادشاه آشور و ببینید چه میگوید ، کوروش دراین‌وقت رو به کیاکسار کرده پرسیدآیا اجازه میدهی که من هم‌چندکلمه بگویم؟ و پس‌از تحصیل رخصت بسفرا گفت : اگر کیاکسار اجازه داد شما به پادشاه هندیها خواهید گفت که ما تعدی نکرده‌ایم و اگر آشوریها میگویند که تعدی کرده‌ایم ما حاضریم پادشاه هند را حکم قرار دهیم تا رسیدگی کرده حکم‌عادلانه بدهد (کتاب‌دوم فصل٤)[۲۱]

۲۰ـ گزنفن کوروش را سردار پادشاه ماد میداند ؟!

۲۱ـ ر. ك بتاریخ ایران باستان ـ مشیرالدوله پیرنیا ـ ص ۳۰۷ و ۳۰۸ .

نوشته دیگری جز آنچه ذکر شد ودر صحت آن تـردید بسیار است متأسفانه بدست نگارنده‌نرسیده‌است تا ازروابط مادها باهندیها بیشتر بحث و گفتگوشود ... ...

ب ـ دورهٔ هخامنشی

بنابنوشته گزنفن‌مورخ یونانی (چنانکه گفته‌شد بهمه نوشته‌هایش‌اعتماد نشاید) کوروش بزرگ شاهنشاه هخـامنشی با دولت هند روابط دوستانه برقرار کرده بودآنزمـان که این شهریـارنامدار عزم تسخیرسرزمین لیدی (لودی ـ لیدیا) و جنگ باپادشاه ثروتمند و معروف‌آن کرزوس را داشت ، پادشاه هند نمایندگانی بنزد کوروش گسیل‌داشت ، گزنفون گوید : «در این احوال سفرای‌هند واردشده پول‌آوردند وبه کوروش ازطرف پادشاه‌خودشان چنین گفتند، کوروش‌بسیار خوشوقتم که تومرا ازحوائج خودآگاه کردی، میخواهم میزبان تو باشم و برای توپول بفرستم ، اگرباز بپول احتیاج‌داری از من‌بخواه، سفرای من‌مأمورندآنچه را که تو امر کنی انجام‌دهند کوروش جواب‌داد ، من امر میکنم که‌عده‌ای از رسولان‌درخیمه‌مانده‌پول‌رانگاهدارند وبخوشی اوقات‌خود را بگذرانند ، سه‌نفرازشمابمیان دشمنان‌مارونداظاهراً بااین مقصود که میخواهند عهدی بین‌آنها وپادشاه هند برقرار کنند ، ولی باطناً بااین‌نیت ، که‌ببینند‌دشمن چه‌میگوید، وچه‌میکند و پس‌ازآن نتیجه اطلاعات‌خودرابمابگویندا گراین‌اشخاص‌مأموریتشانراخوب‌انجام‌دهنداز‌این کارآنها بیش‌از پولی که‌آورده‌اند سپاسگزارخواهم بود . زیرا جاسوسان‌من که‌بلباس‌بندگان درآمده‌اندنمیتوانند اخباری جزآنچه همه میدانندبدست آرند ، ولی کسانی مانند شما میتوانند فکروخیال دشمن را دریابند . سفرا این پیشنهاد را فوراً بامیل پذیرفتند کوروش‌آنها را مانند میهمان‌های واقعی نواخت و پس‌ازآنکه لوازم سفرآماده گشت بمقصد روانه شده قبلا گفتند همینکه از مقاصد دشمن‌آگاه شدیم مراجعت خواهیم کرد ......

در این احوال رسولان هندی برگشته این خبرهارا آوردند : کرزوس پادشاه لیدیه بسرداری قشون انتخاب ومقرر شده‌است که تمام پادشاهان در یك‌جا جمع شوند وپول زیاد تهیه کنند..... (کتاب دوم فصل٤)

داریوش بزرگ (٤٨٦-٥٢٢ق.م) شاهنشاه هخامنشی درسال ٥١٢ پیش از میلاد بفکر افتاد که اراضی حاصلخیزسندپنجاب را که‌امروزه بخش‌عمده پاکستان باختری‌راتشکیل‌میدهدتسخیر نماید، این‌امربسرعت تحقق یافت و سپاه اعزامی‌ایران براراضی‌شمال باختری هند دست یافت، واقعه لشکرکشی ایرانیان بهند بقدری درتاریخ هند باستان بااهمیت تلقی شده‌است که آنرا یکی از دومبدأ خود قرار داده‌اند. (١-موعظه بودا ٢ ـ لشکرکشی ـ داریوش) [٢٢]

داریوش برای‌آشنائی بیشتر بااوضاع جغرافیائی هند، واستفاده ازطرق آبی‌آن هیأتیرا بسرپرستی‌یکی‌ازدریانوردان‌یونانی موسوم‌به‌اسکیلاکس[٢٣] باین سرزمین گسیل داشت، هرودوت مورخ یونانی دراین باره مینویسد:[٢٤] «داریوش میخواست‌بداند رود سند در کجا بدریا میریزد پس اسکیلاکس را که از مردم کاریاندا [٢٥] بود درکشتی نشانده و با هیأتی باین مأموریت فرستاد آنان ازشهرکاسپاتیروس [٢٦] وازسرزمین پاکتی‌ها [٢٧] ازطریق رودها بسوی مشرق حرکت کردند تابدریا رسیدند سپس روبسمت مغرب در دریا براه افتادند و درماه سی‌ام بجائی رسیدند که فینیقیها بفرمان پادشاه مصر (قبلا) ازآنجا برای گردش‌بدورافریقا براه افتاده بودند، پس ازاین اکتشاف داریوش هندیان را باطاعت خود درآورد وازاین دریا استفاده کرد...»

٢٢- ر.ك بتاریخ ایران سرپرسی سایکس ج اول ص ١٢٦

23- Skylax

٢٤- کتاب چهارم هرودوت بند ٤٤ .

25- Caryanda

26- Caspatyrus

27- Paktyes

همین مورخ در جای دیگر اشاره بخراج گزاف هندیان میکند : [۲۸]
«جمعیت هندیان از دیگراقوامیکه میشناسیم بیشتر است وبامقایسه باایشان خراج ایشان (بهایران) سنگین‌تر. خراج ایشان سیصد وشصت تالان براده طلااست و اینان بیستمین ساتراپ نشین هخامنشی هستند.»

نام هند درسنگنبشته‌های پـارسی و اوستا هیندو [۲۹] و در سانسکریت سیندهو [۳۰] ودرایلامی خی این– دو - ایش [۳۱] آمده است. داریوش بزرگ درسنگنبشته‌های خود دوبارازهندیاد میکند یکی‌درسنگنبشته‌تخت جمشید ودیگری در سنگنبشته نقش رستم کـه در آن سنگنبشته‌ها هند را یکی از بیست وچهار استانی که‌زیرفرمان اواست میشمارد. [۳۲]

کاربزرگ داریوش در تسخیر سند وپنجاب سبب شد که سالیان درازی پول وثروت هند بسوی خزانه شاهنشاهان هخامنشی سرازیر شود

اداره و سرپرستی نواحی مفتوحه هند از جانب داریوش به‌خشترپاونی (ساتراپ) سپرده شد کـه مسئول حفظ نظم و آرامش واخذ مالیات در این خطه بود ، بااینحال دولت شاهنشاهی حکومتهای کوچك هند را بحال خود گذارد بشرطیکه ازپرداخت بموقع خراج اباء وامتناعی نداشته باشند ودر حفظ وحراست راههاباخشترپاون کمك ومعاضدت کنند ودرمواقعیکه‌احتیاج بسرباز بیشتر است ازاعزام آنها بمرکز دریغ نورزند.

سازمان وتشکیلات هخامنشی که براساس متینی پی‌ریزی شده‌بود نه‌تنها برای مدت طولانی امنیت وآرامش را در سراسر شاهنشاهی وسیع هخامنشی حکمفرمـا ساخت بلکه فرهنگ و هنر ملل تابعه خودرا بهم پیوند داده و

---

۲۸ ـ کتاب سوم هرودت بند ۹٤ .

29- Hindu
30- Sindhu
31- KHI-IN-DU-ISH

۳۲- ر.ك بتاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ـ دکتر مشکور ص ٤٥۰ ـ ٤٥۲

باعث بوجود آمدن تمدن شکوفانی شد. در این زمان هندیان تابع ایران مانند دیگران در کلیه پیکارهای بزرگ این دوره دوش بدوش برادران ایرانی خود برضد دشمن مشترك میجنگیدند، زمانیکه آرتش نیرومند خشایارشا برای گوشمالی یونانیان بدانصوب عزیمت میکرد، هندیان بریاست فرنازاتر ۳۳ پسر ارته بات ۳۴ درحالیکه لباسهائی پنبه‌ای و تیرو کمانهائی از نی و تیرهائیکه انتهایشان بآهن نوك تیزی ختم میشد داشتند درحرکت بودند، بعداز ناکامیهای نظامی خشایارشا در جنگ با یونانیان و درگذشت وی بتدریج بعضی از مستعمرات دوردست ایرانیان مانند هند ازاطاعت حکومت مرکزی خارج شده و بحکومتهای متعددی تحت ریاست پادشاهان محلی تقسیم شدند. اما بااین حال نفوذ فرهنگ وهنر ایران آنچنان درسرزمین مزبور ریشه دوانیده بود که با گذشت دهها قرن هنوز اثرات آن مشهود است.

مختصری از نفوذ معماری ایران هخامنشی در معماری هند

قرنها ازتمدن هخامنشی ایران گذشت ولی آثار هنرمندان عصر باستانی ایران همچون معماران و مجسمه‌سازان، همچنان درهندوستان باقی و برقرار ماند، باید دانست که رسم کتیبه‌نویسی روی صخره‌ها و احجار غارها نخست درایران بظهور رسیده است چه قبل از عصر آشوکا ۳۵ (۲۳۲-۲۷۳ ق.م) درهندوستان از این رسم اثری نیست و آن نخست در بلاد مدی (ماد) وسپس درفارس درهزارهٔ اول قبل از میلاد بوده است که این قوم آریائی غارهائی دردل کوهها تراشیده وتزیین کرده ودرون آنها ستونهای سنگ برافراشته‌اند. این عمل را آشوکا بعدها در کوههای کایادرایالت بهارعینا تقلیدوتکرار کرده است، درحالیکه [illegible] معروف بیستون رادر حدود ۵۱۸ قبل ازمیلاد نقر کرده

33- Pharnazatres

34- Ar[illegible]bate

Ashoka-۳۵ پادشاه معروف هند از سلسله موریائی ... متجاوز از سی ستون ... پادشاه [illegible] در سرزمین هند پیدا شده است که تأثیر عصر هخامنشی را برروی آنها میتوان ... کرد.

آشوکا کتیبه خودرا در ۲۵۰ قبل از میلاد ازاو تقلید نموده و بذوق وسلیقه هندی درآن تغییراتی داده است، همچنین سرستونهائی بشکل زنگ معلق که درحجاریهای داریوش وآشوکا هردو موجود است وهندیهاآنرا بذوق خود تغییری داده و بصورت گل نیلوفر واژگون ساخته‌اند براین معنی و علامت نشانه دیگری است.[۳۶] بالاخره درفن معماری شك‌نیست که سلاطین هند از عصر هوریان وبعد ازآنهـا سبك معماری هخامنشی را منظورنظر و سرمشق عمل خود قرارداده بودند وآثارمکتشفه ثابت میکند که چگونه دومملکت ازهنر یکدیگر بهره‌ور شده‌اند.

همچنین دراین اواخر درایالت بهار در ناحیه راجگیر آثاریك حصـار سنگی بسیار کهن‌بطول ۲۵میل کشف شده‌است که ظاهراً باروی شهر عظیمی بوده ودرقرن ششم قبل از میلاد یعنی مقارن زمان ظهور بودا آنشهر منتهای آبادی و عمران را داشته است این دیوار کـه ازصخره‌ها وسنگهای بزرگی ساخته شده وجابجا آثار برجهای مربع آن باقیست حصارآن شهر بوده‌است نکته اینجاست کـه در میان آثار مکتشفه دروسط آن شهر ویران مقداری زیورآلات وجواهرات که شبیه‌به‌آثار دورهٔ هخامنشی ایران است‌بدست‌آمده که همه آنها بقرن چهـارم قبل ازمیلاد یعنی زمـان حمله اسکندر منتسب میباشد و معلوم میکند کـه درآنزمان جماعتی از ایرانیان بصلح یا بجنگ بدانجا آمده بوده‌اند ، دانشمندان حدس میزنند که آنها یاازهمراهان سپـاه اسکندر بودند که ازایران قبلا بشهر تاکسیلا[۳۷] مهاجرت کرده وسپس باین شهر کهنسال‌آمده‌اند ویا از مهاجرینی بوده‌اند که بعد ازخرابی ایران ازآن کشور بهندوستان پناه‌آورده‌اند وصنایع دستی وهنرهای یدی‌ایران‌را باخود بوسط هندوستان‌برده‌اند.

۳۶ـ سرستون آشوکاکه چهار شیر نشسته را پشت به پشت هم برروی پایه بشکل زنگ قرار داده است اکنون در موزه سرنات شهر مقدس بنارس وجود دارد .

۳۷ـ Taxila شهر تاکشه چیلا که یونانیها به آن تخسیلا یا تاکسیلا میگفتند در بیست میلی شمال غربی راولپندی (پاکستان باختری) قرار داشت .

شاهددیگر براین رابطه کهنسال همانا خط خروشتی (خرشتی-خاروشتهی) است که اصل آن ایرانی و آرامی میباشد و هندوستان در قرون قبل از میلاد اقتباس کرده است و مردم هند درنگارش خود آن را بااختلاف و تغییر بکار برده‌اند.[۳۸]

دکتر هرمان گوئتز [۳۹] خاورشناس آلمانی که سالها بعنوان موزه دار درهند اقامت داشت درهمین زمینه مطالبی بدین شرح نوشته‌است: «موج دوم آریاها برهندوستان مصادف باتأسیس وتوسعه‌امپراتوری موریاها بود که از چندین لحاظ ازروی سرمشق شاهنشاهی هخامنشی یامقدونی الهام گرفته‌بود، هنرمندان موریابی‌شك مرهون هنر هخامنشی بودند وباحتمال قوی معماران وسنگتراشان ایران که پس‌ازویرانی دستگاه هخامنشی بدربار پاتالی پوترا پناهنده شدند بانی سبك جدید معماری هندبودند زیرا درآنزمان بناهای عظیم سنگی و حجاری عمده در هندوستان چیز تازه درآمدی بود و این هنرمندان برای آن کار استخدام شدند بااینحال سرمشقهای هخامنشی کاملا بنده‌وار تقلید نشد بلکه شکلهای هنری‌موجود درهندوستان را که فقط با توجه به‌سنن هندی میتوان فهمیدتغییر دادند.

درسالهای اخیرهم با اکتشافات تازه، از نفوذ هنرمعماری هخامنشیان درخطه سند وپنجاب، مدارك تازه‌ای بدست‌آورده‌اند که هر گونه شك و شبهه‌ای را دراین زمینه بکلی برطرف میسازد.

«پژوهندگان و باستانشناسان پاکستانی اخیراً بررسیهائی را برای بازشناختن تاریخ روزگار کهن آغاز کرده‌اند وتوانسته‌اند حلقه مفقوده را در بازپسین کاوشهای بلمبت [۴۰] وتیمارگره [۴۱] بیابند.

این کاوشها نخستین باردر پاکستان نشانیهائی‌از آبادیهای باستانی‌هخامنشی

۳۸ـ ر.ك به کتاب سرزمین هند تألیف علی‌اصغر حکمت ـ چاپ دانشگاه ص ۳۹ تا ٤۱.

۳۹ـ *Hermann-Goetz* ـ کتاب میراث ایران ص ۱۵۰ ـ ۱٤۹.

۴۰ـ *Balambat*

۴۱ـ *Timmargarha*

دراین بخش را داراست وپیوندهای همه‌جانبه‌را بافرهنگ روزگارهخامنشی ایران نمودار ساخته است بلمبت که درآن براثر کاوشهای سال۱۹٦٦میلادی زیرنظرپروفسور احمد حسن دانی رئیس‌بخش باستانشناسی‌پیشاور و بایاری کاوشگران ، جایگاه هخامنشی پیدا شد درحدود ۱۲۵ میلی پیشاور واقع است که روز گاری این بخش از سرزمین گندازا بوده است.

کاوشهائیکه دراین جایگاه شده است آبادی دورهٔ هخامنشی ازسدهٔ شش تا چهارپیش‌ازمیلاد را آشکار ساخت.

دراینجا یازده‌اطاق خوش ساخت و زیباپدیدارشده که هراطاقی گونه‌ای خاص‌ازآتشدان دیواری‌یااجاق داشت.این‌ساختمان‌دقیقاً نموداری‌است آشکار ازآتش پرستی ، هیچ تصویری یاپیکره سفالین دراین‌اطاقها پیدا نشد.

وضع عمومی و گاه شماری‌این‌جایگاه درآبادی‌بلمبت آشکارازفرهنگ هخامنشی ووجود صنعت‌آهن داستان‌میزند. [۴۲] درزمان هخامنشیان‌پزشکان هندی‌ویونانی‌درخدمت‌دولت‌ایران مشغول‌انجام‌وظیفه بودند، طب هندی در شاهنشاهی هخامنشی شهرت فراوانی کسب کرده بود ، اصول پزشکی هند بوسیله ایرانیان بیونان رسیده و مؤلفین رساله پزشکی بقراط در بارهٔ بیماریهای زنان اطلاعات مفیدی ازآن بدست میدهند ، در رساله‌های مزبور ازفلفل بنام پری‌پری [۴۳] وبعنوان یك داروی هندی که‌بایران فرستاده میشود نام میبرند ، لفظ پری پری تحریف فارسی‌لغت هندی پی پالی است.درزمینه پزشکی شباهت نزدیکی بین بعضی ازنظریه‌های پزشکی یونان بانظریه‌های هندی بچشم میخورد ، نظریه‌های مزبور با اصول پزشکی خود یونان‌تاحدی متناقض بنظرمیرسد ، البته بسیارمشکل است که شباهت و تطابق مزبور را حمل برتصادف نمود ولی توجیه مطلب‌با درنظر گرفتن جلب‌پزشکان‌یونانی

۴۲ـ ر.ك به مقالهٔ هخامنشیان در پاکستان نوشته سرهنك محمدگلزارخان‌کیانی ـ پاکستان ـ مجله هنر و مردم شماره هشتاد و چهارم ص ۸ و ۹ مهرماه ۱۳۴۸

43- Péripéri

به درباریکه برقسمتی ازهند نیز فرمان میراند آسانترمیشود ـ اگر بگوئیم که لااقل یکتن ازپزشکان هندی در دربار پادشاه ایران بسر میبرده است سخنی بگـزاف نگفته‌ایم.[٤٤]

ج ـ دورهٔ مقدونی

اسکنـدر مقدونـی ازراه ایران در سال ۳۲۷ یـا ۳۲۸ پیش از میلاد بهند تاخت بهانه وی ازاینکار پس گرفتن خراجهائی بود که هندیان درزمان ضعف دولت هخامنشی از تأدیه آن شانه خالی کرده بودند ، جنگهای او با یکی از شاهان محلی هند موسوم به پروس[٤٥] که مردی دلاور و بیباك بود بتفصیل در کتب تاریخی هند ذکرشده است.

چون پروس تا آخرین نفس جنگید و سرانجام تسلیم گشت ، اسکندر دلاوری وقامت بلند وسیمای خوش اورا تحسین کرد وپرسید چه‌نوع رفتار و سلوکی از وی انتظار دارد، پروس‌درجواب گفت بامن ای اسکندرشاهانه رفتار کن ، اسکندر گفت ازسوی من با تو چنین سلوك خواهد شد از سوی خود هررفتاری را که دلخواه تواست بخواه، اماپروس گفت درآنچه‌خواهش کردم همه چیزنهفته است ، اسکندر ازاین پاسخ بسیارخرسند شد وسراسر قسمتهای متصرفی هند را بعنوان یك کشور خراجگزار مقدونیه در اختیار پروس گذارد، بعدها نیز اسکندر اورا متفقی‌پرقدرت ووفاداریافت.[٤٦]

اقدام اسکندر درلشگرکشی بهند و تقلید از کار داریوش در خصوص اکتشافات بحری[٤٧] مبین این امراست که سردار مقـدونی خـود را وارث شاهنشاهی هخامنشی تصورمیکرد و با این عمل یعنی‌فتح قسمتی ازخاك هند میخواست نشان دهد که ازممالك وسیع هخامنشی چیزی کم ندارد.

٤٤ـ ر.ك بتاریخ تمدن ایران ترجمه جواد محیی ـ مقاله ژ . فی لبوزا

45— Porus

٤٦ـ رـك بتاریخ تمدن ویل دورانت ـ هند و همسایگانش ص ٦٣٨ـ٦٣٧

٤٧ـ اسکندر یکی از افسران خود را که نئارخوس نام داشت مأمور کرد که از طریق رودخانه سند بخلیج فارس رود و اطلاعات مکتسبه را باو گزارش دهد .

پس از بازگشت اسکندر ازهند، یکی از بزرگان آنکشور بنام‌چاندرا-گوپتا [۴۸] که ازطبقه کشتریا بود بکمك طرفداران خود ساخلوهای یونانی مقیم هند را تار ومار کردوپس از اندك مدتی با تصرف شهر پاتالی‌پوترا[۴۹] پایتخت ماگادها سلسله مزبور را منقرض ساخته و بایجاد حکومتی موسوم به موریان [۵۰] توفیق یافت سلسله‌ایکه چاندرا گوپتا تشکیل داد یکصد و سی وهفتسال دوام یافت و در زمان خودازمقتدرترین حکومتهای جهان‌بود. در زمان این پادشاه، سلوکیان که بعد از اسکندر برقسمتی ازمتصرفات او حکومت داشتند روابط دوستانه‌ای با چاندرا گوپتا بر قرار ساختند ولی باید خاطر نشان ساخت که درآغاز ، این رابطه جنبه خصومت‌آمیز بخود گرفته بود باین معنی که یکی از جانشینان اسکندر موسوم به‌سلوکوس‌نیکاتور که ازخردو درایت بهره کافی داشت تصمیم گرفت که مانع از تشکیل حکومت چاندرا گوپتا شود ، وی با سپاهیان خود از رود سند گذشت ولی‌بین او و امیرهند مصالحه برقرارشد ومقرر گردید که چاندرا گوپتا پانصد زنجیر فیل جنگی دراختیار سلوکوس قرار دهد و در عوض اراضی شرقی هندوکش و آراخوزیه وگدروزیه را در اختیار گیرد و استقلال خود را حفظ نماید.این قرارداد ونیزخویشاوندی سببی باعث شد که روابط دوستانه‌ای بین طرفین برقرار گردد...

ازطرف سلوکوس نیکاتور، مردی یونانی‌بنام مگاستنس[۵۱] بعنوان سفیر بهند رفت و در شهر پاتالی پوترا بحضور پادشاه موریا بار یافت. مگاستنس درسفرنامهٔ خود از ترقیات هندیان بشگفتی وحیرت یاد کرده است «باندازه کافی سعادتمندانه زندگی میکنند ، و در سلوك و رفتار ساده‌اند و بسیار صرفه جو، هرگزشراب‌نمی‌نوشند مگربهنگام قربانی دادن.. سادگی قوانین

48- Chandragupta
49- Pataliputra
50- Mauryan
51- Mégasthénes

وتعهداتشان ، ازروی این حقیقت ثابت میشود که بندرت بدادگاه مراجعه میکنند درباره تعهدات و ودایع خود ، اقامه دعوی نمیکنند و احتیاجی هم به‌صحه گذاردن وشهود آوردن ندارنداما تعهدات خود را گردن میگیرندو بهم اعتماد دارند... راستی وفضیلت هردو درنزد آنها گرامی است... وبهردو بیك اندازه احترام میگذارند... قسمت اعظم سرزمینشان آبیاری میشود و لذا طی سال دوبار محصول برمیدارند... بهمین جهت تأیید شده است که قحطی هرگز هند را فرا نگرفته وهیچگاه کمبود مواد غذائی وجود نداشته است . ۵۲

شهر تاکسیلادر زمان چاندرا گوپتا دارای دانشگاه معتبری بوده که‌از سراسر هند برای کسب دانش بآن‌رو میآوردند سفیرپادشاه سلوکی که‌چند سطری ازسفرنامه گرانبهای اونقل شده‌دربارهٔ بناهای هخامنشیان‌وپادشاهان موریائی هند و تفاوت آنها نسبت بهم مینویسد : «پایتخت چاندراگوپتایعنی پاتالی‌پوترا نه میل طول ودومیل عرض دارد ، کاخ پادشاه از الوار ساخته شده بود ، اما خیلی بهتر از اقامتگاههای‌شاهی موجود در شوش میباشد و فقط کاخهای پرسپولیس (تخت‌جمشید) برترازآنست. ۵۳

غیر ازمگاستنس که بکرات ازجانب شاه سلوکی بدربار چاندراگوپتا رفته است، مردی موسوم‌به دائیماخوس[۵۴] نیزاز طرف‌آنتیو کوس‌سوتربنزد آمی‌تراگاتا[۵۵] پسرچاندراگوپتا رفته وازمملکت اوبازدید کرده است.

مختصری ازمناسبات بازرگانی‌ایران وهند

پادشاهان سلوکی درراه تسهیل روابط تجاری ایران و هند کوشش

۵۲-تاریخ تمدن ویل دورانت ص ۶۳۹ ـ هند و همسایگانش

۵۳-ر.ك به تاریخ تمدن ویل دورانت ـ هند و همسایگانش ص ۶۴۰

4- *Daimachus*

5- *Amitraghata*

بسیار کردند ، آنها برجاده‌های‌بزرگ بازرگانی بین‌آسیا واروپا و آفریقا نظارت داشتند وآنرا زیرنظر خود گرفته بودند ، سلوکیان این جاده‌ها را توسعه دادند در اطراف آن بفواصل معین‌کاروانسراها وآب‌انبارهای‌متعددی ایجاد کردند .

سلوکیان جهازات مهمی درخلیج فارس ترتیب دادند که موجب تأمین ارتباط باهند درمشرق‌وبحراحمر درمغرب‌میگردید ، مواد اولیه مانندچوب وفلزات که ایران و هند تهیه کنندگان‌آن بودند بسیار مورد تقاضا بود ، مبادلات شامل اشیاء ذیل بود : احجار کریمه وجواهرات که روی آنها بطور برجسته‌کار کرده بودند ، داروهائیکه هند تاحدود برتانی[۵۶] صادرمیکرد ، نباتات ، مرهم ، روغنها ، عطریات ، ارغوان ، گلاب ، ظروف سفالی ، شیشه ، منسوجات،اشیاء هنری، پاپیروس ، غلامان - این‌تجارت باما‌ل‌التجاره‌هائی که وارد میکرد موجب تشکیلات جدید اقتصادی وتولید افکارنو و مبانی تازه درمبادلات‌ایران گردید.[۵۷]

د ـ دورهٔ اشکانی

در زمان شهریاری اشکانیان ، (۲۵۰ق . م تا ۲۲۶ میلادی) روابط‌ایران وهند کماکان برقراربود ولی‌جنبه‌های بازرگانی ومذهبی‌آن برسایرجنبه‌ها میچربید . . .

کالاهائیکه از چین وهند بسوی یونان وروم میرفت از سرزمین ایران میگذشت‌ودراینجابوسیله بازرگانان ایرانی که گاهی‌خریدار وزمانی‌واسطه معاملات بودند با قیمت بیشتر‌تحویل تجار غربی میشد ، هرزمان که جنگ وستیزی بین ایران وروم درمیگرفت رومیان ازامتعه شرق‌محروم میشدند...

56- Bretagne

۵۷- ر. ك به کتاب ایران از آغاز تا اسلام ـ تألیف گیرشمن ، ترجمه شادروان دکترمحمد معین ص ۲۳۶ـ۲۳۵

برای مقابله با مداخله ایرانیان تنهاراهیکه بخاطر آنها خطور میکرد استفاده از طرق بحری بود ، کشتیهای حبشی وعرب گهگاهی بکمك رومیان میشتافتند وکالاهای شرق را بدون مداخله ایرانیان در اختیار آنان قرار میدادند ولی راه دریائی نیز بعلت قدرت یافتن ناوگان ایران درد رومیان را دوانکردوخواسته آنانرا که تجارت مستقیم باهندوچین بودبرآورده نساخت

دولت یونانی باختر که در سرزمینی بهمین‌نام (بلخ‌وباکتریان)تشکیل شده بود[۵۸] برقسمتی از خاك هند تسلط یافته بود و در فرصتهای مناسب مزاحمتهائی برای دولت اشکانی ایجادمیکرد ، اشك ششم مهرداد اول(۱۳٦-۱۷٤ ق.م) شاهنشاه باکفایت اشکانی بخاك باختر حمله‌ور شد وقسمتی از اراضی آنکشور را اشغال کرد و حتی بقول دیودوردوسیسیل مورخ یونانی بطرف مشرق راند وبهند درآمده وتا رود هیداسپ (جیلم ـ جلم کنونی از شعبات پنجاب) پیش‌رفت ، ولی‌نظر باینکه سکه‌هائی از پادشاهان پارت در هند نیافته‌اند و نیز ازاین لحاظ که دولت یونانی وباختری تا ۱۲٦ قبل از میلاد درکابل وحوالی‌آن وجود داشت نویسندگان جدید تصورمیکنند که اگرهم مهرداد تا هندرانده باشد ممالکی را درآنجا تسخیر نکرده است و مرزهای دولت اشکانی راکوههائی قرار داده که ازطرف مغرب وادی سندرا محدودمیسازد[۵۹] مهرداد دوم (۷٦-۱۲٤ق.م) اشك‌نهم که بعلت‌کارهای‌بزرگی که انجام داده است لقب کبیردارد ازطرف شرق بقدری پیشرفت که حدود ایران را بکوههای هیمالیا رسانید ، سکه‌هائی از شاهزادگان اشکانی در

۵۸- دولت باختر در سال ۲۵٦ قبل از میلاد بوسیله دیودت اول تأسیس شد، ضمنا اسکندر برای اینکه بنتایج عملیات و اقدامات خود استحکام و دوام ببخشد شبکه عظیمی از شهرهای جدید‌التأسیس بوجود آورد که قوای نظامی مقدونیه و یونان در آنجا مستقر گردید ، بدین ترتیب بیش‌از هفتاد شهر جدید بفرمان اسکندر پایه‌گزاری شد .

ر. ك به تاریخ ایران تألیف آلفرد گوتشمید ترجمه و حواشی از کیکاوس جهانداری ص ٦ .

۵۹- ایران باستان ـ حسن پیرنیا ص ۲۲۲۹ و ۲۲۲۸ .

اینجاها یافته‌اند و معلوم است این‌شاهزادگان دراین صفحات‌حکمرانی داشته‌اند.[۶۰]

بعضی از امپراتوران روم منجمله تراژان (۱۱۷-۹۸میلادی)[۶۱] در صدد برآمدند که کار اسکندر را در تسخیرهند تعقیب کنند ولی هیچیك از آنها نتوانستند باین خواستهٔ جاه طلبانهٔ خود جامه عمل بپوشانند تراژان وقتی برقوای خسرو (۱۳۰-۱۱۰میلادی) پادشاه اشکانی غلبه یافت وبکرانه‌های خلیج‌فارس رسید[۶۲] مصمم شد بهندرود ولی بعلت پیری وسالخوردگی‌با کمال‌تأسف و اندوه ازاین مقصود چشم‌پوشی کرد .

آئین مهرپرستی که هم دراوستا وهم در ریگ‌ودا ازآن یاد شده است دراینزمان پیروان بسیاری درسرزمین هند پیدا کرد (درهمین دوره‌آئین مذکور آنچنان دراروپا ریشه دوانیده بود که امکان داشت جای مسیحیت را بگیرد) دین‌بودا نیز در ایران رواج ورونق بسیاریافته بود علت‌آن‌رسمی شمردن این دین در هندوستان بوسیله آشوکاپادشاه بزرگ این کشور بود که تعدادی از مبلغان دین مزبوررا بایران وممالك دیگر گسیل‌داشته بود.

مروجین مذهب بودائی‌درایران عصراشکانی، که خالی از تعصبات‌خشك مذهبی بودند بموفقیتهای چشمگیری نایل‌آمدند غیر از مردم عادی‌تنی‌چند از بزرگان وشاهزادگان اشکانی باین‌کیش گرویده و هم خویش‌را مصروف ترویج ونشرآن نمودند .[۶۳]

---

۶۰ ـ ایران باستان ـ حسن پیرنیا ص ۲۲۶۷ .

۶۱- Trajan یا (تریانوس)

۶۲-محتمل است پس از رسیدن کشتیها بخلیج فارس در مصب دجله مجسمه‌ای از قیصر برافراشته باشند ـ قیصر از روی دجله آهنك جنوب بین‌النهرین کرد تعداد کشتیهای او را پنجاه فروند ثبت کرده اند در میان آنها یك سفینه بزرك بادبانی که بدقت مزین و منقش‌شده‌بود برای نشیمنگاه شخص امپراتور تعیین گردید .
ر. ك به تاریخ سیاسی پارت تألیف نیلسون دوبواز ترجمه علی‌اصغر حکمت ص ۲۱۰ و ۲۰۹ .

۶۳-درمقاله روابط ایران با کشور چین (بررسیهای تاریخی ش ۵ سال ۵) بقلم نگارنده اسامی چند تن از بزرگان اشکانی که بودائی مذهب بوده‌اند آمده است .

مسیحیت درسدهٔ اول میلادی ازطریق ایران وبیشتر بوسیله ایرانیـان مسیحی در هندوستان رواج یافت که در صفحات بعد بازهم در این خصوص مطالبی ذکرخواهد شد .

نیلسون دوبواز[٦٤] مؤلف تاریخ سیاسی پارت دربارهٔ نفوذ فرهنگ‌ایران در عصراشکانی درهند مینویسد : [٦٥] نفوذپارت را درهندوستان بایدمربوط بیك دوره فرهنگ (هندوایرانی دانست) که در آن عـوامل و عناصر دیگر مانند هلنیسم (مرادتمدن یونان است) کمتر مدخلیت داشته است ، بنابراین از قرارمعلوم دورهٔ غلبه پارتیان هم درهند وهم دربین‌النهرین بیشتربراساس تمدن وفرهنگ ایرانی‌بوده است ، اشیاء و نفایس مستخرجـه ازحفاری‌های تاکسیلا و سلوکیه ودورا ـ اوروپوس[٦٦] این‌معنی را ثابت کرده است.

هـ ـ دورهٔ ساسانی

ساسانیـان کـه بیش از چهار سده بر ایـران فرمانروائـی کـرده‌اند (٦٥۱-۲۲٦میلادی) باسلاطین‌هند منجمله‌پادشاهان‌سلسله گوپتا(۳۰-٥۳۰-۲ میلادی) مناسبات دوستانه داشته‌اند ، در این دوره تماس ادبـی و هنری ایران وهند بیش‌از هرزمان دیگر بوده است .

فردوسي در شاهنامهٔ خود آورده‌است که وقتي دارا (داریوش‌سوم) در نتیجه هجوم اسکندر مقدونی بایران وخیانت برخی از سرداران خود ، به هلاکت رسیدیکی از فرزندان او بنام‌ساسان‌بهند گریخت‌ودر آنجا ماند گار شد اخلاف او تا چهار پشت همه ساسان نام داشتند آخـرین ساسان یعنی ساسان پنجم که روزگار را به شبانی میگذراند از هند به‌ایران آمد وبـه

64- Neilson. C. Debevoise

٦٥- تاریخ سیاسی پارت ص ٤۳ .

٦٦- *Dura-Europus* شهری در سوریه در ساحل فرات .

استخر فارس نزد امیر آن پاپك‌نام رفت وبخدمت اودر آمد ، چون پاپك از نسب عالی او باخبرشد دختر خویش را بوی داد ، از این وصلت کمی بعد اردشیر بدنیا آمد .

چند بیت‌از شاهنامه رادراین‌باب ذکرمینمائیم:[۶۷]

چو دارا برزم اندرون کشته شد / همه دوده را روز بر گشته شد
پسر بد مر او را یکی شاد کام / خردمند و جنگی وساسان بنام
ازآن لشگر روم بگریخت اوی / بدام بـلا بـر نیاویخت اوی
بهندوستان در بـزاری بمرد / ز ساسان یکی کودکی ماندخرد
بـرین هم نشان تا بچارم پسر / همی نام ساسانش کـردی پدر
شبانـان بدندی دگر ساروان / یکی روزساسان از آن کاروان
برون شد همی جست‌کاری‌برنج / مگر یابد از رنج پاداش گنج

✲✲✲

بپاپك چنین گفت از آن‌پس جوان / که من پـور ساسانم ای پهلـوان
بـدو داد پس دختر خویش را / پسندیـده‌تـر افسر خـویش را
چو نه ماه بگذشت ازآن ماه چهر / یکی کودك آمـد چو تابنده مهر
همان اردشیرش پـدر کرد نام / که بـاشد بدیـدار او شاد کام

البته این داستان نمیتواند پایه واساس درستی داشته باشد (گرچه از کارنامه اردشیر پاپکان اخذ شده) زیرا دراین مملکت همیشه رسم‌بوده‌است که برای محق جلوه دادن سلطنت ، نسب خویش را بسلاطین قدیم ایران برسانند .....

در زمان سلطنت اردشیر پاپکان (۲۴۱-۲۲۶) شهریار باکفایت‌ساسانی آئین زرتشتی رسمیت یافت ولی با اینحال در بعضی از نواحی شرقی ایران مانند سرزمین کوشان (کوشانا ـ کیورشانا ـ کهوشانا ـ کورسانو ....) آیین بودائی رواج وررونق بسزائی داشت ومزدائیسم نتوانسته بوددر مقابل آن اظهار وجود نماید .

ازنظر سیاسی باید گفت که‌دراین عهد دامنه نفوذ وقدرت‌ایران‌دراراضی

۶۷- خلاصه شاهنامه فردوسی ـ محمدعلی فروغی ـ اسفندماه ۱۳۱۲ ص ۵۹۱-۵۹۰ .

شمالغربی هند بسط یافته و حکام وفرمانروایان سکائی بلوچستان و سند ـ کاتیاوار که شترب نام داشتند اردشیر را شاهنشاه خود میدانستند .

مانی پیامبر ایرانی که در زمان شاپوراول ساسانی (۲۷۳- ۲٤۱) دعوت خود راآشکار کرده بود پس‌از اینکه موزد بیمهری قرار گرفت بهند رفت و مدتی دراین‌خطه بزیست وپیروان چند بدست آورد .

بهرام دوم (۲۹۳-۲۷٦) شاهنشاه‌ساسانی پس‌از اینکه بر سیستان مسلط شد فرمانروایان‌کاتیاوار اورا شاهنشاه خود دانستند ، در این زمان نفوذ و تسلط ایران در جنوب خاوری به کاتیاوار و گجرات بلکه مالوا رسیده بود واین استانها گرچه درزمان چندره گـوپتای دوم (٤۰۰-۳۹۰) بـاز بفـرمان شاهان هند درآمد ولی بهره‌ای ازسند که جانب مغرب‌رود سندبودهمچنان‌ـ در حدود ایران پاینده مانـد از سنگنبشته پایکولی[۶۸] پـروفسور ارنست هرتـفلد استنبـاط کرده است که‌درتاجگذاری نرسی (۳۵۳-۲۹۳)شتربهای سکائی کاتیاوار نیز آمده بودند ، تا اینکه چندره گوپتای دوم مدعی شد و یك بهره شرقی سندرا بگرفت، کالیداس نمایش نویس و شاعر بـزرگ‌هند در یکی‌از نمایشهائیکه نوشته اشاره کرده‌است که حکومت پـارسیك یعنی ایران تا جنوب سند که حدود شهنشاهی گوپتابود میرسید.[۶۹]

شاپور ذوالاکتاف (۳۷۹-۳۱۰) یکی از پزشکان معروف‌هند را بایران خواست واورا در کرخ‌سوس جاداد معلوم میشود که پزشك مزبور گذشته‌بر معالجه ، طب را نیز تدریس میکرد ، از اینرو پزشکی هندی در خوزستان انتشاریافت.[۷۰]

۶۸- در بنای پایکولی دو کتیبه مهم پهلوی و پارتی وجود دارد ـ پایکولی در نزدیکی سرحد ایران و عراق و در خاك عراق قرار دارد .

۶۹- ایران نامه تألیف پرفسور عباس شوشتری ص ۳۱۵-۳۱٤ .

۷۰- [illegible] ۱۰۲ .

در بیمارستان گندیشاپور گروهی از پزشکان‌هندی گرد آمـده بودند که‌دوش‌بدوش همکاران ایرانی ویونانی خود درمداوای مرضا میکوشیدند، گاهی ریاست این‌بیمارستان برعهده آنان قرارمیگرفت چنانکه در اوایـل دوره اسلامی یعنی زمانیکه دیگر از شهریاران ساسانی خبـری نبود رئیس بیمارستان گندی شاپور پـزشکی هندی بـود دهشتك نام جرجی زیدان مینویسد :[71]

« هارون‌الرشید ازدهشتك خواست که‌ریاست بیمارستان بغدادراپپذیرد ولی‌او نپذیرفت‌و ماسویه را بآن‌کار معرفی کرد .

دیگر از پزشکان هندی مدرسه گندیشاپور کنکه یا کنکا[72] نام داشت که دراوایل‌دوره اسلامی میزیست . بهرام گور (٤٣٨-٤٢١) شاهنشاه‌معروف ساسانی بر طبق نوشته مورخان اسلامی که بافسانه شبـاهت دارد ازسرزمین هندبطور ناشناس بازدید کرده است . خلاصه آنچه را که‌بلعمی آورده است نقل‌میکنیم.[73]

«بهرام وزیررا گفت : مراآرزوست که ازشهر هندوستان وزمین سند و هند وهرچـه گردا گرد زمین مملکت منست مرا بودی ومن میخواهم کـه بزمین هندوستان اندرشوم تنها وآن شهرهارا بنگرم. ....

پس‌آنگاه برخاست وتنهابااسبی وسلاح خویش بهندوستان اندرشد..... بشهرهند شد وآنجا فرودآمد . مردمان اورا نشناختند لیکن همی دیدنـد آن سواری و مردی او ، شگفت داشتند کـه هندوان تیرنداانند انداختن و حرب بشمشیر کنند وپیاده کنند وسواری ندانند ......

پس ازآن ازنبرد بهرام باپیل بزرگی کـه هندوان را بستوه‌آورده بود سخن میراند وازنابودی آن حیوان مهیب بوسیله بهرام وجنگ پادشاه هند

۷۱-تاریخ تمدن اسلام ج سوم ص ۲۸۱-۲۸۲ .

72- Kanka

۷۳-تاریخ بلعمی ص ۹٤۷ - ۹٤٥ .

بابهرام کـه ازشجاعت وبیباکی اوبهراس افتاده بود دم میزند وسرانجام این چنین بداستان پایـان میبخشد : ملك دخترخویش بدوداد وخواستهٔ بسیار دادش، وخواست ملك بدوسپارد وخلق راگواه کند ، بهرام خویشتن مراورا پدید کرد و گفت من بهرامام ، ملك عجم .... ملك هند شهرهای سند و زمین مکران وهرپادشاهی که نزدیك بزمین ملك عجم بود همه بابهرام داد وهمـه مهتران برخویش گواه کرد .

بهرامآن شهرها بدین ملك سپرد و گفت توخلیفت من باش بدین شهرها وخراج بمن فرست وخود دختربگرفت وبپادشاهیخویش باز گشت وبیامد همه پادشاهی بدست مهرنرسی یافت بسلامت ازپس دوسال.......»

درشاهنامـهٔ فردوسی داستان بهرام گور وشنـگل پادشاه هند کـه قصد حمله بایران را داشت نقل شده است[٧٤] که مجملا درج میشود : بهرام چون شنید که شاه هند قصد تجاوز بایران را دارد بعنوان سفیر با تنی چند روانه دربارشنـگل شد ودرآنجا شجاعتهـا ازخود بمنصهٔ ظهور رساند (دوتن از پهلوانـان نامدارهند را بزانو درآورد ـ چند حیوان درنده را هلاك کرد ـ براژدهائی خونآشام غلبه یافت ـ) شاه هند دخترخویش سپینود رابهمسری وی درآورد ، بهرام که ازرشـک وحسد شنـگل نسبت بخودآگاهی یافتهبود تصمیمبفرار گرفت وبکمك سوداگرانایرانیمقیمهند خواست سواربر کشتی شود ولی شهریار هند کـه ازموضوع فرار اواطلاع یافته بود بسرعت خودرا بـوی رسانیـد ، بهرام هویت خویش بروی آشکار ساخت ، شنـگل از کردهٔ خویش پشیمان شد و پوزش طلبید ، آنگاه بهرام با همسر هندیش بایـران باز گشت ....

در زمـان بهرام گور کـه بعیش وعشرت میلی وافر داشت ، عـدهای از

۷٤-خلاصه شاهنامه فردوسی ص ٦٦٠ تا ٦٦٨ .

سرستون بانقش شیر از دورهٔ آشوکا (سدهٔ سوم پیش از میلاد)
تقلید ماهرانه‌ای از سرستونهای تخت‌جمشید
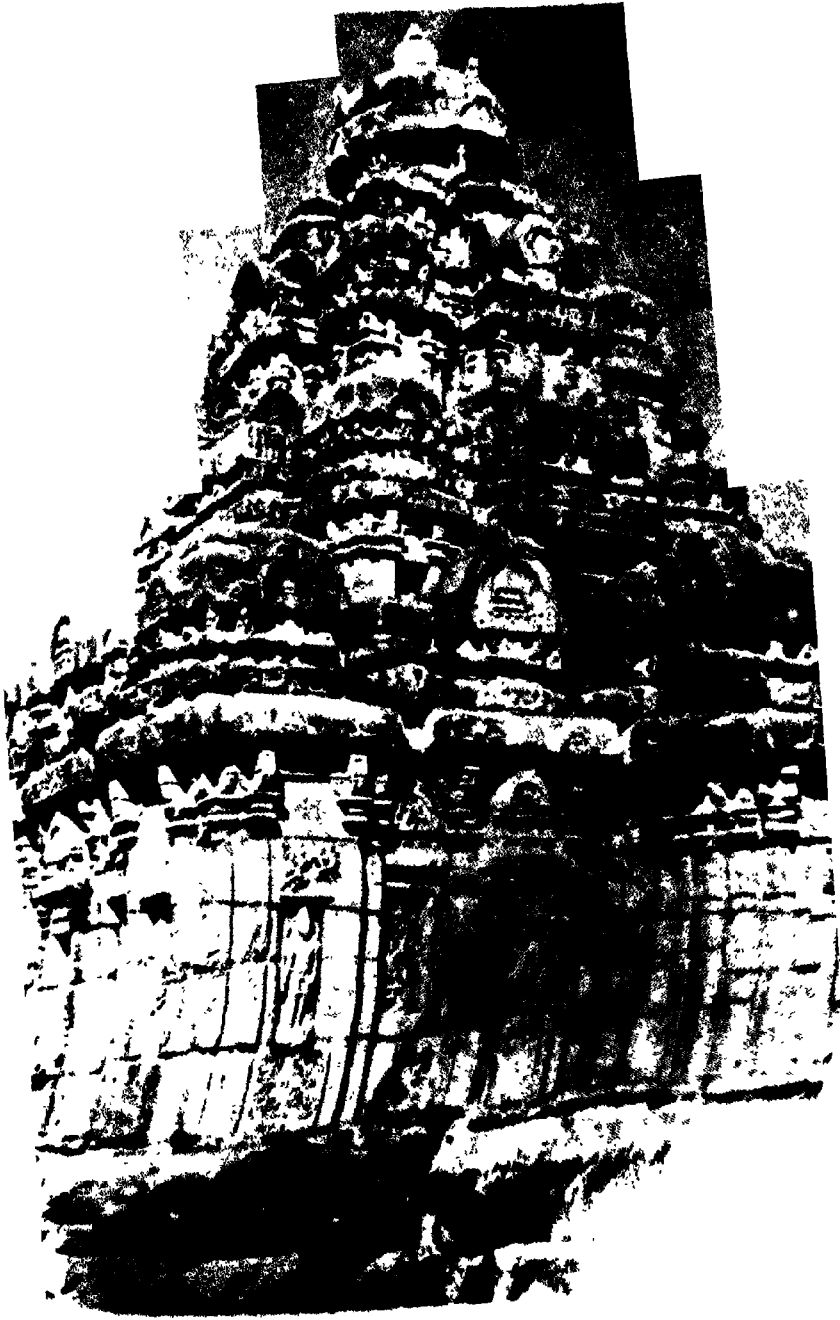
... معابر بودائی هند متعلق به سدهٔ اول اسلامی

رامشگران هندی که به لولی (لوری ـ کولی) لولیان [۷۵] معروفند بایران آمدند وبدستور شاهنشاه که علاقه‌مند بشادی و نشاط ملت خودبود دراکناف مملکت پهناور او برامشگری پرداختند . علت خواستن لولیان ازهند گویا این بوده است که در آنزمان بعلت توجه شاه نسبت برامشگران که تعداد آنها چندان زیاد نبود ، مزد ایشان افزایش عجیبی یافت بطوریکه عامه مردم باین‌سبب نمیتوانستند ازهنرآنها بهره‌مند شوند ، ازاینرو بهرام ازخطه هند رامشگر طابید .

تعداد حقیقی هنرمندانیکه بایران‌آمده‌اند بدرستی معلوم نیست (ازده تا دوازده هزارنفرنوشته‌اند ـ حتی برخی ازمورخان تعداد آنها را چهارصد هزار نفر ذکر کرده‌اند .)

شادروان سعیدنفیسی دربارهٔاین‌جماعت مینویسد:[۷۶] «درزمان ساسانیان درناحیه سند ودربلوچستان مردمی چادرنشین وبیابانگرد میزیسته‌اند که امروز درهمه کشورهای آسیا واروپا پراکنده‌اند و حتی ازآنجا بشمال افریقا رفته‌اند و بنامهای مختلف خوانده میشوند ایرانیان درقدیم ایشانرا بدو گروه‌تقسیم میکرده‌اند گروهی ازایشان را (جت) میگفته‌اند واین کلمه را تازیان به زط بدل کرده‌اند . گروهی دیگررا سابجی یا زابجی میگفتند زیرا سابج یا زابج نام قدیم جزیره سوماترا[۷۷] بوده و ایشان از آنجا بهند و دراواخرساسانیان ازهند بایران آمده‌اند ودرسواحل خلیج فارس پراکنده شده‌اند ، گروهی ازاین اقوام راکه بیابانگرد وچادرنشین بوده و بیشتر گذرانشان فراهم کردن وسایل سرگرمی ولذت وخوشگذرانی مردم بوده ست درآغاز درایران لولی نامیده‌اند واین کلمه در زمان حاضر کولی گفته

۱-لولی بمعنای گدای در خانه ، سرودگوی کوچه ، نازك و لطیف و ظریف، ذکر شده است و نیز نوشته اند که در هندوستان قحبه و فاحشه را گویند (برهان قاطع) .

ر.ك بتاریخ تمدن ـ ص ۱۶۱ .

. جزایر بزرك کشور اندونزی .

میشود ونیزدربرخی از نواحی‌ایران بایشان چنگانه گفته وبرخی‌ازطوایفشان
بنام غرشمال وسوزمانی معروفند . درروایات ایرانی آمده‌است که این‌طوایف
را بهرام پنجم برای تفریح وخوش‌آمد مردم کشورخود ازهندوستان بایران
آورد ودرهرصورت شکی‌نیست که‌ازایران به کشورهای دیگرجهان رفته‌ا
ونیز مسلمست که موسیقی ایرانی ترکیبی ازموسیقی هندی ویونانی است
پیداست کـه درزمان ساسانیان بااین طوایف موسیقی هند را باخود بایر
آورده‌اند و بااینکـه بوسیله دیگر آمده وباموسیقی یونانی کـه درزم
مقدونیان وسلوکیان بایران‌آمده‌است درین سرزمین ترکیب شده‌وموس
ایرانی که هنوزباقیست درزمان‌ساسانیان بدینگونه‌فراهم‌شده‌است.»

فردوسی دربارهٔ لوریان میفرماید :

بنزدیك شنگل فـرستاد کس   چنین گفت کای شاه فریاد
از آن لوریان برگزین ده هزار   نره مساده بر زخم بر بط ،
که استاد بر زخم دستان بود   وز آواز او رامش جان
سزد گر فرستی بنزدیك مـا   که روشن کنی جان تاریك

مسعودی در بـارهٔ تأثیر موسیقی هندیـان مینویسد : [۷۹] آلات
گونه‌گون دارند کـه درکسان ازخنده تا گریه اثرهای مختلف دار
باشد که کنیزکان را شراب دهند تاطرب کنند ومردان ازطرب‌ایشا
شوند .

درزمان سلطنت خسرواول انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱) روابط
بیش ازگذشته توسعه وگسترش یافت وسفرای متعددی بین د
کردید ورفت وآمد بین اتباع دوکشور بیشتر شد ،
[illegible] سرزمینهای یکدیگر گام نهادند ،
دیگری ترجمه برداشته
[illegible]

مورخان اسلامی نوشته‌اند که شاهنشاه ساسانی انوشیروان به هند لشکر کشیده است. بلعمی در این باره گوید:[۸۰] انوشیروان بجنگ پادشاه هند لشکر کشید و آن پادشاه ازدر اطاعت در آمد و نواحی مجاور عمان را که در زمان بهرام گور بایران داده شده بود بدون جنگ دوباره مسترد داشت.

ترجمهٔ آثار یونانی ولاتینی وهندی درعهد شاپور اول شروع شد و مخصوصاً درعصر خسرو اول که سلطنت وی دورهٔ حقیقی نهضت ایرانی محسوب میشود رونق گرفت.[۸۱]

کتاب معروف کلیله ودمنه (کلیلك و دمنك) که اصل هندی آن بنام پنچاتنترا (پنج حکایت)[۸۲] بزبان سنسکریت نامیده میشد بوسیله برزویه طبیب بزبان پهلوی ترجمه شد. ابن ندیم گوید:[۸۳] «اما درباره کلیله ودمنه اختلاف است، بقولی ساخته هنداست که درمقدمه آن گفته شده وبقولی ساخته شاهان اشکانی است وهندیان آنرا بخود بسته‌اند، وبقولی فارسیان آنرا آورده وهندیان بخود بسته‌اند، و گروهی گفته‌اند که بزرگمهر حکیم پاره‌ای از آنرا ساخته است. والله اعلم.»

بنابروایتی که در کتاب پهلوی ماذیکان چترنگ (رساله شطرنج) که ازعهدساسانیان مانده مندرج است، درزمان پادشاهی خسرواول بازی شطرنج ازهند بایران آمد[۸۴] (درزبان سنسکریت به شطرنج، شتورنگا میگویند).

۸۰- ر. ك به تاریخ بلعمی ج ۲ ص ۲۲۱.

۸۱- ر. ك به کتاب ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن ص ۳۵۹.

۸۲- Panchatantra از هند کتاب کلیله و دمنه و شطرنج و حساب معروف هندی [illegible] وی آوردند خاصیت این حساب این بود که رنگ سیاه برآن موهائیکه تایکسال میروئید [illegible] و رنگ دیگر نمیشد (مروج‌الذهب) ص ۲۶۱.

۸۳- [illegible] الفهرست ص ۵۴۱.

۸۴- [illegible] در باره پیشینه شطرنج رجوع شود بسلسله مقالات آقای مجید یکتائی [illegible] شماره ۲ سال پنجم و شماره‌های ماقبل آن.

ازجمله کتب هندی که بزبان پهلوی ترجمه شده داستانیست بودائی، که امروز دردست نیست ولی مفادآن ازپهلوی بعربی نقل‌شده وفعلا موسوم به **بلوهر** و **بوذاسف** است.

دررشته‌های دیگرعلمی نیز کتب متعددی اززبان هندی بزبان پهلوی بر گردانده‌شده که اکنون اثری ازآنها برجای‌نیست. پروفسور کریستنسن دراینباره‌مینویسد:[۸۵] «برخی‌از کتابهای‌نجوم‌واخترشناسی‌وپزشکی‌وریاضیات هند در دورهٔ ساسانیان از زبان سنسکریت بزبانهای ایرانی ترجمه شده و چنان مینماید که ترتیب زیگ‌ها یا زیجهای نجومی را ایرانیان از هندوان یاد گرفته باشند و در هرصورت کتابی بوده است درنجوم بزبان سنسکریت بنام **سیدهانته**[۸۶] که بزبان پهلوی ترجمه شده و از پهلوی بتازی نقل کرده‌اند و نام آنرا **سند هند** گذاشته‌اند گذشته از این یکصده کتابهای پزشکی وداروشناسی وریاضیات واخترشناسی از کتابهای هندوان درقرنهای اول اسلام بتوسط ایرانیان بزبان تازی ترجمه شده و چون در این دوره زبانهای هند رانمیدانسته‌اند وتازیان مطلقاً از آنها بیخبر بوده‌اند پیداست که این کتابها را نیز ازترجمه‌های پهلوی که دردورهٔ ساسانیان شده‌است به تازی نقل کرده‌اند.

دردورهٔ ساسانی ایرانیان داروهـای مخصوص هندوستان را بایران میآورده‌اند وموارد وطرزاستعمال آنراازهندوان می‌آموختند.

در کتاب‌مروج‌الذهب اشاراتی درخصوص روابط نوشروان وسلطان‌هند شده‌است:[۸۷] «شاه هند بدونوشت ازپادشاه هند وبزرگ‌بزرگان مشرق و صاحب قصرطلا بادرهای یاقوت و مروارید، ببرادرش پادشاه ایران صاحب

۸۵ـ ر. ك به ایران در زمان ساسانیان ص ٤٠٠ .

۸۶- Side, Hânta

۸۷ـ ر. ك به مروج‌الذهب ص ۲٦٥ .

تاج ودرفش، خسروانوشیروان،... هزارمن عود هندی برای اوهدیه فرستاد که در آتش چون‌موم ذوب شدی ومهر همانند موم‌بر آن‌نقش گرفتی وخط آن نمودار شدی، بایك جام از یاقوت سرخ کــه دهانه آن یك وجب بود پراز مروارید با ده من‌کافور چون پسته ودرشت‌تر، وکنیزی که هفت ذراع قــد داشت ومژه‌هایش بچهره‌اش‌میخوردوسپیدی دید گانش‌میان پلکها ازصفاچون برق میدرخشید و کیفیتی جالب ووصفی دلپذیــرداشت با ابروان پیوسته و گیسوانیکه بدنبال خودمیکشید بافرشی ازپوست‌مار نرمترازحریر وزیباتر ازهرپارچه ظریف ونامه‌را بطلای سرخ برپوست درخت معروف به **کاذی** نوشته بودند، این درخت بدیار هندوچین یافت شود واز گیاهان عجیب‌است که رنگ نیکو وبوی خوش‌دارد وپوست‌آن ازکاغذچینی نازکــتر است و ملوك چین‌وهند برآن نویسند.

«خسروپرویز(**اپرویز**)(٦٢٨-٥٩٠)شهریارمعروف ساسانی‌با **پولاکشین** دوم پادشاه دکن وهندجنوبی معاصربود وبین‌آندو سفرائی مبادلــه شده و هدایا وتحفی ردوبدل گردیده‌است.

ویل‌دورانت دراین‌مورد مینویسد: [۸۸] «درعصرپولاکشین دوم (٦٠٨-٦٤٢)قدرت‌وجلال‌این کشور بدانجارسید که توانستند **هارشا**[۸۹] راشکست دهند و **یوانگ‌چوانگ** [۹۰] را بسوی‌خود جلب کنندوسفیر برجسته خسرو-

۸۸ ـ تاریخ تمدن ویل دورانت ص ٦٥٨ .

۸۹- Harsha—Vardhana (٦٤٢ـ٦٠٨) پادشاه هند شمالی که در زمان او ادب وهنر هند قدیم احیاء شد .

۹۰- از جهانگردان بودائی چین .

در افسانه های مربوط به خسرو انوشیروان از نصب جرس برای اینکه مظلومان با بصدا ـ درآوردن آن شاهنشاه را از درد دل خود بیاگاهانند سخن رفته است ، بگفته کریستنسن (ایران در زمان ساسانیان ص ۸۷) که خود او از منبع دیگری نقل کرده است (مجله روایات عامیانه) ظاهراً منشاء آن رسمی است که در هندوستان و چین حقیقتاً معمول بوده است .

دوم شاهنشاه ایران راپذیراشوند، درزمان سلطنت همین پولاکشین ودرقلمرواو بود که عالی‌ترین نقاشیهای هندی یعنی نقاشیهای روی گچ در آجانتا تکمیل گشت.

هدایائیکه از جانب پادشاه هند تقدیم خسروپرویزشد عبارت بود از: فیل، شمشیر، باز سفید، وپارچه‌های زربفت ...

مؤلف کتاب ایران‌نامه در بارهٔ علل ایجادروابط ایران وهنددرزمان خسرو-دوم مینویسد: [۹۱] **هرشه‌وردنه** (هارشا ـ واردهانا) نام پادشاه شمال هند بر کشور **پولکـین** که درجنوب شاهی میکرد لشکر کشید و پیش نرفت بلکه شکست خورد، هرشه پادشاه توانا بود و از اینرو پولکسین میترسید که باز لشگر کشد ومزاحم او گردد و از این سبب میخواست باپادشاهی‌توانامانند پرویز که همسایه نیز بود پیمان دوستی ببندد که درصورت حمله از شمال، ایران ازمغرب‌بیاری او برسد، درآثارغارهای اجنتا نزدیك به **اورنگ آباد** صوری دیده میشوند که بقیافه ایرانیها شباهت دارند وبرخی گمان میکنند ازخسروپرویزاست ومحبوبه‌او **شیرین**، یاممکن‌است نقشه‌بزم‌یکی‌ازشترب‌های سکائی‌کاتیاوار باشد، و نیز نوشته‌اند که سفارتی از ایران بدربار خانواده چالوکیه‌بجنوب‌هندآمد.»پادشاه پولکسین درسنهٔ ٦٤٢در گذشت و اومانند خسروپرویز یکی ازشاهان توانای‌آن عصربود.»

دولت شاهنشاهی ایران در اینزمان برقسمتی از خاك‌هنداستیلایافته‌بود وجود سکه‌های مکشوفه خسرو دوم در این نواحی شاهد این مدعاست.

«در سال ٦١٥ میلادی قدرت و شوکت خسرو بـاوج تعالی رسید. در سرحدات شرقی‌مهاجمات پادشاهی که‌نسبش بهفتالیان میپیوست وتابع خاقان ترك بود بپایمردی یکی از سرداران خسرو موسوم به **سمبات باگراتونی** [۹۲]

۹۱ـ ایران نامه ـ تألیف پرفسور عباس شوشتری ـ ص ۳۱٦ .

92- *Sombat – Bagratuni*

ارمنی دفع شد و این پادشاه‌بخاك هلاك‌افتاد وقسمتی از شمال‌غربی‌هندوستان طوق اطاعت شاهنشاه ایران را بگردن‌نهاد.[۹۳]

☆☆☆

دراینجا اشارتی بدادوستد ایران‌وهند درعصرخجستهٔ ساسانی مینمائیم:

در دورهٔ ساسانیان روابط بازرگانی ایران و هند توسعه فراوان یافت، کشتیهای تجارتی‌دو کشورآبهای گرم‌جنوب‌رادرمینوردیدند،کالاهای‌ذیقیمت هندوستان از آنجمله ابریشم به بندر **ابله**[۹۴] وارد میشد و مال‌التجاره‌ایران نه‌تنها به‌هند بلکه از طریق خشکی وآبی به‌چین نیز ارسال میگردید .

ژوستی‌نین امپراتورروم‌شرقی که معاصربا‌انوشیروان میزیست مصمم‌شد که‌بدون‌مداخله‌بازرگانان ایرانی که اغلب واسطه معاملات بودند باهندیان وارد معامله شود ولی دراین راه موانع بسیار موجود بود از جمله وجود ناوگان ایرانی در آبهائیکه از هند باطراف میرفت ، از طرفی بازرگانان ایرانی بعلت سوابق طولانی در امرتجارت باهندیان بهیچوجه از منافع خود بسودبیگانگان صرفنظر نمیکردند و سوداگران هندی نیزبسبب همکاری مداوم ودوستی‌باایرانیان‌معمولاتجارت باآنها را بردیگران ترجیح‌میدادند.

بااینکه ژوستی نین ، پادشاه حبشه راکه متحد وهم کیش‌اوبود وادار کرد راه تجارت‌مستقیم روم وهند را بگشاید معهذا حبشیان باوجود داشتن ناوگان نیرومند ،درمبارزه باایرانیان طرفی نبستند وکماکان‌منافع حاصله ازبازرگانی باهندنصیب‌سوداگران‌ایرانی میشد وامتعه‌باارزش هند وخاور دور بوسیله ایرانیان وبانرخی که آنها تعیین میکردند بفروش میرسید ...

۹۳ـ ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستنسن ص ۴۶۸ .

۹۴- ابله Apologus نزدیك بصره فعلی قرار داشت ـ محمدبن جریر طبری ابله را فرج‌الهند یا دهانه هند خوانده است ، این نامگذاری معرف کثرت رفت‌وآمد بین این بندر و سرزمین هند بوده است (تاریخ اجتماعی ایران باستان ـ دکتر مشکور) ص ۴۸۲ .

فعالیت دریائی پارسیان بسوی چین و هند درقرن ششم میلادی موردتوجه سیاحان قدیم بوده‌است.

نوشته های کوسماس ایندیکوپلوستس[٩٥] که سیاح وجغرافی نویس هندی بوده است نشان میدهد که کشتیهای پارس به بندرهای سیلان میآمده‌اند وپارسیان واسطه دادوستد چین و غرب بوده‌اند.[٩٦]

☆☆☆

درمورد نفوذ متقابل هنر ایران وهند دردورهٔ ساسانیان جسته و گریخته مطالبی در کتابهای تاریخی و هنری مضبوط است منجمله در کتاب میراث ایران اشاراتی بموضوع فوق شده است که ما اکنون باختصار بذکر چند سطری از آن میپردازیم:

بسیاری ازطرحهای جدید هنری که درهنرساسانی نمایان میشود مانند اژدهای طاوسی شکل، خروس و گلهای مارپیچ از اصل خالص هندیست، و آخرین اکتشافات سکه های گوپتا نشان میدهد که پاره‌ای ازطرحهای مذهبی مثلا دریافت حلقه ازاهورامزدا توسط شاهان، اصلی هندی دارند.[٩٧]

درجای دیگر گفته شده است که براثر هجومهای پی درپی اقوام دیگر مانند هونها، کوجاره (گجرات) ترکها واعراب ارتباط پر بار و بر ایرانیان وهندیان قطع شد. با اینحال میتوان انعکاس هنر دوران ساسانی و آسیای مرکزی را در **راجپوتانا** تا قرن شانزدهم میلادی احساس کرد، سکه های *ساسانی در افغانستان و در دره سند جاری و رایج بوده است و با اینکه بتدریج تغییرشکل میداد، در کشمیر وراجپوتانا و گجرات تاقرن یازدهم* میلادی هم‌ماند.[٩٨]

95- Cosmas-indicopleustes

٩٦ـ میراث ایران دکتر مشکور ص ٤٩٨.
٩٧ـ ... ١٥٤.
٩٨ـ ... ١٥...

رمان گیرشمن خاورشناس فرانسوی درخصوص نقشی که ایران‌ساسانی میتوانست دربرقراری مناسبات دوستانه بین چین وهند با اروپای آنزمان ایفاکند مطالبی بشرح زیرآورده است : [۹۹]

درمیان ممالك مجاور ایــران ، بین این کشور وهند عهد گوپتا حسن تفاهم وجود داشته است ، این امر برای دو فرهنگ کـه بسبب‌روابط صلح‌جویانه مشترکا ترقی میکردند بسیارسودمند بود اگر این رابطه به مغرب ، به جهان یونانی- رومی- کشانده میشد ممکن بود که‌مردم آن‌حدود را بـا میانجیگری‌ایران، با هندوحتی دورتر باچین‌ارتباط دهد .

☆☆☆

چون در اواخر سلطنت ساسانیان تازیان بایران تاخته و سرزمینهـای آباد و پرجمعیت‌آنرا بباد نهب وغارت دادند گروهی از ایرانیان که بهیچ صورتی حاضربقبول فرمانروائی بیگانه در کشورخود نبودند بارسفر بستند وازطریق جزیره هرمز عازم هندوستان شدند ودرآن دیار برای همیشه دور ازمیهن‌ماند گار گشتند وچون شیوهٔ اجتماعی «کاست» یاطبقاتی در سر زمین هند بشدت مراعات میشد و کسی ازیك طبقه بطبقهٔ دیگر راهی نداشت این جماعت یعنی زرتشتیان ایرانی توانستند که خصوصیات نژادی وآداب‌وسنن باستانی خود را حفظ کنند.

ایرانیان نامبرده که‌هم اکنون به‌پارسیان هند شهرت دارند سالها پس از ورود به خطه سرسبز هند در کوه‌کنهری [۱۰۰] واقع در۲٥ میلی شهربزرگ بمبئی پنج کتیبه بزبان پهلوی بعنوان یادگار ازخود بجای گذاردند.

درقرن هفتم میلادی گروهی از کلدانیان ایران از راه بصره بهندوستان پناه آوردند ، خط پهلوی که در روی صلیبی درنزدیکی مدرس مانده است

۹۹- ر. ك به‌کتاب ایران از آغاز تا اسلام ص ۳٥۹ .

100- Kanheri

بهترین یادگار این عیسویان ایرانی است، هنوز بازماندگان آنان راازروی قیافه درشهرمذکورمیتوان شناخت.[۱۰۱]

مسیحیان نستوری ایران که در اواخر دورهٔ ساسانی از حمایت دولت شاهنشاهی برخوردار بودند هر زمان که بعلت ناسازگاری خود، کمترین ناراحتی میدیدند درنگ را جایز ندانسته از ایران مهاجرت میکردند، اینان برای اینکه از شردشمنان در امان باشند در جزیره خارک پایگاهی برای خود درست کرده بودند و درآنجا کلیسا ونمازخانه داشتند.

شادروان سعید نفیسی دربارهٔ نستوریان ایرانومهاجرت آنهابهندوستان مینویسد:[۱۰۲]

آنچه اکنون از کلیسای نستوری در ایران باقیست ساختمان نسبتاً بزرگیست ومیرساند که این جزیره (خارک) ازمراکزمهم نستوریانایران در دورهٔ ساسانیان بوده است و چنان مینماید که سپس پایگاهی شده است برای نستوریانیکه از ایران بهندوستان و سواحل مالابار هجرت کردهاندو درکلیساها و دیرهای ایشان هنوز کتیبه بخط وزبان پهلوی هست، بدین‌گونه نسطوریان مالابار ازجزیره خارک ازراه خلیج فارس واقیانوس‌هند، بهندوستان رفته‌اند ......

[illegible]شاه (تاریخچه مهاجرت زرتشتیان بهندوستان) ـ تالیف شا[illegible]ان پورداو[illegible]

[illegible]حیب در ایران ـ ص ۳۴۰ و ۳۴۱ .

بقیه از شماره پیش

گفتگوی

ملکم خان با لرد سالیسبوری

بقلم

فرشتهٔ نورائی

(دکتر در تاریخ)

(استادیار دانشگاه تهران)

گفتگوی ملکم‌خان و لرد سالیسبوری

نوشته

فرشتهٔ نورائی

دکتر در تاریخ

استادیار تاریخ دانشگاه تهران

میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن درهفته آخرماه ژوئیه ۱۸۸۵ (شوال ۱۳۰۲) دو بار با نخست وزیرانگلیس لرد سالیسبوری ملاقات کرد و راجع بوضع سیاسی ایران و مسأله اصلاحات داخلی مذاکرات بسیار مهمی کردند. تفصیل آن مذاکرات را سالیسبوری درنامهٔ مفصلی در ٦اوت۱۸۸۵به«رونالدطامسون» وزیرمختار انگلیس در تهران نوشته است.[۱] سوادآن نامه‌را به‌وزیردارائی‌ووزیرهندوستان نیز فرستاده تا از ماهیت آن گفتگوآگاه کردند. ترجمه کامل متن نامه سالیسبوری را درپایان مقاله می‌آوریم.

۱ــ نامهٔ لرد سالیسبوری به‌رونالد طامسون، مورخ ٦ اوت ۱۸۸۵، اسناد وزارت امورخارجهٔ انگلیس، مجموعهٔ ٦٥/۱۲٤۸ اصل سند ضمیمهٔ مقاله است.

مذاکرات مزبور از دوجهت اهمیت دارد. یکی از جهت شناخت افکار سیاسی ملکم و دیگر ازجهت سیاست‌خارجی‌انگلیس‌نسبت‌به‌ایران. اختلاف نظریهٔ سفیر ایران و لرد سالیسبوری درآن مذاکرات آشکار است. ملکم وجود خطرروس را نسبت به‌استقلال و تمامیت ارضی ایران تاکید میکند، از بیعلاقگی انگلیس نسبت بوضع ایران سخت گله مند است، خیرخواهی ومساعدت انگلیس را می‌طلبد، و خواهان سیاست فعـال انگلیس از جهت تقویت‌نقشهٔ اصلاحات‌داخلی‌ایران‌میباشد. سالیسبوری‌خطرروس را قبول‌دارد ولی حاضرنیست‌ازجانب دولت‌انگلستان تعهدی‌نماید. پاسخ‌های‌سالیسبوری حکایت ازاین دارد کـه نه به‌اصل قضیه اصلاحات ایران واقعاً علاقمند است ونه‌نسبت به‌دفاع ایران درمقابلهٔ‌باتعرض روس چندان حساس میباشد. علاقهٔ سالیسبوری این اندازه است کـه پایتخت مملکت را از تهران به‌اصفهـان منتقل کنند که ازحملهٔ روس‌بدورباشد. پیشنهاد تغییر پایتخت هم برای این است که دولت انگلیس امتیازاتی برای بسط راههای مواصلات منطقهٔ جنوب ایران‌بگیرد. راجع به‌برنامه‌اصلاحات‌هم‌همین‌اندازه میگوید که باید برعلیه فساد دستگاه دیوان مبـارزه کرد. وتصریح میکند کـه این خیرخواهی و راهنمائی را بخاطر سماجتهای سفیرایران میکند وگرنه آن نظریهٔ‌رسمی دولت انگلیس نمیباشد. یعنی چون ملکم خان دراین باره اصرار ورزیده *اوهم رأی شخصی خودرا گفته است.* در همین مأخذ به‌وزیر مختار‌انگلیس دستور میدهد که: *اولا تا وقتیکه از طرف دولت ایران سئوالی نشده او سخنی نگوید. ثانیاً وقتی هم که ازطرف دولت ایران‌مطلب عنوان شد ... را نگاهدارد وتعهدی بگردن نگیرد.*

... انتظار ملکم غیر از این بود، به‌بیعلاقگی انگلیس همچنان ...
... سالیسبوری میبایست خیلی ناامید شده‌باشد. درواقع ...
... ت به‌پیشنهادهای ملکم خیلی کوته نظرانه مینمود ...
... نگلیس نسبت به‌ایران دراین زمان است:

درقرن نوزدهم سیاست خارجی انگلیس درایران از جهت مناسبات آن دولت باروس، همراه بارقابت‌ها و کشمکشهای سیاسی بود. ولی در همهٔ‌آن درگیریهای سیاسی یك عنصر اصلی همیشه وجود داشت وآن میل به سازش بادولت تزاردرقضایای ایران بود. این نظرکلی تأثیر خودرا دردورهٔ ناپلئون کرد. بعد در ۱۸۳٤ (دروزارت خارجه پالمرستون) قرار غیررسمی میان انگلیس و روس گذارده شد. بموجب آن دودولت وضع موجود ایران و تمامیت ارضی آن را تائید کردند. البته به‌موازات‌آن سیاست‌کلی، این‌نقشه هم دروزارت هندوستان وجود داشت که برای جلو گیری از بسط نفوذ و تسلط روس، دو دولت ایران و انگلیس میبایست متحد باشند . ولی سیاست حاکم همان سیاست وزارت خارجه انگلیس بود.

درزمان صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالار ، باپیشروی منظم روس در ترکستان‌وتهدید سرحدشمالی‌خراسان‌ـ‌ایران خواست که از یکسو مناسبات سیاسی‌خودرابا‌انگلستان‌برپایهٔ‌تازه‌ای‌بگذاردوازسوی‌دیگریاری دولت‌ثالثی چون‌آلمانرا نسبت‌به‌خود جلب نماید. آن سیاست به‌شکست انجامید. یعنی دولت انگلیس حاضر نشد تعهدی نسبت به ایران علیه روس بعهده بگیرد . بلکه توصیه‌اش به دولت ایران این بود که دوستی خودرا با هردو کشور همسایه حفظ نماید. این سفارش رالرد گرانویل وزیرامورخارجه انگلیس به‌ناصرالدین شاه و میرزا حسین خان درلندن کرد. (۱۲۹۰ه)

اما برتهدید وپیشروی روسها همچنان افزوده میگشت. بخارا وسمرقند را قبلا گرفته بودند. همان اوان خیوه نیز به‌تصرف دولت روسیه درآمد . یر پنج ده ، منطقهٔ مرو وهرات و افغانستان و خراسان‌را درمعرض خطر نیم لشکریان روس قرار داد . این همزمان‌بود باوزارت خارجهٔ میرزاـ ن خان مشیرالدوله ووزارت خارجهٔ لرد سالیسبوری(۱۸۸۰–۱۸۷۸). ت ایران‌برای جلوگیری ازگسترش تصرفات روس خیلی دست وپا کرد

و سالیسبوری ازتجاوز روسیه به‌صفحات شمال افغانستان نگران بود. زمینهٔ همکاری ایران وانگلیس دراین جهت تحول یافت که هرات به‌ایران مسترد گردد وخط دفاعی شمال خراسان وافغانستان را ایران به‌عهده داشته باشد. باید بخاطر بیاوریم که قشون انگلیس را دراین زمان درافغانستان قتل عام کرده بودند و انگلیسیها بسیار وحشت زده بودند. میرزا حسین‌خان در استرداد قطعی هرات پافشاری داشت. اما دولت انگلیس میخواست آنرا موقتاً به تصرف ایران بدهد. دولت ایران شرط موقت را نپذیرفت. دولت انگلیس همانوقت تغییر یافت، سالیسبوری بر کنار شد، وقضیه بر گرداندن هرات مجمل ماند. چندی بعد میرزا حسین‌خان‌نیزازوزارت معزول گردید.

دراین زمان پیشروی روس در منطقهٔ تر کستان ادامه داشت و مرو را هم گرفتند، دولت ایران دست تنها یارای هیچ مقاومت جدی دربرابر روس نداشت. به‌همین اندازه خرسند بود که خط مرزی ایران وروس را در خراسان ضمن قراردادی بگنجاند. معاهدهٔ آخال دراین اوضاع سیاسی بین ایران و روس بسته شد (محرم ۱۲۹۹/دسامبر ۱۸۸۱). قسمتی از خاك ایران را دولت روس به‌زور برد. اعتراض دولت انگلیس قابل توجه است. ملکم ایراد دولت انگلیس را از این قرار درتلگرافی به میرزا سعید خان وزیر خارجه ابلاغ کرد:

« میگویند: شما ازروی منتهای غفلت سد استقلال ایران را شکسته و آنچه داشتید تسلیم روس کردید والان خواه وناخواه نوکرروس هستید. خدا رحم کرد که هرات را بشما ندادیم. آنرا هم به‌روس میدادید ... شما خوب میتوانستیدخراسان راموافق قاعده نگاه‌بدارید. سوءاداره شما ایران رافقیروضعیف‌وتمام کرد با این ضعف‌شما، دوستی شما دیگر چه‌معنی خواهد داشت. بااین ادارهٔ شماهیچ چیزرا حفظ نخواهید کرد ... نمیدانم این‌حالت را به‌چه زبان در خاکپای اقدس همایون ... بروز خواهید داد.» این نکته

را هم میافزاید : بنده ازاین وضع و « نتـایج آینده کـه مجسم می‌بینم ، به درجه‌ای ملول هستم که واقعاً دیگراز زندگی خود متنفر شده‌ام. واضح‌است که در اصلاح این عقاید نه خواب دارم و نه‌آرام .» ۲

ملکم در آن‌تلگراف شخص میرزاسعیدخان وزیرخارجه‌را موردملامت قرار داده و تا اندازه زیادی او را مسئول بستن عهدنامهٔ آخال می‌شنـاخته است . به نوشتهٔ اعتماد السلطنه : «مسئله سرحد روس و خراسان گذشت . سی و چهار قریه و آبادی ایران تسلیم روس گردید ... روسها بمیرزاسعید-خان وزیر خارجه در این مورد ده تا دوازده هزار تومان داده‌اند .» ۳

درهرحال دستور ناصرالدین شاه درحاشیه‌آن تلگراف خطاب به‌میرزا سعیدخان این است :

«باید جواب نوشت : ما چیزی به روس‌ندادیم. شما که انگلیس هستید درین فقره داده‌اید. اگرازاول روس را ازاین همه پیش‌آمدن به سمت‌آخال وترکمان رسماً وقویاً مانع‌می‌شدید، البته روسهامیدان‌جولان بازی‌خودشان را کمتر میکردند ، بلکه هیچ نمی‌توانستند داخل شوند . وقتی که مثل شما دولتی قوی نتواند سد راه‌وخیال روسها را بکند ما به طریق اولی‌نمیتوانیم. روس‌آمدآخال را گرفت‌ماچه می کردیم ؟ بعد گفت : سرحد طبیعی‌خراسان وترکمان را باید معلوم بکنید وقرار بدهید . ما چه می کردیم اگر قبول نمیکردیم . به‌رضایت خودش همانطور که آخال را تصرف کرد حد طبیعی ترکمان راهم با خراسان به زورتصرف‌میکرد . آن‌وقت‌آیاما بایدبا روس‌ها جنگ بکنیم ؟ آیا شما به ما امداد قشونی و پولی واسلحه میکردید یا نه ؟ روس که‌آخال راگرفت بالطبیعه‌مرو راتصاحب‌میکرد . ماچطورمیتوانستیم

۲ــ تلگراف ملکم بـه میرزا سعید خان ، اسناد وزارت امور خارجه ایران . اصل سند ضمیمهٔ مقاله است .

۳ــ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۱٤۹ .

بگوئیم مرو نرو وتصرف نکن(ـ) . اگراین‌ممانعت‌ها را میکردیم جزاینکه روس راباخودمان‌دشمن بکنیم هیچ‌فایده‌ای‌نداشت‌واوهم‌کارخود را میکرد .

« پس دراین صورت تقصیری به‌اولیای ایران وارد نیست ، و ما خود به استقبال روس نرفتیم واورا نیاورده‌ایم . وهرگز مایل این اتفاقات نبوده‌ایم . البته هر وزیری به شما این صحبت محرمانه را کرده است ، همین جواب را بدهید . وبازهم باید حالا دولت انگلیس به‌اتفاق ایران برای سد راه روسها که ازاین‌بیشترهم نروند، بعدازاین حرف‌زده واتفاق کرده، یك فکروتدبیری بکنند که ازاین بیشتر به مشکلات دچارنشوند . جواب بخواهید .»

حالا سالیسبوری به‌نخست وزیری انگلیس رسید (۱۸۸۵ م / ۱۳۰۲ هـ) . به‌آن مناسبت ملکم باوی ملاقات کرد وخواست توجه وحمایت اورا نسبت‌به ایران جلب کند . اما جهت کلی سیاست سالیسبوری تغییر یافته بود . به این معنی که درمسأله ایران درپی‌سازش با روس بود . وازسوی دیگرمیخواست با توسعه راه‌های ارتباطی درجنوب ایران وتحکیم وضع سیاسی انگلیس در خلیج فارس ، خطوط دفاعی محکمی در مقابل روس بوجودآورد . از جهت افغانستان نیز خیال دولت انگلستان آسوده گردیده بود . با تأسیس دولت دست نشاندهٔ عبدالرحمن‌خان جلو پیشرفت روس درآنجا گرفته شد . دراین شرایط سیاسی ، کوشش ملکم در جلب پشتیبانی انگلیس بی‌حاصل گشت .

سالیسبوری نه‌علاقهٔ‌خاصی درکاراصلاحات‌داخلی‌ایران‌نشان‌داد. و نه‌حاضر بودتعهدی ازجهت کمك دفاعی ایران درمقابله‌با روسیه بعهده‌بگیرد.همزمان گفتگوی‌سیاسی‌باملکم، سالیسبوری‌نظرسیاست‌انگلیس‌را دریادداشت‌وزارت امورخارجه‌انگلیس‌به وزارت‌هندوستان چنین‌آورد: «دشواری‌حفاظت ایران درمقابل‌روسیه‌ناشی‌ازموقعیت جغرافیائی است. بنابراین‌قول‌هرگونه‌مساعدت احتمال این خطر را دارد که دولت ایران بیش از اندازه به انگلستان متکی

شود و درهنگام نیازمندی دولت انگلستان قادربه کمك عملی نباشد.»[٤]

سیاست جدید لرد سالیسبوری بـا سفارت « سردروموندولف » به ایران (۱۸۹۱ – ۱۸۸۸) در جهت ایجاد حسن تفاهم با روس دنبال گردید. ولف که خود دراین‌کار سهم مؤثری داشت، دربرلن با تزارالکساندر سوم ملاقات کرد (اکتبر ۱۸۸۹).

دراین‌دیدارسیاسی‌ولف‌ازتفاهم روس‌وانگلیس‌درامورایران‌صحبت کرد. تزار حتی موضوع قراردادی‌را مطرح ساخت. به ولف گفت : «بسیار مشتاق هستم که با دولت‌انگلستان‌راجع به‌ایران به‌تفاهم برسیم . ما منافع مشترکی دراروپا نداریم . منافع‌مشترك مادرآسیامیباشد . من به دوستی‌با انگلستان علاقه‌مند هستم وهمچنین خواهان تفاهمی هستم که به دوستی‌ما انجامد . »[٥]

در واقع مقدمهٔ انعقاد قرارداد۱۹۰۷ وتقسیم ایران به‌منطقهٔ‌نفوذانگلیس و روس ، ازهمان زمان رفته رفته فراهم گردید . با وجود همه رقابت هـا و کشمکش‌های سیاسی میان‌آن دو دولت تمایل به سازش‌کاری همیشه‌وجود داشت . با این زمینه‌ای که بدست دادیم ، ماهیت مذاکرات ملکم‌خان بـا سالیسبوری را میتوان شناخت . ترجمهٔ آنرا از نوشته‌ای که به خط خود سالیسبوری است میآوریم .

نامهٔ لرد سالیسبوری به رونالد طامسون

«چندروز پیش‌وزیرمختار ایران ازمن‌تقاضای‌ملاقات کرد. وقتی که‌آمد دربارهٔ‌اوضاع‌ایران، تنزل‌تدریجی‌آن، خطر خارجی که‌ایران‌راتهدیدمیکند،

٤ــ یادداشت سالیسبوری از وزارت امورخارجه انگلیس بـه وزارت هندوستان ، مورخ ۲۵ژوئیه۱۸۸۵، اسنادوزارت امورخارجه‌انگلیس، مجموعه ۶۵/۱۲۴۷ به نقل از:
Rose, L. Greaves, «Persia and the Defence of India: 1844-1892,» (London , 1959) ص، ۹۰

٥ــ ولف به‌سالیسبوری، سری ومحرمانه، مورخ ۱۴ اکتبـر ۱۸۸۹. اسناد وزارت امورخارجهٔ انگلیس، مجموعه ۶۵/۱۳۷۹ به‌نقل ایضاً ازهمان مأخذ . ص ۱۳۰

و بیعلاقگی آشکار دولت انگلستان نسبت به وقایعی که درحال تکوین هستند گفتگو کرد. گفت درمذاکره با وزیران امورخارجه سابق انگلیس بارها معترض این بیعلاقگی دولت انگلستان گردیده، و متذکرشده : با توجه به اینکه حفاظت ایران حائزاهمیت اساسی میباشد، جا دارد ازجانب دولت انگلیس توجه بیشتری نسبت به ایران بشود که برای ما سودمند خواهد افتاد. متأسفانه دولت دیگری به کار ایران توجه پیدا کرده که هدف نهائیش حفاظت ایران نمیباشد . وزیر مختار ایران ازشایستگی پادشاه واشتیاق او به کار اصلاحات صحبت کرد. و گفت اکنون شاه بیش از هر زمانی طالب خیر خواهی وحسن توجه دولت انگلستان نسبت به مشکلاتی میباشد که او را احاطه کرده است .

«من راجع به معنی دقیقتر لغت «خیرخواهی» توضیح خواستم که آیا مقصودش نوعی کمك مالی یانظامی نیست ؛ و دراین باره خاطرنشان ساختم با توجه به کیفیات جغرافیائی ، تقریباً بکلی خارج ازقدرت ماست که بتوانیم به آن منظور به دولت ایران که اکنون درمعرض تهدید قرار گرفته ، کمك اساسی بکنیم . ولی وزیرمختار تصریح نمود که منظورش تقاضای کمك مالی یا قرض نمیباشد . بلکه چندین بار گفت مقصودش راهنمایی و خیرخواهی انگلستان نسبت به مشکلات فعلی ایران است .

«اینجا مذاکرات متوقف ماند . وقرارشد که جمعهٔ گذشته (روز ۳۱ ماه ژوئیه) به ملاقات من بیاید تادنبال گفتگورا بگیریم. وقتی که آمدومذاکرات را ازسر گرفتیم ، وزیرمختارایران باز در موضوع راهنمایی اصرار ورزید . درجواب گفتم: تصورنمی‌نمایم که راهنمایی به تنهایی فایدهٔ زیادی داشته باشد. چه دولتی که از ایران آنهمه دور است ، و آشنایی دقیقی با همهٔ اوضاع آنجا ندارد ، نمیتواند با اطمینان خاطرکامل که مناسب با مقتضیات هرامری باشد، راهنمایی نماید، حتی دردایرهٔ امکانات هم چنین راهنمایی مقدور بنظر نمیرسد.
ولی بنظرمن اگرانگلستان درآینده بتواند در جهت حفاظت ایران درمقابل

تجاوز احتمالی یا تسخیر تدریجی‌روسیه مفید افند ، دوچیزلازم میباشد: اول اینکه میبایست تمام تدابیر استراتژیك بکار برده شود تا نهایت دشواری را دربرابر حملهٔ‌روس‌بوجود آوردودرعین حال‌نهایت تسهیل را درامکان کمك انگلستان‌آماده گرداند . دوم اینکه علیه فسادی که مملکت را فرا گرفته‌و آنرا به نابودی میکشاند ، به شدت مبارزه گردد .

«درمسأله اول‌نظرمن این‌است : با توجه‌به‌نوع حکومت مطلق ایران و بستگی دولت به‌بقای سلطان ــ محل پایتخت نزدیك به‌جبههٔ روسیه و کرانهٔ دریای خزر است . و از ساحل اقیانوس هند یعنی منطقهٔ دولت دوست دور میباشد . باز گفتم دراین مطلب داخل جزئیات نمیشوم بلکه عقیدهٔ کلی‌خود را باتوجه‌به‌ملاحظات عمومی بیان میکنم . ازاینرو بنظرمن اگر مقر دولت از طهران به‌اصفهان منتقل گردد ، خطری که متوجه ایران است بمقدارقابل‌توجهی کاهش مییابد . مخصوصاً دربارهٔ ملاحظات جغرافیائی مفصل حرف زدم. انتخاب‌اصفهان بعنوان پایتخت مستلزم ساختن راههای ارتباطی‌به‌خلیج‌فارس میباشد که خیلی‌مورد نظر است ودراینصورت ارزش بسزائی‌دارد . اما طهران بعنوان پایتخت این امکان را دارد که با یك حملهٔ ناگهانی روس ، پادشاه و پایتخت و دولت و خزاین مالی ایران یکباره بدست‌دولت روس‌بیفتد‌ــ خاصه اگرجادهٔ‌طهران به‌رشت ساخته شوداین امکان را آسانتر میکنند . اما اگر دستگاه دیوان و پادشاه در اصفهان باشد این اندازه جای نگرانی واندیشناکی نیست . درمورد مطلب دوم از جلوگیری تنزل‌ایران‌و پیکار علیه فساد دستگاه حکومت ، خاصه مبارزه علیه فساد دستگاه‌عدالت که ایران‌این همه از آن صدمه دیده است ــ صحبت کردم .

«اما درهردو موضوع خیلی مراقب بودم واین نکته راتاکید کردم که آن مطالب را صرفاً بخاطر اصراری که جناب وزیرمختار برای ابرازعقیده من داشت، بیان کردم. و اگر دعوت او نبود هرگز داوطلبانه در مورد مطالبی چنین حساس که مطلقاً در حوزه اختیار و صلاحیت پادشاه است راهنمایی نمیکردم.

«وزیر مختار ایران ازنظر شخص خودش پیشنهاد مرا درتغییرپایتخت تصدیق کرد. ولی براهنمایی‌دیگرمن‌دراصلاحات داخلی، ظاهراً آن‌اندازه اهمیت نداد. او گفت آنچه او میخواست این نبود. در اصل مطلب و لزوم اصلاحات کاملا موافق بود. ولی بعقیدهٔ او برای اصلاح مملکت میبایست خبرگان اروپایی رادرسازمانهای مختلف مملکتی اعم ازلشکری‌وکشوری استخدام نمودتامفاهیم حکومت اروپایی‌وروش غربی رادر دستگاه حکومت رواج بدهند تا مأموران دولتی رفته رفته با آن اصول آشنا گردند و آن اصول را بکار بندند.[6]

وزیر مختار دراین‌مطلب باشوق زیاد ازسیاست دولت انگلستان‌وتوجه ودلسوزی که درکار ایران در آغاز این قرن نشان‌داده‌بود ـ بحث کرد. من نتوانستم ازاین‌دقیقتر نیت نمایندهٔ ایران را ازانتظاری که ازدولت‌انگلستان

٦ـ این‌همان فکری‌است که ملکم بارها پیشنهاد نموده‌بود. درنامه‌ای به وزارت امورخارجه (١٤ ذیحجه ١٢٩٤) نظر خودرا دراین‌باره به‌دولت ایران نوشت وپیشنهاد کرد که از اروپائیان دردستگاههای مختلف مملکتی استفاده نمود: «ازدول فرنگستان‌صد نفر معلم ومحاسب ومهندس وصاحبمنصب واکونومیست‌وادمینیستراتور بخواهید. این‌صدنفر معلم وصاحبمنصب را درتحت ده‌نفر وزیرایرانی مأمور نمائید که وزارتخانه‌ها وکل شقوق ادارهٔ دولت‌را موافق علوم این‌عهد نظم‌بدهند...»[به نقل‌ازآدمیت، فکرآزادی، ص۱۵۱].

داشت ، دریابم . ومتأسفم که نمیتوانم منظوراورا به‌بیان دقیقی ادا کنم . من
سالیان زیادی است که جناب وزیرمختار ایران‌را میشناسم . اماهر گز ندیده
بودم دربارهٔ مطلبی این اندازه جدیت و پا فشاری بخرج دهد . پس از این
مذاکرات ، راجع به این نقشه که امور سفارت انگلستان در ایران به عهدهٔ
وزارت هندوستان واگذار گردد ، گفتگو کردیم .

«هر گاه دولت ایران دربارهٔ این مطالب راهنمایی شما را خواست ـ از
همان قرار جواب بدهید . شما داوطلبانه چیزی نگوئید . اما اگر از جانب
آن‌دولت اصرار شد ، لحن صحبت شما همان‌خواهد بود که‌من پیش گرفتم .
بقراری که میدانم جناب وزیرمختار ایران شرح مذاکراتش رابامن بدولت
خود گزارش داده است . ولی چنین وانمود کرده که من‌داوطلبانه ومصرانه
این عقاید را ابراز کرده‌ام ، ومن بوده‌ام که باچنین اشتیاق واصراری‌مسائل
اصلاحات رامطرح ساخته‌ام . هر گاه دراین‌باره‌سئوال شد تصریح نمائید که
دراین باره من اصراری نداشته‌ام وآن پیشنهادها نظر رسمی دولت‌انگلستان
نبوده است . آشکار است که دولت ایران‌از خطری که‌بتدریج آنرا احاطه
مینمایدآگاه است . شاید درمقابله باچنین خطری در صدد بدست آوردن
نیروی ازدست رفته برآید . باید مراقب چنین احوالی بود و مشوق‌آن نیز
بود . هنوزهم شایددیر نباشد که به‌اصلاحات داخلی‌وتدارکات‌دفاعی‌بپردازند.
دولت انگلستان دراین باره بی‌علاقه نیست واگر کمك عملی مقدور باشد ،
حتی‌الامکان مضایقه نمیکند . دست یافتن دولت روس بمنطقهٔ هریرود دلیل
کافی است براینکه فرصت رانباید از دست داد .»

(امضای سالیسبوری)

Sir, F.O. Aug. 6. 188

A few days ago the Persian Minister requested to see me. When he came he spoke to me for a long while on the condition of his country, on its gradual decadence, on the dangers that were now menacing it from without; and on the apparent indifference of the English Govt. to the events that seemed to be preparing. He said that he had often remonstrated with successive English ministers, and represented how much his country would benefit if a more lively interest were taken in concerns by a Power li England to whom it preservation was essen Unfortunately interest only taken by anoth Power whose objects we not disinterested, and had very different e in view than were impo by the preservation of He insisted much on personal merits of the present Shah, and on his great anxiety to d all that could be d for the welfare of kingdom; and he sa that now, more tha the Shah was look for the counsel a Sympathy of Engl

the embarrassments
hich were surrounding
n, and to which he
s fully alive. I pressed
a more exact explanation
the word "counsel," and
ed him whether it did
mean in some form or
r financial or military
our. I pointed out to
, that owing to
raphical considerations
was almost absolutely
of our power to afford
any substantial
tance at that end
is dominions which
at present threatened
attack. But the
Minister disavowed

any desire to ask for
assistance either in shape
of troops or money. He
reiterated again and again
that what he wanted
was advice, that England
should show sympathy
with the difficulties of
Persia and should give
her counsel in the
present distress. The
interview was broken off
at this point & it was
agreed that he should
come to meet me last
Friday the 31st ulto & renew
the conversation. When he
returned on Friday we resumed
the conversation. He again
pressed for advice. I said
I doubted whether advice be

[illegible] was [illegible]

and that a distant Power unacquainted with the precise details of the situation could not offer advice with any absolute confidence that it was suited to the exigencies of the moment, or even within the range of possibility; but it appeared to me that if England in the future was to be of any use in sustaining Persia against the probable encroachments of, and gradual absorption by Russia, two things were necessary. In the first place that such strategic precautions should be taken as should oppose the

the greatest difficulty [illegible] Russian attack, and the greatest facility fo[r] possible English success and in the second plac[e] the corruptions which [were] eating into the Kingdom bringing it to decay [should] be attacked with a fi[rm] hand. As an instance the first requirement suggested that consider[ing] the despotic character [of] the Persian monarch[y] and how much of it[s] safety depended on th[e] S[hah]

[Maj]esty of the Shah and of [th]e seat of Government, I [th]ought that Tehran was [u]ncomfortably near to the [R]ussian strongholds on [th]e Caspian, and dangerously [d]istant from the more [fr]iendly shore of the Indian [Oc]ean. I said that I [spo]ke without knowing [an]ything of the detail, & [co]uld merely give a general [op]inion founded upon the [bro]adest considerations; [an]d that, in my judgment, [the] dangers of Persia wd [be] very considerably reduced [if] the ordinary seat of Govt. were

were at Ispahan instead of at Tehran; and I dwelt upon the obvious geographical considerations which, for the particular purpose under discussion, made the Southern Capital the safest residence of the two. Of course, a residence at Ispahan wd carry with it the necessity of opening those communications with the Persian Gulf which have been so long desired and of which in such a case the value wd become indisputable. At Tehran, it was possible, especially if the long-talked of road to Resht

Resht were made, that a sudden blow might place the sovereign, capital and Government, & the financial resources of Persia absolutely in Russian hands; but such a danger was not to be seriously apprehended if the administration and the Sovereign were at Ispahan. In the second place I dwelt upon the necessity, if any permanent effort was to be made for arresting the decay of Persia, of grappling with the ev[ils] of a corrupt adminis[tration] & especially of a corr[upt] administration of jus[tice] under which Persia h[as] suffered so much.

But in enlarging o[n] both these consideratio[ns] I was careful to insi[st] that I only offered the[m] because of the urgenc[y] with which H.E. had [...] pressed for an express[ion] of my opinion, & that without such an invita[tion] I should never have thou[ght] of volunteering counsel on matters so delicate, & s[o] entirely within the discretion & province of the Shah. H.E. replied

-y warmly approving
he suggestion for a
hange in the seat of
vernment, from his
wn personal point of
iew. He did not
pparently attach
the same importance
o the advice which I gave
with respect to the internal
dministration of the country.
e said that it was not
xactly that which he
anted. He recognized
truth, but what he
ather wanted was
a constant presence of
in who in all departments
litary & civil, might
fuse European notions
methods into the
practice of the Persian
officials, guide them
bit by bit to the various
improvements which we
very necessary, & at the
same time inspire them
with a sense of the
sympathy which such
external manifestations
of interest would justify.
On this he dwelt with
great earnestness,
referring especially to
the conduct of England at
the beginning of the
century, when such
an exhibition of interest
and sympathy was never
grudged. I was not able to
ascertain

ascertain with any greater precision than this what was the exact nature of the interposition which he sought from the English Govt. I was disappointed at this failure to put his meaning into precise language, because I have known H.E. for many years, & I never knew him urge a point with so much vehemence & pertinacity. Our conversation then turned upon the possibility of carrying out a scheme which has been often mooted, of bringing the Persian

Persian mission again into closer uni[on] with the Indian administration.

I should wish yo[u] to give advice in the same sense, if your advice on these subjects should be asked. You should not volunteer it but if you are presse[d] to speak upon the subject, it will be desirable that your language should follo[w] the line which I have indicated above. I ha[ve] since had reason to believe that H.E. ha[s] reported to his Cour[t] the advice I gave him

6

[illegible] allowed [illegible]
to appear as though
it had been volunteered
by me & pressed by me
upon him. Suggestions
[at] large, given without
invitation, have naturally
perplexed the Persian
Ministers, & if the
matter is mentioned to
you, you should explain
to them that they were
not pressed by me on
the Persian Minister
as a spontaneous
recommendation of
H. G.
It is evident that the
Persian Govt. is seriously
[alarm]ed by the dangers
[illegible] ...

closing round it, & it is
possible that even yet it
may derive from them
the resolution & energy wh..
it seems to have finally
lost. Any such appearance
of returning vigour should be
watched for & carefully
encouraged. It may not,
even now, be too late to
undertake the arduous
work of internal reform,
& to make the necessary
preparations for self-defence
The sympathy, & so far as
it can be practically
given, the assistance
of H. M. Govt. may be
counted on by the
Government of Persia in
any such endeavours.
But the appearance of Russia
on the Heri Rud sufficiently
proclaims that there is
no time to lose.

ایران

از

نظر مسافرین اروپائی

بقلم

حسن جوادی

« دکتر در زبان انگلیسی »

ایران از نظر مسافرین اروپائی

۱ــ بعد از اسلام تا حمله مغول

بقلم

حسن جوادی

(دکتر در زبان انگلیسی)

(دانشیار دانشگاه تهران)

ایران که پیش از اسلام با
دول یونان‌وروم همیشه بنحوی
درگیر بود ، پس از پیدایش
اسلام و گسترش سریع آن بطرز
بی‌سابقه‌ای از انظار اروپائیان
دورماند و کشوری ناشناخته
گردید ، درحالیکه بعضی از
نواحی دیگرعالم اسلام‌تاحدی
برای اروپائیان شناخته شده
بود . دودنیای متفاوت اسلامی
ومسیحی که برقابت و معاندت
یکدیگربرخاسته‌بودنددرنقاط
بسیار در سواحل مدیترانه ،
چون‌اسپانیا، قسطنطنیه‌وسوریه
وغیره با هم برخورد میکردند
وروابطی‌باهم‌داشتند،ولی‌مدتها
توجهی‌ازجانب‌اروپائیان‌بایران
نبود ، وایرانیان نیز از اوضاع

اروپا بی‌خبر بودند. اروپا ایران را ازطریق نوشته‌های یونانی و رومی و یا روایات تورات میشناخت که همه‌اش ایران قبل ازاسلام بود.

اولین توجهی که بایران و بطور کلی بنواحی دور دست شرق میشود در داستان «پریسترجان»[1] است که‌درسال۱۱٤٥میلادی (٥۳۹ هجری) گفتگوبی از آن بمیان میآید. اسقف انوباین برگر، اسقف شهر فرایزنگن[2] به پاپ یوجینوس سوم[3] میگوید از هیوگ، مطران جبال در شمال سوریه، شنیده است که پادشاهی عیسوی بنام پریسترجان درسمت شرق ایران کشوری دارد و درجنگهایی که کرده است بر مادها وپارسها غلبه یافته است. این آغاز موضوعی‌بود که مدتهای مدیدفکر اروپائیان را بخود مشغول‌داشت. بنابعقیده سردنیسن‌راس که دراین‌باره تحقیقات جامعی کرده است[4] موضوع پیروزی این پادشاه مسیحی رابابد غلبه خان ترك بنام Ye - lu - ta - shih برسلطان سنجردانست که‌درسال ۱۱٤٤میلادی (٥۳۸هجری) واقع شده‌است. این‌خان‌ـ ترك توسط مبلغین‌نسطوری که‌درآسیای‌مرکزی فعالیت داشتند بدین مسیح درآمده بوده درحدود سال۱۱٦٥ نامه منصل ومجعولی‌ازپریسترجان‌خطاب به‌مانوئل‌اول، امپراطوربیزانس به‌غرب میرسد که شرحی افسانه‌ای‌از کشور خود میدهد وطالب دوستی با سلاطین عیسوی‌میباشد. این نامه که نویسنده آن‌معلوم‌نیست‌سیاحان‌اولیه‌بمشرق زمین‌را واداشت‌تااین پادشاه‌را بشناسند. بعقیده‌مارکوپولواین‌همانOng khan یکی‌ازخوانین‌ترکان کرائیت‌درآسیای مرکزی بود که نسطوری شده‌و پس‌ازمدتها رابطه دوستی با مغولان‌بالاخره

1— Prester John.

2— Otto Von Freisingen

3— Eugenius III

4— Sir E. Denison Ross:
"Prester John and the Empire of Ethiopia"
in Travel and Travellers of the Middle Ages, ed. A. P. Newton. London, 1926, pp. 175 et seq.

بدست آنها کشته شده بود. بعداً بتدریج عقیده دیگری پیدا شد وامپراطور حبشه را با پریسترجان یکی داشتند. چون پریسترجان درنامه مذکورخود را پادشاه «Indies» خوانده بود ودر اروپای آن روزگار حبشه را نیز جزو هندمیدانستند و بایکی از سه هندی میشمردند که هرسه باین نام خوانده میشد. در واقع بدرستی نمیدانستند حبشه در کجاست؟ درقرن پانزدهم دریانوردان پرتقالی باین عقیده دامن زدند وپادشاه حبشه را باپریسترجان یکی دانستند. بهرحال خبر وجود پادشاهی عیسوی وپرقدرت درهمسایگی ایران ویا درنواحی شرقی ایران باداستان مبایش سه پادشاه مجوسی به مسیح تازه تولدیافته که ازمدتها پیش معروف بود ارتباط یافت، و گفتند که پریسترجان از احفاد یکی از این سه پادشاه است. این گفته‌ها مدتها اذهان اروپائیان را بخود مشغول داشت وافسانه‌ای بوجود آمد که در عین حال باحتمال قوی از حقیقتی تاریخی سرچشمه میگرفت.

از اروپائیانی که پیش ازحمله مغول ازایران دیدن کرده‌انداطلاع زیادی در دست نیست و فقط در این میان اولین شرحی که بجای مانده است از ربی بنیامین بن جوناح سیاحی ازشهر قطیله درایالت ناوار اسپانیامیباشد که بین سالهای ۱۱۶۰ و ۱۱۷۳ (۵۵۵ - ٥٦٨ هجری) درنقاط مختلف شرق سفر کرده ومیخواسته است ازجوامع یهودیان درشهرهای سرراه خود اطلاعی کسب کند. نبایدفراموش کرد که یهودیان درقرون وسطی بیش ازدیگران آماده سفربودند، زیرا بهرشهری که میرسیدند، عده‌ای از برادران دینی خود را مییافتند و از مهمان‌نوازی آنان برخوردار میشدند، ودرضمن با استعداد فطری خودبرای تجارت وسیله‌های مختلف جهت کسب ثروت پیدا میکردند. بنظرمیرسد که قصد ربی بنیامین ازمسافرت دور ودراز خود درمرحله اول اطلاع از وضع برادران دینی خوددر نقاط مختلف بوده است، ولی درعین حال منافع وامکانات

تجاری را نیز از نظر دور نداشته اطلاعات دقیقی نیز از وضع تجارت آنروزگار بدست میدهد.[٥]

ربی بنیامین پس از ترك زادگاه خویش و گذشتن از شهرهای خلیج لیون به رم وجنوب ایتالیا میرود و از طریق جزیره کورفو به یونان میرسد.شرحی که او پس از اقامت درقسطنطنیه از ثروت اهالی آنجامیدهد جالب است ، و میگوید : «اهالی بربرها ویا ملل دیگررابعنوان جنگجو اجیر میکنند تابا سلطان مسعودسلجوقی مبارزه کنند، زیرا مردم این شهراهل جنگ نیستندومانند زنان قدرتی ندارند.» پس از دیدن جزایر دریای اژه ، رودس وقبرس ربی بنیامین به انطاکیه میرسد و راهی سوریه و ارض مقدس میشود که بعضی از نواحی آن درتصرف صلیبیون بود وازدمشق که درآنروزگار پایتخت اتابك نورالدین بود به بغداد میرود بدرستی نمیتوان گفت ربی بنیامین تا کجادرخاك ایران پیش رفته است واحتمال دارد که وضع آشفته ایران درزمان حمله غزان مانع پیشروی اوشده باشد. اومثل تمام شهرهای سرراه خودآماری ازیهودیان همدان، ری و نهاوند میدهد ، وباحتمال قوی اواز این شهرها ومخصوصا ازهمدان بخاطر قبراستر ومردخای دیدن کرده ، سپس به بصره باز گشته است و از آنجا به جزیره کیش که مرکز تجارت خلیج فارس بوده استسفر کرده است.اودراینجا باید اطلاعات خودرا راجع بههند و خاور دور که افسانه آمیز مینماید کسب کرده باشد ربی بنیامین ازجزیره کیش ازطریق عدن بهمصر رفته است وشرح مفصلی ازاین کشور میدهد .

میتوان گفت که با وجود نقل مفصل روایات افسانه آمیز ، قسمت اعظم گفته های اومقرون به حقیقت میباشد. ازداستانهای نامحتملی که نقل میکند یکی

---

٥ ـ نگارنده این سفرنامه را بفارسی ترجمه کرده است که هنوزچاپ نشده است رجوع کنید به — The Itinerary of Benjamin of Tude la , tr. by Marcus Nathan Adlen, London, 1907 , P. 13.

اینکه‌میگویدقبردانیال‌نبی‌درشوش‌در کنارر‌ودخانه‌دجله(؟) قرارداشت.چون بعلت‌آمدن‌زوار‌یهودیان یك‌طرف‌رودخانه ازمنافع مادی برخوردارمیشدند، نزاع بین دو دسته یهودیان‌ساکن دو‌سوی رود درمیگرفته‌است بالاخره‌قرار میشود ، هرسال بقایای پیغمبر را در یك طرف رود قراردهند . سلطان‌سنجر از این قضیه‌آگاه میشود ودستورمیدهدآنها را درتابوتی بلورین قرار دهند و ازپلی که برروی رود مذکور بود آویزان کنند.[6]

ربی بنیامین اولین اروپائیست که به ذکر فدائیان اسماعیلی و «شیخ‌الجبل» یا «پیرمرد کوهستان » یا «داعی‌الدعات» در ایران وسوریه میپردازد که بعدها درادبیات اروپایی شهرتی افسانه‌ای مییابد . میگوید : « درنهاوند چهار هزار یهودی ساکنند وازآنجا تا سرزمین ملاحده چهار روز راهست . این مردم در کوههای بلند زندگی میکنند و پیرو دین محمد نیستند ، بلکه پیر مرد سر زمین حشاشین[7] را پرستش میکنند . این عده تحت فرمان شاه ایران هستند و تنها برای غارت و گرفتن اموال دیگران از آنجا فرود میآیند وسپس‌بکوههای مزبور باز میگردند و کسی نمیتواندبر آنها غلبه کند. درمیان این قوم چهار فرقه یهودی هستند که همراه آنان بجنگ میروند «همکاری یهودیان بافدائیان اسمعیلی‌جالب است وهاجسن در «فرقه اسماعیلیه»[8]خوداین مطلب‌را تأیید میکند ودرجای‌دیگرمیگوید: « گرچه قلاع اسماعیلیه در زاگرس جنوبی ازدست ایشان درآمده‌بود، اما هنوز در شمال زاگرس ودر لرستان با همکاری قبایل یهود قلاع خود را حفظ کرده بودند.[9] ازجمله مطالبی که دراین سفرنامه دربارهٔ ایران آمده است یکی طغیان جوانی یهودی بنام داودالروی یا(الروحی) درشهر عمادیه

6—The Itinerary of Benjamin of tude, london 1907, P. 53

۷ ــ ایضاًص٥٤ همان‌کتاب دراصل حشاشیم Hashashim یا Heshishim

۸ ــ ترجمه فریدون بدره ای ، ص ۱۹۷

9— Cambricge History of Iran, vol V, P. 448.

میباشد که درحدود سال ۱۱٦۰م (٥٥٤هـ) علیه شاه ایران قیام میکند وخود را مسیح موعود میخواند . یهودیان بسیار براو گرد میآیند ، ولی عاقبت هنگامیکه میخواسته است باخدعه برقلعه حاکمشهر تسلط یابد بقتل میرسد. موضوع دیگر حملهٔ «کفار الترك» یاترکان غز و گرفتاری سلطان سنجر میباشد. داستانی که ربی‌بنیامین ازلشکر کشی سنجر میدهد نامحتمل مینماید ، ولی وصفی که ازترکان میکند جالب است : «آنها بادرا پرستش میکنند ودرصحرا زندگی میکنند . نه نان میخورند ونه شراب ، بلکه از گوشت ناپخته تغذیه میکنند . این ملت دماغ ندارندبلکه بجای آن دوسوراخ است که ازآنها تنفس میکنند.»[۱۰]

مسافرت ربی‌بنیامین به بغداد چهار یا پنج سال پس از سفر خاقانی شروانی بدانجا صورت گرفته است . تحفةالعراقین که بسال ٥٥۰ هجری (۱۱٥٥میلادی) نگاشته شده . است شرحی‌شاعرانه ازباغها وقصرهای بغداد میدهد، ولی ربی‌بنیامین بیشترازخاقانی بشرح بغداد میپردازد . بطور کلی ازهردواثر برمیآید که خلفا دردورهٔ تسلط سلاجقه قدرت زیادی نداشتند و بیشتر وقت خود را صرف ساختن باغها وقصرها میکردند .[۱۱]دراین زمان خلیفه عباسی‌المسترشدبالله بود وربی‌بنیامین شرح میدهد چگونه مسلمانان ازنقاط دوربدیدن اومیآمدندودامن لباسش‌رامیبوسیدند، ومیگوید: «هریك ازبرادران وافراد خانوادهٔخلیفه جایگاهی درقصراودارد، ولی‌همه‌محبوسند ومراقبتی دارند تا مبادا علیه خلیفه قیام کنند . زیرا برای یکی ازاسلاف او اتفاق افتاد که برادرانش علیه‌اوبرخاستندودیگری رابه‌خلافت برداشتند.... ازآن‌پس حکم شد که‌تمام اعضای‌خانواده باید محبوس شوند تا نتوانندعلیه اوبرخیزند. تمام‌این عده درقصراو درمیان جلال ونعمت فراوان‌بسرمیبرند

۱۰ــ سفرنامه ربی‌بنیامین ، ص ٦۰

11– Guy Lestrange, Baghdad during the Abbaside Coliphate, from Contemporary Arabic and Persian Sources, London, 1900.

وصاحب دهات وشهرهایی هستند که گماشتگان عایدات آنهـا را برایشـان میآورند ... درقصرخلیفه عمارات بزرگ بـا ستونهـای مرمر، نقره وطلا و سنگهای نایاب حجاری شده وجود دارد ویراست از ثروت بی‌حساب، برجهای پراز زروسیم، البسه ابریشمین وسنگهای گرانبها .» سپس ربی‌بنیامین بشرح مراسم عید قربان و ردای خلیفه (که گویا مرادش بردنبوی باشد) میپردازد وبعداً ازشهر بغداد سخن میگوید :

«خلیفه درطرف دیگر رودخانه. درساحل شعبه‌ای ازفرات که از کنار شهر میگذرد، بیمارستانی‌مشتمل برتعدادی خانه ونوانخـانه بنا نهاد، است تا بیماران فقیری که بشهرمیآیند معالجه شوند. هربیماری که بدانجا میآید بخرج خلیفه نگاهداری ومعالجه میشود . درحدود شصت پزشك دواخـانه دارند که ازقصر خلیفه تمام دارو و دیگر مایحتاج آنها داده میشود . بنای دیگریست بنام دارالمارستان (کذا) برای نگاهداری دیوانگانی که دراثر گرمای‌تابستان دیوانه شده‌اند و آنهارا درزنجیر نگاه میدارند تادرزمستان عقلشان باز گردد. هنگام اقامت درآنجا غذای آنها ازطرف خلیفه میرسد و پس ازبهبودی وقتیکه میخواهند بخانه‌های خود باز گردند هریك مبلغـی پول دریافت میدارند . هرماه مأمورین خلیفه میپرسند وتحقیق‌میکنند تـا کسانی را که عقل خودرا بازیافته‌اند مرخص کنند.[۱۲]

قریب یکقرن پس‌از مسافرت ربی‌بنیامین بنظر میرسد که رابطه‌ای بین ایران و اروپا نبوده است. بطور کلی تاحملـه مغول توجه اروپـائیان فقط معطوف فلسطین بود وازشرق هم جای‌دیگری را نمیشناختند عده معدودی درزمان جنگهای صلیبی بنواخی ارض مقدس سفر کردند وسفرنامه‌هایـی‌از خود بجای گذاشتند ولی‌تاحمله مغول‌ازاوضاع نواحی دیگرشرق‌بطور کلی

۱۲ـ ایضاًص۳۷ و۳۸کتاب سفرنامه‌بنیامین: دربغدادچند بیمارستان بوده‌است. گویامنظور ربی‌بنیامین بیمارستان المستنصریه میباشدکه در غرب بغداد بودومدت سه‌قرن مدرسه‌بزرگی‌برای پزشکی بشمار میرفت.

بی‌خبر بودند. جنگهای صلیبی باعث شد که اروپائیان تماس نزدیکتری باشرق حاصل کنند و برای اولین بار پی ببرند که مسیحیانی چون نسطوریان و یعقوبیان درشرق هستند. دراین دوره ازقرون وسطی، گذشته ازارتباطی که درنقاطی چون سوریه، سیسیل واسپانیابود، تقریباً میتوان گفت که دومنطقه متمدن شرق وغرب ازحال یکدیگر بی‌خبر بودند، تمدنهای قدیم شرق خود رامرکز دنیامیدانستند وتمدن عیسوی اروپا که تازه نضج میگرفت درغرور جوانی بکسی اعتنائی نمیکرد.

۲ ـ ازحمله مغول تا مرگ هلاکو

اندکی پس‌از حمله مغول به ایران روابط بین شرق وغرب بنحو قابل ملاحظه‌ای گسترش مییابد واین وضع تا مرگ ابوسعید آخرین ایلخانان ادامه مییابد. بطور کلی مدت‌یکقرن‌ازسال ۱۲٤٥ تا ۱۳٤٥م (٦٤٢تا٧٤٢هـ) ازلحاظ سفرهای اروپائیان بشرق اهمیت زیادی دارد، وسلطنت هلاکو و بخصوص شکست سپاه او ازممالیك مصر درعین‌الجالوت (۱۲٦۰ = ٦٥٨هـ) نقطه عطفی است که این دوره را بدو قسمت نامتساوی تقسیم میکند. در دورهٔ اول علیرغم مساعی فرمانروایان اروپائی، مغولان میلی برای دوستی با آنان نداشتند و بعلت فتوحات سریع خود بنظر بی‌اعتنائی بدانها می‌نگریستند، دردورهٔ دوم دراثرقدرت‌ممالیك مصرواتحاد آنها بامغولان‌اردوی زرین، ایلخانان درصدد یافتن متحد دبنی برمی‌آیند، این‌اشتیاق بدوستی با اروپائیان ازجانب ایلخانان باعث میشود که بطور قابل ملاحظه‌ای بتعداد سیاحان وفرستادگان اروپائی بدربارایلخانان افزوده گردد.

بدین‌ترتیب تسلط مغولان بر کشورهای شرقی فصل‌نوینی درروابط این سرزمین‌ها باغرب میگشاید. البته قبل‌ازاین دوره یهودیان وسیله داد وستد بین شرق وغرب بودند وامتعه شرق‌به ونیز میرسید واز آنجا بنقاط دیگر حمل‌میگشت، ولی اطلاعات اروپائیان، وحتی‌تجار ونیزی، ازراههای‌تجاری

شرق ناچیز بود. دوراه عمده بین شرق وغرب وجودداشت: یکی از آسیای مرکزی بسواحل دریای سیاه ختم میشد ویاازطریق بغداد به قسطنطنیه میرسید. دیگری راهی بود دریائی که ازطریق خلیج فارس به سوریه و یا مصر منتهی میگشت البته در سوریه در اثر جنگهای صلیبی گاه وبیگاه عیسویان جای پایی برای خود باز میکردند و حتی دربعضی موارد با مسلمانان روابط دوستانه برقرار میکردند[۱۳]. ولی اصولا پایشان بمراکز عالم اسلامی چون بغداد وغیره نمیرسید.

ولی دردورهٔ مورد بحث ما سیاحان ایتالیائی به آسیای مرکزی راه مییابند ومبلغین عیسوی بامید تبلیغ دینی راه شرق رادرپیش میگیرند. مطلب جالب اینجاستکه موج خانمان سوز حمله مغول که ممالك اسلامی رابه آتش نهب و غارت میکشد باعث ارتباط بین شرق وغرب میشود.

شروع قرن سیزدهم میلادی مقارن بافتوحات چنگیزی بود. او که درسال ۱۲۱٤(٦۱۰ هـ) پکن رانسخیر کرده بودسه سال بعد متوجه غرب میگردد و بتدریج تمام ایران، قسمتی از آسیای صغیر وقسمتهای بزرگی ازروسیه، لهستان ومجارستان بدست مغولان میفتد. در ۱۲٥۹ (٦٥۷هـ) هنگام فوت منکوقاآن امپراطوری مغول ازسواحل دانوب تارودخانه زرد، وازخلیج فارس تاسیبری گسترده بود. درنیمه قرن سیزدهم میلادی قلمروی وسیع مغولان به خانات متعددی تقسیم گشته بود: خان بزرگ ازخانبالیق(پکن) به چین، کره، مغولستان منچوری، وتبت فرمان میراند وازهندوچین، برمه وجاوه خراج میستاند. مرکز خانات جغتایی درآلمالیق(خلج) بود وشامل آسیای مرکزی، ترکستان و

۱۳ـ فیلیپ حتی سفرنامه بسیار جالب نجیبزاده عربی بنام اسامة بن منقذ را تحت عنوان «کتاب الاعتبار» از روی نسخه منحصر بفرد کتابخانه اسکوریال چاپ کرده است (پرنستون ۱۹۳۰) کـه در آن اسامه در اواسط قرن دوازدهم میلادی شرح جنگهای صلیبی ودوستی خودرا باعیسویان میدهد. نظراو درباره صلیبیون جالب است. اوآنهارا «حیواناتی میداندکه دارای فضیلت شجاعت و صفت جنگجویی هستندو بیش ازاین چیزی ندارند .

افغانستـان میشد.مرکز خانـاتقبچاق‌شهرسرای درکنار ولگابودوقلمروی آن شامل، قفقاز، روسیه وقسمتی ازسیبری میگردید. خانات ایران مرکزش تبریز بودوشامل ایران، عراق‌عرب، گرجستان، ارمنستان وقسمتی ازآسیای صغیرمیگردید. باوجود منقسم‌شدن‌به کشورهای‌مختلف‌مغولان مدتهای‌مدید (درایران تازمان غازان) ازخان بزرگ درپکن اطاعت میکردنـد. باوجود اختلافات وجنگهایی که مغولان بین خودداشتند، امپراطوری وسیع آنان‌از یك نوع ارتباط خانوادگی برخوردار بود، و وجود وسایل ارتباط بین‌آنها این‌امکان رابرای اروپائیان‌به‌وجودمیآورد که‌درسراسر آسیامسافرت‌بکنند

اولین ذکری که‌ازمغولان درمنابع اروپایی شده است هنگامی است که موج خانمان برانداز مغول اروپا راموردتهدید قرارداده است. درسال ۱۲۲۲ (٦۱۸هـ) مغولان پس‌ازدرهم کوبیدن سلطنت‌خوارزمشاهیان، مغولان ازقفقاز میگذرند وجنوب روسیه (که درآن زمان بدشت قبچاق معروف‌بود) ودره ولگاراتاشهرغازان‌حالیه ببادغارت‌میدهند. مورخین اروپایی اشاره‌مختصری باین حمله میکنند، ولی‌هنگامیکه درسال ۱۲۳۸ (٦٣٦هـ) لشکربزرگتری ازمغولان عالم مسیحیت را موردتهدیدقرارمیدهند، سلاطین اروپائی بوحشت میافتند ودرمقام چاره‌جویی برمی‌آیند.

متأسفانه جنگهای تمام‌نشدنی و کشاکش دایمی شاهزادگان اروپایی باپاپ اجازه نمیداد که دربرابر دشمن متحد شوند. بنظـر میرسد که اولین اطلاعات قابل اعتماد رادرموردمغولان‌ازاعضای هیأتی گرفتند که بسال ۱۲۳۸ (٦٥٣هـ) ازطرف‌علاءالدوله‌محمدسوم، رهبرفدائیان اسماعیلی، ازطریق‌دریای خزر بدربار لویی‌نهم به پاریس رفتند تا سلاطین اروپایی را دعوت بـاتحاد دربرابر مغولان بنمایند. یکی ازاعضای این هیأت بدربار هنری سوم‌پادشاه انگلستان میرود،ولی درآنجانیز نتیجه‌ای حاصل نمیشود . ماثیو پاریس که یگانه منبع ما دراین مورد است، مینویسد: هنگامیکه اسقف وینچستر پیغام

این فرستاده راشنید، گفت: «بگذارید این سگان همدیگر رابدرند و کاملا از روی زمین محوشوند، آنگاه برروی ویرانه‌های شهرهای آنهاخواهیم دید که کلیسای جهانی کاتولیك بناشده است، و براستی یك گله و یك چوپان خواهدبود.» [۱۴]

شرح ویرانگریهای مغولان ازموضوع این مقاله خارجست، ولی بیمناسبت نیست اگرشمه‌ای ازآنچه ماثیوپاریس دراین‌باره نوشته دراینجا نقل کنیم. زیرا ازطرفی ماثیوپاریس همه‌اطلاعاتی راکه بنظر میرسد ازاین فرستاده اسماعیلی گرفته است بطرزجالب وموجزی دروقایع سال ۱۲٤۰ (۶۳۸هـ) خلاصه میکند، وازسوی دیگر وحشتی رادرقلوب اروپائیان توصیف میکند ازمغولان بوجود آمده‌بود وباعث شدکه درصدد دوستی باآنان برآیند. او می‌نویسد:

«نه‌شادیهای انسانی دوامی داردونه‌خوشبختی‌دینوی مدت مدیدی‌بی‌ناله ودرد میماند.درهمین سال‌قومی نفرت‌انگیز وشیطانی، یعنی لشکریان‌بیشمار تاتار، ازجایگاه کوهستانی خود رها گشتند و از صخره‌های سخت (قفقاز) گذشتند وچون شیاطین ازجهنم زیرزمینی[۱۵] بیرون ریختند وبدین‌سبب استکه آنان را تاتار می‌خوانند. آنان چون‌ملخ برروی زمین‌هجوم‌آوردند وویرانی وحشتناکی درنواحی شرقی (اروپا) ازخود بجای گذاشتند. پس‌از گذشتن ازسرزمین مسلمانان،آنجارا باخاك یکسان ساختند، جنگل‌هارا

14– Matthew Paris: English History from 1253 to 1273, translated by J. A. Giles, London, 1852, vol. I, pp. 131-132.
متاسفانه من نتوانستم اطلاعات بیشتری درباره این‌هیأت بدست آورم وگویا ماثیو پاریس تنها کسی استکه این مطلب را ذکر کرده است .

۱۵ــ در اوایل اروپائیان معتقد بودندکه تاتاران از Tartarus یعنی دنیای تاریك وزیرزمینی و جایگاه‌گناهکاران در اساطیر کلاسیك بیرون ریخته‌اند وبدین جهت اسمشان «تاتار» است .

بریدند، قلاع‌را برافکندند، تاکهارا برکشیدند، باغها راویران ساختند وشهری ودهاتی راکشتند اگر اتفاقاً بکسی با بقاء کردند اورا ببردگی گرفتند ودرصفوف اول لشکرخود بجنگ واداشتند.... تاتاران غیرانسانی، حیوان صفت‌اند. انسان نیستند هیولاهایی هستند تشنهٔ‌خون که گوشت سگ وانسان را میخورند، چرم گاومی‌پوشند، وباسلاحهای آهنین مسلح‌اند.قامتی کوتاه وسطبردارند، قوی، شکست‌ناپذیر وخستگی‌ناپذیرند.... آنهانه‌قانون انسانی دارند ونه‌راحتی میشناسندوازشیر وخرس درنده‌ترند. قایقهای خود راازچرم گاو میسازندوده‌یا دوازده نفر دریك‌قایق می‌نشینند، ومیتوانندشنا کنند وقایق راازسریع‌ترین وعریض‌ترین رودها گذردهند. هنگامیکه خون (اغننام) رابدست نمیآورند، آب گل‌آلود می‌نوشند. آنها شمشیر ودشنه‌یك لبه‌دارند، وتیراندازان ماهری‌هستند که بجوان وپیر، ومرد ویازن ابقاء نمیکنند. جز زبان خودزبان دیگری نمیدانند، زیرا تا کنون نه بـه‌آنها دسترسی بوده‌است، ونه‌آنها ازسرزمین خودبیرون رفته‌بودند.بدین‌جهت از رفت‌وآمد معمولی‌بین‌ملل‌نمیشد به‌آداب‌ورسوم آنها پی‌برد. با گله‌های‌خود ازجایی‌بجایی‌دیگر میروندوبزنان خودنیز آموخته‌اند تامثل مردان جنگ کنند. تاتاران‌بسرعت‌برق بسرحدات‌مسیحیت‌نزدیك‌میشوند، ویران‌میکنند، میکشند وهمه راازترس‌ووحشتی‌وصف‌ناپذیربرجای خودمیخکوب‌میکنند. بدین‌جهت‌ابود که مسلمانان[16] میخواستند بامسیحیان متحدشوند تابلکه‌در برابر این هیولاها مقاومت نمایند.»[17]

چنانکه ازسخنان ماثیو پاریس برمیآید درعرض چند سال اروپائیان بخودآمدند وخودرا درآستانه زوال یافتند. درسال ۱۲٤۱ (٦۳۹هـ)هنگامی که لشکراروپائیان ازمغولان شکست خورد ولهستان ومجارستان دچارقتل

۱٦ـ منظور نماینده فدائیان اسماعیلی است .

۱۷ـ بنقل از مقدمه سفرنامه ویلیام روبروك ، چاپ

ص XV-XVI W. W. Rockhill لندن Haklyut Soc., 1900

وغارت گردید، امپراطور فردریك دوم از هنری سوم و دیگر شاهان اروپ
خواست تاعلیه این «تازیانه قهر خدا» متحدشوند شاید که «تاتاران رابه جهنمی
که از آن برخاسته‌اند بر گردانند .» ترس از مغولان بحدی بود که اهالی
فریس‌لند و گوتلند نمی‌توانستند به‌بندر یارموث[18] بیایند[19] ولی بخت با
اروپا یار بودودر ۱۲۴۲(۶۴۰ه) حمله کوتاه ووحشتناك مغول باروپا بامرگ
خان بزرگ او گدای متوقف ماند. ودرسال ۱۲۵۸(۶۵۶ه) دومین موج حمله
متوجه بغدادوسوریه گردید وخلیفه عباسی‌معاند دیرینه اروپائیان رااز میان
برداشت. رفع شدن خطر حمله مغولان ، انقراض خلافت عباسی ، تسخیر
قسمت اعظم ممالك اسلامی نظر اروپائیان را بکلی نسبت بمغولان
عوض کرد . ازهمان اوایل اروپائیان باخوش باوری تمام بفکر مسیحی کردن
مغولان افتادند. پاپ «معصوم چهارم[20]» درسال ۱۲۴۵ (۶۴۳ه) درلیون مجمعی
تشکیل داد تاتدابیری برای دفاع از عیسویان اتخاذ کنند : وقرار شد که
سفیرانی بدربار مغولان بفرستند و آنهارا بقبول آئین مسیح و ترك جنگ و کشتار
دعوت کنند . اینکار بیشتر بعلت خبرهائی بود که از وجود مغولان مسیحی
باروپا میرسید وهنوز داستان «پریسترجان» رواج زیادی داشت

نتیجه مجمع لیون این شد که لویی نهم (یا لویی مقدس) فرانسه هیأتی
برای کسب اطلاع دربارهٔ مغولان روانه مشرق زمین ساخت که سرپرستی
آنرا راهبی ایتالیایی بنام میکولوآزلینی[21] ازفرقه دومنیکن بعهده‌داشت ،

18- Frisland, Gothland, Yarmouth.

19– Matthew Paris: Chronica Majora, III, p. 488.

20– Innocent IV

21– Micolo Azzelini

وانتخاب اوبعلت دانش وشور وعلاقه‌اش برای تبلیغ آئین عیسی بود.[۲۲] او و سه راهب‌دیگر یعنی‌ونیسان‌دوسن کونتین، برادر آندره، وبرادر آلکساندر-لانگ‌ژومو[۲۳] دراواخر سال ۱۲٦۵ (٦٤۳هـ) راهی سفر میشوند و از طریق لهستان،جنوب‌روسیه، قفقاز درایران‌باردوی بایجی فرمانده مغولان‌درایران میرسند. چون این‌راهبان از بخاك افتادن دربرابر امیرمغول‌امتناع میکنند بایجی بلافاصله حکم بقتل‌آنها میدهد. آزلینی کشته میشود و پوستش را پرازکاه میکنند وبرای‌پاپ میفرستند، ولی خوشبختانه زنان بایجی‌وساطت میکنند وبقیه راآزاد میسازند. نامه‌هاییکه این فرستادگان از پاپ آورده بودند اول بفارسی سپس بمغولی ترجمه میشود. بارتولد، در کتاب خویش بنام «کشف آسیا» میگوید که یکی‌ازخصوصیات‌جالب روابط سیاسی‌مغولان دراین دوره‌بکاربردن زبان فارسی‌بودواغلب مراسلات خود رابرای‌پادشاهان اروپایی‌به‌این‌زبان‌مینوشتند[۲٤] ولی درسالهای بعدزبان مغولی بیش‌از زبان فارسی در اینگونه مراسلات بکار میرود. بالاخره این سه راهب از دست مغولان نجات‌مییابند و به‌سال ۱۲٤۸ (٦٤۵ هـ) درقبرس بحضور لویی مقدس میرسند. دراینوقت سفیری‌ازجانب مغولان بحضورلویی میرسد واوباردیگر آندره‌لانگ‌ژومو وراهب دیگری راهمراه این‌سفیر بسال ۱۲٤۹ (٦٤۷ هـ) روانه مغولستان میکند. آنها ازراه خود بدربار گیوک پسراو گدای، که

۲۲ـ سرگذشت این راهب دومنیکن از یادداشتهای دوست‌گرامی آقای دکتر لارنس لاکهارت نقل شده است، که سال گذشته یك رشته سخنرانی در یکی از دانشگاههای آمریکا درباره سیاحان خارجی در ایران ایراد کردند. ایشان بانهایت بزرگواری یادداشتهای خود را در اختیار نگارنده گذاشتند ودرطی این‌مقالات ازآنها استفاده‌زیاد شده‌است.

Antoine Thuron, Hommes illustres de l'Ordre de Sainte-Dominique, Paris, 1743, p. 141. (بنقل‌ازیادداشتهای لاکهارت)

23— Vincent de saint- Quentin, Alcxander and André Longjumeau.

24— W. W. Bar thold, La Découverte de l'Asie (tr. par N. Nikitine), Paris, 1947, p.90.

سه سال قبل بمقام قاآنی انتخاب شده بود . ازایران میگذرند . ولی گیوک کمی پیش ازرسیدن فرستادگان مزبور بدرود حیات میگوید و ببوه او از آنهـا پذیرائی میکند . از این سفارت نتیجه‌ای حـاصل نمیشود و راهبان دومنیکن بـا وجود مسافرت در ایران راجع بمردم و کشور ایران چیزی نمیگویند .

تقریباً مقارن حرکت هیأت آزلینی بدستور پاپ «معصوم چهارم» جیوانی دوپیان دوکارپینی [۲۵] و بندیکت لهستانی [۲۶] که هردو از فرقه فرانسیسکن بودند، ازلیون حرکت میکنند وبدربار مغولان درقراقورم میرسند واین دو جـزء اولین کسانی هستند که دربارهٔ مملکتی متمدن وبزرگ بنام ختا (که منظور همان چین است) سخن میگویند .

جیوانی دوپیان دوکارپینی درشهر پروجیای ایتالیاتولد یافته وازمریدان ودوستان نزدیك مؤسس فرقه خود سن فرانسیس آسی سی [۲۷] بشمار میرفت . اوو راهب بندیکت ازطریق بوهم ، سیلیسی و کیف اول باردوی مغولان در شهرمرای در ساحل ولگا میرسند و سپس از طریق شمال دریای خزر بـه قراقورم میروند . اکثر مغولان دراین دوره بدین آبا واجدادی خود اعتقاد داشتند وشمن پرست بودند ، ولی بروحانیون دیگر مذاهب احترام میگذاشتند و بعلت وجود اقوام مسیحی در میان مغولان ، راهبان عیسوی در موقعیت بهتری بودند . بعلاوه مادر گیوگ مسیحی بود واو تحت سرپرستی اتابکی عیسوی پرورش یافته بود ، باتمام این تفاصیل دعوت پاپ رادایر بقبول آئین

25– Giovanni de Pian de carpini

26– Benedict the pole

Doningo de Guzman را Dominican

۲۷– St. Francis of Assisi موسس فرقه فرانسیسکن بودوفرقه Dominican را Domingo de Guzman اسپانیولی بسال ۱۲۱۶ تاسیس کرد.

عیسی خوش نداشته جوابی حاکی از بی‌اعتنایی بتاریخ ۱۲٤٦ (٦٤٤هـ) به ـ نامه‌ایکه دوپیان دوکارپینی همراه آورده بود میدهد . درنامه‌ایکه گیوک بفارسی به پاپ (ویابقول خودش «پاپا کلان») مینویسد ،درجواب سئوال او که پرسیده بود چرا «ولایات مجارستان و کریستیان» را مورد حمله قرار داده است ، میگوید چون هم چنگیزخان وهم قاآن فرمان خدا را به آنها ابلاغ کردند و آنها اعتنائی ننمودند سزاوار محو و نابودی گشتند . سپس بالحن تفرعن‌آمیزی می‌پرسد:

«توهمچنان میگوئی من ترسایم و خدای را می‌پرستم وزاری میکنم.... توچه‌دانی که خدای کسی را می‌آموزد[۲۸] ودرحق کسی رحمت فرماید »؛ درخاتمه‌اضافه میکند: «توبنفس‌خویش برسر کرالان[۲۹]،همه یك‌جای‌بخدمت وبندگی بیائید، ایل شمارا آن وقت معلوم کنیم و اگر فرمان خدای را نگیرید وفرمان‌را دیگر کنید شما را یاغی‌دانیم[۳۰].»بخاطراین نظر گیوک بود که دوکارپینی فکر نمی کندخطرجنگ با تبلیغ مسیحیت ازمیان‌خواهد رفت وبه فرمانروایان اروپائی توصیه میکند که درفکر مدافعه باشند.

چنانکه گذشت دوکارپینی و بندیکت از ایران نمیگذرند و در سفرنامه‌های[۳۱] خود فقط به‌وصف بعضی از نواحی شمالی سرزمین خوارزم می‌پردازند.دوکارپینی‌میگوید: «هنگامیکه به‌سرزمین‌قومانها[۳۲]رسیدیم‌تعداد کسانی که‌بدست‌مغولان کشته‌شده‌بودندبحدی‌بود که‌جمجمه‌ها واستخوانهای

۲۸ـ یعنی : می‌آمرزد .

۲۹ـ شاهان

۳۰ـ متن نامه‌گیوک در « روابط ایلخانان بادربار واتیکان» بررسی‌های تاریخی ارتش، سال٤ شماره ٤از دکترعلاءالدین آذری‌داده شده است.

۳۱ـ ازراهب بندیکت سفرنامه کوتاهی مانده‌که همراه سفرنامه دوکار پینی چاپ شده است .

۳۲ـ یعنی دشت قبچاق بقول نویسندگان اسلامی .

آنها چون پشگل گاو زیرپای ماریخته بود.»[۳۳] وقتیکه از آنجا میگذرند وبسرزمین مسلمانان میرسند[۳۴] که بزبان قومانی (ترکی) حرف میزدند، «شهرهای ویران بیشمار، دهکده‌های ازمیان رفته وقصبه‌های متروك زیادی رادربرابرخودمی‌یابند.» دوکارپینی ذکرسه شهر lanckint, Ornas, Barchin را میکند که در کنارسیر دریا قرارداشتند وشرحی ازمقاومت طولانی شهر اخیر ومحاصره وفتح آن بدست مغولان میدهد. بعقیده ناشرسفرنامه این‌سه شهر باید به ترتیب ینکی کنت، بارجلیغ کنت و اترار نویسندگان اسلامی باشند. بطور کلی گزارش دوکارپینی ازاین‌لحاظ جالب است که اندك زمانی پس‌از حمله چنگیزی مسافرت کرده وشاهد عینی سفاکیهای مغولان بوده است، درضمن وصفی که از قوریلتای مغولان و انتخاب خان بزرگ میدهد درخورتوجه است. [۳۵]

سفرنامه مهمی که ازاین‌دوران باقی‌مانده‌است از ویلیام‌روبروك ازاهالی ایالت فلاندر فرانسه است که ازطرف لویی مقدس روانه دربار مغولان شده بود. ازسرگذشت شخص او اطلاع زیادی دردست نیست، ولی ازسفرنامه‌اش برمیآید که مردی متقی، صادق ومصمم وناظری هوشیار وموشکاف‌بوده‌است

33— The journey of William of Rubruck... with two accounts of the earlier journey of J. of Pian de carpine, p. 13.

۳۴ــ مسلمانان بعنوان Bisermins ذکر شده‌اند که تحریفی است از این‌کلمه ، ایضاً ص ۱۳ و ۱٤ .

۳۵ــ مطالب جالبی‌که دوکارپینی ذکرمیکند انسانهای وحشی صحرای ترکستان باتکله مکان است که شاید با آنچه نویسندگان فارسی بنام «نسناس» خوانده‌اند یکی‌باشد ودرقرن نوزدهم نیز بعضی ازمسافرین بوجود آنها اشاره کرده اند . رجوع کنید بـه چهار مقاله ، چـاپ معین ، ص ۱٤ و Quatremére در ژورنال‌آزیاتیك ، ص ۲۱۲ ــ ۱۳۳۸، ودوزی، ج ۲، ص ٦٦٨.

وبهروسیله که بوده میخواسته است اطلاعات جامعی درباب وضع زندگی، آداب ورسوم، عقاید، طرزحکومت مغـولان وعقاید دینی مغـولان نسطوری بدست آورد. او درزمستان ۱۲۵۳(۱٦٥۱هـ) درقسطنطنیه بسرمیبرد و ازتجسار ارمنی مقیم آنشهر که بسرزمین مغولان آمدوشد میکردند سئوالات زیادی میکند وخودرا آماده سفرمیسازد. مزیتی که اوبر راهبان دیگرداشت این بود که قبلا دریکی ازجنگهای صلیبی همراه لوییمقدس بمصر رفته بود و عربی میدانست وبگفته خودش باهر «مسلمانی» میتوانست صحبت کند.
ویلیامروبروك یکیازسیاحان بزرگ قرونوسطیاست وبمیزان قابلتوجهی ازلحاظ جغرافیایی، تاریخ طبیعی، نژادشناسی، مردمشناسی، و زبان شناسی باطلاعات اروپای آن روزگار افزوده است. گرچه نویسندگان اسلامی (مانندابنحوقل وسایرین) دریای خزر را دریاچهای میدانستند ولی اکثر بلکه تمامارو پائیان آن دوره فکرمیکردند که بحرخزر و خلیج فارس باهم ارتباط دارند و هردو جزء اقیانوس هند هستند. روبروك سرچشمه و مسیر رودخانـههای دن وولگا را معین میکند، دوربحرخزرا میپیماید، دریاچه بالکاش را وصف میکند، و ختا را همان کشور Seres نویسندگان کلاسیك میداند. اوشرح جالبیازشهرقراقورم وخصوصیات قبایل مختلف ملل سر راه خود میدهد، وخطهای چینی، تبتی، ترکی و ایغوری را وصف میکند. در مورد مذاهب مختلف نیز کنجکاری بخرج میدهد وگذشته از ذکر عقاید مغولان نسطوری بـه شرح خصوصیاتدینیوحتی خرافات کلیسای ارامنـه و یونانیان میپردازد. خلاصهمیتوان گفت کمترمسافری تا کنوناینهمهاطلاعات را درمورد آسیای مرکزی درکتابی نسبتاً کوچك گردآورده است بعقیده هنرییول[۳٦] کـه یکی از بزرگترین دانشمندان جغرافیای تاریخی قرون وسطی میباشد، بعلت امعان نظرودقت فوقالعاده، ذکرجزئیات،ووصفهای زندهایکه میکند ارزش کتاب روبروك کمتر ازسفرنامه مارکوپولو نیست.

36— Henry Yule, Marco Polo vol. I, p. 105.

روبروك درهفتم مه ۱۲۵۳ (۶۵۱هـ) قسطنطنیه را ترك میکند وازطریق دریای سیاه وشهر سوداق بساحل رود دن و اردوی امیرسرتاق[۳۷] میرسد که ازپسران باتو وازمغولان نسطوری بود ومسافرت روبروك در درجه اول بخاطرجلب دوستی او بوده است . ازآنجا روانه اردوی باتو میشود وپس از گذشتن ازشهرهای ترکستان وساحل درباچه آلاگول دراوایل سال ۱۲۵٤ (۶۵۲هـ) بهقراقورم میرسد وبحضورمنکوقاآن بارمییابد پس ازمدتی اقامت درآنجا از طریق اردوی باتو در کنار رود ولگا وشهرسرای باز میگردد و ازراه دربند ، شماخی ، دشت مغان ، نخجوان ، ارض‌روم ، سیواس ، قونیه در۱۶جون ۱۲۵۵ (۶۵۳هـ) بهقبرس میرسد چنانکه ملاحظه میشود روبروك فرصتی برای دیدن اکثرشهرهای ایرانآن روزگار نمی‌یابد ، ولی بازمطالب جالبی راجع بایران دارد . از جمله میگوید که پس از ورود به قلمروی منکوقاآن و گذشتن از کوههایی که سابقاً اقامتگاه تابستانی قراختائیان بود «به شهرآبادی بنام Eqerius رسیدیم که مسلمانان درآنجا فارسی حرف میزدند، گرچه ازایران خیلی دور بود.[۳۸]» جای‌دقیق این شهر معلوم نیست بگفته کوراترمر همان‌ایسی گل مسالك‌الابصار[۳۹] است، که‌بازجای دقیق‌آن معلوم نیست ، بهرحال جایی بوده است درحوالی دریاچه بالکاش ونزدیکی شهر Kopal حالیه وجالب است که دامنه گسترش زبان فارسی تاآن نواحی بوده است .

مباحثه‌ایکه بین مسلمانان ، عیسویان وبودائیان درقراقورم درمیگیرد

۳۷ـ در متن Sartach است جوینی‌اورا «سرتاق» میخواند ومیگوید «متقلد مذهب نصاری بود.» جهانگشا، چاپ‌گیب، ج۱، ص۲۲۳.

۳۸ـ سفرنامه روبروك ، ص ۱۳۹.

۳۹ـ مسالك الابصار، چاپ Quatremére در Natries et Exlrauts des Manuocrits, vol XIII, pp. 288, 234.

خواندنی است ونشان میدهد چگونه پیروان ادیان مختلف برای جلب‌نظر مغولان ودرآوردن آنان بدین خود بایکدیگر برقابت برخاسته بودند. مجلس بزرگی تشکیل میشود وسه منشی تعیین میشوند که سمت داوری دارند وباید نکات مهم بحث را یادداشت کرده‌باطلاع سلطان مغول برسانند. منکوقاآن دستور میدهد که «هیچکس حق ندارد بدیگری توهین نماید و یا بااونزاع کند، ویا سروصدا براه اندازد ونظم را بهم بزند، چه اینکارها به قیمت جانش تمام خواهد شد.»[40] مباحثه‌ای طولانی بین روبروك وراهبی ایغور که‌بطورعجیبی عقاید بودایی ومانوی را درهم می‌آمیزد دربارهٔ وجود خداوند،ماهیت نیکی وبدی وغیره درمیگیرد. مسلمانان ومسیحیان توافق زیادی درمورد عقاید یکدیگر دارند وهردو بگفته‌های راهبان بودایی میخندند. ولی خود منکوقاآن بدیده بی‌اعتنایی باین مشاجرات‌مینگرد، وهنگامیکه بوسیله مترجمی باراهب روبروك حرف میزد میگوید: «ما مغولان معتقدیم که فقط یك خدا وجود دارد وزندگی ومرگ ما ازاوست، وبرای اوباید دلمان راپرهیزکار نگاه داریم ... همچنانکه خداوند بانسان انگشتان متفاوتی داده است، مذاهب مختلفی نیز داده است. خداوند بشما عیسویان کتب مقدس را داده است، ولی مطابق آن عمل نمیکنید. مثلا در کجای آن آمده است که ازمذاهب دیگر عیب جویی بکنید؟ [روبروك میگوید]: «نه، سرورمن، من از اول گفتم که من باکسی قصد مشاجره ندارم.» اوجواب میدهد: «من نمی گویم که‌توچنین میکنی. همچنین درآنها نیامده است که‌انسان بخاطرپول میتواند ازراه عدل‌منحرف شود.» [روبروك میگوید]«من بخاطر پول باین نواحی نیامده‌ام، وازگرفتن پول نیز امتناع کردم.»[منکومیگوید:]«منظورم‌تونیستی‌به‌این‌علل‌است که‌خداوندبشما کتب مقدس را داده است، وشما مطابق آنها عمل نمیکنید. اوبما غیبگویان را

۴۰ـ سفرنامه روبروك، ص ۲۲۸.

داده است و هرچه بما میگویند عمل میکنیم و در صلح و صفا زندگی میکنیم .»[۴۱]

منکوقاآن وسعت نظرجالبی ازخود نشان داده‌است . هرچند که اکثر سلاطین مغول چون او بلندنظر وخالی ازتعصب‌نبودند ، ولی بطور کلی‌نسبت به پیروان ادیان مختلف تعصب زیادی نداشتند وبیشتر ازمذهب به گسترش قلمروی خود علاقمندبودند. بدین جهت بنا به‌اقتضای سیاست خودبه‌پیروان مذهبی سخت می گرفتند ویا ازعده دیگری حمایت مینمودند . فکرمسیحی کردن‌مغولان‌واستفاده کردن‌ازآنها دربرابر مسلمانان که مدتی مدید فکر شاهان‌اروپایی‌رابخودمعطوف داشته‌بود ، در زمان هلاکوبعلت شکست اواز ممالیك مصر رنگ تاره‌ای بخود میگیرد وامکان این عمل بیشتر میگردد .

درسال ۱۲۵۲ (۶۴۹هـ) هلاکو برادر کوچکترمنکو ونوه چنگیز بعزم ازمیان برداشتن‌فدائیان اسماعیلی وخلیفه عباسی‌ازمغولستان‌حرکت میکند ودر ۱۲۵۶ (۶۵۴ هجری) قلاع اسماعیلیه را محاصره میکند وباگرفتاری رکن‌الدین خورشاه در الموت بـه اقتدار آنهـا پایان میدهد . دو سال بعد بغداد را میگیرد ومستعصم عباسی راباسیصد نفرازنزدیکانش بقتل میآورد . در ۱۲۶۰ (۶۵۸ هـ) حلب و دمشق را میگیرد و بنظر میرسد کـه بخت از مسلمانان روی گردانیده است . ولی در این زمان عالم‌اسلام بنحو بینظیری در برابر قشون مغول پایداری‌می کند. اتحادیکه قدرت اراده آهنین‌چنگیز بین قبایل جنگجو و متشتت مغول بوجود آورده بود کم کم از بین میرفت وپس از مرگ منکو پادشاهان مغول دیگـراز فرمان خان بـزرگ اطاعت نمیکردند برکه اغول، برادر باتو، کـه بنواحی قفقاز حکـومت میراند به آئین اسلام درآمده و با پادشاه مصر روابط حسنه برقرار کرده بود و از قدرت طلبی‌هلاکو دل‌خوشی نداشت سپاهیان او در زمستان ۱۲۶۳(۶۶۲هـ)

۴۱ـ سفرنامه روبروك : ص ۲۳۵ـ۲۳۶ .

از رود دربندمیگذرندوباهلاکوپیکار میکنند. هلاکو دراین جنگ‌پیروز میشود ولی چون مجبور بمراجعت از شام شده‌بود فرماندهی سپاه خود را درآنجابعهده مغولی عیسوی بنام کتیوبوقا میگذارد، و سپاهیان او درعین‌جالوت شکست سختی ازسلطان مصرملك‌مظفربیبرس میخورند. این‌شکست که جلوی سپاهیان مغول را میگیرد، باعث میشود که هلاکو بفکر اتحاد با سلاطین اروپابیفتد وزنش دوکوزخاتون و دوستش هیتون پادشاه ارمنستان صغیر اورا بدینکارتشویق میکنند.

روابط‌حسنه‌هلاکوباپادشاه ارمنستان و اینکه به‌بازرگانان وکشیشان عیسوی اجازه‌دادآزادانه‌درقلمروی اوفعالیت کنندباعث انتشار وشایعه‌تعمید یافتن هلاکو گردید . چند سال پیش‌ازمرگ هلاکو راهبی مجارستانی‌بنام ژان‌به‌دربار رم‌آمدوخبرمسیحی شدن‌هلاکو را باطلاع پاپ‌الکساندرچهارم رسانید وازاوخواست که یکی ازبزرگان‌کلیسا را بایران بفرستد تابرتعمید هلاکو صحه بگذارد . این راهب ادعا میکرد که فرستاده هلاکو میباشد ، ولی چون نامه ای بهمراه نداشت . پاپ نمی توانست زیاد بگفته های او اعتماد کند. پاپ مطران اورشلیم را مأمور تحقیق دراین امرساخت ، ونامه‌ای بهلاکو نوشت ازمسیحی‌شدن اواظهارخوشحالی کرد.[42] هلاکو تاآخرعمربودایی‌ماندودرسال۱۲٦٥ (٦٦٣هـ) در دهخوارقان درگذشت و پسرش آباقا در اثر مساعی دوکوزخاتون به تخت نشست . در اواخرعمرهلاکوحلب ، دمشق واکثرنواحی سوریه بتصرف مغول درآمده و اروپائیان سخت درتلاش بودند تا به‌بعضی نواحی مسیحی نشین چون عکره

42— Mémoires sur les selations politique des princes chrétiens et particuliérement des rais de France avec les empereurs mongols, par Abél Remusat, Memoires de l'Institut Royal de France, Académie d'Iscriptions et Belles-Lettres, Paris 1822, tome VI, p. 468.

و غیره که درتصرف صلیبیون بوددر برابر حمله مغولان کمك کنند . دراین بین خبرهزیمت قوای مغولان دربرابر سپاهیان سلطان مصررسید ، که واقعه‌ای باور نکردنی وبیسابقه بود ، واروپائیان‌را بامکان اتحاد بامغولان ایران در برابر قوای مسلمان امیدوار میساخت . پس‌از ایندوره دوپادشاهی که‌توسط مغولان در دشت قپچاق و ایران تشکیل شد ، اولی بعلت نزدیکی باروسیه، مجارستان‌ولهستان، بااین‌ممالك‌روابط سیاسی‌پیدا کرد؛ ودومی‌بعلت‌مجاورت صلیبیون‌وتهدید مصریان با پاپ و پادشاهان فرانسه و انگلیس دوستی نمود و رابطه جانشیان هلاکو بااروپای غربی‌موضوع‌فصل‌آینده‌را تشکیل‌خواهد داد ، ولی‌درخاتمه‌این فصل‌باید بذکرسفرنامه مارکوپولو بپردازیم، که‌یکی از مشهورترین سفرنامه‌های قرون‌وسطاست‌و اورا بحق هرودوت تاریخ این دوره نامیده‌اند .

سفر های مارکوپولو (۱۲۵٤-۱۳۲٤/٦۵۲-۷۲۵ه) اندکی پس‌ازمرگ هلاکو اتفاق میفتد ، ولی‌شروع سیاحت‌های پدر وعموی اونیکولوومافئو[۴۳] در اواخرسلطنت هلاکو بوده است . این دونجیب‌زادگان ونیزی بودند که درسال ۱۲٦۰ (٦۵۹ه) درقسطنطنیه بکارتجارت اشتغال داشتند وبتدریج‌دامنه کارخود راگسترش‌دادند و اول‌به کریمه‌وسپس به‌بخارا و دربارخان بزرگ قوبلای‌قاآن‌درمرزچین‌رسیدند. قوبلای که هرگز اروپایی ندیده بودبوصفی که ونیزیها از قلمروی پاپ کردند بدقت گوش داد و آنها را بعنوان سفراء خود بدربارپاپ‌فرستاد تا یکصدنفرمبلغ آزموده درفنون وعلوم رابرای‌تعلیم اتباع‌خان بهمراه‌آورند . بنظرمیرسد که قوبلای‌قاآن ازمسیحیان‌آسیایی و لاماهای‌تبتی‌چندان دلخوشی نداشته‌است و از پاپ اجرای‌این امرراخواستار شده است . اما روحانیون اروپایی نیز دست‌کمی از همکاران‌آسیایی خود نداشتند و پاپ نتوانست‌خواسته خان را اجابت کند . برادران پولو درسال ۱۲٦۹ (٦٦۸ه) به عکره میرسند ؛ ولی‌کلمان چهارم فوت کرده پاپ جدید

43— Nicolo and Maffeo Polo.

انتخاب‌نشده بود آنها‌بو نیز میروند ومارکو پسر هفده ساله نیکولو را بهمراه برمیدارند. پس از دوسال‌معطلی چون‌پاپ‌جدیدانتخاب‌نمیشود ،آنهانامه‌هایی از اسقف لیژ در عکره میگیرند و عازم سفر میشوند . هنگامیکه به خلیج اسکندرون میرسند میشنوند که همان اسقف لیژ یعنی Tedaldo Visconti بنام گرگوری دهم‌به پاپی انتخاب‌شده است ، پس‌بعجله پیش‌او بازمیگردند، ولی فقط می‌توانندو‌دونفر راهب دومنیکن را راضی بمسافرت سازند ،امااین دو راهب نیز درهمان اوایل سفر بازمیگردند .

نیکولو ومافئو شرحی‌ازسفراول‌خودبجای‌نگذاشته‌اند ، ولی‌مارکوپولو شرح سفردوم راداده است . راهی که‌آنها درسال۱۲۷۱(۶۷۰هـ) پس‌ازحرکت از عکره برای رسیدن به دربارخان بزرگ از طریق ایران انتخاب کردند دقیقاً معلوم نیست. بعقیده سرپرسی‌سایکس[44] بعلت اشتباهی که مارکوپولو درمورد نام دجله و مسیرآن مرتکب میشود ، بنظر نمیرسد از راه سیواس، موصل و بغدادبه‌هرمز رسیده باشند ، بلکه باحتمال قوی ازطریق‌شمال‌ایران وتبریزبه‌سلطانیه‌رسیده سپس‌به‌کاشان، یزد، کرمان وبالاخره به‌هرمزرفته‌اند. هرمز درآن روزگار درکنارخلیج کوچکی درشمال شرق خلیج فارس در نزدیکی شهرفعلی میناب قرار داشت . چون مسافرت دریایی خطرناك بوده تصمیم‌میگیرندازطریق خشکی‌بروند. مارکوپولو میگوید: «وضع کشتیهای آنهاتأسف‌آوراست ، واغلب در دریا از میان میروند ؛ زیرا تسمه‌های آهنی ندارند و باالیاف جوزهندی بهم بسته شده‌اند . . . این الیاف دراثرآب دریا از میان نمیروند ، ولی دربرابرطوفان مقاومت ندارند کشتی‌ها را قیراندود نمی‌کنند . بلکه باروغن ماهی می‌سایند . کشتی‌ها فقط یك دکل،یك‌بادبان

44— Sir percy Sykes, Persia, pp. 262-263

ویک سکان‌دارند، وعرشه‌ای ندارند، فقط پوست گاوی‌برروی کالاهامی کشند واسب‌ها را نیزززیرهمین پوشش‌برای‌فروش بهند می‌برند.[۴۵]

پولوها از هرمز بطرف شمال حرکت میکنند وپس‌از گذشتن از ناحیه رودبار(که باید رود گوده‌بار بخش بستك شهرستان لارباشد) به کرمان باز میگردند و از طریق کوه بنان به تون وقاین واز آنجا به خراسان میروند. بگفته مارکوپولو تون وقاین هشتمین ایالت ایران بوده که شامل قسمتی از خراسان‌نیزمیشده‌است ودر آنجابشرح درخت‌چناری(arbor seco)میپردازد که بگفته اهـالی محل‌آخرین جنگ‌داریوش و اسکندربوده‌است(؟)آنگاه ازطریق راه‌کاروان‌رو بطرف‌شمال‌شرقی‌میروند وبشهرشاپور گـان‌میرسند.[۴۶]

دراینجامارکوپولو بذکرلشکرکشی هلاکو علیه علاءالدین محمدسوم اسماعیلی می‌پردازد و اورا «پیرمرد کوهستان» میخواند وشرح دره زیبایی را بین‌دو کوهستان‌می‌دهد که ملاحده بهشت افسانه‌ای‌خود را درآنجاساخته بودند وفدائیان رابعداز دادن حشیش بدانجـا میبردند وبادختران‌زیباروی محشور میساختند. پس‌از بیرون برده شدن ازآنجا فدائیـان بامیدرسیدن به‌آن‌بهشت‌به‌اوامرداعی بزرگ سرمی‌نهادند وبقتل دشمنان کمرمی‌بستند.

بگفته مارکوپولو از قلعهٔ سـابق ملاحده تاشهر شـاپورگان از طریق کاروانرو شش روز راه بوده‌است.[۴۷] مسافرین پس از گذشتن ازنواحی بلخ،

۴۵ــ سفرنامه مارکوپولو به ترجمه و تحشیه سری هنری‌یول ، دو جلد ، لندن ۱۹۰۳ ، ج اول ص ۱۰۸.

۴۶ــ هفت‌ناحیه دیگرعبارت بودنداز : قزوین، کردستان، لرستان، شولستان (شولها قبیله‌ای بودندکه‌بین شیراز وکازرون اقامت‌داشتند بعداً بوسیله لرها از محل خود بیرون رانده شدند) ، اصفهان ، شیراز ، شبانکاره .

۴۷ــ شهریکه داریوش درآن‌کشته شد Hecatompylos نام داشته که بعضی آنرا درغرب بسطام ونزدیك دامغان قرارمیدهند بگفته فردوسی آخرین جنك داریوش در مرز کرمان بوده است .

بدخشان، کشمیر، شمال رود سیحون، فلات مرتفع پامیر به کاشغر میرسند و دشت گوبی را پیموده به حدشمال غربی چین که در آن زمان « تنگوت» خوانده میشد میروند و بالاخره پس از سه سال و نیم در ١٢٧٥ (٦٧٤هـ) به اقامتگاه تابستانی منکو واقع در صدمیلی دیوار چین نزدیك کالگان میرسند. منکو ونیز یهارا بگرمی میپذیرد و مخصوصاً به مارکوی جوان علاقمند میشود. مارکو[٤٨] نیز بفرا گرفتن چند زبان شرقی همت میگمارد و دیری نمیپاید که خان بزرگ او را بخدمت دیوانی میگذارد. اولین مأموریت مارکوپولو او را بـایالات دوردست چین واقع درشرق آن کشور میکشاند، وپس از بازگشت با وصف دقیق آداب ورسوم وداستانهای اقوام سرراه خان راخوشنود میسازد .مارکوپولو همراه پدر و عموی خود مدت مدیدی در دربارخان میماند و در طی مأموریتهای مختلف از ایالات جنوبی چین، جنوب کوشن شین ، دریای هند ، ایالات جنوبی هند دیدن میکند و اطلاعات ذیقیمتی فراهم میآورد . و مدتی نیز بحکومت یکی از شهرهای چین منصوب میشود. پولوها ثروت زیادی جمع میکنند و کم کم بفکر میافتند که مبادا پس از مرگ خان پیر نتوانند از میان مغولان جان سالم بدر برند . ولی منکو اجـازه بازگشت نمیدهد تا بالاخره راه حلی پیدا میشود .

در ١٢٨٦ (٦٨٥هـ) ارغون ایلخان ایران زن محبوب خود بلغا خاتون را از دست میدهد و به پیروی از خواهش او میخواهد فقط بازنی مغولی از طایفه همسر سابقش ازدواج کند ، لذا سفرایی بدربار خانبالغ میفرستد تا شاهزاده خـانمی برایش خواستگاری کنند . شاهزاده خانم قوقاچین کـه هفده سال بیشترنداشت وفوق‌العاده زیبا بود بهمسری ایلخان انتخاب میشود

٤٨ـ اولین ایتالیایی که در تبریز اقامت کرده یکی از اهالی ونیز بنام

Pietro Viglioni

که وصیت نامه او مورخ دسامبر ١٢٦٤ در دست است .

Car chive. Venet. XXVI, pp. 161-165: Heyd.French Ed. II, q. 110.

و چون راه خشکی سخت و ملال‌آور بود قرارمیگذارند از راه دریا عازم ایران شود سفرای مغول که از راه دریایی اطلاعی نداشتند ازمنکو قاآن میخواهند تاسه نفر « فرنگی» را راهنمای آنها سازد، خاصه که مارکوپولو تازه از سفر دریایی بهند بازگشته بود و اطلاع زیادی در این باره داشت. منکوقاآن بالاخره رضایت میدهد ونامه‌های دوستانه‌ای نیز برای پادشاهان اروپایی توسط پولوها میفرستد. این هیأت در ۱۲۹۲ (٦۹۲هـ) ازبندر زیتون واقع در چین عزیمت میکنند.

این سفردوسال واندی طول‌میکشد وپس ازچندماه اقامت درسوماترا و جنوب هند، پولوها همراه شاهزاده خانم که سخت باآنها دوست شده بود به هرمز میرسند، درحالیکه عده زیادی ازهمراهان بدرود حیات گفته بودند. ارغون فوت کرده وبرادرش بجای او به‌تخت سلطنت نشسته بود و غازان بجای پدر همسر شاهزاده خانم میشود ، ولی متأسفانه شاهزاده خانم بیش‌از دوازده ماه زنده نمیماند. پولوها مدتی در تبریز که درغیاب‌آنها فوق‌العاده اهمیت یافته و مرکز تجارت شرق وغرب گشته‌بود اقامت میکنند ودرآنجا عده زیادی ازتجار اروپایی مخصوصاً از اهالی جنوا را ملاقات میکنند و بالاخره رهسپار ایتالیا میشوند و در ۱۲۹۵ (٦۹۵هـ) به‌ونیز میرسند. شهرت سفرها وثروت پولوها آنها را نه‌تنها در ونیز بلکه درشهرهای دیگر ایتالیا مشهور میسازد. اندکی‌بعد در جنگ دریایی که بین ونیز و جنوا درمیگیرد مارکو اسیر وزندانی میگردد ودرحدودچهارسال درآنجامیماند. درزندان یکی ازرفقای زندان بنام Rustichello که ازاهالی پیزابود اورا تشویق به‌بازگفتن ماجراهای سفرهایش مینماید وخودش آنها را بصورت کتابی که دردست است درمیآورد. مرگ مارکوپولو بسال ۱۳۲٤ (۷۲۵هـ) در ونیز اتفاق می‌افتد.

مجموعه اطلاعاتی که مارکوپولواز سفرهای خود وپدر وعمویش جمع

آورد دراروپا بیسابقه‌بود وبه‌مقدار قابل ملاحظه‌ای‌بر گفته‌های نویسندگان یونان وروم باستان دربارهٔ ملل شرق افزود. او گرچه درایران مدت زیادی توقف نمیکند ، ولی اولین سیاح اروپائیست کـه از کویرلوت عبور میکند و بوصف آن میپردازد ، وشرح نسبتاً دقیقی از شهرهای سرراه خود میدهد. اقامت ممتد مارکوپولو درچین اورا قادر ساخت که وصف جامعی ازشهرها ونواحی این سرزمین پهناور بکند.

از سفرنامه او برمیآید کـه در دربار قوبلای‌قاآن دانشمندان زیـادی بودند ودراکثر موارد اطلاعات مارکوپولو مأخوذست ازاطلاعات مسلمانان که درعلم جغرافیا خیلی پیشرفته‌تر ازاروپـائیان بودند. مارکوپولو نه تنها دردربار خاقان چین ، بلـکه درسفر خود درایران ومناطق دیگر از اطلاعات مسلمانان استفاده زیاد کرده است. نـکته جالب اینـکه او بعضی‌ازاسامی شهرها ورودهای چین را بصورت فارسی‌آنها میدهد مثل « زردندان» و«پل‌سنگی»

عده‌ای میگویند کـه اختراع چاپ و باروت دراروپا پس از وصفی که مارکوپولو ازاین دو درچین کرد بوجودآمد ، البته صحت وسقم این مطلب به‌تحقیق معلوم نیست، ولی بیشك مارکوپولو در خور شهرتیست کـه کسب کرده‌است. اواولین‌سیاح‌اروپایی‌بود که‌تمام طول‌آسیارا پیموده وسرزمینهای بسیاررا وصف کرده است: از شمال ایران تا جنوب طی کرده و از کویرلوت گذشته است . فلات زیبای بدخشـان و ختن، استپ‌های مغولستان ، نواحی مختلف سرزمین پهناور چین ، ژاپن ، برمه ، لائوس، سیام، جاوه و سوماترا، هند، سیلان و تبت را وصف میکند و آداب ورسوم بسیاری از مللی را کـه دیده است شرح میدهد. در عصری کـه اروپا جز افسانه‌هـای اغراق آمیز از شرق چیزی نمی‌شنـاخت مارکوپولو از این دنیای ناشناخته کـه ظهور مغولان انظار را متوجه‌آن ساخته بود تصویری تازه برای‌غرب کشیده‌است.

وصیت نامه

منسوب به عباس میرزا

نایب السلطنه

از

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

وصیت نامهٔ

منسوب به عباس میرزا نایب السلطنه

از

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

« دکتر در تاریخ »

در مجموعهٔ خطی اسناد خصوصی میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله رساله‌یی بقلم میرزا ملکم‌خان و بخط منشی او زیر عنوان « طرح عریضه‌ایست که بخاکپای مبارک محرمانه باید عرض شود »[1] موجود است که معلوم نیست آیا میرزا ملکم‌خان آنرا برای شاه فرستاده است یا نه ولی بهرحال، در این رسالهٔ نفیس که حاوی نکات و مطالبی بسیار جالب و با ارزش میباشد، میرزا ملکم‌خان به نکته‌یی جالب اشاره نموده و آن موضوع « وصیت‌نامهٔ جعلی » نایب‌السلطنه عباس میرزاست که بنابگفتهٔ میرزا ملکم‌خان، محمد خان امیر نظام آنرا

---

۱ ــ مجموعهٔ خطی بشماره Supplement Persan.1996 درکتابخانهٔ ملی پاریس از برگ ۱۴۱ تا برگ ۱۶۶

«بموقع تدارك نموده وپیش‌امپراطور روس فرستاده» است‌وسپس دربارهٔ آن مینویسد: «میتوان گفت که‌استحکام دولت‌ایران و آسایش‌مملکت‌تاامروز[۲] از حسن‌کارمرحوم امیرنظام محمدخان شد»[۳] (تصویر شماره ۱).

از موضوع وصیت‌نامه‌یی که منسوب به عباس میرزا باشد ، تا جائی که نگارنده میداند درمیان کتابهای دورهٔ قاجار نخست در کتاب زنبیل تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله (متوفی بسال۱۲۹۵ هجری قمری) ذکری آمده است ولی از آنچه که فرهاد میرزا در کتاب خود ذکرنموده متأسفانه مطلبی بدست نمی‌آید. فرهاد میرزا ضمن شرح اسامی « امرا واشخاصی که دررکاب ولیعهد مرحوم بودند...[٤] » پس ازنام علی‌نقی‌خان قراپاپاق، اضافه کرده است «دروصیت‌نامهٔ مرحوم ولیعهداسم اومذکور است.»[٥]

پس ازاین مأخذ ، درنشریات سالهابعد ، یعنی پس ازانقلاب مشروطیت، رونوشت متن شش‌نامه بخط عباس‌میرزا راکه اصل‌آنها در کتابخانهٔ‌سلطنتی است زیرعنوان «وصایای‌عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درروزنامهٔ نوبهار[٦] میبابیم وسپس دررساله‌یی بعنوان «عباس میرزا نایب‌السلطنه» بقلم ابوالقاسم لاچینی حاوی‌رونوشت‌متن‌فرمانهاونامه‌هاودستخطهای‌عباس‌میرزا هم سواد۲٦دستخط نایب‌السلطنه دیده میشود.[۷] که جنبهٔ‌وصایا دارد وپنج قطعه ازآنها همانست که قبلا در روزنامهٔ نوبهار نیز بچاپ رسیده بود . بدین ترتیب تا کنون ۲۷ قطعه دستخط ازعباس‌میرزا نایب‌السلطنه دردست است که متضمن وصایایی‌از

۲ـ منظور زمان نگارش رساله یعنی زمان میرزا ملکم خان است .

۳ـ برگ شمارهٔ ۱٤۳

٤ـ فرهاد میرزا معتمدالدوله : زنبیل ص ۱٦۰ به بعد . چاپ سنگی تهران سال ۱۳۲۹ قمری .

٥ـ همان کتاب ص ۱٦۱

٦ـ دورهٔ پنجم . این شش نامه عینا درکتاب «ایران درمیان طوفان» تألیف ناصر نجمی نیزنقل شده است (ص ۳۲۷ تاص ۳۳٦چاپ تهران سال۱۳۳٦ خورشیدی) .

۷ـ چاپ‌تهران سال ۱۳۲٦ خورشیدی از صفحه ٤٥ تا ۷۹

عباس‌میرزا به‌محمدمیرزا و برخی‌دیگر از نزدیکان‌اوست. ولی‌بهر حال‌در هیچیك از این وصیت‌نامه‌ها نکته‌ومطلبی که حاکی از وضع‌سیاسی وحکومتی ایران باشدو بگفتهٔ میرزا ملکم‌خان بتوان آنرا «پیش‌امپراطور فرستاد» و «استحکام دولت‌ایران و آسایش‌مملکت »را بسته به‌آن دانست‌ونیز نامی ازعلی‌نقی‌خان‌ـ قراپاپاق درآن یافت ، دیده نمیشود .

بدین‌سبب برای نگارنده‌محقق بود که وصیت‌نامه‌یی که میرزاملکم‌خان ازآن‌نام برده وهمچنین وصیت‌نامه‌یی که فرهادمیرزا بدان اشاره کرده است متن ویا متون دیگری هستند غیرازآنهایی که درروزنامهٔ نوبهار ودر رسالهٔ آقای لاچینی جمع‌آوری شده است ولی بهیچ روموفق به‌کشف این حقیقت نمیشد تا اینکه درمیان اوراق واسناد خانوادگی خود مجموعهٔ کوچکی که درپشت‌آن نوشته شده‌است « وصیت‌نامهٔ مرحوم نایب‌السلطنه» بدستم افتادو چون متن‌آنرا با متون روزنامهٔ نوبهار ورسالهٔ آقای لاچینی مطابقت‌نمودم مشخص شد نه‌تنها متنی جداگانه وغیراز آنهاست، بلکه همانست که‌میرزاـ ملکم‌خان بدان‌اشاره کرده‌است وازحسن‌تصادف هنگامی که چهارجلدنسخهٔ خطی کتاب « کراسهٔ‌المعی»تألیف افضل‌الملك‌شیرازی را که کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی‌بتازگی‌خریداری کرده‌بود، برای‌شناسائی‌وآگاهی‌ازمحتوای‌آن ورق میزدم به‌سوادی ازوصیت‌نامهٔ عباس میرزا برخوردم[8] که پس از دقت معلوم شد همان متنی است که نگارنده هم نسخه‌یی ازآنرا دارد وچند سال بعد هم یعنی درسال ۱۳٤۹ نیز چند نسخهٔ مکرر از همین وصیت نامه ضمن اسناد واوراق خانوادگی مرحوم‌فرخ‌خان امین‌الدوله ودرتصرف جناب‌آقای حسنعلی معاون‌الدوله غفاری‌خلف صدق آنمرحوم دیدم وپس ازمقابله بامتن متعلق بخود معلوم گردید نسخه‌های مکرری از وصیت‌نامهٔ مزبور میباشد و نیز چنین دانسته شد که پس از جعل و یا افشای متن این وصیت‌نامه رجال

۸ـ نسخهٔ خطی صفحات ۱۷۳۷ و ۱۷۳۸ جلد سوم

زمان نسخه‌هائی برای خود ازروی‌آن استنساخ کرده بودند.[۹]

بنابراین متن موردبحث‌ما همان متنی‌است که‌میرزا ملکم‌خان برای‌آن، آن همه اهمیت‌قائل شده و «جعل»آنرا ازکارهای خیرومهم میرزامحمدخان امیرنظام دانسته است‌وخوشبختانه این متن ازدستبردتصادفات بر کنارمانده وامروز بدست ما رسیده است .

تاریخ انشاء و تنظیم این وصیت‌نامه ، چنانکه در صدر آن افزوده شده جمعهٔ یازدهم محرم‌الحرام سال ۱۲٤٦ هجری است که «ناخوشی طاعون» در تبریز شیوع داشته است والبته این تاریخ در صورتی مورد استناد تواند بود که در اصالت وصیت‌نامه تـردیدی نداشته باشیم ولی اگر آنـرا ساختگی بدانیم، تاریخ‌انشاءآن‌لامحاله‌بعدازمرگ فتحعلی‌شاه(نوزدهم‌جمادی‌الآخره- ۱۲۵۰ هـ. ق) خواهد شد ، زیرا در وصیت‌نامهٔ مزبور یك نکتهٔ اساسی بچشم میخورد که میتوان گفت منظوراصلی نوبسندهٔ وصیت‌نامه- هر که‌باشد- قید و تصریح‌همان نکته بوده وآن چنین است که عباس میرزا دراواخروصیت‌نامه به‌وعده‌ها وتعهدات امپراطور روسیه اشاره وسپس تأکید میکند از جـانب اونامه‌یی به امپراطور نوشته وتعهدات اورا که نسبت به اولاد او متقبل شده است یـادآور شوند[۱۰] واین وعده‌ها و تعهدات اشاره بـه مفاد فصل چهارم عهدنامهٔ گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸ هـ . ق) و فصل هفتم عهدنامهٔ ترکمانچای (پنجم شعبان ۱۲٤۳ هـ. ق) است که امپراطور روسیه ، ولایتعهدی و سلطنت ایران رادرخاندان عباس‌میرزا واولاد اوتعهد نموده بود .

این است متن آن فصول .

۹ــ دراین جا لازم می‌بینم ازجناب آقای معاون‌الدوله غفاری‌که بی‌مضایقه نسخ خود را برای مقابله در اختیار نگارنده گذاشتند سپاسگزاری کنم .

۱۰ــ ر . ك به ص ۱۲ این مقاله و تصویر شمارهٔ ۱۰

فصل چهارم عهدنامهٔ گلستان :

« اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهت اثبات این معنی بنابر همجواریت طالب وراغب است که درممالك شاهانهٔ ایران مراتب استقلال واختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده وملاحظه نمایند لهذا ازخود وازعوض ولیعهدان عظام اقرار مینمایند که هر یك ازفرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقه ننمایند ....»

فصل هفتم عهدنامهٔ ترکمانچای :

« چون پادشاه ممالك ایران نواب عباس میرزا راولیعهد دولت قرارداده ، امپراطور روسیه نیز تصدیق براین مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه را ازنتایج جلوس برتخت شاهی، پادشاه بالاستحقاق آن ملك داند.»

بنابراین میتوان گفت اگرهم وصیت نامهٔ مورد بحث ساختگی باشد، باز بی گمان منظور وقصد اصلی امیرنظام از جعل وتنظیم آن، یادآوری تعهدات امپراطوری روسیه و جلب و پشتیبانی آن دولت برای رسیدن محمد میرزا به سلطنت بوده وبالنتیجه تاریخ تنظیم آن قاعدتا بایستی پس ازمرگ فتحعلی شاه ومقارن باروزهایی می بوده که محمدمیرزا برای تصاحب تاج وتخت از تبریز عازم تهران بوده وظل السلطان وبرخی دیگر ازشاهزادگان بداعیهٔ سلطنت به مخالفت بامحمدمیرزا برخاسته بودند عبارت « امیرنظام آنرا بموقع تدارك نمود » که میرزا ملکم خان ذکر نموده است نیز اشاره بهمین موقع باریك و حساس میباشد و دراین صورت تاریخ محرم ۱۲٤٦ هجری هم که درصدر وصیت نامه بعنوان تاریخ انشاء آن تصریح شده. جز برای اثبات انتساب وصیت نامه به عباس میرزا که درآن تاریخ هنوز زنده بوده است دلیل دیگری نمیتواند داشت . بعلاوه مطلب دیگری نیز درمتن وصیت نامه آمده است که

اگر نسبت به اصالت وصیت‌نامه تردید کنیم، ذکر آن مطلب را باز از آنجهت باید دانست که امیرنظام خواسته است تنظیم وصیت‌نامه را بزمان زندگانی عباس میرزا منسوب نماید و آن نکته، سفارشی است کـه عباس میرزا ازبابت حمایت و نگهداری فرزندان خود به فتحعلیشاه نموده و نوشته است « وصی و وکیل من شاه است . .. عوض خدمات و زحمات من البته نظر لطف باولاد من خواهند داشت». [11]

ولی بهرحال، قدرمسلم این است که تاریخ آشکار ساختن وصبت‌نامه‌ـ خواه اصیل و خواه ساختگی ــ سال ۱۲۵۰ هجری قمری ، بعد از مرگ فتحعلی شاه (نوزدهم جمادی الآخره) وقتل میرزا ابوالقاسم قـائم مقام [12] (سی‌ام صفر ۱۲۵۱) بوده وبه گمان نزدیك به‌یقین، امیرنظام که بدون تردید بـا مشورت قائم مقام دست به‌چنین کاری زده است، درهمان روزهای نخست مرگ فتحعلی‌شاه و پیش ازجلوس محمدمیرزا درتبریز (هفتم رجب) وحرکت او بسوی تهران موضوع وصیت‌نامهٔ مـزبور را آشکار وافشانمـوده است . زیـرا قدر مسلم ایـن است که افشای این وصیت نامـه بـرای جلب حمایت سفیر روسیه بـوده و میدانیم کـه پس از رسیدن خبـر مـرگ فتحعلیشاه به تبریز (۲٦ جمادی‌الآخر) ، چند روزی قائم مقام موضوع را از مردم تبریز پوشیده نگاهداشت وبه‌فراهم ساختن مقدمات سلطنت محمدـ میرزا پرداخت[13] ولی‌چون رفته رفته‌مردم ازمرگ شاه آگاه شدند قضیه را آشکار نمود ومحمد میرزا جامهٔ سیاه پوشید. دراین موقع بطوریکه مؤلف ناسخ‌التواریخ نوشته است « وزیر مختار روس و انگلیس باتفاق در حضرت

---

۱۱ ــ به صفحه متن وصیت‌نامه وبه صفحهٔ ۱۸حاشیه ۱٤ رجوع شود .

۱۲ــ درآغاز وصیت‌نامه عبارتی بااین مضمون دیده میشودکه «درباب بکه وشهنام وسهلین وتنگ‌کمان‌که مرقوم‌فرموده‌اند شهادت قائم‌مقام معتبراست، قائم‌ـ مقام‌شهادت‌دارد» واین‌شرح میرساندکه‌درزمان‌افشای وصیت‌نامه،قائم‌مقام زنده بوده است .

۱۳ــ ناسخ النواریخ کتاب قاجاریه ج ۲ ص ۱۲

او حاضر شدند و معروض داشتند که نخست ملك را بی پادشاه گذاشتن و سلب سو کواران داشتن ازاین برزیارت پسنده نباشد.بعید نیست که‌مسامحت دراین‌کار فتنه[یی] حدیث کند که زحمت بسیار دردفع آن باید کرد. ..»[١٤]
بعلاوه مورخان خارجی مثل واتسن و سرپرسی سایکس هم به‌پشتیبانی‌های سفیر روسیه اشاراتی کرده‌اند[١٥] ودرنتیجه معلوم میشود وصیت‌نامه درهمان روزهای نخست‌بین ٢٦ جمادی‌الآخره وهفتم رجب مطرح شده‌است.

مطلب دیگری را کـه در بارهٔ وصیت نامهٔ مورد بحث باید بیان کـرد نکته‌ایست درخصوص‌هدایای فرمانفرمای هندوستان که درپایان وصیت‌نامه چنین‌ذکرشده‌است :«همچنین از هدیهٔ فرمـانفرمای‌هندبموجب‌تفصیل‌بایست مکدانل بمن بدهد. او مرد .کامبل‌تسلیم کرد » .[١٦]

ازاین عبارت چنین‌برمیآید که بهنگام تنظیم وانشاء وصیت‌نامه، سرجان مکدانل زنده‌نبوده است واین نکته‌است که خود ابهامی‌بوجود میآورد زیرا بطوریکه میدانیم ، مکدانل چند روزی بعد ازعید سال ١٢٤٧ قمری(اواخر شوال) درگذشته است [١٧] وحال آنکه انشاء وصیت‌نامه چنانکه در صدر

١٤ــ ناسخ‌التواریخ کتاب قاجاریه ص ١٤

١٥ــ واتسن میگوید : « سفیر روس اظهارداشت‌که باتوسل به قوای مسلح اورا بتخت خواهد نشاند ولی اقـدامات مؤثرسرجان کامبل‌سفیر انگلیس مقیم تبریز اورا متقاعد نمود که احتیاجی بتوسل نیروی نظامی نیست» (ازتاریخ قاجاریه ص ١٩٢ ترجمهٔ عباسقلی آذری) و سرپرسی سایکس مینویسد : «خوشبختانه برای وارث بالاستحقاق باکمك معنوی و مادی سفیر بریتانیا سرجـان‌کامبل کـه‌در آنوقت‌در تبریزبود و همچنین کمك نمایندگان روس، شاه جدید توانست بایك نیروی نسبتاً زیادی بسوی تهران حرکت نماید . این قضیه که وزرای مختار بریتانیای کبیر وروسیه باشاه همراه بودند سبب شدکـه اتباع ظل‌السلطان اورا ترك نمایند » (تاریخ ایران جلد دوم ص ٤٧٢ ـ ٤٧٣) .

١٦ــ ر . ك به تصویر شمارهٔ ١١ وص ١٣ درهمین مقاله .

١٧ــ ناسخ‌التواریخ مجله قاجاریه ج ١ ص٢٧٤و روضة‌الصفای ناصری جلد نهم ص ٣٠٨ و منتظم ناصری ج ٣ ص ١٥١

آن‌تصریح گردیده در یازدهم محرم ۱۲۴٦ یعنی‌در حدود یکسال وده ماه پیشتر از مرگ مکدانل نوشته شده است وواضح است که این وضع معقول وقابل قبول نمیتواند بود جز اینکه وصیت‌نامه را ساختگی دانسته و چنین توجیه کنیم که امیرنظام درمورد تاریخ مرگ سرجان مکدانل دچار اشتباه شده‌وآنرا پیش از سال ۱۲۴٦ دانسته‌است . ولی مؤلف کراسهٔالمعی که اوهم متوجه این نقص‌شده بوده، درحاشیهٔ وصیت‌نامه نوشته است « ... واین طرف را درخراسان مرقوم فرموده‌اند» (یعنی ولیعهد) وبدین ترتیب خواسته است رفع ایراد مزبور را کرده باشد. اما بهرحال ابهامی باقی میماند که گفتهٔ میرزاملکم خان‌را مبنی‌بر جعلی بودن وصیت نامه تقویت میکند و تا نسخهٔ اصل وصیت‌نامه بدست نیاید نمیتوان آنرا بطور قاطع بقلم عباس میرزا ویا ساختهٔ امیرنظام دانست .

اینك به‌متن وصیت‌نامه میپردازیم*:

بسمه تبارك و تعالی

امروز جمعهٔ یازدهم بنظرم رسید که نظربانقلاب و سوء قضا چیزی که بخاطر میرسد چند کلمه [یی] نوشته بجهت سبکی‌کار بهتراست.

اولا بفضل جناب احدیت امیدوارم که تااسراء شیعهٔ خراسان و استراباد را از قدیم وجدید ازدست ازبك وترکمن خلاص نکرده قهراً قسراً مسترد نکنم ، اجل موعود نرسد واین‌آرزو برای من دردلم نماند. بعون‌الله‌تعالی.[1] اگراجل برسد راضی بحرکت نعش‌خود نیستم . مراآورده در سمت شرقی منبرمصلی صفهٔصفا دفن کنند ویا درزیر منبر اول که احتمال میرود یك‌وقتی آدم خدائی‌پای خود را بـرسرقبر من بگذارد و از آن رهگذر تخفیفی در گناهان من‌بهم رسدودر روزهای مصلی‌البته حاضران‌فاتحه ورحمتی‌خواهند فرستاد. همیشه‌اززبان مردم ورحمت‌دور نخواهم‌بود بلکه تخفیفی‌در گناهان

* برای شرح شماره‌هایی‌که درمتن‌وصیت نامه قید شده است به پایان مقاله زیر عنوان «حواشی وتوضیحات» رجوع کنید .

بهم برسد . مخارج برداشتن وتنقیح منبرصفهٔ صفا و استحکام قبر که باندك چیزی خراب نشود از بعضی هدایا که حلال است و بـرای من از پادشاهان فرنگ فرستاده شده وجزئی مانده‌است بشود نه‌پول دیگر که راضی نیستم. نشان پادشاه روس مرصع باقی مانده. اجناس ستیك‌خان، دوربین و تفنگ و کالسکه که مانده ، دوهزار تفنگ ارك‌وسایراسباب ازاین قبیل ، مادیان‌های بسکویچ ، سایر چیزهای دیگر ازقبیل هزار بیشه و سماوار وجزئیات دیگر فروخته شودو بمصرف برسد حتی‌حج وصوم وصلوة وردمظالم . خودرابکسی مدیون‌نمیدانم‌مگر بحساب‌دفتر، جواب آنهم‌بااهل‌دفتر است‌چرا که‌خرج‌ولایت ودولت‌است .بازباید دولت‌جواب‌بدهد،ازقبیل قرض‌روس وغیره. وقتی‌شخص مازندرانی بتوسط امام علی‌سلطان‌خوئی[۲] پولی ازاو گرفتم گفتند این شخص شریك آنکسانی بوده که در ساری پول شاه مرحوم را آورده بـودند.العلم‌ـ عندالله تعالی.[۳] بعد پسراو را بصدوپنجاه تومان بیشتر یا کمتر راضی کردم[٤] اما صحت و سقم‌آن بمن‌معلوم‌نیست. شاه بهترمیداند. اگرهمچو چیزی‌بوده که حق بوده است، اگرصحت‌نداشته‌باشد اورا یا ورثهٔ اورا باید راضی کرد. جواهرات و اسباب شاه موافق سیاههٔ حاجی حیدر علی‌خان[٥] وآقا محمدـ حسن[٦] باید بشاه برسد مگرطلاآلات اورا که از راه اضطرار بکرورخوی دادم[۷] وقوطی انفیهٔ اورا هم خسرومیرزا [۸] بنسلرود[۹] بخشید . اختیار باشاه است. باقی موجود است بی‌عیب ونقص. پولی که دارم ازاین‌قرار است. زیاده هر کس بگویدتهمت است. عبث کسی‌را آزارنکنند . نزدحاجی‌آقالرصرافـ باشی‌دوهزارتومان.نزدآقاحسین مراغه[ای]دوهزارتومان. پیش‌میرزا یوسفـ ناظرهزارتومان.[۱۰] پیش حاجی شعبان‌پانصدتومان . قیمت گچ وآجروآهك پیش سیف‌الملوك میرزا[۱۱] پانصدتومان . نزد آقاعلی اصغرخـوئی[۱۲] هزار تومان . پیش مادر بهرام میرزا [۱۳] ، اشرفی کهنه و ریـال کهنه رویهم تخمیناً یکصدوپنجاه تومان . حساب سایرالوجوه آقامحمد حسن، هرچه باقی‌باشد.

جواهرات‌جعبه پیش آقامحمدحسن هرچه میانش [است]،زنار و پیش‌خفتان و خنجرمرصع، بازوبند، جفت تکمهٔ مروارید ، جواهرات‌هم همین است عبث مردم را آزار نکنند. وصی‌و و کیل من‌شاه‌است، نه‌اینکه اینقدراهمال کرد که اولاد محمدعلی میرزا تمام شدند[۱۴] واولاد ابراهیم‌خان عمو وخانه‌او[۱۵] بباد فنارفتند . عوض خدمات وزحمات‌من،البته نظرلطف باولاد من‌خواهندداشت. آنچه من‌دارم زیادش اسبابی‌است که بجهت‌کار سرحدات و اسباب‌سرحدفراهم شده [۱۶] اگر اندك اهمالی کنند سالها کس‌دیگر این را فراهم نخواهدآورد. کوآن‌آدم[۱۷] که پول را خرج این نوع کارها کند . خلاصه اهمال و تغافل برنمیدارد. میرزا ابوالقاسم[۱۸] را پاك بجاآورده‌ام‌اگراو زنده باشد[کار را به] او وامیرنظام[۱۹]وحاجی‌آقا[۲۰] محول کنند اما خوب‌وبد را ازمیرزا ابوالقاسم بخواهند که از او درست‌تر حالا درمیان مردم نیست وحساب‌آنچه هست و نیست را او باشد و خدای خودش ، منقح کند . آنچه چیزی است [۲۱] که بمصرف دولت نمی‌آید مال اولاد من‌است باذن شاه بآنها میرسد . آنچه‌مال، دولت است و بمصرف ثغوراسلام ، بازمال مسلمانان است وباید بمصرف‌ثغور مسلمانان بیابد . املاك چیزی که دارم ده چهرقان [۲۲] خریده‌ام ده هزار باجاقلی[۲۳]،باغ‌شمال[۲۴] وآسیابها وقنات‌آنست که‌احیا کرده‌ام،باغ‌صفاست[۲۵] که اصل باغ وقنات وآسیاب که هبه شده بجهانگیر میرزا[۲۶] است ولاکن طرف شمال باغ ، بیرون عمارت وهمچنین طرف‌سرداب از هبه خارج است . عمارت اندرون و باغ اندرون وخانهٔ سلطان ومنوچهرمیرزا[۲۷] وخانهٔ‌بسیار در شهروبیرون شهرخریده‌ام واذن‌نشیمن بمردم داده‌ام،همه‌ملك من‌است .

آنچه کتاب دارم بفریدون میرزا[۲۸] بخشیده‌ام باید بتصرف اوداد.آنچه درپیش زنهاست خواه عقدی‌خواه متعه،همه را بخودشان بخشیده‌ام وبتصرف خودشان است.راضی نیستم که احدی بآنها حرف‌بزند، مال خودشان است . از شاه توقع دارم که در امر اولاد من دقت کند و سر خودشان نگذارد

و بدرخانه‌ها محتاج نشوند . همه‌باید مطیع امر و نهی محمد میرزا[۲۹] باشند بطور نوکر. هر کس از اطاعت او خارج شود ازفرزندی منهم خار. ج است نوکرها هم‌هر کس بغیر از این بکند نمك بحرام است . درطهران املاك‌دارم، خانهٔ اندرونی ظل‌السلطان[۳۰] که خریده‌ام و ده دولت آباد[۳۱] را که سه دانگ را شاه مرحوم[۳۲] ازمیرزا شفیع[۳۳] ابتیاع کرده بمن‌بخشیدند بصیغهٔ شرعیه که ملاحسین ملاباشی وشیخ محمد بحرینی صیغه خواندند و نصف دیگررا مهدیقلی‌خان قاجار[۳٤] اولا هبهٔ معوضه کرد درثانی بجهت احتیاط در وقت رفتن بمکه، درتبریز خریدم . ملك من‌است . در باب کیا کلای[۳٥] مازندران استحضار شاه‌بیشتر است که آیا بمن‌تفویض کردند یانه . ده‌کازر ـ سنگ[۳٦] و حاجی‌آباد[۳۷] وصفر خواجه[۳۸] هرسه ابتیاعی است . از حاجی عبدالحمید تاجر قزوینی‌خریدم وپول‌نقد باوتسلیم کردم . درباب شهنام[۳۹] و بکه[٤۰] وسهلین[٤۱] وتنکمان[٤۲] درست خاطرم نیست که هبه‌است‌یا خریده‌ام. اهل‌دفتر،سیما قائم مقام ومیرزا تقی[٤۳] بهترمیدانند.شهادت آنها معتبراست.[٤٤] اسب‌سرخنگ پیش کشی علیخان‌را با دویست تومان ازمال خودم‌به‌نقی‌خان‌ـ بزچلو[٤٥] بخشیدم‌البته‌باوبرسانند. اسب‌صوفی‌را بایکدست‌رخت‌ترمه‌ازمال‌من بادویست‌تومان‌بخشیدم،باوبرسانند.واهمال‌نکنند. خودم محو کردم[؟]نوشته ازجانب‌من‌بپادشاه‌روس‌نوشته‌شود که آنچه‌درزندگی‌من‌وعده‌ها بمن‌واولادمن میداد درسرعهدش‌ووعده‌اش‌عمل کند. لایق‌او نیست که‌خلاف‌قول‌خودش‌بکند وعمل‌نکند.[٤٦] قدری پول‌ازبابت‌سرحدات‌چهریق‌بتوسط آقامحمد حسن تاجر و زین‌العابدین‌خان درذمهٔ سرعسکراست،[٤۷] بایدبرسد. البته مطالبه کنند و باولادمن‌برسانند. موافق شرع‌شریف دوهزارتومان ازمال‌مادری‌وپدری ارثی مادرمحمدمیرزا درذمهٔ‌من‌است که گرفته‌بکرورسیم[٤۸] دادم،بایدباوبرسدمگر خودش ببخشد . *محمد میرزا باید به‌نوکرهای نزدیك من همه مراعات کند ومتوجه بشود مگرغلطی‌ازآنها ببینند . غیرازاین بکند‌ازاوراضی‌نخواهم‌بود*

باید بسیار مراعات این فرمایش[را] بکند. از بابت هدیهٔ پادشاه انگلیس، ده هزار تفنگ طلب دارم.[۴۹] از او توقع دارم که تسلیم ما کند یا پولش را با ولادمن برساند که از دولت انگلیس خوشحال بشوند.[۵۰] و همچنین از هدیه فرمانفرمای هند بموجب تفصیل بایست مکدانل[۵۱] بمن بدهد. او مرد، کامبل تسلیم کرد.[۵۲] چهل چراغ بلور اعلا سه عدد و دوربین دو نظاره. ماهوت اعلاقدری . . .»

توضیحات و حواشی

۱ ـ اشاره به تجاوزات و غارتها و تاخت وتازهای ترکمانان و ازبکها به خراسان است که اهالی خراسان وشهر های شمالی ایران واقع بین خراسان ودریای مازندران را باسارت میبردند وتاریخهای قاجار پراز شرح اینگونه نهب و غارت‌ها وتاخت و تازهاست.

۲ ـ امام علی سلطان خوئی از کسانی بود که دردستگاه عباس میرزا در آذربایجان خدمت میکرد ونام اودر کتاب زنبیل تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله‌درشماره«امرا واشخاصی که‌دررکاب ولیعهد.. سمت‌نوکری داشتند» ذکرشده است (صفحهٔ ۱۶۲).

۳ ـ ازموضوع‌پولی که درساری‌برده باشند درهیچ یك ازتاریخهای قاجار به ذکری ندیدیم. تنها درتاریخ محمدی‌تألیف ملامحمد ساروی درشرح وقایع سال ۱۱۹۵قمری، ضمن بیان‌زدوخوردهای آقامحمد خان بارضا-قلی خان درساری، به پولی «نقد که ازمال شاه» بدست رضاقلی خان افتاده بود اشاره شده‌است واین است عین عبارات تاریخ محمدی:

«رضاقلی‌خان که ازشکست سابق‌سپهسالاران خود درششم‌محرم[۱۱۹۵-هجری]روی داده بود مستحضرشد، سلاح بربالای خود چون بلاراست کرد وتن به‌یراق‌سنگین نموده چون‌خود سبك برخاست و کمان‌وزره ودم ادهم راگرم کرده باجمعیت موفور ازتوابعی ونواحی بارفروش عزیمت ساری‌نمود وچهارپنجهزارتومان نقد که ازمال شاه بدست‌آورده بود مقارن حرکت بتفنگچیان و چریکان بخشید...» (نسخهٔ عکسی ص ۹۴ مطابق بشمارهٔ ... که ازروی نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس عکسبرداری شده است.)

۴ - در کلیهٔ نسخ «راضی کردند» ضبط شده است وتنها در کراسهٔ‌المعی «راضی کردم» نوشته شده وبنظرما اصح همان بود .

۵ - حاجی حیدرعلیخان شیرازی ، مهردار عباس میرزا نایب‌السلطنه وپسر برادر حاجی ابراهیم خـان شیرازی اعتمادالـدوله نخستین صدراعظم فتحعلیشاه بوده است .

۶ - آقا محمدحسن، خزانه‌دارعباس میرزا بوده است (زنبیل ص۱۶۲)

۷ - کرور خوی‌اشاره به کرور هشتم ازده کرور تومان غرامات جنگ دوم ایران وروسیه است که بموجب عهدنامه و قرارداد های ترکمانچای میبایستی دولت ایران بعنوان خسارات جنگ به امپراطوری روسیه میپرداخت‌تاروسها که تاتبریزپیش‌آمده بودند نواحی اشغال شدهٔ ایران راتخلیه‌نمایند . برای‌روشن‌شدن‌موضوع‌ناگزیربتوضیح‌بیشتری‌هستیم :
ارتش روسیه درتـاریخ سوم ربیع‌الآخره ۱۲۴۳قمری به تبریز رسیده آنجا را تصرف کردند وبرای عباس میرزا دیگرچاره‌یی جزدرخواست صلح نماند. پس از مـذاکرات بسیار ووقایعی که درفاصلهٔ ابن احوال روی‌داد و شرح آنها را در کتابهای دورهٔ قاجار باید خواند (مرآة البلدان ج۱ ص-۴۰۹ وناسخ‌التواریخ جلد یکم قاجاریه ص ۲۰۵ وبرخی دیگر ازتاریخهـا) بالاخره چهار عهدنامه وقرارداد بنام عهدنامه‌های‌ترکمانچای بین طرفین‌بسته شد وبموجب‌آن‌نواحی ماوراء رودارس کلاً بروسها تعلق یافت وبعلاوه‌مقرر گـردید دولت ایران مبلغ ده کـرور تومان (پنج میلیون) بعنوان خسارات جنگی‌به‌امپراطوری روسیه بپردازد ونواحی جنوبی رود ارس که تاتبریزدر اشغال ارتش روسیه بود ، تخلیه گردد.نحوهٔ پرداخت این‌مبلغ بموجب فصل دوم قرارداد علیحده‌یی که باسم قرارداد کرورات معروفست و باعهدنامه‌های ترکمانچای در یك روز بـامضاء رسید . (پنجم شعبـان ۱۲۴۳ قمری) چنین مشخص شده بود :

«نظر بماحصل فصل ششم عهدنامهٔ عمدهٔ امروز که بموجب آن اعلیحضرت پادشاه مملکت ایران بصراحت متعهد شده است که به اعلیحضرت امپراطور کل ممالك روسیه بعوض خسارت ده کرور تومان رایج که عبارت است از بیست میلیون مناط سفید روسی بدهد ، مابین دولتین علییتین مقرر گشته که سه کرور تومان در مدت هشت روز که بلافاصله بعد از اختتام این عهدنامهٔ مذکور انقضاء مییابد بو کلای مختار روسیه یا گماشتگان ایشان داده شود ودو کرور تومان نیز پانزده روز دیرتر وصول یابدوسه کرورهم درغرهٔ شهرآپریل سنهٔ ۱۸۲۷ مسیحی که عبارتست ازبیست وششم رمضان ۱۲٤۳ هجری ایصال گردد ودو کرور باقی هم که تتمهٔ ده کرور تومان است دولت ایران بدولت روسیه متعهد ایصال گشته تاغرهٔ شهرینوار ۱۸۳۰ مسیحیه کـه عبارتست ازهیجدهم رجب ۱۲٤٥ [بپردازد] »

برای فرستادن سه کرور تومان اول که در ظرف مدت هشت روز و دو کرور دیگر که تا پانزده روز بعد میبایستی تسلیم و کلای روسیه میشد ، نامه نگاریهای بسیاری میان عباس میرزا ودربار فتحعلیشاه صورت گرفت و فتحعلیشاه بتصور اینکه مبادا روسها پول مزبور را بگیرند واراضی ایران را واگذار ننمایند، راضی بدادن آن نمیشد. بناچار سرجان کامبل نایب سفارت انگلیس که مصالح دولت متبوعش ایجاب میکرد جنگ میان روسهٔ ایران بهر نحو که میبود پایان یافته وجلو پیشرفتهای روسیه گرفته شود ومیرزا ابو القاسم قائم مقام که تمام خاك آذربایجان را ازدست رفته میدید، ازتبریز به تهران آمدند تاشاه را بوخامت اوضاع آگاه سازند و بالاخره توانستند فتحعلیشاه را راضی به پرداخت پول نمایند. بدین ترتیب فتحعلیشاه شش کرور تومان با نـامه‌یی بسیار سخت که درعین حال حاکی از ناراحتیها و تحسرات او از بابت دادن پول مزبور میبود برای عباس میرزا فرستاد وعبارات « کرورات سته در مرورات خمسه» در نامهٔ مزبور، اشاره بهمین پول است (منشآت قائم مقام بتصحیح نگارنده ، نامهٔ شمارهٔ ٥٥) .

دراین نامه تصریح شده است که،پنج کرور ازشش کرور «بصیغهٔ انعـام است ویك کرور برسم‌مساعده ووام» وبدین ترتیب تأمین چهار کرور تومان دیگر ازبقیهٔ غرامات بعهدهٔ عباس میرزا واگذار گردید .

بارسیدن‌شش کرورتومان مزبور عباس میرزا توانست دوفقره ازتعهدات خود (جمعاً پنج کرور تومان) راانجام دهد ویك کرور دیگررا برای قسط سوم که موقوف علیه تخلیهٔ خوی میبود نگهدارد .

دربارهٔ اینکه عباس میرزا برای فراهم ساختن دو کرور بقیهٔ قسط خوی که میبایستی تـا بیست وششم رمضان یعنی در ظرف مدت ۵۲ روز تـأدیه میگردید،باچه دردسرها وزحمتها ومشقتها روبروشد وهمچنین برای آگاهی از داستان دو کرور دیگر از ده کرور که دنبالهٔ آن تاسال ۱۲۷۲ قمری هم کشیده شد ، بهتر است به‌مقالهٔ ممتع‌شادروان عباس اقبال آشتیانی درمجلهٔ یادگار(غرامات معاهدهٔ ترکمانچای.درشمارهٔ ۲ سال‌اول) و کتاب شرح‌حال میرزاتقی‌خان امیر کبیر تألیف‌همو(چاپ دانشگاه‌تهران‌بکوشش ایرج‌افشار ص۲۶۰تاص۲۶۵) رجوع‌شود وما دراینجافقط دربارهٔ قسط خوی که درمتن وصیت‌نامه هم بعنوان «کرور خوی و کرور سوم (حاشیه۴۸) بدان اشاره ت شده‌است بطور اختصار میگوئیم عباس‌میرزا برای بدست آوردن‌این‌پول با مشکلا بسیار روبرو شد چنانکه جهانگیر میرزا پسر او در تـاریخ خود بنام «تاریخ نو» مینویسد :

« برای بیرون آوردن مملکت خوی ازرهن دولت روسیه که خـاقان مغفور رفع ورجوع آنرا در عهدهٔ نایب‌السلطنه گـذاشته بـودند . سرکار نایب‌السلطنه از جمیع اولاد و خدمتکاران ولشکریان خواهش فرمودند که بمقرری ششماهه‌درآن‌سال‌قناعت نموده ششماههٔ دیگر را در راه استخلاص مسلمانان خوی واگذار دولت نمایند وآنچه اسباب و اوضاع ازطلا وآلات درمیان اولاد وعمال‌ایشان بود بالتمام جمع فرموده بتحویلداران روس‌قیمت

کرده دادند. .»(ص۱۱٤ص۱۱٥)واینکه‌عباس‌میرزا‌هم‌در وصیت‌نامهٔ‌خود نوشته است«طلا آلات را از راه اضطرار‌بکرور‌خوی دادم» وهمچنین در جای دیگر که میگوید «موافق‌شرع‌شریف دوهزار‌تومان‌از‌مال‌مادری و پدری‌ارثی‌مادر‌محمد‌میرزا درذمهٔ‌من است که گرفته‌بکرور‌سوم‌دادم... » اشاره‌بهمین اوضاع است .

۸ ـ خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا‌است که از جانب دولت‌ایران برای عذرخواهی واقعهٔ قتل گریبایدوف به‌روسیه رفت .

۹ـنسلرود:شارل‌روبرت کنت‌دو نسلرود‌Charles Robert Conte de Nesselrode سیاستمدار روسی است کــه در شهرلیسبن (پایتخت پرتغال) بسال ۱۷۸۰متولد شد ودوران فعالیت‌های سیاسی‌اومقارن سلطنت امپراطور‌الکساندراول(۱۸۲٥-۱۸٥٥)ونیکلااول(۱۸۰۱-۱۸۲٥)بود.اودرسالی که خسرومیرزاوهیأت‌نمایندگی‌ایران‌بروسیه‌رفتند مقام‌وزارت‌امورخارجهٔ روسیه‌را داشت(ازسال۱۸۱٦تا۱۸٥٦) وسرانجام‌درسال۱۸٦۲در گذشت ازموضوع انفیه‌دان و دادن‌آن به‌نسلرود در سفرنامهٔ خسرومیرزا هیچ اشاره‌ای نشده‌است (ر.ك به سفرنامهٔ خسرومیرزا بتصحیح محمد گلبن و چاپ دیگری‌از‌آن در نشریهٔ وزارت امور خارجه)

۱۰ـ در کراسهٔ‌المعی چنین‌است و با خط سیاق نیز تصریح گردیده ولی‌در سایر نسخ بخط کتابت « دوهزارتومان» نوشته شده است .

۱۱ـ سیف‌الملوك میرزا پسر ظل‌السلطان علیشــاه بوده است .

۱۲ـ در کراسه : آقای‌علی‌عسکر خوئی .

۱۳ـ بهرام میرزا پسر دوم عباس میرزاست که بعدها لقب معزالدوله‌یافت .

۱٤ـ محمدعلی میرزا پسر فتحعلیشاه است که در ربیع‌الثانی ۱۲۰۳ متولد شد . ســالها حکمران کرمانشاهان و لرستــان و یا باصطلاح آنزمان «سرحدات‌عراقین» بود ودر سال ۱۲۳٦ قمری در گــذشت . در زمان حیات ۲٤فرزند داشت (۱۰ پسر و۱٤ دختر) که پس ازمرگ‌او بر سر

حکومت نواحی مختلف قلمرو حکمرانی پدر میان آنها اختلاف افتاد و کار بجنگ کشید و فتحعلیشاه دررفع اختلافات وبهبودوضع زندگی آنها همیشه موضوع را بدفع الوقت و تعلل میگذرانید و در نتیجه اولاد محمدعلی میرزا به تنگدستی وزحمت افتادند وعباس میرزا منظورش از عبارت «...نه اینکه اینقدر اهمال کرد که اولاد محمد علی میرزا تمام شدند» این بود که شاه پس ازمرگ او بااولاد او آنچنان رفتار نکند که بااولادمحمدعلی‌میرزا کرد و آنها «تمام‌شدند».

۱۵- اولاد ابراهیم‌خان عمو : ابراهیم خان ظهیرالدوله معروف به عمو پسر مهدیقلی‌خان عم فتحعلیشاه است که در ۱۲٤۰ در تهران‌درگذشت و دارای ٤۱ فرزندبود (۲۰پسرو۲۱دختر- رجوع کنید به ناسخ التواریخ مجلد قاجاریه ج۱ص۱۵ وص۳۳۸) وپس‌ازمرگ او براثر بی‌توجهی‌های شاه، اولاداو به سختی وزحمت وبدبختی افتادند .

۱٦- در منشآت قائم‌مقام قطعه‌ایست که زیرعنوان «ازمسودات مشق‌های قائم‌مقام» ضبط گردیده‌است دراین قطعه ، قائم‌مقام عباراتی درهمین زمینه نگاشته و فحوای آن بامضمون این جمله شباهت دارد و این است آن عبارات :

«حضرت ولیعهد تا حال‌دنبال آ کندن مال‌نرفته‌اند واین‌کار بسیار سهل گرفته‌اند. حتی بخاصهٔ وجود مبارك منتهای قناعت ازمأکول وملبوس کنند وهرچه باشد صرف‌مدافعه روس‌و محافظت ملك محروس سازند. امصار وقلاع را برانبار متاع مقدم دانند وهیچ گنج زر ودرج گوهررا با یك جعبه آلات حرب ویك کیسه باروت و سرب برابر ندانند ....»
(منشآت قائم‌مقام نسخهٔ تصحیحی نگارنده چاپ‌ابن‌سینا ص۷۱)

۱۷- درنسخهٔ نگارنده وسایر نسخ : «کوآن نوع آدم : وما ضبط کراسهٔ المعی را ترجیح دادیم.

۱۸ـ مرادقائم‌مقام‌است .

۱۹ـ امیرنظام : میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام پسر حاجی علیخان و از اخلاف شیخعلی‌خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی بود کــه بخدمت عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درآمد وبه «امارت کل عساکر آذربایجان » منصوب‌شد . در سفر خسرومیرزا به‌روسیه که بمناسبت‌قتل گریبایدوف بمذرخواهی‌نزدامپراطور روسیه‌میرفت، امیرنظام نیزجزوهیأت اعزامی بودودرحقیقت‌او بود که هیأت‌نمایندگی‌را اداره‌میکرد. امیرنظام‌بسبب حسن‌خدمات‌ودرستی وراستیش مورد اعتماد عباس‌میرزا وقائم‌مقام بود چنانکه هنگامیکه عباس‌میرزا بمأموریت خراسان وهرات میرفت اورا بجای‌خوددرآذربایجان گذاشت‌وامورآذربایجان کلابامشورت‌وتدبیرو مصلحت‌اندیشی امیرنظام اداره‌میشد . بعداز مرگ فتحعلیشاه هـم‌در آذربایجان بخدمت مشغول بود تا آنکـه دراواسط ماه رمضان سال‌ـ ۱۲۵۷ هجری‌درگذشت (برای‌آگاهی بیشتر از ترجمهٔ حال‌او به کتاب جغرافیا وتاریخ دارالسلطنهٔ تبریز تألیف نادر میرزا صفحهٔ ٤۳ - ٤٦ و همچنین کتاب‌میرزاتقی‌خان امیرکبیر‌تألیف عباس‌اقبال‌آشتیانی رجوع کنید.)

۲۰ـ حاجی‌آقا‌ـمراد ازحاجی‌آقا ، حاجی‌علی‌اصغر خواجه باشی مازندرانی است که مقرب‌دستگـاه عباس‌میرزا بود واین‌شخص همانست که‌مدرسهٔ ومسجد حاجی‌آقا درتبریزازآثـاراوست (ر.ك‌به جغرافیا وتاریخ‌نادرـ میرزا،ص۱۱٦)

۲۱ـ در کلیهٔ‌نسخ: «آنچه چیزی که. . . . » وماضبط کراسهٔ‌المعی‌را صحیح‌تر دانستیم.

۲۲- چهرقان ، از دهستان تسوج بخش شبستر وشهرستان تبریزاست (ر . ك به‌فرهنگ جغرافیائی ایران چاپ ارتش جلد چهارم)

۲۳- درهمه نسخه‌ها بجز در کراسةالمعی، باجاقلو ضبط شده و بهرصورت آن نام «دوکای هلندیست» که در زمان فتحعلیشاه بمقدار فراوان از روسیه بایران آمده بود و درهمین زمان به‌سکه‌های طلای ایرانی هم باجاقلی میگفتند. (ر. ک. به گنج شایگان تألیف جمال‌زاده ص ۱۷۳).

۲٤- باغ شمال ازباغات مشهورتبریز وواقع درجنوب آن شهر است وازآثار سلطان یعقوب آق قویونلومیباشد که عباس میرزادرآن عمارتی بنانمود ودرآبادانی آن بسیار کوشید. نادرمیرزا دروصف آن مینویسد «مقدار اراضی آن چهل روزتخم افکن‌است» (برای آگاهی بیشترازوضع باغها وعمارات آن‌به کتاب نادرمیرزا رجوع کنید. ازص ۱۸۸ تا ۱۸۹).

۲۵- باغ صفا - ازمستحدثات عباس میرزا نایب‌السلطنه و واقع درشمال شهر تبریز بوده و نادر میرزا در وصف آن نوشته است: «من آن باغ دیده بودم بسیار بار. چون آن جائی بجهان کمتر بود. تا ده سال‌پیش از این تاریخ، آباد بود اکنون هیچ اثری ازآن عمارت بجای نمانده: (تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص۱۹٤) وچون تاریخ تألیف کتاب نادر-میرزا سال۱۳۰۲ قمری است‌باید گفت درسال۱۳۰۲ باغ مزبور ویران‌و خراب شده بوده است.

۲٦- جهانگیرمیرزا پسرسوم‌عباس‌میرزا است که‌باداعیهٔ‌سلطنت، خودرا برای ولایتعهدی‌برتر وشایسته‌تر ازمحمد میرزا میدانست وچون محمدمیرزا به‌سلطنت رسید او را نابینا کرده در قلعهٔ اردبیل زندانی نمود. وی مؤلف کتابی است بنام تاریخ نو که درواقع ذیلی‌برتاریخ مآترسلطانیه تألیف عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی میباشد. شرح حال‌بالنسبه جامعی از او در کتاب تاریخ وجغرافیای دارالسلطنه تبریز موجود است (ر.ك. به‌ص۳۸-٤۱ چاپ سنگی تهران ۱۳۲۳ قمری)

۲۸- فریدون میرزا پسرپنجم عباس‌میرزا است که‌بعدهابه‌فرمانفرما ملقب شد.

۲۹- محمد میرزا پسر ارشد عباس میرزا نایب السلطنه است که در ذیقعدهٔ ۱۲۲۲ قمری متولد وبعد ازمرگ عباس میرزا بولیعهدی انتخاب شد (۱۲٤۹ هـ. ق) وچون فتحعلیشاه نیزدر گذشت بنام محمد شاه به‌سلطنت رسید. (۱۲۵۰-۱۲٦٤ هـ. ق). مورخان دورهٔ قاجاراورا بسبب جنگهائی که با افغانها برسرمسألهٔ هرات نمود «محمد شاه غازی» لقب داده‌اند.

۳۰- علیشاه ظل‌السلطان پسردهم فتحعلیشاه است که در شعبان ۱۲۱۰ هـ. ق متولد شد وپس ازمرگ فتحعلیشاه بداعیهٔ سلطنت تاج برسر گذاشت و خود را عادلشاه خواند وتارسیدن محمدشاه به‌تهران، مدت چهل‌روز سلطنت کرد ولی سر انجام اورا دستگیر و به‌مراغه فرستادند (ناسخ ـ التواریخ کتاب قاجاریه ج ۲ ص ٤۲) وپس از چنـــدی در قلعهٔ اردبیل زندانی شد (ناسخ‌التواریخ‌ص ٦۹) وبطوریکه‌تاریخهای‌قاجارمینویسند ظل‌السلطان با سه‌تن دیگر از شاهزادگان که آنها نیز در قلعهٔ اردبیل زندانی بودند در سال ۱۲۵٤ ازآنجا فرار کرده و در طالش و لنکران بدولت روسیه پناهنده شدند(برای‌آگاهی ازجزئیات‌فرارآنها به‌ناسخ‌التواریخ ج۲ ازص ٦۹ تـا ص ۷۲ درتاریخ نو ص ۲۵۵ وروضةالصفای ناصری ج ۱۰ از ص ۳۸۲ تا ص ۳۸۳ رجوع کنید) وپس ازچندی که در خاك روسیه بودند به‌عثمانی و سپس به لهستان رفتند (تاریخ نوص ۲۵۱-۲٦۱).

۳۱- دولت‌آباد ـ معلوم نشد که منظور از این دولت‌آباد کدامست زیرا بـا مراجعه به فرهنگهای جغرافیائی ایران مثل‌فرهنگ آبادی های ایران و کتاب اسامی ودهات کشور و فرهنگ جغرافیائی ایران نشریهٔ ادارهٔ جغرافیائی ارتش معلوم گردید یکصد وچند ده باین‌نام درایران وجود دارد ولی چون عباس میرزا این ده را از املاکی شمرده است که در اطراف تهران‌بوده وآنها را از ظل‌السلطان خریده محتمل است یکی‌از دولت‌آبادهای اطراف تهران باشد که باز خود بالغ برپنج قریه میشود.

۳۲- مراد ازشاه مرحوم، آقای محمدخان قاجاراست.

۳۳- این میرزا شفیع بطور تحقیق شناخته نشد زیرا تاجائی که میدانیم در دربارفتحعلیشاه ودستگاه عباس میرزا سه‌تن‌بنام میرزا شفیع‌بوده‌اند (ر.ك. به‌زنبیل‌تألیف فرهادمیرزا صفحات۲۶۰-۲۶۳) ولی بگمان‌نزدیك به‌یقین این شخص همان میرزا محمد شفیع مازندرانیست که از سال ۱۲۱۵ قمری تا ۱۲۳٤ که درگذشت صدراعظم فتحعلیشاه بود وپیش‌از سلطنت فتحعلی‌شاه هم در دستگاه آقا محمدخان بوده است.

۳٤- مهدیقلی‌خان قاجار پسر ششم محمد حسنخان وبرادر آقا محمد خان قاجاراست وابراهیم‌خان معروف‌به عموپسراوست.

۳۵- کیا کلای مازندران : با مراجعه به‌فرهنگهای جغرافیائی معلوم شد که چهارقریه باین‌نام‌درمازندران موجوداست که دوتاجزو شهرستان‌شاهی، یکی جزوشهرستان‌آمل وچهارمی‌جزو شهرستان‌نوشهراست‌وازاین قرار نمیدانم‌منظوراز کیا کلای‌مذکور درمتن‌وصیتنامه کدام‌یك میتواندبود.

۳٦- درهمهٔ نسخه‌ها « کازران سنگ » نوشته شده و تنها در کراسهٔ المعی «کازرسنگ»ضبط گردیده است وچون‌درفرهنگهای‌جغرافیائی هم دیمی بنام‌کازران‌سنگ دیده‌نشدوبعلاوه‌در کتاب اسامی دهات کشوردهی باسم کازرسنگ مذکور است که از دهستان ساوجبلاغ از شهرستان تهران میباشدوهمچنین ازفحوای وصیتنامه برمی‌آیدقریه موردنظرعباس‌میرزا ازقراء اطراف تهران‌است وبا کازرسنگ ساوجبلاغ تطبیق میکند، ما ضبط کراسهٔ‌المعی را که «کازر سنگ» باشد ترجیح دادیم.

۳۷- حاجی‌آباد. چون نام این ده درمتن وصیتنامه در ردیف کازر سنگ و صفرخواجه که هردو در اطراف تهران واقعند ذکرشده احتمالا میتوان گفت حاجی‌آباد مورد نظر عباس میرزا هم دراطراف تهران و نزدیك به کازر سنگ و صفر خواجه بوده است ولی باز نمیتوان بتحقیق

گفت این ده در کجا واقع بوده زیرا باین نام شش ده در شهرستان تهران میشناسیم (ر ك . به فرهنگ های جغرافیائی)

۳۸ـ صفر خواجه از دهستان ساوجبلاغ شهرستان تهران میباشد.

۳۹و۴۰ـ این دوده از دهستان شهریار شهرستان تهران هستند.

۴۱ـ درمتن وصیت‌نامه ، نام این ده یکبار مهبن (تصویر۲) وباردیگرسهلین (تصویر۸) ذکرشده‌است ودر کراسهٔ‌المعی هم سهلین بضم‌حرف اول‌ضبط گردیده‌ولی‌باید دانست درفرهنگهای‌جغرافیائی دهی باین‌نامهایافت‌نشد ولی چون نام این ده در ردیف شهنام و بکه (بضم حرف اول) وتنگ ـ کمان آمده احتمالاً این‌ده نیزازدهات اطراف‌تهران بوده است وبهرحال ماضبط کراسهٔ‌المعی‌را که اعراب آنرانیزمشخص‌نموده است قبول کردیم.

۴۲ـ درمتن وصیت‌نامه، تنگ کمان ذکر گردیده (تصویرهای۱و۸) ولی در فرهنگهای جغرافیائی‌همه‌جاتنکمان ضبط شده‌است .

۴۳ـ میرزاتقی:ظاهراً مقصودمیرزاتقی‌آشتیانی‌است که‌دردستگاه عباس‌میرزا بود وچندی هم وزیر شاهزادگان شد ودرزمان سلطنت محمدشاه نیز بوزارت فارس منصوب وبه لقب قوام‌الدوله ملقب گردید .

۴۴ـ درمورد این شهادت، درصدرسواد وصیت‌نامه که درزمان محمدشاه و درحیات‌امیرنظام استنساخ‌شده است چنین‌نوشته شده است: «درباب‌بکه وشهنام وتنگ کمان وسهلین که مرقوم فرموده‌اند شهادت قائم مقام‌معتبر است، قائم‌مقام شهادت دارد» .

۴۵ـ فرهادمیرزا معتمدالدوله در کتاب زنبیل در مبحث « امراواشخاصی که در رکاب ولیعهد مرحوم بودند....» ازشخصی‌بنام علی‌نقیخان‌قراپاپاق‌نام برده ونوشته است: دروصیت‌نامهٔ مرحوم ولیعهد اسم اومذکور است که درحق او وصیت‌فرموده‌اند.» (ص۱۶۲) ولی درهیچیك ازوصایای عباس‌ـ میرزا که بالفعل دردست داریم (ر . ك به وصایای مندرج درروزنامهٔ نوبهار و رسالهٔ آقای لاچینی) ازشخصی باین نام ، اسمی نمی‌بینیم تنها

دروصیت‌نامهٔ حاضر است که‌نام «نقیخان‌بزچلو» آمده امابا‌وجودنزدیکی بسیاری که در ضبط واحوال آن با ضبط کتاب زنبیل موجود است باز نمیدانیم این دونفررا می‌توان یکی دانست ؛

۴۶- چنانکه درمقدمهٔاین مقاله گفته شد، مراد ازذکر این وعده‌ها وتعهدات همان مفاد فصول چهارم وهفتم عهدنامه‌های گلستان وترکمانچای است که بموجب آنها امپراطوری روسیه متقبل شده بود عباس میرزا و ولیعهدهای ایران را در رسیدن به تخت سلطنت ایران پشتیبانی‌نماید.

۴۷- ازداستان پولی که ازبابت «سرحدات‌چهریق» برذمهٔ سرعسکر عثمانی بوده ومیبایستی به عباس میرزا میرسید هیچ‌آگاهی بدست نیامد.

۴۸- کرور سوم : دراین مورد به حاشیهٔ شمارهٔ۷ رجوع کنید.

۴۹- از موضوع‌دوهزارتفنگ که‌قراربوده دولت انگلستان برای عباس‌میرزا بعنوان هدیه‌بفرستد درتاریخهای‌قاجاریه ذکری‌نمی‌بینیم‌وبرای آگاهی ازآن باید درانتظار دسترسی باسناد موجود درآرشیوهای امپراطوری انگلستان بود ولی امکان دارداین‌تفنگها همان‌ها باشد که چندماه بعد ازمرگ عباس میرزا یعنی دراواخر ذی قعدهٔ ۱۲۴۹ قمری درمعیت۲۳ تن ازافسران و درجه‌داران انگلیسی به تهران رسیده است ومؤلف ناسخ‌التواریخ‌ضمن شرح وقایع سال۱۲۴۹ قمری دربارهٔآنها می‌نویسد: «پس‌ازروزی چند (یعنی‌چند روز بعدازعیدنوروز) کرنیل بابیست وسه تن‌ازمعلمین‌انگریز که‌برای تعلیم‌سرباز آذربایجان‌احضارشده‌بود ازراه رسیدند و مستر لین معلم توپخانه با حملهای تفنگ انگلیسی وارد گشت و همگان مورد نواخت و نوازش‌آمدند».

۵۰- درکلیهٔ نسخه‌ها بجز کراسه : بشوم.

۵۱- مکدانل : منظور سرجان مکدانل Sir John Macdonald. وزیرمختار انگلیس‌درایران در زمان فتحعلیشاه است که درسال ۱۲۴۱ بایران آمد (روضه الصفای ناصری‌ص۲۶۴) وبجای ولك وزیرمختارشد

(روضةالصفا ص ۳۰۸). مکدانل درسالهای جنگ دوم روس وایران‌در ایران مشغول فعالیت بوده سرانجام درسال ۱۲٤۷ درتبریز در گذشت (ناسخ‌التواریخ مجلدقاجاریه ج ۱ ص ۲۷٤ - ۲۷۵ ومنتظم ناصری ج۳ ص ۱۵۱). اومؤلف کتابیست بنام جغرافیای یادبود امپراطوری‌ایران.

۵۲ - در کراسهٔ‌المعی این عبارت بصورت «اومرد . باید کمبل تسلیم کند» و درنسخهٔ نگارنده‌بطوریکه‌درتصویر۱۱دیده‌میشودوهمچنین درنسخه‌های متعلق به آقای معاون‌الدوله به شکلیست که ما در متن وصیت نامه نقل کرده‌ایم یعنی بصورت «اومرد . کامبل تسلیم کرد » . دربارهٔ ابهامی که علی‌الاصول این‌عبارات بهرصورت که‌باشد نسبت به‌اصالت ویا ساختگی بودن‌وصیت‌نامه بوجود میآورد ، درمقدمهٔ مقاله به‌تفصیل سخن رفته است و در این‌جا فقط توضیحی‌دربارهٔ شخص کامبل‌خواهیم گفت .

سرجان‌کامبلSir John Campbell دبیردوم‌سفارت‌انگلیس‌درایران بود ومکدانل ، باآنکه سرهنری‌ولك Sir Henry Wolkدبیراول‌سفارت درایران‌حضورداشت، بهنگام‌مرگ خود درنامه‌یی که بدولت انگلستان نوشت‌کامبل را بعنوان‌جانشین خود معرفی کرد ودولت‌انگلیس‌هم حکم سفارت‌رابنام‌اوفرستاد وفرمانفرمای هندوستان‌هدایایی راکه‌عباس‌میرزا در وصیت‌نامهٔ خودازآنها نام برده است ، بوسیله او برای شاه وولیعهد ارسال نمود که مؤلف‌روضةالصفای ناصری دربارهٔ‌آن هدایا بعنوان«نقد و جنس وچهل چراغ بلور وغیره» یاد کرده است (ج نهم ص ۳۰۸).

کامبل‌مبلغ‌سی‌هزار تومان برای تدارك سفر بـه‌تهران ، دراختیار قائم‌مقام گذاشت وقائم‌مقام توانست باآن پول سپاهیان‌آذربایجان را در التزام‌رکاب محمدمیرزابه‌تهران‌حرکت داده ونیروئی‌راکه ظل‌السلطان به جلوگیری محمد میرزا فرستاده بود در حدود قزوین منهزم نماید (ر . ك به ناسخ التواریخ کتاب قاجاریه جلد ۲ ص ١٤ به بعد نسخهٔ تصحیحی نگارنده) .

بسمه تبارک و تعالی

این سواد وصیت نامه مرحوم ولیعهد [illegible] عباس میرزا

طاب ثراه است حرف بحرف از روی خط مبارکشان

نقل شده است این وصیت نامه را حضرت ولیعهد نورالله مضجعه

روز جمعه بیست و سیم محرم الحرام در تبریز در سال هزار و دویست و چهل و شش هجری ۱۲۴۶

در ناخوشی طاعون بخط خودشان مرقوم فرموده‌اند

شاه مرحوم اشاره بحضرت آقا محمد علیست در سه دانگ ... آباد

بسرکار ولیعهد طاب ثراه مرحمت کرده‌اند در باب بکه

و شهنام و تنگ کمان و همین مرقوم فرموده‌اند شهادت

قائم مقام معتبر است قائم مقام شهادت وارد چنانچه حالا اسم در گرد

که خالصه و املاک مرحوم ولیعهد طاب ثراه با شاهجهان میرزا جای معین

مشخص فرموده‌اند صحبت

تصویر ۲ـ صفحهٔ یکم وصیت‌نامه

بصد و پنجاه تومان پیشتر یا کمتر راضی کردم اما صحت و سقم این معلوم نیست

شاه بهتر میداند اگر هیچ چیزی نبوده که حق تبعه است

و اگر صحت نداشته باشد لادرا یا ورثهٔ لادرا باید راضی کرد

جواهرات و اسباب شاه موافق شیاهه حاجی حیدر علیخان و آقا

مهدی خان بابریش [illegible] طلا آلات و دراکه از راه اضطرار بگرو

خوی دارم و قوطی انفیه لادرا هم خسرو میرزا به [illegible] بخشید

اختیار با شاه است باقی موجود است بی عیب و نقص

پولی که دارم از این قرار است راجع به هر کس بگوید تهمت است

عبث کسی را آزار نکنند نزد حاجی آقا صراف باشی

ده هزار تومان نزد آقا حسین مراغه ده هزار تومان

پیش هزار تومان یوسف ناظر هزار تومان پیش حاجی شعبان هزار تومان

قیمت کج و اجره املاک پیش شفیع الملوک هزار و پانصد تومان

تصویر ۵ـ صفحهٔ چهارم وصیت‌نامه

میرزا ابوالقاسم را پاک بجا آورده ام اگر او زنده باشد

او و امیر نظام و حاجی آقا محمد تحقیق کنند اما خوب دیگر را

از میرزا ابوالقاسم نخواهد که از او درست تر حالا در میان

این مردم نیست و حساب آنچه هست و نیست را از او باشد

و خرابی خود بیش منتج کند آنچه چیزی به مصرف دولت

نمی آید مال دولت است باذن شاه به اینها میرسد

آنچه مال دولت است و مصرف ثغور اسلام با زمال

مسلمانان است و باید بمصرف ثغور مسلمانان بیاید املاک

چیزی که دارم ده چهار قنات خریده ام ده هزار با قاجلو

باغ شاه و آسیابها و قنات است که احیا کرده ام

باغ صفا است که اصل باغ و قنات و آسیاب

که همه شکسته بکلی تغییر داده است و بیرون طرف شاه باغ عمارت

تصویر ۷– صفحهٔ ششم وصیت‌نامه

و همچنین ظرف سرد آب از همه خارج است عمارت لاله‌زار

و باغ لاله‌زار و خانه سلطنت و منوچهر میرزا و خانه بسیار در شهر و بیرون شهر

خریده‌ام و واردین شمیران و دم دارده‌ام همه ملک من نیست آنچه کتاب

دارم به فرزندم سرور بخشیده‌ام باید تصرف رود دارد آنچه در پیش زنهاست

حالا عقدی خواه متعه همه را که خودشان بخشیده‌ام و تصرف خودشان است

راضی نیستم هرکسی با آنها حرف بزند مال خودشان است

از شاه توقع دارم که در امر اولادم دقت کند و سرخودشان نگذارد

و به در خانه‌ها محتاج نشوند همه باید مطیع امر و نهی میرزا باشند

بطور نوکر هرکس از اطاعت او خارج شود از فرزندی من

خارج است نوکرها هم هرکس غیر از این بکند نمک بحرام است

در طهران املاک دارم خانه لاله‌زار و طی السلطان خریده‌ام

دو ده دولت آباد را که ... رشت مرحوم امیر ...

تصویر ۸ - صفحهٔ هفتم وصیت نامه

ابتیاع کرده بمن بخشیدند بصیغهٔ شرعیه که ملا حسین ملا باشی

و شیخ مهدی بحرینی صیغه خواندند و نصف دیگر را مهدیقلیخان قاجار اولا

هبه معوضه کرد در مالی که به احتیاط در وقت رفتن مکه در تبریز

خریدم ملک من است در باب یک کلاه یا زیادتی مستحضر باشد

پیشتر است که آیا بمن تفویض کرده یا نه ده کاروانسرا سنگ و حاجی آقا

و صغیر خواجه بزرگ ابتیاعی است از حاجی محمد امین با خرج مرحوم

و بعد نقد و تسلیم کردم در باب شهرنام و بنگاه و سطیل نیست که ممال

درست خاطرم نیست که هبه است یا خریده‌ام اهالی و قریه تسما

قایم مقام و میرزا تقی بهتر میدانند شهادت از تهما معتبر است

اسب سرخنگ منکس علیخان را با چهار ... که از مال خودم

بنقی خان زرجلو بخشیدم البته با و پس بدهند اسب صوفی ملا

با تکلیت رخت ترمه از مال منست با چهار پیت ...

تصویر ۹ـ صفحهٔ هشتم وصیت‌نامه

بخشیدم باو ببخشند و اهالی نکنند چون خودم محو کردم

نوشته از جانب من باد و پماه زرین نوشته شود به آنچه در زندگی من

وعده بمن داده اولادم نمیداده در سر عهدش و وعده‌اش عمل کند

لایق او نیست خلاف قول خودش بکند و عمل کند

قدری بعد از بابت سرحدات چهریق بتوسط آقا میرزا حسن تاجر

و رئیس نعیم بدین خان در ذمه سر عسکر است باید برسر انسته

مطالبه کنند و با اولادمن ببخشند موافق شرع شریف

دو هزار تومان از املاک ما در دیه هریری از پیما در محمد میرزا در ذمه

من است که گرفته بکار و رسیدم در دم باید با و برسد مگر

خودش ببخشد محمد میرزا باید نوکرهای نزدیک من همه مراعات کند

و متوجه بشود که غلطی از آنها ببینند عذر از ایشان بخواهد ازاو

راضی نخواهم بود باید بسیار مراعات این فرمایش بکند

تصویر ۱۰- صفحهٔ نهم وصیت‌نامه

از بابت هدیه ما دستگاه تفنگ انگلیس ده هزار تفنگ طلب دارم

ازو توقع دارم تسلیم ما کند با پوشش‌ها را با لوازم دیگر نیز

در ازدیاد تفنگ‌ها خوشحال شوند و همچنین از هدیه فرمان ماهی بند

بموجب تفصیل بالاست مگر این بمن به هر دو مرد کاملاً تسلیم کرد

چهل چراغ بلور اعلی سه عدد در زمین تنظیف ساعت اعلیحضرت قیصری

تصویر ۱۱ــ صفحهٔ دهم وصیت‌نامه

بقیه از شمارهٔ ۳ ـ سال ۶

نظری به روابط فرهنگی ایران باستان با شرق و غرب

نوشته

شیرین بیانی (اسلامی)

(دکتر در تاریخ)

دانشیار تاریخ

(دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)

دورهٔ ساسانی

هنگامیکه پس از سقوط سلسلهٔ اشکانی ساسانیان زمام امور را در دست گرفتند ، رسالتی را که بعهدهٔ اشکانیان گذاشته شده بود ، بخود منتقل ساختند ، و آن ایستادگی وممانعت از تهاجم روم بشرق از طرفی ، و جلوگیری از حملات اقوام‌زرد نژاد شرق بغرب ، ازطرفی دیگر بود، که همین مسأله سبب حفظ فرهنگها و تمدنهای دو طرف از تهاجم یکدیگر بوده است ؛ و این کاری بود، که همواره ایران از لحاظ موقع جغرافیائی خاص خود برعهده داشت .

در این دوره دنیا همچنان بین دوقدرت ایران درشرق و روم در غرب

تقسیم شده بود ، و این دو برای بدست آوردن تفوق با یکدیگر در نبرد بودند. ساسانیان در ابتدای کار باهمان مسائلی مواجه گردیدند که اشکانیان مدت چهار قرن و نیم با آن دست وپنجه نرم کرده بودند. روم و کوشان هردو با روی کار آمدن این سلسله مخالفت شدیدداشتند، ودلیل این مخالفت بسیار واضح است: اشکانیان که آخر عمر خود را درضعف وسستی طی میکردند، بیشتر مورد قبول دوحکومت توسعه‌طلب همسایه‌بودند تادولت جوان‌وتازه‌نفس و قوی‌ای ، چون ساسانیان که خطر جدید وجدی برای همسایگان محسوب میشدند، بخصوص که اینان برعکس اشکانیان درابتدا از پشتیبانی ملی نیز برخورداربودند.

شاپور اول کار خود رااز شرق آغاز کرد، وطی جنگهائی حکومت کوشان رامنقرض ساخت، واز آن پس کوشان یکی از ایالات تابع ایران محسوب گردید. شرح این فتح مهم در کتیبه‌ای که بر آتشکاه نقش رستم نقش گردیده، آمده‌است واز آن چنین معلوم میگردد که سپاه شاپور، پیشاور پایتخت زمستانی کوشانیان وسپس درهٔ سند رافتح کرده،وسپس از هندو کش گذشته ایالت بلخ را متصرف شده واز آن پس با عبور از جیحون به سمرقند و تاشکند رسیده‌است.[۷۵]

باوجود از بین رفتن حکومت کوشان گرفتاری ایران ساسانی درشرق خاتمه نیافت . بدین معنی که اقوام زردنژاد تازه‌نفس دیگری بنام هونها که ازمساکن اولیهٔ خود واقع در دشتهای شمال روسیه بسمت جنوب رانده شده بودند،و درزمان شاپور جزء سپاهیان وی محسوب میشدند، وتابع حکومت مرکزی بودند، پس‌از وی حملات خود را بخراسان آغاز کردند و نواحی شمالی خراسان راتا گرگان متصرف شدند،وبخصوص قبایلی از آنان بنام کیداریان مزاحمتهای شدیدی برای نواحی شمال شرقی ایران فراهم آوردند، وقسمتی از وقت وهم شاهان ساسانی پس‌ازشاپورصرف ازبین‌بردن آنان گردید.

۷۵ ــ ایران ازآغاز تااسلام ، ص ۳٤۹

سرانجام در اواسط حکومت ساسانیان، هپتالیت‌ها[۷۶] یاهیاطله در شرق جای کوشانیان‌را گرفتند، و گرفتاری جدیدی برای‌ایران فراهم ساختند. این اقوام که از ایالت کانسوی‌چین[۷۷] آمده بودند به‌طخارستان که بتازگی بوسیلهٔ سپاهیان ساسانی‌ازشر کیداریان‌خلاصی یافته‌بود، هجوم آوردند. هپتالیتها در حدود سال ۴۵۰ میلادی بسرعت درشرق وشمال شرقی مملکت قدرت یافتند، وساسانیان که درجبهه‌های غرب‌باروم مشغول‌نبرد بودند دیگرتوانائی آنرا نداشتند که جلوی این‌قوم جدید وتازه‌نفس رابگیرند[۷۸]. دراین زمان سلسلهٔ ساسانی دورهٔ بسیار بحرانی وخطرناکی را درزندگی سیاسی خود میگذرانید. میتوان گفت که ایران تقریباً دست‌نشاندهٔ هپتالیت‌ها شده بود. ساسانیان میبایستی بایشان خراج بپردازند، و شاهزادگان خود را بعنوان گروگان نزدایشان فرستند. چنانکه پیروزساسانی ازجانب آنـان بسلطنت رسید، وهم بدست آنان درجنگی کشته شد، وقباد فرزند وی نیزمدتی چون گروگان دردربار هپتالیت‌ها میزیست.

پس‌از آنکه انوشیروان زمام اموررا دردست گرفت، وسلسلهٔ ساسـانی تجدیدقوائی کرد، وقدرت‌ازدست رفته‌را بازیافت، هپتالیت‌هابطور قطع‌شکست خوردند، ومتصرفاتشان بین ایرانیان و ترکان آسیای مرکزی کـه بتدریج حکومتهائی تشکیل داده، وقدرتهائی رادرآسیا بوجودآورده بودند، تقسیم گردید، وسرحد شرقی ایران دررود جیحون تثبیت‌شد. ازآن پس تاآخر عمر، ساسانیان درشرق باترکان درتماس بودند.

ترکان حکومت خودرادراراضی‌واقع بین کوههای آلتائی ورودجیحون گسترش‌دادند، وبزودی خطری شدیدتر ازهیاطله‌برای ایران بوجودآوردند. چنانکه انوشیروان که باحکومت جدیدترك معاهدهٔ صلحی منعقد ساخته

76- Heptalites
77- Kân-Sû

۷۸ ــ تاریخ ایران باستان ، ص۴۲۴

بود، برای تشدید مراتب این صلح، دختر خاقان ترك بنام موکان‌خان[79] را بزنی گرفت، وهرمزپسرانوشیروان که پس‌ازوی بسلطنت رسید، فرزند این زن ترك است.[80]

روابط ایران باروم را که یکی‌ازمهمترین وقایع دوران ساسانیان را تشکیل میدهد، درجنگهای آنان باید جستجو کرد، که‌این جنگها ازابتدای روی‌کارآمدن این سلسله تا زمان سقوط‌آن ادامه داشت، ولی هیچگاه‌نتیجهٔ قطعی معلوم نگردید. زیراگاهی فتح نصیب ایران، وزمانی ازآن روم بود. درزمان شاپوراول، والرین[81] امپراطورروم طی جنگی عظیم اسیر گردید، و قدرت شاپوربحدی رسید که خودرا «شاهنشاه مغرب و مشرق» خواند، یکی ازسرداران پناهندهٔ رومی‌راامپراطور روم ساخت،وقلمرو خویش‌را تاسوریه ودریای مدیترانه رسانید. بیادبود این فتح دستوردادتاتصویر والرین راکه درزیر پای او بزانو افتاده ، وامپراطور منصوب ازطرف شاپوررا که در پیش وی ایستاده، بطریق نقش برجسته درپنج نقطه برصخره‌های پارس حجاری کنند.

شاپور امپراطورروم را باهفتادهزار لژیونر رومی اسیر کرد، وآنان را بایران فرستاد. این عده درشهرهائی که خودآنان طبق طرح اردوگاههای رومی بنا کردند، استقراریافتند. ایشان بعنوان متخصص ، معمار، ومهندس ، درکارهای عظیم مانند بنای پلها، سدها، وراهها، بایرانیان کمك کردند،واز خدمات‌آنان ایالت ثروتمند خوزستان فواید بسیاربرد، که بعض ازاین‌آثار هنوز درزمان ما قابل‌استفاده است[82].

برعکس، زمانی میرسد که رومیها بداخل ایران راه یافته‌اند، و اراضی

79- Mùkân-Khân

۸۰ ـ کریستنسن ، ص۳۱۷ ـ ۳۱۸

81- Valerien

۸۲ ـ ایران ازآغاز تااسلام ، ص۳۵۹

سرحدی را اشغال کرده‌اند، وحتی چندبار تیسفون درمعرض خطر سقوط واقع شده است. درزمان نرسی(۳۰۳-۲۹۳م.) شکست سختی نصیب ایران شد، وبجای رود فرات که مرز بین دومملکت بود، دجله سرحد دوامپراطوری مقرر گردید. وایران امتیازات فراوانی را ازدست داد. ولی درزمان خسروانوشیروان(۵۷۸-۵۳۱م.) و اوایل سلطنت خسرو پرویز، ساسانیان بفتوحات بسیاری نائل آمدند. بدین معنی که سراسر آسیای صغیر، وبدنبال آن سوریه، وبیت المقدس فتح گردید. سپاهیان ایران ازغزه گذشتند، ومصر، وحبشه را متصرف شدند. هیچگاه شرق وغرب تااین حد بایکدیگر درتماس قرارنگرفته بودند. بخصوص که روم برای در دست داشتن راههای تجارتی شرق وچین بااقوام آسیای مرکزی نیزدرارتباط بود. چون اغلب اتفاق میافتاد که ازطریق ایران جاده‌های این منطقه بروی روم بسته میشد؛ ولی باوجود این تماسها وارتباطات، فرهنگ وتمدن ساسانی یکی ازاصیل‌ترین نمونه‌های آن درتاریخ ایران میباشد. زیرا شاهنشاهی این سرزمین بعهدهٔ سلسله‌ای گذاشته شده بود، که ازاصیل‌ترین خاندانها بود، وازیکی ازکهن‌ترین مراکزاین سرزمین بپاخاسته بود، وخود را با وجود ۶۰۰ سالی که ازتاریخ هخامنشیان میگذشت، وارث این امپراطوری میدانست. ساسانیان سلسله‌ای تأسیس کردند که متکی بدین ملی وفرهنگ و تمدنی بود که درسراسرتاریخ طولانی ایران کم نظیراست.

درزمانیکه یونانیت برسراسرایران ریشه دوانیده بود، پارس سرزمین ساسانیان دراصالت ملی خودباقی ماند، وچون جزیره‌ای همچنان محفوظ بود. دراین ناحیه زبان، دین، وآداب ورسوم، دست نخورده حفظ گردید، و از همان ابتدای حکومت، فرهنگ وتمدن این دوره که پایه‌های آن در زمان اشکانیان ریخته شده‌بود، برمبنای اصالت ملی استوار گردید، و توانست فرهنگی جهانی گردد. گیرشمن دراین باره میگوید: « تمدن ساسانی تا اقیانوس اطلس پرتوافکن شد، وبصورت جریان جدیدایرانی- بودائی، بچین

رسید. ادیانی که ازایران برخاستند، ودراروپا ،وافریقا باآنها مبارزه شد ، درصحاری آسیای مرکزی نفوذیافت». [۸۳]

ایران همچنان چهارراه جهان‌ومحل تلاقی‌افکار شرق وغرب. چون‌چین، هند،بین‌النهرین، یونان، روم، ومصر بوده است.فلسفه، حکمت، نجوم،ریاضی، طب، وخلاصه همهٔ علوم وهنرهای‌جهان که دراین سرزمین گردآمده بودند، سبب تحولات شگرف فرهنگی، واختراعات و تکمیل علوم زمان گردید . همین موضوع سبب ورود مذاهب مختلف چون بودائی و مسیحی ، و سپس سبب ظهورادیان جدید، چون مانوی ومزدکی شد، که هریك موجدانقلابی بزرگ، خواه فکری، وخواه سیاسی واقتصادی، دردورهٔ خودبوده‌است.

درزمان تأسیس سلسلهٔ ساسانی،فارس باوجود پرستش اهورامزدا،آئین آناهیتا را نیزهمچنان محترم داشته بود، که خود خاندان ساسانی نگهبان معبد آناهیتای اصطخر، مهمترین معبد این ربةالنوع درایران بوده‌اند، وبه پشتیبانی واتکاء همین قدرت روحانی پایه‌های حکومت خویش را مستحکم ساختند. ولی پس ازچندی سرانجام دین رسمی، زردشتی گردید، که بوسیلهٔ ساسانیان درنقاط مختلف جهان درشرق وغرب پراکنده شد. درآسیای‌صغیر وبین‌النهرین پیروان زردشت‌فراوان بودند، وقباد ساسانی ایبریان‌یاگرجیان راکه عیسوی بودند، مجبور بقبول‌این‌دین کرد، وخلاصه تمام شاهان‌ساسانی سعی درنفوذ دادن دین زردشت درارمنستان داشتند، که هرچند دراین‌منطقه پیروان فراوان داشت، ولی دین رسمی نبود.

گسترش این‌آئین درشرق نیزازطریق‌روابط سیاسی، وبخصوص‌تجارتی صورت‌گرفت . زردشتیان از طریق ماوراءالنهر و سپس حوزهٔ رود تاریم خودرا به سغد رسانیدند، ودراین منطقه نفوذ آئین زردشت بسیار فراوان گردید، که سرانجام توسط سغدیها به چین راه یافت. نفوذ این دین را در

---

۸۳ ـ ایران ازآغاز تااسلام : ص ٤۲۷

حوزهٔ رود تاریم بخصوص درقراشهر کنونی وقرا خواجهٔ ...ونی در حدود سالهای۳۸٦-٥۳٤ م. مشاهده میکنیم.[۸٤]

مذهب زردشت در کتب چینی بنام «هسین-جیاو»[۸٥] مضبوط است. وما برای اولین‌بار درمتون چینی، در کتاب «وئی-شو»، درضمن تعریف از شهر سمرقند به این کلمه برمیخوریم . درهمین متن آمده‌است که :

« (مردم‌ایران) خدای‌آتش ، وخدای آسمان را پرستش میکنند....»در متنی دیگر بازدر این باره‌چنین می‌بینیم: « مردم خدایان آسمان ، وزمین‌و آفتاب وآب‌وآتش وماه راپرستش‌میکنند . اهالی مغرب زمین (منظورممالك واقع درغرب چین‌است) که خدایان آتش‌و آسمان را میپرستند ، همه برای زیارت به مملکت‌ساسانیان میآیند ،وفرائض این‌مذهب رافرامیگیرند...»[۸٦] در قرن ششم‌میلادی‌بقدری نفوذ زردشتی درچین شدت‌یافت که تادربارچین نیزرسید . ابتدا همسر «هسوان-وو-تی»[۸۷] خاقان چین (۵۰۰-۵۱۵م) بنام «مینگ - تائی - هو»[۸۸] بدین زردشت گروید ، وسپس امپراطوران‌سلسلهٔ «پی-چی»[۸۹](۵۵۰-۵۷۷م) وسلسلهٔ « پی-چو»[۹۰] (۵٥٦-۵۸۱م) نیز پیرو این مذهب‌شدند[۹۱] . در قرن هفتم‌میلادی ، در دورهٔ سلطنت سلسلهٔ تنگ ،قدرت چین‌تا فلات پامیر رسیده‌بود ، ورروابط تجارتی بین‌آسیای غربی و شرق‌دور رونق فراوان یافته ، وتجار بسیاری از مغرب فلات پامیر به چین میآمدند . حکومت‌تنگ ، سیاست جلب بازرگانان خارجی را درپیش گرفته وپیروان

۸٤- کوانچی‌هاندا : مذاهب ایرانی درچین‌ازخلال منابع چینی : ص ۲۹

85- Hsi'en-jiaw

۸٦ - هسین - تنگ - شو : قسمت دوم . ج ۲۲۱ .

87- Hsûan-wu-ti

88- Ming-taï-hu

89- Pi-Ch'i

90- Pi-Chou

۹۱ - آقای هاندا : «معرفی منابع چینی مربوط به‌ایران ....»

مذاهب بیگانه را در کارخود آزاد گذاشته بود . بدین ترتیب پیروان‌مذهب زردشت از آزادی کامل برخوردار بودند ، و بتبلیغ وترویج دین‌خود و ساختن آتشکده ها میپرداختند . در سال ٦٢١ در شهر «چنگ‌ـآن» ۹۲ (سی‌ـآن کنونی) آتشکده ای تأسیس شد ، ودر همان سال شغل ریاست آتشکده نیزبوجود آمد که‌ازآن‌پس‌بدست یکی از زردشتیان ایرانی‌نژاد سپرده میشد .

درسال۶۷۳م. که فیروز ساسانی و پسرش نرسه بدربار تنگ پناهنده شدند ، سبب رونق‌بیش ازپیش این‌آئین در چین گردیدند ، بطوریکه‌چهار سال‌پس‌از آن‌تاریخ بنابخواستهٔ فیروز درهمان‌شهر آتشکدهٔ دیگری‌نیزدایر شد . بطورکلی‌چهار آتشکدهٔ مهم‌دراین‌شهر وجود داشته‌است . این دوره‌اوج رونق وقدرت دین‌زردشت در چین‌محسوب میشود . سرانجام درنیمهٔ دوم‌قرن نهم‌میلادی که درچین به‌پیروی از سیاستی خاص ، نسبت بمذاهب بیگانه روش‌خشنی اتخاذ گردید ، دین زردشت نیز ازاین امر مستثنی نماند ، وبا ویران‌شدن مراکز وپراکنده شدن پیروان‌آن لطمهٔ شدیدی باین دین وارد آمد .۹۳

از پدیده‌های فکری مهم این‌دوره ظهور مذهب مانی‌است که هم‌ازافکار شرق وغرب متأثر بوده ، وهم بشدت درشرق وغرب تأثیر گذاشته است . مانی از بابل بپا خاست که مسلماً افکار بین‌النهرینی‌در او بی تاثیر نبوده است. گذشته ازآن اثراتی شدید از مذاهب بودائی، عیسوی، و زردشتی در دین‌او میبابیم . در مانویت بنوعی‌تثلیث برمیخوریم که‌در «پدرعظمت،انسان اول، ومادر زندگانی» خلاصه‌میشود ، ومیتوان آنرا تشبیه به «اب وابن ، و روح‌القدس» عیسویان کرد . همچنین در قسمتهای مختلف کتب‌مانی، قطعاتی از انجیل نقل‌شده است . شاید بتوان گفت که عقیده به تناسخ را مانی‌از

92- Ch'ang-an

۹۳ ـ آقای ماندا : مذاهب ایرانی در چین : ص ۳۰ ، ۳۱

هندیان بودائی گرفته باشد. [۹۴] مبنای دین‌وی که بردو اصل نور وظلمت، و خیر وشر است، از زردشتی گرفته شده است.

همین‌موضوع یعنی در برداشتن افکار عیسوی، زردشتی، و بودائی، توجه‌شاپور اول را باین‌دین معطوف‌داشت. آنرا پذیرفت وجنبهٔ رسمی‌بدان بخشید. زیراامپراطوری‌ساسانی‌تازه‌تشکیل‌شده بود. اقوام وملل گوناگون شرق‌و غرب تحت تسلط یك قدرت واحد درآمده بودند، و حکومت علاوه برقدرت مادی احتیاج به‌نیروئی‌روحانی داشت. تااز طریق معنوی‌نیز بتواند بر سراسر امپراطوری مسلط گردد، وملل گونا گون‌را تحت‌سلطه‌آورد.دین مانی این خواسته‌را عملی میساخت، واز اینرو، واز لحاظ سیاسی مورد توجه فراوان واقع‌شد. ولی‌چون دینی بسیار قوی ومستحکم‌بود: با وجود اینکه‌بعدها دراثر ممانعت شدید روحانیان زردشتی ونفوذ فراوان‌ایشان‌در سیاست‌وجامعه، مانی کشته‌شد، وپیروانش پراکنده گردیدند، این دین‌در سراسر دنیای آن‌زمان از چین گرفته تا افریقا منتشر گردید، واثرفرهنگی عمیقی در جهان‌برجای‌نهاد.

چگونگی پراکندگی مانویان‌چنین بود که عده‌ای به‌مشرق مهاجرت کردند، ودسته‌ای از آن‌میان درچین، و دسته‌ای درسغدو سرزمین‌ایغورها مسکن گرفتند، وسرانجام‌مانویان شرقی بتدریج ارتباط خودرا باهمکیشان غربی‌قطع کردند، وفرقهٔ مستقلی تشکیل دادند.

در منابع‌چینی میبابیم که درحدود ۶۹۴ میلادی این‌مذهب به‌چین راه یافت، وروحانیان این آئین شروع بترویج وتبلیغ سریع کردند، و کتب مقدس خودرا به‌چینی ترجمه نمودند،وسرانجام موفق‌شدند تعدادبسیاری‌از چینی‌ها رابدین خوددرآورند. رونق دین مانی تاسال ۷۳۲ میلادی همچنان دراین سرزمین مشاهده میشود، ولی در این سال ششمین امپراطور سلسلهٔ

۹۴ ــ کریستنسن، ص۲۱۹ ــ ۲۲۳

تنگ، فرمانی صادر کرد مبنی براینکه چینی‌ها مذهب‌مانی را ترك گویند. در این فرمان به‌بیگانگان اجازه‌داده شده بود که در دین خود بـاقی‌بمانند. لازم بتذکر است که در این دوره چنانکه در مبحث دین‌زردشت گفته شد، باپیش گرفتن‌سیاستی‌جدید، باهمهٔ ادیان خارجی که درسابق ازآزادی کامل برخورداربودند، مخالفتی شدیدآغاز گردید، که مسلماً دین‌مانی‌نیزاز این امر مستثنی‌نماند.[۹۵]

اقوام‌ایغوری ترك‌نژاد ساکن‌آسیـای مرکزی که در قرن هشتم‌میلادی سلطنتی‌بزرگ‌تشکیل‌داده‌بودند، باین‌دین گرویدند. چگونگی رسمی‌شدن مانویت دراین سرزمین چنین‌بود که بین سالهای۷٦۲و۷٦۳ میلادی، یکی از خاقانهای ایغور دین‌مـانی‌را پذیرفت وبدنبال‌آن بزودی‌این‌آئین درسراسر مملکت رسمیت‌یافت،پس‌ازآنکه درجریانات سیاسی نیمه‌قرن‌هشتم ،ایغوریها به‌چین کمك نظامی کردند، نفوذفرهنگی ایشان ودرنتیجه نفوددین مانی در چین بیش‌ازپیش افزون‌شدو دراواخراین قرن‌بنا بخواستهٔ ایغورها در بعضی نقاط چین‌معابد مانوی تأسیس گردید.

پس‌از انقراض‌حکومت ایغور درمغولستان (۸٤۰م) مذهب‌مانی پشتیبان بزرگ خودرا درچین ازدست داد، وبا ضربتی که ازسلسلهٔ تنگ بآن وارد آمد وذکرش گذشت، اعتبارسابق‌خودرا ازدست‌داد، ولی‌کاملا ازبین‌نرفت، بطوریکه در کتاب«من‌ـشو»[۹٦] که‌متعلق به اواخرقرن۱٦ میلادی است، از معبدی مانوی‌درشهر «چوان‌ـچو»[۹۷] ذکری‌رفته‌است.[۹۸]

پراکندگی‌مانویان درشرق،سبب‌نشرتمدن‌وفرهنگ‌ساسانی‌دراین‌منطقهٔ وسیع گردید. تصاویر مانوی که درتورفان، و سایر نواحی ترکستان شرقی

۹۵ـ مذاهب ایرانی درچین : ص ۳۵

i. *Men-shu*

· *Chuan-chu*

[illegible] در چین : ص ۳٦

بدست آمده، شخص رابیاد مینیاتورسازی ایران بعداز اسلام میاندازد، وحاکی ازآنست که این هنر درایران بسیار قدیم رایج بوده، وظاهراً آنرا مانویان از سرزمین ساسانیان بترکستان منتقل کرده‌اند، وبتدریج درآنجا توسعه یافته است.[۹۹] زمانیکه پس از درحدود ۶۰۰ سال مغولها به‌ایران حمله کردند، وتمدن آسیای مرکزی وشرق دوررا باخودباین سرزمین آوردند، درلابلای آن هنوز نفوذهنری ساسانی مشاهده میگردید، که‌باردیگر بموطن اصلی خودباز گشته بود.

دین مانی درسراسر آسیای صغیر، وروم نفوذیافت. درقرنهای نهم ودهم میلادی به‌ترا کیه[۱۰۰] واقع درشمال یونان رسید، ودرارمنستان نیز پیروان فراوان یافت. این آئین بوسیلهٔ روابط تجارتی بجنوب فرانسه راه پیدا کرد، وموجب پیدایش فرقهٔ مقتدر کاتار[۱۰۱] گردید، که کلیسای کاتولیك بمخالفت شدید باآن بـرخاست، ومدت بیست سال بلـوای عجیبی در ناحیـهٔ بزیه و کر کسون[۱۰۲] بوجود آمد. این منطقه ازجهت اختلافات مذهبی چنان آسیبی دید که سه‌قرن بطول انجامید تاخرابیهای آن مرمت گردد[۱۰۳].

دین مانی ازراه سوریه ومصر درافریقای شمالی نفوذ کرد، ودرآنجایکی ازروحانیون بزرگ ومبلغین دین مسیح بنام اگوستن قدیس[۱۰۴] بدین آئین گروید، ومدت ۹ سال بآن وفادار ماند. مانویت دربین اعراب سرحدات غربی ایران نیز رسوخ یافت، وگذشته‌ازآن مانی خود به‌هند مسافرت کرد وافکار خویش رادراین سرزمین نیز نشر داد. بدین‌ترتیب اغراق نگفته‌ایم اگر ادعـا کنیم که مانویت سراسر دنیای متمدن‌زمـان را مسخر نموده بوده است.

مزدك پیغمبر دیگری بود که درزمان ساسانیان ظهور کرد، واولین فکر کمونیستی جهان توسط وی‌عنوان گردید، که اشتراك درمـال، زمین ، و زن

۹۹ـ کریستنسن ، ص ۲۲۵ و ۲۳۰

100. Thrace
101. Cathar
102. Carcassonne و Bezier

۱۰۳ـ ایران ازآغاز تااسلام ، ص ۴۱۷

104. Saint Augustin

ساس‌کار اورا تشکیل میداد. این‌دین عکس‌العمل شدیدی بود دربرابر نفوذ
ی‌حدروحانیان‌زردشتی،اختلافات‌طبقاتی،مشکلات‌اقتصادی‌ومسائل مختلف
امعهٔ آن روز ایران که بصورت‌انقلابی‌بزرگ، نظام اجتماعی‌ساسانیان
ا درهم ریخت . دین مزدك نیز مسلماً ازافکار شرق وغرب چون بودائی،
مسیحی درجهت اخلاقی آن متأثر بوده‌است.

آئین‌مزدک بخصوص درشرق رخنه‌ای شدیدیافت، ونیم قرن بعداز
ظهور پیغمبر، درحکومت ترکان ماوراء النهر انقلاباتی بپا کرد. پسر خاقان
زرگ حامی فقرا ومحرومان‌شد، وبخارا راتصرف کرد،ولی‌دیری نپائید که
ین عصیان سرکوب‌شد. ازطرف دیگر درحدود قرن‌هشتم میلادی برادرشاه
خوارزم را بعصیان واداشت، که این شورش نیز بزودی‌سر کوب‌شد.[۱۰۵]

ازآنچه که‌تابحال گفته شدمیتوان‌چنین‌دریافت که ایران‌ساسانی‌ازلحاظ
فکری نیز بین دونیروی شرق‌وغرب محاصره شده‌بود. دین بودائی درشرق‌و
دین مسیحی درغرب، که هریك گذشته اززندگی فکری، چنانکه گفته‌شد ،
درسیاست این دوره‌نیز بسیار مؤثر بوده‌است. دین بودائی که سراسر شرق
رافرا گرفته‌بود، بخصوص اززمانیکه کوشان‌تابعیت ایران راپذیرفت، دراین
سرزمین راه‌یافت. دین بودا گذشته‌ازاینکه غیرمستقیم درافکار مذهبی‌زمان
رسوخ یافت. پیروان فراوانی نیز در ایران بدست‌آورد، واقلیت مهمی در
ایالات شرقی تشکیل‌داد. دراین‌منطقه معابدمهمی ساخته‌شد، وراهبان‌بودائی
برای تبلیغ، ونگاهداری‌معابد بااین‌سرزمین روی آوردند. ولی ازطرفی‌پس
ازتماس یافتن دین‌بودائی‌باآئین مزدیسنا، ازاین دین الهاماتی گرفت،چنانکه
اصل تثلیث راپذیرفت، وعده‌ای از دانشمندان معتقدندکه در مترایای[۱۰۶]
بودائی اثر میترای مزدیسنا نهفته است.[۱۰۷]

---

۱۰۵ ـ ایران از آغاز تاساسلام ، ص۳٦۳

106- Maitreya

۱۰۷ ـ ایران ازآغاز تااسلام ، ص٤۱۷

مسیحیت درایران ساسانی یکی از مهمترین مسائل‌سیاسی ، واجتماعی زمان راتشکیل‌میدهد.روم، وایران مدت ۸۰۰سال‌بایکدیگر درتماس‌بودند، و پس‌ازظهور مسیح، مسیحیت ازهمین طریق،ودراثرهمین تماس‌درایران‌رسوخ یافت ، وپیروان فراوان گرد آورد. تا زمانیکه دین عیسوی مذهب رسمی امپراتوری روم‌نشده بود، عیسویان ایران درآرامش بسر میبردند، ولی‌چون کنستانتین کبیربایندین گروید، وضع تغییر کرد. رومیان سعی‌بسیارداشتند که ازطریق‌مذهبی سیاست خودرادرایران نفوذدهند، وهنگامیکه‌ارمنستان دین مسیح‌رابرسمیت شناخت،بزرگترین موفقیت‌رادراین راه‌بدست‌آوردند.

هنگامیکه مصالح شاهان ساسانی ایجاب میکرد بـرای نـزدیکی با روم ، عیسویان ایـران را آزاد می گذاشتند ، وکلیساها وصوامع‌جدید ساخته میشد . ولی زمانی که بعکس روابط دو مملکت خصمانه میشد ، به آزار و اذیت آنان میپرداختند، و مسلماً روحـانیان زردشتی درایـن امر دخالت‌فراوان داشتند. چنانکه مثلادر زمان شاپوردوم که‌دورهٔ‌جنگهای شدید ایران و روم است، عیسویان مورد اذیت وآزاربسیارقرار گرفتند،ولی زمان بهرام‌پنجم که بین‌ایران وروم صلحی برقرارشد ، ایران بایشان آزادی مذهبی‌بخشید، وزردشتیان مقیم‌بیزانس‌نیزمتقابلاآزادی‌یافتند . دراوایل‌کار، فرقه‌های مختلف‌عیسوی این مملکت درنزاع با یکدیگر بسر میبردند،ولی در زمان بهرام پنجم (۴۳۸-۴۲۲م.)فرقهٔ عیسوی ایران‌یعنی فرقهٔ «نسطوری» از کلیسای روم (فـرقهٔ یعقوبی) جدا شد ، و در مورد مسیحیت ایران باب تازه‌ای گشوده شد .بدین‌معنی که ایران توانسته بود بین‌مسیحیان‌ساکن این مملکت ، و روم‌تفرقه اندازد .

یکی‌ازمراکزمهم‌مسیحیت‌شهرادسا، واقع درجنوب شرقی‌ترکیهٔ‌امروزی میباشد، که به اورفه معروف است، ودر اواخرقرن دوم‌میلادی‌مرکزفرهنگی مسیحیت شرق گردید.درقرن‌پنجم میلادی بدنبال‌اغتشاشات‌مذهبی،مسیحیان

سریانی‌زبان‌نیز بدودستهٔ‌نسطوری، ویعقوبی تقسیم شدند ، ودستهٔ‌نسطوریان یا سریانیان شرقی زیرنفوذایرانیان ، ویعقوبی‌ها تحت نفوذ دولت روم‌قرار گرفتند. درنتیجه، نسطوریان ازادسا اخراج شدندوبه‌نصیبین‌رفتند، ودست بفعالیت شدید دینی زدند. چنانکه دامنهٔ این‌فعالیت بقدری وسعت گرفت که آئین نسطوری‌ودرنتیجه‌نفوذ زبان‌سریانی ازطریق‌ایران تا جنوب‌هند،وچین وقسمتی ازترکستان کشیده شد.[۱۰۸]

نسطوریان تحت حمایت شاهان ساسانی ، مقرپاترپارك خود را در شهر تیسفون‌دائر کردند، ودر زمان خسرواول (۵۳۱-۵۷۸ م .) به شهرهای‌هرات وسمرقند نیزاسقف‌هائی فرستاده‌اند، وصوامعی تأسیس کرده‌اند .

سرانجام مشاهده میکنیم که‌مسیحیت از ایران و از طریق شمال شرقی مملکت درسال۶۳۵ م . توسط شخصی بنام آ ـ لو ـ پن[۱۰۹] که‌کاملامشخص نیست ایرانی ویا سریانی‌بوده ، به چین راه یافته ،و ابتدا دراین‌سرزمین‌بنام «مذهب‌ایرانی» خوانده‌شده‌است . این شخص از امپراطورسلسلهٔ تنگ‌اجازهٔ تبلیغ آئین‌نسطوری‌را گرفت، ودرسال ٦٤٠ م. در شهر«چنگ ـ آن»بدستور امپراطورکلیسای نسطوری بنا گردید . کتاب مقدس مسیح به چینی ترجمه شد ، و ازآن پس تعداد بسیاری ازچینیها باین فرقه گرویدند . کتاب‌مقدس درچین بزبان پهلوی نیز ترجمه شد که امروزه تعدادی از این‌متون بدست آمده‌است؛ وبطورکلی درکتاب مقدس که درچین مورد استفاده بود، کلمات پهلوی یافت میشده و اسامی روزهائی که نسطوریان دراین سرزمین بکار میبرده‌اند، پهلوی بوده است. گذشته ازآن کشیشان‌این‌فرقه درچین ازدواج

۱۰۸ـ مقالهٔ‌آقای‌دکترزریاب‌خوئی تحت عنوان : «اهمیت‌دورهٔ ساسانیان درتاریخ ایران واهمیت منابع یونانی، لاتینی، وسریانی برای این دوره » .کتاب مجموعهٔ سخنرانیهای عمومی دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران، سالهای ۱۳٤۷ـ۱۳٤۸، ص۸۷ .

109- A-lo-Pen

میکردند، که شاید دلیل آن نفوذ مذهب زردشت درنزد نسطوریان بوده باشد. فرقهٔ نسطوری پس از چندی نام «مذهب ایرانی» را درچین از دست داد، ونام «مذهب رومی» گرفت ، ودرحدودسال ۸۴۵م. مانند تمام مذاهب بیگانهٔ این دوره موردآزار واذیت قرار گرفت ، پیروانش پراکنده شدند ، وبتدریج نفوذ خود را از دست داد .[۱۱۰]

دین یهود نیز همچنان مانند گذشته اقلیت مهمی را تشکیل میداد ، ولی گاهی اتفاق میافتاد که یهودیان تحت فشار قرارمیگرفتند ، وبیاد آزادی زمان اشکانیان حسرت میخوردند. چنانکه مثلا شاپوراول چندان روی خوشی بآنان نشان نمیداد ، واصولا در دورهٔ اول عهد ساسانی ، گاهی ناراحتی هائی برای آنان فراهم میگردید، ولی ازآن پس یهودیان تحت حمایت شاهان ساسانی درصلح وآرامش میزیستند، و دارای اهمیت سیاسی چندانی نبودند. یزدگرد نسبت بایشان رفتاری خوش وملایم داشت وحتی خود دارای زنی یهودی بود. یکی دیگر ازادواری که برای یهودیان خوش آیند نبود ، زمان پیروزاست، که موردآزار وقتل وغارت قرار گرفتند ، بخصوص درشهراصفهان که مسکن جماعت کثیری ازآنان بوده است .[۱۱۱]

گذشته از ادیان مذکور میبایستی بدین برهمائی نیزاشاره ای کنیم، که بعلت تماس نزدیك بین ایران وهند دارای پیروانی بوده است.

درهنر وادبیات وعلوم این دوره نفوذ متقابل شرق وغرب وایران را در یکدیگر مشاهده میکنیم. امپراطوری ساسانی ازهنرهای ایالات تابع درشرق و غرب برای ساختن هنرخود استفاده های فراوانی برده است، منتهاهیچ زمانی را در تاریخ ایران نمی یابیم که تا این حد هنر برمبنای اصالت ملی بناشده باشد ، وتا این حد شکفتگی وعظمت یافته باشد . بطوریکه پرتوآن ازیك

۱۱۰ــ آقای هاندا : مذاهب ایرانی درچین : ص ۳۸،۳۷

۱۱۱ــ کریستنسن : ص ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۱۴

طرف‌تاچین ، وازطرف دیگرتا اقیانوس‌اطلس گسترش یافت، وحتی‌هنرقرون وسطای غرب ملهم‌از آن گردید . درروم ، وفرانسه ، وممالك‌اروپای‌مرکزی، نمونه‌های این نفوذ هنری را مشاهده‌میکنیم . مثلاهنرنقاشی ساسانی الهام‌بخش‌نقاشان آسیای مرکزی، ونساجان مصری وبیزانسی گردید .

ایران ساسانی مرکزتلاقی افکار شرق وغرب بوده است ، و بخصوص شاهان این سلسله توجه خاصی بترجمهٔ آثار دانشمندان و ادبای یونانی ، لاتینی ، وهندی داشته‌اند . درنقل وانتقال افکار بین‌ایران و غرب مراکزی که درسرحدات مملکت واقع‌بوده‌اند ، سهم‌بسیاری داشته‌اند ، که سهم‌بیشتر ازآن دانشمندان سریانی است که گنجینه‌های فرهنگی شرق وغرب‌رابزبان سریانی‌ترجمه کرده‌اند، وبعلوم وادبیات‌یونانی وشرقی‌توجه بسیارداشته‌اند. یك‌نفر عیسوی قسمتی از منطق ارسطو را بزبان سریانی ترجمه کرده بود ، وآنرا برای خسروانوشیروان میخواند ، ودرزمان اردشیر بابکان به‌سقراط وافلاطون‌توجه بسیاری شده‌است. بطورکلی‌ادبیات، وحکمت ، وفلسفهٔ‌یونان در ایران وازاین‌راه‌بشرق راه‌یافت. درزمان خسروانوشیروان‌فرهنگ‌یونانی حیاتی تازه یافت ، وفیلسوفان یونانی که در موطن خودمورد آزار دستگاه حکومت قرار گرفته بودند ، به‌تیسفون آمدند ، وبوسیلهٔ ایشان افکارغرب‌و افکاری که از هند وبین‌النهرین آمده بود درهم‌آمیخت ، وافکارروشنفکران ایرانی را بازتر کردوشخصیتهائی چون برزویه را پرورانید . این‌دانشمندان که افکار فلسفی افلاطونی جدیدرا با خود بایران آوردند ، تأثیر بسیاری در شرق از خود برجای گذاشتند . سرپرستی انوشیروان ازآنان و تأسیس مدرسهٔ بزرگ طب جندی شاپور ، و ترجمه‌های متعددی که از یونانی و سانسکریت‌بزبان پهلوی و بفرمان وی تهیه شد، همه سبب گردید که حتی در مغرب‌زمین‌نیزمعتقد شدند که یکی‌از شاگردان افلاطون براورنگ‌شاهی ایران تکیه‌زده‌است .[۱۱۲]

۱۱۲ــ براون : ص ۲۴۷

آثار مورخین یونانی ، ولاتینی مانند آثار پروکوپیوس[۱۱۳] و آمین‌ـ مارسلن[۱۱۴] پراست‌ازمطالب‌راجع بایران‌وایرانیان،واز اینروخودبزرگترین ومهمترین منابع ومدارك ما را برای این‌دوره تشکیل داده‌اند . درقرن‌ششم میلادی که نسطوریان از روم طردشدند ، وبایران آمدند ، بتشکیل‌مدارسی پرداختند، که بخصوص‌تدریس طب درآنها رواج داشت.

همچنانکه گفته‌شد، یکی‌ازمهمترین مدارس دنیا درجندی‌شاپورتأسیس گردید، که درآن طب ایرانی باطب‌یونانی، وهندی درهم‌آمیخت، و کتابهای جالینوس‌تدریس میشد، وخلاصه‌مهمترین مرکزاشاعهٔ علم طب بشمارمیرفت. فرهنگ هندی نیزهمگام باعلوم این‌سرزمین به‌ایران‌راه یافت و کتبی‌چون کلیله ودمنه از هند بایران آورده شد ، و شطرنج را ایرانیان از هندیـان آموختند .

مهمترین روابط ایران با چین دردورهٔ باستان را درزمان‌ساسانیان‌باید جستجو کرد، که هریك ازطرفین با بسط و گسترش حوزهٔ قلمرو خودبیش‌از پیش بیکدیگرنزدیك شدند ، وحکومتها واقوام سرراه بهترین زمینه‌رابرای ایجاد روابط نزدیك‌بین دوطرف بوجودآوردند. بزرگترین عامل‌این‌ارتباط مسائل اقتصادی درآن زمان بود که چین وایران باتشویق تجار داخلی و خارجی وایجاد تسهیلاتی‌برای تجارتهای‌بین‌المللی وترمیم وامن کردن‌راهها بیش از پیش بتوسعهٔ‌آن همت میگماشتند ، وروم نیز که میبایستی ازطریق ایران مال‌التجاره‌های خود را به‌چین برساند ، وکالاهای مورد لزوم چینی را دریافت‌دارد در تجارت بین‌المللی سهم عمده‌ای داشته‌است .

بدین ترتیب ایران‌دراین‌دوره هم نقش واسطه را درتجارتهای‌بین‌المللی ایفامیکرده ، وهم بطورمستقیم خود وارد عمل بوده است . چنانکه بعنوان مثال ابریشم که یکی از عمده‌ترین‌کالاهای تجارتی زمان را تشکیل میداد ،

113- Procopius

114- Amien Marcelin

ابتدا منحصراً در چین تولید میشد ، که ازطریق ایران‌به‌روم میرسید، وخود ایران نیزیکی از مهمترین خریداران ابریشم چین بود که بعدها با تقلید از صنایع ابریشم چینی‌جزء مهمترین تهیه کنندگان وصادر کنندگان‌پارچه‌های ابریشمی وصنایع نساجی گردید .

بدین ترتیب مشاهده میشود که ابتدا تجارت باب مراوده را بین طرفین گشود ، وسپس بدنبال آن روابط سیاسی ودرنتیجه روابط فرهنگی‌ایجاد گردید ، وبتدریج بسط و گسترش‌یافت .

از ابتدای‌کار ساسانیان تا انقراض این‌سلسله مطالب متون متعدد چینی بطورمتوالی وجود روابط اقتصادی وسیاسی و فرهنگی وتمدنی را بین دو طرف ثابت ومحرز میسازد ، وهمچنین کشف سکه‌هائی ازشاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹م)،اردشیردوم (۳۷۹-۳۸۳م) و شاپورسوم (۳۸۳-۳۸۷م) درتورفان مؤید همین مسئله است .[۱۱۵]

دراین متون مضبوط است که در اواسط قرن پنجم میلادی در حدود ده هیئت‌سیاسی ازایران به‌چین رفته، ویك‌بارنیز هیئتی چینی بدربار ساسانی فرستاده شده است . درعهد قبادساسانی (٤٨٨-۵۳۱م) که به‌چینی« کو-هو-تو»[۱۱٦] خوانده‌میشده، دررأس‌هیئتی سفیری به‌این‌سرزمین واردشده،وپیامی با خودآورده است ، بدین مضمون: « پادشاه مملکت بزرگ ، پسر خداوند است . امیدواریم که ایالتی که‌آفتاب طلوع‌میکند ، همیشه متعلق‌به‌امپراطور چین‌باشد. « کو-هو-تو» پادشاه «پو-سسو»[۱۱۷] میلیونها کرنش ونیازمیکند». امپراطور این پیام را با کمال میل پذیرفتند[۱۱۸].

۱۱۵ـ آقای‌هاندا : مذاهب ایرانی در چین .

116- Ku-ho-to

۱۱۷ ـ Po-Ssu ، چینی‌ها بمملکت ساسانی پوسسو ـ میگفتند ، که آوانویس چینی‌پارس میباشد .

۱۱۸ ـ نقل ازکتاب‌وی ـ شوجلد ۱۱۲،از رساله «معرفی منابع‌چینی مربوط‌به ایران باستان »

درمورد روابط سیاسی باید به پناهندگی پیروز و پسرش نرسه بدربار تنگ[۱۱۹] نیز درسال ۶۷۳م. اشاره کنیم، که توقف وی درچین در نقل وانتقالات فرهنگی بسیار مؤثربوده است.[۱۲۰]

سرانجام آخرین شاهنشاه ساسانی ، یزدگردسوم ، درزمان سلطنت خود سفیری به‌چین فرستاد ، و گربه‌ای بخاقان هدیه کرد ، که مورد توجه بسیار واقع شد . فرار یزدگرد به‌ماوراءالنهر و انقراض دولت ساسانی در تواریخ چینی بطور مفصل مضبوط است. پس از اضمحلال این سلسله وهجوم اعراب بایران تعداد بسیاری از ایرانیان زردشتی به چین پناهنده شدند، و با زمینه‌ای که قبلا روحانیان زردشتی در این سرزمین فراهم ساخته بودند ، مناطق امنی برای سکنی گرفتن در آنجا یافتند، ودرمبادلات فرهنگی بسیار مؤثر واقع شدند. نتیجهٔ این روابط در گسترش و ترویج مذاهب ایرانی چون زردشتی و مانوی درچین که درمبحثی جداگانه بحث آن رفت، مشاهده گردید . زبان پهلوی از طریق مذاهب ایرانی و روابط بازرگانی به چین راه یافت ، که مؤید آن کشف کتیبه‌ای باین خط و زبان درشهر «سی-آن» میباشد ، بدین مضمون: «این انوشه روان شاهزاده خانم ماسیس دختر انوشه‌روان سردار «سی‌زین‌سی» [۱۲۱] ازخاندان «سورن» ....»[۱۲۲]

مهمترین تواریخ چینی از قرن اول قبل از میلاد که دورهٔ حکومت اشکانی را دربر میگیرد تا آخر حکومت ساسانیان بطور متوالی ومفصل مطالب مهمی راجع بایران دارند، که خواه مؤلفین این تواریخ خود بایران سفر کرده‌اند ، ومشاهدات خویش رانقل کرده‌اند، وخواه از آنچه که درچین از ایران و مهاجرین و پناهندگان وهیئت های سیاسی دریافته‌اند نگاشته‌اند .

119- t'ang

۱۲۰ ــ رك: مبحث مربوط بدین زردشت .

121- Si-zin-si

۱۲۲ ــ «معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان ».

مهمترین متون برای دوره اشکانی‌وساسانی بترتیب تاریخ تدوین‌عبارتند از: شی-چی(۱٤٥-۸٦ق‌م) هان ــ شو(۳۳-۹۲م) سان- کوو-چیه(۲۳۳ -۲۹۷م) هو-هان-شو(۳۹۸ - ٤٤٥م) وی- شو (٥۰٦-٥۷۲م) سوی- شو(٥۸۰-٦٤۳م) چیو-تنگ- شو(۸۸۷ - ۹٤٦م) وو ــ ینگ ــ هسیو (۱۰۰۷ - ۱۰۷۲م)[۱۲۳] و تواریخ‌ومتون‌متعدددیگر.

مسلماً برای تحقیق درتاریخ وفرهنگ دورهٔساسانی، این منابع دردرجهٔ اول اهمیت قرار دارند، که متأسفانه تا بحال درایران توجهی بآنها نشده، و امیداست که درآینده مورد بررسی واستفاده‌کامل‌قرار گیرد.[۱۲٤]

دراینجا بعنوان نمونه‌قسمتی ازمطالب یکی‌ازمتون موردبحث را راجع به‌ایران ساسانی نقل‌میکنیم:[۱۲٥] «پایتخت پو-سسو، شهرقلعه‌دار سو-لی[۱۲٦] است. این شهر ده‌لی[۱۲۷] مربع وبیش ازصدهزارخانوار سکنه دارد. نهری‌از شمال به جنوب از میان شهر میگذرد. خاك مملکت مسطح، وطلا ونقره و توتیا و مرجان و کهربا وعقیق بعمل میآورد، وهمچنین مرواریدهای بزرگ وشیشه‌های شفاف وتیره، وبلوروزمرد والماس ومنجوق قرمز وفولادومس و شنگرف وجیوه، وچندین نوع منسوجات ابریشمی وپنبه‌ای، قالی وقالیچه

123- San-hu'uw-chi'é, Han-shu , Shi-chi . Sui-shu, wi-shu, Hu-han-shu, Chi'u-Tang-shu, Wu-yeng-hsiu.

۱۲٤ــ کتابی‌بنام «مجموعهٔ منابع‌تاریخ روابط‌چین ومغرب زمین» درژاپن موجود است، که مشتمل‌برشش جلد میباشد. جلدچهارم آن تحت عنوان «روابط چین و ایران در دوران باستان» در دسترس است، که مطالب‌گوناگون مربوط باین دوره ازتاریخ ایران، ازکتب معتبر چینی درآن گردآوری شده‌است. جای آن‌داردکه روزی این اثرمهم و پرارزش بفارسی یابزبانهای دیگر دنیا ترجمه شود، ومورد استفادهٔ پژوهندگان این دوره‌از تاریخ قرارگیرد.

۱۲٥ــ رسالهٔ «معرفی منابع‌چینی مربوط به‌ایران باستان»

۱۲٦ ــ *Su-Li* منظور سلوکیه است

۱۲۷ ــ *Li* ــ هرلی برابر با٤۳٤ متراست.

وتافته وچرم گوزن قرمز، و کندر وزعفران وسایرموادخوشبووفلفل، شکر، خرمای ایرانی، گل‌تاج‌الملوك، هلیله، مازو ونمك وزرنیخ زرد، وموادنظیر آنها را زیاد تولید میکند. آب وهوای (این مملکت) بسیار گرم است وهر خانواده در خانهٔ خود یخ نگاه‌میدارد . ریگـزار زیاد وجود دارد، ومردم بواسطهٔ نقل‌آب آبیاری میکنند . حبوبات پنجگانه و پرندگان وحیوانات (این مملکت) عموماً شبیه است به مال چین ، ولیکن آنجا برنج و ارزن نیست. این سرزمین اسبهای فوق‌العاده عالی پرورش میدهدوهمچنین خرهای بزرگ (قاطر) وشترهائیکه بعضی از آنها قادرند روزی ۷۰۰ لی‌راه بروند . خانواده‌های ثروتمند چندین‌هزاررأس ازاین حیواناتدارند .

علاوه بر اینها در این مملکت فیل سفید وشیر نیـزپرورش میبابند. و تخم مرغهای‌بزرگ . آنجا مرغی است که شکل‌آن شبیه شتر است : دوبال دارد ولی نمیتواند بلندپرواز کند، وهم‌علف وهم گوشت میخورد، و همچنین میتواندآتش‌ببلعد .۱۲۸

پادشاه روی تختی بشکل گوسفند طلائی مینشیند، تاج‌برسرمیگذارد، با پیرایه‌های‌طلائی ، وقبائی‌میپوشد زربفت که با مرواریدهاوجواهرات‌مزین است.مردهاموی‌خودرا کوتاه‌میکنند،و کلاههای‌سفیدپوستی‌برسرمیگذارند، وپیراهنهای یقه‌بازمیپوشند که سرازتوی‌آن میگذرد، ودرقسمت‌پائین از دو طرف‌بازاست. ایشان‌عمامه‌وبالاپوش نیزدارندوپارچه‌های‌زری‌درست‌میکنند، از قماشهای بافته شده. زنها پیراهنهای گشاد وبالاپوشهای بزرگ‌میپوشند. گیسوان آنها از جلو سربافته شده، ویك گیس ساخته میشود و در پشت سر باز گذاشته، وسرازیر انداخته میشود ، وباگلهای طلائی و نقره‌ای آرایش داده میشود. از بالا وپائین‌آن یکرشته‌مرواریدهای رنگارنگ روی دوش آنان آویزان است. پادشاه دراین مملکت غیراز پایتخت خود نزدیك‌به‌ده

۱۲۸ـ منظور شترمرغ‌است،که ازایران به‌چین برده شده .

نقطه مقرهای کوچك دارد که بمنزلهٔقصرهای تابستانی درچین است.(پادشاه) هرسال در ماه چهارم از پایتخت حرکت کرده در این قصـر اقامت‌میـکند، و در ماه دهم بپایتخت برمیـگردد. بعداز جلوس‌به‌تخت سلطنت پادشاه ازمیان فرزندان خود باهوشترین آنها را انتخاب کـرده بطور مخفی اسم اورا در سندی نوشته در خزانهٔخود نگاه‌میدارد. پسران ووزراء هیچیك مضمون‌سند را نمیدانند. هنـگام فوت پادشاه، مجلس(شاهزادگان ووزراء) نامه‌را بیرون می‌آورند، ومضمونش‌را می‌بینند. کسیـکه اسمش در آن سند ممهور باشد بتخت نشانده میشود. سایر شاهزادگان بمنصب (فرمانداری) سرحدات‌معین میشوند، وبااین‌ترتیب ازآن پس برادران یکدیـگر رانمیبینند.

از جمله رجال ومأمورین عالی‌رتبهٔ آنها یـکی کسی‌است که امورقضائی وجنائی را اداره میـکند. دیـگر شخصی‌است که امورخزانه‌دردست‌وی است. دیـگر شخصی‌است که اسنادرسمی وسایر امور بعهده‌اش میباشد. بعد ازاینها رئیس بیوتات سلطنتی‌است .

سپس شخصی که امورنظامی وسپاهی را درتمام مملـکت اداره میـکند .

این مأمورین ، عمالی در زیردست خود دارند، که هریك امورادارهٔ خودرا میـگردانند .

سربازان زره ونیزه وسپرهای گرد و شمشیر و کمان و فلاخن دارند آنها درنبرد ازفیل هم استفاده میـکنند که سوارآنها میشوند ، و صد سرباز دنبال یك فیل براه میفتند. درقوانین جنائی‌آنان مجازات قتل معمول‌است، و مقصررا آویخته‌تیرباران میـکنند. مجازات درجهٔدوم‌حبس است؛ هنـگامیـک پادشاه تازه بتخت مینشیند محبوسین را آزاد میـکنند.

مردم خدای آتش وخدای آسمان را میپرستند.اگردرمیان مردم‌دختر باشد کـه بالاتر از ده سال داشته و زیبائی خاصی داشته باشـد ، شاه وی ر بحرمسرای خود میبرد تا اورا بزرگ وتربیت کند.آنـگاه درمقام بخشش

انعام بکسیکه خدمتی کرده باشد میدهد .

جسد مرده‌ها عموماً بیرون گذاشته میشود ، روی تپه‌ها، تا یك ماه‌لباس عزا میپوشند. خارج شهر کسانی‌هستند که جدا ازدیگران زندگی میکنند، وفقط آنان ترتیب دفن امواترا میدانند. این جمع را مردم‌نجس میگویند ؛ اگریکی ازایشان بشهروارد شود باید با زنگوله حرکت کند تا مردم اورا ازسایرین تشخیص دهند.

روز اول سال نو درماه ششم است. بزرگترین اعیاد آنان روزهفتم ماه هفتم است ، و روز اول ماه دوازدهم. دراین روزها مردم یکدیگررا بضیافت وجشن دعوت میکنند، که‌درآنجاموسیقی‌مینوازند وشادمانی‌وخوشگذرانی میکنند . بعلاوه در روز بیستم ماه اول ، هرکس برای ارواح پدران خود قربانی میدهد» ۱۲۹

درمنابع دیگرنیزبهمین دقت شرح اوضاع‌ایالات ساسانی ونحوهٔزندگی مردم‌آمده است ، که‌گوشه‌هائی از اوضاع اجتماعی وبخصوص‌فرهنگی و تمدنی این دوره را روشن وآشکارمیسازد.

نتیجه

از آنچه که گذشت‌میتوان‌چنین‌نتیجه گرفت که‌نقش‌هریك‌ازمناطق‌شرق‌و غرب را درساختن وپرداختن فرهنگ دورهٔ باستان‌بدرستی نمیتوان مشخص ساخت. هریك با دانش وبینش خویش گوشه‌ای ازکاررا گرفت وسبب ایجاد تحولات فکری‌وعلمی بسیاروسیعی در دنیای کهن گردید. ولی آنچه که‌مسلم است نقش مؤثری میباشد که دراین میان بعهده‌ایران محول‌بوده‌است: ایران باوضع جغرافیائی خاص خود همواره چون پلی برسرراه شرق وغرب قرار داشته ، واین خصوصیت‌رسالتی بس عظیم‌و دشوار بعهدهٔ وی نهاده بوده‌است.

۱۲۹- نقل‌ازوی - شو.ج-۱۰۲. رساله «معرفی منابع‌چینی مربوط بایران باستان».

این رسالت عبارت بود ازحفظ ملیت‌ها و فرهنگهای شرق و غـرب از تهـ
یکدیگر. چه‌بسا که‌روم با گذشتن‌ازایران برشرق دست‌مییافت، وفرهنگ
تمدن شرق چیزدیگری غیرازآنچه که بود میشد ، وبعکس امکان داشت
اقوام گوناگون آسیای مرکزی چون هیاطله ، هـونها ، خزرها و ترکـ
ازایران میگذشتند وغرب را مسخرمیساختند؛ وبدنبال‌آن فرهنگ وتمـ
این منطقه را دگرگون میکردند. ایران مانند سپر بلا و یا سدی همـو
دراین میان قرارداشت ، وهریك ازاین تهاجمات را دفع میکرد.

مادی‌ها بانی اولین‌سلسلهٔ آریائی‌ایرانی‌این‌سر زمین را از ابتدای و
بتاریخ خود درعرصهٔ فرهنگهای جهانی وارد ساختند ، وپایـه‌های فرهنـ
عظیم و درخشان ایران باستان را پی ریزی کردند ، ومسلماً درهمین د
بود که فرهنگ بارور شاهنشاهی هخامنشی‌بذر افشان گردید.

در ادوار کهن‌هیچگاه تازمان هخامنشیان شرق وغرب درروابطی چـ
نزدیك بایکدیگربسرنبرده بودند، وهیچگاه‌فرهنگها وتمدنهای‌این‌دومنـ
تااین حد درهم نیامیخته بود . سبب ایجاد این وضع هخامنشیـان بودنـ
باگردآوری ملل گوناگون تحت یك حکومت ، و ایجاد روابط نزدیـ
یونان، رهبری ملل شرق را درراه ساختن فرهنگی جهانی بعهده گرفـ

اشکانیان برگردن فرهنگ وتمدن ایران باستان حقی بزرگ د
چنانکه براستقلال ملی‌آن. ایشان‌توانستندنفوذمادی وسپس معنوی‌یـ
را ریشه کن‌سازند .وفرهنگی‌اصیل وملی‌جایگزین‌آن کنند. این‌سلسـ
سدی تمدن وفرهنگ کهن آسیا واروپا را ازتهاجم‌یکدیگرمصون د
در دورهٔ ساسانیان این فـرهنگ به‌اوج عظمت و درخشش خود رسـ
هنگامیکه اسلام برقسمت بزرگی ازجهان مسلط شد ، وعمردنیای کـ
آمد پایه‌های فرهنگ وتمدن عصر جدید توسط ساسانیان ریخته شـ
وهرجا که اسلام قدم‌نهاداین فرهنگ‌وتمدن بارور را نیزباخود بارمـ

اگرایران بهنگام هجوم اعراب مانند گذشته موفق به ایستادگی درمقاب
حملات این قوم تازه نفس میگردید ، مسلماً وضع دنیای اسلام نیز بطریة
غیرازآنچه که هست میشد. زمانیکه این سد شکست اوضاع فکری ، سیا
واقتصادی دنیا نیز دگرگون گردید.

مآخذ

۱ ـ ایران درزمان ساسانیان : تالیف آرتورکریستنسن . ترجمهٔ رشید یا
چاپ تهران ،سال ۱۳۲٤

۲ ـ مزدیسنا وتاثیر آن در ادبیات فارسی : تالیف دکتر محمدمعین. چاپ ته
سال ۱۳۲٦

۳ ـ تاریخ ادبی ایران، از قدیمترین روزگاران تازمان فردوسی، جلداول: تأ
پرفسور ادواردبراون، ترجمهٔ علی پاشا صالح، چاپ تهران، سال ۳

٤ ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : تالیف امستد. ترجمه دکترمحمد مقدم،
تهران ،سال ۱۳٤۰

۵ ـ تاریخ سیاسی پارت : تالیف نیلسون دوبواز : ترجمهٔ علی اصغرحکمت
تهران سال ۱۳٤۲

٦ ـ ایران از آغاز تااسلام : تالیف رمان گیرشمن . ترجمهٔ دکترمحمد معین ،
تهران ، سال ۱۳٤٤

۷ ـ اشکانیان : تالیف دیاکونو . ترجمهٔ کریم کشاورز . چاپ تهران، سال٤

۸ ـ تاریخ ایران وممالك همسایه درزمان اشکانیان : تالیف گوت اشمیت. تر
کیکاوس جهانداری ، چاپ تهران سال ۱۳٤۵

۹ ـ تاریخ ماد : تالیف دیاکونو. ترجمهٔ کریم کشاورز. چاپ تهران، سال۳٤۵

۱۰ ـ کورش در روایات شرق : دکترشیرین بیانی . سری مقالات مندرج در
یغما، ماههای شهریور ، مهر ، آبان ، آذر ، ودی سال ۱۳٤۷

۱۱ ـ معرفی منابع‌چینی مربوط‌به‌ایران باستان : کوانچی هاندا. رسالهٔ تحقیقی برای دورهٔ فوق‌لیسانس‌تاریخ . تهران سال ۱۳۵۰

۱۲ ـ روابط سیاسی ایران وچین در دورهٔ ساسانی و مذاهب ایرانی درچین : کوانچی‌هاندا ، رسالهٔ تحقیقی برای دورهٔ فوق‌لیسانس تاریخ . تهران سال ۱۳۵۰ (قسمتی‌از این رساله در مجلهٔ‌بررسی‌های تاریخی، شمارهٔ‌مخصوص ، وشمارهٔ ٤، سال‌ششم، تحت‌عنوان « مذاهب ایرانی درچین ازخلال منابع چینی » ،چاپ شده‌است .)

اسناد و نامه‌های تاریخی

چند نامه
از حکیم الممالک

از :

حسین محبوبی اردکانی

بقیه از شمارهٔ ۴ سال ۵

چند نامه از حکیم الممالک

از : حسین محبوبی اردکانی

-۹-

خداوندگارا تعلیقهٔ مورخهٔ هفدهم شهر محرم الحرام که مشعر برسلامتی وجود عالی ومتعلقان بود دربیست وهفتم شهر صفر شرف وصول ارزانی داشت. شرحی از مراتب مراحم بی پایـان بندگـان اعلیحضرت اقدس امپراطوری ادام‌الله اجلاله وتأکیدات و تشویقات درخدمت محوله بفدوی مرقوم فرموده بودند الحق جای آن دارد که زیاده ازحد فخر کنم ومشعوف باشم زیرا کـه هرچه تصورمیکنم بهیچ نوع خودم را قابل این بخت وسعادت نمیدانم بلکه اولا عمده سبب اصلی میل ومراقبت اولیای دولت علیه را میدانم درترقی دولت وملت بخصوص درتربیت خانه‌زادانیکـه مکونین وتولیدشان ازیمن نعمت این سلطنت عظمی شده و مربیشان از اول میل شخصی و احاطهٔ کلی وجود مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه بـوده و این مرحمت و مکرمت بمقتضـای میلـی است کـه در تـربیت خانـه زادان مخصوص دارنـد. سبب دیگر از برای این سعادت فدوی حضور سرکار شما است در آستان کیوان پاسبان کـه هروقت بزیارت آن وجود مبارك اعلی شرفیابی حاصل

می کنید متذکر میشوید امثال و اقران ما بندگان را که ازآستان حضرت خداوندگار ولی النعمت خود دور شدیم . امیدوار هستم که خداوند انشاءالله سالها بشما عمر کرامت بفرمایند که با نهایت سرافرازی و افتخار اوقات‌خودرا صرف خدمت‌حضرت‌سلطانی‌بفرمائید که اطاعت‌وخدمت او بر کافهٔ مسلمین خصوصاً جمیع اهالی‌ایران واجب‌ترین جمیع احکامات الهی‌است و همیشه‌ازظل‌مکرمت‌ابن‌ظل‌الله‌روحنافداه‌سایه‌برسر کوچکتران‌خود بیفکنید واما‌درباب‌تحصیل‌جویاشده‌بودند اگرچه‌درعریضجات‌سابق‌همه‌وقت مختصری عرض کرده‌ام لیکن حال هم چون میدانم طالب شنیدن هستید مفصلا عرض میکنم بعدازبرگشتن ازبروکسل موافق اذن جناب‌جلالتمآب خداوندگاری تا بیستم محرم که هنوز مدرسه‌ها بازنشده بود دونفر معلم گرفته یکی‌جهت درس‌زبان که سابق‌هم داشتم ودیگری‌دربعضی‌مطالب طبیه . روزها‌راازظهرتا غروب‌آفتاب‌مشغول‌تحصیل‌بوده ومابقی‌اوقات شب وروزخودرا کمافی‌السابق درخدمت سرکارخداوندگاری میگذراندم تابیستم محرم که بعضی‌مدرسه‌ها گشوده ودرسهای مخصوص شروع شد . این‌بنده‌نیزمانند یکی‌ازمتعلمین‌در محلهٔ اطباء درمهمانخانهٔ موسوم به منزل‌غربا که نزدیك است بمریضخانه‌ها ومدارس واکثرطلاب این علم درآنجا منزل دارند اطاقی پهلوی اطاق رفقا کرایه کرده باکمال گرمی وشدت مشغول‌تحصیل شده‌ام بدین‌قسم که‌صبحها رایعنی یکربع ازطلوع گذشته ازسفارتخانه بیرون‌آمده بمریضخانه بزرگ معروف به «هتل دیو»[23] وبمجمع حکیم «نروسیو» که‌یکی ازاولین‌حکمای فرانسه است حاضرشده بعدازاتمام عیادت مرضی‌ودرسی که هرروز درسرهر ناخوشی‌میگویند دریکساعت‌ونیم بظهرمانده بمنزل‌آمده وفی‌الجمله چیزی خورده‌یکساعت بظهرمانده بمدرسهٔ تشریح میرویم ودر آنجایکساعت‌مشغول درس ، دوساعت مشغول‌عمل‌تشریح شده مجدد بمنزل میآئیم . دوونیم‌ازظهر

۲۳ ـ Hètel - Dieu ازقدیمترین بیمارستانهای پاریس که‌بوسیلهٔ سن لاندری هشتمین اسقف پاریس تأسیس شده است .

گذشته معلم زبان میآید دوساعت هم با او گفت وشنید کرده درساعت پنج بسفارتخانه رفته تاساعت شش هفت از شب رفته هم مواظب خدمت جناب جلالتمآب خداوندگاری هستم . هرگاه جائی تشریف ببرند فدوی نیزدر خدمت بوده جناب ایشان هستم واگرهم درمنزل باشند که باز کمافی‌السابق مواظب خدمت خودهستم . بالاخره تاحال‌را که‌هرطورهست باخوب یا بد مشغول‌هستیم اگر چه‌چندروز ابتدا درعمل‌تشریح بسیار بد گذشت و فدوی فی‌الجمله کسالتی بهمرساند لیکن لله‌الحمد حال‌عادت شده است‌وبامواظبت تمام مشغول‌هستم امیدوارهستم که انشاءالله طولی نخواهد کشید که ازتصدق خاکپای همایون حضرت اقدس‌شهریاری روحنافداه‌مستحق جزاهای نیك درمقابل‌این‌زحمات خواهم‌دید تفصیل‌مجلس تشریح رااگربخواهید‌ازعالیجاه حکیم‌باشی‌جویا بشوید مفصلا نقل‌خواهند کرد خالی‌ازشنیدن نخواهد بود . اماحسب‌الحکم اعلی درباب نوشتن روزنامهٔ احوالات و اخبارات اشارتی فرموده بودید کلیهٔ تفصیل روزنامه‌ازقراری‌است که عرض میکنم بعد ازمرخص شدن‌ازخاکپای همایون تاالی حرکت ازاسلامبول آنچه واقع وملاحظه شده بود فدوی ثبت مینمود لیکن‌بعدازآمدن بپاریس بواسطهٔ آنکه خدمت‌این‌بنده زیادشدواین خدمت‌متعلق به‌عالیجاه‌میرزامحمدحسین[۲٤] منشی‌بود وخودشان‌هم‌زیادمایل بودند جناب خداوندگاری‌نیزاین‌خدمت رابایشان واگذارفرمودند فدوی نیزآنچه نوشته بودم تسلیم ایشان کردم ولیکن‌بازشهرهای دیگر که تشریف بردند مثل‌لندن،بلژیك ،روآن بابعضی مجالس‌بزرگ که‌اتفاق‌میافتاد فدوی نوشته سواد اورابجهت ثبت‌درکتاب روزنامه بمیرزا میدادم و اکثرآنها هم دورنیست که درحضورمبارك بنظرسرکارشمارسیده‌باشد . خودعالیجاه‌میرزا- محمدحسین چون خالی‌ازتتبعی نیست و شوق زیاد دارد اکثر چیزها هم از خارج ازاحوالات فرنگستان ضبط نموده داخل روزنامه مینویسدالحق کتاب

۲٤- مراد حاج میرزا حسین سرابی گرانمایه منشی سفارت است پدرمؤیدالسلطنه وجد خانواده‌های گرانمایه ومؤلف مخزن‌الوقایع

شایسته‌ای خواهدشدودورنیست مطبوع نظر اعلیحضرت شاهنشاه اروا حنافداه نیزبشود لیکن این مانع از آن نخواهد بود که فدوی نیز انشاءالله در وقت شرفیابی روزنامچه‌ای از بعضی احوالات واخبارات که میدانم پسندطبع حضرت ملوکانه است بحضورمبارك عرض کنم اگرچه خیال فدوی این است که بجای تکمیل این روزنامه روزنامهٔ باحس وشعوری که خود بامعنی تمام عرض اخبار درحضور همایون بکندونمونه باشد ازاصول آنچه فدوی در روزنامه درج خواهد کرد بیاورم لیکن اینهم فی الجمله خام بنظر میآید زیرا که ازقراری که شنیده‌ام بندگان اعلیحضرت ظل الله جمجاه روحنافداه باوجود آنکه جزء اعظم زبان فرانسه رابا کمی وقت ومواظبت جزئی اخذ فرموده بودند ترك کرده‌اند دراینصورت روزنامهٔ من چندان تأثیری نخواهد داشت بلکه محتاج خواهد بود که فدوی مترجم روزنامهٔ خود واقع شوم درآنوقت معلوم است با وجود ترجمه طراوت واثرروزنامهٔ ما بکلی تغییرخواهد یافت از آن گذشته این بی اعتنائی ازوجود مبارك بزبان فرانسه مایهٔ ناامیدی این بندگان خواهد شد. قطع نظرازهمهٔ اینها درهمه‌جای یوروپ معروف است زبان دانی واطلاع وجود مبارك سرکارشاهنشاهی وبخصوص سبب ترقی ملت ایران کاملیت وجود حضرت شاهنشاه را میدانند ومیگویند دردول مشرق زمین ترقی مردم بسته به ترقی شخص سلاطین است زیرا که تأثیروجودسلاطین مشرق بخصوص سلاطین ایران دروجود رعیت بیش ازتأثیر آفتاب است چنانکه ازابتدای سلطنت این دودمان عظیم الشأن تا بحال هیچکس خاطرندارد که متجاوزازصدنفرزبان دان علاوه برسایرچیزها دراین مدت کم تربیت شده باشد معلوم است اینهاهمه از تأثیر وجود مبارك اعلیحضرت شاهنشاه است که بصحابت پیشکاران قابل خیرخواه در وجود مردم نشر می کند وبنا به اعتقاد کل مردم فرنگستان انشاءالله عماقریب درمدت بسیار کم آبادی مملکت وانتظام سلطنت ایران انگشت‌ـ نمای روی زمین خواهد شد انشاءالله مرا ازجسارت این عرضها معاف خواهید فرمود زیرا که خودم جسارتی نکرده‌ام هرچه عرض کرده‌ام عقایدمردم و نقل

اخبار است. واما درباب مخارج اشعاری فرموده اطمینان داده بودید که اگر خدای نخواسته بقرض هم باشد فدوی را معطل نخواهید گذاشت این معنی بدیهی است که این بنده بعد از فضل خدا واعانت سایهٔ خدا بجز سرکار شمارا کسی را ندارم که متحمل مخارج وزحمات من بشود امامنهم امیدوارهستم که ازمرحمت شمابقسمی تربیت‌شده باشم که چندین بی‌ملاحظه وشکم به آب‌زن نباشم وقسمی‌نکنم که‌خدای‌نخواسته سرکارشما محتاج بقرض کردن بشوید گویا موافق نیك ذاتی سزاوارنباشد که با وجوداین نوع‌مراقبت ومهربانی‌ها که سرکار شما میفرمائید چنانکه تابحال بهیچ قسم بعد از تصدق خاکپای مبارك ولی‌النعم کل‌روحی‌وروح‌العالمین‌فداه‌فدوی رامعطل‌نگذاشتیدوبدون آنکه من عرض کنم‌وعلاوه ازمخارج کلی که باسم فدوی‌یعنی‌ازبرای‌متعلقان صرف میفرمائید بیش ازدویست‌تومان نقد مرحمت‌فرموده‌ایدبازفدوی‌بحدی بی‌اندازه وبی‌محابا باشم که خدا نکرده سرکار شما را ناچار کنم که خدای نخواسته قرض کرده ازبرای من خرجی بفرستید وانشاءالله امیدوارهستم که هرطورباشد قسمی‌بکنم که باهمین‌خرج‌ومواجب که دولت التفات میفرمایند هرطورباشد بگذرانم و همیشه از خدا درخواست‌میکنیم و اعانت میخواهیم که بتوانیم ازعهدهٔ‌هزاریك حق نعمت اعلیحضرت‌ولی‌النعمت خودبرآئیم‌وصد یك عنایت‌اعلیحضرت‌ایشان وشمارا برخود حلال کنیم. اگرازفقرهٔ‌سال گذشته بفرمائید سببش واضح است بعلت اینکه خرج من از جمیع اتباع سفارت بیشتر بود و ازهمه بمن کمتر مرحمت شد بالنسبه چنانکه مکرر تا بحال تفصیل اورا خدمت سرکار شماعرض کرده‌ام ودیگرحالا لازم میدانم‌جسارت کنم هرچه بود گذشته است وخواهد گذشت اینهانقلی‌نیست‌اگرخداخواست وما قابل شدیم بی‌اندازه امیدواریها بمکرمت وعنایت حضرت‌ظل‌الله‌جمجاه روحنا فداه داریم اگرنشدیم که هرچه کمترخرج دولت را تلف کرده‌باشیم روسفیدترخواهیم‌بود . خرج حالای فدوی چیزی است معین جمع اتباع سفارت می‌دانند ویقین ازهر کسی بپرسید از روی صدق بشما عرض خواهد

کرد حالا هم خدا شاهد است از نوشتن این تفصیل منظوری ندارم مگر اطلاع سرکارشما از مخارج خودم .

کرایهٔ اطاق درماه	۷ تومان
خدمتکار اطاق	۱ تومان
دونفرمعلم درماه	۹ تومان
خرج نهار دورنگ چیز، روزی دوهزار	٦ تومان
کرایهٔ کالسکهٔ آمدن ورفتن بهسفارتخانه...	۱۳ تومان
رخت شور	۲ تومان

ملاحظه میفرمائید درماهی ۳۸ تومان خرج معین است. علاوه از آن خرج لباس است که همیشه از همه بالاتر است . زمستان شروع میشود همه زغال است خرج چای است خرج حمام است که هردفعه پنجهزارقیمت دارد .

کتاب .کاغذوهکذا بله حالت یك شخصی که درمدرسه باشدو مضایقه نداشته باشد که ده سال بماند تاحال کسیکه میخواهددردوسال ده سال تکمیل بکند تفاوت دارد خرجش هم ده مساوی است وانگهی این خرج منحصر بمن [نیست] آن دونفر طبیب دیگرهم که اینجا هستند همین خرج رادارند بعینه منتهی بجای خرج کالسکه خرج شام دارند . خلاصه دراین باب اینقدر جسارت هم زیادبود انشاءالله خواهید بخشید . خداوند گارا درحاشیهٔ کاغذمخدومی شیخ جلیل اشاره به پریرویان وسیم اندامان دختران گلعذارپاریس فرموده بودید فرمایش بسیارداشته بود وازآن التفات خیلی ممنون شدم اما خوشم میآ[ید] که سرکارشما هم ازحالت این گلستان بی اطلاع نباشید بله پاریس است و همه حیثیت اولین شهرروی زمین است باغی است پراز اشجار بارور و ثمر همه دختران سیم براماچه کنم که معنی مضمون شیخ دراینجابروز کرده[است]

تو درخت خوب منظر ، همه میوه‌ای ولیکن

چه کنم بدست کوته که نمیرسد به سیبت

بلندی این درختها و کوتاهی دست امثال ماها بر همه کس معلوم است بجز نگاه به بالا کردن و کلاه از سر افتادن و حسرت خوردن از این بـاغ باغبان گل بهره بما نـداده است. عیش پاریس تمام نمیشود برای هیچکس مگر بچهارچیز اول پول زیاد که‌دراینجا از همه چیز بی بهاتر است ولی یك روز بی‌او زندگی محال

دوم لاابالی گری ، سوم بیکاری وآسودگی بی‌اندازه ، چهارم هزار چیز که من نمیتوانم حالا در عریضه شرح بدهم انشاءالله اگر زنده ماندم و شرفیاب شدم شفاهاً عرض خواهم کرد پر واضح است که اسباب مفصله هیچ یك درماها وجود ندارد زیرا که آنکه ده مساوی ما همه چیز دارد از پول و وقت و پیشرفت کمال محرومیت را از این نعمات الهی دارد ما که جای خود داریم . از پشهٔ لاغری چه خیزد .

باوجود همهٔ اینها انشاءالله‌فدوی سعی خواهد کرد که لامحاله از برای اطاعت فـرمایش سرکار شما بالمره محـروم نباشد انشاءالله امیدوار هستم جسارتهای بنده را عفو خواهند فرمود از بس فرمودند مختصرعرض‌میکنم ایندفعه بحدی مفصل عرض کردم که میترسم همهٔ عریضه را نخوانید . بازهم عرایض دیگر داشتم دیگر جسارت نکردم درباب سفارش به‌مسیو گوبینو[۲۵] شارژدفر دولت فرانسه استدعا کرده بودم اگر تا بحال نشده است یا ممکن نیست ومصلحت‌نمیدانید چندان ضرورتی ندارد اگرشده خیلی خوب زیاده براین عرضی نداشته همه روز منرصد فرمایشات بوده وهستم .

حضرات‌حکماء یعنی‌میرزارضاومیرزامحمدحسین‌سلام‌میرسانندواستدعا

۲۵ ــ مراد کنت گوبینوی معروف صاحب نظریهٔعدم تساوی نژادهاست که‌ابتدابعنوان دبیر سفارت « بوره » بتهران آمد و پس از او شارژدافر سفارت فرانسه در تهران شد . (۱۲۷۳) ــ پنجسال بعد ببر با سمت وزیر مختاری بایران آمد و مدت دو سال در ایران بود و کتابهای سه سال درآسیا و ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی . تاریخ ایرانیان و حکایات آسیائی او پراز مطالب مربوط بایران است .

میکنند که چون همه وقت، اوقات صرف زحمات آنها فرموده حالا هم مرحمت نموده هرطوری هست مواجب شش ماههٔ اینها را گرفته مال میرزا رضا را بفرستید و مال میرزا حسین به والده‌اش بدهید. بسرخودت بحق خدا محرمانه عرض میکنم میرزا حسین عوض پولی که آنجا بمادرش داده میشود به نان وقهوه در نهار اکتفا میکند خداوند بحق پیغمبر (ص) وجودمبارك شما را حفظ کند. زیاده عرضی ندارم والسلام.

هو

-۱۰-

خدایگانا تعلیقهٔ مورخه سلخ ربیع‌الاول در هجدهم شهر جمادی‌الاول زیارت شد. شرحی درباب احکامات و تأکیدات بندگان جناب اجل اکرم و اعظم اشرف خداوند گار نعمت مدظله العالی درخصوص خدمت محوله بفدوی خود مرقوم فرموده بودند. خداوند شاهد است که هرچه تصور میکنم نمیدانم چگونه وبچه زبانی ازعهدهٔ شکراین مرحمت برائیم سبحان‌الله چگونه میتوانم باور کرد که ذره از نظر آفتابی محو نشود هرچه خیال نمیکنم سبب این توفیق را نمیدانم ازطرفی بخت وعنایت حضرت پرورد گار درحق غرباً وضعفاً بدانم یاحمل برمیل مفرط بندگان حضرت ولی‌النعمی در تربیت افراد اهل ایران خصوصاً خانه‌زادان اعلیحضرت شاهنشاه عالمیان پناه روحنا فداه کنم یابواسطه قدمت خدمت و صداقت وحضورشما بشمارم که درهر لحظه متذکر خاطرخطیر بندگان حضرت ولی‌النعمی میشوید که بخیال خانه‌زاد جان نثارخود افتاده تأکید در التفات به تربیت او میفرمایند والاا گر از این اسباب که عرض شد چشم بپوشم چگونه ممکن میشود دوسه نفرخانه‌زاد بی‌اسم و رسم که دوهزار فرسنگ ازآستان حضرت ولی‌النعم خود دورباشند هرروز بنظرمبارك ایشان آمده بیك نوع مکرمتی سرافراز آیند خداوند بعزت ائمه‌هدی علیهم‌السلام که‌درهرآن ببفزاید شوکت وحشمت وقدرت اعلیحضرت حافظ اسلام روحنا ... و حفظ کند وجود مبارك جناب ولی‌النعمی را که ...

لطف سایهٔ خدا ومحل عکس نور آفتاب اسلامند وقوه باین خانه‌زادان بدهد تالامحاله آنقدر بتوانیم زحمت بکشیم و خود را قابل کنیم که بواسطه‌خدمت وصداقت ازعهده هزاریك این مراحم برآئیم . سرکار شما یقین داشته باشید که فدوی فی‌الجمله بی‌شعور نیست و هر گزسهل نخواهد شمرد این اسبابی را که بعدازفضل‌خدا از سعی‌پیشکار (سایه) خدا از برای این ناقابل‌چاکران فراهم آمده است‌ویقین راضی نخواهم شد که شجرایشان بی‌ثمرباشد یاخدای نخواسته‌از گذشتن‌اوقات گرانبهای‌خود که‌صرف‌امورات این‌بندگان‌فرمودند ندامتی بهم‌رسانند نه‌تاممکن است راضی نخواهم شد که نعمت خداوندارضی خود را برخودحرام کنیم بله‌راست است فدوی بعداز ورود به‌پاریس‌بچندین جهت که یکی از آن حفظ شأن سفارت اعلیحضرت ولی‌النعمت همایون‌خودم بودچنانکه جناب‌جلالتمآب خدایگان‌امین‌الملك‌نیزسابقاً بشما نوشته‌بودند درکار اصلی خودفی‌الجمله غفلت کرده وجزء سفارت مشغول خدمات محوله شدم لکن حال مدتی است یعنی از پانزدهم شهرذی‌حجه که باکمال‌مواظبت مشغول تحصیل‌بوده‌ام‌وهمچه میدانم‌انشاءالله ازکار وهمگنان‌خودباز نمانده‌ام بدیهی است که این ادعای من درپرده نخواهد ماند عماً قریب است که‌معلوم خواهدشد واضح‌است که‌اگرمن‌از عهده خدمت مرجوعهٔ‌خود بر نیامده باشم هر گزمستحق توقعاتی که‌ازآقاوولی‌النعمت‌خوددارم‌نخواهم‌شد . بلکه‌نتایج خیال‌من‌برعکس‌خواهدشد آنقدر بدانید که‌اگرعلی‌نقی‌درتهران میتوانست راهی بدست بیاورد که بدان واسطه بتقرب خود حضرت ولی‌النعمت خود بیفزاید ـ این راضی نمیشد که باکمال راحت خود را بزحمت و ذلت وغربت گرفتار سازد.

پس‌معلوم است که‌بی‌غیرت‌نیست‌وازکار ومأموریت‌خودتغافل‌نخواهد کرد.

درباب ماندن پاریس اشاره فرموده بودید بدیهی است که بدوجهت باکمال شعف می‌مانم یکی امتثال‌حکم بندگان حضرت خدایگان اعظم‌دام‌مجده ویکی‌ازبرای اتمام خدمتی که رجوع فرموده‌اندیقین است که‌انشاءالله

تااز مجلس‌امتحان پاریس‌بیرون نیائیم از شهرش بیرون نخواهم رفت هرقدر طول بکشد وبجلال‌الهی و نمك اعلیحضرت اقدس ارفع شاهنشاهی روحنا-فداه قسم‌است که جمیع عیش و راحت‌هائی که درآنجا متصور میشودبرخود حرام کرده‌ام تاروزی که‌انشاء الله این‌مقصود بعمل بیاید . انشاء الله‌امیدوار هستم مرحمت فرموده عرایض این بنده را خدمت جناب‌اشرف مدظله‌العالی معروض خواهید داشت وهم‌عرض خواهید کرد که همچه تصور نفرمائید که فدوی‌آنجا بجزتحصیل مصدرخدمتی‌دیگر نمیتواند شد رجوع خدمتی‌هیچ منافات بکار من‌نخواهدداشت چون‌سفارت دولت علیه چند روزدیگرخواهد رفت و درپاریس کسی‌دیگر نخواهد ماند هرگاه فرمایشی داشته باشنددور نیست‌فدوی‌بتوانداز‌عهدهٔ آن‌برآید. عرض‌نمیکنم که‌خدمت‌دولتی‌بمن‌رجوع فرمایند شخصاً هرگونه خدمتی باشد مثل نوشتن بعضی مطالب واشتهارآن در روزنامه‌هایافرستادن چیزی یا خبری امید هست بواسطه بصیرتی که‌تاحال پیدا کرده‌ام وآشنائی که‌بامردم‌پیدا شده‌است خوب بتوانم‌از عهده‌این‌خدمات برائیم البته‌مختار خواهند بود این‌فقرهٔ اخیر را هم بخصوص‌روزنامه راتنها بخودشان عرض کنید . زیاده جسارتی ندارم منتظرفرمایشات هستم .

- ۱۱ -

نامهٔ حکیم‌الممالك به فرخ خان از پاریس به‌اسلامبول

خدایگانا بندگان پرورا از آنجائیکه بی لطفی ظاهری خدایگانان سبب تغییر ارادت فدویان نمیشوداین عده نیز گاه گاه از برای اینکه بالمره از نظرشریف‌محونشوم‌اظهارحیانی‌میکنیم‌ازتصدق‌سرمبارك عالی هرطورهست زنده‌ایم یاخوب یابدمیگذرد وامیدوارهستم که‌انشاءالله طولی‌نخواهد کشید که‌اززیارت‌وجود مبارك‌عالی تلافی‌همه‌این زحمت‌ها ومرارت‌هابشود.دیروز از ابوی کاغذ رسید بیش از اندازه اظهارتشکر از التفاتهای سرکار عالی و سفارشاتیکه بمطاعی میرزا ملکم خان فرموده بودند و تحریرات مخصوص

ر کارعالی نموده‌بود همه کس میداند که‌یکی از صفات جنابعالی ثابت بودن
ر وعده وفرمایش‌است که میفرمایند دراین‌صورت این همه التفاتها ازنتایج
طرت ولطف عام جنابعالی است وفدوی از عهده تشکرآن نمیتواندبرآید و
م از الطاف مخصوص نمیتواند بشمارد . لطف مخصوص آن بود که‌مدتی
مت موقـوف فرموده‌اند نقلی نیست انشاءالله وجود مبارك عالی سالم باشد
ز اگر زنده ماندم و شرفیابی‌حاصل کردم تلافی‌خواهد شد . درروزتعلیقه
. سرکار خطاب به‌خدومی موسیوبی‌برستن دیدم فرموده بودیدیکماه دیگر
شربف‌فرما خواهید شد. امیدوار هستم در این فرمایش سعی خواهیدفرمود
معی از ملازمان شمابرآن‌اند که جنابعالی را در زود رفتن خیلی تعجیلی
لازم نیست دیگر مختارند.

صلاح مصلحت خویش خسروان دانند. از اخبارات تازه این‌است که دو
وز قبل آشنائی از وزارت تجارت نزد فدوی آمده با کمال تعجب گفت
یروز مسیو بارون‌پی‌تن قرارنامهٔ دبلدرا[۲۶] ازجانب‌اولیای‌دولت‌علیه ایران
زد وزیردول خارجه‌فرستاد که‌بوزارت‌تجارت‌پس‌بدهداین‌فقره‌بالمره‌حضرات
ا در تعجب و تحیر انداخته نتایج جمیع خیالات خوب خود را بـر عکس
یبینند بالمره از خیالاتیکه داشتند منصرف شدند. فدوی بیش‌از این‌مطلع
یست صحت وسقمش برسرکارعالی واضحتراست اگر بالتفات سابق برقرار
ودید عرض میکردم مقرر بفرمائید فدوی رااز این فقره مطلع سازند.زیاده
تسارتی : ارم وهمه‌روزه مترصد فرمایشات سرکارعالی‌هستم میرزاالکسنـد
باد زیاد اظهار ارادت واخلاص میکند مسیودبلد هم درپاریس نیست دیگر
بل عرض چیزی نـدارم حضرات اطباء در اظهار تشکر و امتنان با فدوی
یکـاندوبدعاگوئی وجودعالی مشغول ومنتظرارجاع‌خدمتی.

علینقی جمعه نهم محرم.

تاجر فرانسوی کـه میخواست کارخانهٔ ابریشم کشی در ایران دایر کند وبا فرخ‌خان
ستی بهم رسانیده بود.

از نامه‌های جالب دیگر این مجموعه، عریضه‌ای‌است از آقا سلیمان ـ خواجهٔ عباس میرزا نایب‌السلطنه پسر محمدشاه که بشاهزاده نوشته‌وشاهزاده بخط بچگانه‌ای‌از آقااسمعیل(که‌باحتمال قریب‌بیقین‌همان‌پدرحکیم‌الممالك است) خواسته است که بعرض شاه رسانیده شود متن نامه و دستخط ها از این‌قرار است:

هو

تصدقت گردم این کمترین بسیار مقروض وپریشان میباشم واز دست طلبکار بتنگ آمدم(کمترین فدوی آقا سلیمان خواجهٔ نواب اشرف‌والا نایب‌السلطنه) و مواجب این فدوی کفاف خرج بنده را میدهد قرض‌همیشه بزمین است لهذا استدعا دارم که امسال‌خلعت نوروزی‌حکام ولایات‌بهرجائی که مصلحت‌میدانند باین‌فدوی مرحمت کنند که چیزی عاید این فدوی‌شود تا از کسالت‌قرض وپریشانی برآیم‌وبآسوده‌خاطر بجانفشانی‌وخدمتگذاری نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه نایب‌السلطنه مشغول و بجاروب کشی آستان معدلت‌بنیان اشتغال نمایم حکم‌حکم سرکارآقائی‌ام .

دستخط عباس میرزا : آقا اسماعیل بشاه آقایم عرض بکنید دستخط التفات بفرمایند خلعت حاکم کردستان را به‌آقاسلیمان التفات شود.
(کلمات همه بی‌نقطه است غیراز کلمهٔ‌سوم)

دستخط محمدشاه: فرخ خان وقت خلعت دادن سیاهه را بنظر برساز اگر ممکن باشد بدهم چراکه بیست خلعت است هشتاد نفرخواهان دار [illegible]ودها وعمله خلوت.

[illegible] دیگر که احتمالا از حاج میرزا آقاسی است یادستور [illegible] [illegible] فرزندی فرخ خان از خلعت‌های شب نوروزیکی را بما [illegible] از قرض‌مستخلص‌شود . نامه‌ودستخط هامطلقاً تاریخ ند

بقیه نامه شمارهٔ ۹

بقیه نامه شمارهٔ ۹

نامه شمارهٔ ۱۰

بقیه نامه شمارهٔ ۱۰

پایان نامه شمارهٔ ۱۰

حصّہ دوم

کتابهای رسیده :

انجمن آثار ملی در کنار فعالیتهای پرارزش خویش همواره کوشیده است باامکانات وسیعی که دراختیار دارد باانتشار کتابهای سودمند در بالابردن فرهنگ عمومی ومعرفی گوشه‌هائی از تاریخ پرارج ایران سهم بسزائی داشته باشد. ازاینرو بمناسبت برگزاری جشنهای شاهنشاهی ایران سلسله کتابهـای جالبی منتشر نموده و دردسترس علاقمندان به تحقیق قرار داده است . مجلهٔ بررسیهای تاریخی در این شماره بمعرفی دو کتاب از این سلسله انتشارات پرداخته است .

« ۱ »

در دربار شاهنشاهی ایران

نوشتهٔ انگلبرت کمپفر Engelbert Kaempfer

ترجمهٔ کیکاووس جهانداری

سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۸۱) تهران شهریور ۱۳۵۰

قطع وزیری ۳۸۶+۲۴ ص ـ جلد زرکوب

☆☆☆

انگلبرت کمپفر پزشك، طبیعی‌دان ، سیاح ونویسندهٔ آلمانی (۱۶۵۱-

۱۷۱٦ـم) ازآنجائیکه علاقهٔ فراوانی بدیدن شگفتیهای خاور و کوشش در شناسائی تاریخ ریشه‌دار وتمدن درخشان خاور زمین داشت پس از تکمیل تحصیلات خویش دربیستم مارس ۱٦۸۳ میلادی همراه هیأت سفارت سوئدی ازاستکهلم سفرطولانی خودرا بسوی شرق آغاز نمود. کمپفر در این سفراز روسیه، ایران، هندوستان، جاوه وژاپن دیدن کرد.

اقامتش درایران از همهٔ این سرزمینها طولانی‌تر بود و بیش از دو سال بطول انجامید. سرانجام وی درسال ۱٦۹٤ ازاین سفر طولانی بموطن خویش بازگشت نمود.

کمپفر با علاقهٔ فراوان کلیه مطالب جالب و دیدنیهای سفر خویش را یادداشت کرده است. زیرا علاقمند بوده مشرق زمین را کاملاً و راستی به اروپائیان بشناساند. او امیدوار بود که بلافاصله پس از بازگشت بوطن یادداشتهای خویش را منتشر کند.

چنانکه درمقدمهٔ کتابش اشاره کرده مینویسد: «فقط چند ماه فرصت لازم دارد تابتواند مطالب جمع آوری شده را تنظیم وآمادهٔ چاپ سازد، اما مشکلات فراوان، بخصوص درگیریهای مادی مدتهای مدید این آرزوی اورابتأخیرانداخت. به‌ویژه آنکه‌یادداشتهای وی گراورهای‌زیادی‌نیز‌ضمیمه داشته‌است. خودش دراین‌باره میگوید: «این‌نوشته‌ها با کمال تأسف‌تاکنون دراین صندوقها ماند تا اینکه من این اواخر در اثر فراغ از خدمت اندکی وقت ودرنتیجه جسارت وتصمیم لازم را یافتم تادست‌نویس‌های خودرا که طعمهٔ کرم وبید شده، کپک گرفته *وازشکافهای کشتی‌آب دیده وناخواناشده، اززوال برهانم.*»

کمپفر مضامین یادداشتهای خودرا که بزبان آلمانی تهیه شده‌بود به‌زبان لاتین ترجمه کرد و برای اینکه صورت تحقیقی به نوشته‌های خود بدهد آثاردرجه‌اول‌وقابل اعتماد وقبل‌ازهمه‌سفر نامه‌های دلاواله، تاورنیه، شاردن، ته‌ونو ودیگران را نیز ازنظر دورنداشته است.

سرانجام در سال ۱۷۱۲ میلادی این کتاب بزرگ و مهم که خود در آغاز نام «عجایب ممالك خارجی» را بدان داده بود تحت عنوان «نوادر دلپسند» درپنج دفتروبیش از نهصدصفحه انتشار داد ودرحالیکه‌خود دراثر نامرادیهای حاصله‌اززندگی‌زناشوئی‌ودرگیریهای‌مادی‌وتحمل‌مشقات‌وبلایای دیگر بکلی ازپا درآمده بود، دربیست وچهارم اکتبر ۱۷۱٦ میلادی درسن ٦۵ سالگی درگذشت.

ازآنجاکه قسمت‌اعظم سفر کمپفر- یعنی‌بیش ازدوسال- درایران گذشته بزرگترین بخش کتاب وی نیز اختصاص به‌توصیف ایران دارد. سراسردفتر اول و چهارم کتاب، بیش ازنیمی از دفتر دوم ویك چهارم دفتر چهارم یعنی رویهمرفته چهل وسه قسمت از مجموع شصت ویك قسمت کتاب ویژهٔ ایران است. وبقیه را نیز به‌توصیف ژاپن اختصاص داده‌است.

درسال ۱۹۳۸ میلادی‌هیأتی بسرپرستی وتشویق پروفسور والترهینتس این کتاب را به زبان آلمانی ترجمه کرد. کتاب «در دربارشاهنشاه ایران» درحقیقت ترجمهٔ دفتراول سفرنامهٔ کمپفراست که بخاطر فشردگی و داشتن اطلاعات مفید از سایر قسمتها مهمتراست. انگلبرت کمپفر از فاصلهٔ سالهای (۱٦۸۳-۱٦۸۵) درایران‌اقامت داشته است و این‌زمان مصادف بادورهٔ‌سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ﻫ) بوده است.

(۳)

چنانکه میدانیم دورهٔ سلطنت پادشاهان صفوی بویژه دورهٔ سلطنت شاه عباس کبیر یکی از درخشانترین وشکوفاترین دوره‌های تاریخ ایران بشمار میآید. امنیت جاده‌ها ، شکفتگی اقتصادی ، فتوحات نظامی وقدرت سیاسی مملکت موجب گردید که سیاستمداران و جهانگردان ، سفرا و بازرگانان متعددی تقریباً از کلیه کشورهای اروپائی بـه اصفهان روی آورند . بطوریکه نویسندگان اروپائی دربارهٔ هیچ دوره از تاریخ ایران مدارکی دقیقتر ومفصلتر از مدارك این دوره دردست ندارند. سفرنامهٔ کمپفر نیز اطلاعات جامع ودقیقی از این دوره بدست میدهد ازاین‌رو بعضی ازصاحبنظران کتاب وی‌را ازبسیاری جهات همپایه سفرنامهٔ شاردن دانسته‌اند . دراین کتاب اطلاعات بسیار جامع و جالبی راجع به‌ساختمان اجتماعی ایران وچگونگی حکومت و اوضاع دربارشاه سلیمان داده شده است . و همچنین از مطالب بسیار متنوعی چون اخبار و اطلاعات دربارهٔ دریای خزر ، باکو و منابع نفتی آن (که درآن عصربکلی ناشناخته بود)،برجی که آنرا دراصفهان از شاخ شکارساخته بودند، مقابر پادشاهان هخامنشی وکاخهای آنها در تخت جمشید و نواحی اطراف آن وآرامگاه سعدی وحافظ درشیرازسخن رفته وهمچنین اطلاعات بسیار دقیقی درباره اوضاع طبیعی ایران ، کشاورزی ومحصولات ایران و حتی امورطبی ارائه داده است و از این نظر میتواند برای بسیاری از علاقمندان این دورهٔ تاریخ ایران مفید باشد . اما درمطالعه این کتاب بعضی نکته‌ها را نیز نباید از نظردور داشت . مثلا اینکه وقایع وحوادث مذکور دراین سفرنامه درعصرشاه سلیمان یعنی اواخر دورهٔ صفویه که تقریباًزمان انحطاط حکومت این سلسله است رخ داده و بهمین دلیل نبایدآن اوضاع واحوال را به‌ادوار

دیگر تعمیم‌دادوحتی‌نمی‌توان‌آنراآئینهٔ تمام نمای دوران حکومت‌شهریاران صفوی‌بشمار آورد. بااین‌وجودرونق‌حکومت‌صفویه وشکوفائی‌اقتصادی‌ورفاه مردم‌آن زمان‌تابدان حدبوده که کمپفر که گاه‌مقتضیات‌حاکم بر کشور ایران در روزگار شاه‌سلیمان‌را باآنچه درآلمان و اروپا رایج بوده مقایسه کرده وآرزو داشته که در کشور وی نیز وضع بدان منوال میبود . مثلامینویسد : «... .درمدارسی که‌ازطرف‌شاه‌وقف‌شده‌حقوق‌مدرس‌به‌یکصدتومان(۱۷۰۰تالر) بالغ میشود و درسایر مدارس نیز این حقوق کمتر از حدود پنجاه تومان (۸۵۰تالر) نیست ولی باید دانست که این‌حقوق درست در روز مقرروبدون کم وکاست تأدیه میشود .کاش در آلمان نیز به استادان ، این فروزندگان چراغ دانش، چنین موهبتی ارزانی میشد . » (ص۱٤۱متن کتاب)

نکته‌دیگراینکه کمپفر ، در گزارشهای خود ، همواره‌دید شخصی‌داشته است . وبدین دلیل ازعقاید او نمی‌توان به‌عنوان سند ومدرك استفاده کرد . زیرا مسلماً وی نیز دربیان نظریات خویش مرتکب اشتباهاتی شده است . ولی باوجوداین‌مسائل، چنانکه اشاره شد کتاب فوق‌الذکر از ارزش‌تحقیقی نسبتاً فراوانی برخوردار است .

آقای کیکاووس جهانداری‌مترجم دانشمندوفاضل کتاب «نوادردلپسند» بارعایت‌امانت، دقت‌وصحت درترجمه، دفتراول کتاب کمپفررا که‌والترهینتس به‌آلمانی برگردانده بود با نثر شیوائی تحت عنوان « در دربـار شاهنشاه ایران» درشانزده فصل که مطابق باصفحات ۱ـ۲۵۰ چاپ اصلی کتاب است و یك مقدمه با دیباچهٔ آن به زبـان فارسی بر گردانده‌اند . زیرا دفتراول را می‌توان مهمترین واساسی‌ترین بخش کتاب کمپفر دانست . فصل بندی کتاب

بشرح زیراست.

دیباچه :

مقدمه :

۱ـ دفتراول از کتاب «نوادر دلپسند» شاه ایران ودربار وی

۲ـ تاجگذاری شاه سلیمان

۳ـ سلطنت شاه سلیمان

٤ـ وزیراعظم

٥ـ قشون ایران وفرمانده آن

٦ـ برجسته‌ترین کارکنان دربار که درمجالس حق نشستن دارند

۷ـ مستوفیگری ممالك ومستوفیگری خاصه

۸ـ روحانیون وبقاء متبرکه

۹ـ تأسیسات داخلی دربار وبیوتات سلطنتی

۱۰ـ اداره ایالات وشهرها

۱۱ـ خصوصیات مهم دربار ایران

۱۲ـ اصفهان پایتخت ایران

۱۳ـ کاخها وباغهای اصفهان

۱٤ـ حرمسرای پادشاه

۱٥ـ موکب شاه ایران

۱٦ـ پذیرائیهای رسمی دربار

۱۷ـ نامه‌ها وطرزباریافتن سفیران خارجی

(۲)

نگاهی به شاهنامه ، تناور درخت خراسان

نوشتهٔ : پروفسور فضل الله رضا

سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (۸۲) - تهران شهریور ۱۳۵۰ قطع وزیری - ۳۵۱+۱۸ ص - جلدزرکوب

☆ ☆ ☆

تقریباً تمام‌خوانندگان بامقام علمی‌والای پروفسوررضا نویسندهٔدانشمند کتاب‌آشنا هستند. وی باهمان تیزبینی و دیـد علمی و فنی ویژهٔ خویش در ریاضیات وعلوم طبیعی کوشیده است که دراین کتاب بررسی دقیقی از نکات معنوی گونا گون شاهنامه به‌عمل‌آورد.

کشور ایران دارای فرهنگـی عمیق و سخت ریشـه دار استو شعرا و نویسندگان بزرگی‌هریك بنوعی نمایانگر ژرفای فرهنـگ معنوی ایـران بوده‌اند وشناسائی اندیشه‌های‌آنان وظیفهٔ هرایرانی‌علاقمند به کشورخویش است ولی متأسفانه تاکنون در بررسی و نقد علمی آثار متفکران بزرگ اقدامات‌شایسته وکافی‌بعمل‌نیامده‌وجز‌معدودی، بقیه‌اندیشه‌وران‌این‌مرزوبوم هنوز برای دوستداران‌زبان‌ناشناخته مانده‌اندوجا دارد که‌ازطرف‌مطلعین و صاحب نظران این خلاء پرشود . کتاب پروفسور رضا را در حقیقت باید کوشش ارزنده‌ای دراین زمینه محسوب داشت. زیرا فردوسی و شاهکار وی شاهنامه را بایدخورشیدی تابناك درآسمان ادب ایران بشمارآورد هرچند که‌خوشبختانه‌استثنائاً درموردفردوسی‌وشاهنامه‌تاکنون‌ده‌ها کتاب‌بزبانهای

مختلف نوشته شده ولی بازهم جادارد که بیش ازپیش این شاهکار بزرگ ادبی و تاریخی بررسی شود زیرا بی‌تردید شاهنامه یك اثرجهانی است وفردوسی شاعری است جهانی . او بابیانی ساده و دلکش حماسه‌ای چنان شکوهمند بوجودآورد که نمایشگر تمامی ویژگیهای یك جامعه در طول تاریخ و نیز نشان‌دهندهٔ تمام‌خصایص وآرزوها و خواسته‌های انسان‌بی‌توجه به‌قیود زمان و مکان است ، قهرمانان جاویدان او چون رستم ، اسفندیار ، سهراب، زال،رودابه، سیاوش، کیخسرو، قهرمانان‌ابدی‌بشریت‌اندو‌ضدقهرمانهای وی نیز چون افراسیاب ، شغاد ، و ضحاك ماربدوش نیز مظاهر مجسم شرارت انسانی‌اند .

فردوسی شاهکاری آفرید برای تمامی قرون واعصار که هرگز فنا نمی‌پذیرد .

همه مرده از روزگار دراز	شد از گفت من نامشان زنده‌باز
بر افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
نگشته زمانه بفرسایدیش	نه این رنج و تیمار بگزایدیش

گذشته‌ازمحتوی، فرم شاهنامه نیز ازشاهکارهای فناناپذیر هنری‌است و در والاترین حد شعرناب قراردارد .

آقای پروفسور رضا کوشیده است که از این دریای ژرف گوهری چند به‌ارمغان آورد و الحق نیز موفق شده‌است . کتاب «نگاهی بشاهنامه ......» با نثری شیوا و تیزبینی و دقت و وسواسی‌خاص یك مغزریاضی، بسیاری از نکات تاریك شاهنامه راروشن کرده است. از این رهگذرمطالعهٔ این کتاب ارزشمند بکلیهٔ علاقمندان هنر و تاریخ ایران توصیه‌میشود .

پیام مجله

مجله بررسی های تاریخی مقالات و نوشته های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط به ایران را

که مستند به مدارک باشد با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان محترم میپذیرد

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است

چون مطالب مقالات عقاید شخصی نویسندگان است مجله بررسیهای تاریخی در قبال

عقاید نویسندگان مسئولیتی نخواهد داشت

مقالاتی که به دفتر مجله میرسد مسترد نمی شود

مجله در چاپ و یا رد مقالاتی که به دفتر مجله میرسد آزاد است

در ترتیب تقدم و تأخر مقالات جز رعایت وضع مجله و مشکلات چاپی فنی وجود ندارد

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی - بررسیهای تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارك
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲٤۲۲

بهای هر شمارهٔ مجله	برای نظامیان و دانشجویان	۳۰ ریال
	برای غیر نظامیان	٦۰ ریال
بهای اشتراك سالانه ٦ شماره در ایران	برای نظامیان و دانشجویان	۱۸۰ ریال
	برای غیر نظامیان	۳٦۰ ریال

بهای اشتراك در خارج ازکشور : سالیانه ٦ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی های تاریخی» پرداخت ورسید را بانشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری - شعبات امیرکبیر - نیل
و سایر کتابفروشی های معتبر

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUSC

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه
ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by
Supreme Commander's Staff
Tehran - Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بررسیهای تاریخی

آذر ـ دی ۱۳۵۰

شمارهٔ مسلسل (۳۶)

شمارهٔ ۵

سال ششم

بفرمان
مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

بررسیهای تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ ادارهٔ روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

شمارهٔ مسلسل (۳۶)
دسامبر ـ ژانویه ۱۹۷۲

سال ششم
آذر ـ دی ۱۳۵۰

گراورهای سفید وسیاه وگراورهای رنگی این‌شماره درچاپخانه ارتش شاهنشاهی
تهیه و به چاپ رسیده است .

« ذکر تاریخ گذشته از واجبات است بخصوص در
مورد ملتهائی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
جوانان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفهٔ حساس و فوق العاده بعهدهٔ آنها
است . »

از سخنان شاهنشاه آریامهر

بفرمان مطاع

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

هیأت های رهبری مجلهٔ بررسیهای تاریخی بشرح زیر میباشد

در این شماره

بخش دوم

فرمان مطاع و خجستهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران، بمناسبت سال کوروش کبیر و بزرگداشت شاهنشاهی دوهزار و پانصد سالهٔ ایران و بمنظور تجلیل از خاطرهٔ بزرگانی که در طول تاریخ این سرزمین به نحوی از انحاء درراه‌سربلندی‌واعتلای ایران‌کوشیده اند شرف‌صدور یافته است .

مجلهٔ بررسیهای تاریخی افتخار دارد که عکس فرمان خجستهٔ شاهانه‌رابرای‌ثبت‌در ریخ معاصر زیب سرلوحهٔ ن شمارهٔ خود مینماید .

بررسی‌های تاریخی

با تأییدات خداوند متعال

ما

محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران

بمناسبت سال کورش کبیر و بزرگداشت شاهنشاهی دوهزار و پانصد ساله ایران، مقرر میداریم که بمنظور تجلیل از خاطره بزرگانی که در طول تاریخ

این سرزمین بنحوی از انحاء، در راه سربلندی و اعتلای ایران کوشیده و خدمات شایسته‌ای در این زمینه انجام داده‌اند، در هر یک از استانها و شهرستانها و شهرها و روستاهای

مختلف کشور که با زندگانی و آثار این بزرگان ارتباط داشته باشد از راه نصب پیکره یا نامگذاری میدانها و پارکهای عمومی و خیابانها و کارخانه‌ها و مدارس و بیمارستانها و غیره

در بزرگداشت نام و خاطره این بزرگان اقدام گردد. شورای فرهنگی سلطنتی ایران مأموریت دارد که با همکاری سایر مراجع علمی و فرهنگی صلاحیتدار کشور با مطالعه کافی فهرستی از اسامی

این افراد تهیه و پیشنهاد نماید تا بر اساس آن توسط مقامات مربوط دولتی و انجمنهای شهر و شهرداریها و علاقمندان محلی در این نامگذاریها اقدام شود.

نظری به تاریخ

روابط عیلام با همسایگان

بقلم

حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)

نظری به تاریخ روابط عیلام[1] باهمسایگان

بقلم

حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)

در قسمت جنوب غربی نجد ایران آنجا که رودهای کرخه و کارون مسیر طولانی خودرا پیموده و بـه خلیج فارس راه می یابنـد ، جلگـهٔ وسیع و حاصلخیزی واقع شده کـه از نظر جغرافیائی دنبالهٔ جلگـهٔ بین‌النهرین است .

دراین ناحیه ازهزارهٔ چهارم پیش ازمیلاد دولتی شکوهمند باتمدنی عالی بوجود آمد که بنـام **دولت عیلام** خوانـده شد .[2]

بی مناسبت نیست کـه قبلا مختصری راجع به‌نژاد ووجه تسمیه و کیفیت استقرار ایـن دولت بیان شودآنگاه به اصل موضوع پرداخته شود .

---

۱ ــ درتداول امروز زبان فارسی عیلام را معمولا باهمزه می‌نویسند . لغت نامهٔ دهخدا

۲ ــ تاریخ تمدن ویل‌دورانت ج۱ص ۱۷۶ ترجمهٔ آقای احمد آرام سال۱۳۴۳ خورشیدی. وتاریخ ملل‌شرق ویونان ،آلبرماله ترجمهٔ هژیرج۱ص۱۲۹ مطع جیبی چاپ ۱۳۴۲.

نژاد عیلامی‌ها :

در بارهٔ نژاد مردم عیلام میان دانشمندان و محققان اختلاف است . ژاک دومورگان دانشمند فرانسوی که مدت ۱۷ سال درشوش(پایتخت دولت عیلام) بـه تحقیق پرداخته ونخستین بار ریاست هیأت علمی فرانسه [۳] را در ایران برعهده داشته ، معتقداست که : ساکنان اولیهٔ عیلام را سیاهان حبشی تشکیل میدادند که‌تمام سواحل خلیج‌فارس تامکران وبلوچستان را اشغال کرده بودند ، بعدها این نژاد سرزمین خودرا در اختیار فاتحان گذاشته و باآنها درآمیخته و نژاد دورگه‌یی بوجودآوردند که شامل ساکنان شوش علیا وشاید بخشی هم از کردستان باشد ، اومی‌نویسد :

«هرچه‌باشد ، حتی برای مسافری که مستقیماً به مسائل نژادی ذیعلاقه نیست ، وجود اخلاف دورگـهٔ سیاهان قدیمی در شوش ، موضوعی است غیرقابل انکار که درهرقدم علامات آنرا باز می‌یابد » [٤]

سرپرسی سایکس[۵] هم باعقیدهٔ دومورگان همراه است وبااستناد بگفتهٔ هال[٦] معتقداست که این نژاد در کنارسواحل‌شمالی‌خلیج‌فارس تاهندوستان، انتشار داشته وسومریها هم ازهمین نژاد منشعبند . [۷]

بعضی‌ازمورخان جدید، بومیان اولیهٔ عیلام را مردمی شبه سیاه دانسته که ظاهراً بانژاددراویدی نسبت داشته‌اند ، واین سیه‌چردگان درازجمجمه (دولیکوسفال)[۸] را ازخمیرهٔ نژادمدیترانه‌یی‌میدانند، [۹] وموریس‌مولو [۱۰]

3-- Délégation Scientifique en Perse

٤ — مطالعات جغرافیایی هیأت علمی فرانسه در ایران ، تألیف دومورگان ترجمهٔ آقای دکترودیعی ج ۲ ص ۲۷۰ چاپ تبریز ۱۳۳۹ خورشیدی .

5-- S. Percy Sykes

6-- Hall

۷ - تاریخ ایران ، سایکس ترجمهٔ مرحوم فخرداعی ج ۱ ص٦٤- ٦٥ چاپ علمی۱۳٤۳

Dolichocéphale

۹ - تاریخ ماد ، تألیف دیاکونوف ترجمه آقای کریم کشاورز ص ۱۳۰-۱۳۱

11 Maurice meuleau

در کتاب«جهان و تاریخ آن» سومریهارا به‌احتمال‌ازنژاد دراویدی میداند[۱۱].

پروفسور گیرشمن[۱۲] رئیس‌سابق هیأت‌علمی‌فرانسه درشوش ،درحالی که اظهارنظرقطعی دربارهٔ نژادمردم‌عیلام‌نمی کند، این‌مردم‌راظاهراًازنژادآسیانی (آزیانی)[۱۳] می‌خواند که نه به دستهٔ سامی متعلق است . ونه بدستهٔ هند و اروپایی ومی‌نویسد : « این منشأ آسیایی کـه مابین همهٔ اقوام‌آسیای غربی مشترك است بعدها موجد فرهنگ این‌ناحیه خواهد گردید ومخصوصاًهنری را بوجود خواهد آورد کـه آنرا متعلق به‌آسیای غربی میدانند ، وایران ، بانمدن ظروف سفالین منقوش خویش به منزلهٔ یکی ازعناصرمنشکلهٔ توسعهٔ آن بشمار میرود.»[۱٤]

ژان کونتنو[۱۵] مورخ فرانسوی . ساکنان قدیم عیلام را قاطعاً از مردم «آزیانی» میداند ومی‌نویسد : «ساکنین عیلام ازمردم «آزیانی»[۱٦] بودند و این کلمه برای معرفی مردمی بکاربرده میشود که درقسمت مهم‌آسیای غربی، قبل ازتاریخ مسکن داشتند .»[۱۷]

بهرحال ، از مجموع این گفته ها استنباط میشود کـه ساکنان عیلام را مردمی ظاهراً ازجنس نژاد مدیترانه‌یی نشکیل میدادند که به عقیدهٔ نژاد ـ شناسان دارای قامت کوتاه وچشمان فرو رفته و موهای سیاه و صورت و سر کشیده(دولیکوسفال)بوده ودرعصرمزولیتیك[۱۸](میانه سنگی) پدیدآمدند

11– Le Monde et son histoire, Le monde Antique I. p. 149 Faris 1965
12– Pro. Ghirshman
13– Asianique
۱٤ – ایران‌از آغاز تا اسلام تألیف دکتر گیرشمن ترجمهٔ مرحوم دکترمعین ص۲٦ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۳٦ خورشیدی .
15– G. Contenau
16– Asianique
۱۷ – کتاب تمدن ایرانی ،اثرچند تن از خاورشناسان، ترجمهٔ آقای دکترعیسی بهنام ص ۵۳ (مقالهٔ ایران قدیم) چاپ بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب ۱۳۳۷ .
18– Mésolithique

وجانشین نژاد شانسلادو گریمالدی در اروپا شدند . [۱۹]

وجه تسمیهٔ عیلام

عیلام که حدود آن ازمغرب به رود دجله وازمشرق به قسمتی ازپارس وازشمال بـه راه بابل‌به همدان‌وازجنوب به‌خلیج فارس تـا بوشهر ، وشامل خوزستان ولرستان (پشتکوه) و کوههـای بختیاری کنونی بود ، همزمـان با تشکیل دولتهای سومر،هالتامتی[۲۰]خوانده‌می‌شد.[۲۱] و این لفظ درمتون عیلامی کتیبه‌های هخامنشی دیده میشود .

دیاکونوف[۲۲]معتقد است کـه یکی ازنواحی ودولتهای کوچك‌عیلامی ، همزمان بادول جدیـد سومر در هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد ، آدامشول[۲۳]یـا آدامدون [۲٤] بـوده که احتمالا شاید همان عیلام باشد کـه به زبان عیلامی هالتامتی[۲۵] یا هالامتی[۲٦] می گفته‌اند .[۲۷]

ژول‌اپر[۲۸]دانشمند فرانسوی‌واژهٔ هالتامتی را حیپرتی به معنی‌سرزمین اپیرتی‌ها خوانده است . او می‌نویسد : «حال اپیرتی که آنرا به اشتباه حال توپیرتی هم ، خوانده‌اند نام ویژهٔ خوزستان است و (حال) علامت قراردادی برای شهرو کشور میباشد که الف‌ولام‌آن درحیپرتی افتاده است.»[۲۹]

---

۱۹ ـ تاریخ جهانی تألیف ش . دولاندلن ، ترجمهٔ آقای دکتر بهمنش ج ۱ ص ۷ چاپ دانشگاه تهران .

20— Haltamti

21— C, Huart et Delaporte; L'Iran Antique Elam et Perse et la civilisation Iranienne p. 60 Paris 1943

22— I. M. Diakonov

23— Adamsul

24— Adamdun

25— Haltameti

26— Halamti

۲۷ ـ تاریخ ماد ، تألیف دیاکونوف (ترجمه فارسی) ص ۱۳٤ .

28— J. Oppert

29— J. Oppert, Le Peuple et la Langue des Médes p. 236 Paris 1879

اکدیها همسایهٔ نزدیك عیلامی‌ها که ازنژاد سامی بوده‌اند کلمهٔ هالتامتی را بنابرقواعد زبان خود علامتو (به کسرعین) تلفظ میکردند که بهمان معنی سرزمین‌هالتامها میباشدوهمین‌واژه است که‌درتورات بصورت علام ضبط‌شده ومحرف آن‌عیلام است که امروزبما رسیده است.[۳۰]

درلاروس بزرگ قرن بیستم چنین آمده است: عیلام[۳۱] نامی است که کلدانیها به ناحیه‌یی واقع درمشرق رود دجله داده‌اند، ویونانیها این‌نام را «الیمائیس» یا (الیمائید)[۳۲] نوشته‌اند.[۳۳]

ازسدهٔ سیزدهم پیش ازمیلادبه بعد، در کتیبه‌های‌عیلامی‌بجای‌نام کشور عیلام نام انشان‌سوسونکایعنی مملکت انشان وشوش دیده میشود، وپادشاهان آن پادشاه‌انشان وشوش نامیده میشدند، علت پیدایش این‌نام‌ظاهراً این‌است که حکومت‌ایالت انشان، واقع درشمال‌شرقی‌شوش‌قدرتی بدست‌آورده، در مناطق دیگر اطراف استیلا یافته است.

این نام تاآغاز روی‌کارآمدن هخامنشیان باقی بود، ولی ازاین زمان به بعد، یعنی از وقتیکه چیش پش[۳۴]دوم‌جد کمبوجیه‌پدر کوروش بزرگ هخامنشی‌انشان‌راتصرف کرد (درحدود۶۴۰ ق. م)نام‌انشان‌درسنگنبشته‌های پارسی و انشانی بصورت «انزان» تحریف گردید ودرهمین زمان بابلیها و آشوریهاآنجا را همچنان عیلام میگفتند.[۳۵]

درتوراتچنانکه گفتیم نام عیلام ذکرشده که بعقیدهٔ محققان، این نام

---

۳۰ ــ مجلهٔ بررسیهای تاریخی سال سوم شماره ۶ ص ۱۷۲ مقالهٔ تطورات نام خوزستان بقلم آقای دکترجهانگیر قائم مقامی نقل از کتاب(ایران قدیم‌دلاپورت‌وهوار).

31— Elam

32— (Elymaïde)

33— Larousse du xxe siécle I p. 87. 1930

34— Téispes

۳۵ ــ مقالهٔ آقای‌دکترقائم‌مقامی‌در مجلهٔ‌بررسیهای تاریخی سال سوم شماره ۶ ص۱۷۳

سامی وبه‌مکان‌بلند (کوهستان) اطلاق میشده است[۳۶] و شاید ایـن اسم در آغازبر ناحیهٔ کوهستانی‌عیلام، یعنی لُرستان اطلاق میشده، و رفته رفته‌تعمیم یافته تا شامل کلیهٔ‌خاک آن کشور شده است. قرائن هم مؤید این معنی است، چه عیلامیان، نخست در کوهستانی که دشت‌سوزیانا (شوش) را از شمال و مشرق احاطه کرده بود، میزیستند ودرهزارهٔ سوم پیش ازمیلاد از کوهستان مزبورفرودآمده ودر دشت‌ساکن شدند. [۳۷]

تشکیل دولت عیلام:

عیلامیها ازهزارهٔ چهارم پیش ازمیلاد درجنوب‌غربی نجدایران ساکن شدند ودرهزارهٔ سوم پیش ازمیلاد چنانکه بیان شد، برناحیهٔوسیعی‌ازدشتها وکوهها که شامل بخشی مهم ازسواحل خلیج فارس و بوشهر میشد، استیلا یافتند، چنانکه دربوشهر. بر کرانهٔ خلیج فارس (لی‌یان باستانی) نوشته‌یی بزبان عیلامی که تاریخ آن‌حدود اواسط هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد است، پیدا شده است.[۳۸]

ادوار تاریخی عیلام:

قرون تاریخی عیلام به‌سه قسمت تقسیم میشود:

الف ـ عهدی که‌تاریخ عیلام ارتباط‌کامل‌با تاریخ سومریها واکدیهادارد (از زمانهای قدیم تا ۲۲۲۵ ق. م).

ب ـ عهدی که گذشته های عیلام، با تاریخ دولت بابل مربوط میشود (۲۲۲۵ ـ ۷۴۵ ق. م).

ج ـ دوره‌یی که‌طرف‌دولت عیلام، دولت جدید آشور است (۷۴۵-۶۴۵-

---

۳۶ ـ تورات سفرپیدایش باب ۱۴

۳۷ ـ ایران ازآغاز تا اسلام ص ۳۴

38– Le Normat, choix de Textes cunéiformes p. 127 Paris 1873

ق . م) [۳۹] اینک تاریخ‌روابط‌عیلام را باهمسایگان‌در ادوار تاریخی‌مذکور مطالعه میکنیم :

الف ـ دورهٔ اول روابط عیلام با سومریها و اکدیها

با اینکه تاریخ روابط این عهد چندان روشن نیست ، ولی‌باید گفت که عیلام از زمان قدیم‌روابط‌نزدیکی با سومر داشته ، روابطی که گاهی‌دوستانه وزمانی‌خصمانه بود . [۴۰] سبب این روابط را پروفسور ج . ه . ابلیف چنین مینویسد :

«تشابهی که میان فرهنگ وتمدن نواحی مرتفع فلات ایران و دشتهای رسوبی ومردابی سومروجود داردنباید باعث تعجب شود، چون سکنهٔ‌نواحی رسوبی ودشتها با وجود ترقیات اجتماعی ومدنی خود الزام داشته‌اند که از معادن وفلزات کوهستانهابهره‌برداری کنند ، بناچاربراثررفت‌وآمد ، تجارت و داد وستد با رونقی بین ایندو ناحیه‌بوجودآمده که‌مبادلهٔ تمدن‌وفرهنگ را ایجاب میکرده است .» [۴۱]

سومریها که‌درحدود۴۰۰۰ سال پیش ازمیلاد برقسمت سفلای‌بین‌النهرین استیلا یافتند [۴۲] شهرهای متعددی ایجاد کردند ، درهریك از این شهرها امیری با عنوان پاتسی(پاتزی) [۴۳] یاکاهن‌شاه حکومت میکرد وهمین عنوان (کاهن‌شاه) نشان‌میدهد که‌حکومت‌پاتسی‌ها تااندازهٔ زیادی با مذهب‌بستگی داشته است .

---

۳۹ ـ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیاج ۱ ص ۱۳۳ قطع جیبی چاپ ابن‌سینا ۱۳۴۴ .

۴۰ ـ تاریخ ماد ص ۱۳۴

۴۱ ـ کتاب میراث ایران‌تألیف سیزده تن ازخاورشناسان ،(مقالهٔ پروفسورایلیف دربارهٔ ایران ودنیای قدیم) ص۱۰ چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب ۱۳۴۶

۴۲ ـ تاریخ ویل‌دورانت ج ۱ ص ۱۸۹

43— Patesi

گوردون چایلد[٤٤] در کتاب سیر تاریخ مینویسد: «هر پاتزی برای تثبیت قدرت ، هویت خود را بوسیلهٔ اعمال ساحرانه با خدای عمدهٔ شهر یکسان میکرد ، ظاهراً وی نقش خداوند را در امر حاصلخیـزی و باروری بعهده داشت » [٤٥]

قدیمترین روابط عیلام با سومر از دورهٔ «ئاآن ناتوم اول» [٤٦]پاتسی شهر لاگاش در سه هزار سال پیش ازمیلاد است . شهرلاگاش [٤٧] درجنوب سومر پایتخت سلسلهٔ مقتدری بود که «اورنانشه» [٤٨] آنرا تأسیس کرد .[٤٩] ئاآن- ناتوم نوهٔ اورنانشه است که بواسطهٔ غلبه بردولت مجاورخود «اوما» [٥٠] قدرت واعتباری یافته واستیلای خود را بر کلیه پاتسیهای سومری برقرار داشت. او درستون سنگی که بیاد گارفتوحات وی برپا شده وموسوم به(ستون کرکسان) است شرح استیلای خود را مضبوط ساخته است . [٥١]

در زمان سلطنت ئاآن ناتوم سومریها ازحملات کوه نشینان عیلامی درامان نبودند ودر وحشت واضطراب بسرمیبردند چنانکه ئاآن ناتوم دربارهٔ سرزمین عیلام میگوید :

« کوهستانی است که وحشت میآورد» سرانجام پس از جنگهای فراوان ئاآن ناتوم توانست حملهٔ عیلامیها را دفع کند وآنها را عقب براند .

44– G. Childe

٤٥– سیر تاریخ تألیف گوردون چایلد ترجمهٔ آقای دکتر بهمنش ص۹۲–۹۳ چاپ دانشگاه تهران ۱۳٤۲.

46– Eannatium

47– Lagash

48– Ur-Nanshé

٤٩– کتاب الواح سومری تألیف ساموئل نوح کریمر S. Noah Kramer ترجمهٔ داوود رسائی ص۵۱ چاپ ۱۳٤۰ .

50– Umma

۵۱– تاریخ ایران (سایکس) ترجمه ج ۱ ص ۸٤

قدیمترین نامه‌یی که دردست است ودر بابل یافت شده ظاهراً متعلق به سلطنت ئاآن‌ناتوم دوم‌است که ازپادشاهان اخیرشهرلاگاش بوده‌است. نویسندهٔ نامه‌کاهن بزرگ ربةالنوع نانار[52] می‌باشد که به‌مخاطب‌خوداطلاع میدهد، دسته‌یی ازعیلامیها برخاك‌لاگاش تاختند ومن‌ایشان را مغلوب ساخته تلفات سنگینی‌بر آنها وارد کردم. [53] همینکه لاگاش انحطاط یافت سلسله‌یی سامی‌زبان دراکدبنیان گرفت که‌به‌سلسلهٔ «اکد» [54] مشهور است.

روابط عیلام بااکد (حدود ۲۶۰۰ ق.م)

دوقرن بعدازمرگ‌ئاآن‌ناتوم اول، اقوام تازه‌یی که از نژادمدیترانه‌یی بوده وبه‌زبان سامی صحبت میکردند، ازعربستان یاشام به‌بین‌النهرین آمده وبتدریج‌واردحوزهٔفرات‌شده‌به‌تأسیس‌حکومتی‌پرداختند که«اکد»نامیده‌شد.

مؤسس این سلسله«سارگون‌اول»[55]است که شهر«آگاده»[56]راپایتخت خود قرارداد. سارگون ازنسل‌پادشاهان نبوده وتاریخ برای او اصل ونسب درستی نمیشناسد»[57] درستون یکپارچهٔ سنگی‌که درشوش بدست آمده، سارگون‌راباریش انبوه‌بصورت مهیبی‌نشان میدهدولباسی که پوشیده‌نمایندهٔ بزرگی وقدرت‌کامل اوست. [58]

مورخان وی‌را«کبیر» لقب‌داده‌اند ازاین جهت‌که برسراسر شمال‌بین‌النهرین‌سفلی‌دست‌یافت‌وعیلام وظاهراًقسمتی‌ازسوریه‌رامسخرخودساخت» [59] وبعلامت پیروزیهای درخشان شمشیر خود را درآبهای خلیج فارس شست.

52– Nannar

۵۳– تاریخ ایران، سایکس ج ۱ ص ۸٦ .

54– Accad
55– Sargon
56– Agadé
57– Woolley: The Sumerians p. 73 Oxford 1928

۵۸– ویل‌دورانت ج ۱ص۱۸۲

59– Histoire Universelle Quillet Tome I p. 18 Paris 1961

آنگاه بسوی باختر آسیا متوجه‌شد. یکی از پسران او بنام مانیشتوسو[۶۰] در سفرهای‌جنگی خودعلیه عیلام موفقتر بوده‌است. سپاهیان او از خلیج‌فارس گذشتند تاجاده‌هایی‌را که از آنها مواد ساختمانی وفلزات از کوهستانهای ایران آورده می‌شدتحت‌مراقبت‌بگیرند».[۶۱] بعدازمانیشتوسو،«نارامسین»[۶۲] (۲۵۰۷-۲۴۵۲ق‌م) به‌تخت نشست وی‌فرزند یابقولی نوهٔ سار گون اول‌بود، درزمان اواغتشاش وعصیانی ازعیلام تازاب ایجادشد و اتحادیه‌ای از« کیش» «هامورو» وعیلام (شوش) برضداو بوجودآمد که نارامسین اتحادیهٔ مزبوررا متلاشی‌ساخت.

دراین‌موقع شوش توسط عاملی که‌ازطرف نارامسین تعیین میشد اداره میگردید ویکی‌از عاملان‌نارامسین‌درشوش‌بنام « پوزورواینشوشیناك[۶۳] که عمران کنندهٔ‌بزرگی‌بودحکومت‌می کرد. اوشوش راباغنیمتهایی که‌ازنواحی مغلوب آورده‌بودند غنی کرد ومعابد وساختمانها بنانمود. پادشاهان کوچك ازسرزمینهای مجاور برای ادای‌احترام نزداو می‌آمدند.

پس‌ازمرگ نارامسین، پوزوراینشوشیناك (احتمالا عیلامی‌آن کوتیك‌-این‌شوشیناك‌است)[۶۴] استقلال عیلام رااعلام کرد و کوشیدتاسلطنت را بخود اختصاص‌دهد.سپاهیان‌عیلام یك‌سلسله عملیات‌جنگی‌علیه‌موتوران[۶۵](نزدیك بغداد) وشیلوان[۶۶] و گوتو[۶۷] (کشور گوتیها) وکاشن[۶۸] (کشورکاسیها)

60– Manishtusu

۶۱ – ایران ازآغازتا اسلام ،گیرشمن (ترجمه) ص۳۴-۳۵

62– Naram-Sin

63– Puzur-Inshushinak

۶۴ – تاریخ‌عیلام تألیف پیرآمیه P. Amiet ترجمهٔ بانو دکتر شیرین بیانی ص ۳۹ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۹

65– *Muturran*

66– *Silvan*

67– *Gutu*

68– Kassan

و کیماش[۶۹] (نزدیك کرکوك کنونی) بعمل آوردند.[۷۰]

استقلال عیلام از نظر ملل کوهستانی مجاور پنهان نماند و لولوبی[۷۱] و گوتی[۷۲] براثر پیشرفت‌پوزوراینشوشیناك تشویق‌شده‌بنای‌تاخت‌وتاز گذاشتند بطوریکه کشورا کد پس‌ازچهل سال هرج ومرج مغلوب اقوام گوتی گردید.

عیلام وامپراطوری دوم سومر

استیلای‌پادشاهان‌سامی گوتی‌راشجاعت«اتوخگال» پادشاه ارخ[۷۳]خاتمه داد. اوتیریکان پادشاه گوتی رامغلوب واسیر کرد. پیشرفت این‌پادشاه‌موجب تجدیدحیات سیاسی سومرشد بطوریکه امپراطوری سومر در زمان سلسلهٔ سوم اور بحداعلای قدرت خود رسید.[۷۴]

درحدودسال ۲۵۰۰ پیش ازمیلاد شهرلاگاش‌پایتخت پادشاه‌بزرگی‌بنام «گودآ»[۷۵]شداین پادشاه شهرانزان‌عیلام رامطیع‌خود کرد ومعابدوبناهای بسیار ساخت ومصالح آنهارا ازسوریه وعربستان وعیلام‌آورد ومخصوصاًاز عیلام به‌لاگاش‌الوارحمل میکرده است.[۷۶]

سلسلهٔ سوم اور[۷۷]

تقریباً درسال ۲۴۵۰ پیش‌ازمیلاد حکومت واقتدار بشهر اورمنتقل شد وبجای زبان سامی که معمول زمان‌سارگون وجانشینانش‌بود. زبان‌سومری

69 - Kimas

۷۰– تاریخ ماد ص ۱۳۷ و

G. G. Cameron, History of Early Iran p. 36 Chicago 1936

71– Lullubi

72– Gutu

73– Erech

۷۴– تاریخ ایران ، سایکس ج ۱ ص۸۹

75– Gudéa

۷۶– ایران باستان ج ۱ ص۱۱۶–۱۱۷ وسایکس‌ج۱ص۱۸

77 - Ur

رواج یافت بزر گترین‌پادشاه این سلسله اورانگور[۷۸] است کـه همه نواحی آسیای غربی رازیرفرمان خود آورد و درسراسر سومر با قوانین خود عدل وداد برقرار کرد.[۷۹] پسروی دونگی[۸۰] درمدت ۵۸سال پادشاهی‌کارهای‌پدر رادنبال کرد ولی‌آسایش این دولت دیری‌نپایید.

انقراض سلسلهٔ سوم اوربوسیلهٔ دولت عیلام

انقراض سلسلهٔ اور ازطرف عیلامیها صورت گرفت وآنها آخرین‌پادشاه این سلسله‌رااسیر کرده به‌عیلام بردند. تفصیل‌این‌واقعه‌بدرستی معلوم‌نیست، لیکن می‌توان گفت که چون براحوال‌سلسلهٔ اور ضعف‌مستولی‌شد، عیلام از قیداطاعت‌رهایی یافته وپنجه برروی تعدی‌کاران‌زد. بـاسقوط اور، شهر ارخ نیزبوسیلهٔ یکی ازپادشاهان عیلام به‌تاراج رفت.

وقتی که آشوربانیپال درحـدود ٦٤٥ پیش از میلاد شوش راگرفت ، مجسمهٔ ربة‌النوع نانار راکه کودورنان خوندی ١٦٣٥ق‌م بغنیمت برده‌بود دوباره به‌ارخ بر گردانیده بجای‌خود گذاشت وشرح این‌واقعه راثبت کرد. ازاینرو این‌داستان‌تاریخی (غلبهٔ‌عیلام‌براور) می‌تواندمحل‌اعتمادباشد .[۸۱]

ب ـ روابط عیلام بابابل(هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد)

بابل ازلحاظ تاریخ ونژاد مردم‌آن،نتیجهٔ آمیختن اکدیان وسومریان میباشدوازاین‌اتحاد است که نژادبابلی‌برخاسته‌است.درنژادجدیدغلبه‌باعنصر سامی بوده‌وجنگهایی‌میان آن دوقوم در گرفته که به پیروزی‌اکد انجامید، وبابل بصورت پایتخت بین‌النهرین سفلی‌درآمد.[۸۲]

78— Ur — Engur

۷۹ - تاریخ ویل‌دورانت ج ۱ ص ۱۸٤ - ۱۸٥

80— Dungi

۸۱ - تاریخ ایران ، سایکس ج ۱ ص۹۱

۸۲ - تاریخ ویل‌دورانت ج ۱ ص ۲۲۹

درهزارهٔ دوم پیش از میلاد سلسلهٔ جدید ملی در عیلام ظهور کرد که پادشاهان‌خودرا(**پیامبرخدا ـ پدر و شاه برای انزان و شوش**) میخواندند. اسناد اقتصادی این عهد بزبان اکدی نوشته شده اما وجود کلمات‌بسیار بومی شاهد توسعهٔ تمدن محلی است .

در آغاز هزارهٔ دوم عیلامیان به بابل هجوم بردند و کوتورمـاپوك (کوتورماپوك [۸۳]) حکمران یکی‌از نواحی مرزی عیلام ، پسران خویش واراد‌سین[۸۴] وسپس ریم‌سین[۸۵]را برتخت‌سلطنت پادشاهی لارسا[۸۶] که‌بعدها بدست حمورابی فتح شد، بنشاند. پسران کوتورماپوك ازسال ۲۰٤۷ تا سال ۱۹۷۹ پیش ازمیلاد درلارسا سلطنت داشتند وبا ساختن معابد وحفر ترعه‌ها به‌آبادی‌این‌ناحیه کوشیدندوخدمات شایانی کردند .[۸۷] کمی بعد عیلامیان سلسلهٔ ایسین[۸۸]را منقرض‌ساختند وبرشهراوروك[۸۹]و بابل مسلط شدند.[۹۰]

تسلط عیلام بربابل ظاهراً با خشونت وسختی‌همراه بوده ومطابق نظریهٔ دومورگان که صحت‌آن مورد تردید است، پرستندگان خدای آشور بدره دجله فرار کرده قوم‌آشوررا، تشکیل دادند ، و نیز ساکنان جنوب کشور که‌در کنارخلیج‌فارس‌وجزایر آن مسکن داشتند به سواحل سوربه‌مهاجرت کردند وقوم فنیقی‌را تشکیل دادند که دردریانوردی وبازرگانی واستعمار نواحی شهرت داشتند، ونیز درنتیجـهٔ همین تسلط جابرانـه بود که موجب مهاجرت‌هیکسوسهااز عربستان‌به مصرشد وبالاخره منجربمهاجرت کلدانیان به رهبری ابراهیم ازاورشد که بعدها آن طایفه در دنبال هیکسوسها به‌مصر

83— Kutur Mapuk
84— Varad-Sin
85— Rim-Sin
86— Larsa
۸۷ - تاریخ ملل قدیم‌آسیای غربی تألیف‌آقای احمدبهمنش ص۸۱چاپ سوم۱۳٤۷
88— Isin
89— Uruk
۹۰ - تاریخ ماد ص ۱۷٦ . وتاریخ ایران ازآغاز تا اسلام ص ٤٦-٤۷ وتاریخ ایران سایکس ج ۱ ص ۹۲

رفتند[٩١]،وتورات‌این‌مهاجرت را در زمان امرافل[٩٢]ملك‌شنعار(سومر وبابل) میداند.[٩٣]

ازمطالعهٔ کتاب تورات (سفر پیدایش ـ فصل چهـاردهم ـ بند نهم) که ظاهراً یکی ازقدیمترین قسمتهای توراتاست، چنین برمیآید که کدرلاعمر پادشاه عیلام و تدعال ملك امتها وامرافل ملك شنعار واریوك ملك لارسا با یکدیگر متحد شدند، که مقصود ازامتهاطایفه گوییم یا بربرهای شمالی‌بوده که قومی غیرسامی وساکن‌آسیای صغیر بوده‌اند ومحتمل‌است که تدعـال پادشاه هیتی‌وامرافل‌همان حمورابی‌باشد(بعضی‌منابع امرافل‌را پدرحمورابی میدانندنه‌خوداو)[٩٤] که‌متحداًبرضد ملوك سدوم و گومره ودول‌دیگرمجاور تاختند وآنها را مغلوب ساختند.[٩٥]

سایکس[٩٦]مینویسد: «بایددانست که غیر ازاین، اسمی از کدرلاعمر درتاریخ نیست اما نامش بقرارمعلوم کوتیرلکامارمیبـاشد ودراین تردیدی نیست که یك پادشاه عیلامی‌بدین نام با حمورابی متحد شده وبه مغرب‌حمله برده است، گواینکه منبع وسندما منحصراً تورات است». [٩٧]

درسال۱۹۷۵قبل‌ازمیلاداتحادیه‌ای‌ازعیلام‌وسوبارتوو گوتیوم‌بجانبداری ازریم‌سین پادشاه لارساعلیه حمورابی‌پادشاه مقتدربابل تشکیل‌شدحمورابی

---

٩١ ـ تاریخ سایکس ج ۱ ص۹۷

92— Amraphael

٩٣ ـ سفرپیدایش فصل چهاردهم وتاریخ اسرائیل ریچیوتی ج ۱ ص۱۳۳ وتاریخ مشرق الکساندر موره ج ۲ ص۶۳۳

Ricciothi G. Histoire d'Israel (trad française) I, 133 Paris 1947 et Moret, Histoire de l'Orient H. p 633 Paris 1936

94— *Flinders-Petrie,* Egypt and Israel p. 120 London 1925

٩٥ ـ تاریخ سایکس ج ۱ ص ۹۸

96— Sykes

٩٧ ـ تاریخ سایکس ج ۱ ص ۹۸

متحدین‌را شکست داد ودرسال‌سی‌ام سلطنت خود حکومت‌لارسا را منقرض ساخت ودشمنان‌خود را تاسوبارتو (آشور) تعقیب کرد .[۹۸]

پس ازحمورابی بسرش سمسوایلونا[۹۹] زمام امور بابل را بدست گرفت . دراواخر پادشاهی‌اوبود که کشوربابل‌مواجه‌باتهاجم کوه‌نشینان هیتی گردیده منقرض‌شد .[۱۰۰]

تسلط هیتی‌ها بربابل دوامی نداشت، زیرا مردمی دیگرموسوم به کاسی (کاسیت) که در کوههای لرستان (زاگرس) می‌زیستند به بابل هجوم‌آورده وهیتی‌هارااخراج‌وخودزمام‌اموررابدست گرفتند. کاسیان(به‌اکدی کاشی)[۱۰۱] از زمانهای قدیم تا فتح ایران بدست اسکندر مقدونی در محلی که اکنون لرستان نامیده میشود ساکن بودند. کاسیها قبیله‌یی بودند کوهستانی وپیشهٔ دامداری داشتند وبزبانی که با عیلامی‌قرابت داشت سخن می گفتند . بنابه عقیدهٔ دیاکونوف به احتمال قوی قبایل کنونی که با دامداری در کوهستان اعاشه می کنند ازاخلاف ایشان می‌باشند .[۱۰۲]

قدیمترین مراجعی که درآنها ذکرکاسیان بعمل‌آمده متون مربوط به قرن بیست‌وچهارم پیش ازمیلاد بعهد پوزوراینشوشیناك است.آشوریان‌آنرا بنام‌کاسی[۱۰۳] میشناختند.استرابون‌کاسیان‌را کوسایوئی[۱۰۴] یادمی کند ومحل آنانرادربندهای خزر[۱۰۵] یاد میکند وبعضی تصور میکنند که نام قزوین و نیزدریای‌خزرممکن است حاکی‌ازخاطرهٔ این قوم باشد. کلمهٔ یونانی‌کاسی

---

۹۸ - تاریخ ملل‌قدیم‌آسیای غربی ص۸۷

99– Sam Sou Ilouna

100– H. Universelle Quillet, I, 20

101– Kassi

۱۰۲ – تاریخ ماد ص ۱۶۲

103– Kassi

104– Kassaioi

105– Portes-Caspiennes

تیروس [۱۰۶] به معنی قلع، فلز مخصوص ناحیهٔ کاسیها میباشد و نام همدان پیش‌ازعهدمادهاا کسایا[۱۰۷] بود که‌در آشوری کار-کاسی[۱۰۸] بمعنی‌شهر کاسیان میگفتندو بهرحال‌ممکن‌است که اصطلاح کاس‌سی[۱۰۹] یاکاس‌پی.[۱۱۰]

مفهوم نژادی وسیعتری ازتسمیهٔ قوم واحد درمیان‌اقوام بسیار زاگرس داشته باشد و بلکه شامل همهٔ اقوام آسیانی [۱۱۱] میشده است.[۱۱۲] تسلط کاسیها بر بابل در حدود ۶۰۰ سال بطول انجامید.[۱۱۳] سر انجام عیلامیان پس از مدتها انتظار از ضعف کاسیها استفاده کرده و آخرین ضربت خود را وارد کردند. از پادشاهان بزرگ عیلام دراین‌دوره(قرن۱۳پیش‌ازمیلاد) «اونتاش گال»[۱۱۴] است که بزرگترین بانی شاهنشاهی عیلام که مجدداً نیرو گرفته بود، میباشد. او کشور را باشهرهای جدید بیاراست وشهرهای کهن‌را تعمیر کرد، کتیبه‌های زیادی به‌زبان‌عیلامی ازوی باقی‌مانده وهمین‌مسأله انحطاط نفوذ بابل‌و توجه عیلامی‌هارابه‌توسعه نهضت‌ملی‌خویش‌تأیید میکند.

اونتاش گال معابد متعددی به‌افتخارخدایان‌عیلامی(گال‌و اینشوشیناك) برپا کرد.[۱۱۵] از همسراو ناپیراسو[۱۱۶] مجسمه‌برنزی زیبائی درموزهٔ لوور پاریس موجود است که شاهکارصنعت فلزکاری آنزمان میباشد. اگر ازروی

106— Kassitiros
107— Akessaia
108— Kar-Kassi
109— Kas-Si
110— Kas-Pi
111— Asianique

۱۱۲ - ایران ازآغاز تا اسلام ص۴۸

۱۱۳ – تاریخ سایکس ج ۱ ص۱۰۲

114— Untash-Gal

۱۱۵ - تاریخ ملل‌قدیم‌آسیای غربی ص ۱۸۸ وتاریخ عیلام پیرآمیه ص ۵۳

116— Napir Asu

این‌مجسمه داوری کنیم‌باید بگوئیم که هنرها ودر رأس آنها فلزکاری بدرجهٔ بسیارعالی‌از کمال رسیده بود . بابل با سلسلهٔ منحط کاسی، دیگربرای عیلام رقیبی‌خطرناك بشمار نمیرفت، تهدید بیشتراز‌جانب آشور‌بود که دست‌دوستی بسوی‌بابل‌دراز کرده بود. [۱۱۷]

ازکارهای مهم اونتاش گال بنای شهر دورانتاشی[۱۱۸] یاقلعهٔ اونتاش‌است که امروز در سی کیلومتری‌جنوب شرقی شوش‌بنام چغاز نبیل[۱۱۹]،[۱۲۰] معروف است وهیئت حفاری‌فرانسه درایران سالهاست که دراین‌محل‌به‌کاوش‌وحفاری پرداخته وبه‌زیگورات[۱۲۱] بزرگی‌ازعیلامی‌ها دست یافته‌اند.[۱۲۲]

زیگورات‌مزبور که توسط اونتاش گال‌ساخته‌شده بزرگترین‌زیگوراتی است که‌تاکنون شناخته‌اند. باید گفت که‌بنای‌زیگورات که برج‌معروف‌بابل را ازآن نمونه میدانند از آغاز مدنیت مردم قدیم بین‌النهرین، ابتدا میان بناهای مذهبی سومریان وبعد درمیان اقوام بابل وآشور متداول گردیده و عیلامیان‌هم که مذهبشان ازنفوذ همسایگان بر کنارنبود به ساختن این نوع بناها پرداختند.واینکه‌آیا زیگورات برجی بوده که برفرازآن معبدی قرار داشته و معبد مزبور جایگاه خدایان بوده است، و یا اینکه بتصوربعضی از دانشمندان برفرازبرج مقبره‌ای وجود داشته‌است، میان دانشمندان اختلاف

---

۱۱۷ - ایران ازآغاز تا اسلام ص ۴۹

118– Dur-Untashi

119– Tchoga-Zanbil

۱۲۰ - چوخه ، چوقاچقا (چغا) چیا در لرستان وبزبان لری به‌معنای تپه‌وتل است‌چنانکه کردها (گرده) گویند. جغرافیای‌تاریخی غرب ایران تألیف‌آقای دکتربهمن کریمی ص ۳۲۳ چاپ تهران ۱۳۱۷ خورشیدی

121– Ziggourat

۱۲۲ - این حفاری هنوز هم ادامه دارد .

است، پارو[۱۲۳] دانشمند فرانسوی نظریهٔ اول‌را مرجح میداند.[۱۲۴] واز نظر لغوی زیگورات‌از«زاگ»[۱۲۵]و«گار»[۱۲۶] ترکیب‌شده که‌بمعنی‌مکان‌خدااست[۱۲۷] وویل دورانت این‌کلمه رامکان‌بلندنامیده است.[۱۲۸]

عیلام درزمان شوتروك ناخونته اول[۱۲۹](۱۲۰۷-۱۱۷۱ ق.م)به‌اوج قدرت خود رسید، وی معابدی درهمه شهرهای‌مهم قلمروخویش بنا کرد. شوتروك‌ـ ناخونته به بابل‌حمله برده وآخرین‌پادشاه سلسلهٔ‌کاسی را برانداخت وپسر خود«کوتیرناخونته»[۱۳۰] راجانشین‌او کرد .

شوتروك ناخونته‌بر نفایس‌زیادی‌دربابل دست‌یافت. اومجسمهٔ‌مردوك[۱۳۱] خدای‌ملی‌بابل‌وهمچنین ستون‌سنگی[۱۳۲] نارامسین وسنگ‌نبشته حاوی‌قوانین حمورابی را از بابل به شوش آورد . [۱۳۳] گذشته از این بر شهر آشنوناك (ایشتونوکن) واقع درمصب دیاله که دراین زمان پادشاه جداگانه‌یی‌داشت استیلایافت وبا لشکریان‌خویش درناحیهٔ‌کوهستانی (پادان) که پیشتر در دست‌کاسیان بودمدتی‌اقامت گزید وپیشرفت‌آشوردانای‌اول [۱۳۴] پادشاه‌آشور را درآن ناحیه فلج کرد.[۱۳۵]

123— A. Parrot

۱۲٤ ـ گزارشهای باستانشناسی مجلد سوم‌ص XIII مقالهٔ‌آقای دکترگیرشمن زیرعنوان Une Ziggourate Elamite et A. Parrot. Ziggurats et "tour de Babel" Paris 1949 et Mémoire de la délégation Archéologique en Iran tome XXXIV p. 11 Tchogazanbil par Ghirshman.

125— Zag

126— Gar

127— Une Ziggourate Elamite p XIII

۱۲۸ ـ ویل‌دورانت ج۱ص۳۸۲

129— Shutruk-Nakhunte

130— Kutir Nahhunte

131— Marduk

132— Stele

133— Mémoire de la délégation V. IV

134— Assurdana

۱۳۵ ـ تاریخ ماد ص۱۷۷

کتیبه های شوتروك ناخونته اول از کوههای خاشمار[۱۳۶] (میان دیاله و قزل‌اوزون یادیاله‌و کرخه) که‌خارج ازحدود اراضی‌کاسیان‌بودو کرینتاس[۱۳۷] که محتملاشهر کنونی کرند میباشد یاد میکنند .[۱۳۸]

در زمان شیلهاك (شیلخـاك) اینشوشیناك (۱۱۶۵ - ۱۱۵۱) پسر دوم شوتروك ناخونته اول عیلام فتوحات خود را به نقاط دور کشانید. سپاهیان او درشمال فاتح بودند وتا ناحیهٔ دیاله نفوذ کردند و به کر کوك رسیدند و آشوررا هرچه دورتر راندند و بابل را محاصره کردند وهمه درهٔ دجله و قسمت بیشتر خلیج فارس و سلسله جبـال زاگرس تحت تسلط عیلامیـان درآمد .[۱۳۹]

تمام ایران غربی که باالحاق سرزمینهایی درمغرب وجنوب جبال‌وسعت یافته بود ، در این زمان متحد شده تشکیل نخستین شاهنشاهی را در تحت تسلط عیلام داد ، هنگام فتوحات مذکورتجدید نیروی ملی درعیلام صورت گرفت و کتیبه‌ها غالباً بزبان‌عیلامی وبه‌خط عیلامی مقدم[۱۴۰] نوشته میشد .

اینشوشیناك، خدای ملی گردید وپادشاه وخاندان‌سلطنتی درطول‌حیات خود خدا محسوب شدند. تجددی‌درهنرها ومعماری پیدا شدویکی‌ازمراکز عمدهٔ هنرشهرشوش‌بود[۱۴۱]

شیلهاك اینشوشیناك درساختن ابنیه اهتمام زیادی داشت ، هر معبدی را که مرمت کرده اسم بانی اولیهٔ‌آنرا نیزذکرنموده است و کتیبهٔ اولی را که بانی برای ابقای نام وعمل خود درآن بنا قرارداده به‌زبان سامی عیناً نقل کرده وترجمهٔ انزانی آنرا هم برآن افزوده ونتیجه‌آنکه از کتیبه‌های‌اولی

136— Hasmar

137— Karintas

138— G. Cameron: History of Early Iran. p. 109

139— Mémoire de la délégation Archéologique en Iran VI, p 34-40

۱۴۰ - دربارهٔ خطعیلامی مقدم Proto - Elamite بعداً توضیح داده میشود.

۱۴۱ - ایران ازآغاز تا اسلام ص۵۰

دونسخه دردست است که بفاصلهٔ دوهزار سال نوشته شده و قدمت قوم عیلام رابرماظاهرمیسازد.[۱۴۲]

همچنانکه در تاریخ ملل قدیم غالباً اتفاق میافتد که متعاقب عهدی که ایشان را باوج قدرت میرسانید ، انحطاط سریع پیش میآمد، سرنوشت‌عیلام هم درپایان هزارهٔ دوم یعنی (عهدطلایی عیلام) چنین بود وتجزیهٔ‌آن مصادف با ظهورسلسلهٔ جدیدی دربابل بود که پادشاه‌آن‌بخت نصر(نبو کد نصر) [۱۴۳] پس ازمساعی زیادی عاقبت عیلام را در کنار رود کرخه شکست داد و شوش را متصرف شدومجسمه مردوك‌را فاتحانه به‌معبد خویش دربابل‌باز گردانید (حدود ۱۱۴۰ ق. م) ویکباردیگرعیلام ازصفحهٔ تاریخ محو گردید واین بار سه‌قرن‌طول کشید . [۱۴۴]

ج ـ روابط عیلام با آشور

روابط عیلام با دولت‌آشور غالباً خصمانه بود وعلت‌آن را باید ازنظر اقتصادی مورد تجزیه وتحلیل قرارداد ومنشاء این جنگها را چون جنگهای دیگری که اشاره کرده‌ایم عامل اقتصادی دانست .

برای توضیح مطلب میگوییم که درآغازهزارهٔ اول‌پیش ازمیلاداستعمال عمومی‌آهن بمنزلهٔ فلزهم درجنگ وهم در کشاورزی وضع تجارت را تغییر داد. این‌تجارت درسابق مبتنی برخرید وفروش‌مس وفلزاتی که بامس‌تر کیب میشدند بود . مر کزثقل نواحی صادر کننده تغییر کرد . آشور که مصرف‌ـ کنندهٔ بزرگی بوده معدن‌آهن نداشت ، وازوصول به مرا کز معدنی ساحل جنوبی دریای سیاه و ماورای قفقاز توسط قوم مجاور « دولت اورارتو » [۱۴۵] ممنوع بود ، بنابراین توجه‌آن دولت بسوی ایران معطوف شد. نه‌تنهابه‌این

۱۴۲ ـ تاریخ سایکس‌ج ۱ص ۱۰۴

143— Nebuchodonosor

۱۴۴ ـ ایران ازآغاز تا اسلام ص ۵۰

145— *Urartu*

علت که ایران‌دارای معادن‌آهن بود ، بلکه‌بدین سبب‌نیز که مملکت‌مذکور این‌فلزرا ازنواحی‌یی بدست میآورد که آشور بدانها دسترسی نداشته،بعلاوه مس ولاجورد بسیارمورد احتیاج آشور بوده است . گذشته ازاین، دشتها و دره‌های ایران مرکزبهترین نژاد اسب بود که آنهم برای سپاهیانی باهمیت سپاهیان‌آشور موردلزوم‌بود. البته عوامل دیگری هم موجب سیاست‌تجاوز-کارانه آشورنسبت به‌ایران گردید: لازم‌بود بهرقیمتی که باشد منطقهٔزاگرس را که سرحد شرقی با عیلام‌بود آرام کنند و مردم کوهستانی دلیروشجاع آنرا مطیع سازند ، این سرزمین مخصوصاً درمعرض توطئه‌های پادشاهان اورارتـو بود و تهدیدی حقیقی و دایم بـرای وجـود دولت آشور بشمار میرفت .

پادشاهان‌آشور غالباً درمساعی خود برای کوچك کردن این نواحی و تبدیل‌آنها به‌صورت ایالات موفق‌نمیشدند ، واگرهم میشدند، تشکیلات‌آنها ناپایداربود ، معمولاسفرهای جنگی‌آشوریان، مهاجماتی به شهرها بود برای اسیر گرفتن افراد، غارت کردن، سوختن، اخذ ذخایرفلزی یا احجار قیمتی‌و حمل اسبان وچهارپایان.

ساکنان این نواحی برای نجات خود به‌کوهها ، پناه میبردند و پس از باز گشت سپاهیان‌آشوری به مساکن خود برمیگشتند ، وآشوریان فاتح‌به ندرت، به‌نتایجی که منشیان‌آنها ادعا کرده‌اند، رسیده‌اند.[۱۴۶]

دولت آشور تازمان تیگلات پیلسر چهارم با عیلام همسایه نبود ، زیرا میان این دودولت ، مردم کوهستانی واقع شده بودند، درزمان تیگلات‌پیلسر چهارم آشوریها مردمان مزبور را مطیع خود کـرده و از آن پس با عیلام همجوار شدند .[۱۴۷]

---

۱۴۶ - ایران‌ازآغاز تا اسلام ص ۷۴-۷۵

۱۴۷ - ایران باستان ج ۱ ص ۱۳۵

دولت عیلام ازراه مآل بینی واحتیاط ، با بابل که نیز ازتسلط آشوریها درعذاب بود ائتلاف کرد ، دراین ائتلاف بزرگ که میان « خومپانی منا »[۱٤۸] پادشاه عیلام وموزیب مردوك[۱٤۹] پادشاه بابل صورت گرفت قبایل مختلف آرامی وکلدانی وکشورهای پارسواش وانزان وپاشری[۱٥۰] نیزشرکت کردند [۱٥۱]

در این موقع پادشاه آشور سار گون دوم بود (۷۲۲-۷۰٥) (ق . م) که چون ازموضوع ائتلاف اطلاع پیدا کرد، مصمم شد که پیشقدم شود ودولتهای عیلام و بابل را نابود کند ، ازاینرو به عیلام حمله برد و با اینکه سپاهیان آشور ازنظر تجهیزات جنگی وتعلیمات نظامی برسپاهیان عیلام که بیشتراز طوایف مستقل و نیمه مستقل کوهستان اطراف شوش تشکیل شده بودند ، برتری داشتند. سارگون دوم نتوانست برعیلام تسلط یابد واین جنگ بدون نتیجهٔ نهائی بود[۱٥۲] (این جنگ بمناسبت نام محل موسوم به دوری لواست).[۱٥۳]

درسال ۷۰٥ پیش ازمیلاد سارگون درپایتخت جدید خود دورشاروکین (خرساباد کنونی) بمرگ ناگهانی درگذشت وپسرش سناخریب[۱٥٤] (٦۸۱-۷۰٥ ق م)جانشین اوشد. عیلامیها تحت فرمان کالی دوش[۱٥٥] شمال بابل را عرصهٔ تاخت وتاز خود قرار دادند وحتی پسرسناخریب را که پادشاه بابل بود اسیر کرده به عیلام بردند. [۱٥٦]

دراین موقع انقلابی درعیلام رویدادوکالی دوش را درقصرخودمحاصره کرده بقتل رسانیدند. سناخریب ازموقعیت استفاده کرده و سپاهیان آشور

148– Xumpanimenna
149 - Musib Marduk
150 – Paseri

۱٥۱– تاریخ ماد ص ۲۷۹

۱٥۲ – تاریخ سایکس ج۱ص۱۱۲و ایران از آغاز تا اسلام ص ۸۲

۱٥۳ - ایران باستان ج ۱ ص۱۳٦

154 Sennacherib
155 Kalludush

۱٥٦ - تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ص۲٦٦

توانستند برای نخستین بار جلگهٔ پر ثروت شوش را تصرف کنند. پادشاه آشور شرح فتوحات خود را چنین می‌دهد:

«سی وچهار دژ وشهرهای بی‌حسابی که تابع آنها بود محاصره کرده به‌یورش گرفتم وسکنهٔ آنها را به‌اسیری بردم وآنها را خراب و مبدل به‌تل خاکستر ساختم و دود حریق آنها را مانند دود قربانی بزرگ به‌آسمان پهن و وسیع بلند کردم» [۱۵۷]

مردم‌عیلام کودیر ناخوندی[۱۵۸] نامی را بجای‌کالی‌دوش بر تخت عیلام نشاندند، کودیر ناخوندی که در دفع سپاهیان‌آشور، بی‌قیدی وسهل‌انگاری نشان داده بود، مورد نفرت مردم عیلام قرار گرفته در سال ٦٢٩ ق م بقتل رسید وبرادر کوچکش‌اومان‌میناتو[۱۵۹] جانشین‌اوشد،این پادشاه‌سروصورتی بعیلام داده وباندازه‌یی‌آنرا نیرومند کرد که بابل برای اتحاد باعیلام برضد آشور پیشقدم گردید و از خزاین خدایان بابلی وجوهی برای تجهیزات به عیلام داد، جنگی سهمگین میان آشوریها و عیلامیها روی داد که با کشته شدن سردار عیلامی جنگ بی‌نتیجه ماند. این جنگ که سپاهیان پارسواش و انزان نیز بکمك عیلامیها شرکت داشتند معروف به جنگ هلولینه (هلوله)[۱٦۰] میباشد.[۱٦۱]

بعد ازسناخریب، پسرش آسارهادون[۱٦۲] (٦٦٩-٦٨٠ قم) به‌پادشاهی‌آشور رسید، پادشاه‌عیلام بنام خومبان خالداش‌دوم، چون‌آشوررادرجاهای دیگر مشغول و گرفتار دید به‌بابل تاخت و تا شهر سیپ پار پیش رفت و باغنائمی به‌شوش باز گشت.

---

۱۵۷ - تاریخ سایکس ج ۱ ص ۱۱۳ و ایران باستان ج ۱ ص ۱۳٦

158— Kudur-Nakhundi

159— Umman Minanu

160— Helluleé

۱٦۱ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، اومستد A . T . Olmstead ترجمهٔ دکترمحمدمقدم ص۳۲-۳۳چاپ ۱۳٤۰ خورشیدی

162— Assar-Haddon

روابط دوستانهٔ عیلام با آشور:

بعد ازمرگ خوم بان خالداش دوم برادرش موسوم به‌اورتاکو به‌جای او بر تخت پادشاهی عیلام نشست ، وی با آشور از در مساعدت برآمد و مجسمهٔ خدایان سیپار را به‌آشور برگردانید وچون دراین هنگام مردم عیلام دچار قحطی و گرسنگی بودند ، آسارهادون ازراه خیرخواهی بعیلام آذوقه فرستاد وخرسندی مردم عیلام را فراهم کرد واین‌کاری است که در تاریخ قدیم تقریباً نظیر نداشته است.[۱۶۳] آسارهادون نیز سفارتی نزد دیاکو پادشاه ماد فرستاد وبدینوسیله محبت اورا نسبت بخود جلب کرد.[۱۶۴]

انقراض دولت عیلام

پس از آسارهادون آشور بانیپال جانشین او شد . وی برادرش‌شمش‌-شوموکین[۱۶۵]را به پادشاهی بابل انتخاب کرد. شمش شوموکین‌برضد برادر طغیان کرد و کوروش اول پادشاه پارسوماش باعیلام متحد شده و نیروبکمك شمش شوموکین فرستادند.[۱۶۶]

توضیح آنکه چیش پش[۱۶۷] پدر کوروش اول در زمان حیات خود عاقلانه درخواستهای دولت عیلام را برای شرکت درجنگ باآشور بحمایت ازشمش‌شوموکین رد کرده بود[۱۶۸] سرانجام آشوربانیپال پادشاه نیرومند آشور،تمام قوای نظامی وسیاسی‌خودرا علیه عیلام بکاربرد وباایجاداختلاف میان شاهزادگان عیلامی زمینه را برای تسلط خود برعیلام‌آماده کرد. در اینجا باید بگوییم که تنها حریف زورمندی که باوجود شکستهای مکرر

۱۶۳- ویل‌دورانت ج ۱ ص ۴۰۰

۱۶۴ - ایران ازآغاز تا اسلام ص ۸۴

165— Shamash-Shum-Ukin

۱۶۶ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ص۴۲-۴۳

167— Tésispes

۱۶۸ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۱۰۹

اطاعت آشوررا نپذیرفت عیلام بود . بنابرآنچه از کتیبه‌ها مستفاد می‌شود ، آشوربانیپال چندان رغبتی بحمله به عیلام نداشت لیکن چون ازخدایـان استشاره کرد وپاسخ اطمینان بخشی رسید ، سپاهیان آشوری بسوی‌مرزهای عیلام روانه شدند [۱۶۹] و پس از جنگهای خونین ، آشوربانیپال برخوم‌بان‌ـ خالداش آخرین پادشاه عیلام دست یافته‌وی رااسیر و مجبور کرد که ارابهٔ سلطنتی‌را تامعبدآشورو‌ایشتار خدایان‌آشور بکشد، بدین‌طریق مادا کتو[۱۷۰] تصرف شد ، کرخه معبرفاتحان گردید ، شوش غارت شد و آشوریان عدهٔ بسیاری ازشهرهای عیلام‌را مسخر کردند ازجمله دورانتاشی [۱۷۱] (چغازنبیل امروز) شهرسلطنتی عیلامی بدست سپاهیان آشور افتاد .

آشوریهـا در دنبالهٔ فتوحات خویش ازرودایدیده [۱۷۲] (آبدیز کنونـی) گذشتند وبه‌هیدالو[۱۷۳] که می‌بایست درناحیهٔ شوشتر باشد رسیدند .سردار آشوری‌ازآنجا دورتر راند وبه‌نخستین کوههای فرعی سلسله جبال‌بختیاری کـه مشخص سرحد غربی دولت پـارسوماش [۱۷۴] بود ، رسید . پادشاه این مملکت که منشی آشوری نام اورا کوروش ضبط میکند ، کوروش اول‌پسر چیش‌پش‌بود که بعنوان وثیقهٔ وفاداری نسبت به دولت فاتح قبول کرد فرزند ارشد خود «اروکو» [۱۷۵] را بمنزلهٔ گروگان بآشوربسپارد .[۱۷۶]

یکی از منشیان آشوری که سالنامهٔ کارهای آشور بانیپال را نوشته در مورد ویران کردن‌عیلام از زبان خود اوچنین نقل میکند : « من ازشهرهای

---

۱۶۹ ـ تاریخ سایکس ج ۱ ص۱۱۶

170— Madaktu

171— Dur-Untashi

172— Ididé

173— Hidalu

۱۷۴ ـ منطقه‌یی بود که مسجد سلیمان کنونی درآن قرار داشت .

175— Arukku

۱۷۶ ـ ایران ازآغاز تا اسلام ص۱۱۱ وتاریخ ویل‌دورانت ج۱ص۴۰۱

عیلام آن اندازه ویران کردم که برای گذشتن از آنها یکماه وبیست وپنج روزوقت‌لازم است. (برای بایر کردن زمین)نمك‌وخار افشاندم وشاهزادگان وخواهران شاهان واعضای خاندان سلطنتی راازپیروجوان بارؤسا وحکام و اشراف‌وصنعتگران همه راباخودبه‌اسیری بآشور آوردم ، مردم آن‌سرزمین اززن ومردرا بااسب‌وقاطر والاغ وگله‌های چهار پایان کوچك وبزرگ که شمار آنهاازدسته‌های‌ملخ‌فزونتربود به‌غنیمت گرفتم وخاك شوش ومادا کتوو- هالتماش وشهرهای دیگر را به‌آشور کشیدم ودرظرف یکماه تمام عیلام را بتصرف درآوردم . بانگ آدمیزاد واثرپای گله‌ها وچهارپایان ونغمهٔ شادی را ازمزارع‌برانداختم وهمه‌جا را چراگاه خران وآهوان وجانوران وحشی گوناگون‌ساختم.»[۱۷۷]

و بدین ترتیب دولت عیلام پس ازچهار هزارسال سلطنت‌شکوهمند با تمدن و فرهنگ باستانی از صحنهٔ روز گار محوو نابود شد (٦٤٥ ق٠م).

نتیجه :

نفوذ تمدن وفرهنگ عیلام دربین‌النهرین ونجد ایران :

چنانکه گفتیم ، درهزارهٔ چهارم پیش ازمیلاد مردمی که درنجد ایران مسکن داشتند ازخشك شدن تدریجی جلگهٔ شوش استفاده کرده ، از دره‌-های مرتفع خود سرازیرشده ودردشت شوش مستقرشدند . ازآن تاریخ‌تا مدت شهرشوش همواره عامل مهمی درپیشرفت حیات اقتصادی و اجتماعی این ناحیه ازایران بوده است .

باتجسسات علمی‌درجنوب شرقی دریای خزر ،درمحل **تپه حصار** نزدیك دامغان وهمچنین **تپهٔ سیالك** نزدیك کاشان و **تل‌باکون** درتخت جمشید و

177– Delaporte: Mesopotamia 4.343 London 1925 وتاریخ عیلام ص ۷۱

تپهٔ گیان(جیان) نزدیك نهاوند وتپهٔ شوش درخوزستان واشیاء وظروف سفالین منقوشی که براثر کاوشها دراین نقاط اززیرخاك بیرون آمده وجود تمدن یکنواختی را درنجد ایران حکایت میکند، تنها فرقی که میان اشیاء بدست آمده درنقاط مختلف وجود دارد ناشی ازاختلاف کارگاههایی است که این اشیاء را درآنها می‌ساخته‌اند.[۱۷۸]

دراینجا بـاید گفت که نجد ایران زادگاه اصلی ظروف منقوش است، هیچیك ازظروف سفالین نواحی دیگر در آن روزگاران قابل مقایسه بـا ظروف سفالین نجد ایران درهزارهٔ چهارم پیش ازمیلاد نیست.[۱۷۹]

پیدایش این ظروف نشـانهٔ اختراع چرخ در صنعت سفالگری است و معلوم میشود که کوزه گر شوش و کوزه گر نجد ایران ازوسیلهٔ بهتری برای دقت‌نظر و اصلاح صنعت خود استفاده میکردند و آن عبارت ازتختهٔ سـادهٔ باریکی بود کـه روی زمین قرار میگرفت و شخصی آنرا میچرخانید، این افزار ظـاهراً ساده و کم اهمیت کـه درحقیقت برای انسان بسیار حیاتی و سودمند است. بعدها در بـابل وبسیار دیرتر ازآن درمصر روی کار آمده است.[۱۸۰] گیرندگی و تازگی این ظروف مربوط به‌تزیین آنست که بارنگ مشکی برزمینهٔ قرمز که به‌سیاهی‌میزند، حیواناتی‌ازقبیل پرندگان، گرازها، مرال که درحال جست وخیز است نقش کرده‌اند واین امر حاکی از جنبش وواقع‌پردازی (رئالیسم)[۱۸۱] کامل‌است که کوزه گربا کشیدن خطوطی سـاده، مخلوقاتی را تصویر کرده است، وحتی‌بگمان بعضی ازدانشمندان، این‌نقاشی

---

۱۷۸ ـ کتاب تمدن ایرانی، اثرچندتن از خاورشناسان، ترجمهٔ آقای دکترعیسی‌بهنام‌ص ص٤٥ مقالهٔ ایران قدیم از(G. Contenau) چاپ ۱۳۳۷ خورشیدی

179– De Morgan: Prehistoric Man p. 208 New York 1925

۱۸۰ ـ ویل‌دورانت ج۱ص۱۷۷

181– Réalisme

در حکم نویسندگی بوده و مخترع خط ازفن نقاشی پیشه‌وران نجد ایران الهام گرفته است . [۱۸۲]

نفرذتمدن وفرهنگ ایران دربین‌النهرین وبالعکس جای تردید نیست، زیرا ایران شاهراهی بود برای نهضت ملل وانتقال افکار ازعهد ماقبل تاریخ به‌بعد ، درعوض آنچه دریافت‌میداشت هرگز ازتأدیه بـاز نایستاد ، عمل آن عبارت بود از: دریافت داشتن ، توسعه بخشیدن، سپس انتقـال دادن . وبرای مثال گوییم تمدنی که درنیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم پیش از میلاد دربین‌النهرین شمالی (آشور آینده) ظهور کرد، سبك کوزه سازی فاخررا‌پذیرفت وتوسعه داد. شکل کاسه‌یی وتزیینات منقوش آن میرساند که ظاهراً از مراکز ایران که بهترین آنهـا در سیالك کاشان وتپه حصار دامغان شناخته شده مأخوذ است .[۱۸۳]

درهزارهٔ سوم پیش ازمیلاد شوش، خط مخصوص‌خودرا که بنام (عیلامی مقدم)[۱۸۴]خوانده میشود ایجاد کرد واین امر معاصر عهد « جمدت نصر »[۱۸۵] دربین‌النهرین بود، هم درشوش وهم درفلات ایران، مهرهای زیادی باخطوط هندسی و شکل حیوانات کشف گردید، و طرز ساخت مهرهای شوش و نجد ایران حکایت از وحدت سبك آندو میکند . [۱۸۶] و نیز درتپهٔ سیالك هفت سند به‌خط عیلامی مقدم روی‌الواح گلی بدست‌آمده [۱۸۷] که درشوش تعداد الواحی کـه از گل پخته میساختند بسیار زیاد است ، الواح مذکور بخط عیلامی مقدم نوشته شده وتاکنون نتوانسته‌اند آنرا بخوانند واین امرنشان میدهد که تمدن شوش تاچه‌حد درتمدن مردم نجد ایران نفوذ کرده‌است.

---

۱۸۲ - ایران ازآغازتااسلام ص ۱۵ و ۲۲

۱۸۳ - ایران ازآغاز تااسلام ص ۳۳

184– Proto-Elamite

185– Jemdet Nasr

۱۸۶ - کتاب تمدن‌ایرانی ص۵۵ مقالهٔ (G.Contenau)

187– *Herzfeld. Iran in the Ancient East p. 180 London 1941*

پروفسور گیرشمن مینویسد: «وجود مختصات آثارشوش ووحدت تام فرهنگ سیالك باتمدنی که درشوش شناخته شد نشان میدهد که تمدن مذکور جبراً به‌سیالك تحمیل شده‌است.[۱۸۸]

اهمیت تمدنی که‌درشوش (درهزارهٔ سوم ق.م) شناخته‌شده وتاقلب‌نجد ایران نفوذ یافته بجهت خط عیلامی مقدم است، خط مزبورنیمه‌تصویری‌بوده و با آنکه دانشمندان نتوانسته‌اند الواح مکشوفه را بخوانند اما اعداد و جمع آنهارا توانسته‌اند تشخیص‌دهند واین خود موجب شده که‌آنهارا اسناد شغلی ازقبیل: صورت حساب یاقبض رسید محسوب دارند.

این امراز اینجاتأیید میشود که دربعضی‌ازاین الواح که درسیالك‌بدست آمده طنابی عبورداده‌اند که بوسیلهٔ آن میتوانستند آنها را به‌کالا متصل کنند. بانوشتن، استعمال مهرهای استوانه‌یی معمول گردید و طبع آن روی خاك رس نرم لوحه، معرف امضای مالك بود. علائم این نوع حکاکی بنظر میرسد که بافن ساختن ظروف منقوشی که‌درعهد پیشین درنجد ایران رواج داشته مرتبط باشد، سیالك تنها نقطه‌یی‌است درمرکز نجد ایران که با الهام از تمدن عیلام و پیش از عهد هخامنشی مدارك کتبی بدست داده‌است.

در اینجا اضافه میشود که خط براثرتوسعهٔ‌تمدن‌وفرهنگ‌عیلامی‌متعاقب فتوحات سیاسی وارد نجد ایران گردیدومحققاً هدف‌اقتصادی‌نیزاز آن‌منظور بوده است.

تا زمانیکه تمدن عیلامی درمرکز ایران باقی بود، خط دوام یافت، اما ترك این دارالتجاره بنظر میرسد که موجب‌ازبین رفتن خط درمدت چندین قرن درایران شده باشد.[۱۸۹]

دربوشهربر کنارهٔ خلیج فارس (لی‌یان باستانی) چنانکه گفتیم نوشته‌یی

---

۱۸۸ - ایران ازآغاز تا اسلام ص۳۰

۱۸۹ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۳۱-۳۲

بزبان عیلامی که تاریخ آن در حدود اواسط هزارهٔ سوم پیش از میلاد است بدست آمده. [۱۹۰]

کتیبه‌های عیلامی عبارتست از نوشته‌های پادشاهان عیلام که به زبان عیلامی و همچنین به‌زبانهای اکدی وسومری تنظیم شده‌است. متأسفانه‌از نوشته‌های پادشاه شیلهاك اینشوشیناك که بگذریم‌دیگر نوشته‌ها تقریباً مربوط به‌ساختمان معابد وکاخها وتشریفات و نامهای شاه و کسان وی میباشد و مدارك تاریخی درآن بسیار اندك است. مقداری اسناد دولتی، گزارشها و صورت حسابهای مالی و اقتصادی به‌زبان عیلامی ازدوران نخستین‌پادشاهان هخامنشی (قرن‌ششم ق.م) درشوش وتخت‌جمشید موجوداست، اسامی‌خاصی که در این گزارشها وصورتحسابها دیده می‌شود تا اندازه‌یی به تعیین منشاء وترکیب نژادی مردمی که در نواحی مجاور ماد زندگی می کردند کمك میکند. [۱۹۱]

دربارهٔ نفوذ زبان عیلامی دردربار هخامنشی باید گفت که کتیبه‌های هخامنشی بسه زبان میباشند: بخش اول را زبان‌باستانی ایران دانستند بخش سوم‌بلهجه‌های‌بابلی میباشد ولی‌بخش‌دوم مدتها نامعلوم‌بود. «اوپر» [۱۹۲] خاور-شناس‌فرانسوی برآن‌بود که‌بخش دوم متون هخامنشی زبان مادی میباشد [۱۹۳] (زیرا ماد مهمترین عضوامپراطوری از لحاظ سیاسی‌بود). براثر حفریات شوش به‌فرضیهٔ «اوپر» خلل واردآمد ونوشته‌ها و اسنادی که درآنجا کشف شد ثابت کرد که‌تکامل زبان وخط عیلامی را ازصورتی که درهزارهٔ‌سوم‌پیش از میلاد داشته تاشکلی که در بخش دوم کتیبه‌های هخامنشی پیدا کرده‌است میتوان بوجهی مشهود ومسلم بررسی کرد.

190— Le normat, Choix de Textes Cunéiformes p. 127 Paris 1873

۱۹۱ - تاریخ ماد ص۱٤

192— J. Oppert

193— J. Oppert, le Peuple et la langue de Médes 1879

تحقیقات بعدی نشان داد که زبان‌عیلامی در پارس بیش ازپارسی‌باستان رواج‌داشته ودرعهد هخامنشیان‌نیزدرپارس زبان‌اداری ودولتی بوده است[۱۹۴] از قرائن پیداست که زبان عیلامی در قبایل کوهستانی غرب ایران چون : کاسیها، لولوبیان، گوتیان‌نفوذداشته ومخصوصاً کاسیان به‌زبانی سخن‌میگفتند که بازبان عیلامی قرابت داشته است.[۱۹۵]

---

۱۹۴ - تاریخ ماد ص۸۳-۸۴

۱۹۵ - تاریخ ماد ص ۱۶۱

فهرست منابعی که در تهیهٔ مقاله از آنها استفاده شده است

الف ـ منابع فارسی

۱ـ الواح سومری ، تألیف ساموئل نوح کریمر ، ترجمهٔ داود رسائی چاپ
تهران ۱۳۴۰ خورشیدی

۲ـ ایران از آغاز تااسلام تألیف دکتر گیرشمن ترجمهٔ مرحوم دکترمعین
چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب سال ۱۳۳۶خورشیدی

۳ ـ تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا جلد اول قطع
جیبی چاپ ابن‌سینا ۱۳۴۴ خورشیدی

۴ ـ تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ترجمهٔ مرحوم فخر داعی جلد
اول چاپ علمی۱۳۴۳

۵ـ تاریخ تمدن ویل دورانت ، ترجمهٔ آقای احمدآرام ، چاپ اقبال۳۴۳
خورشیدی

۶ ـ تاریخ جهانی تألیف ش . دولاندلن ترجمهٔ آقای دکتر بهمنش چاپ
دانشگاه تهران

۷ ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، تألیف اومستد Olmostead ترجمه آقای
دکترمقدم چاپ ۱۳۴۰

۸ ـ تاریخ عیلام تألیف پیرآمیه P. Amiet ترجمهٔ دکتر شیرین بیان
چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۹

۹- تاریخ ماد تألیف دیاکونوف ترجمهٔ آقای کریم کشاورز ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب سال ۱۳٤۵

۱۰- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی تألیف آقای دکتر بهمنش چاپ سوم دانشگاه‌تهران ۱۳٤۷

۱۱- تاریخ ملل شرق و یونان آلبرماله وژول ابزاك ترجمهٔ مرحوم هژیر قطع جیبی ۱۳٤۲

۱۲- تمدن ایرانی ، اثر چند تن از خاور شناسان ، ترجمهٔ آقای دکتر عیسی بهنام، چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب ۱۳۳۷

۱۳- جغرافیای تاریخی غرب ایران تألیف آقای دکتر بهمن کریمی چاپ تهران ۱۳۱۷

۱٤- سیر تاریخ تألیف گوردون چایلد ترجمهٔ آقای دکتر بهمنش چاپ دانشگاه تهران

۱۵- تطورنام‌خوزستان تألیف‌دکترجهانگیر قائم‌مقامی‌درمجلهٔ بررسیهای تاریخی ، شماره ششم سال سوم

۱٦- مجلهٔ گزارشهای باستان شناسی مجلدسوم سال ۱۳۳٤

۱۷- مطالعات جغرافیایی هیئت علمی فرانسه در ایران تألیف دومورگان ترجمهٔ آقای دکتر ودیعی چاپ‌تبریز۱۳۳۹

۱۸- میراث ایران تألیف سیزده تن از خاور شناسان چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳٤٦

ب ـ منابع خارجی به ترتیبی که ذیل‌صفحات آمده‌است :

1- Le monde et son histoire, le monde Antique Paris 1965

2- C. Huart et Delaporte, l'iran Antique, Elam et Perse et la Civilisation Iranienne Paris 1943

3. Larousse du XXe Siécle Paris 1930

4- Le normat, choix de Textes cunéiformes Paris 1873

5. Woolley, the Sumerians, Oxford 1928

6- Histoire Universelle Quillet, Paris 1961
7. C. Cameron, History of Early,Iran Chicago 1933
8- G. Ricciothi, Histoire d'Israel (Trad française) Paris 1947
9- A. Moret, Histoire de l'Orient Paris 1936
10- Flinders Petrie, Egypt and Israel London 1925
11- A. Parrot, Ziggurats et "Tour de Babel" Paris 1949
12- Mémoire de la délégation Archéologique en Iran XXXIV,V. XV, VI
13- Ghirshman, une Ziggourate Elamite
14- Delaporte, Mesapotamia London 1925
15- De Morgan, Prehistorie Man New York 1925
16- Herzfeld, Iran in the Ancient East London 1941

موزهٔ ملی کپنهاگ

و

آثار هنر ایران

بقلم

پرویز ورجاوند

(دکتر در باستانشناسی)

موزهٔ ملی کپنهاگ

و

آثار هنر ایران

نوشته

پرویز ورجاوند

« دکتر در باستانشناسی »

استاد باستانشناسی دانشگاه تهران

درتابستان ۱۳۵۰ نگارنده ضمن سفر به دانمارك امکان این‌را بدست آورد تا ازموزه ملی کپنهاگ دیدار نماید. تاقبل ازبازدید ازموزه مزبور تصور برخورد باچنان مجموعه‌جالب و ارزنده‌ای را نداشتم . آنچه بیش‌ازهرچیزجلب توجه من‌را نمود وجودمجموعه‌های غنی‌و باشکوه سرزمین های آسیائی این‌موزه درقسمت مردم‌شناسی آن‌بود. قسمتی که سه‌تالارآن نیز به‌آثار ایـران اختصاص دارد .

من دریغ دیدم کـه‌آثـار ایران‌درموزه کپنهاگ رابرای اطلاع علاقه‌مندان معرفی‌نکنم ازاینرو به‌تهیه این نوشته‌اقدام

گردید . ولی‌از آنجا که‌آ گاهی کلی برچگونگی موزه بزرگ وارزنده‌ای چون‌موزه ملی کپنهاگ برای‌اکثر محققان ودانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به موزه‌ها مفید بنظر میرسد ، سعی گردید تابمناسبت معرفی آثارایران دراین موزه باختصار نیز موزه مزبور رامعرفی سازد .

موزه ملی دانمارك را باید یکی از کهن‌ترین موزه های تاریخ فرهنگ جهان بشمارآورد . دراین موزه آثارمکشوف در نواحی مختلف دانمارك قسمت اساسی آنراتشکیل‌میدهد . چنانکه دربخش پیش‌از تاریخ‌آن‌میتوان تحولات ودگرگونیهای تمدن‌را در دانمارك ازدوران شکارچیان ابتدائی تا زمانیکه مسیحیت درآن سرزمین مستقرمیشود دنبال کرد .

دربخش تاریخی نیز میتوان‌تحولات خاص قرون وسطی تادوران‌معاصر را شاهد بود. دربخش مردم‌شناسی موزه درباره خود دانمارك بخشی را به تمدن شهری وبخش دیگر را به‌تمدن وفرهنگ جامعه روستائی دانمارك اختصاص داده‌اند تابه گونه‌ای جامع بیننده‌را در جریان دورانهای مختلف زندگی وتمدن وفرهنگ سرزمین دانمارك‌از دیرترین روزگاران تا زمان حاضر قرارداده باشند .

ـ هسته اصلی موزه‌باستانشناسی دانمارك‌را اشیاء هنری مجموعه شخصی فردریك سوم پادشاه دانمارك تشکیل‌داده است . ولی اولین فعالیت موزه به سال ۱۸۰۷ میلادی‌مربوط‌میگردد. درآنسال«فردریك‌مونستر[۱]»و«راسموس‌ـ نیروپ[۲]» اقدام به‌پایه گذاری کمیسیون پادشاهی مأمور حفاظت آثار کهن میکنند.سرانجام بهمت شخصیت ممتازی چون «ث‌ـژـتومسن[۳]»است که‌موزه واردمراحل پیشرفت وترقی خود میشود . تومسن درطی سالهای ۲۰ - ۱۸۱۸ برای‌اولین‌بار در دنیامجموعه پیش از تاریخ مربوط به‌سه دوره : سنگ‌و مفرغ وآهن را ترتیب میدهد. درسال ۱۸۵۱ ، مجموعهٔ مربوط به‌تمدن‌های

1– Fredrik Munster 2– Rasmus Nyerup

3– C. J. Thomsen

کهن کلاسیك رابوجود میآورد . او همچنین رهبری بخش مربوط به سکه و نشانها رانیز برعهده میگیرد .

ـ قسمت باستانشناسی موزه ملی دانمارك به ٤ بخش عمده تقسیم میگردد که عبارتند از :

۱ ـ بخش تمدن دوران کهن سرزمین دانمارك ازپیش از تاریخ تاآغاز قرون وسطی .

۲ ـ بخش قرون وسطی ـ نوزایش (رنسانس) ـ عهد سبك باروك[4] و روکوکو.[5]

۳ ـ مجموعهٔ سکه ونشان

٤ ـ بخش تمدنهای شرقی ویونان ورم شامل سرزمینهای : مصر ـ آسیای ـ غربی ـ یونان و رم .

بخش تمدن دوران کهن سرزمین دانمارك از . . .

بخش تمدن دوران کهن سرزمین دانمارك از پیش از تاریخ تاآغاز قرون ـ وسطی مرکب از ۲۲ تالار وفضای باز حیاط موزه است .

دروسط فضای وسیع حیاط که ازچهار سو بناهای موزه آنرافرا گرفته است چهار نمونه از گورهای خاص دوران سنگ بصورت اصل (ازقبیل اطاق غولها[6] وصندوق سنگی[7]) وبرخی به گونه بدل (ازقبیل دلمن ها) به گونه ای جالب عرضه شده است . به نحوی که بازدید کننده بخوبی میتواند چگونگی اینگونه آثاررا از نزدیك مشاهده وبررسی کند . (تصویر ۱)

4– Style Baroque

5– Style Rococo

6– Chambre de géant

7– Coffre de pierre

ـ تالارهای اول تا۹ ویژه عرضه ساختن اشیاء و آثار سنگی ازدوره پارینه سنگی ازحدود ۱۰۰۰۰ سال پ.م تا دوران نوسنگی دانمارك حدود ۱۵۰۰پ.م است .

ـتالارشماره ۹ویژه‌دوران مفرغ کهن‌دانمارك (۱۵۰۰تا۹۵۰پ.م) است . آثارمفرغی که‌دراین‌تالارعرضه‌شده‌است‌از نظر اندازه‌قابل‌توجه‌است.بخصوص تبرهای‌بزرگ آن که برای‌بریدن‌چوب‌وایجاد آثارچوبی ازجمله‌قایق بکار میرفته است .

از آثار جالب این تالار« گردونه خورشید» است . گردونه‌نامبرده که دارای چرخهای بزرگ است بوسیله اسبی کشیده میشود ودر قسمت پشت بر روی يك پلاك مدور پوششی از طلا دیده میشود که نسبتاً سالم مانده است . این اثر که ازمفرغ ساخته شده از جمله اشیاء پرارزش وجالب موزه باستانشناسی کپنهاگ بشمار میرود . (تصویر۲)

ـ تالارشماره۱۰ ویژه عرضه کردن اشیائی است که از گورهای دوران مفرغ بدست‌آورده‌اند . از جمله‌آثار این تالار تابوتهائی رابایدشمرد که از بدنه‌درخت سدر ساخته شده است . در داخل‌این تابوتهااشیائی‌چون‌لباس ـ صندلی تاشووابزاردیگربطورسالم بدست‌آمده وبهمان حال عرضه‌شده‌است. دراین تالارقطعه سنگهائی بصورت‌لوله‌های کوچك باکنده‌کاری ونقوش مختلف نیز قرار داده شده است .

ـ تالارشماره یازده موزه‌ویژهٔ قسمتی‌ازاشیاء نذری‌مربوط به‌دوره‌مفرغ (۹۵۰ تا ۵۰۰ پ . م) است. دربین اشیائی چون کلاه‌خود مفرغی ـ گوشواره وغیره مجموعه جالبی ازکاسه‌های طلا دراین تالار جلب نظر میکند . اشیاء طلائی‌مزبور ازنظر شکل ونقش قابل توجه میباشد . برخی ازکاسه‌های‌مورد بحث دارای يك دسته بلند است که در انتهای آن سرحیوانی قرار دارد . شکل‌برخی از این‌کاسه‌ها باکاسه‌های‌فلزی حدود هزاره اول‌پ . م ایران‌قابل مقایسه میباشد . (تصویر۳)

تصویر شماره ۱ ــ منظره یکی از دلمن ها که در حیاط موزهٔ باستانشناسی کپنهاگ بازسازی شده است (عکس از نگارنده)

تصویر شماره ۲ ــ تصویر گردونه خورشید در موزهٔ ملی کپنهاگ (عکس از نگارنده)

ـ تالارهای شماره ۱۲ و ۱۳ ویژهٔ آثار دوران مفرغ جدید است .
ـ تالار ۱۳ (آ) ویژهٔ عرضه کردن تمدن دوران آهن است . دراین تالار نمونهٔ کوچك یکی ازمساکن دوران آهن وهمچنین یك قایق ساخت این عهد به نمایش گذارده شده است .
ـ تالار شماره چهارده مربوط است به آثار دوران آهن قدیم ، یادوران « سلتیك »[8] (۵۰۰ پ . م)
تالارهای شماره ١٤ (آ) و ١٥ ، ویژهٔ معرفی آثار دوران آهن قدیم یا عهد سلتیك است .
ـ تالار شماره ١٦ ، مربوط است به معرفی اشیاء دوران آهن کهن وعهد قدیم رم (قرنهای اول و دوم پ . م)
تالارهای شماره ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ مربوط به دوران آهن کهن وعهد جدید رم (۲۰۰ تا ٤۰۰ پ . م و ٤۰۰ تا ۸۰۰ پ . م) است . دربین اشیاء تالارشمارهٔ ـ ۱۷ کاسه بزرگ نقره‌ای بقطر تقریبی ٦۰ سانتیمتر دیده میشود . داخل و خارج این ظرف دارای نقش‌های برجسته زیبائی است ، که برخی از آنها جنبهٔ داستانهای باستانی رادارد . وجود نقش برجسته‌سرهای بزرگ درقسمت خارج ظرف به نقش صورتهای برجسته بر روی سنجاق های نذری لرستان ایران شباهت دارد . (تصویر شماره ٤) .
تالارهای شماره ۲۰ و ۲۱ خاص معرفی آثار دوره وایکینگ‌ها است (۸۰۰ تا ۱۰۰۰ پ . م) . درتالار شماره ۲۱ از نظر موزه آرائی کار جالبی عرضه‌شده است . چنانکه‌درقفسهٔ‌وسط دردوطبقه‌نمونهٔ کوچك زیبائی‌ازشکل قلعه ومساکن وایکینگها نموده شده‌است . (تصویرشماره ۵) .
رویهمرفته باید گفت که بکمك ۲۱ تالار مورد بحث به گونه‌ای ارزنده توانسته‌اند سیمای تمدن مستقر در دانمارك را از دوران پارینه سنگی تا آغاز قرون‌وسطی ازنظر گاههای مختلف نمودارسازند واطلاعات قابل‌توجهی

8- Celtique

تصویر شماره ۳ ـ در تالار شماره یازده که مربوط به آثار دورهٔ برنز (۹۵۰ تا ۵۰۰ پ.م.) دانمارك است تعداد فراوانی کاسه‌های طلا عرضه شده که برخی از آنها از نظر شکل و طرح با آثار برنز لرستان ایران شباهت دارد.
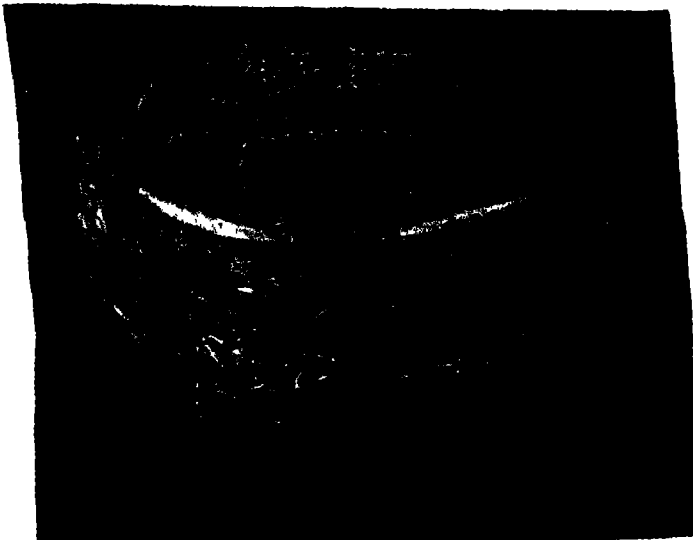
تصویر شماره ٤ ـ کاسه بزرگ نقره‌ای مربوط به هنر رم از آثار تالار ۱۷ موزهٔ ملی کپنهاگ

در اختیار بازدید کنند گان قرار دهند وبرای محققان مجمـوعه مناسب و قابل مطالعه‌ای را بوجود آورند ، چنانکه بخوبی ازورای آثار این‌تالارها میتوان سیرود گر گونی تمدن سرزمین دانمارك را احساس کرد . در اینجا باید یادآور شویم که در این موزه کهنگی ساختمان و کمی نور تالار ها فضائی سنگین بوجود آورده است .

مجموعهٔ‌سکه‌ونشان : آثار مربوط به‌بخش‌سکه ونشان‌درهفت اطاق‌ودر قفسه های مختلف نهاده شده است . آثار تالار اول ویژهٔ سکه های شرقی است که عبارت از سکه های : بخط عربی مربوط به قرنهـای هشتم تا دهم میلادی ـ سکه های طلای ایرانی ـ سکه های ترکیه ـ سکه های هندی ـ سکه‌های چینی وسکه‌های ژاپنی میباشد .

تالاردوم‌ویژهٔ سکه‌های یونانی‌است،درتالار سوم سکه های رمی‌وازتالار چهارم ببعد سکه‌های‌خاص کشورهای‌اروپائی‌بخصوص شمال‌اروپا رابمعرض نمایش گذارده‌اند .

بخش تمدنهای شرقی یونان‌ورم : تالارهای‌شماره۱ و۲ این بخش‌ویژهٔ آثار مصر است .

از جمله آثار جالب آن وجود مدل یك قایق با پاروزنان و همچنین تعدادی مجسمه و مومیائی است .

ـ تالار سوم ویژهٔ اشیاء مکشوف درکاوشهای آسیای غربی از جمله قبرس وآثار مکشوف در فلسطین بخصوص آثـار بدست آمده در «شیلو» توسط هیأت باستانشناسی دانمارك ونقش برجسته‌های قصرشاهان‌آشوری‌در نمرود و بالاخره تعدادی اشیاء از ایران است .

آثار باستانی ایران

ازجمله آثار ایران که در این تالار عرضه شده‌است میتوان آثار زیر را یاد کرد :

الف- آجر کتیبه‌دار با نام اونتاشگال ازدوره عیلام
ب ــ قفسه ویژهٔ مفرغهای لرستان
پ ــ چند ظرف سفالی از تپه گیان نهاوند ـ اسماعیل آباد وخوروین
ت ـ یك ظرف سفالی زیبا از آثار شوش۲.
ث ـ خمره سفالی ازآثار لرستان
ج ــ آثار سفالی از سیلك وتپه حصار
چ ـ در یك قفسه نیز چند اثرسفالی و مفرغی از املش و نواحی شمالی وجنوبی ایران گذارده شده است .

اینك درزیر دربارهٔ‌برخی ازآثارمزبور باختصارمطالبی را بیان‌میدارد:

آثار سفالی سگزآباد : در بین آثار سفالی مربوط بایران درموزه ملی کپنهاگ ، جادارد از پنج ظرف سالم و کامل مربوط به «سگزآباد» نیز یاد شود . تپه سگزآباد قبل‌ازآغازکاوشهای علمی دانشگاه تهران که ازسال ۱۳٤۸ آغاز گردید ، از سالها پیش‌مورد تجاوز حفاران قاچاق قرار گرفته است. چنانکه‌بیشتر مجموعه‌داران ایرانی واغلب موزه‌های خارج آثارسفالی این تپه را دراختیار دارند .

ظرفهای سفالی سگزآباد که در موزه ملی کپنهاگ قراردارد عبارتست از دوکاسه ـ یك‌تنگ ـ یك‌جام دسته‌دار و یك گلدان . نقش روی این‌ظرفها بیشتر بگونه طرح هندسی است . درداخل یکی ازکاسه‌ها نقش جالبی کــه شاید تصویر تغییر شکل یافته (استیلیزه) یك حیوان باشد باسه ستاره دیده میشود.درلبه‌کاسه‌دیگرمجسمه‌چهارپرنده‌تغییرشکل‌یافته(استیلیزه) قراردارد که‌در نوع خود اثرارزنده‌ای بشمار میرود .(تصویر ٦ ، ۷ ، ۸ و ۹)
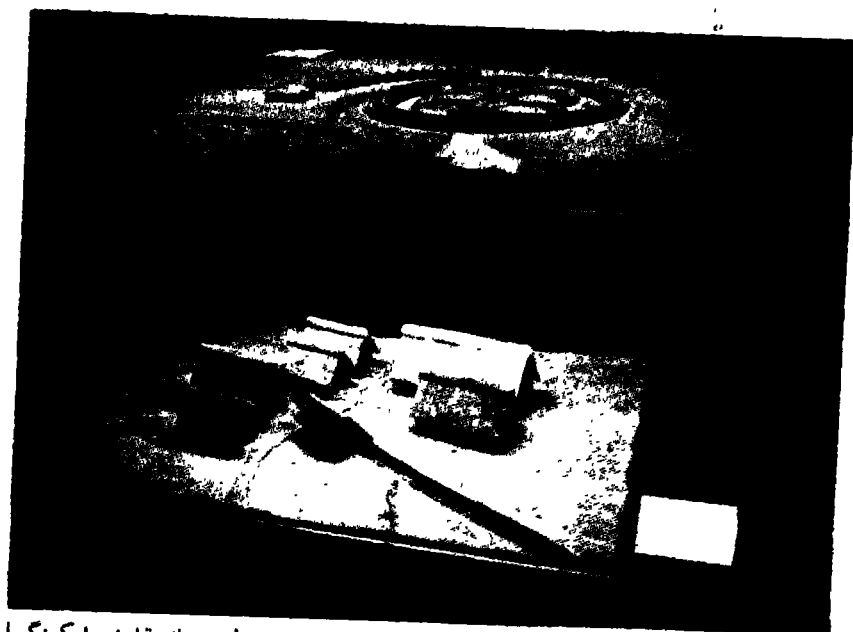
تصویر شماره ٥ ـ دراین تصویر درقسمت بالا ماکت محوطه و یك قلعه وایکینگها
و در پائین ماکت واحد های مسکونی آنها نموده شده است .
موزه ملی کپنهاگ (عکس از نگارنده)
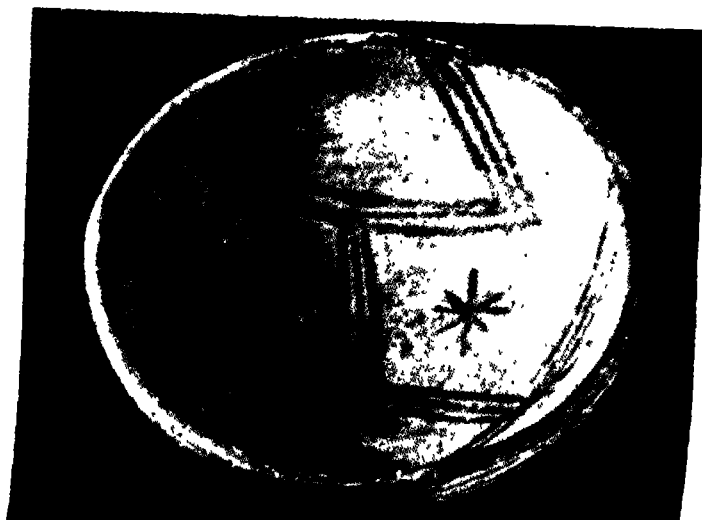
تصویر شماره ٦ ـ تصویری ازیك ظرف سفالی مکشوف درسگزآباد ـ موزه
ملی کپنهاگ

تصویر شماره ۷ – تصویر دیگری ازیك ظرف سفالی سگزآباد . چنانکه
مشاهـده میگردد درلبه این‌ظرف مجسمه چهار پرنـده برای تزئین بکـار برده
شده است .
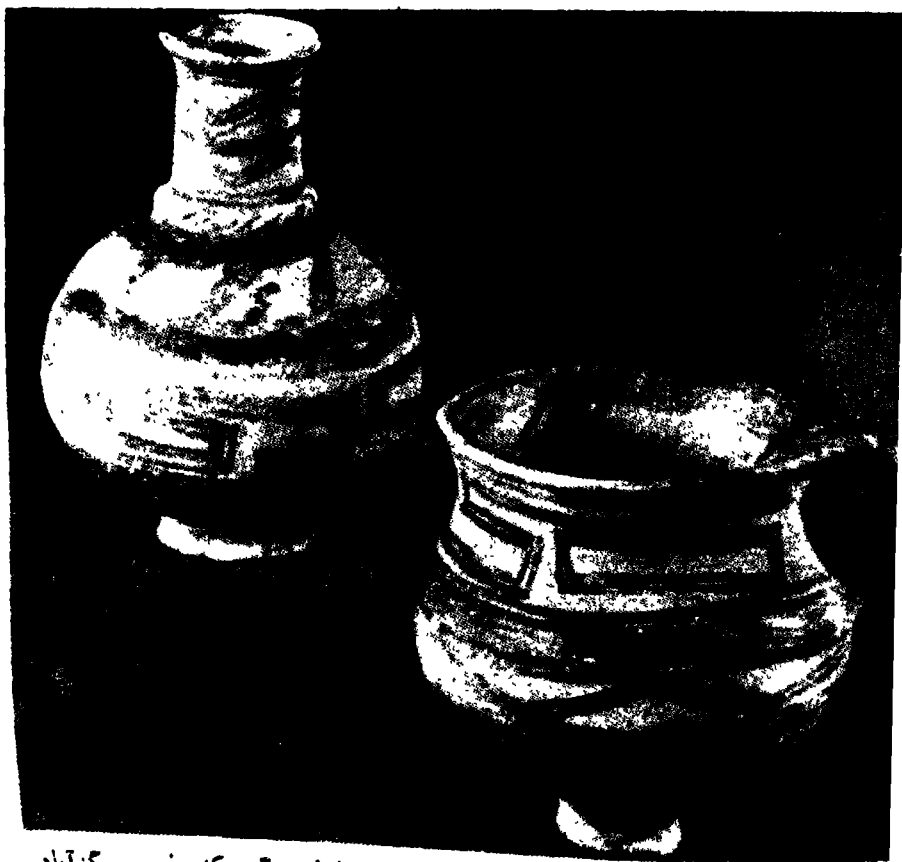
تصویر شماره ۸ – دراین عکس‌تصویر دوظرف دیگر مکشوف درسگزآباد
دیده میشودکـه شکل و طرح هندسی ردی بدنه آنها قابل توجـه است .
موزه ملی کپنهاگ
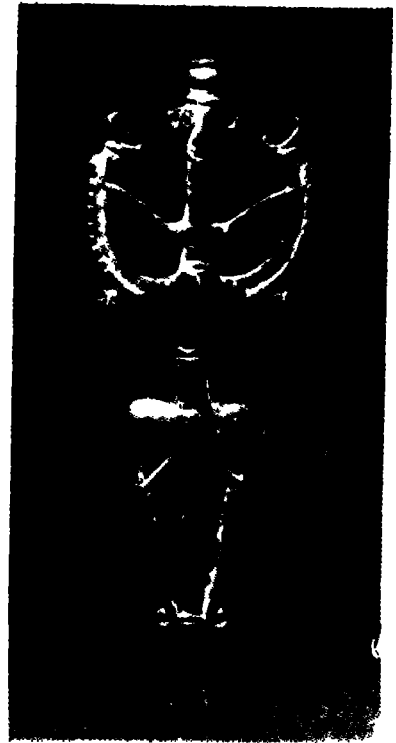
تصویر شماره ۱۰ ـ تصویر دوقطعه از«ایدول»های جالب‌مفرغی لرستان.
موزه ملی کپنهاک

تصویر شماره ۱۱ ــ دراین عکس دوتصویر ازیك جام‌یا(سیتول) مربوط به هنر مفرغ لرستان نموده شده است . این‌جام هم ازنظرهنرکنده‌کاری وهم از نظر موضوع و صحنه‌پردازی ازجمله‌آثار جالب مفرغی لرستان بشمارمیرود .
موزه ملی کپنهاک

تصویر شمارهٔ ۱۲ــ قفسه اشیاء هنری ایران‌در موزه ملی کپنهاک دراین‌قفسه آثاری از املش ــ دوران هخامنشی و اشکانی دیده میشود .
(عکس از نگارنده)

در ناحیه آناطولی بدست آمده وباحتمال زیاد باید قسمتی از یك اثرتزیینی باشد که بصورت هدیه از ایران به‌آسیای صغیر برده شده است. تا آنجا که نگارنده بررسی‌نموده است نمونه‌دیگری‌از این مجسمه نیز درموزه‌باستان‌شناسی‌بلژیك قرار دارد . قطعه نامبرده‌را میتوان معرف نمونه کوچك سرستونهای تخت جمشید دانست که به تقلید از روی آنها ساخته شده است . در وضع حاضر نیمی ازآن‌شکسته است . این‌اثر از نقره ساخته شده وبرروی آن تزیینات جالبی ازطلا وجود دارد . وضع‌این تزیینات بر روی ایـن اثر حائز اهمیت خاص است و میتواند راهنمای خـوبی برای درك چگونگی تزیینات‌سرستونهای سنگی باشد. زیرا باحتمال بسیاراین اثر کوچك ازروی سرستونهای تخت‌جمشید یا شوش ساخته شده و همانطور که حالت و هیأت کلی‌آن بطور دقیق از روی سرستونها تقلید شده است ، تزیینات طلاکاری و فلزی روی سرستونها نیز درروی آن انجام گرفته است . از اینرو برای‌این قطعه میتوان ارزشی خاص قائل گشت . (تصویر ۱۳)

بشقاب ساسانی : ازآثار دورهٔ ساسانی گـذشته ازتعدادی سکه که در این‌موزه‌قراردارد‌ظرفی‌سیمین رابایدنام برد که در وسط آن طرح یك گوزن باشاخی بلند مشاهده میگردد . طرح زیرپای گوزن به‌گونه‌ای انجام گرفته است که‌به‌بیننده فضای‌تپه‌ماهوررا القاء مینماید.قراردادن گل‌چهارپردر کنار صحنه‌نیزشایدنشانه‌ومظهرمحیط‌پر گل‌و گیاه کوهستان‌باشد.(تصویر۱٤و۱۵)

دراینجا باید اضافه کرد که درمقایسه باآثار مصر ، یونان ورم و حتی سوریه‌وقبرس،آثارایران درموزه باستانشناسی دانمارك بسیار ناچیز و اندك است و بهیچوجه نمیتواند معرف عظمت وشکوه فرهنگی کهن این سرزمین باشد وجا دارد که درجهت تکمیل آن بکمك عکس و نمونه‌های نوساز و یانمونه هـای‌اضافی براساس ضوابطی خاص اقدام لازم بعمل‌آورند .

☆ ☆ ☆

(۱٦)

تصویرشماره ۱۳ ـ دراین عکس‌تصویر تمام‌رخ‌ونیمرخ قسمتی‌ازمجسمه نقره‌ای دوره هخامنشی‌که ازروی سرستونهای شوش‌یاتخت‌جمشید تهیه شده‌و درنوع‌خود اثرمنحصربفردی بشمارمیرود، عرضه شده‌است. موزه ملی‌کپنهاگ
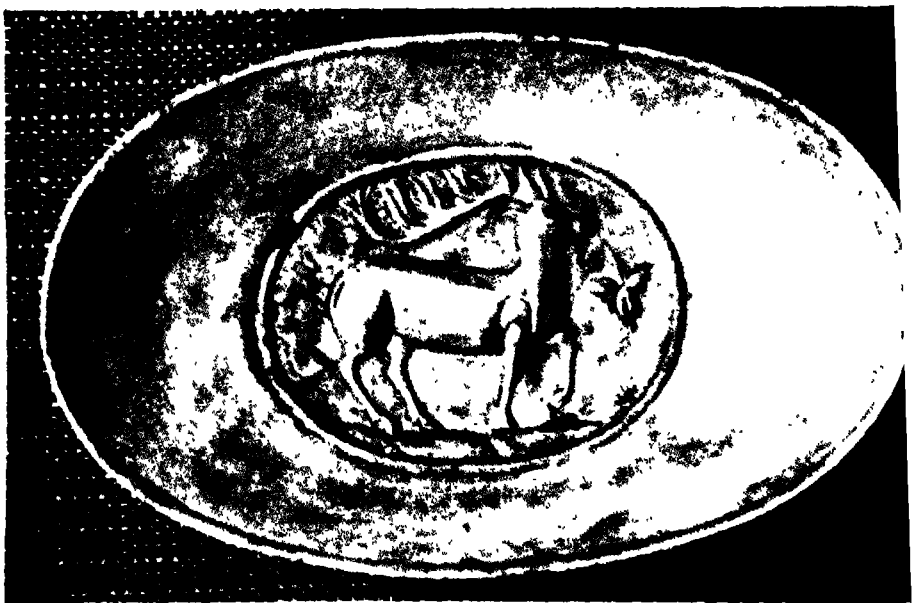
تصویرشماره ۱٤ ـ بشقاب نقره‌ای دوره ساسانی بانقش‌گوزن ازمجموعه موزه ملی کپنهاگ

تصویرشماره ۱۵- تصاویری ازقالب سکه‌و مهرانگشتری دوره اشکانی و ساسانی در موزه ملی کپنهاگ

(۱۸)

ـ تالارهای شماره ٤ و ٥ و ٦ خاص معرفی آثار واشیاء یونان است.

ـ درتالارهای ٧و٧(آ) آثار مکشوف درحفاری«حما» [9] واقع‌درسوریه نموده شده است. حفاری قصرشاهی حما مربوط بسال ٨٢٥پ.م درطی‌سال‌های ١٩٣١ تا ١٩٣٨ توسط باستانشناسان دانمارکی صورت گرفته است.

ـ آثار تالارشماره ٨ مربوط است به دوران یونان‌باستان (حدود ٤٧٠ تا ٤٣٠ پ.م) وجنوب ایتالیا قبل از دوران امپراطوری رم.

ـ تالارهای شماره ٩ تا ١٢ خاص معرفی آثارسرزمین ایتالیا از دوران پیش ازتاریخ تادوران امپراطوری است.

موزه مردم شناسی کپنهاك

چنانکه گفته شد موزه ملی کپنهاگ بدوقسمت اساسی، باستانشناسی ومردم شناسی تقسیم میگردد موزه مردم شناسی ازدوقسمت کلی مربوط به سرزمین دانمارك وسرزمین‌های بیگانه تشکیل میگردد. پایه‌گذاری موزه مردم شناسی کپنهاگ‌مربوط بسال ١٨٤١ میلادی است. درآنسال «تومسن» نخستین موزه مردم شناسی عمومی جهان را بوجود میآورد. قسمت مربوط بسرزمین دانمارك در این موزه از دوبخش: تمدن شهری وجامعه روستائی درداخل بنای موزه ملی ویك واحد وابسته بنام «موزه مردم شناسی‌درهوای آزاد» در٢٠ کیلومتری کپنهاگ تشکیل میگردد، که درپایان این بحث درباره آن سخن خواهیم گفت.

قسمت مربوط بمردم شناسی سرزمین های بیگانه ازچند بخش بشرح زیرتشکیل یافته است:

١ ـ بخش مربوط بمردمان ساکن نواحی قطبی وساکنان‌بومی‌قاره امریکا:
دراین‌بخش‌بکمك‌نمونهٔ‌صحنه‌سازی(ماکت)نسبتاً بزرگی‌یك گوشه‌ازسرزمین‌قطب

9— Hama

قطب وزندگی اسکیموهارا باتمام خصوصیات زندگی مادی آنها نمودارساخته‌اند. وجودمجسمه‌های جالب ازمردمان قطبی بابالاپوش خاص ایشان، سورتمه، خانه‌های ساخته شده بایخ ودیگر لوازم زندگی آنان ، همراه بانور جالبی که دراین قسمت تنظیم شده‌است ، فضای جالبی رابوجودآورده که بنحوچشم‌گیری شخص‌را درجریان زندگی ساکنان نواحی قطبی قرارمیدهد .

۲ ـ بخش مربوط به‌اقوام ابتدائی نواحی استوائی : در این قسمت آثار مربوط به ساکنان نواحی چون : آمازون ـ استرالیا وتاسمانی ـ گینه نو ـ جزایرسلیمان ـ سانتاکروز ـ کالدونی جدید ـ فیجی ـ پولینزی ـ زلاندنو ـ هاوائی ـ میکرونزی ـ جزایرژیلبرت ـ آندونزی شرقی ـ فیلیپین ـ برنئو ـ بالی ـ جاوه ـ سوماترا ـ مالاکا ـ جزایرنیکوبارو آنداماں ـ ماداگاسکار ـ بوشیمن وبانتو ـ روآندا ـ اوروندی ـ تانگانیکا ـ کنگو ـ جنوب شرقی نیجریه ـ گینه ـ سودان ـ سومالی وغیره به‌نمایش گذارده شده است .

در مورد عنوان این بخش‌جا دارد تامطلبی را یاد کنیم . زیرا که عنوان «اقوام ابتدائی» درباره‌اغلب‌ساکنان این نواحی‌باتوجه به‌فرهنگ ویژه‌وغنی آنها ، عنوانی صحیح بنظرنمیرسد . خاصه آنکه آثار سرزمین‌هائی چون نواحی شمال افریقا ومصر نیزدرهمین بخش نموده شده است .

۳ ـ بخش مربوط به تمدن ساکنان نواحی آسیائی : این بخش موزه ازجمله بخش‌های‌جالب وپرارزش وچشم گیرآن بشمار میرود . حجم‌وتعداد اشیاء وزیبائی وشکوه آنهاچنانست که‌توجه هر بیننده‌ایرا بخود جلب‌میسازد. درهمین بخش‌است که آثار مربوط بمردم شناسی ایران نیز نموده شده است. آثاراین بخش‌دره۳ تالار بزرگ به‌نمایش گذارده شده است . اغلب تالارها ازنظرتنظیم وموزه آرائی به‌گونه‌ای زیبا ترتیب یافته‌است .

آثار این بخش مربوط است به‌سرزمین‌هائی چون : عربستان ـ سوریه ـ فلسطین ـ عراق ـ قفقاز ـ ترکیه عثمانی ـ تونس ـ ایران ـ تبت ـ مغولستان ـ

لامائی‌ها[10] وشمن‌ها[11] - چین - کره - ژاپن - سیام - برمه - قبایل ابتدائی هندو-هندوسیلان.

آثارمربوط به‌سرزمین‌هائی‌چون: چین - ژاپن - تبت - سیام - تایلند و بالاخره هند ازنظر زیبائی و گوناگونی وفراوانی، چشمگیرترین واحدهای موزه را تشکیل میدهد.

باجرأت باید گفت که کمتر کسی خواهد توانست دراین موزه، دربرابر زیبائیها وآثار هنری چین، ژاپن وهند، قراربگیرد ولب به تحسین‌نگشاید. ثروتیکه صرف جمع‌آوری مجموعه‌های مزبور شده است بیشك ثروتی بس فراوان بوده وهمراه آن بیش از یك قرن کوشش و تلاش صورت پذیرفته تا توفیق جمع‌آوری این مجموعه‌های ارزشمند فراهم آمده است.

آثار مربوط به‌سرزمینهای چین - ژاپن وهند دراین موزه بیشترازنظر جنبه‌های تزیینی هنرسرزمینهای مورد بحث حائزاهمیت است که ازآن‌جمله میتوان مجموعه جالب و زیبـای لباسهای رنگا رنگ و پرشکوه مردم این سرزمینهارا یاد کرد. مجموعهٔ مزبور ازنظر موزه آرائی بگونه‌ای موفق در تالارهای مختلف به‌نمایش گذارده شده‌است.

آثار ایران در موزه مردم شناسی کپنهاك

همانقدر که‌آثارباستانی ایران درقسمت باستانشناسی موزه ملی کپنهاك ناچیز وفقیرانه است، درعوض‌آثارایران در موزه مردم شناسی کپنهاگ‌قابل توجه‌بوده‌وازنظرمقایسه،تعداداشیاءآن‌فراوان است.دراینجاباید گفت که‌حجم آثارایران در این موزه بهیچوجه با حجم وارزش‌آثار مربوط به‌چین - ژاپن وهند قابل مقایسه نیست.

10— Lamaisme

11— Chamanisme

آثار ایران درسه تالار شماره۷٤ و۷۵ و۷٦ موزه‌به‌نمایش گذارده شده است. این آثار باختصار عبارتست از :

ـ سفالهای دوران بعد ازاسلام که بیشتر مربوط به‌دورهٔ سلجوقی و ایلخانان‌است.

ـ چند قطعه‌کاشی هفت رنگ دورهٔ صفوی بانقش انسان و گل و گیاه

ـ قطعاتی از سفالهای جا لب‌نقش‌دار دورهٔ ایلخانان

ـ قفسهٔ ویژهٔ وسایل موسیقی سنتی ایران مانند: تار ـ ضرب ـ کمانچه سنتور ـ سه‌تار که‌اغلب آنها دارای تزیینات خاتم‌کاری است

ـ جعبه بسیار بزرگی ازخاتم و آثاری از لاک‌کاری روی چوب

ـ قفسهٔ مخصوص خنجر ها و شمشیر ها با غلافها ودسته‌های مزین و مرصع. دسته یکی از خنجرها ازمرمر ساخته شده و نقوش زیبائی از اوائل دوره قاجار برروی آن کنده شده است.

ـ تفنگ‌هائی باقنداقهای خاتم‌کاری شده

ـ آثار جالبی ازمینیاتورهای دوره تیموری ازقبیل صحنه‌چوگان‌بازی منوچهر ـ صحنه‌شکار ـ صحنه‌بیماری فریدون ـ جنگ تیمورباشاه مازندران

ـ مجموعه‌ای از قلمدان و کشکول

ـ قفسهٔ لباس روحانیون ـ پوستین ـ انواع لباس زنها مربوط به قرن نوزدهم میلادی ـ لباس زنان یزد ـ مجموعه جالبی ازقلمکار وقالبهای‌چوبی آن ـ کارهای تزیینی پارچه‌ای ـ چندنوع قلیان ساده ونی‌پیچ ـ آفتابه‌لگن ـ زنگوله‌های بزرگ ـ چپق ـ وافور ـ کلاه‌خود و زره(تصاویر۱٦و۱۷و۱۸)

ـ ازجمله آثار جالب تالار دوم مجسمه مفرغی شیری است که بصورت بیرون‌از واقعیت طبیعی(شماتیزه)، ساخته‌شده است. دردهان شیرسر کوچک گاوی ازطرف گردن‌قرارداردو گوئی که شیر گاورابلعیده‌است. روی‌بدن‌شیر

تصویر شماره ١٦ ـ تصویری از چند قفسه لباس و وسایل زندگی درایران قرن‌نوزدهم . موزهٔ مردم شناسی کپنهاک- قسمت ایران (عکس از نگارنده)

تصویر شماره ١٧ ـ تصویری از قفسه مربوط به وسایل زندگی ـ وسایل تفریحی‌واشیاء تزیینی وهنری‌ایران درقرن هیجدهم ونوزدهم. موزهٔ‌مردم‌شناسی کپنهاک ـ قسمت ایران (عکس از نگارنده)

تصویر شماره ۱۸ـ قفسه خاص منطقه کردستان ایران . در این قفسه نمونه‌ای از لباس زنان و مردان کرد ـ گهواره ـ تزئینات مختلف ویك سازمحلی قرار دارد . موزهٔ مردم شناسی کپنهاك ـ قسمت ایران (عکس از نگارنده)
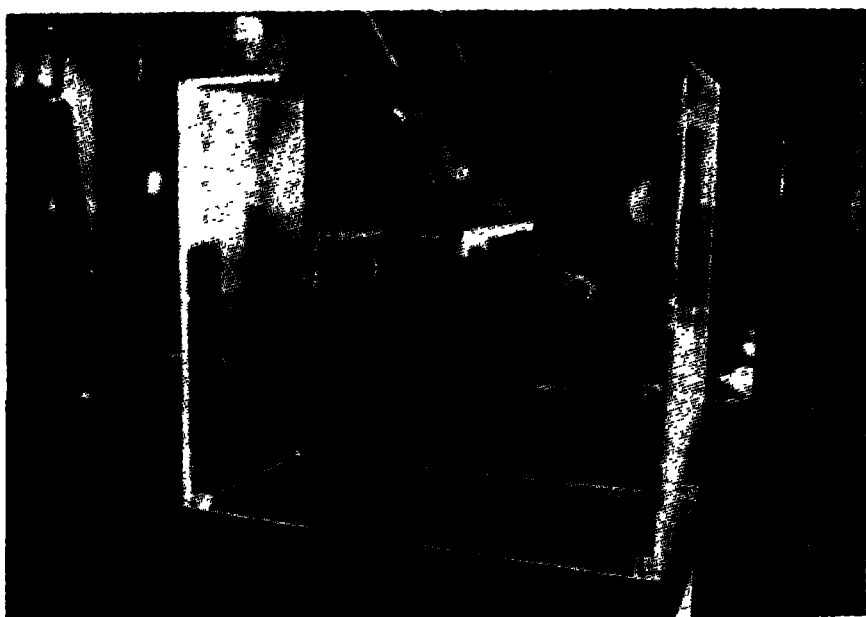
تصویر شماره ۱۹ ـ مجسمه شیر برنزی از آثار دورهٔ سلجوقی در موزهٔ مردم شناسی کپنهاك ـ قسمت ایران (عکس ازنگارنده)

نقش و نگار گیاهی دیده میشود. اثر مزبور مربوط است به‌دورهٔ سلجوقیان . (تصویر شمارهٔ ۱۹)

ـ در تالار دوم درزیبائی بانقاشی بسیار هنرمندانه بگونه مینیاتور قرار دارد که‌باحتمال ازاشیاء خاص دورهٔ صفویه‌است.

ـ در تالار سوم در یك قفسهٔ بزرگ مجموعه وسایل زندگی و ابزارکار وصنایع دستی روستائیان ناحیه لرستان نموده شده‌است.

ـ در قفسهٔ دیگر دومجسمه زن ومرد ازناحیه کردستان باجامه‌های زیبا ورنگارنگ آنهاعرضه‌شده‌است ودر کنار آن گهواره‌یك کودك باتمام وسایل مربوط بآن قراردارد. دراین‌قفسه برخی‌ازابزارو وسایل زندگی‌یك خنجرو نوعی‌سازخاص ناحیه کردستان‌به‌نمایش گذارده شده‌است .

ـ درقفسهٔ دیگری نیزلباس یك زن ومرد دیگر کرد نموده شده‌است

ـ درقسمتی از این تالار یك سیاه چادر بزرگ مربوط به‌عشایر لرستان برپاشده که درون‌آن کلیه‌وسایل زندگی‌یك‌خانواده فقیر عشایری قراردارد. درزیر چادرمجسمه‌ای از یك مرد لر درحال کشیدن قلیان ومجسمه زنی در حال ایستـاده باجامه خاص زنان لر دیده میشود. در کنار چادر نیز مشك کره گیری را قرارداده‌اند. چادر مزبور معرف چادریکی ازفقیرترین افراد عشایر لر است . (تصویرشمارهٔ ۲۰) در اینجا باید گفت کـه انتخاب چنین چادری‌بی‌جهت نبوده‌است زیرا درحالیکه برای نشان دادن صحنه‌های خاص مربوط به‌چین وژاپن‌وهند از بهترین نمونه‌ها استفاده شده ، تعجب‌آوراست که چرا ازبین تمـام‌عشایر ایران عشایرلرستان‌رابرگزیده‌اند وچگونه‌است که ازبین چادرهای‌عشایرلر نیزچادر خاص فقیرترین‌آنها انتخاب شده‌است.

ـ درکنار چادر قفسه‌ای قرار دارد که درون آن زینت خاص زنان لر بنمایش گذارده‌شده‌است .

رویهم رفته باید گفت اگرچه آثار این سه تالار همانطور که گفته شد درمقایسه باآثار مربوط بچین ـ ژاپن وهند چنانکه بایدچشمگیر نیست ولی بررویهم مجموعه جالبی را درباره ایران عرضه میدارد . نکته‌ایکه جادارد به‌آن اشاره شود موضوع قرار دادن برخی اشیاء هنری دوران بعد از اسلام ایران نظیر : کاشی های خاص‌دوره ایلخانان وصفویه، ظروف سفالین واشیاء فلزی ونظایرآنها دراین‌موزه است که جاداشت درهمان قسمت باستانشناسی عرضه میشد .

موزه مردم شناسی در هوای آزاد

در ۲۰ کیلومتری کپنهاگ در نزدیکی ایستگاه « سورژانفری [۱۲]» در محوطه پارك بسیار وسیعی ، موزه‌ای‌ترتیب داده شده‌است که ازبرخی جهات به‌اعتباری میتواند نمونه منحصربفردی‌بشمار رود . درقسمتهای‌مختلف‌پارك بناهائی که خاص نواحی مختلف‌دانمارك‌است ونمونه خانه‌های آن منطقه بشمارمیرودباهمان طرح ـ نقشه وهمان موادومصالح برپا شده ودربسیاری موارد خانه‌های مزبورازمحل‌اصلی‌خود بآنجا انتقال‌یافته است. (تصویر۲۱)

درساختمان وبرپا داشتن این خانه‌ها وواحد های مسکونی ـ قلعه‌ها و نظایر آنها ، تمام نکات‌معماری خاص هریك، ازنظر نماسازی ـ پوشش سقف وتزیینات مربوط رعایت‌شده‌است . خانه‌ها وواحدهای‌مسکونی‌مزبورهمگی مربوط به سده های گذشته است ومجموعه‌ای ازقرن هفدهم‌میلادی ببعد را نمودارمیسازد .

دربین آثار مزبور انواع آسیاهای بادی و آبی دیده میشود که از محل اصلی به‌آنجا منتقل ونصب گردیده است . آسیای‌آبی دراین محل

۱۲ــ Sorgenfri این موزه درسال ۱۹۰۱ میلادی تأسیس شده است.
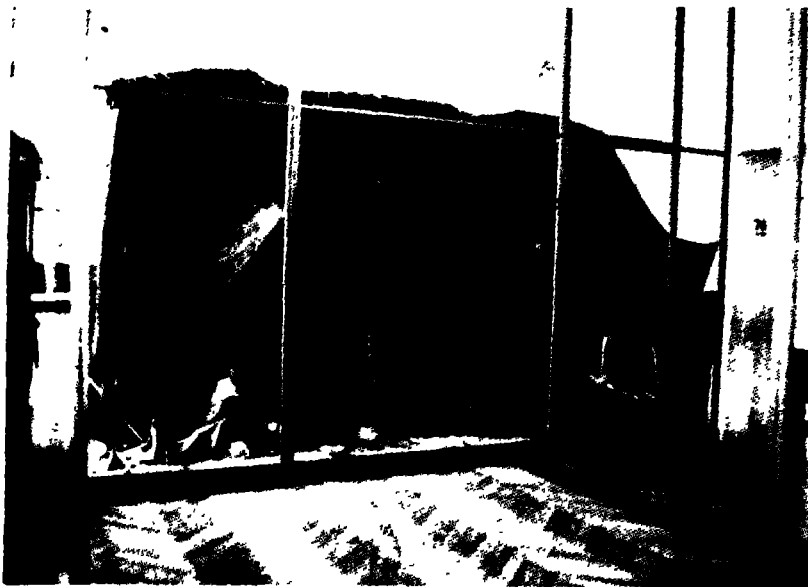
تصویر شماره ۲۰ ـ تصویری از چادر ساکنان لرستان در موزهٔ مردم شناسی کپنهاك (عکس از نگارنده)

تصویرشماره ۲۱ـتصویرگوشه‌ای ازمحوطه‌وسیع موزه‌مردم‌شناسی‌کپنهاك درهوای آزاد . دراین تصویر یك‌خانه روستائی و یك‌آسیای بادی‌ومزرعه اطراف آنها مشاهده میشود .

پوشش این‌خانه ازنوعی علف دریائی‌است‌که باموج‌به‌کنار رانده میشود . سپس‌آنها راجمع‌آوری کرده وبصورت فشرده به‌قطر حدود ۶۰ سانتیمتر روی سقف قرار میدهند .

برای مشاهده طرز کار آن در تمام مدت روز مشغول بکار است و به آرد ساختن گندم در آن مشغول هستند . (تصویر ۲۲)

در بسیاری از موارد در اطراف خانه‌ها شکل واقعی کشتزارهای آن حدود را با نمونه گیاهان و انواع محصولات منطقه عرضه داشته‌اند . تا بیننده با چگونگی یك مزرعه و وسایل و ابزار کار سنتی کشاورزی آن ناحیه آشنائی بیابد . در برخی موارد حتی در کنار مزرعه‌ها حیوانات اهلی چون گوسفند و گاو را نیز رها ساخته‌اند . و باین ترتیب کوشیده‌اند تا فضای کامل منطقه را نموده باشند .(تصویر ۲۳)

ـ داخل تمامی خانه‌ها و محلهای وابسته بهر خانه چون طویله و کار گاهها، تمامی وسایل زندگی هر واحد بطور کامل عرضه شده است . بنحوی که در داخل این خانه ها میتوان وسایل هر اطاق از اطاق خواب گرفته تا اطاق نشیمن ـ نهارخوری ـ آشپزخانه ودیگر واحدها را با تمامی وسایل و جزئیات آن و تزیینات مربوط مشاهده نمود .

بیشتر اشیائی که در این واحدها جمع آوری شده است هم از نظر جنبه هنری و هم از نظر قدمت دارای ارزش بسیار است . فضای داخل این خانه ها بگونه‌ای ترتیب یافته است که انسان احساس میکند چند لحظه پیش ساکنان آن خارج شده‌اند . نحوه نگهداری و حفاظت از این آثار باتوجه باینکه در فضای باز قرار دارند بگونه‌ای موفق انجام میپذیرد . (تصاویر ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷)

ـ در بین مجموعه‌های مزبور قلعه بزرگی قرار دارد که در پیرامون آن واحدهای مسکونی و برخی کار گاهها چون کار گاه سفالگری و رنگرزی واقع است . قلعه نامبرده گذشته از ارزش معماری و شیوه تجهیز واحدهای مسکونی آن ، از نظر کار گاههای مورد بحث نیز حائز اهمیت است زیرا در این کار گاهها شیوه کاری که در چند سده پیش مورد عمل بوده و وسایل و ابزار و موادی که در انجام فعالیت های مزبور بکار برده میشده است بحاضران نشان

تصویرشماره۲۲ـ تصویریک آسیای بادی درگوشه‌ای ازپارک مربوط به‌موزه مردم شناسی کپنهاگ در هوای آزاد .

تصویر شماره ۲۳ـ تصویردیگری ازدوخانه روستائی دانمارك درپارك موزه مردم‌شناسی کپنهاگ . چنانکه ملاحظه میگردد درمزرعه اطراف خانه‌همانطورکه درمنطقه مرسوم است تعدادی گوسفند نیز نگهداری میشود .

تصویر شماره۲٤ـ منظره‌گوشه دیگری ازپارك موزه‌مردم‌شناسی کپنهاگ
دراین تصویر نمونه دیگری‌از خانه‌های‌نواحی مختلف دانمارك‌عرضه‌شده‌است .

تصویرشماره ۲۵ـ دراین تصویر نوع‌دیگری ازخانه‌های موجود دردا
[illegible] اصل بکمك آجر و پوشش آن بکمك‌نی [illegible]

تصویر شماره ٢٦ ـ تصویر قلعه‌ای درموزه هوای آزاد کپنهاك ـ دربرخی از قسمت های این قلعه کارگاههای مختلفی چون : کارگاه سفال پزی ـ کارگاه رنگرزی و بافندگی قرار دارد و همه روز ، افرادی درآنها بکار مشغول می باشند.
(عکس از نگارنده)
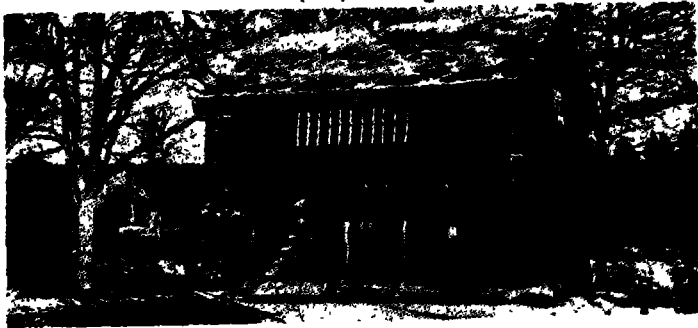
تصویر شماره ۲۷ ـ تصویر یك خانه چوبی از آثار جالب موزهٔ هوای آزاد کپنهاك .

تصویر شماره ۲۸ ـ وسایل مورد نیاز زندگی خانواده دریکی از خانه های واقع درموزهٔ هوای آزاد کپنهاك

داده میشود . نحوه‌کار کسانی که در این کارگاهها مشغول بکار هستند جنبه مصنوعی ندارد . بلکه آنها درتمام روز باین کار مشغول هستند و اشیائی را برای فروش تهیه میکنند ودرهمان حال بازدید کنندگان میتوانند شاهدکار سفالگران کوره پخت سفال وطرزکاررنگرزهاباشند . درمورد کاررنگرزها باید گفت که آنهابکمك همان گیاهانی که در گذشته‌از آنهارنگ‌میگرفته‌اند ونخ وپشم رارنگ میکرده‌اند ، کار میکنند ونخ وپشم وابریشم را بارنگ طبیعی گیاهی رنگ میکنند . وسایل وابزار کارآنهانیزهمان وسایل وابزار سنتی قدیم است .

از جمله دیدنیهای جالب این پارك وموزه عظیم ، مراسم خاص‌رقصهای محلی‌وقدیمی‌آنست که درعصر هریکشنبه توسط گروهی‌از ساکنان منطقه همراه بالباسهای محلی و سازهای ملی صورت میگیرد . نکته جالب در این نمایش آنست که دربین هنرمندان نوازنده و گروهی که دست افشانی میکنند ، افرادی درسنین مختلف از پیر مرد و پیرزن گرفته تادختران وپسران جوان و کودکان دیده میشود . امری که سبب میشود تا هیچگونه احساس ساختگی بودن درجریان این مراسم برای بیننده دست ندهد .

درپایان باید اضافه نمایم که موزه هوای‌آزاد کپنهاگ چه ازنظر جنبه آموزشی‌وچه از نظر جلب جهانگردان دارای ارزش فراوان است ومن‌امید دارم موجباتی فراهم گردد که درایران نیز ما موفق بایجاد چنین موزه‌ای با توجه بخصوصیات و ویژگیهای سرزمین خود بشویم . امری که بیش از هر چیز ضرورت آن بادگرگونیهائی که در زندگی جامعه عشایری و روستائی ایران‌براثرشهرزدگی‌پیش‌آمده‌است‌بچشم‌میخورد . باشدکه‌بیاری‌ایجادچنین موزه‌ای نمودهای زندگی سنتی بسیاری ازنواحی این سرزمین را بتوان نگاهداری کرد .

هم شاهان پیش از اسلام

در تمدن اسلامی

بقلم

ناصرالدین شاه حسینی

(دکتر در ادبیات فارسی)

مندرج است که هم‌حماسه ملی وهم تاریخ ادوار مختلف شاهنشاهی ایران است‌از آغاز پیدایی اولین بشرونخستین شاه سلسله پیشدادی (کیومرث) تا انقراض سلسله ساسانی است . قسمت عمده این تاریخ مطابق با واقع‌نیست بلکه طوری است که‌ایرانیان‌آنرا تصور کرده‌اند . وترتیب‌آن چنین است. پیشدادیان- کیانیان که کیقباد مبدأ سلسله ایشان است.

شاهی کیانیان بـه بهمن وداراب ودارا پایان میپذیرد و دارا مطابق بـا دارای سوم است که بدست‌اسکندرمقدونی کشته‌میشودپس ازاسکندر «دورهٔ شاهان اشکانی است ولیکن‌درشاهنامه ازاین سلسله جزاسم چندشاه‌درهجده بیت‌چیزی نیامده است» ازاردشیر بابکان به بعد شاهان همه تاریخی‌هستند یعنی‌سلسله ساسانیان .

اماتاریخ حقیقی ایران ازسلسله مادآغاز میگردد و بعد هخامنشیان و سپس سلوکی‌ها وآنگاه‌اشکانیان وسرانجام ساسانیان‌اند یعنی از ۷۰۰ق . م تا تاریخ ٦٤۲ میلادی برابر با ۲۱ هجرت .

برای‌آنکه سهم‌این سلسله‌ها درتمدن‌ایران‌وبالنتیجه تأثیرآن درتمدن اسلامی‌مشخص گردد . بهتر است ابتدا زندگانی عرب را در دورهٔ جاهلیت باختصار ازنظر گذرانیده‌آنگاه به سهم شاهان ایران درتمدن‌اسلامی اشاره کنیم اهل‌فضل میدانند که احوال‌عربستان‌در روزگاران قبل‌از اسلام‌چندان روشن نیست . علت آن تاحدی وضع و موقع مخصوص‌آن شبه جزیره است که حالتی شبیه بانزوا وانقطاع دارد . اکثرساکنان آن از زمانهای بسیار دورطوایف بدوی بوده‌اند که در میانشان خط و کتابت رواج نداشته است *امردیگری که موجب ابهام و آشفتگی تاریخ قبل از اسلام عرب شده ظاهر آنست کـه مسلمانان ازهمان‌آغازاسلام بعمد کوشیده‌اند کـه‌آثار واخبار جاهلیت را محو کنندتا مگرازآن دوران که‌اسلام بدان خاتمه بخشید وآن را بعمد کفر و ظلم خـوانده خاطره‌ای بازنماند . از اینرو اخبار آن دوره*

غالباً صورت قصه وافسانه را دارد . وبا مبالغه‌های فراوان روایت شده‌است. وبا پاره‌ای از افسانه‌های‌راجع به‌اقوام یهودی . وبابلی ودیگران مخلوط‌شده است. با اینهمه مأخذ عمده اطلاعات ما در باب تاریخ قبل‌از اسلام عرب‌همین روایات‌مسلمین‌است که‌ازمیان‌روات ابوعبیده‌وهشام‌بن‌محمد کلبی واثق‌ترند[1] نکته درخور توجه‌درزندگانی‌عرب آنست که گرما وبی‌آبی‌کار کشاورزی‌را درصحرا ناممکن ساخته‌وعرب‌را‌بشترچرانی وزندگانی بدوی‌محکوم کرده است واین زندگی بدوی نه هیچگونه سازمان مدنی را مقتضی بوده‌استونه هیچ‌نوع نظم قانونی‌را. عصبیت فقط قانون ثار را بر بدوی‌حاکم کرده‌است. واین بدویان‌خصائص اصلی قوم عرب درمیانشان بیشتر ازشهرنشینان‌محفوظ مانده است . حتی‌لفظ‌عرب دراصل‌نزدبیشتراقوام سامی بربدویان‌آن‌سرزمین اطلاق میشده است .

وظاهر آنست که نخست یونانیها این‌لفظ را برای‌تمام سکنه‌این‌سرزمین بکاربرده‌اند. حال که‌روشن شد عرب در پیش از اسلام زندگانی بادیه‌نشینی داشت لازمست‌یادآورشویم که‌خصائص این‌زندگانی چه بوده استاول آنکه عرب بدوی دینی نداشت واگر داشت‌آنرا در روح وقلب او تأثیری نبود . نزد شهرنشینان یمن وحجاز وعراق ودیگرنقاط تنهابت‌پرستی رواج‌داشت و آئین یهود ونصاری وحتی‌آئین مجوس ومانی ومزدك نیز پیروانی‌یافته‌بود. وهمه این‌ادیان‌وبالاخص بت‌پرستی درمیان اعراب بدوی نیز انتشاریافته‌بود معبدلات درطائف پرستشگاه‌بزرگی بود ومعبد فلس درمیان قبیله‌طی‌مکانتی داشت و کعبه پرستشگاه هبل بود که مانند عزی نزداهل قریش واهل مکه پرستش‌میشد معبدعزی‌دربیرون مکه جایی موسوم به بطن نخله بودومنات بتی بود که طوائف‌اوس وخزرج‌آنرا عبادت میکردند . گفته‌اند که در روز فتح مکه سیصد وشصت بت ازخانه کعبه برآورده‌اند . فرهنگ‌عرب‌درعهد

۱ - تاریخ اسلام تقی‌زاده .

جاهای شعر وخطابه بود . وخط وکتابت درمیان بدویان رواجی نداشت تنها بعضی طوائف عرب قبل از اسلام خط داشته‌اند مانند خط مسند که درمیان طائفه حمیر در یمن متداول بود وهمچنین خط نبطی که مخصوص انباط درشمال بوده‌است وهنوز آثاری ازاین دوخط درنواحی حوران وبلقا باقی‌است. در موقع ظهوراسلام سکنه‌عربستان ازدوشعبهٔ مهم‌پدید آمده‌بود. قحطانیها که ازجنوب بوده‌اند وعدنانیها که خودرا ازشمال میدانسته‌اند. این‌هردوشعبه بحقیقت وارث اعراب بائده بوده‌اند که در زمان ظهوراسلام‌از آنها جزقصه وسرگذشتی دردست‌نبود. اعراب ازقدیم در سرحد ایران زندگانی میکردند. درعصر شاهپور اول درسنه ۲٤۰ میلاد ایرانیان امارت حیره را تأسیس کردند حیره بمعنی‌اردوگاه وخرگاه ازریشه‌آرامی hérta بمعنی حرم وحریم وصومعه‌است. سریانی‌ها حیره‌را مدینه عرب حیره نعمان خوانده‌اند ولایت حیره دریك فرسنگی جنوب کوفه قرار داشت. درآغاز محل‌خیمه‌وخرگاه رؤسای‌لخمی‌بود که‌بدین حدودآمده بودندو بهمین‌جهت بعدها که‌بشهری‌تبدیل‌یافت‌نام‌حیره‌را که‌بمعنی‌خرگاه‌وخیمه‌است‌حفظ کردو برزخی بودمیان بادیه وثغور عراق وگویامحل تلاقی زندگانی بدوی و زندگی شهری بود دوطایفه عمده درآن میزیستند تنوخی‌ها چادرنشین و عبادیها که درشهر میزیستند. گذشته ازآن بدویانی که ازبادیه گردی خسته میشدندو کسانی که ازمیان قوم‌وقبیله خودطرد شده‌بودند بدین‌ناحیه‌آمده بودند. لخمی‌ها که‌امارت این‌اقوام راداشتند ازجنوب‌بدانجاآمده‌بودند. این‌امراءلخمی ازجانب مادرنسبت بپادشاه افسانه‌یی موسوم به جذیمه ابرش میرساندند. که گویند ازطوایف ازدبود. عمروبن عدی‌اولین امیراین‌خاندان بموجب افسانه‌ای‌خواهرزاده‌جذیمه ووارث ملك‌اوشد. وازجانب‌شاهپوراول درآن‌خطه امارت یافت اعقاب‌اوبه‌آل‌نصر وامراءلخمی‌مشهورند که ازاواخر قرن سوم تااوایل قرن‌هفتم میلادی درحیره‌فرمان راندند واول دیانت‌بدویان را که بت‌پرستی‌بود داشتند وحتی‌برای عزی‌قربانی انسانی تقدیم میکردند.

دراواخر مذهب نسطوری یافتند ومسیحی شدند. آخرین‌امیر ایشان نعمان‌بن‌-منذر بود که ابوقابوس کنیه‌داشت وی درعهد هرمزد چهارم وخسروپرویز میزیست. خسرو درشکستی که ازبهرام چوبین خورد‌وی را مقصر دانست از اینرو اورا بدرگاه خودخواند وبازداشت وبقولی درپای پیل‌افکند.احتمال داده‌اند که گرائیدن نعمان بمذهب نسطوری سبب‌رنجش خسروبوده‌است چون همسرش شیرین و طبیبش جبرئیل مذهب یعقوبی داشته‌اند . بموجب روایت همدانی‌در کتاب اکلیل عمربن خطاب‌بهنگام جوانی ازانعام‌واکرام نعمان بهره‌مندشده‌بودوازاین‌ظلم خسرودرحق‌او باطناً متأثرشدواین امر اورا دراندیشه‌فتح‌ایران‌راسخ‌تر کرد.درزمان انوشروان یکی ازامرای‌حمیرسیف‌-ذی‌یزن بیاری ایرانیان‌بریمن استیلا یافت‌وحبشی‌ها رااز آنجاراند‌این واقعه پای‌ایرانیها را به‌یمن باز کرد و با کشته شدن سیف‌ذی‌یزن‌یمن‌درواقع‌بدست ایرانیها افتاد و مقارن ظهور اسلام یمن همچنان‌دردست ساسانیان بود. باید دانست‌علت‌عدم‌توجه‌ایران‌درروزگارساسانی‌به‌فتح وتسخیرتمام جزیرةالعرب نیروی‌اعراب‌نبود. بلکه‌عدم فایده درتصرف یك‌سرزمین گرم وبی‌حاصل بود.

چون بهترین وآبادترین‌قسمتهای آن‌سرزمین حیره ویمن‌محسوب‌میشد که درتصرف ایرانیان بود دیانت زردشتی نیز درمیان اعراب‌دیده میشد از ازجمله گویندزرارةبن‌عدی‌واقرع‌بن‌حابس «آیین مجوس داشته‌اندونضربن‌-حارث حکایت رستم واسفندیاررا که درحیره‌آموخته بود برای مردم نقل میکرد. ظاهراً زندقه نیزدرمیان قریش‌دیده شده‌استدورنیست آنراازحیره گرفته‌باشند[۲] وآیین‌مزدك هم موردقبول حارث‌بن عمر وپادشاه کندی واقع شده‌بود وازهمین جهت قباد امارت حیره‌رابدو داد» اما درعهد انوشیروان حیره دوباره بدست‌لخمی‌هاافتاد.[۳]

این‌بود دورنمای زندگانی اعراب قبل‌ازاسلام.

۲ـ تاریخ التمدن الاسلامی‌جرجی‌زیدان ـ المعارف‌ابن قتیبه‌واعلاق‌النفسه‌ابن‌رسته
۳ـ تاریخ ایران بعداز اسلام دکترزرین‌کوب . تاریخ‌اسلام دکترفیاض

سهم‌شاهان ایران قبل‌ازاسلام درتمدن اسلامی

شاهان ایران از ۷۰۰ ق.م تا۶٤۲ میلادی‌درایرانشهر فرمانروایی کردند. تشکیلات وسیع‌حکومت ایشان باندازه‌ای استوار ومتقن‌بود که تادیرزمانی درجهان مترقی آنروز استمراریافت ونفوذ بس‌عمیقی دردورهٔ خلفای عباسی نمود. هرقدر تاریخ‌دوره‌نخستین اسلام بیشتر موردبررسی قرار گیرد.بهمان اندازه موضوع تأثیرشدید ایرانی‌درپرورش افکاررشد قوای‌عقلی‌متفکران دراسلام مسلم‌میگردد.

بنابراین نوشته‌های یونان واشاراتی که دربارهٔ علوم دراوستا شده‌است چنین‌استنباط میشود که‌ایران بروز گارهخـامنشی مرکـزمبادلات علمی در خاورمیانه بوده‌است اززمان داریوش‌اول علمای‌یونانی درخدمت‌شاهان‌ایران بسر میبردند. سکیلا کس Skylax از مردم کارن Caryande که جغرافی‌دان نامداربود درتاریخ۵۱۹ ق.م ازجانب‌داریوش‌مأمورشدتاجریان‌سفلای‌سندرا که حوضهٔ علیای آن جزء ایران بود باکشتی به پیماید هرودت باختصار یادآور میشود که چگونه Skylax مأموریت خود را تمام کردیونانی دیگر he - Cortéeنامداشت وازمردم بندرمیله Milet بودوی نخستین مورخ‌دنیای قدیم‌است که کتاب تشریح‌زمین رانوشت بااینکه درخدمت‌ایران نبود- پس‌از مسافرتی‌به کشورشاهنشاهی‌ایران اطلاعات‌جغرافیائی بسیاربدست‌آورد و در اثرخویش منعکس نمود . دموسدس از مـردم کروتون Crotone ایتالیا از جـراحان نامداریست کـه بروزگار داریوش از زنـدان رهایی یـافت و طبیب خاص اوشد اردشیر اول نیز ازاطبای یونان مددخواست ویکی‌ازآنها آپولونیدنامداشت که‌طبیب‌وی بود. کتزیاس دردربار داریوش دوم واردشیر دوم سمت طبابت داشت وی پس ازمراجعت ازایران درسال۳۹۷ ق . م کتابی دراطراف تاریخ وجغرافیای ایران نوشت دو نفرمنجم بزرگ عهد داریوش که کلدانی [illegible] تشویق او منشاء خدمات ارزنـده‌ای شدند [illegible]

نبوریمنو Nabu - Rimannu و دیگری کیدینو Kidinnus است نبوریمنو با حسابهای دقیقی که کرده بود حرکات ماه و خورشید و زمان نسبی روز و هفته و ماه و سال و خسوف و کسوف و روزهای سال شمسی را که ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۴۱ ثانیه است تشخیص داده بود و جدول بندی کرده بود حساب او بقدری جالب و مهم است که با حساب نجوم امروز پس از اختراع تلسکوپ و وسایل مجهز نجومی امروزی تقریباً یکسان و ۲۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه بیشتر تفاوت ندارد. کیدنیو تغییر تدریجی در انحنای زمین را کشف کرد. پلوتارك نوشته که فرزندان اردشیر فلسفه و علوم اوائل را از دانایان فرا گرفته بودند ـ نـام هیپوناکس شاعر و هراکلیت فیلسوف که بدربار هخامنشیان آمده در تواریخ ذکر گردیده است در کتاب استر باب ششم آیه یك تحت این مضمون «در آن شب خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آنرا در حضور شاه بخوانند» و همچنین در فصل ۱۰ همین کتاب باب چهارم عزرا آیه‌های ۱۴-۱۵-۱۶ اشاره صریحی بوجود سالنامه ودفاتر شاهی شده است[٤] بقول مورخ شهیر ابوالفدا در المختصر فی اخبار البشر در دورهٔ ساسانیان اولین نهضت علمی ایران از زمان شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱) شروع میشود زیرا این پادشاه مقتدر بر اثر پیشرفتهای سیاسی وغلبه بر لشکر روم (درجنگ دوم با روم از ۲۵۸ تا ۲۶۰ - میلادی) واسارت والرین امپراطور روم. کمر همت بر آبادی مملکت ونشر علوم و آداب بربست چنانکه اسرای رومی را بساختن پل شوشتر وسد شادروان بر رود کارون وشوشتر معروف بهسد قیصر وشهر شاپور نزدیکی کازرون وادار نمود. وهمچنین در خوزستان شهر جندی شاپور را بدست مهندسان واسرای رومی بنا کرد وشهر نیشابور را ساخت و جمعی از فضلای رومی را بپایتخت خود جلب کرد و آنها را به نشر علوم تشویق نمود ودسته‌ای از ایشانرا به یونان فرستاد و کتب علمی یونانی را ازقبیل طب وفلسفه بایران وارد نمود وبفارسی

٤ـ تاریخ علوم اسلامی تقی زاده .تاریخ علوم عقلی دکتر صفا. تمدن هخامنشی او مستد ترجمه دکتر مقدم فرهنك ایران قبل از اسلام نگارنده .

ترجمه کردوبواسطه‌تشویق‌وترغیب اومردم بتعلیم‌وتعلم واستنساخ کتب مایل شدند ودرنتیجه علوم وآداب شهرتی‌یافت وبیشتر زمینه برای‌پیشرفت علمی وادبی ایرانیان‌مهیا شد.

اندرزنامه‌ایکه ابن‌ابی‌الحدیه‌درشرح نهج‌البلاغه نقل کرده‌است‌برفرض صحت ازپدراین‌پادشاه‌اردشیراست. [۵]

..... بهرام گور(۴۲۰-۴۳۸) ذوق ادبی فطری ومیل‌مفرطی‌مخصوصاً بموسیقی وادبیات داشته است. چنانکه مسعودی در مروج‌الذهب مینویسد بهرام گوربفارسی وعربی اشعاربسیارانشاء کرده است.

حمزه بن‌حسن‌اصفهانی ادیب ومورخ متوفی درحدود۳۵۰هجری درضمن حکایتی‌آورده‌است که بامر بهرام گور دوازده هزارلولی‌ورامشگروخنیاگر ازهندوستان بایران‌آورده‌اند ودراکناف مملکت پراکنده شدند.

در زمان انوشروان از حسن اتفاق فلسفه افلاطونی در روم بحد کمال رسیده بود وامپراطور روم ژوستی‌نین‌بواسطه اختلافات‌مذهبی مدرسه‌فلسفی آتن‌رابست‌وفلاسفه‌ودانشمندان‌روم که Simplicius سیمپلیسیوس‌وداماسیوس ازمعاریف‌آنها بودندبخدمت انوشروان درآمدندوپادشاه‌ایران مقدم ایشانرا گرامی شمرد وازآنها استفاده‌های علمی‌وادبی بسیار کرد واز ایشان‌خواست تا بتألیف‌وتصنیف وترجمه‌وتعلم‌وتعلیم پردازند. وعده‌ای‌ازعلما وفلاسفه‌را ازهندویونان ومترجمان زیردست سریانی وعیسوی را بایران خواند وآنها را به‌نقل وترجمه کتب علمی و ادبی وادار ساخت و برزویهٔ طبیب را برای آوردن کتاب کلیله‌ودمنه وچند کتاب علمی دیگربهندوستان فرستاد و خود [illegible] بمطالعه وتتبع کتب علمی اشتغال داشت ودرمجالس علمی‌حاضرمیشد [illegible] مباحثه ومذاکره میپرداخت وازجمله‌کارهای مهم اومدرسه‌طبی‌و مریضخانه بزرگی بنام مارستان درجندی‌شاپوراست که محاسن طب‌هندی و [illegible] دیگر جمع نموداین‌مدرسه مانندمدرسه اسکندریه [illegible] بود

[illegible] شرح ابن‌ابی‌الحدید . تاریخ‌ادبیات استادهمایی‌ج اول

وبعد از انقراض دولت ساسانی‌نیزچندان ازعظمت این‌مؤسسه‌کاسته نشدودر دور تمدن اسلامی‌مقام بزرگی را حائزبوده است.[۶]

در نخستین صفحات تاریخ اسلام بیك شیوه جنگی برمیخوریم که با موفقیت بکار برده شده وآن پیشنهادیست که‌سلمان فارسی به حضرت رسول داد تا اطراف مدینه را برای‌مقابله باحمله مکی‌ها خندقی کند و این حادثه معروفست وبهمین‌جهت این‌جنگ‌بنام حرب‌خندق شهرت یافت.

شك نیست که گزارشهای‌رسمی‌پادشاهان ساسانی وترجمه خداینامه‌های پهلوی درترقی فن تاریخ نگاری اسلامی‌تأثیرنموده‌است . ابن‌ندیم‌مینویسد: معاویة‌بن ابی‌سفیان عبیدبن شریه را که ازابناء فرس‌بود ازصنعاء یمن‌خواست واو کتاب‌الملوك واخبارالماضیین را درتاریخ گذشتگان ازسلاطین و رجال واخبار وقصص آنها برای اوتألیف کرد. ولی‌معروفست که قدیمی‌ترین کتاب را در این موضوع وهب‌بن‌منبه از ابناء فرس‌یمن‌معروف بصاحب اخبار و قصص تألیف کرده‌است .[۷]

در قسمت موسیقی . میدانیم عرب در زمان جاهلی از موسیقی بهره‌ای نداشت واین فن را از ایرانیان آموخت . تنها شخصی که میان شعرای عرب جاهلیت با شعارخود تغنی کرد و مشهور به موسیقی‌دانی است اعشی بن قیس متوفی ۶۲۹ است و دیگر علس‌ذی‌جدن است که چندان معروف نیست وعلت آشنائی اعشی با موسیقی این بوده که بدربارملوك حیره وایران مراوده‌زیاد داشته باندازه‌ای که قدری فارسی یاد گرفته بود چنانکه اشعارش مشتمل بربسیاری از الفاظ فارسی است . ابن ابی اصیبعه در کتاب طبقات‌الاطباء در ضمن شرح حال حارث‌بن کلدهٔ ثقفی که بایران آمده ودر شهر جندیشاپور تحصیل طب کرده بود مینویسد که علاوه برعلم طب نواختن بربط را هم در ایران یاد گرفته بود وپس ازمراجعت در مکه معظمه آنرا معمول کرد و نشر

۶ــ تاریخ‌ادبیات استادهمایی . تاریخ‌علوم عقلی دکترصفا

۷ــ الفهرست‌ابن‌ندیم..

داد موسیقی ایران قبل ازعهدبنی‌امیه حتی قبل ازاسلام میان عرب ودرحوزه اسلام شروع برواج پیدا کرده‌ودر کتب تاریخ مشهوراست که بعداز اسلام‌در زمان عبداله‌بن‌زبر موسیقی ایرانی بعربستان‌آمد ومیان اعراب رواج یافت‌و اول کسی که آوازهای فارسی را یاد گرفت اشعار عربی را باغنای فارسی خواند یکی ازحوالی موسوم به‌سعیدبن مسبحح است که‌اولین بارموسیقی‌را ازایرانیان که برای مرمت خانه کعبه به مکه‌آمده بودند یاد گرفت[۸].

معماری . ابن‌اثیر درضمن وقایع سال ۱۷ شروع بنای کوفه را نوشته و ضمناً اسم یك ایرانی بنام روزبه را یادآور میشود که بدستورعمرآن‌شهررا بنا نمود ویعقوبی ومقدسی واستخری درآثارخویش به تفصیل ازبناهایی که درزمان ساسانی ساخته شده است مطالبی‌آورده‌اند که ذکرآن موجب‌اطاله کلام میشود.[۹]

فلسفه . ایرانیان در عهد انوشیروان درفلسفه و حکمت منطق پیشرفت بسیار کرده بودند و حکمای فرس مشرب خاصی داشتند که مخلوط ازمذاق اشراقی ومشائی بود . ودرفلسفه اسلامی ازآنها به‌خسروانی یا پهلوانی‌تعبیر میشود وشیخ شهاب‌الدین سهروردی از اجله حکمای قرن ششم هجری خود را پیروآن‌دانسته وصدرالدین‌شیرازی بعضی‌ازاقوال‌آنهارا دراسفارنقل کرده است‌وحاجی سبزواری درمبحث وجود مشرب پهلویین راذکر کرده‌است.[۱۰]

در قسمت نجوم

ایرانیان دردورهٔساسانی درعلم‌نجوم وهیأت‌وتنظیم جداول نجومی‌بسیار مهارت داشتند ومسلمین بواسطه ایرانیها و کتب باقیمانده این دوره بیشتراز این علوم استفاده کرده‌اند و وضع سال و شهور قمری در اوائل اسلام بفکر ایرانیان درست شده است.

۸ـ اغانی ابوالفرج‌اصفهانی. طبقات‌الاطباء ابن‌ابی‌اصیبعه .
۹ـ رجوع شود به احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم مقدسی .
۱۰ ـ تاریخ ادبیات استاد همایی جلد اول .

زیرا عرب قبل ازاسلام تاریخ منظمی نداشت که متفقاً علیه تمام قبایل باشد و هردسته‌ای‌حادثه‌ای‌را که بنظرشان بزرگ‌میآمدمبدأ تاریخ قرارداده بودمثل اینکه یکدسته ریاست عمروبن ربیعه وجمعی ازاولاد ابراهیم آتش خلیل را مبدأ تاریخ قرار داده بودند . بعد از اسلام تواریخ قدیمه آنها از شهرت افتادوتاریخ‌منظمی نداشتند وازسال‌هجرت‌تاوفات پیغمبر(ص)هرسالی بنام امر مهمی شهرت داشت‌سال اول سنةالاذن نامداشت یعنی سالی که پیامبر دستور مهاجرت ازمکه بمدینه را داد وسال‌دوم سنةالامر یعنی سالی که‌بقتال امر فرمود .

تا زمان خلافت عمر که درسال هفدهم هجری وبقولی ۱۸ هجری‌باشاره و کومك فکری ایرانیان تاریخ‌معروف هجری اسلامی‌را وضع نمودندامری که عمررا بفکرتاریخ‌منظم انداخت این بود که در آنوقت دولت اسلام‌وسعت وحساب‌و کتاب زیاد پیدا کرده بودبواسطه نداشتن‌تاریخ‌منظم اغلب‌اشتباهاتی درمحاسبات ومکاتبات‌وسجلات‌پیش‌میآمدچنانکه‌ابوالفداوابن‌اثیر مینویسند نامه‌ای به عمررسید مورخه شعبان وعمر متحیرماند که کدام شعبان مقصود است سرانجام باشاره یك‌نفراز پارسیان موسوم‌به هرمزان که داخل‌درجرگه مسلمین بود تاریخ هجری را وضع کردند وکلمهٔ مورخ مقرب لفظ ماه روز است وازکلمه مورخ لفظ تاریخ‌مشتق شده است ـ مسلمین‌بعد ازاتفاق برلزوم تنظیم اوقات هجرت پیامبررا مبدأ قراردادنـد . اما هجرت نبی روز ۳ شنبه هشتم ربیع‌الاول اتفاق افتاده بود برای مبدأ تاریخ تقریباً شصت وهشت روز بقهقری برگشته اول محرم آن سال را که بحسب امراوسط و بحسب رؤیت روز آدینه بوده است مبدأ قراردادند وعلت‌آنکه بقهقری برگشته‌انداهمیتی است که ماه محرم میان عرب داشته است.

وبسیاری ازاصطلاحات‌فارسی‌نجوم‌وریاضی‌در کتب‌اسلامی عیناً باقیمانده است مانند فرجاروپرگار«استوانه» نمودار. نیم‌بهره ازجمله‌آثاراین‌دوره که

به‌تسلط ایرانیان دراین علوم گواه ؟ست زیج شهریار است که درقرون اولای اسلام علی‌بن‌زیاد تمیمی آنرا ازفارسی بعربی نقل کرده زیج شهریار درزمان یزدگرد سوم تدوین گردید و جداول آن مطابق سال جلوس اوست ۶۳۲- میلادی برابربا یازده هجری[۱۱]

کتابخانه ها درتاریخ‌الحکمای شهرزوری نقل‌ازابومعشربلخی میکند که رستاق جی‌اصفهان‌محل کتابخانه مهمی‌بوده‌است وسلاطین عجم کتابخانه نفیس‌درآن‌سرزمین دفن کرده‌اند وچندی‌قبل اززمان‌ماقسمتی‌ازآنجاخراب شد و کتابهای نفیسی که روی پوست توز نوشته شده بوده‌اند بزبان فارسی قدیم پیدا شده است در علوم متفرقه مخصوصاً نجوم هیأت عتابی شاعر عرب برای آنکه از کتب خانه‌یی که در مرو بود استفاده جوید از عراق بخراسان رفت و گویندا کثر کتابهای آن کتابخانه را یزدگردسوم درآخرین روزهای خودبخراسان برده بود. [۱۲]

ازجمله‌کارهای مهم که در زمان عمر بهمت ایرانیان انجام گرفت تنظیم دواوین مالی است. که درسال ۲۰ هجری وبقولی ۱۵ بیاری دبیران ایرانی انجام شد دراین عهد دفاتر مالی هرمحلی بزبان همان محل نوشته میشد .

درزمان عبدالملك‌بن مروان مابین سنوات ۶۵-۸۶ هجری نقل دواوین اسلامی اززبانهای مختلف بزبان عربی شروع شد وبتأئیـد حجاج‌بن یوسف که حاکم عراق بود دواوین عراق بسال۸۱ هجری ازفارسی بعربی نقل شد. و کسی که متصدی اینکار شد صالح‌بن عبدالرحمن بود کـه اصلا ایـرانی و سیستانی است و در ابتدا پیش زادان فرخ کـه منشی حجاج بود محـرری میکرد وپس ازفوت او منشی رسمی حجاج شد و دواوین عراق را از فارسی بعربی نقل کرد و اینکار متداول بود تا زمان ابوالعباس اسفراینی که مجدداً بفارسی منتقل شد.

۱۱- تاریخ‌علوم اسلامی‌مرحوم تقی‌زاده - تقریرات استادهمایی
۱۲- تاریخ‌الحکمای شهرزوری تاریخ‌الاسلام شمس الدین الذهبی

امویان با وجود تقلید بعضی رسوم ایرانیان وموالی ذوق خاص عربی و بدوی خود را از دست ندادند. اما عباسیان تنها باخذ وتقلید بعضی آداب و رسوم ایرانی اکتفا نکردندبلکه خود را یکسره تسلیم نفوذ تمدن وفرهنگ ایران نمودند وتقریباً درهمه چیز رسوم و عادات ایرانی را تقلید کردند چنانکه نوروز ایرانی را که بنی‌امیه ازآن جز هدایای نوروزی چیزی نمی‌شناختند احیاء کردند و پیش ازغلبه غلامان ترك قواعد جهانداری دورهٔ کسری و بزرگمهر و دربار خلفا مورد تقلید واقع شد وزرایی مانند برامکه وآل سهل خود را تاحدی وارث جاماسب وبزرگمهر میشمردند و توجه به‌ترجمه خداینامه وکلیله و آیین نامه و دیگر کتب پهلوی ازشوق و علاقه این خلفای تازه بقواعد و رسوم جهانداری ایام ساسانی حکایت دارد.

نفوذ تمدن ایران در دستگاه خلافت عباسیان مخصوصاً تا عهد متوکل هرروز زیاده میگشت در دربار هارون و مأمون غالباً وزیران و ندیمان و دبیران ایرانی بودند. لباس ایرانی در دربار خلفا ومیان امراء ورجال رسم بود. ازعهدمنصور کلاه‌های سیاه بلند مخروط گونه‌یی که قلنسوه خوانده میشد در دربار باب شد وبزرگان درگاه مثل عهدساسانیان جامه‌های‌منقش می‌پوشیدند حتی‌متوکل چنانچه ازسکه او برمیآید گهگاه تن به‌لباس ایرانی میاراست ومهدی خلیفه چون بخلافت نشست به‌تقلید از بهرام گور وخسرو-پرویز موسیقیدانان را حرمت بسیار نهاد و ابراهیم موصلی را بدربارخواند وندیم خویش ساخت.

جندیشاپور در این زمان هنوز مثل عهد خسروان پناهگاه معارف و علوم عقلی بشمار میرفت. پزشکان‌ترسائی که ازجندیشاپور به‌بغداد میامدند گذشته از اشتغال به‌طبابت بعضی کتابها مهم را نیز از یونانی یا سریانی بعربی‌نقل میکردند. جرجیس‌بن‌بجیشوع درزمان خلافت منصورویوحنابن-ماسویه درروزگارهارون‌الرشید ازاین‌جمله‌بوده‌اندو کسانی‌مانند ابویحیی-بطریق و حنین بن اسحق و قسطابن لوقای بعلبکی وابن مقفع و نوبخت

اهوازی و عمربن فرخان طبری و علی بن زیاد تمیمی وموسی بن خالد و ابراهیم فزاری وپسرش محمد از زمان منصور تاپایان روزگار هارون کتب بسیاری ازیونانی و سریانی و پهلوی وهندی بعربی در آوردند درست است که این ترجمه‌ها نمانده است امااز‌روایات‌ابن‌الندیم‌و قسفطی و قاضی صاعد‌اندلسی میتوان اهمیت وشهرت این ترجمه ها را قیاس کرد زیرا جامعه عرب را با تمام مظاهر حیات معنوی ساسانی‌آشنا نمود. و دراین نهضت ترجمه‌حقاً ابن‌المقفع درصف نخستین قرار دارد اما این ترجمه‌ها که بـرای متکلمان منبع معرفتی گشت ومعتزله را با سخنان فلاسفه یونان و اصطلاحـات آنها آشنا نمود. مخصوصاً بوسیله بیت‌الحکمه رواج واهمیت تمام یافت.

مأمون‌بیت‌الحکمه‌را‌در‌بغداد‌ظاهراً درمجاورت‌قصر و به‌تقلید‌جندیشاپور بوجود آورد این کتابخانه که‌آنرا خزانة‌الحکمه میخوانند درحقیقت‌ازعهد رشید وبرامکه بازمانده بود . وابوسهل نوبخت‌از کسانی‌بود که کتب‌پهلوی این کتابخانه‌رابعربی‌ترجمه کردوسلم وسهل‌بن‌هارون‌چندی درآنجا ریاست داشتند وسعیدبن هارون باآنها یاری میداد . رصدخانه‌های بغداد و دمشق نیزظاهراً بهمین بیت‌الحکمه‌تعلق داشت‌ودرین رصدخانه‌ها منجمان به‌تألیف زیجهای تازه وتصحیح زیجهای کهن‌اشتغال داشتند وتاشروع سخت گیریهای متوکل بیت‌الحکمه دایربود وترجمه کتبی کـه بوسیله بیت الحکمه منتشر شد دنیای تازه‌ای برروی مستعدان گشودو . وحکمت یونان وفلسفه مشابی‌و افلاطونی و فیثاغورثی مسلمین رابه درست فکر کردن واداشت و این جهان تازه فکرهای نوئی باخود آورد که برای بقای اسلام ومبارزه با افکارمغایر آن ضرورت داشت واین‌کاری بود که معتزله برعهده گرفتند. درحقیقت این متکلمان ازحکمت یونانی وازمباحثات لاهوتیان نصاری ومـؤبدان مجوسی بهره‌مند شدند.[۱۳]

۱۳ــ تاریخ‌ایران بعدازاسلام‌دکتر زرین‌کوب‌و فجرالاسلام وضحی‌الاسلام وتاریخ تمدن جرجی زیدان

علل سیاسی و نظامی

انتخاب سه پایتخت در ایران هخامنشی

بقلم

سرهنگ ستاد

سرت اله بختورتاش

علل سیاسی و نظامی انتخاب سه پایتخت

در ایران هخامنشی

بقلم

سرهنگ ستاد : نصرت‌اله بختورتاش

معلمـان تـاریخ در پشت نیمکتهای رنگ رفته دانشپایه‌ها از دبستان گرفته تا دبیرستان ودانشکده بما گفته‌اند ، و نیز وقتی بدیدن آثار باستانی تخت‌جمشید یاشوش میرویم ، باستانشناسان ما که با کوشش پرمایهٔ خود از زیر آوارهائی که‌درغم‌زمانه‌رازبزرگ‌تاریخ ملتی کهن را ازدید « ترك و تازی» پوشیده نگه‌داشته‌است، بیرون‌میآورند ، بمامیگویند:
«شاهنشاهان‌هخـامنشی‌سه پایتخت داشتند ؛ تخت‌جمشید وشوش وهگمتانه (همدان - اکباتان)تابستان‌رادرهگمتانه، پائیز و زمستان را درشوش، و بهار را در تخت جمشید بسر میبردند.»

این‌شهرهای بزرگ وآباد را که بر آسیا ، بخشی از اروپا و افریقا حکومت میکرد ، بیشتر منزلگاه ساده شاهان میدانند که تنها ازراه‌تفرج‌و تفنن وسیله ییلاق وقشلاق دربار ودرباریان بوده‌است و کمتر به‌ارزش‌ونقش سودبخش این‌سه‌کانون ازنظر سیاسی ونظامی (استراتژیکی) توجه کرده‌اند.

ممکن است در نیمهٔ دوم دورهٔ هخامنشی رفتن از این پای تخت به آن دیگری برای فرارازگرما ویاگریز ازسرما وازراه سر گرمی وتفرج بوده باشد ، اما درروزهای نخستین به یقین‌ارزش سیاسی ونظامی این‌نقاط مورد نظر بوده است.[1]

برای حفظ‌راهها ومقابله تند باخطر ونیزنگهداری امنیت ملی ، دولت هخامنشی به‌آبادی وعمران پرداخت . شهرها ساخت و دهکده ها را توسعه داد ، پاسگاه‌وپادگان وپایگاه استوار کرد ، تاپگانهای نظامی «خود کافی» باشند .

بفرماندهان نیزاختیارات لازم‌داده شد تاتعهدات اخلاقی ومسئولیت‌های واقعی دولت را در خارج از ایران مسرکزی برای ملل تابعه انجام و اجرا نمایند .

این تعهدات که ناشی‌از ذات دولت‌است بیشتر ناظر بر امور اجتماعی ، سیاست داخلی و امنیت ورفاه مردم بود و فرماندهان با اختیارات وسیع میبایستی‌درهرنقطه باهر گونه‌آشوب وسرکشی‌پیکار کنند واستقلال‌وامنیت راحفظ نمایند .

یکی‌از این پاسگاهها که‌ارزش نظامی وسیاسی خاصی از نظر حفاظت راههای‌دریائی (یابزبان باستانی، او راه ، آبراه) ومراقبت اروندرودودهانه خلیج‌فارس‌را از دزدی‌دریائی وتجاوزات‌نظامی داشت، نقطه‌ای‌است که‌امروز

۱– الیزه روکلیو، مقاله‌ایران، مجله انجمن جغرافیائی‌نوشامل‌جلد۱۱، سال۱۸۹۸ ترجمه سرتیپ نقدی، ماهنامه ارتش شماره ۲سال ۱۳۴۵ وپازارگاد، تاریخ فلسفه ومذاهب جهان، جلد دوم سال ۱۳۴۷، صفحه ۱۳۸

شهر صنعتی آبادان در آنجا بوجود آمده و هنوزهم دارای ارزش نظامـی و سیاسی واقتصادی بسیاراست .

بخصوص در آن روزگار باتوجه بموقعیت دهانه خلیج فارس واروندرود وهمچنین وضع کشتیرانی دررودهای کارون وبهمنشیر[۲]، آبادان که بصـورت شبه‌جزیره ای بود پایگاه ارزنده‌ای بشمارمیرفت .

واژه آبادان که‌شکل کهن آن اپاتان OPATAN میباشد . از سه بخش جداگانه«ا-پات-آن» درست‌شده ویك‌اسم مرکب بوجودآورده‌است .

«ا» بمعنی آب است ، امروز هـم دربیشتر نقاط ایـران ایـن‌واژه‌را بکار میبرند وهمین معنی‌را میدهد .

«پات» بمعنی پائیدن ومراقبت کردن است که بصورت‌پادهم آمده‌است

«آن» پسوندی‌است که نسبت را میرساند .

درواقع این سه جزء برروی هم معنی میدهد : دید گاه آب، یاجائی که ازآب پاسبانی ومراقبت میکنند وراه دریا را میپایند .[۳]

این‌موضوع خود ازنظر نظامی معرف بصیرت تاکتیکی‌ایرانیان‌بوده که موقعیت‌های محلی را بخوبی‌درك میکرده‌اند وفعالیت های نظامی را برآن منطبق‌می‌ساخته‌اند .

همان ضرورتی که ایجاد ، استقرار و توسعه پاسگاهها و پـاد گـانها را

۲ــ مسیر اصلی رودکارون درگذشته رودبهمنشیر بودکه امروز هم جاری است اما دردورهٔعضدالدوله دیلمی‌برای‌کوتاه‌کردن راه‌کشتیرانی،کارون‌رابصورت امروزی‌به اروندرود متصل‌ساختند وقسمتی راکه امروز ازمیان خرمشهر میگذرد کنده‌اند .

۳ــ همین کلمه درزمان تازیان عبادان شده استخری درکتاب المسالك والممالك مینویسد :

« اماعبادان حصارکی است‌کوچك وآباد برکناره‌دریا وآبدجله آنجاگردآید وآن رباطی‌است‌که درآن پاسبانان بودندی‌که دزدان دریارا نگاه داشتندی وآنجا پیوسته‌این‌کار راگروهی مترصدباشند» برای‌اطلاعات بیشتربه‌کتاب نامبرده ومجله شماره ۵و۶ ارتش سال ۱۳۴۸ مقاله اروندرود بقلم دکتر بهرام فره‌وشی مراجعه شود .

ایجاب‌مینمود ، تنوع‌وتغییروتبدیل وچندتائی مراکز حکومت را در ایران دستور میداد .

بنابراین اصل مسلم وغیرقابل تردید همین ضرورت تاریخی است که برپایه وسعت کشور وضوابط سیاسی توأم با چگونگی فصل مساعد در هرکجای بوجودآمده وگرائیدن به‌ییلاق وقشلاق فرع مسئله است .

پس‌تااینجا ضرورت‌استراتژی‌ولزوم سیاسی وجبرنظامی «چند مرکزی» حکومت را دراین سرزمین پدیدار میسازد .

ایران درجهان شناخته شدهٔ آن روز گذر گاهی بود ازخاور تا باختر باشهرها وروستاهای‌آباد وپرثروت ، باشبکه راهها وخطوط ارتباطی خوب وقابل اطمینان که درسراسرآن خوراك وپوشاك وآب وعلف وازنظر نظامی تدارکات فراوان یافت میشد وازنعمت امنیت وآسایش هم برخوردار بود .

شرایط مختلف اقلیمی ، آب وهوای گرم در جنوب ، شرایط معتدل در مرکزوآب وهوای کوهستانی درشمال‌باختری وخاوری وآب‌وهوای‌جنگلی ومرطوب درشمال ، خود تنوع فرآورده‌های کشاورزی ودامی وبطور کلی همه فصلی بودن‌آنرا امکان پذیر میساخت .

مفهوم دیگراین بیان میرساند که ایران بااین شرایط مساعد وآماده سرزمین بارووری بود که :

انبار غله ومیوه وعلوفه بشمار میآمد ونظرتیره‌هائی راکه درشرایط نامساعد وسرزمینهای کم بار میزیستند جلب میکرد وجاذب خطر بود .

بناچار دولت *ایران* یا هردولت زنده وبیدار، بایستی سمت خطررابیابد ونه تنها استحکامات دفاعی بسازد، بلکه‌کانون ثقل سیاسی را بانگرش بنوع وسمت خطر ونیز شرایط جغرافیائی جابجا کند .

وقتی تیره ماد درایران حکومت میکرد ، دولت بزرگ دیگری بنام آشور دربین‌النهرین وجود داشت ومرکزقدرت ایران باتوجه‌بمقتضیات روز میبایست درحاشیه غربی سرزمین ایران باشد واین اجتناب ناپذیر بود .

خطر دولت مقتدر وخونخوارآشور چندین بار درزمان شاهنشاهی ماد ایران را تهدید میکرد وسپاهیان آشوربارها ازتنگه‌های کوهستانی زاگرس وراههای جلگه بسوی ایران سرازیرشدند وباارتش ماد پنجه درافکندند .

امـا دولت ماد قوی بود ایستاد وهرگز میدان را رها نکرد ودرفرصت مناسب برآشورتاخت، بطوریکه نینوا زیرورو شد وهنوز هم تپه‌هائی ازخاك که زبان حال آن ویرانی‌ها است برجا است.[٤]

با توجه بـه نقشه جغرافیا ایران بسان دژی است که با کوههای بلند و بزرگ محصورشده است . زمانیکه خطرازناحیه ترکان ونژاد زرد وسکاها ازسوی شمال خاوری وشمال بـود وحصار طبیعی کوهها بخشی از کشور را نمی‌پوشانید، بفرمان کورش بزرگ دیواری درنقطه‌ای میان دریای‌مازندران ودریای سیاه درتنگهٔ داریال کشیدنـد وگذرگاه میان دوکوه را بستند و مانعی بوجودآوردند تاشمال باختری ایران ازدستبرد وتجاوز مصون باشد.

آثار این دیوار کـه قرآن آنرا «سد یاجوج و ماجوج» ومنسوب بـه ذوالقرنین[٥] دانسته‌ودرواقع مربوط به کوروش بزرگ‌است هنوز باقی است واهمیت نظامی این منطقه را میرسانـد ، هم ازنظر دفاع نظامی وهم ازنظر جنبه‌های اقتصادی وتأثیرآن درامنیت ملی .

هنگامی که کوروش بااتحادپارس وماد قد برافراشت تا رسالت تاریخی واخلاقی خویش را بانجام رساند ، ملل مختلف چه متمدن وچه غیرمتمدن

٤ــ جنگهای ماد وآشور تقریباً در ٦٢٣ق.م آغاز شد .

٥ــ برای‌اطلاعات بیشتر به کتاب‌ذوالقرنین‌همان کوروش بزرك‌است، نوشته‌ابوالکلام آزاد دانشمند هند چاپ ۱۳۳۲ تهران مراجعه شود. همچنین قـرآن‌سورهٔ کهف مطالعه شود .

را بصورت یك واحد مستقل ومتشکل سیاسی و نیرومند درآورد و ملتی نو ساخت .

آنگاه آنان را به سرزمین‌های دورفرستاد و«تاآنجا رفت که‌خورشید غروب میکند وچنان مینمود که خورشید دردریا فرومیرود، وازسوی دیگر تابدانجا رفت که خورشید طلوع میکند»[٦].

شاهنشاهی ایران دراین زمان کیفیت درخشانی داشت کــه هفتصد سال بعد رومیها آن کیفیت را دارا بودند .

وسعت این شاهنشاهی ازسند تا نیل وازخلیج فارس تـا دریای سیاه و استپ‌های روسیه چنان بود که کوروش میگوید. *امپراطوری من «یاپدرمن» بقدری وسیع است کــه : **دریك‌زمان‌هم زمستان است‌وهم‌تابستان*** [۷]

اما این پادشاه‌بعلت تلاش پی‌درپی ولشگر کشی‌های‌اخلاقی برای رهائی دیگران ازقیدها وبندها وهدایت و رهبری ارتش‌آزادی‌بخش ایران فرصت مناسب وکافی‌برای ماندن وزبستن درپایتخت نداشت. زیرا خط مشی ایران یك خط مشی جهــانی بود . برای اداره حکومت جهانی و کشانیدن مردم سرزمینها براه‌آزادی وتمدن وهمزیستی پاك واخلاقی.

بطور کلی‌پایتخت‌ها ومراکزثقل سیاسی ایران ازهگمتانه گرفته تاشوش وتخت جمشید بنابموقعیت‌های نظامی وکانونهای خطردایر شده‌بود .

وچون گسترش‌ایران ازطرف باختر بیشتر بود ودرباختر مراکز دولتهای

---

٦ ــ اقتباس ازآیه های ۸٦و۸۹ سورهٔ کهف قرآن مجید باتوجه به‌بند پیش

۷ــ سفرنامه شاردن جلد چهارم چاپ تهــران سال ۱۳۳٦ صفحه ۲۳ و۲۰۱ ــ شاهنشاهی من‌بقدری وسیع‌است که‌یك طرف‌آن از سرما ودرطرف دیگرش ازگرما نمیتوان دوام‌آورد .

بزرگی که بتابعیت شاهنشاهی هخامنشی درآمده‌بودند قرارداشت، شهرهای هگمتانه وشوش‌بموازات خط باختری فلات ایران که خطررا درپیش داشت برتری واهمیت یافتند.

میتوان این دو شهر را کـه برای پایتختی برگزیده شده بود دوپایگاه مقدم بشمارآورد که دولت ایران ازآنجا ملل پراکنده درکرانه‌های رود۔فرات ودریای سیاه ومدیترانه را زیردیدگرفته‌بود وازاین‌پایگاهها هرگونه عملیات نظامی را رهبری واداره میکرد، ونیروی مسلح را به‌پیرامون ایران گسیل میداشت.[8]

زیرا این دوشهر درمرکز یك‌بیضی واقع بودند که سرزمینهای پهنـاور ایران‌را دربرمیگرفت وخود ازنظرنظامی وخط مشی سیاسی و لشکرکشی ارزش بسیـاری داشتند. یکی بر سر راه شـاهی و گـره مواصلاتـی و کوهستـانهـای شمـال بـاختری و زاگـرس و دامنه جنوبی سلسله جبـال البرزقرار داشت ودیگری درجلگهٔ‌بارخیزخوزستان درمسیرراههای آبی‌کارون واروندرود وخلیج فارس.

بعدها که‌نفوذایران دردریای مدیترانه(بحرالجزایر) زیادشدوتنگه‌های بسفر وداردانل یاگلوگاه دریای سیاه برسرراه اروپا زیرحاکمیت نظـامی ایران درآمد، شهرسارد نیز درآسیای کوچك مرکزیت یافت و خشایارشا گاهگاه درآنجا اقامت میگزید.

این شهرکـه پای‌تخت پیشین کشور لیدیه بود سابقه درخشان نظامی و اقتصادی هم داشت وراههای عمده‌ای که‌به‌کرانه‌های داردانل وبسفروفینیقیه

۸ـ الیزه‌روکلیو، مقاله ایران، مدرك سابق‌الذکر.

میرفت ازاین نقطه میگذشت. درهمین جابود که خشایارشا درسال ۴۷۹ پیش‌ـ ازمیلاد هنگامیکه «مردونیه» سردارکارآزموده وسیاستمدار برجسته ایران باسپاه خودآتن را اشغال کرد، درشب همان روزخبرفتح را دریافت داشت.[۹]

۹ ــ هرودت ، نقل از تاریخ ایران باستان ، جلد دوم ، صفحه ۱۴۹۳

دو فرمان تاریخی

از

محمدعلی کریم‌زادهٔ تبریزی

دو فرمان تاریخی

از

محمدعلی کریم زادهٔ تبریزی

= ۱ =

بسم‌الله تعالی شأنه العزیز

سجع مهر: **العزة‌لله**

قرار درکف شاه زمانه فتحعلی گرفت‌خاتم شاهی زقدرت ازلی ۱۲۱۷

الملك‌الله تعالی‌حکم‌همایون‌شد آنکه دوحه‌حدیقه‌دولت‌و جهانداری و ثمرهٔ شجرهٔ شوکت و کامکاری حسنعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس بعواطف بی‌منتهای پادشاهی‌مقرر ومباهی‌بوده بدانند که دراین وقت‌عالیجناب مقدس‌الالقاب فضیلت مآب سلاله‌السادات‌العظام آقاسید محمد خلف مرحوم مغفور جنت مکان سید عبدالصمد بعرض واقفان حضور معدلت پناه رسانید که اظهر توقع ارقام سلاطین ماضی که در دست دارد احدی بخلاف حکم وحساب از قدیم الایام اباً عنجداً از عموم استصوابیان وعوارضات خصوصاً چوپان‌بیگی‌وشکاروسرکاروپیشکش‌وآبخواروعلف‌خوار وسایرتکالیف ابنیه بهراسم‌ورسم‌معاف‌ومسلم‌وهر گز آباواجداد ایشان‌داخل‌آداب نه‌بوده‌اند لهذا بآن‌فرزندسعادتمندامر ومقرر میشود نظر باینکه‌رعایت‌سلسلهٔ‌سادات‌منظور نظر

پادشاهی عالیجناب سیدمحمد و سایر منسوبان و متعلقان معظم‌الیه درهرجا
و هرمحل که خواهندییلاق و قشلاق نمایند احدی متعرض و مزاحم ایشان
نشده و آنفرزند ارجمند بهمگی‌حکام وضابطان‌وریش سفیدان و کدخدایان
ایلات قدغن بلیغ‌وتأکیدا کیدنماید که بمضمون حکم قدرتوأمان قضا نمون
تخلف‌نورزیده‌و بهیچ وجه من‌الوجوه‌متعرض احوال ایشان نشده‌باشندبخلاف
حکم وحساب و زیادتی و دست‌انداز وشلتاق مزاحم و متعرض احوال‌ایشان
نگردیده گذارند که فراغ بال بدعاگوئی ذات اقدس وجود مقدس پادشاهی
قیام و اقدام نمایند کلانتران و کدخدایان وریش سفیدان ایلات و غیره در
هرباب به نحو مقدر معمول و متعرض احوال سلسلهٔ سادات عالی درجات
نشوندو(عالیجناب معظم‌الیه‌راریش سفیدطایفه مذکوره‌نسلاً بعد نسل‌دانسته
و در عهده شناسند . سنه ۱۲۱۸)   (خط خود فتحعلیشاه)

- ۲ -

بسم‌الله تعالی شأنه العزیز

العزة لله

سجع مهر:

قرار درکف شاه زمانه فتحعلی   گرفت خاتم‌شاهی‌زقدرت‌ازلی ۱۲۱۷

الملك‌الله تعالی‌حکم‌همایون‌شد   که‌فرزند مسعودمحمدمیرزا بعواطف
مترادف خاطر پادشاهی قرین مفاخرت نامتناهی بوده بداند که در اینوقت
عالیشأن رفیع‌مکان عزت‌وسعادت نشان علی بیك بیات وعالیشأن‌محمدعلی‌-
بیك و سایر ولدان مرحوم هاشم بیك معروض امنای دولت قاهره داشتند که
املاکی که در قریه تفریجان میدارند میخواهند بفروشند لهذا این فرمان
مبارك صادر و مقرر میشود که آنفرزند قدغن نماید که هریك کـه ملکی
دارند بهر کس خواهند فروخته باشند احدی متعرض و مزاحم نشودو خود،
ملك خود را بهر که بخواهند بفروشند و هر کس از ایشان خواسته باشد
بخرد یا ایشان بهر کس بخواهندبفروشندمانع نشوند .

تحریراًفی شهررجب المرجب سنه۱۲٤۰

سند شمارهٔ ۱
(اصل این سند به قطع ۵۱ × ۳۴ میباشد)

سند شمارهٔ ۲

(اصل این سند به قطع ۴۲ × ۳۰ میباشد)

پیام مجله

مجله بررسی های تاریخی مقالات و نوشته های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط بایران را که

مستند به مدارک باشد با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان محترم میپذیرد

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است.

چون مطالب مقالات عقاید شخصی نویسندگان است مجله بررسیهای تاریخی در قبال

عقاید نویسندگان مسئولیتی نخواهد داشت

مقالاتی که بدفتر مجله میرسد مسترد نمی شود

مجله در چاپ و یا رد مقالاتی که بدفتر مجله میرسد آزاد است

در ترتیب تقدم و تأخر مقالات جز رعایت وضع مجله و مشکلات چاپی نظر خاصی وجود ندارد

فابویه در ایران

بقلم

سرتیپ محمود ـ کی

فابویه در ایران[1]

بقلم

سریکس محقق فرانسوی

ترجمه

سرتیپ محمود . کی

مقدمهٔ مترجم :

ژنرال شارل فابویه Fabvier در دهم دسامبر ۱۷۸۲ برابر با ۱۹ آذر ۱۱٦۱ خورشیدی در شهر پونتاموسون واقع در فرانسه متولد شده است پدر او در این شهر کوچك بشغل دادستانی وریاست اداره آبها وجنگلها اشتغال داشته است.

هنگامیکه درسال ۱۷۸۹ آتش انقلاب فرانسه زبانه کشید پدر ومادر فابویه بجرم وفاداری تزلزل ناپذیر خود نسبت برژیم سلطنت بازداشت شده و بامر حکومت ترور دراعماق زندان جای گرفتند . شارل کوچك ضمن اینکه درتمام این مصائب وبلایا باپدر ومادر خود شریك بود معهذا تحت تأثیر جاذبه

۱ــ ژنرال فابویه ازافسران فرانسویست که بادرجه ستوان یکمی درمعیت ژنرال گاردان درسالهای ۱۲۲۲ و ۱۲۲٤ هـ. ق. بایران آمدند وبه تشکیل ارتش جدید ایران به سبك نظام اروپائی پرداختند واین مقاله بشرح حال او اختصاص دارد .

نیرومندی قرار گرفت که ملت فرانسه را بشکل سنگ خارائی یك پارچه و شکست ناپذیر در برابر اروپای متحد بپایداری و عرض اندام واداشته بود. بنابراین طبیعی بود که او بطور مقاومت ناپذیری بسوی حرفه نظامی گرایش یافته ومآلاً در سال ١٨٠٢ بطرف دانشکده «پلی تکنیك» کشانیده شود.

فابویه جوان درسال ١٨٠٤ با درجه ستوان دومی توپخانـه دانشکده مزبور راپبایان رسانید وپس ازشرکت درجنگهای اولیه دوران امپراطوری وابراز رشادتهای فوق العاده درجنگلهای «اولم» و «دیرن اشتین» ومفتخر شدن بدریافت نشان لژیون دونوردرماه مه ١٨٠٧ مأموریت یافت که بژنرال سباستیانی سفیر فرانسه دراستانبول بپیوندد. مأموریت اوعبارت از کمك بهسفیر فرانسه درپیاده کردن طرحهای وسیعی بود که او برای جلب قدرت نظامی ترکیه درجهت منافع فرانسه پی ریزی کرده بود.

هنگامیکه او درآخرین روزهای ژوئن ١٨٠٧ (اوایل تیرماه ١١٨٦) به قسطنطنیه رسید نبردفریدلاند قدرت نظامی روسیه را درهم شکسته وعملیات ناپلئون علیه روسیه پایان یافته وصلح وآرامش با امضای عهدنامـه تیلسیت موقتاً پای درعرصه قاره اروپا نهاده بود.

درست درهمین هنگام است که یك هیئت فرانسوی بریاست ژنرال گاردان بهقسطنطنیه میرسد این هیئت از طرف امپراطور مأموریت داشت که برای مجهز کردن ارتش ایران علیه انگلیسها بایران مسافرت کند. گاردان بیکنفر افسر توپخانهٔ ورزیده وتحصیل کرده وفعال وبا تجربه نیازداشت وفابویه نیز بااستفاده ازموقعیت، داوطلبی خودرا اعلام نمود وبلافاصله با قلبی سرشار ازشوق وذوق راه کشورافسانهای شهرزاد را درپیش گرفت واینك مابهترجمه قسمتی ازماجرای زندگی ومأموریت فابویه که باتاریخ میهن ماارتباط میباید میپردازیم:

«اعلیحضرت پادشاه ایران مرا ازماهی‌بماه بالا برده‌اند»
ازنامه فابویه به برادرش

در اواخر زمستان ۱۸۰۷-۱۸۰٦ برابربا ۱۱۸۵ خورشیدی فتحعلی‌شاه پادشاه ایران که‌ازدوستداران وتحسین کنندگان ناپلئون بودسفیری‌بفرانسه اعزام داشته بود که توانسته بود درقرارگاه امپراطور که در آن هنگام در اردوگاه «فین کن‌اشتاین» واقع درلهستان استقرار داشت بحضورناپلئون باریابد. درعهدنامه‌ای که با این سفیر امضاء شد مـاده‌ای وجود داشت کـه نمایشگر یکی از رویاهای دوردست ناپلئون بود وآن عبارت بـود از اعزام یك نیروی نظامی مرکب ازواحدهای زبده به‌آسیا و پیش راندن آن تـا هندوستان ونابود کردن قدرت انگلستان دراین کشور.

عین این ماده از این قراراست :

«اگر اعلیحضرت امپراطورفرانسویان مصمم بودند که بمنظور حملـه بمتصرفات انگلیس درهندوستان‌نیروهائی‌را ازطریق زمین بسوی‌آن کشور گسیل دارند اعلیحضرت شاهنشاه ایران‌بنام‌یك متحد وفادار وصمیمی‌اجازه عبور نیروهای مزبوررا ازخاك ایران صادرخواهند فرمود» .

اجرای احتمالی این ماده مستلزم‌آمادگی قبلی و تهیه مقدمات دقیق و حساب‌شده‌ای بود وبدین منظور بود که ناپلئون تصمیم گرفت که هیئتی را بریاست ژنرال گاردان بایران اعزام دارد امپراطور دردهم مه ۱۸۰۷ برابر با ۲۰ اردیبهشت ۱۱۸٦ دستورات مفصلی برئیس هیئت صادرنمود که نشان دهنده افکار ونیات باطنی اوست.

«امروزایران بین روسیه ومتصرفات آسیائی انگلستان تحت فشار قرار گرفته است هرقدر که دامنه این متصرفات بسوی مرزهای ایـران گسترش یابد بهمان نسبت نیز این کشور باید ازگسترشهای بعدی آن هراسنـاك و نگران باشد. اگر این کشور ازهم اکنون اقدامات جدی برای مقابله بااین

خطر بعمل نیاورد و با تسهیل عملیات نظامی ارتش فرانسه موجبات ایذاء انگلستان را فراهم نسازد طولی‌نخواهد کشید که کشور مزبور مانند شمال هندوستان بیك استان انگلیسی‌مبدل خواهد گردید.

فرانسه از دونظر به ایران علاقمند است یکی بعنوان دشمن طبیعی روسیه و دیگری از نظر وسیله‌ای برای عبور احتمالی یك نیروی فرانسوی بطرف هندوستان.»

ناپلئون میل داشت که کاردان‌هرچه‌زودتر خود را به ایران برساندولی دشواریهائی حرکت او را بتأخیر انداخت بطوریکه او فقط توانست درماه اوت ۱۸۰۷ خود را به قسطنطنیه برساند. ودراین هنگام چون‌نبردفریدلاند وعهدنامه‌تیلسیت‌روسیه را از گردونه‌خارج کرده بود لذابرای کاردان‌دیگر ادامه این مأموریت معنی‌وهدف واحدی بیش نداشت وآن جنگ و مبارزه با انگلستان بود.

ناپلئون دردستورات صادره خود تأکید کرده بود که وضع جغرافیائی و نقشه‌برداری« کشوری که در باره‌آن کمترین اطلاع مثبتی دردست نبود» عمیقاً ودقیقاً مورد بررسی قرار گیرد او لزوم عضویت افسران مهندسی و توپخانه را در این میسیون صریحاً تأیید میکرد ونسبت باعمال و وظایف آنان چنین مقررمیداشت « این افسران باید بنحوی بکار برده شوند که بتوانند قدرت نظامی ایرانیها را در برابر روسها تا سرحد امکان بالا برده و آن را به نیروی وحشت‌آوری‌مبدل‌سازند. آنها باید به تجسسات وتفحصات وشناسائیها و بالاخره یادداشت برداریهائی مبادرت نمایند که بکمك آ[illegible] بتوان از موانع موجود در این مسیر برای یك نیروی اعزامی و راهی [illegible] برای رسیدن بهندوستان باید اختیار نمود بطور دقیق و روشن اطلا[illegible] [illegible]»

بنابراین مأموریت و تلاشی که بعهدهٔ فابویه که ارشد اف[illegible]ان تو[illegible] هیئت اعزامی بود محول میگردید تقریباً روشن و آشکار بود. او د[illegible]

باره بپدرخودچنین‌مینویسد«چنین‌بنظر میرسد که‌سعی‌وتلاش‌فوق‌العاده‌ای‌در انتظارماست . برای رسته توپخانه‌ما دونفر بیشتر نیستیم که ارشد آن‌دونفر هم منم تردیدی نیست که ما باید ساختن‌وسائل و آموزش دادن آن ومانور کردن وبالاخره سایر اعمال دیگر را انجام دهیم » .

در دهم سپتامبر ۱۸۰۷ برابر با ۱۹ شهریور ۱۱۸٦ خورشیدی کاروان هیئت اعزامی بندر اسکوتاری واقع در کرانهٔ آسیائی بسفر را ترك گفته و با گامهائی مصمم وارد آسیای صغیر شد . از اینجا تا طهران چهارصدوپنجاه فرسنگ فاصله است ودراین خط‌خدا میداند که چه موانع ودشواریهائی در راه‌میسیون وجود دارد . مسیری که درآن از جاده وپل اثری نیست وبعضی از روزها باید تا رسیدن بمنزلگاه جدید شانزده ساعت راه پیمائی کرد. به خستگیهای جسمانی زائیده از ایـن راه پیمائیهای طولانی، برای فابویه فرسودگی فکری کارهائی که در پیش داشت اضافه میشد .

او بجای جغرافی‌دان و نقشه بردار و آمارگر درحین راه پیمائی مشغول‌ترصد ویادداشت برداری‌ونمره گذاری بود و بطور خستگی‌ناپذیری هرچه را که می‌دید بادقت تمام ترسیم میکرد ویا پس‌از یك عکس‌برداری دقیق‌مغزی مشاهدات خود را برروی صفحه‌کاغذ پیاده مینمود و بدینطریق‌او به‌جمع‌آوری وتدوین یادداشتهائی موفق شد که‌براساس‌آن وبرپایه‌اطلاعات و معلوماتی که در آن وجود داشت میسر بود هرنوع امکان لشکرکشی‌از این مسیر را بسوی هندوستان بآسانی طرحریزی نمود . موفقیت در گردآوری این مدارك جسم وجان فابویه را از شوق وذوق سرشار و لبریز میکرد اوخود را پیشرو قسمتی ازارتش فرانسه میدید که برای‌نابود کردن قدرت انگلیس در هندوستان بسوی آن شبه قاره درحال پیشروی است .

نکته دیگری که‌روح فابویه را از شادی و غرور آکنده مینمودحسن استقبالی بود که در تمام طول مسیر از میسیون اعزامی بعمل میآمد و این

احساسات دوستانه نمایشگر حیثیت روزافزون و نفوذ عمیقی بود که‌در اثر پیروزیهای متوالی چند سال اخیر ارتش‌فرانسه، درتمام جهان وحتی دردور-افتاده‌ترین نقاط گیتی عاید کشور فرانسه شده بود .

بالاخره‌پس‌از قریب ۸۰روز راه پیمائی‌وتحمل مصائب گوناگون کاروان در اواخر نوامبر۱۷۰۷ برابربادههٔاول آذرماه ۱۱۸٦خورشیدی‌بدروازه‌های طهران رسید . همه تصور میکردند که پایان محرومیت‌ها و خستگیهای این مسافرت فرا رسیده است ولی اشتباه میکردند زیرا پادشاه ایران باورود و دخول فوری هیأت مزبور بداخل شهر طهران قویا مخالفت میکرد .

چرا ؟ دلیل این‌کار چه بود ؟ آیا در عقاید و احساسات فتحعلی شاه نسبت‌بفرانسه دگرگونی وتغییری رخ داده بود ؟ نه تنها اینطور نبود بلکه فتحعلی شاه همواره خود را دوست پابرجا وثابت قدم فرانسه میدانست‌ولی اشکال‌کار دراین بود که اوبه‌ستاره شناسی ورمل و اسطرلاب عقیدهٔ راسخی داشت وخورشید وماه برای اوعوامل ودست ابزارهائی‌بودند که او ازطریق مشورت باآنها ، سعد ونحس وشگون و یا بدیمنی اعمال وافعال و یا حوادث آینده را تعیین می‌نمود . و این براساس اعتقاد به تقارن ماه و خورشیدبود که براو مسلم گردید چنانچه هیئت فرانسوی قبل‌از ٤ دسامبر وارد طهران شود حادثه‌ای ناگوار وفاجعه‌ای جبران ناپذیر درانتظار آن خواهدبود. از اینقرار میسیون کاردان تا تاریخ مزبور در مقابل دروازه طهران متوقف ماند واراده کواکب و اجرام فلکی آن را به توقف و میخکوب شدن در چند قدمی مقصد وادار ساخت .

چاره‌ای جزتسلیم وتحمل این انتظار دردناك ومشقت‌بار نبود ولـی در عوض روز٤ دسامبر برابرباه۱۳ آذر ۱۱۸٦ ورود هیئت بطهران بطورخارج از انتظاری پیروزمندانه بود اهالی‌طهران‌باازدحام وشوروشعف فوق‌العاده‌ای ازنمایندگان فرانسه بگرمی استقبال نمودند ویکانی ازسوار نظام سلطنتی

که بطرزی زیبا ودرخشان آماده شده بود احترامات نظامی‌را بجای آوردو چند روزبعد نیز اعلیحضرت فتحعلیشاه شخصاً کلیه اعضای سفارت را بطور رسمی بحضورپذیرفت . دربارهٔ این شرفیابی فابویه چنین میگوید :

« شاه با وقار ومتانت خاصی برروی تخت سلطنت نشسته تمام اندام او درمیان دریائی از جواهرات و احجار کریمه غرق شده بود بطوریکه حتی افسانه «چراغ شگفت‌آور» را نیزیارای برابری باآن نبود . تاج وبازوبند چپ اوازنظر قیمت و بها قابل ارزیابی‌نبود. ریش او که زیباترین ریش‌ایران است تا به‌زانوان اومیرسید . درپای‌اورنگ سلطنت پسران او که«شاهزاده» نامیده میشوند صف کشیده بودند و بغیراز آنها بهیچ ایرانی دیگر اجازه حضور درتالار داده نشد و همه آنها در ده قدمی بیرون تالار ودرباغ قصر سلطنتی درحالیکه دستها را درآستینهای خود فروبرده‌اند بصف‌ایستاده‌اند. و درهمین نقطه است که تشریفات سلطنتی میسیون گاردان را مستقرساخته و فقط بشخص ژنرال گاردان اجازه داده شد کـه به شاه نزدیك شود » .

درپایان شرفیابی فابویه درمقابل ژنرال ازیك‌چنین وضعی زبان‌بشکوه وشکایت گشود ونارضایتی قلبی خود را علناً باطلاع او رسانید و چند نفر دیگرازرفقای اونیزصدای خود را با صدای وی‌درهم‌آمیختند واظهارداشتند که آنها را که نمایندگان بزرگترین ارتشهای جهانند درست تحویل نگرفته‌اند ومحلی که درآنجا قرارداشتندبهیچوجه شایسته شأن ومقام‌آنان نبود. ژنرال نیز که بانظر آنان هم‌عقیده بود فوراً بعرض شاه رسانید کـه «ناپلئون کبیر با افسران خود مانند رفقا ودوستان خود رفتارمیکند نه‌مانند نوکران» وهمان شب شاه‌باو اطلاع داد که دراین باره سوء نیتی درکارنبوده وعلت این امرجزبی‌اطلاعی مسئولین که محل استقرارهیئت‌را خوب انتخاب نکرده بودند دلیل دیگری نمیتواند داشته باشد.

در شرفیابی بعدی اعضای میسیون درپای اورنگ سلطنت و درست

روبروی شاهزادگان وپسران فتحعلیشاه قرارداده شدند. شاه علناً خطاب به افسران فرانسوی چنین گفت که اوهمه آنها را مانند «پسران خودش» دوست دارد والطاف وعنایات خود را با جملات وتعارفاتی لطیف ابراز مینمود وبا اشاره به اتحاد ودوستی بین ایران وفرانسه تأکید کرد که « دو امپراطوری یکی بیش نیست » و ضمن سخنان خود از ناپلئون مانند یک « برادر واقعی خود» یاد میکرد.

فتحعلیشاه سپس خطاب به اعضای میسیون اضافه نمود :

- ازمیان شما آنهائی که هم اکنون نشانه‌ها وعلائمی از الطاف وعنایات برادرمرا دریافت کرده‌اندجزء اولین کسانی خواهند بود که مشمول توجهات ومراحم ملوکانه ما نیز قرارخواهند گرفت.

ستاره درخشان نشان لژیون دونور که بر سینه فابویه میدرخشید قبل ازهمه توجه شاه را جلب کرد وفتحعلیشاه اورا ازلطف واعتماد مطلق خود برخوردار نمود . شاه پس‌ازاینکه او را مورد الطاف مخصوص خود قرار داد مأموریت سنگین وبسیار مهم سازمان دادن به توپخانه ارتش ایران را بوی واگذارنمود وبوی دستورداد که بدین منظوربايد با اختیارات تام باصفهان عزیمت نموده ودرآنجا تمام نیازمندیهای اوچه ازنظر انسانی و چه از نظر وسائل بوسیله مقامات مسئول دراختیاروی قرارداده خواهد شد ونیز افزود به پیروی ازنیات «برادرش ناپلئون» درمورد پاداش‌دادن بخدمتگزاران، او نیزمیل دارد فابویه را باعطای نشان خورشید درجه ۲ مفتخر کند.

دراین باره فابویه ببرادرش چنین مینویسد :

«آیا میل داری که تورا ازخبربزرگی آگاه سازم ؟ بلی من بدریافت نشان سلطنتی خورشید مفتخرشده‌ام . این نشان‌دارای سه درجه است ونشان که ... اعطا شده ازنوع درجه دوم آن است یقین دارم که تونیز ... به خ... نسبت ... بزرگ احساس افتخار خواهی کرد . باید ... دانی

اعلیحضرت برای تفهیم این نکته که من تاچه حد از الطاف وعنایات ایشان برخور دارم در فرمان خود چنین مقرر داشته‌اند . «میل داریم که شارل- فابویه را که پرتوی ازباختراست وبرای‌پرتوافشانی بخاور زمین آمده است باعنایات خاصه خودازماهی‌به‌ماه برسانیم» فکرمیکنم که اگرروزی‌افتخار دریافت نشان درجه ۱ نصیبم گردد پا رااز اینهم فراتر نهاده وسر به آفتاب خواهم سائید . »

ولی بهرحال فابویه بایستی با تلخکامی ازفرازقله‌های ماه پائین‌آمده و درسطح حقایق تلخ وواقعیت های ناگوار کرهٔ خاك که در انتظار او میبود قرارمیگرفت .

درکنار واقعیت‌های تلخ و یأس آور

فابویه از لحظه‌ای که برای عضویت میسیون کاردان تعیین وانتخاب شد نقشی را که قاعدتاً بایستی به‌عهدهٔ او واگذار میگردید پیش‌بینی میکرد . بنابراین اوازهمان ابتدای امرمسئله تجدید سازمان توپخانه ارتش ایران‌را طرح‌ریزی کرد. اوحتی‌دراین‌باره گزارشی به ژنرال پرنتی Pernety رئیس ستاد توپخانه ارتش فرانسه ارسال نموده بود.

ولی مأموریتی که این افسرجوان درپیش‌داشت‌تجدیدسازمان نبودبلکه ایجاد وخلق کردن یك «هستی» از«نیستی» بود.

درارتش‌ایران‌عملاتوپخانه‌ای‌وجودنداشت. جمع کل پرسنل‌آن‌بزحمت به ۱۵۰ نفرمیرسید وازنظرجنگ افزارنیزجزچند لولهٔ «زنبورك کوتاه» که برروی شترحمل میشد (بهنگام اجرای تیرنیزاین حیوان بیچاره‌باخوابیدن بر روی زمین‌نقش قنداق را ایفا مینمود) اسلحه دیگری در اختیار نداشت . بغیرازاین اسباب وآلات خیمه‌شب‌بازی فقط یك توپ بمعنی واقعی کلمه‌وجود داشت که‌آنرا نیزبهنگام جنگ ایران وروس ازروسها بغنیمت گرفته بودند. روزی شاه هوس کرد که بااین توپ‌هدفگیری وسپس تیراندازی کندو گلوله

نیز برسبیل اتفاق بهدف اصابت کرد از آنروز ببعد این توپ توجه خاص فتحعلیشاه را بخود جلب کرد بطوریکه بهنگام اعزام فابویه باصفهان مصراً باوسفارش کرد که ۵۰ لوله‌توپ دیگرهمانندآن «توپ نمونهٔ عزیز» برای‌او بسازد وتوپچی جوان نیز در دادن‌جواب مثبت‌بپادشاه لحظه‌ای تردیدنکرد. وبا قبول این مأموریت او یکبار دیگرعملا نشان داد که ازشهامت اخلاقی و رشادت واعتماد بنفس‌کامل برخوردار است.

***

در رسیدن‌باصفهان او خود را با نقصان‌کامل وسائل و فقدان مطلق ملزومات لازم مواجه دید. از ابزار کار و مواد اولیه و کارگرمتخصص و تکنیسین‌خبری نبود. حتی‌یکنفرعمله هم پیدا نشد که بتواند زیر بال او را گرفته و کمك مؤثری بوی ارزانی‌دارد. کوتاه سخن‌آنکه او از تمام‌اطراف وجوانب خود را درمیان فنای مطلق محصور وبا انواع و اقسام دشواریهای لاینحل روبرو میدید. آیامیبایست ناامید میشد. وبا شانه خالی کردن‌از زیر بار تعهداتی که بعهده گرفته بود گریبان خود را از درگیری با حوادث و ماجراهای غیرقابل پیش‌بینی خلاص میکرد؟

هرگز؛ یأس و ناامیدی و شانه خالی کردن از زیربار مسئولیت لغات و کلماتی بودند که روح فابویه ازآنها بیگانه بود. درست درآنجائی که‌اگر کس دیگری بجای او بود دستخوش یأس و نا امیدی میگردید، بطوریکه خواهیم دید، او با هزینه کردن منبع پایان ناپذیری از نیروی ذاتی و سرسختی‌بامشکلات رام‌نشدنی خود پنجه درپنجه‌افکنده ومأموریت‌توانفرسا ودرعین‌حال گمنام خودرا که‌بحق لقب«مرد عمل» را باوارزانی‌داشت بپایان رسانید. واین ازطریق‌یك‌تلاش عظیم وفعالیت خستگی‌ناپذیر است که‌اوبهدفی که برای خود تعیین نموده بود بالاخره دسترسی یافت. ما بدون اینکه در جزئیات فنی و دشواریهای لاینحلی که او هرآن با آنها روبرو میشد وارد

شویم بفراست میتوانیم عظمت شگفت‌آور تلاشی را که او از جسم و جان خود برای وصول بهدف خویش هزینه کرده بود حدس بزنیم.

بطور مثال گفتیم که در اصفهان کارگر متخصص وجود نداشت ولی داروی این درد از نظر فابویه آسان بود و آن بعقیدهٔ او «عمل کردن» بود نه دست روی دست گذاشتن. بنابراین او با تحمل مشقات زیاد موفق شد که با توسل بمنابع انسانی محلی کارگرانی از حرفه‌های مختلف خراطی، نجاری، بنائی و آهنگری گرد آورد و بهمان اندازه که خود او با این حرفه‌های ناآشنا خو میگرفت سعی میکرد کارگران خود را نیز با آموزش لازم از تخصص و مهارت بیشتری برخوردارسازد و بدینطریق او موفق گردید گرداگرد خود دستهٔ فعالی از دستیاران کار آزموده بوجود آورد که بکمك آنها و با استفاده از نبوغ خود و روح ابداع و اختراع، موفق شود که پس از هفته ها تلاش مستمر و پی گیر بالاخره «قالب کلی» اولین توپها را ساخته و ضمناً ساختن کوره‌های لازم برای ذوب برنز را بپایان رساند.

بالاخره آن لحظه دقیق و وحشت‌آور فرا رسید و آن هنگامی بود که میبایست زیرآب کوره‌ها را کشید تا برنز مذاب بتواند درقالب‌ها جریان یابد و برای اینکار میبایست که توپی مخرج کوره‌ها را بامیله‌ای فلزی بجلو راند واین عمل باتوجه به‌جهش سریع فلز مذاب اقدام بسیار خطرناکی بود. در برابر این منظرهٔ وحشت آور همه کارگران پس میزدند و جا خالی میکردند. ولی طفره رفتن آنها برای فابویه اهمیتی نداشت زیرا او عملیات را به‌تنهائی انجام داد. اومیله آهنی را بدست گرفت و با وارد آوردن چند ضربه چکش برآن توپی زیرآب کوره را بجلو راند و بلافاصله فلز مذاب با سرعتی خارق‌العاده در جویهای کوچکی که بهمین منظور ساخته بودند جریان یافت. شدت جریان و حرارت حاصله از آن بحدی بود که فابویه از پشت بزمین افتاد و دراثر آتش گرفتن و شعله‌ور شدن مواد قابل اشتعال در جویها، بدن و دست‌های او اندکی‌دچار سوختگی گردید. او بلافاصله از

زمین برخاست و برای باز کردن زیر آبهای دیگربسراغ سایر کورهها رفت وپس از آن درحالیکه تمام ارکان بدنش بلرزه درآمده بود با چشمانی که برق خوشحالی از آنان میدرخشید سیلان و ریزش این فلز گرانبها را در قالبها نظاره میکرد. کارگرانی که ازشدت شوق و ذوق بهیجان آمدهبودند از مردی که درآن لحظه برای آنها بصورت ربالنوعی درآمده و سیل آتش را در گرداگرد خود بحرکت درآورده بود با فریادهای « بارك‌الله و ماشاءالله» استقبال کردند.

☆☆☆

واما دشوارترین نکته این مسئله موضوع سوراخ کردن لولههای ریختهشده بود که برای اینکار وجود مته مخصوصی ضرورت داشت ولی از کجا ؛ وچگونه بایستی چنین ابزاری را تهیه وفراهم کرد . شکی نبود که چنین ابزاری را ازابتدا تا انتها باید خلق کرد وازنیست بوجود آورد وعظمت این اقدام هنگامی آشکار میشود که ما بفقدان هرنوع وسیله در اصفهان آنروز توجه کنیم. ولی قابویه مرد دلسرد شدن و خود باختن در برابر دشواریها نبود او با وجود ناکامیها و شدائدی که در این راه وجود داشت همه نیروهای فکری و جسمانی خود را برای تحقق بخشیدن باین رؤیا بکار میبرد و اغلب تلاشها وجان کندنهای او باشکست و ناکامی روبرو میشد.

در نظر ایرانیان که حالا دیگر به ناتوانی او لبخند تمسخر میزدند او جزخدائی سرنگون شده و سقوط یافته بیش نبود ؛

قابویه در حالیکه دیر باوری و بد بینی مفرط اطرافیان خود را بهیچ میانگاشت درنهایت سرسختی ولجاجت باردیگر بجنگ این مانع شکست ناپذیر رفت و بالاخره یك تنه برآن پیروز شد ولی در گیرودار ... جنگ بی‌امان پی بردن به واقعیتی تلخ سراپای وجود اورا ازتلخکامی و ... لبریز میساخت. او درمییافت که پارهای از حوادث، که غالباً موفقیت ... ‌شهای او

را در برابر خطر ناکامی و شکست قرار میداد جنبه عمدی داشته و خیانت زیردستان تحریك شده او در همه آنها دست اندرکار بوده است. ولی باقلبی جریحه‌دار دامنهٔ تحقیقات خود را گسترش میداد و بالاخره باین نتیجه رسید که در داخل کارگران او «توطئه ننگینی» وجود دارد که سرنخ آن در دست مقامات دولتی اصفهان بوده‌است.

***

از بدو ورود به اصفهان فابویه نه‌تنها با انواع و اقسام موانع مادی برخورد کرده بود بلکه درعین حال همواره با کارشکنی‌ها و دشواریهای روحی ومعنوی نیز درگیر و مواجه بود. با توجه به‌اختیارات تامی که از طرف شاه باو داده شده بود مقامات رسمی اصفهان بظاهر ازاو حسن‌استقبال نموده و ازهیچ نوع افراط در احترام و تکریم که ازخصوصیات نزاکت و آداب معاشرت شرقی‌ها است نسبت باوفروگذار نکردند . و هرآن خوش‌آیندترین جملات و سکرآورترین‌تعارفات را در میان لبخندهائی‌مفتون‌کننده نثار قدوم او مینمودند. ولی در آنسوی این لبخندها و تعارفات که فابویه هرگز در دام فریب آنها دچار نشد دنیائی از دروغ و ریا کاری و دشمنی ناجوانمردانه پنهان شده بود حرص و آز وطمع همه‌جا در برابر او دهان باز کرده بود. در اولین ماههای اقامت در اصفهان فابویه بعلت غیبت حاکم با جانشین او که کسی جز فرزندش عبدالله‌خان نبود سروکار داشت. فکر واندیشه وهوش وحواس عبدالله‌خان فقط بدنبال این بود که به‌انواع و اقسام وسائل و لطائف‌الحیل ازاتباع و زیردستان خود گوش‌بری کند ووقتی که میدید که پولی را که با این خون دل واز طریق اخاذی بدست میآورد باید در اجرای فرمان شاه بمصرف خرید وسائل و لوازم مورد نیاز فابویه برساند شکی نبود که در زیر پوششی از ریا و تملق کینه غیر قابل تسکین و آشتی ناپذیری را از او بدل میگرفت و بالنتیجه نسبت

بتقاضاهای فابویه همیشه یك نوع مقاومت مزورانه وایراد گیریهای لنگ‌کننده ابراز میداشت . این نوع کارشکنی های پنهانی وچوب لای چرخ گذاشتن‌ها که برای فابویه تازگی‌داشت‌جان اورا بلب آورده بود وبالاخره اوراتابدانجا کشانید که برای پیشبرد کارخود چندین باربامعاون حکومت درگیرنزاع ومجادله شد وصحنه‌های نامطلوبی را بوجود آورد .

☆☆☆

دریك‌چنین‌محیط آکنده ازدوروئی‌وریاکاری مشمئز کننده افسرجوان معهذا تصور میکرد که در وجود اصلان خان فرمانده توپخانه ارتش ایران برای خود دوست یکدلی دست وپا کرده است . اصلان خان نسبت به فابویه ازهیچ نوع مراقبت پزشکی وپرستاری خودداری نمیکرد وپاره‌ای ازاین اعمال او را که واقعاً خوشمزه است فابویه چنین بیان : میکند «اصلان‌خان بوسیله حجامت ازمن خون میگیرد ویااینکه روزی ده دوازده بارنبض‌مرا میگیرد؛هنگامیکه من سربرهنه‌راه میروم اومانند اشخاص کر فریاد میزند وبمن میگوید که وقتی که بیمار شدم آنوقت خواهم فهمید که باید مراقب تندرستی خود باشم . دراین اواخر من یکی ازساعتهای خودرا به اوهدیه کردم واوسوگندخورد که آنرا برای همیشه پیش خود نگهدارد . این‌مرد شجاع واقعاً دوست من است . . . »

درماه مارس۱۸۰۸ عقیده ونظرفابوبه دربارهٔ اصلان‌خان درجمله کوتاه «دوست من» خلاصه میشود ولی یك ماه بعد هنگامیکه اوبرای پیدا کردن منشاء وریشهٔ این «توطئه مشمئز کننده» که درگرداگرد او درجریان بود به انجام تحقیقات متوسل شد باین نتیجه رسید که آتش این اسباب چینی‌در وهلهٔ اول ازناحیهٔ معاون حکومت وپس‌ازآن ازجانب اصلان‌خان دامن زده میشد ! ! ! باآگاهی ازاین ماجرا خشم وغضبی مشروع سراپای جسم‌وجان اورا فراگرفت . تأثر روحی اوازاین واقعه بحدی بود که ضمن نامه‌ای به

مادر خود چنین نوشت : «این راهزنان کارگران مرا بانطمیع وتهدیدوادار کرده‌اند که‌تمام تلاشهای‌خودرا درمورد عدم‌موفقیت‌مأموریت من بکاربرند. تمام این آتشها از گورمعاون حاکم که مردی مزور و نابکار است وازناحیهٔ تنها کسی که من اورا درایران دوست خود میدانستم شعله‌ور میشود . او بـا خدعه وخیانتی بی‌نظیر مرا فریب داده واغفال نموده است ولی اوشایدبهای این نابکاری‌وتزویرخودرا بقیمت جان وبرباد دادن سرخویش بپردازد زیرا این موضوع را بعرض شاه که دراین قبیل موارد فوق‌العاده بیرحم وسنگدل است رسانیده‌ام .»

پس ازآگاهی ازاین‌ماجرای پس پرده ، فابویه بمنظور پیشگیری ازهر نوع عملیات خرابکارانه به تشکیل یك سازمان اطلاعاتی درگرداگرد کارگاه خود مبادرت ورزید وبایك مراقبت دقیق وشبانه روزی هشیاری و آمادگی‌سازمان مزبوررا شخصاً کنترل میکرد . باوجود این ، درکارگاه او یك‌نوع کارشکنی پنهانی جلب نظرمینمود ودستهائی نامرئی بوسائل مختلف منجمله از طریق نپرداختن کارمزد روزانه . کارگران او را ازگرداگرد او تارومار میکرد .بطوریکه طولی نکشید که برای فابویه امکان دیگری‌جز توسل به امکانات محدود خودش باقی نماند . وبالاخره روزی فرا رسید که بـرای اوجز دونفرکارگر که حقوق آنها راازجیب خود میپرداخت دستیار دیگری باقی نمانده است .

بکمك این دویـار وفادار وبدون کمترین تزلزل روحی ، اوبا دوبرابر کردن سعی وتلاش خود به قالب ریزی شش‌توپ دیگر موفق شد وبدینطریق میخواست بمردم‌ثابت کند که کارشکنیها ومحروم ساختن‌اوازهر نوع‌تسهیلات ووسائل‌لازم‌وابزارکارباز احدی‌رایارای‌درهم‌شکستن‌ارادهٔ اونیست.بنابراین اودستور داد که درهای‌کار گاه وزرادخانه اورابروی مردم بگشایند تااهالی اصفهان بتوانند طرزکار اورا با بازوان برهنه وسطبروی برأی‌العین مشاهده کنند .

چندی بعد حاجی محمد حسین‌خان حاکم اصفهان از مسافرت خود باز گشت و بانظری‌مساعد بشکوه‌ها وشکایات فابویه گوش فرا داد وطرزعمل ورفتار پسرخود ، عبدالله خان را بشدت تقبیح نموده وضمن پوزش طلبی از گذشته وعده داد که اهمال کاریهای گذشته را جبران نماید. او بابکاربردن کلمات زیباوجملات پرطمطراق قلب فابویه‌رااز وعدو وعیدهای امیدآفرین لبریز ساخت ولی درعمل این شخصیت گول‌زن واغفالگرهم بیحالی وعدم تحرکی همانند پسرش عبدالله‌خان ابراز میداشت . فابویه که تصمیم گرفته بود که بیش ازاین خود را آلت تمسخر و وسیلهٔ ریشخند قرارندهد فوراً بوسیلهٔ بهتری متوسل شد. او درحالیکه عنان سیل خروشان خشم وغضبی را که از مدتها پیش درسرتاپای وجودش متراکم شده بود بیکباره رها کرد ، بالحنی خشن وقاطع بحاج محمدحسین خان اطلاع داد که بدون فوت وقت بطهران خواهدرفت وبا آگاه‌ساختن شاه‌ازاخلالگریها و کارشکنی‌هائی که درپیشرفت کاراوصورت میگیرد صاعقهٔ غضب و انتقام شاهنشاهی را برسرمقامات مسئول اصفهان‌فروخواهد آورد .

تیرفابویه بهدفی که موردنظروی بود آناً اصابت کرد وخان درحالیکه متوحش ونگران شده بود باتوسل به «سلام وعلیك های» متملقانه فی‌الفور تمام وسائل کارلازم را جهت انجام مأموریت وی دراختیار فابویه گذاشت و چون شدت عمل وخشونت بـه نتیجه رسید ، فابویه تصمیم گرفت که ازآن ببعد درهرموقعیتی ازاین وسیله استثنائی استفاده نماید .

دراوت ۱۸۰۸ فابویه بشدت بیمارشد واین واقعه باتوجه به کار مداوم و فعالیت پی گیری که ازنظر روحی وجسمی ابراز میداشت تعجبی داشت. آنچه که دراین بیماری مایه نگرانی فابویه میشد طرزدرمان آن بود،

دراین‌ماجرا او با دونفر معالج در گیرشده‌بود که یکی از آنها مبلغ فرانسوی بنام ژوزف‌ودیگری یك‌حکیم ایرانی بنام‌میرزا اسمعیل بود. ژوزف استفاده از لحاف وجوشانده گرم تجویز میکرد درحالیکه میرزا اسمعیل بلافاصله لحافها را بگوشه‌ای پرتاب کرده ونوشیدنی خنك وزیریخی تجویز مینمود.

علاوه براین پزشك ایرانی استعمال داروی عجیب و شگفت آوری را تجویز کرده بود و این دارو را در ساعات مختلف روز بمقتضای یك روش باورنکردنی به‌بیمارخود میخورانید. روش مزبور از این قراربود که‌میرزا-اسمعیل که همیشه تسبیحی با خود بهمراه داشت دفعتاً قسمتی از تسبیح را درمیان دودست خودمیگرفت وسپس دانه‌های واقع دراین قسمت از تسبیح را میشمرد و برحسب فرد یا زوج بودن دانه‌های تسبیح استعمال و خوردن دارو یابلافاصله انجام میگرفت و یابوقت دیگری موکول میشد.

شگفت‌آور این است که باوجود این‌بازی عجیب « طاق یاجفت » وضع مزاجی بیمار بیچاره روبوخامت نگرائید وحتی فابویه به‌بازیافتن تندرستی خود توفیق یافت.

بمحض بهبودی فابویه باحرارت فوق‌العاده‌کاروکوشش توانفرسای خود را از سر گرفت ودراثر همین فعالیت‌ها بود که پیشرفت‌کارآهنگ سریعتری بخود گرفت و در پایان ماه نوامبر توانست ساختن۲۰ لوله توپ را باقنداق وپیش‌قطار وپس قطار وسایر متعلقات مربوط بپایان برساند. بلافاصله دستور فرستادن تمام این وسائل بطهران را دریافت نمود. دادن دستورکاری‌ساده ولی‌اجرای‌آن باین‌آسانیها نبود. بیش‌ازسیصد کیلومتر بخط مستقیم اصفهان را از طهران جدا میکرد و در طول این مسافت طولانی کمترین اثری از

جاده بچشم نمیخورد . پس چگونه بساید این وسائل سنگین را از زمینهای ذوعارضه ودشوار گذرانیده و بطهران رسانید؟ برای حل این مسئله فقط یك راه حل وجود داشت و آن متوسل شدن به نیروی گاو بود که بسا نیروی انسانیکارگران وروستائیان اجیر بایدتکمیل میگردید. دراتخاذ این رویه و راه حل قابویه فوراً تصمیم خود را اتخاذ نمود و در تحت همین شرائط دشوار بود که ستون توپخانه بسمت طهران حرکتنمود وببهای خستگیها ودشواریهسا و ناملایمات طاقت فرسائی که حدسآن دشوارنیست پس از ۳٦ روز راه پیمسائی مشقت بار بالاخره در ۳۱ دساهبر در وضعی کسه بهیچوجه پیروزمندانه نبود واردطهران شد. درطهران از قابویه بسردی استقبال شد و علت این برخورد نامطلوب واستقبال سرد این بود که در پایتخت ایران باد سیاست تغییر جهت داده بود. زیرا درآن هنگام فرانسه باروسیهای کهایران بحمایت و پشتیبانی ناپلئون در برابر آن امیدوار بود در حالت صلح وصفا بسر هیبرد و بهمین دلیل بود کسه در درون فتحعلیشاه نساخشنودی و عدم رضایتی جوانه کرده بود کسه عمال انگلیس کمترین موقعیت بهرهبرداری از آنرا از دست ندادند.

خلاصه اینکه قابویه بیچاره همهجا باترشروئی و قیافههای درهم مواجه میشد و بعوض قدردانی از فعالیتهای او آشکارا سعی میشد که دسترنج و تلاش او را بیاهمیت و پیش پا افتاده جلوهگر سازند . و حتی ببهسانه آزمایش توپها تلاشهائینسبت بخرابکاریدرآنها بعملآمد وبالاخرههم همه آنهارا درمخازن لوازم اسقاطی جای دادند.

اشخاص مغرض ودارای سوء نظربانداشتن کمترین صلاحیت علمی وفنی ازاظهار نظرهسای بیمورد و انتقسادات بیاساس خودداری نمیکردند . مثلا میگفتند کسه برروی این توپها قطعهای بنام مگسك نصب شده است و بنظر میرزا شفیع صدراعظم دراین مگسك همباید زائدهای بینی شکل باید وجود

داشته باشد واین ایراد مضحك را بافابویه درمیان گذاشته و گفته بود.

ـ توپهای شما چگونه قادرند که بدون دماغ تیراندازی کنند؟

دربرابر این سوآل فابوبه بالحنی‌خشک وقاطع جواب داد:

ـ ازاین لحاظ خاطر عالیجناب آسوده باشد زیرا برای تیراندازی با توپ عامل اصلی و اجتناب ناپذیر دهان است نه‌دماغ.

وصدر اعظم با شنیدن این پاسخ بناچار لب از گفتار فروبست.

فابویه بکلی از کوره بدر رفته بود زیرا از نظر فنی کسی اهمیت تلاش اورا درك نمیکرد و ضمناً ازنظر مالی‌هم احدی درفکر پرداخت هزینه‌های او نبود. او در این باره ببرادرش چنین مینویسد: « چون حاکم اصفهان از پرداخت مزدکارگران من خودداری نموده‌است لذا من باهزینه کردن مبلغ چهارهزارفرانك ازجیب خود سعادت ایجادیك‌زرادخانهٔ زیبارا برای پادشاه ایران بدست‌آورده‌ام :»

تمام این ناکامیها دست بدست هم داده وبغض و کینه قابل توجهی را در اعماق قلب او بوجودآورد و آرزوها ورؤیاهای افسر جوان وپرحرارتی را برباد داده بود کـه چندی پیش بهنگام راه پیمائی بسوی ایران خود را در نقش افتخارآمیز زنده کنندهٔ توپخانه ارتش ایران و راهنمای آگاه قسمتی ازارتش‌فرانسه که‌میبایست مانند سیل‌بسوی هندوستان سرازیر شود میدید. با وجود این، فابویه در اعماق وجدان خود معتقد بود کـه رنج و زحمت‌او بی‌حاصل نبوده و باین نکته ایمان داشت کـه با سرمشقی که از قدرت کار و انرژی بدیگران داده توانسته است به‌درخشش و پرتو افشـانی افتخـارات فرانسه کمك کند .

درطهران نفوذ دولت انگلیس لحظه بلحظه افزایش می‌یافت و فتحعلیشاه هم دربرابراین گسترش روزافزون قدرت بریتانیا رویه مساعدی اتخاذ کرده بود از این قرار طبیعی بود که اقامت میسیون نظامی فرانسوی درپایتخت ایران بیش از این موردی نمی‌داشت و بنابراین در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ برابر با ٢٤ بهمن ۱۱۸۷ ژنرال گاردان دستور حرکت هیئت را صادر نمود. اتخاذ این تصمیم موجبات خوشوقتی فابویه را فراهم نمود. او از ترك کردن کشوری که درآن جز اندوه و تلخکامی چیز دیگری نچشیده بود تأسفی بدل نداشت. مضافاً براینکه درد دوری از وطن هم سراپای وجود اورا فرا- گرفته‌بود وپس‌ازچهارسال دوری وغربت میل مفرطی‌اورابکانون‌خانوادگی و لرن زیبایش میکشانید.

فابویه درپایان کار خود پس ازیك سفر اکتشافی بکردستان ایران‌را ترك گفت و پس از عبور از تفلیس و قفقاز راه فرانسه را درپیش گرفت.

سرزمین قفقاز و مردم آن :

کوبانها ، سکاها ، آسها ، آلانها، سرمدها ، ماساژتها، هونها، خزران ، چیچن ها ، اینگوشها ، قبچاقها ، ائورسها ، سیراك ها ، تاتار ها

بقلم :

مجید یکتائی

پایان هزاره دویم پیش از میلاد و آغاز هزاره یکم دوران شکوفان عهد مفرغ در سرزمین قفقاز است . مهمترین آثار این عهد در گورهای کوبان [1] بدست آمده . کوبان در دامنه شمالی کوههای مرکزی قفقاز واقع است . بسبب اشیاء بسیاری که در این ناحیه بدست آمده تمدن آن عصر سرزمین نامبرده را تمدن کوبان نامیده‌اند. دارندگان این تمدن قبایل محلی آن سرزمین بودند .

درسده‌های هفتم تا یکم پیش ازمیلاد درتمدن این سرزمین پیشرفتهای فراوان حاصل شد. بیشتر پدیده‌های متعلق به تمدن

---

1 — Koban سرزمین کوبان سرزمینی است که در آن آثار اقوام ایرانی بسیار شده‌است .

کوبان ازسده های هفتم تاچهارم پیش ازمیلاد در کوههای سرزمین آسها (چمی ، گـالیات ، کامونت و کومبولتا) و حدود مزدوك [۲] ولادی قفقـاز (اورجنیکیدزه) وایستگاه زمیسکی [۳] بدست آمد . از گورهای کوبان مقدارزیادی‌اشیاء مفرغی واسلحه پیداشده‌است .

تمدن کوبان‌درتمدن دیگرقبایل قفقاز اثرفراوان‌برجا گذاشته ونمونه‌هائی ازهنر کوبانها تا کنون نیزموجود است اثرهای آن درنقش ونگارهای آسها بسیار دیده میشود .

تمدن عهد مفرغ کوبان حدود سدهٔ هشتم پیش ازمیلاد روبزوال رفت و این دوره همزمان ازهم پاشیدگی اجتماع اولیه درآن سرزمین بود .

ازسدهٔ هفتم پیش ازمیلاد درقفقاز شمالی آهن جایگزین مفرغ گردید وسبب تسهیل کار مردم آن سامان وافزایش تولید وبهره برداری در کشاورزی وجنگجویی شد .

پیدایش سکاها در سرزمین قفقاز

نخست جایگاه‌سکاها ، آلانها ، سرمد (سرمت) ها دردامنه های شمالی کوه‌های قفقاز وجلگه های او کراین بوده است .

سدهٔ هشتم پیش ازمیلاد سکاها بکرانه‌های شمالی دریای سیاه آمدند . گروهی ازآنان به‌قفقاز شمالی راه یافتند . زبان ، آداب ورسوم وتمدن‌آنان اززبان وسنن وتمدن دیگرمردم قفقاز متمایز بود . سکاها دردشتها بصورت کوچ نشینی‌میزیستند وبه گله‌داری میپرداختند . کار آنان چوپانی‌وپرورش گاوو گوسفند واسب و کوچ نشینی بود .

سکایان مردمی جنگجو بودند واغلب بسرزمینهای گرجستان‌وآران و آذربایجان‌حمله‌ور میشدند . کوتاه‌ترین راه‌آنان جهت حمله بجنوب‌قفقاز، کناره‌های جنوبی دریای مازندران ودشت اترك و اوردونا بود .

---

2 — *Mozdouk*

3 — *Zmeyskiy*

سکاها با کوبانها برخوردهائی حاصل نمودند. سکاها به‌استفاده از چراگاههای‌قفقاز وراههای آنجا علاقه‌مند بودند. بدین جهت روابط سکاها باقبایل محلی توأم بابرخوردهای شدید بوده است. قبایل کوبان بتدریج با سکاها درهم آمیختند. واژه‌هائیکه ازربان سکاها بجامانده نمودار شباهت فراوان زبانهای سکائی و آسی است که هردو از گروه زبانهای ایرانی‌بشمار است.

زندگی کوبانها وسکاها دریکدیگر اثرمتقابل برجا گذارد وازین آمیختگی‌تمدن کوچك نوینی پدیدآمد که درتمدن دیگرمردم قفقاز شمالی اثربسیار داشت ولی بطورکلی قبایل قفقاز مردمی جنگجو بوده‌اند زیرا زندگی کوه نشینی وهجوم قبایل مختلف یکی پس ازدیگری ومرزهای شمالی ایران اقتضا میکرد که آنها مردمی جنگجو باشند.

نمونه‌هایی‌ازاین تمدن در گورکانهای ده‌چیکولا نزدیك مزدوك ودیگر سرزمینها وسرزمین آسها بدست آمده است.

نوشته‌اند درسدهٔ ششم پیش ازمیلاد سکاها بسرزمین‌آران وآذربایجان روآوردند در کتاب منسوب به هرودت آمده است که سکاها از گذرگاه دربند گذشته بسرزمینهای جنوبی و کشور ماد تاختند.

هرودت عقیده‌دارد سکاها ازشمال قفقاز روبه‌جنوب آوردند و کتزیاس عقیده دارد سکاها ازخراسان وطبرستان ازراه کناره دریای مازندران به آذربایجان و آران‌رخنه کردند.

دروقایع آخرزندگانی کوروش بزرگ از درگیری اوباسکاها و خواستکاری‌ازملکه ماساژت‌ها سخن رفته‌است. برخی‌عقیده دارند کوروش‌بزرگ‌درجنگ‌باسکاها کشته شد وبرخی دیگر چون «بروسوس» نوشته‌اند کوروش درجنگ با دها[4] کشته شده است.

---

4 — Dahae

در سدهٔ سوم تایکم پیش‌از میلاد نخستین‌بار نام سرمدهاباسکاها همراه آمده‌است که درپدیدآوردن حکومت‌آسها همکاری داشتند .

سرمدهاچند قبیله بخش میشدند وپیش‌ازآمدن به‌غرب در دشتهای‌میان رود دون[5] و جنوب اورال می‌زیستند . سرمدها از بستگان وخویشاوندان سکاهابودنددرباره نام سرمدها که درمیان‌آسهانیز سرمدنامگذاری‌میکنند مورخان غربی باشتباه سرمت نوشته‌اند .

در سدهٔ سوم پیش‌از میلاد سکاها رو به‌ضعف نهادند و فرمانروائی‌شمال قفقاز بدست قبایل سرمدها ـ سیراکها[6] و آئورس‌ها[7] افتاد .

بنابرنوشته‌استرابون منطقه سیراکهااز دریای‌آزوف تا دامنه‌های‌شمالی جبال قفقاز و سرزمین‌آئورس‌ها از دن تا دریای سیاه بود .

سرمدها باشاهی بسپور[8] روابط سیاسی و اقتصادی نزدیك داشتند و کنترل راه بازرگانی شرق به اروپا در دست آنان بود .

آلان‌ها در سده یکم تا پنجم میلادی ـ درنیمه‌اول‌سده یکم‌پیش‌ازمیلاد آلانها از دامنه شمالی قفقاز بمرزهای شمالی اشکانیان تاختند فرهاد سوم پادشاه اشکانی بسرکوبی‌آنها شتافت وآنان را مطیع ساخت **آریان** به‌جنگ آلانها اشاره کرده‌است . در زمان‌ارد پادشاه دیگراشکانی دیده میشودآلانها و سکاها و سرمدها (سارمات) در جنگ همراه پادشاه اشکانی بوده‌اند . بار دیگر در زمان بلاش‌اول اشکانی درسال ۷۵میلادی‌آلانها گرجیها راکه نگهبان داریال بودند همدست کرده‌بارمنستان وآران وآذربایجان تاختند و این‌سرزمینها دستخوش‌تاراج وغارت شد . بلاش پادشاه اشکانی نتوانست ازآن جلوگیری نماید سه‌سال تمام ارمنستان و اران مورد تاخت‌وتازآلانها بودفلاویوس‌مورخ یهود در کتاب‌هفتم‌فصل ۷ بند۲ باین‌واقعه اشاره کرده‌است

از پایان سده یکم پیش‌از میلاد درجنوب شرقی اروپا نفوذ سیاسی‌قبایل

5 — Don 6 — Sirak 7 — Aors 8 — Bospor

نیرومند آلان افزایش یافت. آمین‌مارسلین‌مورخ رومی‌درسده‌چهارم‌میلادی آلانها را مردمی بلند قامت، جنگجو، خشن و چالاك نامیده‌است. آلانها مخلوطی از سرمدها و ائورس‌ها بودند که درساحل شمالی دریای‌مازندران می‌زیستند. در مآخذ چینی ائورس‌ها را یانتسای[9] نامیده‌اند. بطلمیوس جغرافی‌نگار که خواسته است ارتباط نزدیك آلانها و آئورسها را خاطرنشان سازد آنانرا آلانوئورسها[10] نامیده است.

مورخان‌پیشین‌قرابت ونزدیکی‌آلانها وسکاها را خاطرنشان ساخته‌اند. یوسف‌فلاوی (فلاویوس) مورخ یهودی سده یکم میلادی‌نوشته است: «قبایل آلان‌بخشی‌از سکاهاهستند که در اطراف تانائید[11] (دن) ودریاچه‌متوئید[12] (دریای‌آزوف) سکونت دارند». لوکیان ساموسی مورخ دیگر عهد باستان می‌نویسد که آلانها «از نظر گویش‌به سکاها نزدیکند» گاه‌آلانها را آلان-سکائی[13] نیز نامیده‌اند.

رالین‌سن نوشته است: «آلان‌ها از سکاها بوده و در کنار دریای آزف می‌زیستند».

آلانهاوائورسها ضمن‌پیکارهائی بابرخی قبایل سکائی وسرمدها(سرمتها) آنانرا تابع خود ساختند وبعدها همگی به‌یك نام آلانها که درمیان قبایل نامبرده ازهمه نیرومندتر بودند نامیده‌شدند[14] درنخستین سده‌های‌میلادی آلانها دربخش سفلای رود ولگا و کرانه‌های دن وقفقاز شمالی می‌زیستند.

آلانها درمیان‌مردم اروپاو آسیابنامهای (آسها، اوسها، اوستها، ایرونیها) مشهور بودند. همه این نامها متعلق به‌یك مردم است وآن‌آلانها هستند که پیشینیان‌آسهای کنونی‌بشمارمیآیند. وقتی در کتیبه‌های گرجی‌از اوس(OS)

9 -- Yantsay 10 -- Alanoors 11 -- Tanaïd 12 -Metoid

۱۳ - ما میدانیم که آل‌وال بزبانهای ایرانی بمعنی کوهست و آلانهابمعنی کوهستانی است وشاید منظور سکاهای کوهستانی بوده باشد.

۱۴ -آلانها و آلبان هردو نام فارسی است بمعنی کوهبان یا کوهستانی است.

یا اوسها(OVS) سخن رفته منظور آلانها بوده است . در تاریخهای ارمنی نیز چنین آمده است. موسی خورنی از حمله گرجیان که بهمراهی آلانها بهنگام فرمانروائی اردشیر به ارمنستان(۸۷ تا ۱۰۳میلادی) صورت گرفته یاد کرده است . درمآخذ گرجی‌دراین باره نوشته‌هائی‌هست که درآن متحدان گرجی را اوس‌نامیده‌است . بدین‌روال واژه اوس درمآخذ گرجی همانند واژه آلان درمآخذ ارمنی‌است . گاه آلانهارا نویسندگان روس‌وغرب آلبان نیز گفته‌اند نام آلبان نیزمانندآلان از زبانهای ایرانی گرفته شده وبمعنی کوهبان‌است.

کدرین[15] مورخ رومی سده‌یازدهم میلادی نوشته است که آلدا همسر بیوه گریگوری‌شاه آبخاز «ازدودمان آلانها» بود . درمآخذ گرجی همین‌بانو را «دخترشاه اوس» نامیده‌اند . گذرگاه داریال درمآخذ گرجی به گذرگاه آسها و درمآخذ ایرانی و اسلامی به«دربندآلان» معروف است .

داریال یا داریالان بزبان پارسی همان «درآل» یا «درآلان» است یعنی دربند کوهستانی یا گذرگاه کوهی .

تاکنون واژه‌ها و جمله‌های جداگانه‌ای از زبان آلانها بجا مانده که نشانه نزدیکی آن با زبان آسها است که هردو از زبانهای ایرانی است . از داستانهای‌باستان‌چنین برمی‌آید که عقایدمذهبی آلانها وآسها نیزیکی‌بوده‌و عقاید زرتشتی ومهری درمیان‌آنهاریشه‌داشته است ودرسده هفتم میلادی‌دین مسیح درمیان‌آنها رسوخ پیدا کرد .

آگهی‌های‌مربوط به‌روابط آلانها بادیگراقوام همسایه درفاصله سده‌های ۱-٥میلادی بسیارمشوش وآشفته است. ولی مآخذ موجود نشان میدهد که آلانها چندبار از طریق گردنه‌های قفقاز به جنوب‌روآورده‌اند آلانها برای گرجستان، ارمنستان،ماد وآسیای کوچك خطری‌بشمار می‌آمدند .نخستین آگهی دربارهٔ حمله آلانها از سده یکم میلادی است آلانها به‌غرب و ناحیه دانوب ومرزهای‌امپراطوری روم نیزحمله‌ور شدند ودیرگاهی‌خود از زمان

15 — Kedrin

ساسانیان مرزبانان شمالی ایران در داریال بوده‌اند و گاه از آنان سربازان ونگهبانان اجیر گرفته میشده است .

حمله هونها به آلان

هونها از دوران باستان درآسیای میانه در همسایگی چین زندگانی ایلی وچادرنشینی داشتند . برخی از قبایل هون درنتیجه فشار دیگرقبایل به‌غرب روی‌آوردند. اواسط سده‌چهارم میلادی هونها به‌مرزهای شرقی‌آلان نزدیك شدند. آنها ازرودهای‌اورال وولگا گذشتند و به‌اراضی آلان‌حمله‌ور شدند واین تاخت وتاز برای مردم‌آلان عواقب بسیار بدی دربرداشت. هونها برسر راه خود همه چیزرا به‌آتش کشیدند و هر کسی را که در برابرآنان مقاومت میکرد نابود میساختند . آلانهائی که در حوالی دن‌سکنی داشتند در برابرهونها پایداری کردند و این پافشاری بنابودی آنها کشید. چون‌در این زمان دبواردرایال و دربند ودژهای آن بوسیلهٔ ساسانیان بر پا استوار گشته بودهونها نتوانستند بقفقاز وسرزمینهای جنوبی راه یابند و روبه‌غرب نهادند . و در هجوم‌آنان به غرب که به سال۳۷۱ میلادی رخ داد گروهی از آلانهاهم‌شرکت‌داشتند آلانهائی که‌باهونهابه‌غرب‌رفته‌بودنددیگرباز نگشتند وپس از استحکاماتی که قباد و انوشیروان در قفقاز ساخته‌اند و پس ازسده هفتم به‌بعد نیزخبری ازآنان باقی‌نمانده است .

در نواحی که آلانها می‌زیستند درکناره‌های وسطای دانوب ، هالی و افریقای شمالی گورهائی کشف شده است که اشیاء آنها نشان میدهد متعلق به‌آلانهای کریمه وقفقاز بوده است . بسیاری ازآلانها پس ازهجوم هونها به دامنه‌های جنوبی کوههای قفقازسرازیرشدند. مورخان روسی نوشته‌انداینها پیشینیان مردم آسهای جنوبی‌بودند .

۱ ــ آلانها درسده‌های پنجم وهشتم میلادی

در فاصله سده‌های پنجم و هشتم میلادی آلانها اراضی وسیعی از قفقاز

شمالی را در تصرف داشتند. سرزمین آنها از دامنه‌های شمالی سلسله‌جبال بزرگ قفقاز تامسیرسفلای رود دن و کرانه دریای آزوف کشیده شده بود. از پایان سده پنجم میلادی تا اواسط سده هفتم با «بلغارستان بزرگ» که تا حوزه‌دریای‌آزوف امتداد داشت هم‌مرز شدند. گمان میرود (بلغارهای‌سیاه) یا (بالکارها) همان تیره‌ای باشند که اکنون درشمال کوههای قفقاز زندگی میکنند و جمهوری آنان بنام جمهوری خودمختار کاباردینوبالکار نامیده میشود.

جمهوری کاباردینو بالکار از دو قوم‌کاباردا و بالکار ترکیب یافته است ایندو قوم از یکدیگر جدا ومتمایزند.

در دهه هشتم سده ششم خاقانهای ترك آسیای میانه به آلانها حمله‌ور شدند. وبخش قفقاز شمالی از سرزمین آلانها وابسته آنان گردید. ولی‌این وابستگی کوتاه مدت بود. درپایان سده ششم و آغــاز سده هفتم حکومت خاقانی ترك ازهم پاشیده شد.

در سده هفتم پس ازپاشیدگی «بلغارستان بزرگ»، خاقانهای خزر بــا آلانها هم مرز شدند.

این عوامل نشانه آنستکه مرزهای شمالی آلان نــاپایدار و همواره دستخوش دگرگونی وتاخت وتاز قبایل بود. ازسوی‌غرب‌آلان باکاسوگامی (کاباردینها) و بلغارهای سیاه (بالکارها) هم مرزبودند.

آلانهااز جنوب نیزباگرجستان‌هم مرزبودند. درشرق‌آلانها باسرزمین چچن واینگوش (اینقوش) و قبایل‌داغستان هم مرز بودند.

اشتغال‌آلانها مرزبانی ونگهبانی دربندداریال وگذرگاههای کوهستان شمالی قفقاز بود و بیشتر سپاهیگری وانــدکی هم بدام داری وکشاورزی اشتغال داشتند گذشته ازآن‌آلانها اندکی پیشه‌وری وداد وستدهای کوچك داشتند. داد وستدآلانها بیشتر با ایرانیان و مردم قفقاز مانند گــرجیها و آرانها ودیگر اقوام وملتها بود. اشیائی که از زیرخاك بیرون‌آمده،ازجمله

زینت آلات و سکه‌ها و جنگ‌افزارهای ایرانی و روم شرقی و پارچه‌های ابریشمی وغیره گواه این مدعا است .

درسده هشتم میلادی پس از بر افتادن شاهنشاهی ساسانی در سرزمین قفقاز نیز اغتشاشهایی پدید آمد و پیدایش دولت آلان‌ها آغاز گردید که ابتدا به‌شکل اتحاد قبایل بود . تئوفان مورخ بیزانسی (۷۰۹ میلادی) در آثار خود ازشاه آلان بنام ایتاز[۱۶] یاد کرده است که بتحریك دولت بیزانس بـه آبخاز[۱۷] حمله‌ور گشت .

آلانها در سده‌های نهم تا یازدهم میلادی

در این دوره سرزمین آلانها کوچکتر شد سرزمینهایی را درمرزهـای شمالی آلانها ازدست دادندوبخش بزرگی ازدشتهای شمالی آلانها را خاقانهای خزرمتصرف‌شدند. بخشهای شرقی وغربی وجنوبی نیزدستخوش دگرگونیهائی گشت ولی این دگرگونیها چندان قابل ملاحظه نبود .

در این زمان پیشه وصنعت درمیان آلانها بسط وتوسعه یافت. آلانهامانند گذشته با ایران و گرجستان وروم شرقی و کشورهای نزدیك وهمسایـه به داد وستد میپرداختند.

اززمان فرمانروائی آلانها نوشته خطی نمانده‌است ولی آنها مـردمـی جنگجو ونگهبانان گذرگاه‌های کوهستانی قفقاز بوده‌اند .

مسعودی در نوشته‌های خود از شماره لشگریان آلان سخن‌رانده است در نوشته‌های گرجی نیز از شاهان وسپاهیان آلان در سده‌هـای یازدهم تـا سیزدهم یاد شده است .

آلانها در سده‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی

سرزمین آلانها درآغاز سده ۱۲ میلادی - سرزمین آلانها درپایان سده ۱۱ وآغاز سده ۱۲ سرزمینی‌بود وسیع درشمال قفقاز . مـرزهای سرزمین

---

۱۶ — Itaz

۱۷ — آبخاز را درمتون اسلامی انجاز نیز نوشته‌اند

آلانها بیشتر ازشمال موردتهدید هونها ، روسها ، خزران وقبایل ترك بود .

پس ازانهدام خزران در سده دهم میلادی مرزهای شمالیآلان باز از جانب شمال پیش‌رفت وبه کرانه‌های دریای آزوف ودشتهای دن وبخش سفلای رود ولگا رسید . و بخشی از سرزمین شمالیآنها در این‌زمان در مجاورت دولتهای ملوك‌الطوایفی قبایل روس قرار گرفت .

در سده یازدهم میلادی قبچاق‌ها در دشتهای شمال‌قفقاز پدیدار شدند و آلانها را زیر فشار گذاردند .

افزار و وسایل کار آلانها دراین دوره تبر، خنجر، پیکان ، شمشیر، چاقو، داس ، سوزنهای برنزی ، قیچی ، وغیره بود ساختمان این اشیاء بمراتب بهتر از اشیاء متعلق به‌سده‌های پیشین بوده است آلانهادرتهیه زیور نه‌تنها ازآهن ومس بلکه ازنقره وطلا نیز استفاده میکردند . این امر نشانه‌آنستکه‌آلانها درکار کردن با فلز گامهائی فراتر نهاده بودند ازین‌جهت هنرهای دستیآنها بویژه طلا ونقره و فلزات شباهتی باآثار سکاها دارد .

تاخت و تاز مغولها وتاتارها بقفقاز

درسال۱۲۲۲ میلادی مغولها وتاتارها ازطریق گذرگاه دربندبه‌سرزمین آلان‌ها درآمدند. یکی ازعلل شکست آلانها خیانت متحدانشان (قبچاق‌ها) بود که تطمیع‌شده درمقابل وعده پول وپوشاك اتحاد خود را باآنهابهم‌زدند.

مغولها وتاتارها بسیاری ازآلانها را به‌اسارت گرفتند و به‌اراضی شمالی فرستادند درسال ۱۲۲۳ میلادی درکنار رودکالکی‌پیکاربزرگی میان‌مغولها وتاتارهاازیکسووقبایل روس ازدگرسودر گرفت. دراین‌پیکارمغولهاوتاتارها پیروزشدند .

درآن‌زمان میان فرمانروایان وسران روس اتحادی وجودنداشت پس از این پیکار مغولها و تاتار ها بر سر زمین های پشت کوه های قفقاز نیز دست یافتند .

درسال ۱۲۳۹ میلادی مغولها و تاتار ها با شکست فرمانروایان ولگا - کامای بلغار وچندفرمانروای روس دوباره بسوی‌سرزمین‌آلان سرازیرشدند وآن سرزمین را ازمردم خالی ساختند و کشتار عظیمی براه انداختند.

دوران اسارت متمادی قفقازشمالی ازجمله آلان ازسوی مغولهاوتاتارها آغاز گشت. مغولهامردم‌قفقازرا به‌سپاهیگری واداشتند واندوخته ودسترنج وخانه وزندگی‌آنها دستخوش غارت وچپاول گردید.

آلانها که بدلیری وجنگجویی معروف هستند دربرابر مهاجمان بیگانه سخت پایداری کردند . ولی تنها بخش کوهستانی‌آلان توانست استقلال‌خود رامحفوظدارد وسرزمین آلانهای‌ساکن‌دشتهادراشغال‌مغول‌وتاتارهادرآمدند.

مغولها وتاتارهاچندین باربه‌آلانهای ساکن کوهستان نیزحمله‌ورشدند اما برآنها دست نیافتند .

بیشتر خانهای آلان به حاکمیت معولان گردن نهادند وآنها گروهی‌از آلانها وآسها را به مغولستان و بسیاری را به کریمه ، مولداوی وعده‌ای را نیزبه مجارستان وبالکان کوچ دادند. بااین‌وصف در کوهها‌ودشتهای‌مرکزی قفقازشمالی عده ناچیزی ازآلانها وآسها باقی ماندند

درپایان سده چهاردهم میلادی وآغازسده پانزدهم سرزمین‌آلانهامیدان پیکار های خونین میان لشکریان خان «قزل اردا» و لشکریان تیمور قرار گرفت . درسال ۱۳۹۵ میلادی دراراضی آلان در ناحیه جولات پائین پیکار شدیدی میان سپاهیان تیمور ولشکریان توختامیش در گرفت که درآن‌نبرد تیمور پیروز شد.

سپاهیان تیموری پس ازتصرف سرای که پایتخت قزل اوردا بودوانهدام لشکریان آزوف‌به سمت جنوب وناحیه شمال‌غربی قفقاز تاختند. این‌لشکر-کشی سبب‌تجزیه سرزمین‌آلان گشت. درآغاز سده پانزدهم میلادی‌سپاهیان

ر پس از کشتارمهیب در گرجستان باز بهسرزمین آلانها تاختند و آنرا
: نهب وغارت و کشتار شدید قراردادند .

اندك گروهی از آلانها که‌توانستند ازحمله سپاهیان تیمورجان سالم‌بدر
، با دشواری‌تمام خود را به‌نواحی سخت گذر کوهستانی کشاندند ودر
ابزندگی‌دشوارخود ادامه‌دادند. ازین‌پس کشاورزی وصنعت‌وبازرگانی
ها دستخوش انحطاط وانهدام گشت. بسیاری ازآثارفرهنگی این‌سرزمین
ن گشت وسرزمین‌آلانها بسیار کوچك شد. سرزمین‌آلان در پایان سده
دهم بطور کلی به‌چهاردره: دیگورا ، کورتاتین ، آلگیروتا گائورمحدود
شد .

درزمان صفویان درقفقاز و سرزمین‌آلانها امنیت وآرامشی پیدا شد در
ترصفوی بواسطه جنگهای ایران وعثمانی چندبار عثمانیها و پس از آن
بها به‌سرزمین آلانها [۱۸] وقفقازراه یافتند تا درزمان نادرشاه که‌جنگهای
ستان پیش آمد و مدتی درآن سرزمین نیز وضع آرام نبود در دورهٔ
امحمدخان وآغازقاجار نیز تا زمان جنگهای ایران و روس گرجستان
ناطق شمالی‌آن ازحکومت مرکزی پیروی میکرد . وقایع بعداز پیمان
کمان چای نیازمند پژوهش دیگری است .

۱۸- گذشته ازمعنی ال وآل که گفته شد بمعنی کوه است واژه آلان گشته‌ای است از
واژه آران وواژه اران گشته‌ایست ازواژه آران که بفارسی میانه تغییر شکل داده است.

گئوماتای مغ

بقلم

محمد جواد مشکور

دکتر در تاریخ

گئوماتای مغ

نوشته :

محمد جواد مشکور

(دکتر در تاریخ)

منابع اصلی در بارهٔ گئوماتای مغ وزندگینامه او ازچهارمنبع تجاوز نمیکند و آنهـا ، نخست سنگنبشتهٔی داریوش دربیستون ودو دیگر روایتهای هرودوت، وکتزیاس مورخان مشهور یونان قدیم و چهـارم ، روایت یوستی نوس مورخ معروف رومی است.

اینك بذکرهریك ازاین روایتها پرداختـه ، وسپس در بـارهٔ این شخصیت تـاریخی بتفصیل بحث خواهیم کرد .

۱ــ نوشته داریوش درسنگنبشتهٔی بیستون

داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی درستون اول سنگنبشتهٔی بیستون ازبند ۱۰ تا ۱٤ ، دربارهٔی گئوماتای[1] مغ چنین مینویسد :

بند ۱۰ ـ گوید داریوش شاه ، این است کرده من : پس ازآنکـه شـاه شدم . کمبوجیه نام ، پور کورش ، ازخاندان ما ، هم او کـه در اینجای شاه

1- Gaumata

میبود، آن کمبوجیه را برادری بود بردیه[2] نام، هم مادروهم پدر کمبوجیه. سپس، کمبوجیه آن بردیه را کشت. پس از آنکه کمبوجیه، بردیه را کشت، مردم آگاه نبودند که بردیه کشته شده‌است: سپس، کمبوجیه به مصر رفت. چون کمبوجیه به مصر رفت آنگه، مردم ازاو آریغته (دل‌زده) شدند. دروغ در بوم بسیارشد. هم درپارس، هم درماد، وهم دردیگر بومها.

بند ۱۱ – گوید داریوش شاه، سپس مردی بود مغ، گئوماته نام که از پیشیائووادا[3]، از کوهی، ار کدریش[4] نام، از آنجای برآمد. ازماه ویخنه[5] چهارده روز گذشته بود. آنگاه کـه اوبرافتاد اینسان بمردم دروغ گفت: «من بردیه‌ام، پور کورش، برادر کمبوجیه» پس از آن مردم همگی برتافته شدند. از کمبوجیه، نزد او رفتند، هم پارس، هم ماد، هم دیگر بومهای کشوررا بگرفت ازماه گرماپده[6] ۹ روز گذشته بود کـه کشور را اینسان بگرفت سپس کمبوجیه ازخود کشی مرد.

بند۱۲– گویـد داریوش شاه، این کشوررا که گئوماته‌مغ از کمبوجیـه بگرفت، کشوری بود که‌ازپارینه خاندان‌مارا میبود. پس‌از آنکه گئوماته‌مغ، پارس: وماد، ودیگر بومها را از کمبوجیه گرفت. او ستاده را ازخود کرد. اوشاه شد.

بند ۱۳– گوید داریوش شاه، مردی نبود، نه پارسی، نه مادی، نه از خاندان ما، کسیکـه کشور را از گئوماتـه مغ رها کند. مردم از ستمش بترسیدند. بسی مردم را که‌پیشینه بردیه را میشناختند بکشت ازاینرومردم را میکشت: «مبادا مرا بشناسند که بردیـه پور کورش نیم». کسی درشتی نکردچیزی برروی گئوماته‌مغ گوید تاآنکه، که من‌آمدم. پس اهورمزدا را، نیازآوردم. اهورامزدایم پشتی‌آورد ازماه ـ بگیادیش[7] ده روز گذشته بود که من باچند مرد گوماته مغ را کشتم، هم مهتر مردانی کـه پیروانش

2- Bardiya 3- Paishiyauvada 4- Arakadrish
5- Viyaxna 6- Garmapada 7- Bagyadish

بودند: در«سی ك یاهواتی[8]» نام دزی در«ینسایه»ماد آنجا ویرابکشتم. کشور را ازاوبگرفتم، بخواست اهورامزدا من شاه شدم.

بند۱۴- گوید داریوش شاه، کشوری که ازخاندان ما فرا برده شده‌بود من آنرابرپای کردم، منش چون‌پارینه‌بجای‌برنشاندم‌ساختم یادگاه‌هائی‌را که گئوماته‌مغ‌ویران کرد،بازدادم‌چراگاه،نشیمنگاه،خانه‌ومانه‌ای‌را که گئوماته مغ‌بستاند. مردم‌را چون‌پارینه‌بجای‌برنشاندم،چه‌پارس‌راچه‌مادرا، همی‌دیگر بومها را، اینسان، من برده را بازآوردم. بخواست اهورمزدا من آن کردم کوشیدم تا خاندانمان را چون پارینه‌بجای برنشاندم. اینسان کوشیدم تا بخواست‌اهورمزدا گئوماته‌مغ‌خاندان مارابرنینداختی». نام کسانیکه‌داریوش رادر کشتن گئوماتای‌مغ‌یاری کردنددرسنگنبشته‌ی‌داریوش‌چنین آمده‌است:

وی دفرن [9]، اوتان [10]، گئوبروو [11]، ویدرن [12]، بغ بوخش [13]، اردومینش[14].

دوم - روایت هرودت:

هرودت مورخ معروف‌یونانی که از ، ۴۸۴ تا ۴۲۶ پیش ازمیلادمیزیست درتاریخ خود نام گئوماتـه مغ را بردیـا خوانده و داستان او را در ضمن زندگینامه کمبوجیه و داریوش بزرگ، در کتاب سوم خود بنام «تالی»[15] چنین‌آورده است:

بند ۶۱ - درهمان‌هنگام که کمبوجیه فرزند کورش درمصر بود، دومغ که با هم برادر بودند برضد اوقیام کردند، کمبوجیه یکی از این‌دوتن را بسمت ناظر مأمور اداره اموال خود کرده بود وهمین شخص بود که توطئه را طرح کرد. این شخص متوجه‌شده بود که مرگ، اسمردیس (بردیا) را از مردم پنهان کرده بودند تنها به شماراندکی از پارسیان ازآن‌آگاه‌بودند

8- Sikayahuvati 9- Vidafarna 10- Utana
11- Gaubaruva 12- Vidarna 13- Baghabuxsha
14- Ardumanish
15- Thalie ر ك : علی‌اکبرداریوش. نبشته‌های‌پارسی کهنه، بند چهارم ص۴-۵ وص۱۵

ودیگران هنوز او را زنده میپنداشتندبرادر این مغ به بردیا فرزند کورش وبرادر کمبوجیه که بامرپادشاه کشته شده بود ، بقدری شباهت داشت که میتوانست ایجاد شبهه کند . نه تنها به چهره شبیه بردیا بود ، بلکه‌نام او هم بردیابود. «پاتیزی تس»[16] مغ‌برادر را به بارگاه شاهی‌برد و برتخت‌نشانید. پس ازآن فرستادگانی به سراسر کشورفرستاد تا سپاه راآگاه کنند که از آن‌پس باید ازبردیا فرزند کورش فرمانبرداری کنند ، نه‌از کمبوجیه .

بند ٦۲ ـ فرستاده‌ای که‌به‌مصر رفته‌بود با کمبوجیه وسپاه او درا کباتان سوریه روبرو شد وپیام‌مغ را به سپاهیان اعلام کرد کمبوجیه گمان کرد که گفته‌ی او درست است وپر گزاسپ که از طرف وی مأمور کشتن بردیابوده بوی خیانت کرده و بـرادرش را نکشته است . حقیقت را از وی جویا شد پر گزاسپ[17] کمبوجیه را مطمئن ساخت که برادرش را بفرمان وی کشته و بدست خود دفن کرده است .

بند ٦۳ ـ کمبوجیه ازسخنان پر گزاسپ قانع شد وفرستاده‌ی‌بردیـای دروغین را دستگیر کرد ودانست که‌آن مغ که اموال‌خود را باو سپرده‌بود با برادرش این توطئه را علیه او برپا کرده‌اند .

بند ٦٤ ـ بشنیدن نام بردیا کمبوجیه ازتعبیر خواب خود درشگفت‌شد وبیادآورد که شبی درخواب شبحی باو گفته بود که کسی بنام بردیا برتخت او خواهدنشست. (وچون او خیال میکرد که‌آن شخص بردیا برادر اواست فرمان‌داد که درنهان اورا بکشند) . پس کمبوجیه دریافت که برادر خودرا بیگناه کشته است و برمرگ او بگریست . سپس ، براسب خود برجست تا به شوش رود ومغ یاغی‌را دستگیر کند درهمان هنگام حلقه غلاف خنجرش بگسیخت وخنجر عریان ران او راآسیب رسانید وازهمان زخم‌در گذشت.

بند ٦٥ ـ (پیش ازآنکه در گذرد) شماری از بزرگان پارس را که

16. Patizeites 17- Prexaspes

با او همسفر بودند بخوانند و درنزد ایشان اقرار کرد که برادرحود برد یا را بدست پر گزاسپ درشهرشوش کشته است. وبایشان اطمینان داد که بردیا فرزند کورش زنده نیست و اکنون درکاخ شاهان پارس ، مغان فرمانروایی میکنند. سپس گفت : آخرین وصیت من بشما این است که باز گشت سلطنت به مادها را ، با بی‌قیدی تلقی نکنید . اگرآنرا با زور بدست‌آوردند شما نیزآنرا بزور اسلحه ، بازستانید .

بند۶۶ـ سپس، کمبوجیه در گذشت، پارسیهایی که درآنجا حاضربودند نمیتوانستد باور کنند که مغها سلطنت‌را بدست گرفته‌اند واطمینان‌داشتند که‌آنچه کموجیه درباره‌ی مرگ بردیا برای‌آنان نقل کرده است بقصدآن بوده که به برادر خود لطمه زند ، وپارسیها را برضد او بشورانند . از این جهت مطمئن بودندآن کس که فعلاسلطنت میکند همان بردیا فرزند کورش است. ازطرفی پر گز اسپ هم قتل بردیارا انکار میکرد، زیرا، پس ازمرگ کمبوجیه اقرار بقتل فرزندکورش برای اوخطر داشت .

بند۶۷ـ آن مغ پس ازمرگ کمبوجیه با خیال راحت نام‌بردیا فرزند کورش‌را فاش کرد و مدت ۷ ماه ازباقیمانده سال هشتم پادشاهی کمبوجیه راسلطنت کرد.دراین مدت‌بهمه‌ی اتباع خودنیکیهای فراوان کرد بدرجه‌ای که هنگام مرگ او همه‌ی اقوام‌آسیایی‌باستثنای پارسیها برمردن اوافسوس میخوردند . این مغ اعلام کرد که برای سه سال سراسرشاهنشاهی اوازانجام خدمت نظام وپرداخت مالیات معافند. درماه هشتم، نیرنگ اوفاش شد.

بند۶۸ـ «اوتانه»[18] پسر «فارناسپ»[19] که ازبزرگان‌پارس بودنخستین کسی بود که حدس زد این مغ بردیا پسر کورش نیست. او متوجه شد که مغ از ارك خارج نمیشود و هیچیك ازپارسیان بزرگزاده را بحضور نمی‌پذیرد. اوتوسط «فدیمه»[20] دخترخود که سابقاً زن کمبوجیه‌بود واینك به حرمسرای آن مغ درآمده بود یقین کرد که او بردیا نیست.

18- Otanes 19- Pharnaspes 20- Phedyme

بند۶۹-بعلاوه،فدیمه دختراوتانه کشف کرد که او گذشته ازآنکه بردیا نیست، گوشش نیز بریده است. ومعلوم شد که کمبوجیه در زمان پادشاهی خود بسبب تقصیری فرمان ببریدن گوش اوداده بود.

بند۷۰- پس‌ازآن هفت‌تن‌ازبزرگان پارسی که: فارناسپ، آسپاتین[۲۱]، گوبریاس[۲۲]، اینتافرنس[۲۳]، مگابیز[۲۴]، هیدرانس[۲۵]وداریوش باشند انجمن کرده وبرآن شدند که آن مغ را ازمیان بردارند. (وبتفصیلی که درتاریخ هرودت‌آمده آن مغ وبرادرش را کشتند. هرودت روز کشته شدن آن مغ را«ما گوفونی»[۲۶] یعنی مغ کشی‌نام نهاده و گوید دراین روزمغان ازبیم‌اهانت از خانه‌های خود بیرون نمیآیند.)[۲۷]

سوم- روایت کتزیاس[۲۸] (اوایل قرن چهارم ق.م)

بند۱۱-۱۲ تان یوك‌سارسس[۲۹] (بردیا) برادر کمبوجیه مغی‌را که‌نامش اسفنداتس[۳۰] بود ازجهت‌تقصیری تازیانه‌زد.این مغ کینه‌ی اورا دردل گرفته، بنزد کمبوجه رفت، و گفت برادرت خیال سوء قصد بتودارد. کمبوجیه بـه برادرش بدگمان شد و او را درنهان بکشت، وچون اسفنداتس شباهت‌کاملی به برادرش تان یوك سارسس (بردیا) داشت برای مشتبه ساختن امر فرمـان داد که وی لباس شاهانه برادرش را بپوشد تا مردم گمان نبرند که او برادر خودرا کشته است پس‌ازآن کمبوجیه آن‌مغ را بجای برادر، به حکومت باختر وپارت فرستاد. این راز پنج سال نهفته بود، تا اینکه خواجه سرایـی که از این رازآگاهی داشت وبه فرمان مغ مجازات شده بود گریخته نزد مادر کمبوجیه رفت و او را ازحقیقت‌آگاه کرد. آمیتیس[۳۱] مادر کمبوجه فرزندخودرا نفرین کرد که به جزای عمل خود برسد. تا اینکه، روزی شاه

21- Aspathines 22- Gobrias 23- Intaphernes
24- Megabyzos 25- Hydarnes 26- Magophonie
27- Buchon J. A. C. Choix des Historiens Grecs, p. 110, 115, Paris.
28- Ctesias 29- Tanyoxarces 30- Sphendates 31- Amytis

دربابل که مشغول قطع‌چوبی برزانوی خودبود ناگهان‌کارد بررانش اصابت کرد وزخمی پیدا شد، وپس ازیازده روز رنج وتعب ازآن زخم درگذشت .

بند۱۳ــ پیش ازمرگ کمبوجیه، بگپاتس[۳۲]، وآرتاسیراس[۳۳] پارتــی برآن شدند که اسفنداتس مغ را از جهت شباهتی کــه بــا شاهزاده مقتول داشت برتخت شاهی نشانند. ولی هنگامیکه، ایکساباتس [۳۴] (از بابل بــا نعش کمبوجیه آمد وآن مغ را فرمانروای کشور دید . چون ازراز کــار اوآگاه بود وی را رسوا ساخت وآن مغ بترسید وبفرمود وی را دستگیر کنند وسرش را بر گیرند .

بنــد ۱٤ ــ پس از آن هفت تــن از بــزرگــان پــارســی کــه : انــوفــاس [۳۵] ، ای درنس [۳۶] ، نــورون دابــات [۳۷] مردونیــوس [۳۸] ، بــاریس سس [۳۹] ، آرتــافرن [٤۰] و داریــوش[٤۱] بودند هم پیمــان شدنــد. اینان بگپاتس وآرتاسیراس را که آن‌مغ را بتخت نشانده‌بودند باخودهمدست کردند. بگپاتس که کلیددار کاخ پادشاهی بوددررا برروی هفت‌تن‌ازبزرگان پیش گفته‌باز کرد. هنگامیکه ایشان‌به‌اطاق‌او آمدند اسفنداتس‌را بافاحشه‌ای بابلی یافتند، وازهرسوی اورادرمیان گرفته، پس‌از زدن‌چندزخم بروی،اورا بکشتند. مدت پادشاهی اوهفت‌ماه‌بود.[٤۲]

۴ــ روایت‌یوستی‌نوس

یوستی‌نوس[٤۳] مورخ رومی درقرن دوم میلادی که روایات خود را از، تروگوس‌پمپیوس[٤٤] مورخ گالیائی درقرن اول‌میلادی گرفته است درباره‌ی

32- Bagapates 33- Artasyras
34- Ixabates 35- Onuphas 36- Idernes
37- Norondabates
38- Mardonius 39- Barisesses 40- Artaphernes
41- Darius
42- A. C. Buchon, Choix des Historiens Grecs p. 348-349. Paris
43- [illegible] 44- Trogus Pompeus

این‌واقعه در کتاب اول بند۱۰ چنین‌مینویسد :

«هنگامیکه کمبوجیه میخواست به‌مصر برود مغی‌رابنام پرکساسپس[۴۵] نگهبان کاخ‌شاهی‌خود کرد. (دریکی از نسخه‌های کتاب یوستی‌نوس نام آن مغ گومتس[۴۶] آمده‌است) . این‌مغ چون ازدر گذشت کمبوجیه آگاه شد. اسمردیس(بردیا)پسر کورش‌را کشت‌وبرادرخودرا که،اوروپاستس[۴۷] نام‌داشت وبه‌اسمردیس[۴۸] شبیه‌بود بجای اوبرتخت‌نشانید». بقیه‌داستان یوستی‌نوس شبیه روایت هرودت‌است .

مقایسه بین سنگنبشته‌ی بیستون وروایات نامبرده :

نام‌بردیاپسر کورش‌در کتیبه‌بیستون بردیه، وددرروایت هرودت و یوستی‌نوس، اسمردیس، وددرروایت کتزیاس، تانیو کسارسس[۴۹] آمده‌است.

نام‌مغ یاغی‌در کتیبه‌ی بیستون، گئوماته،[۵۰] وددرروایت‌هرودت،اسمردیس، وددرروایت کتزیاس اسفنداتس[۵۱]، یادشده‌است. امـا، نام، گومتس[۵۲]، که در روایت یوستی‌نوس‌آمده، نام برادر اوست ، نه‌نام‌خودوی. کتزیاس مدعی‌است که کمبوجیه پس‌از کشتن برادرش‌آن مغ راعمداً اسمردیس (بردیا)خوانده تامردم متوجه قتل‌بردیای واقعی نشوند.

در کتیبه‌ی بیستون سخن ازبرادر گئوماتانیست. هرودت مینویسد : او بیاری برادرش پاتیزی‌تس،[۵۳] به‌شاهی‌رسید. یوستی‌نوس نیز از برادر اویاد کرد منتها نام اورا، «اوروپاستس»[۵۴] نوشته است.

کتزیـاس ازبرادر اویادنکـرده، واز دو تن پارتی بنام «بگپاتس»[۵۵] و آرتاسیراس،[۵۶] اسم برده که میخواسته‌اند اورابه‌شاهی بنشانند.

داریوش در کتیبه‌ی بیستون مغ‌را،از محلی بنام «پیشیااوادا[۵۷] دانسته

45- Prexaesps 46- Gometes 47- Oropastes 48- Smerdis
49- Tanyoxarces
50- Gaumata 51- Sphendates 52- Gometes
53- Patizeites 54- Oropastes 55- Bagpates
56- Artasyras 57- Paishiyauvada

ولی درروایت کتزیاس، وهرودت ازمحل اصلی اونامی بمیان نیآمده است.

محل کشته شدن مغ ، در کتیبه‌ی بیستون در قلعه‌ای ازماد ، بنام سی‌ك یاهواتی[۵۸] درولایت‌نیسایه آمده، ودرروایت هرودت، درشوش ذکرشده‌است.

در کیفیت کشته‌شدن بردیا اختلاف است: داریوش‌مینویسد: که‌وی‌پیش ازعزیمت کمبوجیه به‌مصر بفرمان او کشته‌شد. هرودت مینویسد:هنگامیکه کمبوجیه درمصر بودیکی ازسردارانش رابکشتن وی به شوش فرستاد. درسنگنبشته‌ی داریوش سخنی ازبریده شدن گوش بردیای دروغین‌نیست،در حالیکه ، درروایت هرودت، این مسئله ذکر شده است . پیداست که‌هرودت این روایت را از قول عامه مردم نقل کرده است در کتیبه‌ی داریوش آمده : که کمبوجیه خود را کشت . ولی ، هرودت مینویسد : که اوبراثر حادثه‌ای در« اکباتان » محلی درشام زخمی شده در گذشت . اما کتزیاس مینویسد : که وی در حین بریدن چوبی بـا کادر زخمی شد و از آن حادثه در بابل در گذشت .

مدت پادشاهی گئوماتا :

دوره‌ی کوتاه پادشاهی گئوماتا فنرتی است که درتاریخ هخامنشی روی داده است. گئوماتا تا یازدهم مارس سال ۵۲۲ ق. م درکاخی بنام« پیشیااوادا » بر کوه «ار کدرش» که ظاهراً جایی درماد بوده خود را شاه خواند ودر ۱٤ آوریل همان سال دربابل به‌شاهی پذیرفته شد ، و در ۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ در دژ «سی‌ك یاهواتی» درولایت «نسای» ماد بدست داریوش وشش تن ازهم‌پیمانهای وی کشته شد کشته‌شدن گئوماتا دوماه پس از مرگ کمبوجیه‌بود بنابراین او پیش ازهفت ماه پادشاهی نکرد ، پنج ماه در حیات کمبوجیه و دوماه پس ازمرگ‌وی . پروفسور« شیدر »مینویسد که : «داریوش‌در کتیبه‌ی بیستون برخود میبالد که‌کارهای بسیاری رادریك سال انجام داده است.» .

...uvati

درحقیقت حوادث بین‌واقعه‌ی برطرف‌ساختن مغ‌غاصب، وواقعه اطفاءآخرین آتش طغیان قبایل شرقی وسر کشی بابل، که با تاریخ روزانه ذکرشده‌اند درظرف مدتی بیش ازیکسال ونیم قراردارد ازاین جهت مدتی محققین‌معنای بیشك و تردید «هم در یکسال» را نمی پذیرفتند. از طرفی راه حل دیگری، عبارت ازجلوانداختن تاریخ یك سلسله ازوقایعی که درسطورآخر این گزارش شاهانه ذکر شده «بیك سال» برای مورخین قابل قبول نیست، اما موضوع نیمه سال زیادی راحل میکند. اگرچه‌بازشش هفته باقی‌میماند. (سال مزبور را از دهم ماه هفتم سال حساب میکنند) سالی که گئوماته مغ بدست داریوش کشته شد. تا دهم ماه هفتم‌سال بعد، لیکن کلمات «هم دریك سال» رانمیتوان بمعنای مجازی یعنی طول زمان یك سال گرفت که ماامروز استعمال میکنیم بلکه سال به‌تقویم رسمی است، ازیکم ماه یکم، تا آخرماه دوازدهم. درواقع نیزآخرین تاریخی که گزارش بیستون نام میبرد هفتم‌ماه هفتم است، وازروی‌آن یك تغییر جدیدی برای‌کلمات مزبور میتوان یافت. داریوش بطورقطع ازروز کشتن مغ‌غاصب زمام تخت وتاج را بدست گرفته بود، اما مطابق رسومی، که پارسیان از بابلیان آموخته بودند، رسماً دورۀ سلطنت وی‌بایستی ازنخستین‌روزسال نوحساب‌شده‌باشدوشش‌ماه اول‌سلطنت او جزء پادشاهی کمبوجیه، که بلافاصله قبل ازاو بوده است شمرده شود (داریوش دراینجا میان واقعیات ورسوم تلفیقی کرده، چنانکه دردولت‌خود نیزازتلفیق سیاستهای ممالك شرق وقوم پارسی خود استفاده میکرد.)[٥٩]

داریوش صورت گئوماتارا درسنگنبشته‌ی بیستون‌درزیرپای خودمجسم ساخته، درحالیکه وی دستهای خود را بیهوده به‌التماس وزاری بسوی قاتل خود دراز کرده است.

٥٩ــ شیدر: جهانداری پارسها (ترجمه دکترداود منشی‌زاده، از انتشارات سه‌مکا ص ۲۹ ــ ۳۰، تهران ۱۳۳٥)

درپیش‌دار بوش دیگرشورش کنندگان درحالیکه گردن‌هایشان به‌طناب بپیچیده شده و دستهایشان از پشت بسته شده است مشاهده میشوند.

معنی نام گئوماتا :

« کنت» مؤلف کتاب دستورپارسی باستان[60]،نام گئوماتا را مرکب‌ازدو جزء «گئو»[61]، و «ماته»[62] دانسته، وجزء اول‌را بمعنی :« گلهٔ گاو» شمرده ، وازمعنی جزء دوم اظهار بی‌اطلاعی کرده است.

دیاکونوف[63] مؤلف تاریخ ماد ، این اسم را مرکب ازدوجزء : « گئو» یعنی گاو، و گاوان ، و«ماتا » بمعنی‌داننده، دانسته وزویهم معنای‌آن نام را : «دانای‌صفات گاوان» پنداشته است .

بطوریکه درپیش گذشت: « کتزیاس» نام این مغ را «اسفنداتس»آورده که در اصل اسپننودانه[64] بوده است ، که نامی کاملا زردشتی است و بمعنی «داده مقدسات» است.

دراوستا ، وادبیات پهلوی ، و شاهنامه این نام به‌پسر « کی گشتاسب» که حامی دین زردشت بود اطلاق شده است. این‌نام ، درزبان پارسی ، تبدیل‌به «اسفندیار» شده است . چون گئوماتا زردشتی بوده است دور نیست که این کلمه لقب او باشد.

هدف دینی گئوماتا :

چنانکه میدانیم پیش ازهخامنشیان ، سلطنت ایران دردست مادها بودو مغان نیزقبیله‌ای ازاقوام مادی بودند . مادها میخواستند که حکومت‌ازدست رفته خود را دیگرباره بدست آورند. درکتیبه‌ی بیستون به قیامهای مادی

60. Kent, Roland. Old Persian. p. 182, New Haven, 1955

61- Gau (Gave)

62- Mata

۶۳ـ دیاکونوف : تاریخ ماد (ترجمه‌کریم‌کشاورز) ص ۴۷۲، ۵۱۲ ، تهران۱۳۴۵

64- Spàntodate

مکرر اشاره شده است همانطور که از آن کتیبه و روایت هرودت برمیآید مغان از غیبت کمبوجیه وعـدم محبوبیت او استفاده کرده ، بدست یکی از بزرگان خود بنام گئوماتا قیام کردند .

نفوذ دینی مغان ازمدتهاپیش درمیان پارسیان رخنه کرده بود. این نفوذ شدید مقدمهٔ قیام گئوماتا شد.این توطئه را نباید تنها برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه با منظوردینی نیزهمراه بوده است .

درآثار هرودت میخوانیم که پارسیان بدون مغهـا نمیتوانستند قربانی کنند ، بنابراین مغان درزمان هخامنشیان عضو یك نوع سازمان روحـانی بودند ، ویك جمعیت قابل‌ملاحظه‌ای دینی بشمار میرفتند هرودت میگوید: که مغان یکی ازشش قبیله ماد بودند .

داریوش در کتیبهٔ بیستون برروی کلمهٔ مغ بسیار تکیه کـرده است . شاید برای اوانتساب گئوماتا به طبقه مغان اهمیت خاصی داشته وامکان‌دارد بواسطهٔ همین عنوان‌وی راشایسته ولایق احرازمقام وعنوان شاهی نمیدانسته است .

داریوش در سنگنبشتهٔ بیستون میگوید : که پرستشگاههایی را کـه گئوماتا ویران کرده‌بود ، من ازنو آبادان ساختم . چون مغان‌زردشتی‌بودند وپـرستشگاه ایشان آتشکده بود ازاین جهت نمیتوان گفت معابدی راکه گئوماتا ویران کرد آتشکده بودبلکه میتوان بحدس قایل شد که‌این‌معابد ویران شده متعلق بدارندگان ادیان دیگری مانند بابلیان وایلامیان و جز آنان بوده است .

مذهب هخامنشیان :

تحقیق دراحوال گئوماتای مغ بدون اطلاع ازمذهب هخامنشیان‌ممکن نیست تاکنون بدرستی معلوم نشده است که هخامنشیان چه دینی داشته‌اند ودرسنگنبشته‌های آنان این مسئله کاملا روشن نیست .

مورخان یونانی هم در اخباری که راجع بکیش هخامنشیان داده‌اند غالباً بجای پروردگاران ایرانی نام خدایان یونانی را گذاشته‌اند، چنانکه «زئوس» رابجای اهورامزدا و «آفرودیت» (دیانا) را بجای مهروناهید ذکر کرده‌اند. از کتب پهلوی هم خبر درستی نمیتوان‌راجع بمذهب و تاریخ هخامنشیان‌بدست‌آورد.

داریوش در سنگنبشته‌های خود میگوید :

«اهورامزدا بغ بزرگی است. اوبزرگترازهمهٔ بغان است. اوآسمان‌و زمین وبشررا آفرید، او داریوش راشاه کرد»

بازداریوش‌در کتیبهٔ بیستون‌میگوید: «اهورامزداودیگربغان(خدایان) مرایاری کردند». ولی‌آیااین‌بغان که بوده‌اند؟ معلوم‌نیست. زیرا، کتیبه‌های داریوش ودوجانشین اوذکری‌ازنام هیچ بغی‌جزاهورامزدا نمیکنند.

ممکن است که درزمان هخامنشیان میان‌آیین رسمی‌ودین مردم کشور فرقی وجود داشته است.[۶۵]

در کتیبه‌های داریوش، وخشایارشا، اهورامزدا تنها خداییست که بنام ذکر شده است وی خدایی بزرگ وبزرگتر ازهمهٔ خدایانست، او زمین، وآسمان، وآدمی راخلق کرده، وشادی وسعادت را برای مردم آفریده، و خشایارشا را، شاهی داده است وباوست که داریوش پیش ازرفتن به جنگ «گ‌ارمت» یعنی اسمردیس دروغین درود فرستاد واونیز داریوش‌راازیاوری خود برخوردار ساخت.

هربار که داریوش به‌فتحی دربرابر طاغیان نایـل‌شده‌آن فتح‌راازآن اهورامزدا دانسته است.

مفهوم وجود خدا نیز در اینجا باکلمهٔ اوستایی «یزت» نمـوده نمیشود بلکه باکلمهٔ «بغ» که بندرت دراوستامیبینیم، یاد میگردد. درآن کتیبه‌ها، اهورامزدا سه بار باخدایان دیگر نام برده شده است.

۶۵ــ تاریخ اجتماعی‌ایران درعهدباستان ص ۹۰

بررویهم درمذهب هخامنشیان مبانی اساسی مزدیسنی وجوددارد. جنبهٔ ثنویت آیین زردشتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز بنظر میآید بـا آنکه اسم «انگره‌مینو» وهمچنین نام دیوان درآنها مذکور نیست .

پیروان مذاهب خارجیان که ایرانیان غربی‌راا‌حاطه میکردند دراینجا معتقدین‌به دیویسناخوانده‌نمیشوند : عامل شرودشمن کیش‌بهی‌در کتیبه‌های هخامنشی بنام «دروگ»[٦٦] یعنی «دروغ» خوانده شده است ، (معادل دروج اوستایی) . این امر بسیار متحمل‌است که ایرانیان غربی مانندایرانیان‌شرقی «دروگونت»[٦٧] را متضاد با « ارتون » [٦٨] قرار داده بودنـد . جنبه زراعت دوستی خاص آیین زردشتی نیزدر کتیبهٔ یونانی داریوش که شامل فرمانی به « گاداتس»[٦٩] یکی ازشهربانان است دیده میشود ، وابن مطلبی است کـه بیشتر ایران شناسان ازآن یاد کرده‌اند . معهذا جنبه‌ای در مذهب زردتشی مغرب هست که با مذهب‌زردشتی مشرق اختلاف دارد و آن چنانست که ، زردتشتیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیـگری بودند ، باهمان شدت رفتار و ستیزه کنند که ایرانیان شرقی با دیویسنایان میکردند ، و بهمین جهت میبینیم کــه هخامنشیان خدایان خارجی را در سرزمینهای ملی آنان ستایش میکردند ، و سعی داشتند حـرمت ایشان را رعایت کنند .

در عصر هرودت یعنی دراواسط قرن پنجم ق.م خدمات مذهبی‌پارسیان برعهدهٔ مغان مادی بود . ودرقربانیها ، حضور یکی ازمغان که بتواند پشت مربوط بایزدی راکه تشریفات بنام اوصورت میگرفت ، بسراید لازم شمرده میشد . هیأت شرقی آیین زردشتی دراین هنگام حتی درمیان پارسیان هم نفوذکردها وداخل شده بود . نفوذ دینی‌مغان درمیان پارسیان مقدمهٔ‌توطئه « گاومت» شد .

66- Druga　　67. Drugvant　　68- Artavan

69- Gadates

ازحیث تشریفات دینی ، میان شرق وغرب تامدتی مدبد دریك موضوع اختلافی وجود داشت ، وآن دربارهٔ جسد مردگان است .

عادت به‌قراردادن جسد مرده در جایهای بازمانند دخمه ، که رسم اجباری زرتشتیان است، محققاً از عهد اشکانیان از سرزمینهای شرقی به‌سایر نقاط ایران‌برده شده‌است. زیرامورخان قدیم متعرض شده‌اند که تمام اقوام شرقی مانند: « باختریان» ، و «اریتان» [۷۰] دربلوچستان، و «هیرکانیان» در جنوب بحرخزر، جسد مردگان‌را نزد سگان میافکندند، واین رسم یعنی به‌خاك نسپردن جسد مردگانرا هنوزهم درمیان بعضی از ملل آسیای مرکزی، و درنبت مینوان یافت. این عادت که در میان اقوام بدوی رجود داشت در نزد زرتشتیان براثر اعتقاد باینکه نباید یکی از عناصر اربعه را به‌جسد مرده آلوده کرد، تحکیم شده بود، وچون‌آیین زردشتی شرقی درمغرب نفوذ کرد این عادت نیز تدریجاً جانشین عادت بخاك سپردن مردگان گردید.

هرودوت‌میگوید: [۷۱] «پارسیان‌جسد مرده‌را نخست به‌موم میپوشاندند ، وسپس‌آنرا دفن میکنند، ومغان پیش ازدفن کردن‌آنهارا دربرابر مرغان یا سگان میافکنند و گویند که‌این حال درمیان پارسیان‌نیزوجود دارد .»

«استرابون»نیز ظاهراًتحت تأثیروباستناد قول هرودت گوید که‌پارسیان اجسادمردگانراپس‌ازاندودن‌به‌موم دفن میکنند، اما مغان‌آنهارا میگذارند تا طعمه‌ی مرغان گردد. [۷۲]

ازعهداردشیر دوم هخامنشی نام «میثره» [۷۳] و «آناهیتا» [۷۴] در کتیبه‌ها بیش از «اهورامزدا» دیده میشود . وی در کتیبه‌ی همدان حمایت و یاری «اهورامزدا» و«آناهیتا» و «میثره» را مسئلت‌میکند ، وهمین خدایان‌سه‌گانه

70- Orites

۷۱ـ هرودت،کتاب اول بند ۱٤۰

۷۲ـ استرابن‌کتاب پانزدهم بند ۳ـ۱٤

73- Mithra

74- Anahita

ر کتیبه‌ی شوش از همان شاهنشاه یاد شده ودرمعرض ستایش درآمده‌اند و
ر کتیبه‌ی تخت جمشید ازاردشیر سوم، « اهورمزدا» و «میثره»موردنیایش
رار گرفته‌اند. «بروسوس»[٧٥] بنابرنقل «کلمنس‌اسکندرانی»[٧٦] گفته‌است که
ازعهد اردشیردوم، پارسیان شروع به‌پرستش بتنهائی ،صورت آدمیان کردند،
واین پادشاه ازآنجهت این عادت را مجری داشت که نخستین کسی‌است کـه
مجسمه‌ی «آفرودیت»[٧٧] (آناهیتا) را دربابل وشوش وهگمتانه برپا کرد و
به‌پارسیان. وباختریان ومردم دمشق، وسارد،پرستش‌این‌ربةالنوع‌راآموخت.

محقق است که یك‌تجدد مذهبی به‌ابتکار اردشیردوم صورت گرفته‌است،
لیکن بایدوید که‌آن تجدد چه‌بود؛ دراینکه ایرانیان‌مغرب «میثره» راپیش‌از
عهداردشیردوم‌ستایش‌میکرده‌اند،تردیدی‌نمیتوان کرد. اگر اسم:وهومیس[٧٨]
« واقعاً» ترکیبی‌است ازاسم «میثره » که‌استثنائاً: «میس»[٧٩] بجای «میث»[٨٠]
نوشته شده‌باشد باید نتیجه گرفت که، پرستش «میثره»درنزد پارسیان متعلق
بدوره‌ای نامعلوم و کهن است .

هرودوت ازیك ربةالنوع پارسی موسوم به«میثره» نام‌میبرد،واورامشابه
«آفرودیت اورانیا»میشمارد[٨١]، ومیگوید: پارسیان‌پرستش این ربه‌النوع‌را
ازآشوریان وتازیان‌فرا گرفته‌اند. وی دراینجا « آناهیتا»رابا«میثره» «اشتباه
کرده‌است چه «آناهیتا» است که ستایش او تاحدی تحت تأثیرمراسم ستایش
ربةالنوع بابلی‌بنام « ایشتر» [٨٢]. قرار گرفته بود ، امااز این اشاره هرودت
« چنین‌برمیآید که‌هردوخدای مذکور یعنی«میثره»و«آناهیتا»درعهدهرودت
درمغرب ایران‌پرستیده‌میشده‌اند. پس‌ازاینکه‌دردوره‌ی اردشیردوم می‌بینیم،
شناختن«میثره»و«آناهیتا»بعنوان خدایانی است کـه نهایت بستگی را به ـ
«اهورامزدا»دارند، واز اجتماع آنها خدایان سه گانه پارسی‌بوجود میآیند،

75- Berososs | 76- Clemens Alexandrian
77- Aphrodite | 78. Vahumisa | 79- Masa
80- Mitha | 81- AphroditeUrania | 82- Ishtar

وشاید دراین‌امر بتوانیم معتقدبه‌نفوذی‌ازعقیده‌ی سامی بوجود یك‌رب‌النوع پدرویك‌ربةالنوع‌مادر ویك رب‌النوع پسربشویم.

اما،«میثره»(میتره)بالااستقلال‌ازباب‌ایمان‌واعتقاد شدیدی که‌باوداشته‌اند عبارتست از: یکی ازدو«اهوره» که دومین آن«مزداه » (ورونه) میباشد، و این ایمان واعتقاد درمیان مردم بسیارعمیق وقدیم بوده‌است .

تجدیدویاتجدد دیگری که‌بوسیله‌ی اردشیر دوم صورت گرفت آن‌است که‌پارسیان‌تحت‌تأثیرعادت‌عمومی ملل‌آسیای‌علیا ، شروع به‌ساختن‌وپرستش اصنام کردند. صورت: «اهورامزدا» که‌دریك حلقه‌دارای بال درنقش‌برجسته‌ی تخت‌جمشید وبیستون دیده میشود،بتی نبود که پرستش شود ودرعهدهرودت ایرانیان مغرب هنوز عادت‌برپا کردن اصنام‌را نداشته‌اند .[۸۳]

پس پیکره‌هایی که درعهد اردشیردوم برپاشده نه‌متعلق به‌«اهورامزدا » است، و نه‌متعلق‌به«میثره» بلکه ربه‌النوعی‌است که خصایص « ایشتر» بابلیان را بخود گرفته‌است.بتهای «آناهیتا» ازروی‌نمونه‌های اصنام (ایشتر) ساخته شده‌بود وتوضیحاتی که ازآن ربه‌النوع، دربندهای ۱۲۶-۱۲۹ ازیشت پنجم دیده میشود محققاً ازروی چنین‌بتی‌است، که شباهت بسیاری باهجسمه‌های « ایشتر » داشته است . چنانکه دیده‌ایم یشت پنجم باید در سرزمین مـاد پس از برقرارشدن ارتباط معنوی‌شرق‌وغرب سروده شده‌بـاشد این منظومه خصوصاً بندهای ۱۲۶–۱۲۹ آن در دوره‌های جدیدتر یعنی در عهد اردشیر دوم ساخته شداست.[۸٤]

دربحث راجع به‌دین هخامنشیان غالباً این مسئله پیش میآید کـه‌آیا ایرانیان در دوره‌ی هخامنشی زردشتی بوده‌اند یانه؟آنچه که میتوان‌استنباط کرد آنست که در اصول عقاید تفاوت زیادی بین ایرانیان زردشتی و غیـر زردشتی وجود نداشته است. دین‌آریاهای ایران در ابتدا مذهب آریاهای

۸۳ــ هرودت‌کتاب اول بند ۱۳۱

۸٤ــ مزداپرستی در ایران قدیم ص ۵۷ــ۶۵

هند وایران بوده ، وبعدها این مذهب ترقی کرده و بدان مرحله رسیده است که مورخان یونانی آنرا وصف کرده‌اند.

آیین زردشت که درمشرق ایران رواج داشت کم کم درسایر نقاط ایران نفوذ یافت و در دوره‌ی اشکانی درسراسر ایران توسعه پیدا کرد. اما نظـر شاهنشاهان هخامنشی نسبت به‌مذهبهای دیگـرمبنی برتسامح وتساهل بوده است ، وآنان برخلاف ساسانیان ، هیچگاه درمـورد مذهب به رعایای خود سخت نمیگرفتند ، وبعکس آنان را دراختیار مذهب آزاد میگذاردند .

هرودت درباره‌ی مذهب کمبوجیه گوید که : او دربسترمرگ «خدایان پادشاهی» را میپرستید بدون آنکه « اهورامزدا » را بیـادآورد. این خبـر میرساند که اونه‌تنها مانند «گئوماتا» زردشتی‌نبوده بلکه ازمخالفان آن دین هم بوده است . بروایت هـرودت طغیان ، « گئوماتای مغ » که از روحانیان زردشتی بود برای آن بود که دوباره سلطنت را بدست مادها بسپارد.[۸۵]

دین مغان :

چون مغان بقول هرودت قبیله‌ای از قبایل ششگانه‌ی مادها بودند ، از این جهت کیش ایشان نیز تا حدی به‌عقاید آن قوم مربوط میگردد. در بارهٔ کیش مادها جز نامهای خاصی که در کتیبه‌های آشوری مانده ، مدارکی‌در دست نداریم ، وبراثر تجزیه‌تحلیل اسامی مزبورمیتوانیم اطلاعاتی درباره‌ی دین صاحبان آن بدست آوریم. از نامهای مزبورچنین معلوم میشود که مادها به کیش مزدایی یا زردشتی نـزدیك بوده‌انـد. یکی از کلمات مادی که در کتیبه‌های آشوری آمده ، نام «اهوراست» که بمعنی «نیکو» و «خـداوند است وبعدهابمعنی «روان نیك» بکاررفته‌است.این کلمه درکتیبه‌های آشو بصورت «ائوئره»[۸۶] و«آئور»[۸۷] بکاررفته ونیز«مزدا»، (درآشوری«مشا

۸۵ــ تاریخ اجتماعی ایران درعهد باستان ص۹۶

87. Aur 88. Mashda

بمعنی‌خردمند) دیده میشود. البته‌این‌دو کلمه‌چنانکه دراوستا نیزدیده‌میشود برخلاف زبان هخامنشی که درآن «اهورا، مزدا» آمده درزبان مادی جدا استعمال‌میشده‌اند. یکی دیگراز کلمات دینی مادی که در کتیبه‌های آشوری آمده «بگ»[89] است که بمعنی «بغ» وخداوند میباشد. درترکیب بعضی از نامها، سه صفت مهم دینی واخلاقی:یکی «آرتا»[90] و«ایرتا»[91]، بمعنی‌راستی، ونیروی‌سحرآمیزایمان ، و دیگر « خشثرا » [92] (درآشوری « ستر » [93] و « کیشتر»[94]) ، بمعنی‌حکومت وقدرت ، و دیگر «فرنه»[95] (در آشوری «پرنو»[96] و« پرنه» [97] ، «برنه») [98] آمده است . این کلمه که در اوستایی «خورەنه»[99]ودرپهلوی«خوره»(فره)شده،ودرمادی ظاهراً «هورەنه»[100] بوده است.دیگر نامهایی‌ازقبیل«فرورتیش»[101]،و«اسفنداتس»[102]و«اسپتامس»[103] است که درآثار یونانی قرن‌پنجم وششم ق. م. درضمن گفتگو از تاریخ‌مادها دیده میشود که نامهایی‌کاملا زردشتی است.

این نامها ثابت میکند که ایرانیان مادی ، به‌خدایی بنام «اهورمزدا» و دینی شبیه معتقدات زردشتی اعتقاد داشته‌اند.

درقرنهای هفتم و ششم ق . م ، سرزمین ماد مرکز گسترش فعالیتهای دینی بوده است ، ولی نمیتوان گفت که ماد،محل تولد زردشت ، ویاپیدایش اوستا بوده است.

«هرودت» در کتاب خود به‌مذهب مادها اشاره نمیکند ، ولی از کیش مغان اطلاعات مفیدی دراختیار ما میگذارد. او میگوید که : رسوم مذهبی مغان با پارسیان تفاوت دارد. هرودت مینویسد که : «پارسیان از لحاظ دین تحت رهبری مغان قرارداشتند. درنزد مغان بت پرستی، وبنای معابد ، و

89- Bag
90- Arta
91- Irta
92- Xshathra
93. Satar
94. Kishtar
95- Farna(h)
96. Parnu
97. Parna
98- Barna
99- Xvarena
100- Hvarna
101- Fravartish
102- Sphendates
103- Spitamas

قربانگاهها مجاز نیست . ایشان خدایان را درمخیله خویش شبیه به آدمیان مصور نمیسازند. برخلاف یونانیان رسم ایشان این است که بر کوههای بلند قربانی میکنند، وآنرا نثار « زئوس » (اهورمزدا) یعنی « خدای خدایان » مینمایند. اینان ، همه رواق آسمان را «زئوس» (اهورامزدا) میخوانند، ودر پیشگاه خورشید وماه ، وخاك ، وآتش وآب وباد نیز قربانی میکنند».

«مغان نعش مردگان خود را دفن نمیکنند ، و آنرا پیش پرندگان ، و سگان میاندازند ، اماپارسیان نعش مردگان خودرا با موم میاندایند،وسپس بخاك میسپارند. مغان بدست خودهمه موجودات زنده را باستثناء سگ، و آدمی میکشند. وکشتن تعداد کثیری مورچگان، ماران و دیگرخزندگان وپرندگان را ثواب میدانند».

«استرابون» جغرافیدان قدیم یونانی میگوید : «مغان درهنگام قربانی گوشت حیوان را قطعه قطعه میکنند وهر کس سهم خود را گرفته بخانه‌اش برمیگردد . برای خدا ، سهمی نمیدهند زیرا ، میگویند فقط روح حیوان قربانی شده مال خداست، وبا وجودآن بعضی عقیده دارند که تکه کوچکی از گوشت حیوانرا روی آتش بگذارند. آنان در مراسم قربانی برای آتش چوب سفید وخشك بکاربرده ، رویآن روغن میریزند، واگر کسیآتش را بدمد ، یا مرده را حمل کند ، یا رویآتش فضله بیفکند ، او را میکشند . مغان درموقع قربانیکارد بکارنمیبرند بلکه حیوان را ، باهیزم ، یادسته‌ی هاون میکشند . آنان دربرابر آتشی که همواره مواظبند خاموش نشود ایستاده ، سرود میخوانند ، کلاه نمدی که برسردارند اطراف دو گونه‌ایشان را میپوشاند.»

از کتیبه‌ی‌بیستون چنین معلوم میشود که : مغان طبقه‌ای ازمردم شمرده میشدند ، ودرآن کتیبه کلمهٔ «مغ» معنی نژادی وقبیله‌ای دارد .

دراواخرعهد پارتیها واوایل ساسانیان ، یونانیان وروميان ، روحانیون

کیش زردشتی را «مغ» میخوانند . درنوشته‌های افلاطون ازمغان ووظایف دینی وتربیتی ایشان یاد شده است .

محتملاسرزمین اصلی مغان، نخست«ری» وسپس«آذربایجان» بوده‌است.

درتاریخ ساسانی‌میخوانیم که رئیس مغان که اورا «مصمغان» (مس‌مغان) میخواندند در «ری» جای داشت، ودر«دماوند» می‌نشست ، وعربها اصطلاح «مصمغان» را به « کبیرالمجوس» ترجمه کرده‌اند . گمان میرود کـه مغـان قبیله‌ای بودند ، که تعلیمات زردشت درمیان‌آنان از روزگاران قدیم رواج یافتـه بود ، وایشان مروجان وحاملان دین زردشت بودنـد ، واز این جهت روحانیون دین زردشت را مغ وبـزرگ ایشان را «مگوپت» [۱۰۴] (موبـد) میخواندند .

بنا به اطلاعاتی که از کتیبه‌های آشوری، و کتب یونانی بما رسیده‌است، مغان درآغاز قرن ششم ق.م دردربار پادشاهان ماد سمت نمایندگی مذهبی را داشته‌اندولی‌معلوم‌نیست که‌دین زردشت بآن‌صورتی که در گاتهاآمده از طرف دولتی چون دولت ماد برسمیت شناختـه شده باشد . مطالبی کـه در کتاب هرودوت ، و استرابون راجع به اعتقـادات مغان آمده عیناً با کتـاب وندیداد: که از کتب‌پنجگانه‌ی اوستای موجوداست تطبیق‌مینماید.تصاویری کـه برروی آثار باستانی ازمغان یافت‌شده ، عیناً باآنچه کـه استرابون در توصیف ایشان نوشته است تطبیق میکند . با اعتقاد کامل میتوان گفت کـه پارسیان زمان هخامنشی درتحت تأثیرشدید تعلیمات مغان قرارداشتند، ولی هخامنشیان هنوز چنانکه باید وشاید به‌کیش زردشتی نگرویده بودنـد ، وتعلیمات مغان درآنزمان بینابین مندرجات « گاتها» و«یشتها» بود .

تقریباًهمزمان‌باتأسیس پادشاهی ماد تعالیم دین‌مزدیسنی که‌بدستورهای گاتها منجرمیگشت ، وبه زردشت منسوب‌است، درسرزمین ماد رواج داشت. مضمون تعالیم مزبور تقریباً همان است که در «یسناها» آمده، ولی‌برخی از

104- Magopat

قسمتهای آن مثل بزرگداشت «میترا»، که فقط در «یشتها» منعکس است در آن عهد نیز وجود داشته است. تعالیم مغان، مورد پشتیبانی پادشاهان ماد قرار گرفته‌بود، و آنان‌درمبارزه‌ی‌خویش‌علیه تجزیه‌طلبی‌بزرگان‌محلی‌از آن استفاده میکردند. تعالیم مزبور محتملا بمردم بومی‌تحمیل شده بود باآنکه مغان خودمردگان‌خویش‌را دردخمه یعنی‌فضای‌آزاد میگذاشتند. از قرنهای هفتم وششم ق.م مقبره‌هایی درصخره‌ها یافت شده است که دربرخی از آنها تصویر مغی‌نیزدیده میشود، وثابت‌میگردد که شاهان ماد برای پرهیزازملوث ساختن خاك نعش خودرا درون سنگها میگذارده‌اند.[۱۰۵]

دین زردشتی دراین عصر هنوز آیینی محلی‌بود، ودرمشرق ایران رواج داشت، وبتدریج توسط مغان که مبلغان‌آن دین بودند، درمیان اقوام ایرانی رواج میافت. این دین با مزداپرستی که درمغرب ایران رایج بود اختلافات بسیاری داشت. ظاهراً مادها نسبت بدیگر اقوام ایرانی به دین زردشتی نزدیك تربوده‌اند، ازاین جهت مغان که طایفه‌ای از طوایف ششگانه‌ی آن اقوام بشمار میرفتند مروجان دین مزدیسنی درمیان مردم ایرانی مغرب محسوب میشدند.[۱۰۶]

هدف سیاسی گئوماتا: قیام گئوماتا موجب این تصورمیشود که، شاید مغهاسعی‌داشتند به‌آداب‌وسنن قدیمی ماد مربوط به‌قبل ازدوره‌ی هخامنشیان برگردند. ظاهراً درماد نهضت عظیمی علیه حکومت هخامنشیان آغاز شده بود، ومؤید این مطلب همان قیام «فرورتیش» نامی‌است که ازماد برخاست،و داریوش نا گزیرشد، بلافاصله پس ازسرکوبی‌مغان، با او وارد نبرد شود این «فرورتیش»خودرابعنوان «خشثریته» که شاید درزبان مادی بمعنی«شاه»است میخواند.وی‌مدعی‌بود که ازتخمه‌ی«هوخشتره»(کیاکسار)است، ومیخواست

105- Benveniste, Emile, The Persian Religion, according to the Chief Greek Texts, Paris, 1929, p. 22-68

106- The Persian Religion, p. 118-119

قدرت وعظمت ماد را دیگر باره بزمان آن پادشاه برساند. از طرف دیگر ، مغان محتملا بعنوان رهبران روحانی مادها، وایرانیان، تلاش میکردند که دیگر باره قدرت ازدست رفته را بازیابند.

نهضت دینی در شرق‌ایران ، که در گاتهای زردشت منعکس است ظاهراً بیشتر جنبه‌ی دمکراسی داشت واین‌امر نتیجه‌ی پائین‌بودن سطح‌پیشرفتهای ایالات شرقی بوده است . آنان هنوز بوجود ثروتی که موجبات تسریع در ویران ساختن‌روابط قبیله‌ای متداول دربین مادها ، وایرانیان مغرب‌رافراهم ساخته بودواقف‌نبودند. این‌تتبعات که جنبه‌ی کلی تاریخی دارد بخودی‌خود کافی‌است که موضوع امکان هماهنگی وهمبستگی دین زردشت و«داریوش» را مورد تردید قراردهد ، بعلاوه نام‌زردشت در کتیبه‌های ایران باستان‌دیده نمیشود و همه‌ی مؤلفان قدیم‌عصراورا بدوران پیش ازداریوش یعنی‌زمانهای بسیار دیرین نسبت میدهند. هرودت که بخوبی از امور مربوط به‌ایران‌غربی آگاه‌است‌مطلقاًدر کتاب خود ازاو نامی‌نمیبرد، جز «ویشتاسب» (گشتاسب) حامی«زردشت» که‌همنام‌پدر داریوش‌اول‌است هیچیك‌از کسانیکه‌طبق‌روایات مانند: «وجاماسپ» و«فرشوشتر»درزمره اطرافیان‌زردشت بودند باکسانیکه در دربار نخستین پادشاهان هخامنشی ازآنان یادشده است همنام نبوده‌اند.

بطور کلی نهضت اجتماعی که در گاتها منعکس است جنبه‌ی‌یك پدیده‌ی محلی درشرق ایران را داشته‌است. جالب‌توجه آنکه نام ماد ، پارس‌وحتی خود مغها در اوستا ذکرنشده است.

این‌نظریه دور از تحقیق نیست که بگوئیم در غرب ایران تعالیم گاتها مورد قبول‌واقع‌شده، وبعدها بوسیله‌مغان که طبق روایات گذشته،بازردشت، وابستگی‌داشته‌اند ، روبترویج نهاده‌است . ازاین جهت است که میتوان گفت جامعه ماد شرقی ، ازجامعه‌ی ، آسیای میانه وایران‌شرقی وجه تمایز زیادی نداشته است.[۱۰۷]

۱۰۷ـ م.م. دیاکونوف : تاریخ ایران باستان ، ص ۱۲۶ ـ ۱۲۸

اصلاحات اجتماعی گئوماتا : در سنگنبشته‌ی بیستون ، قسمتی وجود دارد که امکان داشت تا اندکی علت شورش مغان را روشن سازد . ولی‌متن پارسی باستان آن روشن نیست ، وترجمه‌ای هم که به زبان عیلامی موجود است ، هنوزبخوبی‌حل نشده ، ومتن بابلی‌آن‌هم دراین نقطه ازبین‌رفته‌است. ازاینرونسبت به‌این متن ، تفاسیر مختلفی میتوان کرد . اینك ما این قسمت از سنگنبشته‌ی داریوش را ازلحاظ زبان‌شناسی مورد بحث قرارمیدهیم ، تا بروشن شدن مطلب درآن باب کمکی کرده باشیم :

داریوش دربندچهارم ستون نخستین سنگنبشته بیستون میگوید که:
«یادگاههایی(ایادن)[108] را که گئوماتای‌مغ‌ویران کردساختم.چراگاه‌ها (ابی‌چاریش)[109] نشیمنگاه‌ها(گئی‌ثامچا)،[110] خانه‌ها(مانیامچا)[111]، وسهم زمین‌ها (ویث‌بیشچا)[112] راکه گئوماتای مغ بستاند بازدادم.

بحث دربارهٔ بعضی‌ازکلمات سنگنبشته بیستون :

«ایادن»بمعنی پرستشگاه‌است که معنی تحت‌اللفظی آن یادگاه میباشد . ریشه‌آن«یاد»[113] است ، که بمعنی یاد کردن،ونیاز آوردن ، وپرستیدن‌است، و در زبان سانسکریت «یج»[114] ودر پهلوی «یشتن» آمده که بمعنی دعا- خواندن است ، وآن همان اصطلاحی است که : «هرودت» در کتاب خود بصورت «ایادنه»[115] بکاربرده است .

در متن پارسی‌باستان‌معنی «ایادنه» را بسبب‌فقدان مدارك دیگرنمیتوا دقیقاً تعیین نمود. بازبان عیلامی ترجمه این کلمه «سیان‌-ناپ-» ... بمعـ «معبد خدایان» است . وبهزبان آکدی «بیتانه - شا - ایلانی» است که بـ «خانه‌های خدایان» میباشد . هر دو اصطلاح اخیر ... از در مـور

...dan
...yamcha

109- Abicharish 110. Gaithamcha
112. Vithbishcha 113. Yad
115. A...

استعمال میشود گرچه کلمه معبد (سیان) درزبان عیلامی ممکن است مکان مقدسی بی‌سقف و درهوای آزاد نیز باشد .[۱۱۶]

ابی‌چاریش : [۱۱۷] بمعنی چراگاه،آبچرا. معنی این کلمه مشکوك است ، و درست معلوم نیست . شایدآن از ریشه «چر»[۱۱۸] بمعنی حرکت کردن ، وپوییدن باشد . در سانسکریت ، واوستا ، این کلمه چراتی[۱۱۹] آمده‌است ، که به تناسب باکلمه بعد ازخودش « گئی‌ثامچا» میتوان آنرا بمعنی چراگاه ومرتع دانست .

گئی‌ثامچا : گئی‌ثا[۱۲۰] کلمه‌ایست کـه معنای آن درست معلوم نیست . « کینگ» [۱۲۱] و «تامسن» [۱۲۲] این کلمه را گله،و«دارمستتر»[۱۲۳]، مزرعه ، و بعضی دیگراموال ترجمه کرده‌اند .

ترجمه بابلی آن خراب شده است، ازترجمه عیلامی‌هـم چیزی فهمیده نمیشود « کنت ،آنرا بمعنی اموال‌و گله‌ترجمه کرده است . این کلمه دراوستا، «گئه‌ثا»[۱۲۴] بمعنی زندگی فردی ، و درجمع بمعنی جهان‌آمده است ، ودر پهلوی بصورت «گهان»[۱۲۵] و در فارسی«جهان» شده است و معنی‌آن‌همـان نشیمنگاه،ومسکن‌است . مانیامچا: [۱۲۶] «مانیا»[۱۲۷] بمعنی‌خانه‌است، وهمان کلمه‌است که‌درخانمان‌دیده‌میشودودرپهلوی تورفان‌بصورت «مان‌بید» [۱۲۸] آمده است .

« کنت» ، مانیارا بمعنی «بردگان خانگی» دانسته است . ایـن کلمه در

۱۱۶ـ دیاکونوف ، تاریخ ماد ص ۵۲۷

117- Abicharish 118- Char 119- Charati

120- Gaitha 121- King, L. W.

122- Thompson R. C. (The sculptures, and inscription of Darius, the Great on the Rock of Behistun in Persia, British Museum, 1907.

123- Darmesteter, J. 124- Gaetha 125- Gehan

126- Maniamcha 127- Maniya 128- Manbid

سانسکریت ، «دما» [۱۲۹] بمعنی خانه، ودر یونانی ولاتین «دومس» [۱۳۰] آمده که بمعنی خانه میباشد .

ترجمه عیلامی این کلمه : «کورتاش» [۱۳۱] است ، ودر اسناد عیلامی [۱۳۲] استخر بسیار تکرار شده است.

«دیاکونوف» معتقد است که این کلمه بمعنی اهل خانه ، و متعلقان به خانه وخانواده یعنی «مانا» [۱۳۳] میباشد ، که دراوستا «نمانه» [۱۳۴] و درسانسکریت «دمانه» [۱۳۵] آمده است .

«گرشویچ» خاطر نشان میسازد که در زبان طخاری کلمه «مانیه» : [۱۳۶] در حالت جمع اضافی بمعنی بردگان از زبانهای ایرانی غربی به وام گرفته شده است ، و اصطلاح مانیای پارسی باستان ، و «کورتاش» عیلامی باواژه «اویکتس» [۱۳۷] (برده‌خانگی) مطابق میباشد . ممکن است تصور کرد که «مانیا» عبارت از اهل خانه اعم ازخانواده وبردگان ایشان بوده است .

ویث بیشچا : [۱۳۸] «ویث» بمعنی خاندان،وخانواده‌وخانه ودربار است . کنت این کلمه را بمعنی خانه ، وخانه شاهی ، وقبیله شاهی ودربار شاهی گرفته‌است . [۱۳۹] این کلمه دراوستا «ویس» [۱۴۰] ، و درسانسکریت «ویش» بمعنی خانه ومنزل ، ودریونانی «ویکس» [۱۴۱] ، ودرلاتینی «ویکوس» [۱۴۲] بمعنی دهکده آمده است .

دیاکونوف این کلمه را به‌معنی «سهم زمین» : دانسه است، و گوید «ویث» دراصل بمعنی عشیره پدرشاهی است که به‌نیای مشترکی برسند . [۱۴۳]

129- Dama 130- Domos 131. Kurtash

132- Eillame 133- Mana 134- Namana

135- Demana 136- Manye 137- Oiketes

138- Vith bishcha 139- Ken, Old Persian, p. 168-182, 202, 20(

140- Vis 141- Vikos 142- Vicus

۱۴۳ــ دیاکونوف : تاریخ ماد ص ۲۲۹ــ۲۳۲

ویث= ویس در کتیبه بیستون بمعنی واحد اقتصادی جامعه بوده است و «نمانه» یا خانواده جزئی از «ویث» بشمار میرفته ، ولی «ویث» بمعنی خاندان ، وعشیره نیست . بلکه نام متداول دهکده ، ونقطه مسکون نیز میباشد ، واین میرساند که درآغاز دهکده‌ها عشیرتی وخاندانی‌بوده‌اند .

بطوریکه دربالا دیدیم گئوماتای مغ ازدشمنان خود اموال ، وبرده‌های آنان‌را بزور میگرفت بدیهی است مردم آزاد ثروتمند وصاحب برده ونجبا بیش از دیگر مردم دچار زحمت میشدند . درمیان نجبا وآزادان عده‌ای وجود داشتند که ازمغان حمایت میکردند ، وعده‌ای نیزبودند که مغان میتوانستند ایشان رابآسانی بطرف خود جلب نمایند .از گفته‌های «هرودت» چنین برمیآید که گئوماتا درپی بهبود وضع عامه مردم بوده است ، اما در سنگنبشتهٔ بیستون آمده که: اومردم رااز برخی ازحقوق مالی وغیره محروم مینمود ،وخلق ازوی‌بیمناك‌بودند این گفته باآنکه متناقض‌نوشته .«هرودت» است نمیتوان‌آنرا کاملا مغایر باآن دانست. کتیبه بیستون به‌امر کسی‌نوشته شده که بدست خویش گئوماتای مغ را کشته است وبالطبع درباره دشمنی میان وی ومردم غلو کرده است .

درحقیقت مردمی از گئوماتا متضرر شدند که درمیان طبقه‌ی اشراف از مخالفان اوبشمار میرفتند .

از گفته‌ی«هرودت» که‌میگوید:« همه‌آسیاازمرگ گئوماتا متأثربودند» معلوم‌میشود که گئوماتا باسیاست ملایم خودتوانسته بود ودر دوره‌ی کوتاه حکومتش اکثر مردم را طرفدار خود کند .

مقصود نویسنده کتیبه‌ی‌بیستون که « گئوماتا»اموال منقول ، وغیرمنقول را ازمردم‌سلحشوریعنی «کاراهیاویث‌پاتی»[۱۴۴] گرفت ، بخشی از آزادگان است که به‌ارتش دائمی ومحافل درباری ودستگاه اداری جلب نشده‌بودند .

144. Kara Hya Vispaty

ابــراین عملا «کاراهیاویث پاتی» بطور کلی آزادگان عـادی بودند :«آرا،
نی مردم ، وقشون درایـران ، اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت ، وهیچ حکومتی
،ون حمایت ، وطرفداری این گروه نمیتوانست برپای خود بایستد .

داریوش ، ونجبا که دراطرافش بودند ، وهمچنین مغانی که منافع‌عده‌ای
نجبا را حفظ مینمودند ، هریك بنوبه خود تلاش میکردند که مردم را به
رف خود جلب نمایند .[۱۴۵]

نظریات آلتهایم دربارهٔ گئوماتا : تازه ترین نظری که درباره قیام
گئومـاتـا ، از طرف دانشمندان خـاور شناس بیان شده ، نظریات ارزنده
آلتهایم» دانشمند آلمانی است، که‌در کتاب معروف خود : «زبان آرامی در
وره هخامنشی»[۱۴۶] که بهمکاری خانم «اشتیل» نوشته ، درباره آن واقعه،
تفصیل بحث کـرده است . ما اینك خلاصه گفتار اورا درذیل مقاله‌ی خود
یاآوریم :

بنا بـر سنگنبشته‌ی بیستون « گئومـاتـا » قیام خود را ، از دژ
بیشیاهوواداـ»[۱۴۷] که در کوهستان «ارکدریش» واقع بودآغاز کرده« کنت»
ر کتاب دستور پارسی باستان ، لغت «پیشیاهوواداه را ازدولفظ «پیشیا»[۱۴۸]
معنی نوشتن ، و«هوواداه بمعنی‌خانه ومنزل مرکب میداند . بنابراین ،این
کلمه‌ترکیبی بمعنی کتابخانه‌ای است که‌جزوخزانه شاهی بود .این کتابخانه
رشهر «احمتا» (اکباتـان ، همدان) موجود بود ، وازنوع بایگانی الـواح
عیلامی ،که اخیراً درتخت جمشید ، بدست آمـده است محسوب میشد ، و
مخزن‌مدارك واسناد رسمی‌بود که روی‌الواح باخط میخی به انضمام‌رونوشت

۱۴۵ــ دیاکونوف تاریخ ماد ص ۵۲۲ــ۵۲۵، دیاکونوف (م.م) تاریخ‌ایران‌باستان ص۱۲۸ــ۱۲۹

[1]6- Altheim und Steihl, Die Aramaische Sprache unter den Achaimeniden, Frankfurt, 1963.

Paishiya huvada 148. Dalatl...

آرامی آنها که روی چرم یامقوایی که بآن بسته بودند نوشته شده بود. بنابه سنگنبشته‌ی بیستون این خزانه در کوه «ارکدرش» درجای امنی قرار داشت. نام‌این‌دژ، دررونوشت آرامی کتیبه‌ی‌بیستون که‌درجزیره «الفانتین»[۱۴۹] نیل در مصر پیدا شده، و توسط دانشمند انگلیسی: «کولی»[۱۵۰] تحت عنوان «پاپیروس‌های آرامی ازقرن‌پنجم ق.م» بطبع رسیده ذکر گشته‌است.

بنابعقیده بعضی ازباستان شناسان این خزانه یادرپاسار گاد بود زیا در جایی دیگر در پارس. چون در بابل خزانه‌ای ازسال اول حکومت کورش وجود داشت، لذا برای نگاهداری مدارك رسمی آرامی درپارس، وماد نیز نظیر آن‌خزانه‌هایی دایرشد. تنهااطلاعی که کتیبه‌ی‌بیستون درباره «گئوماتا» بما میدهد این است که وی ازمغان بود امااینکه او ازدبیران پادشاه درکاخ «پیشیاهوواداء» یاعضو اداره کشوربوده است معلوم‌نمیشود.

بقیه‌این داستان را «آلتهایم» و «اشتیل» ازروی اخبار «هرودت» و کتیبه‌ی آرامی یونانی که در «متسختعه» در گرجستان‌پیدا شده وهمچنین از مدارك قدیمتر بطور شگفت‌آوری تکمیل کرده‌اند.

ازنوشته‌های «هرودت» درمیآبیم که «گئوماتا» بدست برادر خود به پادشاهی رسید کمبوجیه، هنگامیکه بالشکر خویش رهسپار مصر میشد، برادر گئوماتارا که‌نگاهبان‌کاخهای شاهی‌بود باخود نبرد. ازنوشته «هرودت» برمیآید که ظاهراً وی عنوان وزیر دربار داشته است، ازاین جهت‌توانسته با دسایسی برادر خود «گئوماتا» را که‌بابردیا برادر کمبوجیه شباهت داشت بآسانی به‌تخت شاهی بنشاند. رسیدن یك مغ بمقام عالی وزارت دربار، یا مقامی نظیر آن نشان میدهد که پیروان زردشت درآن عصر نیرومند شده بودند، ومیکوشیدند تا اداره مملکت را بدست بگیرند.

149- Elephantine

150- Cowley, Aramic Papyri of the fifth century, B. C. Oxford, 1923, p. 253-271

از روایت «هرودت»، وسنگنبشتهٔی بیستون، ومدارك بابلی بـرمیآید که حکومت «گئوماتا» درایران باانقلابات شگفتی همراه بوده است.

چنانکه میدانیم دین‌زردشت ازسرزمین باختر «بلخ» درمشرق‌ایران، به «ماد» وازآنجا به «پارس» نفوذ کرد. «هرودت» مغان را یك قبیلهٔی مادی می‌داند. وارد شدن دین‌زردشت به پارس ازراه ماد بوسیله لغات مادی که‌جزء فرهنگ‌زردشتی‌شده‌است‌از قبیل: «بگه» و«وزرکه»، «زورا» و«پیتیازبایام»[1] وغیره نیزثابت‌میشود.

بنابر عقیدهٔ «هرودت» دونفر، یکی «گئوماتا» ودیگر برادرش می‌کوشیدند تا حکومت‌از دست‌دادهٔی ماد را دوباره‌بدست‌آن قوم‌بسپارند. «کمبوجیه» بقول «هرودت» از هخامنشیان اطراف خود شکایت میکند که: «چیزی جزاینکه حکومت‌را دوباره بدست مادها بسپارند نمیدانند». «گوبریاس» «انقلابیان‌راتحریك‌میکرد ومیگفت: نباید‌بگذاریم تا پارسیان، زیردست یك‌مرد مادی‌مجوسی (مغ) باشند: «کمبوجیه» مردم پارس‌راتهدید میکرد اگر نکوشند حکومت‌را دوباره بدست‌آورند، دیگر باره‌بزیردست مادها خواهند افتاد.

ازاین روایات‌معلوم‌میشود که دین زردشت در آخرین سالهـای سلطنت کورش پیشرفت‌بسیاری کرده ومغان خودرا بـرای‌کارهـای مهـم درسیاست داخلی‌مملکت‌آماده‌میکردند، ازاین‌جهت غیبت کمبوجیه هنگام‌لشکر کشی اوبه‌مصر به‌آنان فرصت مناسبی‌داد که‌حکومت را دیگرباره بدست گیرند.

موافق‌روایت: «هرودت»: همه ملل آسیابجز پارس ازمرگ «گئوماتا» متأثرشده بودند، وبرای‌او گریه‌میکردند. معلوم‌میشود علاوه ازپـرداخت مالیاتهای سنگین لشکر کشی: کمبوجیه به‌مصر تحمیل‌دیگری‌برملت‌ایران بوده‌است ازاینرو زمینه‌یك‌انقلاب داخلی درخود کشور آماده شد، وطوری پیش‌آمد، که «گئوماتا» حتی‌درخودپارس‌هم پیروانی‌پیدا کرده‌بود.

---

۱. Baga, Vazarka, Zura, Paitiyaz bayam

در کتیبه‌ی بیستون، یك‌انقلاب دیگر نیز ، ذکرشده‌است ، که‌به‌رهبری مردی بنام‌کاملا زردشتی « وهیزداته»[۱۵۲] پدیدآمد . این‌انقلاب دوم‌شکستی هولناك‌خورد، ورهبر آن به«پیشیاهووادا» که از روزگار « گئوماتا » مرکز انقلابیون ، شده‌بود گریخت . ترجمه‌متن آرامی سنگنبشته‌ی بیستون‌نام «پیشیاهووادا» را بالغت«برتا»[۱۵۳] بمعنی‌قلعه‌بکاربرده‌است . درآنجا«وهیز-داته» بعداز شکست اول‌خود طرفداران دیگری یافت ولی باوجود آن باز شکست‌خورد . متن‌ترجمه‌آرامی سنگنبشته‌ی بیستون، شمارآنهایی‌را که‌در آن انقلاب‌جان‌سپردند ذکرمیکند : درنبرد اول (۳۰۳) تن از انقلابیون از بین‌رفتند .تعداد کشته‌ها ،واسیران‌جنگ دوم‌دردست‌نیست ، ولی«وهیزداته» پیش‌از آن لشکر خودرا به ولایتی موسوم‌به «آرخوزیا» (رخج وقندهار) برده‌بود،ودر یکی ازجنگهای آنجا (۴۵۷۰) تن ازسربازان او کشته شدند «وهیزداته»پس‌ازاسیر شدن ، با (۵۲)تن ازطرفداران خودبه قتل‌رسید. لغت پارسی‌باستان «کارا»[۱۵۴] ، که درصفحات پیش‌از آن‌بحث کردیم درمتن‌سنگ-نبشته‌ی‌بیستون ، وجایهای دیگرمعمولا بـه‌معنی ، «قشون» تـرجمه میشود، ولی‌معنای آن وسیع‌تراست .

داریوش‌درآن کتیبه مینویسد که : وی چراگاهها ، وگله‌ها ، وبرده‌هاو خانه‌هائی‌را که «گئوماتا» ازمردم ، و لشکریان گرفته‌بودبه‌ایشان‌پس‌داد .

متن‌آرامی ترجمه کتیبهٔ بیستون لغت « کارا» را ، باکلمه « خیلا »[۱۵۵] ترجمه میکند ، واین‌امر ثابت مینماید که این‌لغت در پارسی باستان معنای وسیع‌تری‌داشته‌است.درمتن‌بابلی کتیبه‌ی بیستون‌بجای «کارا» لغت هزوارش سومری«او-قو»[۱۵۶] استعمال‌شده، که بزبان‌اکدی، «ایشو»[۱۵۷] بمعنی مردم خوانده‌شده‌است ، این‌هزوارش‌سومری‌نیزثابت‌میکند که لغت«کارا»درپارسی باستان تنهابه‌قشون‌مربوط نبوده بلکه بمعنی‌عامه‌مردم‌هم بکارمیرفته‌است .

152- Vahyazdata 153- B-R-T-A 154- Kara
155- Khaila 156- U-qu 157- Ishu

تا اسکندر، ادامه داشت. پادشاهان بعد از داریوش، ظاهراً مانند پیروان زردشت، رفتار میکردند، چنانکه خشایارشا در کتیبه‌ی خود افتخار میکند که: معبدهای خدایان (غیرمزدیسنی) را، بدستور اهورمزدا، ویران کرده است، ولی باز در این دوره اسم «زردشت» دیده نمیشود. پادشاه بخواست اهورمزدا حکومت میکرد، واراده‌ی او، اراده‌ی اهورمزدابود، واحتیاجی به پیامبری مانندزردشت نبود، وبنظرمیرسد که حتی ذکرعمومی نام اونیز ممنوع بود.

این وضع تاپایان دوره‌ی هخامنشی ادامه داشت. پس از انقراض هخامنشیان، اسکندر نیز دردشمنی با مغان دنباله‌ی سیاست ایشان را گرفت چنانکه کشتارمغان را نیز، به این فاتح نسبت میدهند. «هیرمودوروس»[160] فیلسوف یونانی (قرن پنجم ق.م) وشاگرد «افلاطون» عقیده داشت که «اسکندر» مغان را ازبین برد.

یك مدرك سغدی نیز از کشتارمجوسان (مغوزتی)[161]، حکایت میکند، وآن عمل را به «اسکندر» نسبت میدهد. «آلتهایم» معتقد است که، خط و زبان آرامی که بقول دیگردانشمندان، درزمان داریوش اول، زبان بین المللی شاهنشاهی هخامنشی گردید، از زمان کورش کبیر در ایران رواج داشت وانندگان ومتخصصان ایرانی آن زبان مغان بودند.

وی، مینویسد که، دانستن خط، وزبان آرامی، به «گئوماتای مغ» فرصت که به خزانه شاهی راه بیابد، وبه جانشینی پادشاه برسد.

درتخت جمشید، اشیاء مربوط به عبادات زردشتی، پیدا شده، که برآنها به خط آرامی نوشته شده است. شاید استعمال این خط وزبان ازطرف زردشتی مانع بوده است که داریوش میدان بیشتری دراموال مملکت دهد، واگرچه نمیتوانست آنان را ازبین ببرد دست کم مانع پیشرفت

160- Hermodoros 161- Maghu-zati

ایشان درآینده بشود. میتوان احتمال داد که مخالفت هخامنشیان ، بامغان مانع استعمال خط آرامی درمتون پارسی باستان شده، وخط آرامی، برای زبان ایرانی تاآخردورهٔ هخامنشی مخصوص مغان بوده باشد، واوستا برای نخستین بار بهمین خط نوشته شده است. بعدازدورهٔ هخامنشیان اجازه داده شد که متون غیرمذهبی زردشتی نیز به زبانهای ایرانی وبه خط آرامی نوشته شود.[۱۶۲]

نتیجه ــ ازبحث طولانی مزبور چنین نتیجه می گیریم :

۱ـ هخامنشیان زردشتی نبودند، بلکه بدون اعتقاد به پیغمبری به نام زردشت، اهورا مزدا ودیگر بغان را می پرستیدند .

۲ـ مغان که تیره‌ای ازقوم ماد بشمار میرفتند ، از روحانیان دین زردشتی بودند ودردستگاه دولت وبین مردم نفوذ فراوان داشتند .

۳ ـ مغان مانند دیگرمردم ماد میخواستند سلطنت مادرا دیگر باره درایران تجدید نمایند .

٤ ـ قیام گئوماتای مغ ، یك قیام دینی وسیاسی بود وی درحالیکه می‌خواست سلطنت را به قوم ماد انتقال دهد ، برآن شد که دین زردشتی را نیز مذهب رسمی ایران سازد ، همان کاری را که اردشیر بابکان درنه قرن پس از وی کرد .

٥ ـ اصلاحات اجتماعی واقتصادی گئوماتا تا حدی جنبهٔ سوسیالیستی داشت و به سود طبقه محروم بود ، از این جهت همه مردم ایران جز پارسها از قتل او اندوهگین شدند وبر مرگ او بگریستند .

۱۶۲ ـ زبان آرامی در دوره هخامنشی (دکتر رودلف ماتسوخ) دانشکده ادبیات شماره دوم سال دهم تهران ۱۳۴۱

رودخانهٔ ارس
و
رویداد های تاریخی اطراف آن

بقلم

رحیم هویدا

(دکتر در جغرافیا)

سال ۹۹۷

فرهاد پاشا سردار عثمانی که با قشون بسیار در ارضروم توقف داشت متوجهٔ تسخیر قراباغ گردیدوابتداء بفریفتن سیمون‌خان‌ازامرای گرجستان که‌همیشه دولتخواه‌وخدمتگزاردولت ایران‌بوده‌ومکرر باعثمانیان‌جنگیده بود پرداخت وفرهادپاشا باوعده‌های بسیار وهدایای فراوان درحدوداغفال وی درآمد سیمون‌خان که مردی عاقل‌وکاردان بود واوضاع قزلباش‌رابرنهج دلخواه نمیدید از کمك ومساعدت دولت‌ایران مأیوس بود ناچـار دست از مخالفت باعثمانیان کشیده وراه عبورقشون عثمانی‌راباز گذاشت وفرهادپاشا بافراغ‌خاطر ازراههـای صعب‌العبور گرجستان گـذشت ووارد قراباغ‌شد و محمدخان که درهمانسال بسمت ایالت قراباغ منصوب وهنوزاستقامتی‌نیافته ود ازورود فرهادپاشا مضطرب گردید ونظرسلیمان قزاقلراز امراء قراباغ‌با خود رو گردان‌شده به‌عثمانیان پیوسته ومرتبهٔ پاشائی گرفت وباملاحظهٔ ضاع واحوال طایفه‌قاجار وساکنان قراباغ دچارتشویش گشته‌وقدرت

مقابله از آنان دربرابر لشگر بیشمار عثمانی سلب گردیده وناچار دست از سرزمین‌های خود کشیده در کمال پریشانی واضطرار کوچ کرده‌ازرودخانهٔ ارس عبور وبارسبار آمدند وپریشانی واختلال تمام‌بآن جمعیت راه‌یافت و بسیاری ازاموال واسباب‌ایشان عرصهٔ‌غارت لشکریان عثمانی گردید . (عالم‌آرای‌عباسی صفحهٔ۶۰۶)

سال ۱۰۱۱ هجری

شاه‌عباس پس‌ازفتح قلعهٔ تبریز که دردست رومیان (عثمانیان) بودایالت آنجا رابذوالفقارخان‌ومرند رابه‌جمشیدسلطان دنبلی‌وناحیه‌خوی وسلماس رابنازی‌بیك ومراغه رابشیخ حیدر سپرد و چراغ سلطان کرامپای استاجلو رابافوجی ازلشکریان بکنار رودخانه‌ارس‌فرستاد که جلفا رامحافظت‌نماید وازاخبارلشکریان‌نخجوان وایروان بعرض ملوکانه برساندضمناً امیر کونه بیگ قاجار رانیز مأموریت داد که‌باجمعی ازمردم طوالش‌بجانب ارسبار (قراداغ‌سابق) رفته‌وایل وعشایر وارسباران راجمع‌آوری نموده و در کنار رودخانه ارس اردوزده مواظب اطراف رودخانه‌باشند کـه مبادا عثمانیها که در گنجه وشیروان هستند بدانجاها دست‌اندازی نمایند.

ازطرف دیگر قلعهٔ نخجوان نیز فتح واردوی شاهی درنخجوان مستقر گردید دراین‌موقع مستحفظان عثمانی سایرقلاع آذربایجان که دراین‌طرف رودخانه‌ارس مستقربودندقلاع‌راخالی کرده بایروان‌جمع‌شدند. (عالم‌آرای عباسی صفحهٔ ۶۴۳).

سال ۱۰۱۲ هجری

درزمان سلطنت‌شاه‌عباس‌صفوی‌ازعشایر زیادولو حسینخان نا
[illegible] شده بود که
[illegible]

هنگامیکه شاه عباس قصد تسخیر قراباغ را داشت حسینخان را مأمور نمود که بقراباغ آمده محال کنار ارس رامتصرف شده وهنگام ورودشاه‌عباس بوی بپیوندد . و امیر کونه‌خان که در کنار ارس مأمور محافظت از حدود اطراف ارس بود با رشادت ازآب‌ارس ازپل‌خداآفرین گذشته وداخل‌قراباغ شده ودرآنطرف رودخانه‌ارس درقراباغ سکونت اختیار و باحسن تدبیر به تمشیت امور وجلب قلوب مردم‌میپرداخت بطوریکه‌عده‌ای ازتراکمه‌وایلات قراباغ جزو دوستداران شاه عباس شده بودند وامیر کونه خان در مراقبت اطراف‌آب رودخانه ارس دقت تمام داشت که مبادا ازعثمانیها چشم‌زخم یا دستبردی بقشون صفویه وارد شود و پس از اینکه حسینخان زیادلو بحوزهٔ مأموریت‌خود وارد شد امیر کونه‌خان نیزازآنجا حرکت کرده به موکب پادشاهی پیوست‌اماچون‌حسینخان‌با وجودشجاعت‌ورشادت‌ذاتی غرور وتکبر زیادی داشت وقتی شنید که داود پاشا با هفتهزارنفرعازم ازمیان برداشتن حسینخان است ازروی‌غرور وعدم مشورت با عده قلیلی‌درحدود چهارصد نفربدون تجهیزات‌جنگی بجلوی داودپاشا شتافت وچون با او روبرو گردید متوجه‌اشتباه خود شده وبه اطرافیان خود اجازه داد که‌بکنارآب‌ارس رفته ازپل خداآفرین عبورنموده درمحلی که‌ایمن ازخطرباشد اقامت‌نمایند وهر کس که اسبش‌ناتوان است جلوترحرکت کرده ومقررداشت که‌خود باالشکر کم‌باآهستگی‌حرکت کرده‌تا بکنار رودخانه ارس‌برسند.(ص۶۵۷عالم‌آرای عباسی).

سال ۱۰۱۳ هجری

جغال‌اوغلی سنان‌پاشا که‌یکی ازسرداران بنام عثمانی وبتهور و شجاعت [illegible]ف بود مأمور سرکوبی قزلباشها در آذربایجان گردید و او با فوجی [illegible]شکری‌بیشمارازارضروم حرکت‌نموده وبدون درنگ خودرابقارص [illegible]ن‌این‌خبر بگوش‌شاه عباس‌رسید سران‌لشکر را دعوت نموده و

برای مقابله با سنان‌پاشا با آنان مشورت نمود و هر کس از امراء و فرماندهان نظریه ابراز داشتند ولی هیچکدام موردقبول شاه صفوی قرار نگرفت چون دراین‌موقع قشون قزلباش اکثرآنها برای‌مرخصی واستراحت‌بخانه‌های‌خود در ولایات رفته بودند و بزودی جمع‌آوری آنان امکان پذیر نبود علیهذا شاه عباس با ملاحظه کثرت قشون عثمانی ونبودن عده‌کافی در اطرافش خود تصمیم گرفت ودستور دادآنچه ازآذوقه وعلیق که موردمصرف‌قشون‌قزلباش باشد بردارند و مابقی هرچه از آذوقه و علیق درسرراه جغال اوغلی هست آتش‌زده وازبین ببرند تالشکریان جغال‌اوغلی‌از کمی‌آذوقه وستوران‌قشون وی ازنبودن‌علیق وعلوفه بزحمت افتاده وزبون وناتوان گشته وازبین‌بروند ودراینصورت جغال‌اوغلی نخواهدتوانست‌به پیشروی خود ادامه دهدواهالی آنسامان‌را برای مصون ماندن ازآسیب قشون عثمانی بسایرنقاط کوچ‌دهند وخودشاه عباس با لشکریانش از رودخانه ارس گذشته و درساحل جنوبی رودخانه ارس‌منتظر ورود جغال‌اوغلی‌شود وآنچه‌صلاح‌دولت باشددراینطرف رودخانه ارس‌بوقوع پیوندد. (عالم‌آرای‌عباسی صفحهٔ ٦٦٧) .

سال ۱۰۱۴ هجری

درخلال این سال که امیر کونه خان قاجار برحسب فرمان شـاه ایر درقلعه‌النجیق نخجوان‌اقامت داشت اطلاع پیدا کرد که قجر پاشا ومصط پـاشا سرداران عثمـانی بـا لشکـریـان زیـاد و سران اکـراد از حرکت کـرده و قصد آمـدن به نخجوان و سرکـوبـی وی را دا علیهذا امیر کونه خـان نیز بـا عده‌ای ازسران قاجار و امرای دیگر کمك وی‌تعیین‌شده بودند حرکت‌نموده خودرا بکناررودخانه ار که درآنجا با لشکریان عثمانی مقابله نماید ولی پاشایان عثما رشادت وپایمردی امیر کونه‌خان بیمناك شده بودند جرأت پ و مراجعت نموده بودند. (عالم‌آرای عباسی صفحهٔ ٦٧٦)

شاه عباس دراین سال پس از سر کوبی طایفه محمودی در حدود ماکو وتارومار کردن‌یاغیانی‌مانند مصطفی‌بیك و برادرانش‌وویرانی قلاع آنهابمدت ده روز در آنحدود که دارای مراتع زیادی بود نزول اجلال نمود و عده‌ای ازعشایر یاغی نیز که بکوهستانها پناه برده بودند گرفتارشده وازبین رفتند ودراین موقع شاه عباس تصمیم گرفت که به نخجوان که سر راه وان و ارضروم فعلی است ومحل عبور قشون عثمانی از آنجا خواهد بودآمده و چند روزی در کناررودخانه ارس اقامت گزیند که‌اگرسردارعثمانی‌بخواهد به‌آذربایجان تعرض نماید دربین هردوراه بمقابله آن پردازد واگر سردار عثمانی دراینسال قصد حمله نداشته باشد زمستان را در قشلاق قراباغ بگذراند ومقدمات تسخیر گنجه وشیروان را فراهم سازد بااین عزم از معبر یزدآباد نخجوان ازآب ارس گذشته و در کنارآب ارس خیمه و خرگاه برافراشتندوامیر کونه‌خان رانیزمأمورتعمیرقلعه‌ایروان ساخت وچندروزی که درساحل رودخانه ارس رحل اقامت افکنده بودند خبرآمدن سرداررا ازراه الباق و سلماس باطلاع شاه رسانیدند. (عالم‌آرای عباسی‌ص۶۸۸)

چون یارمحمدخان صاحب اختیار بلخ باتفاق جهانگیرخان فرزند سید محمد سلطان ومحمد سلیم سلطان اوزبك‌بدربارشاه عباس پناهنده شده بودند وتقاضای کمك ومعاودت بسرزمینهای خودرا داشتند وشاه عباس که مشغول انتظام‌کارهای‌آذربایجان وشیروان بود نمیخواست درحدودخراسان وماوراءالنهر نیزدرگیری داشته باشدوبه پناهندگان وبزرگزادگان مزبور وعده مساعدت درموقع مناسب میداد تا اینکه دراثرپیشنهاد یارمحمدخان که باموروسقط‌الرأس خویش آشنائی‌داشت آنان را مورد ملاطفت‌خودقرار ... واز کنارآب‌ارس درحوالی‌نخجوان‌آنانرا ضمن‌مساعدتهای لازم مرخص ... وخوشدل وشادمان روانه اوطان خود نمود.

رمضان سال ۱۰۱۴ هجری

شاه صفوی پس ازفراغت ازکارهای تبریز و کردستـان عده‌ای ازامراء و سرکردگان را مانند اللهوردیخان وغیره که مدتها دراردوی شاهانه بودند مرخص نموده وخود برای فتح قلاع گنجه وشیروان باوجود زمستان سخت آنسال بطرف‌اردبیل حرکت نمودوپس ازورود باردبیل بزیارت اجدادخود رفت وسپس به قریه کلخوران که مرقد حضرت سلطـان جبرئیل جد اعلای خود درآنجا میباشد وارد شد وچند روزی درآنجـا توقف نموده وپس از فراغ ازکارهای مربوطه بجانب ارسبار کـوچ نموده در کنـار رود ارس در منازل خلف‌بیك سفره‌چی برای گذرانیدن ماه مبارك رمضان نزول اجـلال نمود وپس ازاختتام ماه مبارك نامه‌ای مشعر برنصایح به مستحفظـان قلعـه گنجه ارسال داشته خود ازآب ارس گذشته وشکار کنان با آهستگـی طی مسافت مینمود . (ص۷۰۸عالم‌آرا)

سال ۱۰۲۲ هجری

در ایـن ســال شاه صفـوی پس از سرکـوبـی معـابدان و کـ
گرجستان از تفلیس کوچ نموده و متوجه قراباغ شد و چون هوای
و مراتع زیبای آن مورد پسند شاهانه واقع شده بود شکار کنان
کره تا بکنار رودخانه ارس رسیدند و چند روزی در کنار رود
[illegible] و لشکریان ظفر ومنصور خود سان دید
[illegible] طرح کوچ آنان را مرخص نـ
[illegible] کناره دریا برای
[illegible] ۸۷۸ عالم‌آرای

[illegible] هجری

[illegible] برای لشکر
[illegible] رحلت ا
[illegible]

عرض ملوکانه رسانیدند که سلطان احمدخان پادشاه عثمانی درنظر دارد در بهار
سال آینده خلیل پاشا را روانه دیار ایران نماید وخلیل پاشا هم ازاستانبول
بیرون آمده متوجه قشلاق میباشد .

پادشاه صفوی پس ازاستماع این خبردستور میدهد که درسرراه خلیل‌
پاشا درحدود دوان وارضروم هرچه از آذوقه وعلیق هست ازبین ببرندتاخلیل‌
پاشا ازعسرت وتنگی آذوقه درمضیقه افتاده ودچار مشکلات شود و یکی از
سردازان شایسته خود بنام قرچقای خان را که مورد مرحمت شاهانه نیز بوده
با سمت سپهسالاری مأموراین کار مهم نموده وروانه میسازد وخود از ییلاق
مذکورشکار کنان بکنار رودخانه ارس آمده وازآنجا عبورفرموده وازراه
گرگرمتوجه اهرشدند وبعد از زیارت مرقد منورحضرت سلطان السالکین
شیخ شهاب الدین اهری قدس سره بطرف اردبیل حرکت نمودند.

سال ۱۰۳۴ هجری

هنگامیکه شاه عباس گرجستان را فتح نمود عدهٔ زیادی از گرجیان
...لام آورده و مسلمانی اختیار کردند ازجمله یکی از امراء گرجی بنام
...اسلام آورده و مورد مرحمت شاهانه قرار گرفته بود پس از مراجعت
...س موراو که بظاهر مسلمان شده بود از غیبت و دوری پادشاه صفوی
...وده وبتحریك گرجیان پرداخت یك روز صبح مسلحانه از خیمه
...مانه قرچقای خان که نسبت بوی بدگمان نبود با اشاره اوخیال
...که با عده‌ای از لشکریان بسر کوبی آنها برود که موراو غفلتاً
...ید وبانیزه اورا چنان ضربه‌ای زد که نوك نیزه ازطرف دیگر
...خان را ازپای انداخت وپس ازغدر و خیانت فوراً بطرف
...الامراء شیروان رفته اورانیزبا خدعه وتزویر کشت پس
...ایرانی گرجیها باردوی قزلباش آمده یکی ازپسران
...بیگ و هرکس را که دستشان رسید کشتند .

ی ازآ گاه ساختن پاشای عثمانی ازنظریات خود منتظرجواب
رنظر گرفتن دوری‌راه وفصل زمستان لشکریان‌خودرابجانب
تدرآورد لشکریان شاه طهماسب پس ازتحمل مشقات‌فراوان
رودخانه ارس درحدود جلفا رسانیدند امام‌لاحظه کردند که
ولی نه چنانست که از روی آن بتوان گذشت ، ناچار قشون
کناره‌های‌ارس معطل شده ویخها را شکسته واز زورق‌هاپلی
انه درنزدیکی جلفای قدیم بسته واز ارس گـذشتند. (تاریخ
٦٢)

سال ۱۱۴۵ هجری

ه شاه طهماسب در جبهه همدان بالشکر عثمانی سر گرم نبرد
یکی دیگر ازفرماندهان عثمانی که نتوانسته بود پس ازواقعه
اه ایران را در کردستان تعقیب نماید خودرا بایروان رسانده
ه تبریز لشکرخودرا درطول رودخانه ارس بحر کت‌درآورد
ع شد که سپاه‌ایران ازتبریز عقب نشینی کرده است بسایرنقاط
نافته واین ایالت را متصرف‌شد. (تاریخ نادرشاه ص ٦٨)

سال ۱۱۴۷ هجری

رهـا ایرانیان را درآنطرف رودخانه دیدند که آماده جنگ
کردند باتمامی قشون نادر قلی روبرو شده‌اند سخت ترسیده و
کردند ایرانیان نیزآنها را دنبال نکرده ومنتظردستور جدید
. دراین وقت نایب‌السلطنه بانیمی ازقشون فاتح خود به تبریز
کررا درمرزهای عثمانی گذاشته به فرزند خود فرمان داد که
: ومتوجه ایروان شده آنشهررا محاصره نماید ولشکردیگررا
، جلفـا اردو زده بود بسوی نخجوان حرکت داد وپس ازفتح
، محاصره گنجه گردید. (تاریخ نادر شاه صفحهٔ ۱٤۳)

سال ۱۱۴۷

چون قلیخان اخبار آمدن تاتارها و لشکریان لزگی را بحدود گرجستان تا نزدیکیهای تفلیس شنید تصمیم گرفت که صحنه جنگ را عوض نموده و به ارمنستان و گرجستان بکشاند دراین موقع عده‌ای ازلشکریان عثمانی در مرزها بودند ودرتمامی سواحل ارس فوج سربازان موج میزد ونایب السلطنه (نادرشاه) عده‌ای ازقشون خراسان وقندهار را که درمعیت فرزندش آمده بودند بدان طرف فرستاد واین شاهزاده جوان که عده لشکریان وی ازتاتار وافغان وازبك تا ٤٠٠٠٠ میرسید آنانرا درمازندران جمع آوری نموده و درآغاز جنگ با همین لشکریان ازساحل دریا ازگیلان ومغان گذشته و درهمان هنگامی که تاتارها میخواستند بقصد تصرف مغان از رودخانهٔ ارس عبور کنند قدم بکناره‌های رودخانهٔ ارس نهاد . (صفحهٔ ١٤١ تاریخ نادرشاه)

سال ۱۲۰۹ هجری

درسال ۱۲۰۹ هجری ابراهیم خلیل خان باوالی تفلیس وبزرگان شیروان و دربند وشماخی متحد شده وسر ازاطاعت آقا محمدخان قاجار پیچید و آقامحمدخان قاجار به میرزا اسدالله خان وزیر لشکر دستورتهیه سپاه داد وپس ازجمع آوری قشون راه آذربایجان پیش گرفت وبعد ازورود باردبیل محمدحسین خان قوانلو را مأمور کرد که باعده‌ای ازلشکریان درسه فرسخی قلعهٔ پناه آباد برسرپل خداآفرین رفته وازپل مواظبت نمایند که مبادا پل بدست کسان ابراهیم خان خراب شود وچون محمدحسن خان بسرعت بدانجا رسید پل را خراب شده یافت و ماجرای را بعرض شاه رسانید وشاه دستور تجدیدساختمان پل را داد وپل دراندك مدتی تجدید ساختمان شد وچهار- برج درآنسوی پل نیز بنا کردند وچون ساختمان پل تمام شد پادشاه از عبور لشکریان مطمئن گردید .

سال ۱۲۱۰ هجری

زمانیکه آقامحمدخان قاجار مشغول تدارك وجمع آوری قشونی بود که بهفرماندهی محمد ولیخان بمرو بفرستد خبر رسید که قشون امپراطوری روسیه بعداز تصرف دربند ازرودخانه ارس گذشته وبدشت مغان وارد شده‌اند. (کتاب خواجه تاجدار صفحهٔ ۳۰۶) وسپس آقا محمد خان یاغیان طالش را مغلوب ساخته ویکی از آنان را که شاهنوازخان نام داشت موردنوازش قرار داد و از پل ارس گذشته ومصطفی خان را بافوجی ازلشکریان مأمور فتح ناحیه ارمنی‌نشین قپان از ولایات قراباغ ساخت ومصطفی‌خان پس ازحمله بدانجا وفتح آنولایت عده زیادی اززنان خوبرو وپسران مشکین‌مورا اسیر ساخته وبدرگاه آقامحمدخان آورد. (صفحهٔ ۷۱ و۷۲ ناسخ‌التواریخ) .

آقا محمدخان بعد ازتهیه مقدمات هفتاد تن ازاعیان گرجیان را عرصه شمشیرساخت آنگاه بشهر تفلیس درآمد . ولشکردست بیغما برگشادند و چندانکه دانستند وتوانستند اززر وسیم ودیگراشیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان ودوشیزگان ومردان و پسران را اسیر ودستگیر ساختند و کشیشان را دست بسته برود ارس انداختند. (ناسخ‌التواریخ جلد اول صفحهٔ ۷۷) .

ذیقعدهٔ سال ۱۲۱۲ هجری

دراین سال آقامحمدخان قاجار بالشکری زیاد ازتهران بیرون آمد و بفوریت ازراه اردبیل بکنار ارس آمده ودرآنجا توقف کرد وده هزارنفراز لشکریان زبده را انتخاب نمود که بقلعهٔ پناه آبادحمله کنند وآنجارا مسخر سازند دراین زمان متوجه شد که ابراهیم خان ازترس جان خود پل ارس‌را شکسته است ولی شاه اهمیت نداد وبمانند باد ازآب ارس گذشته وبآنطرف رسید ولی بعضی ازسفاین شکسته وعده‌ای ازلشکریان غرق شدند و چون

خبرورود آقا محمدخان قاجار بگوش ابراهیم خلیل خان رسید اهل وعیال خودرابرداشته وبطرف محال شکی ولزگی فرارنمود وقلعه واموال وخزاین آن بدست پادشاه ایران افتاد . (ناسخ‌التواریخ صفحهٔ ۸٤)

اواخر سال ۱۲۱۲ هجری قمری

بعد از آنکه آقامحمدخان قاجاردرشب شنبه‌بیست ویکم ذیحجةالحرام ۱۲۱۲ هجری درقلعهٔ شوشی بدست دوتن از زندانیان بقتل رسید دیگران جسد را رها کرده ورفتند وحاجی‌ابراهیم‌خان اعتمادالدوله باتوجه‌بوخامت اوضاع قلعه درشوش درآنجا ماند و باکمك مجتهد قلعه شوشی بنام حاجی‌ـ بابك جسدراآنجا دفن کرده وباصطلاح بامانت گذاشتند که درموقع‌مقتضی بجای دیگرحمل نمایند .

پس ازآنکه فتحعلی شاه به تخت سلطنت نشست درصدد برآمد که جسد آقامحمدخان قاجار راکه بمسئولیت مجتهد بزرگ شوشی درآنشهر بامانت گذارده شده بود بتهران بیاورد و سپس پس ازآماده ساختن وسایل انتقال بنجف‌اشرف بفرستد علیهذا یکی ازسرداران خودبنام حسینقلیخان‌ـ عزالدین‌لوقاجاررا مأمور کرد که جسدآقامحمدخان را ازشوشی به‌پایتخت منتقل نمایدوحسینقلیخان پس‌ازورودبشوش بااحترامات‌لازم جنازه را حمل وازرودخانهٔ‌ارس گذراندهوبالاخره روز بیست وهفتم ربیع‌الاخرسال۱۲۱۳ـ هجری جسد آقا محمد خان بکرج نزدیك تهران‌رسید . (کتاب خواجه‌ـ تاجدار صفحهٔ ٤۲۸) .

سال ۱۲۱۸ هجری قمری

موقعی که عباس‌میرزای نایب‌السلطنه مشغول جنگ باایشپخدرفرمانده روسی درحدود قرخ‌بلاغ قفقازبود عده‌ای ازلشکریانش سرازخدمت برتافته درحین‌جنگ درعقب جبهه‌بغارت پرداختند وچون قشون متوجه‌قضیه شدند یکباره ازجای خود حرکت وطریق فرار پیش گرفتند ونایب‌السلطنه بعد از

فرارقشون شتابزده تاحدود ایروان آمده وبه‌جمع آوری قشون پراکنده شده پرداخت وشرح ماجرا را به‌فتحعلی شاه قاجار نوشت وفتحعلی‌شاه اسماعیل‌خان دامغانی را با عده‌ای از لشکریان خراسانی بعنوان مقدمــه سپاه اعزام و خود نیز از چمن سلطانیه با شتاب تمام حرکت نموده از رودخانهٔ ارس گذشته ودرسه‌فرسنگی‌ایروان به‌لشکر نایب‌السلطنه رسید. (ناسخ‌التواریخ‌ص ۱۲۸)

سال ۱۲۲۱

بدستور نایب السلطنه عباس میرزا ، ابوالفتح‌خان جوانشیر با فوجی‌از تفنگچیان بمدد عطاءالله خان شاهسون مأمور شدند که طایفه جبرئیل‌لو و سایر قبایل را بجاهای دیگر بکوچانند هنگامی که قبایل را منــزل بمنزل همی‌آوردند یکی از سران طایفه جبرئیل‌لو پنهانی شخصی را بنزد ژنــرال روسی فرستاده واز وی کمك خواست روسها نیز که منتظرچنین بهانــه‌ای بودندفوراً بکمك آنان شتافتند ودرنتیجه‌اندك قشون‌ایرانی‌مأمور کوچاندن قبایل شکست خوردند وچون این خبر به‌نایب‌السلطنه رسیدفوراً اسماعیل‌خان دامغانی وحسن خان قاجاررا با گروهی از دلیـران سپاه بسوی آنان فرستاد وخود نیز از دنبال آنان حرکت کرد و چون افسرروسی این خبـر را شنید عده‌ای ازلشکریان خود رابحفظ قلعهٔ‌پناه‌آباد گمارد وخودباسرعت با مابقی سپاهیانش بسرعت‌بطرف گنجه‌عقب نشست ونایب‌السلطنه‌ازرودخانهٔ ارس گذشت وچون از قضایا مستحضر گردید بدنبال افسرروسی بطرف گنجه عازم‌شد . (ناسخ‌التواریخ صفحهٔ ۱۵۲)

سال ۱۲۲۳ هجری

پس ازشکست قشون ایران درحدود ایروان چون عباس میرزا شنید که لشکرایران که درجنگ روسها آهنگ نخجوان داشته‌اند سستی ورزیده و عده‌ای هم مانند فرج‌الله خان حاکم اردبیل با ایل خود فـرار کـرده است

سخت بر آشفت وازمنزل خود که درچورسی[۲] بودحرکت کرده و بکناررود ارس آمده در نیم فرسخی نخجوان بالشکری که همراه داشت رحل اقامت افکند.

سال ۱۲۲۵

درسال ۱۲۲۵ هجری مذاکرات صلح بین دولتین ایران و روس درجریان بوده و طورمصوف سردار روسی حین مذاکره با نایب السلطنه اظهارمیدارد که دولت روسیه بعد ازمصالحه با دولت ایران درنظردارد که با عثمانیان بجنگ پردازد و یکی از موارد مصالحه‌نامه باید این باشد که دولت ایران هیچگونه کمکی بدولت عثمانی ننماید چون پس ازمذاکرات بسیارمتار که حاصل نگردید طرفین همدیگر را تـرك نمودند. دراین موقع چون قشون روسی درمقری مستقربوده ابوالفتح خان دستورمیدهد که سکنه مقری[۳] و نواحی قپانات را بابنسوی رودخانه‌ارس بکوچانند و نایب السلطنه حکومت دزمارابازای مقری بابوالفتح خان وا میگذارد.

سال ۱۲۲۹ هجری قمری

دراین ایام فتحعلیشاه درچمن سلطانیه اقامت داشت و نایب السلطنه را مأمور کرده بود که ازجنگ باروسیه دست بر ندارد ودرنظم حدودایران کوشش نماید.

نایب السلطنه بعده‌ای ازسرداران خود مانند اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیک سرهنگ فوج تبریزی وچندنفردیگر دستور داد که باراضی مغاویز قراباغ رفته سکنهٔ آن نواحی را بجانب نخجوان کوچ دهند و اگـر قبول فرمان ننمایند بزور متوسل شوند.

ایشان برفتند و هر کس را که فرمان پذیرفت بنواختند و گروهی از ارامنه را که تمردنمودنداسیر کرده و بطرف نخجوان آوردنداما نایب السلطنه

۲- چورس‌درزبان ارمنی بمعنای چهار است واسم دهی ارمنی نشین است درنزدیکی خوی درآذربایجان غربی .

۳- مقری هم اسم ده ارمنی نشین است در ساحل شمالی رودخانه ارس تقریباً درمحاذات ده دوزال ازساحل جنوب .

آنرا مستخلص ساخته و خود بکنار رودخانه ارس آمده و رحل اقامت افکند و دستور داد تا قلعه محکم در آنجا بسازند و خود بجانب تبریز مراجعت نمود ودراین‌موقع اسماعیل خان دامغانی با عده‌ای از لشکریان‌از طرف فتحعلیشاه‌به‌تبریزرسید وعباس‌میرزا اوراقبلاازطریق‌چمن کلنبر روانه ساخت و خود از دنبال آنان حرکت کرد و عده‌ای از امرای دیگر را نیز درمعیت اسماعیل‌خان مأمور فتح ناحیه برکشاط نمود آنان از رودخانهٔ ارس گذشته و بسرعت ازمیان درختستانها که مردم برکشاط درچند جای از تنه درختان سنگرها درست کرده بودند عبور وبسیاری ازآنان رامقتول وبقیه را اسیر و آنجارا فتح کردند. (ناسخ‌التواریخ صفحهٔ ۲۱٤).

همچنین دراین موقع که اوضاع‌قراباغ دچارآشفتگی‌بود نایب‌السلطنه فرمان داد که امیرخان قاجار و حاجی محمدخان‌باسوارهٔ چاردولی وایل مقدم و قرداغی وایل جبرئیل‌لو با هم‌متحد شده تمامی قبایل قراباغ را کوچانیده واز رود ارس بگذرانند وهرکس نافرمانی کند او را اسیر یا مقتول سازند وچون دراین هنگام علف وآذوقه‌نیز کمیاب‌بود نایب‌السلطنه ازآب ارس گذشته باصلاندوز فرودآمد. (ناسخ‌التواریخ‌صفحهٔ ۲۲۱)

سال ۱۲۲۸ هجری‌قمری

بلحاظ گرفتاری‌نایب‌السلطنه‌درطالش‌برای‌سرکوبی یاغیان که‌مذاکرات متارکه مدت چهل‌روز بتأخیرافتاده بود ورديشجوف سرداروروس از تفلیس حرکت کرده بقراباغ‌آمد واعلام نمود که‌آماده است خدمت نایب‌السلطنه رفته و مذاکرات مصالحه‌را بپایان رساند اما در این هنگام الکسندر میرزا والی گرجستان که‌برای ملاقات‌سلیم پاشا بچلدر رفته وبگرجستان مراجعت کرده بود بنای فتنه را گذاشت واین‌کار موجب وحشت خاطر سردار [illegible] شد واز رسیدن بحضرت نایب‌السلطنه پشیمان گردید وپیغام داد که [illegible] ملاقات ما در کنار رودارس میتواند بود. (ناسخ‌التواریخ ص۲۳۷)

سال ۱۲۴۱ هجری قمری

دربیست وسوم صفرسال ۱۲۴۱ هجری که‌روسهانقض عهدنموده بسکویچ را باتفاق مدووف مأمور جنگ باایرانیان نموده‌بودند براثر اشتباه فرستادهٔ نایب‌السلطنه که فرزندان خود را ازرفتن بمیدان جنگ برحذر داشته بود قشون ایران هزیمت نمودند و عده‌ای نیز اسیر گشتند و چون این خبر به‌ فتحعلیشاه رسید دستور داد تادوباره لشگر تهیه شده ونایب‌السلطنه همچنان در کنار رودارس‌مهیای‌جنگ باشد و نایب‌السلطنه‌تاآغازفصل‌زمستان‌در کنار ارس‌سکونت نمود. ودرششم ربیع‌الاول فتحعلیشاه ازدهخوارقان کوچ‌نموده به‌پایتخت مراجعت نمود و از آنسوی مدووف در دههٔ اول جمادی‌الاخر از رودخانهٔ ارس گذشته وبحدود مشگین شتافت. (ناسخ التواریخ صفحهٔ ۳٦۷)

سال ۱۲۴۲ هجری

امپراطور روسیه در این سال الکسندر یرماوف سردار گرجستان را از پست خودبر کنار وژنرال بسکویچ‌را بجای اومنصوب کرد و کینیازمدووف رانیز ازحکومت قراباغ وشیروان‌وشکی‌بر کنار نموده وآنجسوف را بجای وی گماشت و این دوسردار روسی متفقاً بفتح‌ولایات ایران مأمور شدند.

آنجسوف بقصد آمدن بقراجه‌داغ از کنار پل خداآفرین حرکت کرد که محمد میرزابالشگریان خودبمقابله‌آنان شتافته وهنگام عبور لشگریان روسی از رودخانهٔ ارس آنها رابتوپ بست و بسیاری ازقشون‌آنجسوف در آب جان‌سپردند وخود وی‌نیزتاب مقاومت نیاورده وعقب‌نشینی کرد. دراین هنگام قوای کمکی از روسها رسیدند ولی ساری اصلان نیز بـا عده خود بمقابله باآنها پرداخت وژنرال منکروف سر کردهٔ قشون روسی چون تاب مقاومت نداشت ناچار توپخانه خویش را گذاشته و راه فرار پیش گرفت و گروهی ازسرداران آنهارا دنبال کردند ودرآنشب تاکنار رود ارس‌آنهارا تعاقب کردند وعدهٔ زیادی ازقشون روس هنگام عبورازرودخانه‌غرق وبرخی دستگیرشدند . (ناسخ‌التواریخ ص۳۷۳)

سال ۱۲٦۷ هجری قمری

روزهشتم ذیحجهٔ سال ۱۲٦۷ هجری وزیرمختارروسیه پرنس دالفور کی بامیرزا محمدحسین قزوینی که بعنوان سفیر مخصوص روانه دربار روسیه بود ملاقات نمود و سفیر مخصوص روز دوازدهم ذیحجه ازطـریق قزوین و زنجان وارد تبریز شد وپس‌ازملاقات با کنسول روس از تبریز حرکت کرد و برحسب فرمان ناصرالدین شاه سی تن از فراشان خاصه سفیر را تا کنـار رودخانه ارس مشایعت کردند که علاوه ازسی‌نفر فراشان خاصه چهل‌تن غلام ودویست تن سوار وهشت اسب یدك کش دررکاب سفیر حرکت میکردند و چون سفیرازرودخانه ارس عبور کرد یکصد وپنجاه تن سوار قزاق‌وسیصد-تن سرباز روس‌ازوی استقبال نمودند. (ناسخ‌التواریخ صفحهٔ ۳۷۵)

سال ۱۲۷۱

پس از فوت نیکلا امپراطور روسیه فرزند وولیعهدش الکسندر بجـای پدر براریکه سلطنت نشست واین زمـان مقارن با سلطنت ناصرالدین‌شاه-قاجار میباشد که پس ازوصول خبر تاجگذاری امپراطور روسیه بصوابدید صدراعظم ناصرالدین شاه‌عباسقلیخان میرپنجه‌را که عموی صدراعظم بود بـا لقب سیف‌الملکی باتفاق عده‌ای برای تهنیت وتبریك روانه دربار روس نمود سفیر هنگام ورود به تبریز از طرف اعیـان شهر استقبال ومورد اکرام قرار گرفت ورروز دوازدهم محرم سال ۱۲۷۱ هجری ازتبریز حرکت کرده‌وپنج-روزه بکنار رودخانهٔارس رسید وعده‌ای که تا کنار ارس برای بدرقه سیف-الملك آمده بودند مراجعت نمودند ودراین هنگام ازجانب کارداران روسیه کهخانوف سرهنگ توپخانه بامترجم وعده‌ای ازصاحب‌منصبان ورجال روسی باده عراده کالسکه کنار رودخانه ارس به‌پیشواز سفیرآمده وایلچی کبیر را [illegible] تا تفلیس همراهی کرد [illegible] میر پس‌از [illegible] ـسه وبه‌تبریز [illegible]

بخش دوم

خوانندگان و ما

آقای دکتر مهدی روشن ضمیر استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان طی نامه‌ای در مورد مقالهٔ «ارتش ایران در دورهٔ زندیه»، نوشتهٔ آقای دکتر پرویز رجبی که در شمارهٔ ۳ سال ششم این مجله درج شده بود بمطالبی چند اشاره نموده‌اند که عیناً در این شماره برای اطلاع خوانندگان بچاپ آن مبادرت شده‌است.

محقق دانشمند آقای پرویز رجبی درشمارهٔ ۳ مجلهٔ بررسیهای تاریخی مقاله‌ای انتشارداده‌اند که طی‌آن دربارهٔ ارتش ایران در دورهٔ زندیه بحث جالبی نموده‌اند ولی درچند جای‌آن نکاتی جلب توجه میکند که بعقیدهٔ اینجانب بایستی اصلاح یا تکمیل گردد ازجمله درصفحهٔ (۱) مقالهٔ خود چنین نوشته‌اند:

« نیروی دریائی ایران آن‌چنان نبود که بتوان از آن بعنوان یک واحد نظامی یاد کرد. زمانی که کریم خان زند (۱۱۹۳-۱۱۶۵) برای‌اولین بار- برای‌حمله به‌عمان - نا گزیر ازیك‌جنگ‌دریائی‌بود - به‌سبب نداشتن نیروی دریائی قابل ملاحظه - مجبورشد که از والی دولت عثمانی دربغداد - برای عبورپیاده نظام ایران ازطریق زمینی بطرف عمان - اجازه عبوربخواهد.»

ابتدا بپردازیم به‌نظر کریمخان زند برای حمله به‌عمان ازراه خشکی‌و عبور ازبصره وصحراهای بی‌انتها و خشك وسوزان جنوبی خلیج فارس. در اینجا ازنویسنده محترم باید پرسید آیا واقعاً میتوان تقاضای کریمخان‌زند را مبنی براجازه عبور سپاهیانش ازبیابانهای بی‌آب وعلف و سوزان ساحل جنوبی خلیج فارس منطقی تلقی کرد؛ چگونه ممکن است فرمانروائی‌مانند کریم‌خان چنین اندیشه‌ای بخود راه داده باشد که سپاهیان و دواب ارتش خود را ازچنان راهی دور و دراز و بی‌آب و علف وسوزانی بسوی مقصد بحرکت درآورد. معمولا دراین زمان جنگها را درفصل بهار آغازمیکردند تا اسبان وحیوانات بارکش لشکر از علف بیابان و دشتها تغذیه نموده و اشکالی برای تهیه وحمل مشکل علوفه وجود نداشته باشد.

درهرصورت این قابل قبول نیست که کریم خان زند که در با هوشی و زیرکی زبانزد مردم آنزمان بوده اصولا بفکرچنین تصمیمی افتاده باشد و اگر میرزا مهدی استرابادی و ابوالحسن گلستانه وقایع نگاران آن دوره که هیچگونه اطلاعی از اوضاع جغرافیائی و سیاسی کشورهای همجوار

نداشته‌اند چنین مطالبی نوشته‌اند ما نباید باین قبیل نوشته‌های آنان اهمیتی داده وقعی بگذاریم.

نویسندهٔ مقاله درجای دیگر اینطور اظهار عقیده کرده‌اند:

«بسبب نداشتن نیروی دریائی قابل ملاحظه...»

در اینجا نیز بایستی خاطرنشان ساخت که گرچه کریم خان در ابتدای کارش، بگفتهٔ نیبور C. Niebuhr [1] «حتی یك کشتی هم نداشت» ولی پس از پیروزی بر میرمهنای زعابی و بدست آوردن خزائن موجوده وی در جزیره خارک، نیروی دریائی او نیزبدست کریمخان افتاد.

کشتی‌هائی که کریمخان بدینوسیله بدست آورد بیشتر آنهائی بودند که میرمهنا یا خود داشته ویا با حملات دریائی خود درخلیج فارس بغنیمت برده بوده. ازجمله هنگامیکه در اول ژانویه۱۷٦٦میلادی (۱۱۷۹هجری) با حمله ناگهانی خود جزیره خارک را متصرف شد همه اموال و ذخایر هلندیها ازجمله کشتیهای آنانرا بدست آورد.[2]

چندی قبل از آنهم یعنی در اواسط سال ۱۷٦۵ میلادی یا ۱۱۷۸ هجری هنگامیکه نیروی دریائی متشکل هلندیها وشیخ سعدون بجزیره خارگو که درآنموقع پناهگاه میرمهنا بود حمله نموده بودند بواسطه اختلافی که بین خودشان افتاد شکست سختی از میرمهنا خورده تقریباً همگی کشته شدند

1— Carsten , Niebuhr : Reisebeschreibung nach Arabien und andern umliegenden Laendern , Kopenhagen 1774, S.93

2— A Chronicle of the Carmelites in persia and the papal Mission of the XVIIIth centuries, vol. I. , P. 667/ Kelly , John B; Britain and the Persian Gulf , Oxford 1968 , p .54/ parsons 193/Niebuhr II. S. 195- 6

تاریخ گیتی گشای نامی ص ۱٦۳ ببعد/

برای اطلاع بیشتر دراین‌باره به مقاله اینجانب درمجلهٔ بررسیهای تاریخی شمارهٔ ۲ سال ششم مراجعه فرمائید.

وفقط عده بسیار کمی توانستند جان خود را با شنا کردن نجات دهند.[۳]

البته مسلم است که کشتیهائی که متحدین شکست خورده باخودآورده بودند همگی بتصرف میرمهنا درآمده بود.

بهرحال پس‌ازاین پیروزیها میرمهنا حاکم‌مطلق‌خلیج فارس شده‌پی‌درپی کشتیهای بیگانه را مورد حمله قرار داده‌آنها را بنفع خود ضبط مینمود. ازجمله در همان سال بیکی از کشتیهای بزرگ انگلیسی بنام Speedwell حمله کرده‌آنرا با تمام کالاهایش تصاحب نمود.[٤]

اطلاعات‌دیگری نیز ازاین زمان موجود است که همگی‌دلالت میکندبر اینکه کریمخان زند درخلیج فارس‌دارای نیروی‌دریائی‌نسبتاً قوی‌بوده‌است.

ازجمله هنگامیکه درسال ۱۷۷۳ میلادی(۱۱۸٦ هجری) تجارانگلیسی با کشتیهای مسلح خود بصره را بعزم هندوستان ترك مینمودند دربین راه یعنی درخلیج‌فارس بفرمان کریمخان دو کشتی‌آنان بنامهای Drake و Tyger مورد حمله ناوگان ایرانی قرار گرفته یکی از آنان فرار کرده و کشتی Tyger بدست ناخدایان ایرانی توقیف‌شده به‌بندرریک‌برده میشود.[٥]

درسال ۱۷۷۵ میلادی (۱۱۸۹ هجری) زمانیکه صادق خان زند بفرمان برادرش کریمخان به‌بصره حمله کرده بودانگلیسها بابکارانداختن کشتیهای جنگی خود درصدد دفع سپاه‌ایران‌افتادند ولی موردحمله سپاهیان‌ونیروی دریائی ایران قرار گرفته عقب نشینی کردند.[٦]

3—Niebuhr, II,S. 195/A Chronicle of ... (Carmelites) II. P.667/Malcolm, Sir John; The History of persia,London MDCCCXV, vol.II, P.135—6
وتاریخ گیتی گشای میرزامحمد صادق نامی ص۱٦۳

4— Wilson, Arnold T., The Persian Gulf, p. 182

5—Parsons,Abraham; Travel in Asia and Africa, London 1808,P.183—4/ Wilson, A·; The Persian Gulf, p. 182—4

6— Parsons, p. 164/Wilson , P. 184/
گیتی گشا ص ۷—۱۸٦/ فارسنامه ناصری ص۲۱۸/۲روضةالصفاج نهم ص۱۲۱

مدتی بعد هنگامیکه انگلیسها سقوط بصره را پیش بینی کــرده بودند بفکر نجات خود افتاده در۱۱ آوریل آنسال تمام بساط خود را در کشتیهـا بار کرده بصره را ترك نمودند. دو کشتی‌بزرگ انگلیسها بنامهای Success و Eagle وچند کشتی متعلق بدولت عثمانی نیز دراین سفردرمعیت آنها بود. این گروه کشتیها در روی اروند رود مورد حمله ناوگان نیــروی دریــائی ایران قرار گرفته پس از آنکه بواسطه اصابت گلوله لطمات زیادی به آنها واردآمد فرار کرده در۱۳ آوریل به‌بندر گرین Grane (کویت امــروزی) وارد میشوند . در آنجا برای تعمیرات کشتیهای خسارت دیده خــود مدتی توقف کرده وسپس بسفرخود ادامه میدهند.. [۷]

درماه جولای آنسال یعنی۱۷۷۵میلادی صادق‌خان‌زند یکی‌از کشتیهای بزرگ نیروی دریائی ایران را برای حمل یك توپ بزرگ پنجاه پوندی که دربوشهربود بدان بندر گسیل میدارد. [۸]

توضیح آنکه آبـراهام پارســونس Abraham parsons مؤلف کتاب «مسافرت درآسیا وافریقا» درتمام جریانات فوق بشخصه حضور داشته‌وناظر کلیه وقایع بوده است.

آقای رجبی درجای دیگرنوشته‌اند : «تعداد این قایقها ونیروی ضربتی آنها بایدآنقدر کوچك بوده باشد که هنگامیکه خوارج عمان برای یاری بصره از طریق دریا به‌بصره نزدیك شدند صادق خان مجبور شد که دهانه اروندرودراوسیله زنجیری آهنین‌ببندد» نویسنده‌محترم سپس‌اضافه کرده‌اند:

«بنا برمطالب یاد شده ـ نیروی دریائی ایران درزمان زندیه چندان مهم نبود واگرهم چند کشتی درخلیج فارس میشد فراهم کرد ـ بازمانده‌ای بود مختصر از کشتیهای جنگی نادرشاه»

7— Parsons, P. 182/Wilson,P.185

8— Parsons 200

خیال میکنم پاسخ این مطلب را دربالا با ذکر نکاتی چند داده باشم و دیگر احتیاجی به‌تکرار آن نباشد.

درهرصورت برخلاف عقیده آقای رجبی دولت ایران در زمـان زندیه دارای آنچنان نیروی دریائی بوده‌است که‌قادربوده توسط آن نیرو کشتیهای انگلیسی و عثمانیان را شکست داده تار و مار کند . اگر نیبور Niebuhr گفته « کریم خان حتی دارای یك کشتی هم نبوده » [9] مربوط به اوایل کار کریم خان یعنی‌سالهای ۱۱٦۵هجری (۱۷۵۰ میلادی) بوده وربطی به‌سالهای بعد نداشته‌است .

ازطرف دیگر موضوع بستن زنجیر دروسط رودخانه برای جلوگیری از عبور کشتیها یك‌نوع‌تاکتیك نظامی بوده و دلیلی برضعف نیروی دریائی ایران نمیتوانست‌باشد. ازآن گذشته‌چنانچه میدانیم همین زنجیر باندازه‌ای ضعیف بوده که دراثر یك طوفان و یـا ضربانی که توسط کشتیهای خوارج عمان بدان وارد کرده بودند از هم گسیخته شده بود . [10] تازه همین ده کشتی بزرگ جنگی خوارج عمان کـه بکمك اهالی بصره آمده بودند با وجودیکه توسط کشتیهای دولت عثمانی یعنی حاکم بغداد وبصره پشتیبانی میشدند بازهم نتوانستند حریف نیروی دریائی ایران شده وبالاخره فرار را برقرار ترجیح داده پس از پنج ماه زدوخورد مجبور بباز گشت شدند . [11]

امامو‌ضوع‌دیگراینکه نویسنده محترم مقـاله وقتی از کتـابی نقل قول مینمایند نـام کتـاب و نویسنده را طوری ذکر میکنند که برای خواننده

9– Niebuhr II, S. 93

10– Oppenheim, V.M.; Vom Mittelmeer zum persischen Golf 2. Bd. Berlin 1899,S.342

تاریخ گیتی گشا اثر میرزا مهدی استرابادی چاپ تهران ۱۳۱۷ص۲۰۰–۱۹۵ وفارسنامه ناصری ج اول ص۲۱۸

۱ – تاریخ گیتی گشا ص ۱۹۲ ببعد/ فارسنامه نـاصری ص ۲۱۸/ تاریخ منتظم نـاصری (محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله) ص۳۱٦

مفهوم درستی ندارد . مثلا ایشان درپاورقی‌های شماره ۳۰، ۴۱ و ۴۹ همه‌جا نوشته‌اند « روشن ضمیر» منظور از آن چیست آیا نام نویسنده است اگر چنین است کدام کتاب ؛

درصورتیکه ایشان از کتاب اینجانب استفاده کرده‌اند لازم بود نام کتاب را (Die Zand- Dynastie, Hamburg 1970) ذکر میکردند و مضافاً باینکه درحال حاضر در دو دانشگاه تبریز واصفهان دونفر با نام ونام خانواد گی یکسان (مهدی روشن ضمیر) تدریس میکنند ولازم‌بود نویسندهٔ مقاله باصراحت بیشتری مینوشتند از کتاب چه کسی استفاده کرده‌اند

نکته دیگر که‌بایستی خاطرنشان‌نمود پاورقی شماره ۳۰ صفحه ۹ مقاله ایشان میباشد که‌درآن چنین‌آمده : « رستم‌التواریخ ص ۴۴۳ به‌بعد (به‌نقل ازدکتر روشن ضمیر ص ۱۹۶).

بنده اگر درصفحه ۱۹۶ کتاب خود رستم‌التواریخ رابعنوان منبع ذکر نموده‌ام هیچگاه اسمی از**صفحه**‌نبرده بلکه چون کتاب نامبرده که دراختیار اینجانب بوده نسخه خطی بوده است همه‌جا واژه برگ (از جمله در این مورد « برگ ۴۴۳») قید کرده‌ام که‌لازم بود نویسندهٔ محترم این موضوع را نیز مورد نظر قرارمیدادند.

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ـ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی ـ بررسیهای تاریخی

جای اداره : تهران ـ میدان ارک
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲٤۲۲

بهای هر شمارهٔ مجله	**برای نظامیان ودانشجویان**	**۳۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۶۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ٦ شماره	**برای نظامیان ودانشجویان**	**۱۸۰ ریال**
در ایران	**برای غیر نظامیان**	**۳۶۰ ریال**

بهای اشتراک در خارج ازکشور : سالیانه ٦ دلار

برای اشتراک : وجه اشتراک را به حساب ۷۱٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی های‌تاریخی» پرداخت ورسید را بانشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری ـ شعبات امیرکبیر ـ نیل و سایر کتابفروشی های معتبر

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUSC

PAR

ETAT -- MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ـ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی ـ بررسیهای تاریخی

جای اداره : تهران ـ میدان ارك
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲٤۲۲

بهای هر شمارهٔ مجله	برای نظامیان‌ودانشجویان	۳۰ ریال
	برای غیرنظامیان	٦۰ ریال
بهای اشتراك سالانه ٦ شماره در ایران	برای نظامیان‌ودانشجویان	۱۸۰ ریال
	برای غیر نظامیان	۳٦۰ ریال

بهای اشتراك در خارج ازکشور : سالیانه ٦ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی های‌تاریخی» پرداخت ورسید را بانشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای . طهوری ـ شعبات امیرکبیر ـ نیل
و سایر کتابفروشی های معتبر

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUSC

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریهٔ
ستاد بزرگ ارتشتاران
ادارهٔ روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by
Supreme Commander's Staff
Tehran - Iran

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی

بررسیهای تاریخی

بهمن - اسفند ۱۳۵۰
شمارهٔ مسلسل (۳۷)

شمارهٔ ٦
سال ششم

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

بررسیهای تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ ادارهٔ روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

سال ششم
بهمن ـ اسفند ۱۳۵۰

شمارهٔ مسلسل (۳۷)
فوریه ـ مارس ۱۹۷۲

در این شماره

صفحه	عنوان مقاله	نویسنده ـ مترجم
۱۵–۵۲	روابط فرهنگهای کلکولیتیک بین دودریاچه (رضائیه-وان)	خسرو فانیان
۵۳–۷۲	پژوهشی نودربارهٔ روابط ایران با بیگانگان درسدهٔ دوازدهم هجری	مهدی روشن ضمیر
۷۳–۱۰۶	سیرطبقات اجتماعی و ویژگیهای خانواده در ایران قدیم	حشمت‌الله طبیبی
۱۰۷–۱۳۶	آرامگاه داریوش بزرگ درنقش رستم	علی‌سامی
۱۳۷–۱۸۴	معرفی یك نسخهٔ خطی	خانبابا بیانی
۱۸۵–۲۲۰	نشان‌ها ومدالهای‌ایران ازآغازسلطنت‌قاجاریه تاامروز	محمد مشیری
۲۲۱–۲۷۶	مسألهٔ لازاریها درایران	سرهنگ‌جهانگیرقائم‌مقا
۲۷۷–۲۸۴	چند فرمان تاریخی	عبدالله عبداللهی

بخش دوم :

صفحه	عنوان مقاله	نویسنده ـ مترجم
۲۸۷-۲۸۸	کتابهای تازه	
۲۸۹-۳۱۰	فهرست مقالات مجلهٔ بررسیهای تاریخی ازابتدای انتشار تا این شماره (شش‌سال)	سروان مجید وهرام
۳۱۱-۳۳۴	فهرست‌اسامی نویسندگان مجلهٔ بررسیهای تاریخی از ابتدای انتشار تا این شماره (شش سال)	ستواندوم‌وظیفه‌علیرضا

CONTENS

PART. II

پیام مجلّہ

پیام مجله

مجله بررسیهای تاریخی با انتشار این شماره ششمین سال انتشار خود را بپایان رسانیده و هفتمین سال خدمت مطبوعاتی خود را آغاز مینماید .

ستاد بزرگ ارتشتاران بسیارسرافراز استکه توفیق یافتــه است مدت شش سال در راه انجــام منویــات خطیر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران، برای معرفی تاریخ و فرهنگ شکوهمند ایران بجهانیان گامی اگر چه بس کوتاه است، بردارد و درطی‌طول شش سال انتشار این مجله توانسته است سیصد و شصت و سه مقاله مستدل تاریخی ، جغرافیائی ، باستان شناسی و اجتماعی با همکاری یکصد و هفت دانشمند و محقق ایرانی وخارجی برای علاقمندان به تاریخ و فرهنگ و هنر ایران چاپ و منتشر نماید .

پیشرفت دراین‌امرمهم مرهون همکاری‌های صمیمانه دانشمندان ومحققین ومستشرقین وایران شناسان‌گرانقدر و همچنین تشویق هم میهنان گرامی و دوستداران تاریخ و فرهنگ و هنر ایران میباشد کــه هریك به نحوی مشوق

کارمندان مجله بوده‌انـد و بواسطه همین تشویق هـا و دلگرمی ها بوده است کـه ستاد بزرگ ارتشتاران موفق گردید. مجله بررسی‌های تاریخی را به زبانهای‌انگلیسی و فرانسه تحت عناوین :

Historical Studies of Iran

Etudes Historiques de l'Iran

منتشر نماید که شماره اول آن همزمان با جشن ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران منتشرگردید و مورد توجه ایران ـ شناسان جهان قرارگرفت . آرزوی کارکنان مجله بررسی ـ های تاریخی آن است‌که نوشته‌های آن مورد پسنددانشمندان و محققین قرارگیرد وانتظار داردکه محققین ودانشمندان با ارسال مقالات تحقیقی خود که روشنگر قسمت‌های تاریك تاریخ ایران میباشد . هیئت تحریریه را یاری نمایند و با بحث و انتقاد از مطالب و مندرجات مجله به نحو عمیق تری در بهبود آن همکاری فرمایند .

اینك درآستانه سال ۱۳۵۱ که آغـاز هفتمین سـال انتشار مجله بررسی های تاریخـی است بـا سپاسگزاری فراوان سال نوونوروزفرخنده باستانی‌را بعموم‌دانشمندان و محققینی‌که بـا این مجله همـکاری داشته و همچنین خوانندگان ارجمند تبریك گفته و برای آنان شادکامی و تندرستی آرزو می‌کنیم .

روابط

فرهنگهای کلکولیتیک

بین دو دریاچه (رضائیه ـ وان)

بقلم

خسرو فانیان

درجهٔ M A فوق لیسانسه در باستان‌شناسی

« از دانشگاه مطالعات رم »

روابط فرهنگهای کلکولیتیک ✩

بین دو دریاچه (رضائیه ـ وان)

مقدمه‌یی بردوران کلکولیتیك

« نامگذاری و طبقه بندی تاریخ ادوار باستانی »

بقلم

خسرو فانیان

درجهٔ M. A. (فوق‌لیسانس)

در رشته باستانشناسی

« از دانشگاه مطالعات رم »

واژهٔ کلکولیتیك Chalcolithic ازدو کلمه‌یونانی Chalcos(مس)وLithos(سنگ) اخذشده وبرای مشخص‌نمودن دورانی باستانی است که از پایان عصر نوین سنگی (نئولیتیك) Neolithic تاآغاز عصر مفرغ ادامه داشته است.

با در نظر گرفتن مفهوم این کلمه که کشف و استفاده‌از مس را میرساند ، میتوانیم‌این اصطلاح را به تمام مراحل فرهنگی تمدن‌های مختلف که درآن‌برای نخستین‌باراستفاده از مس همراه صنایع سنگی رواج یافت ، اطلاق کنیم‌وباید

✩ - Chalcolithic

توجه داشت که با وجود کشف مس هنوز صنایع سنگی و استفاده از سنگ چخماق و ابسیدین درموارد مختلف ، بحد فراوان در این دوران رایج بود.

پیشنهاد کردن تاریخ یگانه و مشخصی برای دورهٔ کلکولیتیك مانندسایر دورههای باستانی چندان عملی نیست ، زیرا این دورهمانند دورههای پیشتر از آن ودورههای پس از آن یکباره آغاز نشده و کشف مس واستفاده از آن در تمدنها و نواحی مختلف در زمانهائی جدا گانه بوقوع پیوسته است : در مصر استفاده ازاین فلزبه هزارهٔ ششم پیش از میلاد میرسد ، درحالیکه در ایران و بینالنهرین در حدود چهارهزار سال پیش ازمیلاد ، درهندوستان سههزار پیش ازمیلاد و در اروپا از دوهزار پیش از میلاد فراتر نمیرود[1] ، علاوه بر آن در برخی ازموارد این اصطلاح نیزصورت متزلزلی پیدا میکند وبدوران مشخص مربوط بآن اطلاق نمیگردد، درچنین مواردی باستانشناسان معمولا سیستم نامگذاری را براساس شرایط محلی وتاریخی وموقعیت فرهنگی تمدنهای موردتحقیق قرار میدهند ، ازآن جمله دایسون Dyson طبقهبندی تاریخی ادوار باستانی ایران را براساس نوع، رنگ ونقش سفالهای مکشوف که هر کدام معرف تمدن خاص مربوط بدانست بههشت افق فرهنگی تقسیم میکند:

ـ افق سفال صاف ، که آغاز گسترش سفالسازی در ایران وهمدوره با صنعت سفال پیش ازدوران سفالهای جارمو ـ سراب[2] Jarmo–Sarab بوده و

1- R. Furon : Manuale di Preistoria 1958 Paris P. 381

۲ ـ جارموده کدهای متعلق بدوران نئولیتیك بینالنهرین (شرق کرکوك) است که قدیمترین طبقهآن به ٦۷۵۰ ق . م میرسد .

تمدنهای حسونا و حلف که اولی در جنوب موصل و دیگری در شمال بینالنهرین (حوالی مرزسوریه) ظهور کردند متعلق بههزاره پنجم ق.م میباشند .

تمدن عبید درجنوب بینالنهرین ودر هزارهچهارم شکفت که تا ۳۳۰۰ پیشازمیلاد دوام داشت .

تمدنهای اروک وجمدت نصربعد از دوره عبید واز ۳۳۰۰ تا ۲۸۰۰ پیش ازمیلاد ادامه یافت .

شامل انواع سفال نخودی صاف صیقلی است که از تپه گوران و کرانه‌های شمال شرقی دریای خزر بدست آمده است .

ـ افق جارمو که‌سفال‌مربوط به‌این افق علاوه برتپه گوران وعلی کوش، از شمال عراق تا زاگرس مرکزی وغربی وناحیه خوزستان گسترده بوده و معرف آغاز گسترش نوع‌سفال منقوش میباشد .

ـ افق همدوره حسونا Hassuna کـه یکنوع سفال صاف منقوش نظیر سفال حسونا دربین‌النهرین نمودارآن‌است ودر فرهنگ خاص ناحیه‌حاجی‌ـ فیروز (نزدیك حسنلو درآذربایجان غربی) به‌چشم میخورد .

ـ افق همدوره حلف Halaf (بین‌النهرین) که در طبقهٔ پنجم A تپهٔ گیان (نزدیك نهاونـد) و همچنین درطبقات چهارم وپنجم تپهٔ سیلك اول (کاشان) پدیدار میگردد .

ـ افق همدوره‌عبید Ubaid (بین‌النهرین) که تاحدود شمال‌شرقی‌ایران (تپه حصارطبقه دوم قشرA ، شاه تپه طبقه‌سوم) و جنوب ایران (تل باکون‌ـ نزدیك تخت‌جمشید) نفوذیافته‌وتاحدود سه‌هزارپیش ازمیلاد دوام‌داشته‌است.

ـ افق همدوره با اروک وجمدت‌نصر که در جنوب‌غربی ایران(شوش) و طبقه چهارم سیلك‌بارور شد بی‌آنکه‌آثار آن درشمال غربی وشمال‌شرقی وجنوب شرقی‌ایران ظاهر گردد .

ـ افق همدوره با دورانآغازسلسله‌ها در بین‌النهرین که زمینه نضج‌آن درشوش بود (شوشD) وآثارآن در طبقه‌چهارم تپه گیان وطبقه هفتم‌حسنلو و درناحیه بمپور مقارن باآغاز دوران‌تاریخی درخوزستان نفوذ کرده‌است.

آخرین افق فرهنگی کـه دایسون پیشنهاد میکند عبارت است از افق سفال خاکستری شمال که در شاه‌تپه ، تورنـگ تپه ویاریم‌تپه وجود داشته‌و

مقارن با اواخر دوران سلسله‌ها در بین‌النهرین ، دوران آکاد و طبقه‌سوم اور-UR است.[۳]

در کاوشهای پیسدلی‌تپه‌دردره سلدوز (جنوب‌غربی‌دریاچه‌رضائیه) دایسون آثار متعلق به‌پایان‌دوران نئولیتیك‌و آغاز عصرمفرغ را بعنوان فرهنگ ماقبل دوران مفرغ‌مینامد. خصیصه‌عمده این‌فرهنگ شباهت فوق‌العاده‌ایست که صنعت سفال این‌محل باصنعت‌سفال عبیدداردو واز نظردایسون‌این‌شباهت تأثیر فرهنگ‌عبید شمالی را درپیسدلی تپه‌آشکار میکند.[٤] و برتون‌براون- Burton Brown طبقه M۸ گوی تپه- در غرب دریاچه رضائیه (ونزدیك شهر رضائیه) را که در حدود ۳۳۰۰ پیش از میلادتاریخ گذاری کرده است باآن همزمان میداند[٥] که کمی‌جدیدتراز تاریخی است که دایسون برای پیسدلی-تپه پیشنهاد کرده ومقارن هزاره چهارم پیش ازمیلاد است .

باید اضافه کرد که ملئارت Mellaart درطبقه‌بندی تاریخ ادوار باستانی فرهنگ عبید را دردوران کلکولیتیك جدیدقرار میدهد واحتمالا دراواخر فرهنگ‌عبید (عبیدچهارم) است که نفوذآن در پیسدلی تپه‌آشکارمیگردد.[٦]

برتون براون نیز عنوان کلکولیتیك را بکار نبرده ودوران M گوی‌تپه را از نظرعناصر فرهنگی در قلمرو فرهنگ عبید شمالی و ازنظرطبقه‌بندی تاریخ ادوار باستانی باگیان پنجمD ، شوش‌سومA ، سیلك‌سوم قشرهای ٦و۷ وتپه حصار اول قشرCهمدوره میداند .[۷]

3- R. H. Dyson: "Chronology in old world archaeology", Chicago 1957, p. 217, f.

4- Dyson: "The solduz valley, Iran" antiquity, 1960, p. 22, fig I-II

5- B. Brown: "Excavation in Azerbaigan " London 1948, p. 22-27

6- J. Mellaart: "Earliest civilizations of the Near east" London 1965, p. 12

7- Dyson: "Chronology in ... " p. 284

باید اشاره شود که در محل کیول تپه Kyul قفقاز ضمن طبقات متعلق بدوران مفرغ قدیم سفال منقوشی پدیدارشده است که باخصوصیات چندی به سفال دوران M گوی تپه شباهت دارد.[۸]

با درنظر گرفتن کاوشهای باستانشناس روسی پیتروفسکی Piotrovski دربارهٔ فرهنگهای ناحیه قفقاز در هزاره سوم پیش از میلاد که ارتباط و همبستگی آن با فرهنگهای اطراف درباچه رضائیه ودریاچه وان غیرقابل تردیداست ودر صفحات بعد بآن رجوع خواهیم کرد وی تمدن قفقاز را در تاریخ فوق الذکر باسفال لعابدار سیاه وقرمز منقوش با خطوط منحنی.مستقیم ومارپیچ منسوب بهدوران انئولیتیك Aeneolithic میداند و با تمدنهای مفرغ قدیم آناتولی همزمان میشمارد.[۹] وی همچنان عنوان انئولیتیك را برای فرهنگهای پیش از دوران مفرغ کیول تپه(نزدیك نخجوان) باسفال لعاب- دار سیاه ، پیشنهاد میکند وازدیدگاه وی اساس انتخاب این عنوان برای فرهنگهای ماوراء قفقاز برزمینه اختلافات اجتماعی واقتصادی است که این فرهنگها راهرچند از نظر طبقهبندی تاریخ ادوار باستانی با یکدیگر معاصر باشد از هم تفکیك مینماید .

درآناتولی مرکزی برای نخستین بار با تقسیم بندی جدیدی روبرو میشویم که توسط فن دراوستن VON DER OSTEN برای مراحل تمدن الیشار Alishar پیشنهادشدهاست . وی درطبقه اول الیشار قشرهای دوران کلکولیتیك را که در حد وسیعی معرف تمدن این دوران آناتولی مرکزی است ، بدو دورهٔ متمایز کلکولیتیك وعصر مس تقسیم میکند و اساس این تقسیم بندی را شیوههای فنی دوگانه صنعت سفال سازی درطبقات بالامیداند .

فن دراوستن صنعت سفال عصرمس را ادامه صنعت سفال دوران کلکولیتیك

8- A. Palmieri: "Origini" I. Roma 1967, p. 152

9- Piotrovski: "Atti del 60 Congresso internazionale delle scienze rreistoriche e protoistoriche" Roma 1962 p. 67 ff.

الیشار ندانسته و آنرا جلوه نوینی در فرهنگ الیشار میشناسد . پایان دوران کلکولیتیك درالیشار درحدود ۳۰۰۰ پیش‌ازمیلاد وپایان عصرمس‌در حدود ۲۳۰۰به‌پس ازمیلاداست[۱۰] .

بریدوود Braidwood استاد باستانشناس آمریکائی نیز درآنتیوك (آناتولی) روش دیگری اعمال کرده‌است ، اوفرهنگ مکشوفه دراین‌ناحیه را بده مرحله ازقدیم ترین آنهامرحله A-۶۰۰۰ پیش‌از میلاد تاجدیدترین آنها مرحله ۲۰۰۰ - ۲ پیش‌از میلاد تقسیم کرد. مرحلهٔA شامل نئولیتیك بوده وبا سفال‌قرمز لعابدار همراه است‌وسفال‌سیاه‌لعابدار باطرحهای‌هندسی طلیعه مرحلهٔ B بشمار میرود . دراواخر مرحلهٔ B نخستین آثار نفوذ سفال منقوش از نوع سفال‌تمدن حلف بانقوشی‌متعدد ازرنگهای براق‌دیده‌میشود . در مرحلهٔC، هم‌تعداد و هم تنوع سفال حلف در آنتیوك بیشتر میشود ودر مرحلهٔ D علاوه‌بر سفال نوع‌تمدن حلف برای نخستین‌بار آثار سفال تمدن عبید با نقوش یکرنگ‌هویدا میگردد ، بنابراین بریدوود طبقه‌بندی‌تاریخی ادوار باستانی‌را برای‌فرهنگهای‌ناحیه آنتیوك با تطبیق برافقهای فرهنگی حلف وعبید استوار میسازد.[۱۱]

دوران کلکولیتیك‌درآناتولی- دوران تاریخی سرزمین آناتولی مقارن با دوران تشکیل سلسله آکاد دربین‌النهرین است ، تاریخ محلی این‌منطقه‌با فعالیتهای‌ثبت‌شدهٔ‌پادشاه موسوم به‌آنیتا Anitta ازشهر کوسار Kussar آغاز میگردد که شرح‌اعمال وی در الواح کول تپه ودرروایات‌تاریخی‌آرشیوهای شاهان هیتی نوشته شده است : اما طبقه بندی تاریخ ادوار باستانی‌آناتولی قبل‌از ۳۰۰۰ پیش‌از میلاد با تطبیق برطبقه بندی تاریخ ادوار باستانی بین‌النهرین تنظیم گردیده‌است زیرا بعلت‌کاوشهای دقیق و نتایج‌اصولی که‌از

10- Von Der Osten: "The Alishar huyuk III.„ Chigago 1937, p. 409-419

11- R. J. Braidwood: "Excavation in the plain of antioc". Chicago 1960 p. 114-115-145 fig. 86.87 –113

سرزمین باستانی بین‌النهرین بدست آورده‌اند طبقه‌بندی تاریخی ادوار باستانی این‌منطقه بعنوان زمینه واساسی برای سایرتمدنهای مجاور آن ، قرار گرفته است . تحقیقات تازه درطبقه‌بندی تاریخی‌ادوار باستانی‌آناتولی‌مدارکی را آشکارساخته‌است که‌میرساند دوران‌آغاز ادبیات C وD یا دوران‌جمدت‌نصر دربین‌النهرین با مرحلهٔ G فرهنگ آموق Amuq در شمال سوریه و تمدن اول کیلیکیه Cilicia در تارسوس آناتولی (دوران مفرغ قدیم) همزمان بوده ونیزدرمرحله متقدم، یعنی‌مراحل B وA دوران آغاز ادبیات و آموق F با دوران کلکولیتیك جدید کیلیکیه آثار بسیارمشابهی را نشان میدهد ، بنابراین قدیم‌ترین طبقات کلکولیتیك در ناحیه مرسین Mersin طبقات بیستم تابیست وچهارم خواهدبود.[12]

ملئارت استاددیگر،باستان شناس آمریکائی درتحقیقات خویش دوران کلکولیتیك قدیم آناتولی رابافرهنگ‌حلف درشمال سوریه وبین‌النهرین همزمان دانسته ونظریه قبلی راتائیدمیکند.

وی چهارناحیه مختلف رادر حوزهٔ فرهنگی کلکولیتیك قدیم آناتولی ذکرمیکند که عبارتست ازناحیه شمال‌غربی وسواحل دریای اژه، ناحیه جنوب‌غربی آناتولی ودوناحیه دیگر در قونیه Konya و کیلیکیه [13] که برای دوران مس‌قدیم قونیه‌تاریخ ۴۵۰۰ تا ۳۲۰۰ پیش‌ازمیلاد وبرای‌نواحی جنوب غربی‌وشمال غربی بترتیب تاریخ‌های ۵۰۰۰تا۳۲۰۰ پیش ازمیلاد و ۳۲۰۰ پیش‌ازمیلاد رامعین کرده‌است.

ازمشخصات دوران کلکولیتیك‌منطقه کیلیکیه سفال سیاه‌لعابدارصیقلی وسفال کرم‌رنگ بالعاب نوع حلف‌را میتوان نام‌برد که هر دوتحت تأثیر

12. M. S. Mellink: "Chronology in old world archaeology". Chicago 1957.

13- J. Mellaart: "Chalcolithic and early bronz age of near east and anatolia„. Beirut, 1966 p. 100.

شدید صنعت‌سفال تمدن حلف دههزاره پنجم‌پیش‌ازمیلاد قرار گرفته استو نیزیکنوع سفال جدید دست‌ساز ولعابدار برنگ خاکستری راباید ذکر نمود که‌باطبقات هشتم مرسین وآموق وعبیدهمزمان میباشد.

ضمناً نباید نتایج کاوشهای جدیدرا درتعیین وتشخیص گسترشی‌مهم در ناحیه‌جنوب غربی آناتولی وقونیه که‌مستقل ازنفوذ بین‌النهرین بود، ازنظر دورداشت.

جنبه‌های مستقل مرحله کلکولیتیك آناتولی غربی‌درمحلهای باستانی کتل‌هویوك وهاسیلار Hacilar نیزشایسته توجه است ولی درسایر قسمتهای آناتولی‌نمونه‌هاواشیاءمتعلق‌بدوران کلکولیتیك‌راچندان‌بدست‌نیاورده‌اند.

درآناتولی مرکزی آثار کلکولیتیك درقدیم‌ترین طبقات الیشار و آلکاهویوك بدست آمده‌است. بیتل Bittel نظرمیدهد که طبقات کلکولیتیك جدیدالیشار ازحدود ۳۰۰۰ پیش‌ازمیلاد فراترنمیرود [١٤].

درمورد آناتولی شرقی ملثارت تاسال ۱۳٤۲ (۱۹٦۳ میلادی) شواهدی ازفرهنگهای کلکولیتیك‌بدست‌نیاورده‌بود، اما ازآن تاریخ به‌بعد تحقیقاتی دراین‌منطقه صورت گرفت که مجموع این‌کاوشها وبررسیها میتواندمدارکی رابرای بررسی روابط میان این‌ناحیه وغرب ایران فراهم‌سازد.

اکنون‌لازم است‌به گسترش‌جغرافیائی وباستانشناسی‌دوران کلکولیتیك ناحیه‌مورد بحث که حوزهٔ وسیعی ازسواحل رود هالیس تا فرات وآنسوی مرزهای شرقی‌ترکیه‌رادربرمیگیردمختصراًاشاره‌ئی‌بشود. کوههای‌تارسوس- Tarsus سرحدات جنوب‌این‌منطقه‌رافراگرفته‌و کوههای پونتی Ponti شمال آنرا دربرمیگیردودرواقع فرهنگهای کلکولیتیك‌آناتولی شرقی‌شامل‌ناحیه

14- K. Bittel: "Zur chronologie der anatolischen" 1950 p. 13 f.25.

وسیعی میـان حوزهٔ ریون Rion ، تفلیس و دریاچـه سوان Sevan و تبریز میگردد.[۱۵]

دراین قسمت تاکنون عملاً مناطق بسیار کمی موردکاوش قـرار گرفته است وازجمله این‌مناطق بایدتیلکی‌تپه Tilkitepe [۱۶] واشیاء یافت‌شده در سطح‌نقاط مختلف‌چون سیواس‌وملاتیه Malatya والازیگ وموس‌وبیتلیس - Bitlis وارنیس‌Ernis رانام‌برد که‌بوسیلهٔ‌برنی‌دربارهٔ آنهابررسی‌شده‌است.[۱۷]

ایران- تاکنون‌طبقه‌بندی تاریخی ادوار پیش از تاریخ ایـران براساس مقایسه وتطبیق باطبقه‌بندی تاریخی ادوار نامبرده دربین‌النهرین انجام شده است. قدیم‌ترین مرحله طبقه بندی موردذکر دربارهٔ ایران‌همزمـان بادورهٔ پیش‌ازجارمو (دربین‌النهرین) وسراب (در کرمانشاه) پیشنهاد شده‌است که‌در تپه گوران بوسیله سفال نخودی‌رنگ‌جلادار مشخص‌میگردد، دایسون‌برای سفال صاف‌تپه حاجی‌فیروز درآذربایجان غربی با عناصر منقوش شبیه سفال حسونا دربین‌النهرین ، تاریخ همزمان با فرهنگ اخیر (حسونا) را پیشنهاد میکند که زمان فرهنگهای جارمووحسونا از ۶۰۰۰ تا ۵۰۰۰پیش‌ازمیلاد را شامل میباشد.[۱۸]

نظائر نمونه‌های تمدن حلف‌یعنی یکی ازبرجسته‌ترین‌دوران‌های‌تمدن بین‌النهرین درطبقه پنجم A تپه گیان وطبقه اول تپه سیلک‌قشرهای ٤و٥، بر جای‌مانده‌است وبدین‌ترتیب پیوند طبقه‌بندی تاریخی دیگـری راکه زادهٔ روابط وتأثیرات متقابل فرهنگهای مذکور است میان ایران و بین‌النهرین ایجاد میکند.

15- Mellaart: "The Chalcolithic and ...." p. 76 ff.

16- Reylly: Turk tari archaeologia dergisi IV

17- C. A. Burney: Chalcolithic and early bronz age in eastern anatolia (Iran VIII 1958)

18- Dyson: "Chronology in ...." p. 218

شواهدروابط باتمدن‌عبیددرطبقه‌اول‌شوش [۱۹] و درپیسدلی‌تپه(سلدوز- آذربایجان غربی) بچشم‌میخورد که درمحل اخیرعناصر تمدن عبید با عناصر تمدن‌سیلك اول آمیخته‌شد ویك فرهنگ مشخص‌سفال منقوش رادرحیطه فرهنگهای شمالی ایران معرفی‌میکند.

ادامه‌رابطه باتمدن‌عبید تا۳۰۰۰پیش‌ازمیلاد در گوی‌تپه(نزدیك‌رضائیه) طبقهٔ M و گیان‌پنجم D وسیلك‌سوم‌قشرهفتم B ودرشمال شرقی ایران‌تادوران حصاردوم A وشاه تپه‌طبقه‌سوم همچنان مشهوداست. [۲۰]

درمیان شواهد ارتباط تمدن حلف باگیان پنجم A سه‌نوع نقش سفال وجوددارد که دکتر دنالدمك‌کاون D.mccown باستان‌شناس آمریکائی بآنها اشاره مینماید [۲۱] وبطوریکه اشاره‌نمود برخی‌ازنقوش مشخص تمدن‌حلف‌در سیلك اول‌قشرهای ٤و٥ نیز پیداشده‌است. یك‌سوزن مسی وبرخی اشیاء مسی دیگراستفاده از مس‌را دراین طبقات میرساند.

همبستگی طبقه‌بندی تاریخی سیلك‌دوم باحلف‌وعبیدسوم بوسیلهٔ‌اشکال مشترك ظروف سفالی که درهرسه منطقه یافت‌شده‌است ونقوش خطوط درهم متقاطع خاص‌حلف وشکل‌کاسه‌هائی بالبه انحناء دار وجامهای گود ، مشهود میگردد. [۲۲]

دکترمك‌کاون‌درتأئید این ارتباط ٦ نمونه‌ذکرمیکند که چهارنوع آن تنهابه تمدن‌حلف‌تعلق دارد ودونوع‌دیگر آن‌درعبید نیزبدست‌آمده‌است. [۲۳]

***

19- Le Breton: Iraq Vol. XIX p. 76 f. 124

20- Dyson: ibid p. 20

21- Mccown: "Relative stratigraphy of early Iran". 1942 fig. 11-26-28.

22- R. Ghirshman: "Fouilles de tepe sialk". Paris 1938, pl. XLV-XLVII

23- Mccown: ibid figs. 11-17-22-13-87-130

گسترش باستانشناسی غرب ایران‌تاآنجا که‌به این بررسی ارتباط دارد شامل منطقه جنوب رود ارس وحوالی دریاچه رضائیه است و از محل‌هــای عمده‌ئی که‌تاکنون‌دراین‌منطقه‌کاوش کرده‌اند باید یانیك‌تپه، گوی تپه‌دوران M ، پیسدلــی‌تپه وتپهٔ حاجی فیروز را نام بــرد. چنانکه اشاره شد اصول طبقه‌بندی تاریخی‌ادوار باستانــی وروابط فرهنگهای کلکولیتیك ایــران و آناتولی بویژه براساس طبقه‌بندی ادوارباستانی بین‌النهرین‌موردمطالعه‌قرار گرفته است. ولی نبایدفراموش کرد که برای تعیین مراحل کامل طبقه‌بندی تاریخی ادواریاستانی ایران ایجاب‌میکند تا یك مطالعه‌کامل‌وبررسی‌تطبیقی درمورد طبقات مختلف تمدنهای ایرانی براساس‌عصرایرانی‌آنها انجام گیرد وپیوندهای مضاعف این تمدنهابایکدیگرچه ازنظرطبقه‌بندی‌تاریخی وچه‌از نظرعنصر فرهنگی کشف گردد .

***

تقسیمات‌مشخصه دورهٔ کلکولیتیك به‌دورانهای کلکولیتیك قدیم، میانه وجدید، ازنظراصولی ودرجه‌بندی‌کاملا درفرهنگهای این دوران ایران‌غربی وآناتولی شرقی‌انجام‌نگرفته است.

برنی اشاره به‌یك‌مرحله کلکولیتیك‌قدیم درطبقات یانیك تپه(گمانهٔM) نموده‌وآنرا همزمان‌با فرهنگ‌دالماتپه‌یعنی درحدودهزارهٔ پنجم‌پیش‌ازمیلاد میداند. [۲۴]

ولی‌درموردسایرفرهنگهای‌این‌ناحیه‌ازطرف‌باستانشناسان‌این‌تقسیم‌بندی اعمال نشده است.

درآناتولی تقسیم‌بندی سه دوران قدیم ومیانه وجدید را دربررسیهــای انجام شده در کیلیکیه میبابیم : ملینک دوران جدید کلکولیتیك این‌ناحیه

24- C. A. Burney: "Excavation at yanik tepe" (Iraq Vol. XXVI)

را با دورانهای A و B آغاز ادبیات در بین‌النهرین وفرهنگ آموق F همزمان میداند.[۲۵] وچنانکه اشاره گردیدملئارت آنرا معاصر تمدن حلف شناخته‌است.[۲٦]

***

نقاطی که تاکنون ازایران غربی و آناتولی شرقی دراینجا ذکرشدبا توجه به سفال منقوش جلادار ودلایل طبقه‌بندی تاریخی که آن‌نقاطرا بـه دورانی میان خاتمه عصر نئولیتیك و آغـاز عصرمفرغ قدیم منتسب میدارد ، اساس وزمینه‌مطالعات ما رادراین‌مقوله‌فراهم میسازد ، اما برای‌بررسی‌دقیقتر احتیاج‌خواهد بود که‌حدودتحقیق‌را کمی‌وسیع‌تر ودرچندمحل‌اطراف هسته مرکزی،متمرکز کنیم.این‌نواحی‌عبارت‌خواهدبوداز شمال‌بین‌النهرین‌و آناتولی مرکزی که‌درهردوی‌این‌نواحی‌آثارمهمی درمشخص کردن حدوداین‌ارتباط و گسترش‌نفوذآن آشکار گشته‌است نقاطی که بخصوص‌دارای اهمیت‌بیشتری بوده ودر دوناحیه فوق بآن‌اشاره خواهدشد عبارتست ازمرسین‌در آناتولی، گاورادرشمال‌بین‌النهرین، وسیمره‌ومال‌امیر درغرب ایران. علاوه‌بر آن بمنظور جستجو برای‌یافتن حلقه‌های مفقود درارتباط میان این تمدن هـا و احتمالا دسترسی‌به‌آثاری که‌بتواند ریشه‌ها وسرچشمه‌هائی از این گسترش فرهنگی را بنمایاند (ومعلوم کندآیا زمینه‌های فرهنگی این‌تمدنها درخود این‌نقـاط بارورشده و یا ازخارج حدود خویش وازتمدنهای مجاورالهام گرفته‌است.) این‌بررسی ازمرزهای منطقه مورد تحقیق‌فراترخواهد رفت و نتایج‌کاوشهای چندمنطقه‌مهم‌ایران‌وترکیه را موردنظرقرارخواهد داد .

راههای ارتباطی - پیش‌ازپایان قسمت‌اول لازم است تا اشاره‌ئی به راهها ومعابرارتباطی که ایران‌را به بین‌النهرین و آناتولی مربوط‌میساخت، بشود با درنظر گرفتن‌موقعیت جغرافیائی‌آناتولی، با معابر دریائی شمالی وشمـال

---

[۲۵] M. S. Mellink: "Anatolian chronology" in: Chronology in old world archaeology.

[۲٦] J. Mellaart: "Chalcolithic and ...." p. 100

غربی آن ومعابر طبیعی درمیان کوهستانهای شرقی وشمال شرقی بسمت ایران و قفقاز و گذرگاههای متعدد بسوی بین النهرین، این منطقه مانند پلی میان شرق و غرب کشیده شده بود .

روابط میان آناتولی و آشور در دوران قدیم امپراطوری آشور، ارتباط میان آناتولی و بین النهرین وحلقههای ارتباطی میان آندو ومصر که تمامی آنها از روی مدارك باستانشناسی اثبات گردیده است نشان میدهد که ارتباط میان این دول قدیمی برزمینهئی بسیاروسیع اعمال میشده است . براساس این روابط بود که از ارزروم ، شرق رود ارس و حوالی درباچه رضائیه تمدنهای قدیم کلکولیتیك غرب ایران تا شرق آناتولی گسترده شده بود .

روابط بازرگانی ازطریق دشتها ودرههای قابل عبور کوهستانی وازمسیر رودها بانواحی خاوری وازطریق دریای اژه ومدیترانه بانواحی باختری انجام میگردید .

در محل دودرتپه Dudartepe واقع درجنوب دریای سیاه شواهد زیادی دال بر وجود روابط بازرگانی با نواحی اطراف دریای ازوف درشوروی و شمال قفقاز بدست آمده واز کوهستانهای پامیر سنگ لاجورد ازطریق مایکوپ شوروی به نواحی غرب آناتولی حمل میگردیده است . از نیشابور فیروزه با مقدار فراوان ونیز ازمعادن غرب ایران مس وقلع ازطریق بین النهرین به این نواحی صادر میگشت. بطور کلی ارتباط با ایران ازطریق سه گذرگاه طبیعی ازمیان دره های غرب ایران انجام میگرفت آسانترین وقابل عبورترین این گذرگاهها ازمیان درهٔ قطور ومشکلترین آنها از دشتها و کوههای کالدیران میگذشت.[۲۷] راه دیگری نیز که آناتولی را ازطریق بین النهرین به ایران مرتبط میساخت **اروندرود** وخلیج فارس بود.

اما برچه مقیاسی وباچه کیفیاتی این روابط تجاری اعمال میگردید؛ مسلم.

۲۷- J. Mellaart: "Chalcolithic and ...." p. 163

مدارك تاریخی جوابگوی این سؤال نخواهدبود زیرا ما از دورانـی سخن میگوئیم که آنسوی مرزهای تاریخ قرار دارد واسناد نبشته دراین باره مطلبی را دربرندارد ، بنابراین باید این تحقیق را بر اساس کشفیات باستانشناسی که تاکنون دراین مناطق اعمال شده است وبر زمینه خصوصیات مشترك میان آثار بدست آمده استوار کرد. چنین مدارکی عبارت خواهد بوداز آثار معماری وسفال ودیگـر اشیاء و ابـزارها ، متأسفانـه در بسیـاری ازموارد توصیف دقیقی از خصوصـیات معماری و احیاناً مشخصات سایر اشیاء ، به جز سفال ، در گزارشهای باستانشناسان بعمل نیامده است ازطرف دیگر آثار معماری به نسبت کمی میتواند دلیل وجود روابط میان اقوام باشد از آن جهت که چگونگی معماری بیشتر بستگی به مقتضیات آب وهوا واوضاع جغرافیائی سرزمینهای مختلف دارد. بنابراین در اینجا کوشش شده است که این بررسی بیشتر براساس نقوش سفالها انجام گیرد ، چه اینگونه نقوش دربسیاری از موارد عامل اصلی ونشانهٔی قوی از وحود روابط میان دوفرهنگ مختلف بشمار رفته است .

بخش دوم

محل های کلکولیتیك آناتولی شرقی

تیلکی تپه

این محل درشرق دریاچه‌وان ودر جنوب شهر فعلی‌وان قرار دارد که‌در سال ۱۳۱٦ (۱۹۳۷ میلادی) توسط ریلی حفاری شد [۲۸] ومنجر به کشف سه‌دوران فرهنگی مختلف ـ براساس تنوع و شکل سفالها گردید ه .[۲۹]

این طبقات‌شامل طبقهٔ III یعنی قدیم‌ترین دوران تاطبقهٔ I یاجدیدترین

28. Reilly: "Turk tari ..." Vol. IV

29. ibid. p. 159

عصر این محل‌میگردد که درسطح تپه قرار دارد . سفال طبقهٔ اول پوشش نازکی ازلعاب داشته وبانقش خطوط موجی روی زمینه قرمز مایل بقهوه‌ئی تزئین شده بود .

طبقهٔ دوم انواع سفال خشن تا نیمه صاف وطبقهٔ سوم سفالهائی از نوع سفال منقوش حلف‌را در برداشت .

سفال‌طبقهٔ اول بارنگ قرمز تیره ولعاب نازك سفید یاقرمز ، سفال طبقهٔ دوم بارنگ قرمز مایل بقهوه‌ای ولعاب براق وسفال طبقهٔ سوم نیز بهمان مشخصات وتمام سفالهای هرسه طبقه ساخت دست بود .

ریلی‌اشاره‌میکند که‌سفال‌سیاه هم درتمام‌طبقات بطورپراکنده‌یافت شد .

انواع نقوش روی سفالهای این ناحیه شامل خطوط عمودی موجدار بارنگ قرمزمایل‌بقهوه‌ای (طبقهٔ اول)، نقوش جناقی‌متقاطع ونقوش توری[30] و نیم حلقه‌های آویزان (طبقهٔ سوم) میباشد ولی سفال طبقهٔ دوم غیر منقوش بود .

فرهنگ تیلکی‌تپه به دوران کلکولیتیك جدید منسوب میگردد [31] یافته‌های‌سطح‌تپه‌ها. برنی‌درضمن‌یکی‌ازتجسسات‌خویش‌درشرق‌آناتولی بسال ۱۹۵٦ سفالهای یافت شده در نواحی سیوا ، ملاتیه ، الازیگ ، موس ، بیتلیس ، ارنیس و مناطقی چند واقع در جلگه قرخوز واقدیر راکه متعلق به دوران کلکولیتیك بود بررسی کرد . او تکه‌های منقوش سفالهائی را که با اشکالی بفرم ۸ نقاشی شده و در نواحی آرگوان Arguvan و هینسور- Hinsor بدست آمده است نشانی ازارتباط میان این مناطق با شمال سوریه و بین‌النهرین در هزارهٔ پنجم ق . م میداند .

در نواحی ملاتیه و الازیگ تعداد کمی سفال منقوش یافت شد که با

30- ibid. p. 151, Figs. 12/1–2

31- C. A. Burney: "Anatolian studies" Vol. VIII 1958 p. 161

اشکال ۸ تزئین‌شده بود . در کویولوك سفالهائی شبیه سفال حلف وعبیدیافت شد واز حصیرچی Hasirci طبقه IV سفال‌ساده قرمز تیره‌رنگ بدست آمد و در ناحیه آرگوان سفال محلی کلکولیتیك با دو نوع ساده و منقوش پدیدار گشت .

در سلبستان Silbistan یك نوع سفال کاملا متمایز بدست آمد ، این سفال‌دست‌ساخته برنگ تیرهٔبراق‌بود که‌احتمالا به‌اواخر دوران کلکولیتیك این منطقه تعلق دارد .

در عمیق‌ترین طبقات ارسلان تپه که متعلق بدوران کلکولیتیك میباشد دونوع سفال تیرهٔ براق وسفال غیر منقوش روشن یافت شد و سرانجام سفال غیر منقوشی که از موس بدست آمد قابل مقایسه با سفال تیلکی‌تپه طبقهٔ اول و گوی تپه دوران M میباشد .

پیسدلی تپه

این ناحیه در جنوب غربی دریاچه رضائیه در سالهای ۱۳۲٦ و ۱۳۲۷ (۵۸ - ۱۹۵۷ میلادی) توسط آقایان دایسون و یونگ Young حفاری شد و درآنجا شواهدی ازفرهنگ کلکولیتیك غرب ایران نمودار گردید.[۳۲] .

تاآنجا که از گزارش حفاری میتوان دریافت مقدارسفال منقوش بیش‌از سفال غیرمنقوش‌است سفال‌نوع اول‌برنگ قهوه‌ای بسیار تیره وسفال‌نوع‌دوم برنگ قرمز،قرمزمایل بقهوه‌ای وبراق میباشد[۳۳] هردونوع‌آنها ساخته‌دست و متعلق به کلکولیتیك جدید بوده و شش طرح اصلی تزئینی دارد :

۱ ــ خطوط افقی ازنیم حلقه‌های‌آویزان .

۲ ــ طرحهای سه گوشی

۳ ــ جانوران کوچك به‌طرحهای تغییرشکل یافته (استلیزه)

٤ ــ خطوط موازی افقی

2. Dyson, T. O. Young: "Pisdelitepe" Antiquity 1960

3. ibid p. 21

۵ ـ حاشیه‌عمودی ازخطوط‌راست‌یاخطوط مورب وطرح‌های‌هاشورزده

۶ ـ نقطه‌های پراکنده میان خطوط راست.[۳۴]

یانیك تپه :

دریانیك‌تپه واقع‌درمشرق‌دریاچه رضائیه‌آثار قابل ملاحظه‌ئی ازدوران کلکولیتیك‌بدست‌آمد. حفاری دراین محل توسط برنی‌درسالهای۶۲-۱۹۶۰ انجام گرفت.[۳۵]او از یك دوران وسیع فرهنگی گزارش میدهد که ازطبقات نوین‌سنگی (نئولیتیك) جدید(گمانهٔP) تاعصرآهن‌یعنی۶۰۰پیش ازمیلاد را دربرمیگیرد. بعداز دوران نوین‌سنگی قطعاتی‌ازسفال منسوب به کلکولیتیك قدیم درتپه بدست‌آمد که همزمان بادوران فرهنگی دالماتپه ، یعنی حدود هزارهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد میباشد .

در یانیك‌تپه گمانهٔ M با طبقات M^f ، M^b ، M^b ، M^c ، N^d و N^a دوران کلکولیتیك این ناحیه را مشخص میکند ، برنی در گزارشش شرح بیشتری از این طبقات نمیدهد .

سفال‌قرمز لعابدار که برخی‌ازآنها دارای‌لعاب‌صیقل داده شده بسیارعالی ونقوش قهوه‌ای رنگ تیره و اغلب بارنگ قرمز است ، بدست‌آمد . برای تزئین‌سفالها نقوش مربع شکل برنگ سیاه ، نقوش ساده از انسان ، نقطه‌ها، اشکال ۸ و سه گوشهای متقاطع معمول بود. یکی‌ازقطعات منقوش پیسدلی‌تپه در اینجا نیز یافت شد[۳۶] بنابراین سفال کلکولیتیك‌یانیك‌تپه ازنظر تاریخی میتواندباآخرین فرهنگ کلکولیتیك ناحیه حسنلو همزمان باشد .

دوران کلکولیتیك یانیك‌تپه دراوانی قرارمیگیرد که درحواشی شرقی

34- ibid p. 22 f.

35- C. A. Burney: "Excavation at yanik tepe" (Iraq Vol. XXIII-XXIV)

36- Burney: ibid (Iraq XXIV pl. XLIII No. 10)

دریاچه‌رضائیه سفال قرمزلعابدار بامعمول‌ترین تزئینات شامل نقوشی‌بار
سیاه و یا قهوه‌ای تیره شایع‌ترین نوع سفال بود .

گوی تپه :

این تپه‌درغرب‌دریاچه رضائیه درسال۱۳۲۷(۱۹٤۸میلادی) توسط بر
براون حفاری شد .[۳۷]

دراین محل‌دورانM (برطبق روش دوران گزاری طبقات توسط بر
متعلق‌به‌دوران کلکولیتیك میباشد وسفال به‌انواع زیردراین طبقه‌یافت
سفال‌نخودی کمرنگ بالعاب‌سفید،لعاب‌خاکستری‌لعاب‌زرد‌نخودی‌و
سفال قرمزصیقلی که روی آن‌پوشش‌رقیقی‌ازلعاب‌داده‌اندسفال‌معمول‌ومش
این‌دوره میباشد، تزئینات‌سفال این دوره شامل طرحهای ساده هندسی‌بر
سیاه یاقهوه‌ای ، نوارهای شامل نیم‌حلقه‌های کوچك و دال‌بری‌ها در دو
سه‌گوشهای هاشورزده وخطوط کوتاه موجی به‌موازات‌هم‌میباشد.[۳۸]

☆☆☆

در اشنو نزدیك لاهیجان آثار پراکنده‌ئی در محلی بنام دینخوا ت
سراورل‌استین‌درسالهای۱۳۱۷تا۱۳۱۹(۱۹۳۸-٤۰میلادی) بدست‌آمد که
سفالهای آن صیقلی وبراق بود وبرای تزئینات از رنگهای سیاه ، قهوه‌ای
و قرمزاستفاده شده است . طرحهای هندسی مانند دال‌بر ، شطرنجی ، د
کوچك ، خطوط ضربدری، سه‌گوشها وقسمت‌های هاشور زده بسیارمت
بوده و دربرخی از نمونه‌هاطرحهای‌تغییر شکل‌یافته(استلیزه) پرندگار
دیده میشود ولی از مشخصات مهم سفال این منطقه ترکیب عناصر مت
تزئینی باهم‌است .[۳۹]

Brown: "Excavation in Azerbayejan" London 1948
d p. 21 f.
Stein: "Old routes of western Iran" London 1940 p.372. pl. XXII

سراورل‌استین در نقاط دیگر غرب ایران از جمله تل‌حسنک[٤٠] نز
اردوان ومال‌امیر[٤١] به سفالهای منقوشی دست یافت که‌باطرحهای تغییر
یافته (استلیزه) جانوران وپرندگان‌و اشکال ساده ازانسان تزئین‌شده‌بو

همانطور که گفته شد درتمام محلهائی که‌نام بردیم سفال قرمزوسی
هردونوع آنها بالعاب وبراق است رواج دارد ولی سفال بالعاب قرمز
عمومیت بیشترداشت و این جنبه مشترك درمیان همه مکانهای نام برده
باحتمال قوی نشان وجود رابطهٔ میان‌آنها است .

بررسی چند محل دیگردرجوارمنطقه :

درالیشار ترکیه که میان سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ (۲۹–۱۹۲۷ میلا
توسط اریخ . ف . اشمیت حفاری شد طبقه متعلق بدوران کلکولیتیک
طبقهٔ I (۲۵۰۰-۳۵۰۰ پیش‌ازمیلاد) سفال تزئین شده‌ئی شبیه سفال حاش
درياچه بدست نيامد. سفال قرمز ودست ساخته‌این محل تماماً بدون‌نق
و فقط چند نمونه باخطوط ساده تزئین شده است[٤٣] وبدین ترتیب از
این بررسی خارج میگردد .

منطقهٔ مرسین بااینکه دقیقاً درآناتولی شرقی‌قرار ندارد معهذاشوا
را نمایان میسازد .

این‌محل‌درسال۱۳۱۵(۱۹۳٦میلادی) توسط ج. گارستانگ‌حفاری
و طبقات ۲۳ تا ۱۲ تمدن کلکولیتیک مرسین‌را نمودار ساخت . سفال یاف
سیاه یا ندرتاً قرمز براق بالعاب است.[٤٥] و رایج ترین طرحهای تزئی

d, pl. I figs. 21-22-24
d, pl. II, III figs. 2-3-4-5-7-21
d, pl. VIII figs. 1-2-3-4-5-21
ch F. Schmidt: "Anatolia through the ages" London 1957 figs.
90-91
Garstang: "Prehistoric mersin" Oxford 1953
d, p. 23 f.

میتواند مؤید رابطهٔی باسایر نقاط آناتولی شرقی باشد عبارت از حاشیه‌های شبکه‌ئی ، مربع‌های ساده وطرح‌های طبیعی ازجانوران است[٤٦] که بامهارت بیشتری از سایر نقاط شرقی کشیده شده است .

در کردستان عراق در محل گرد بناهیلك Gird Banahilk که توسط برید وود درسالهای ۱۳۲٦تا۱۳۳۳ (۱۹٤۷–٥٤ میلادی) حفاری شد نیز آثار باارزشی بدست آمد که بخصوص دربررسی چگونگی تأثیرتمدن حلف در تمدنهای بین دودریاچه بسیار مؤثراست[٤٧]. تزئینات معمولا از حاشیه‌های نقاشی شده و طرح‌های چهار گوش دورلبه‌ها[٤٨] طرحهائی بشکل گل چهار-برگ وچلیپاهائی با چهاربازوی مساوی [٤٩] و ندرتاً طرحهای سه گوش که بتناوب بارأسهائی بطرف بالا وپائین نقاشی شده است، خطوط‌هاشور زده ، خطوط نیم دایره‌ای وخطوط پیچ درپیچ تشکیل گردیده است .

درحواشی منطقه‌بین دودریاچه محل‌های دیگری حفاری شده است که ازنظر فرهنگ وتمدن با آنکه بحوزه‌های فرهنگی دیگری وابسته است شواهد وآثار همسانی را دربسیاری ازموارد بافرهنگهای مورد ذکر مانیز بهمراه دارد

یکی ازمهمترین این منطقه تپه گورا (Gawra) درشمال بین النهرین است که در اصل یکی از مناطق نفوذ و گسترش تمدن حلف میباشد سفالهای [illegible] بدست آمده از تپه گورا که توسط آ. اشپیزر مورد بررسی قرار گرفت معمولا با طرحهای هندسی شامل خطوط موازی مستقیم، سه گوشها[٥٠] [illegible]

p 24

nd ood, ... tions in ancient oriental civilization, No. [illegible]
urdistan

34

12

eiser, 'Excav.

117 f

موجی، نقاط میان چهار گوشها ، پرندگان [۵۲] شکل تغییریافته (استلیزه) انسان [۵۳] ونقوش جانوران [۵۴] تزئین شده‌است.

بررسی سفال تپه گورا بیشك در یافتن حوزه‌های ارتباطی و عوامل واسطه‌ئی که باعث نقل و انتقال تمدنهای این ناحیه شده‌است. کمك مؤثری میتواند بود . این منطقه باحفظ خصوصیات محلی خویش تحت تأثیر تمدن حلف قرار گرفته واحتمالا یکی‌ازعوامل ثانوی در انتقال جنبه‌هائی ضعیف ازاین تمدن به‌فرهنگهای بین دو دریاچه گردیده است.

معماری ـ اگر بخواهیم‌بابررسی آثار معماری درصدد یافتن شواهدی ازرابطه فرهنگهای حاشیه دریاچه رضائیه بادریاچه وان باشیم، از دو نظر باشکال برخورد خواهیم کرد ، اول آنکه شباهات میـان معماری اقوام بـا یکدیگر دربسیاری از موارد براثر یکسان بودن اوضاع جغرافیائی واقلیمی بوده وچه‌بسا که دال‌بروجود تأثیرات وروابط متقابل میان فرهنگها نباشد ، از طرف دیگر توصیفی که از یافته‌های معماری این اقوام بعمل‌آمده بعلت فقر آثار معماری ونابود شدن تقریباً کلی آن ، چندان‌کافی وبازگو کننده نیست،بااینحال شك نیست که‌دراین‌بررسی احتمال یافتن جنبه‌های مشترکی که راهنمای چگونگی رابطه فرهنگهای فوق باشد، کم‌نیست.

در گوی تپه دیوارخانه‌ها از خشت و بر روی پی‌سنگی بنـا میشد (دورانM)، دریکی‌ازاطاقهای این دوران چندآجر قرمزرنگ که در کوره سوخته شده است بدست‌آمد ونقشه خانه‌ها مستطیل شکل بود . [۵۵]

در یانیك تپه‌نقشه خانه‌هابخصوص درطبقات قدیم‌ترمشخص نیست ولی آثاری ازخانه‌هائی مستطیل شکل بدست‌آمد. برای دیوارخانه‌ها خشت‌بکار

52- ibid, pl. XXVIII–A/5

53- ibid, pl. LXXVI–9

54- ibid, pl. LXXVI–6

55– B. Brown, p. 35, fig. 3.

برده میشد و گاهی خانه‌ها فاقد پی سنگی بود. درطبقات MG/1 و MB/5 نیز خانه‌های مستطیل شکل باپی سنگی بدست آمده [٥٦] در گزارش حفریات پیسدلی تپه شرحی از معماری داده نشده ومؤید عدم کشف آثار معماری در این منطقه میباشد. در گرد بناهیلك آثار خانه‌هائی باپی سنگی ودیوارهای کاهگلی بدست آمد و در گزارش حفریات تیلکی تپه تنها ذکرشده است که خانه‌های این محل فاقد پی سنگی بوده است.

راجع به تپه گورا اطلاعات بیشتری دردست داریم بدین معنی که دیوارهای خشتی باپی سنگی درطبقهٔ ششم بدست آمد ولی درطبقهٔ هفتم این محل دیگر آثار پی سنگی دیده نمیشود، دیوارها با پوششی از گل پوشانده شده و در بعضی ازخانه‌ها آثاری ازقیر که برای جلوگیری ازنفوذ رطوبت پی دیوارهارا باآن پوشانده بودند بدست آمد. [٥٧]

بهرحال دربررسی معماری شواهدی که بتوان ازآن کمك گرفت بدست نیامد، استفاده از قیر فقط در گورا مشاهده شد و متأسفانه هیچگونه وسیلهٔ دیگری برای کشف جزئیات بیشتری ازمعماری منطقه دردست نیست ودست زمان تقریباً بکلی آثار آنرا ازبین برده است.

مطالعه دررسم بخاك سپردن مردگان و طرز تدفین آنان نیز ازجمله راههائی است که کمك شایانی به کشف چگونگی روابط اقوام ومیزان تأثیر متقابل آنها مینماید ، ولی دراین مورد نیز حفریات باستانشناسان به شواهد ارزنده‌ئی برخورد نکرده وبیشتر قبور یاازبین رفته یاآنچه که باقی مانده است کمك ناچیزی به این بررسی میکند. تقریباً درتمام این منطقه مردگان بحالت خمیده و زانو در برابر سینه، دفن شده‌اند ودرتمام مراحل حفاری شده همراه مرده اشیائی رادرخاك نهاده‌اند وفقط تیلکی تپه ازاین قاعده مستثنی است.

---

56. A. Burney; Iraq 23. p. 141.

57. J. Garstang, p. 33.

از آنجا که این بررسی دردوران کلکولیتیك فرهنگهای بین دودریاچه انجام میگیرد لازم است که در باب اشیاء مسی یافت شده نیز توضیحی داده شود. در گوی تپه فقط سه شیئی مسی یافت شد (دورانM) که یکی از آنها شباهتی بهتیغه داشت . دریانیك تپهنیز آثار استفاده ازمس بدست آمد ولی درپیسدلی تپه اشیاء مسی یافت نشد درمال امیر، اشنو و نقاط دیگر غرب ایران شواهد استفاده ازمس درهزارهٔ چهارم پیش ازمیلاد براثر کاوشهابدست آمد.[58] آثار مسی بدست آمده ازتیلکیتپه بیشازسایر نقاط بود و درتپه‌- گورا وفور اشیاء مسی کاملا مشهود بود. ابـزارهای ساخته شده از سنگ چخماق وابسیدین ازتمام نقاط موردکاوشهای مذکور بهفراوانی بدست آمده وصنایع سنگی همچنان نقش عمدهئی درزندگی آن مردم داشتهاست.

نکتهٔ قابلتوجهبدست آمدنتعدادی اشیاء ساختهشده ازسنگ ابسیدین سبز تیره شفاف واقعدر گویتپه میباشد که ازمعادن شمیرامالتی Shamiramalti واقـع در حـوالی دریاچه وان استخراج کـرده بودهاند، چـه درخود ایران معادنی ازاین نوع وجود ندارد و وجود این قطعات درحاشیه دریاچه رضائیه خودمؤید وجود روابطیمتقابل میان اقوامساکنبین دودریاچهاست.

اگر نتایج حفاری چند محل دیگر خارج از حدود جغرافیائی منطقه مورد بحث، بخصوص سفـالهای این مناطق را ، باامید یافتن مدارك بیشتری درباب گسترش تمدنهای بین دو دریاچه وچگونگی روابط ومیزان تأثیر- پـذیری این اقوام از تمدنهـای اطراف، درنظر گیریم پیمیبریم کـه گسترش فرهنگهای مذکور بسختی ازحدود خویش - ماوراء دودریاچه - فراتر رفته ووجوه متعدد آن استقلال نسبی خاصی را نسبت به تمدنهای همجوار نشان میدهد که دراین مورد تفسیر بیشتری درصفحات بعد خواهدآمد.

بعنوان نمونه در گزلوکـوله Gozlukule (تـارسوس ، آناتولی)

58. E. Stein, p. 124

طرحهای مشابهی بامنطقه دودریاچه یافت شد، سفال کلکولیتیك این محل با خطوط موازی و نیم حلقه‌های آویزان [۵۹] تزئین شده‌است. خطوط کنده روی سفال نیزمعمول بود. [۶۰] ودردوران مفرغ‌میانه دراین محل اشکال‌حیوانات وطرح درختان بچشم میخورد. [۶۱]

نتایج کاوشهای تمدن حلف دو نقطه‌مهم رابه‌ماعرضه‌میکند که نخستین آنها نفوذوتأثیرمهم فرهنگی‌این‌تمدن‌برفرهنگهای مجاورخویش میباشد، بخصوص درطبقهٔدوم تیلکی‌تپه که این‌تأثیر بخوبی‌آشکار است. [۶۲] ونیز در کردستان عراق در گرد بناهیلك که ۶۰ درصد سفال یافت شده ازآنجا نقش بارز نفوذ فرهنگ حلف را دارد.

دربسیاری ازنقاط آناتولی شرقی طرحهای تزئینی وحتی شکل ظروف ازطرحهای متداول حلف اقتباس شده است که البته بپای طرح اصلی آنها نمیرسد وهنرمندان حلف دقت وظرافت وزیبائی بیشتری درکارهای خویش بکار بسته‌اند ، طرح خطوط افقی موازی بانیم حلقه‌های آویزان ، گلهای کوچك ، تصویرجانوران وانسان که‌بامهارت بسیار وروش ویژه‌ای رسم‌شده است، تصویربسیارزیبای درختان وبرگها وطرحهای هندسی دیگر که‌ابداع بعضی‌ازآنان منحصربا‌ین‌تمدن‌بوده ودرسایرفرهنگهای‌آناتولی وبین‌النهرین دیده نمیشود [۶۳] وعلیرغم شباهاتی که میان ظروف‌آناتولی شرقی وظروف حلف دیده میشود باید توضیح داد که طرح وشکل ظروف حلف ازخود این تمدن ریشه گرفته و بارور شده است ونفوذ خودرا نه تنها درآناتولی شرقی وایران غربی بلکه تاسواحل دریای مدیترانه نیز کشانده بود .

59. *Hetty goldman: "Tarsus, II" Princeton, 1956. p. 223 ff.*
60. *Mellaart, p. 83, figs. 29.30-31*
61. *ibid, p. 83*
62. *...illy: Turk tari arch. IV p. 159*
63. *Von oppenheim: Tell halaf I pl. XCVIII- XCIII-CVIII-*
7 /

طرح‌های بومی سیلك (نزدیك کاشان) نیز بندرت درسایر فرهنگهـای غرب ایـران یافت میشود . در دوران دوم سیلك نقوش تغییر شکل یافتـه (استلیزه) حیوانات شاخ‌داردیده میشودوسپس درطبقات چهارم وپنجم دوران سوم سیلك نقش حیوانات ماهرانه رسم شده وکاملا ازنقوش مشابه خویش در غرب ایران متمایزمیگردد . نقش انسان نیز در دورانهـای دوم وسوم سیلك بسیار زیباواصیل رسم شده است . خطوط موجی ، طرح هـای هاشور زده، مثلث‌های متناوب سیاه وسفید وطرح‌های مربع شکل اززمره نقوش تزئینی مشابه میان سیلك وغرب ایران بشمار میرود.[٦٤]

شباهتهائی میان نقوش سفال تپه گیان (نهاوند) باطرح‌های منطقـه بین دو دریاچه میتوان یافت ازجملـه نیم حلقه‌هـای آویزان وخطوط موجی ، چهار گوشهـا وسه گوشهای دورنگ (گیان پنجم A) نقوش حیوانات (گیان چهارم) وطرح‌های ترکیبی‌ازفرمهای‌هندسی که‌بخصوص‌شباهاتی باپیسدلی - تپه دارد.[٦٥]

این وجوه تشابه درشکل وتزئین سفال‌های غرب ایران بافرهنگهای‌بین دودریاچه‌باحتمال قوی‌آثار نفوذفرهنگهای بین‌النهرین بخصوص فرهنگهای حلف وعبیدرا دربردارد که‌چنانکه درخاتمه خواهیم گفت حلقهٔ ثانی پیوند تمدن‌های حواشی دریاچه رضائیه ودریاچه وان‌را تشکیل میدهد .

چگونگی روش زندگی

دربارهٔ شرایط اقتصادی واجتماعی مردمی که‌بوجودآورنده فرهنگهای منطقه حاشیه دودریاچه بودند اطلاعات ارزنده‌ای دردست نداریم . این‌اقوام زندگی‌خویش‌رابا گله‌داری و کشاورزی میگذراندند وخمره‌هاو کوزه‌های بزرگی که برای انبار کردن غله بوده است درضمن حفریات بدست آمد .

64- R. Ghirshman: Fouilles de sialk. Paris 1938 fig. 3, pl. IX–XIV–XVII–LXXV–XIXI–XLII

65- R. Ghirshman: Fouilles du tepe gian pl. 27–33–36

درطی بررسی سفالهای مناطق فوق وطرز تزئین آنها متوجه میشویم که این‌اقوام-لااقل درمورد تزئین سفالها- مهارت‌هنرمندانه شایان‌توجهی ازخویش نشان نمیدهند واگر بخواهیم این نکته را تعمیم دهیم باید بگوئیم که ذوق هنری این اقوام نسبت به‌تمدنهای سایرنقاط ایران وآناتولی درهمان دوران بسیار پائین‌تر است ومقایسه‌ئی‌بانقوش سفال چند محل ازجملـه حاجی‌لر-HACILAR درآناتولی[٦٦] وتپه سیلك اول وگیان پنجم A درایران و تمدن حلف دربین‌النهرین ، مؤید این نظرمیباشد .

درمورد دین ورسوم مذهبی این اقوام تنها ازقبورآنان میتوان مدارکی بدست آورد ، یافت شدن اشیاء درقبور مؤید این است کـه این اقوام به بقاء روح ودنیای بعد ازمرگ عقیده داشته‌اند ، واین امر به‌تنهائی بازگو کننده مطلب مهمی درزمینه مذهب این مردم نمیتواند باشد چه تقریباً درتمام نقاط ایران وآناتولی وسایرمناطق‌خاورمیانه‌این‌رسم مشاهده شده‌است وقدیم‌ترین منشاءآنرا درفرهنگهای دوران کهن سنگی اروپا ودر حدود چهل یا پنجاه هزارسال پیش ازمیلاد میتوان مشاهده کرد.[٦٧] باحتمال قوی دین این اقوام برمبنای پرستش الهـهٔ مادر قـرار داشته است و برطبق شواهد تـاریخی و باستانشناسی این رسم کهن - که بازقدیم‌ترین تجلی‌آن دردوران کهن‌سنگی اروپا دیده میشود - در بسیاری از نقاط ایران و بین‌النهرین وآسیای صغیر موجود بوده است.[٦٨]

درتمام منطقـه مورد بحث ومربوط به دوران کلکولیتیك اثری ازسفال کـه با چرخ سفالگری ساخته شده باشد بدست نیامد کـه خود دلیل عدم پیشرفت صنعت وتکنیك درنزد این اقوام است وبهرحال‌مجموع اطلاعات ما-

---

66- J. Mellaart: Excavation at' hacilar (Iraq VIII 1958 fig. 4—5—6

67. Milles burkitt: The old stone age London 1963

68. E. O. James: Myth and ritual in the ancient near east London 1958 p. 113—137

یا بهتر گفته شود ، مجموع عدم آگـاهیهای ما راجع به این مردم وزندگی آنان ما را به‌این نتیجه نائل میسازد که درحدود هزارهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد فرهنگهائی که درحدود دریاچه رضائیه ودریاچه وان وجود داشت ، نسبت به سایرفرهنگهائی که درهمان دوران درسایرنقاط ایران وترکیه بارورشد، پیشرفت وتوسعه کمتری را نشان میدهد .

نتیجه گیری :

برای بررسی‌چگونگی روابط وپیوندهای‌فرهنگهای دوران‌کلکولیتیك میان دودریاچه‌رضائیه ووان که‌غرب‌ایران وشرق‌ترکیه فعلی‌را دربرمیگیرد پارا ازحدودجغرافیائی این منطقه فراترنهاده وفرهنگهای دیگری را نیز که درخارج ازآن حدود ولی درهمان دوران متشکل شده است مورد بررسی مختصرقرار دادیم به این منظور کـه اولا گسترش عناصرمشترك فرهنگهای فوق وحدود رسائی‌آن درهمان مقیاس زمان ومکان معین ، مشخص گردد و ثانیاً منشاء اصلی این ارتباط آشکار شود که آیا این روابط متقابل وعناصر مشترك فرهنگی زادهٔ خود منطقه بوده ، ازآنجا ریشه گرفته وبومی میباشد یااینکه منشاءآن خارج ازحدود منطقه وبراساس تمدن وسیع دیگری بوده که حدود نفوذ وتأثیرات عظیم خویش را تا سرزمین های اطراف کشانده و فرهنگهای این منطقه را نیز درخود گرفته است .

درواقع آنچه که ازطرح وشکل سفالها در ایران غربی و ترکیه شرقی می بینیم تا حد زیادی اصالت بومی داشته و از سایر نواحی نزدیك خویش متمایز میباشد واگرچه بسیاری ازعناصر تزئینی این ظروف در مناطق دور ونزدیك دیگر نیز یافت میشود ولی تفاوت درشیوه‌ها ونکات فنی کار بخوبی مشخص و دال براین است که عنصر این رابطه در خود فرهنگهای ناحیه دو دریاچه بارور شده ویك اصالت محلی دارد.

ازجانب دیگر از بررسیمعماری وقبوراین اقوام علائم و شواهدی که دال بریك رابطه و پیوند فرهنگی قوی بوده بحدی که نشان خویش را برسایر جنبه‌های زندگی استوارساخته باشد ، بدست نیامد ، چنانکه گفته شدآثار قابل توجهی‌ازمعماری این اقوام مکشوف نشده است و کیفیت قبور نیز چندان غنی نیست تا بتواند گوشه هائی دیگر از این رابطه وچگونگی حدود وقدرت آن را مشخص کند. یکی ازعلل فقدان مدارك‌کافی عدم‌انجام حفریات‌کامل در نقاط مختلف این منطقه میباشد که باحتمال قوی کاوشها و حفریات بعدی مدارك‌کامل‌تری را نمودار خواهد کرد . دلیل دیگر که باید بر آن تکیه کرد اینست که همواره جزرومدهای رابطه اقوام درهمه شئون زندگی‌آنان تظاهر نمیکند واین بستگی به‌قدرت واصالت ارکان‌فرهنگهائی دارد که بعنوان عامل تأثیر پذیر درمقابل هم واقع میشود . بدین ترتیب نفوذ یك فرهنگ برفرهنگ دیگر ممکن است فقط برخی ازشئون زندگی اجتماعی را تحت تأثیر گیرد ومثلا برمعماری یا مذهب یا روابط اجتماعی نفوذ یابد وسایرجنبه‌های فرهنگی واجتماعی ازاین تأثیر بر کنار بماند ، یا اینکه دگرگونی مشخصی را ارائه ندهد .

گذشته ازسیمای مستقل فرهنگی این اقوام که خود منشاء این رابطه میباشد ، نقش تمدنهای بزرگ حلف و عبید را که در بین‌النهرین شکوفا شددرایجاد یك‌الگوی‌خاص ثانوی فرهنگی نباید ازنظردور داشت.

فرهنگ‌حلف درهمان اوان- نفوذ خویش را چندان گسترش داده بود که سایر فرهنگهای محلی وضعیف‌تر خواه ناخواه تحت تأثیر آن قرار گرفت و باوجود اختلاف درعناصر فرهنگ بومی خویش بادیگر فرهنگها ، تحت نفوذ خارجی وسیع ، در پذیرش وبروز بسیاری ازجنبه‌های این تمد[illegible] از وجه اشتراکی یافت واین حلقه ثانوی ارتباط آنها را درخود گ[illegible]

فرهنگ حلف به فرهنگهای حوالی دریاچه‌رضائیه مدارکی بدست نیامده است (لااقل تاوقتیکه این بررسی انجام گرفته است) ولی در ترکیه شرقی بخصوص تیلکی تپه شواهد متعددی از تأثیر فرهنگ حلف در ضمن کاوشها مکشوف شد ، بنابراین بررسی نحوه روابط این اقوام برد واصل قرار داده شد ، یکی ریشه‌های محلی این ارتباط که مستقلا درخود این منطقه بارور شده ودیگری منشاء خارجی‌رابطه که توسط تمدنی قوی‌تر ومجاورآن ودر یك محدوده زمانی ، بوجود آمده است .
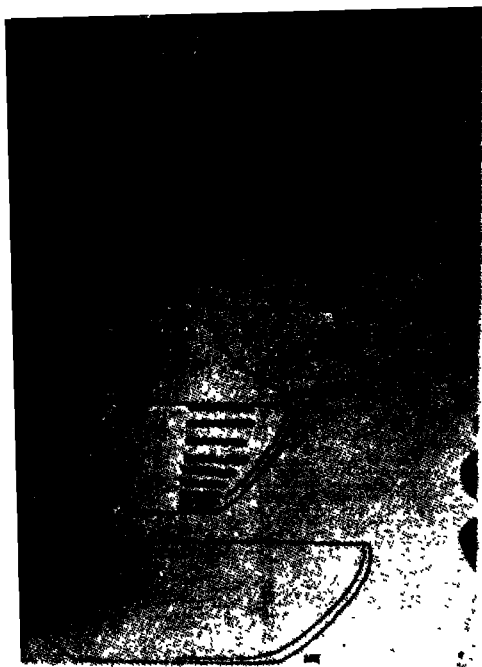
شکل ۱

سفال گئوی تپه ـ دوران کلکولیتیک
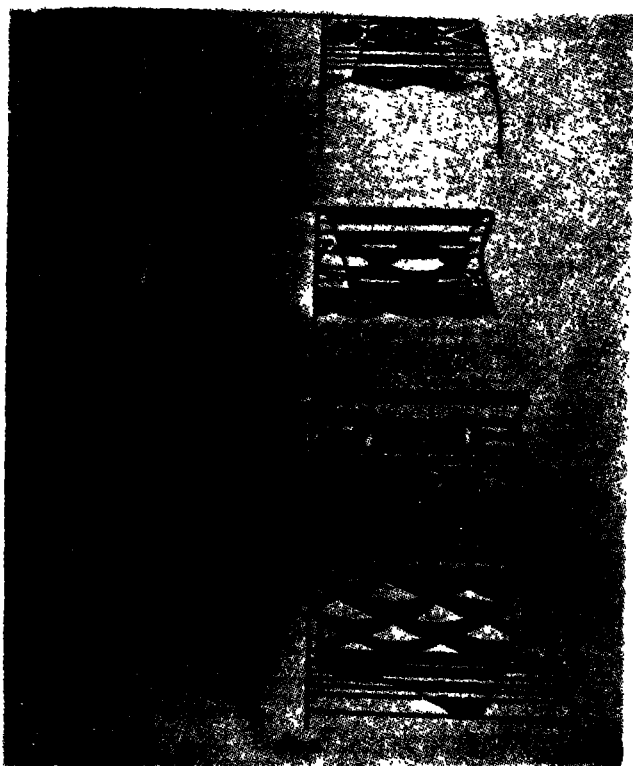
شکل ۲ — چند نقش سفال از پیسدلی تپه

شکل ۳–نقوشی از سفال منطقه مال امیر

شکل ۵ – نقوش سفال کلکولیتیک سیمره

شکل ٤ – نقوش سفال کلکولیتیک منطقه مال

2
3
5
6
8
9
10
11
12
7
CM

Group 13

3
6
7
11
12
13
14
16
17
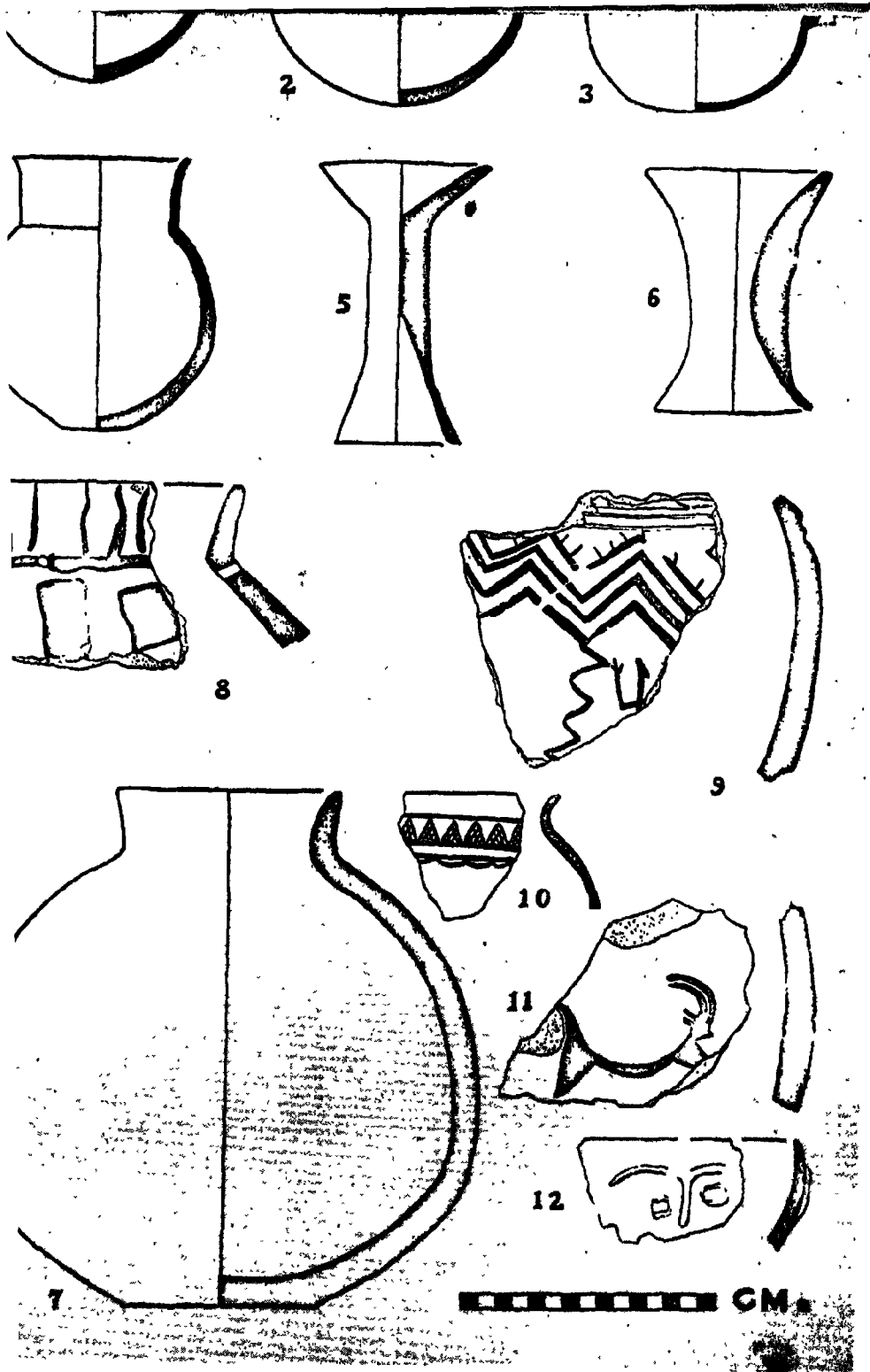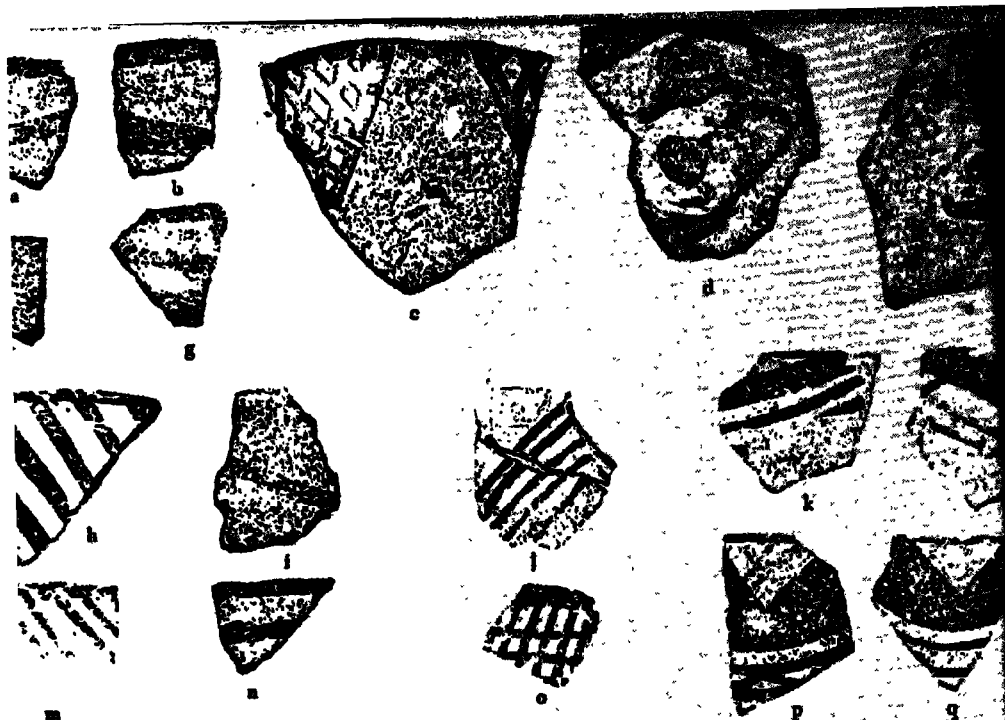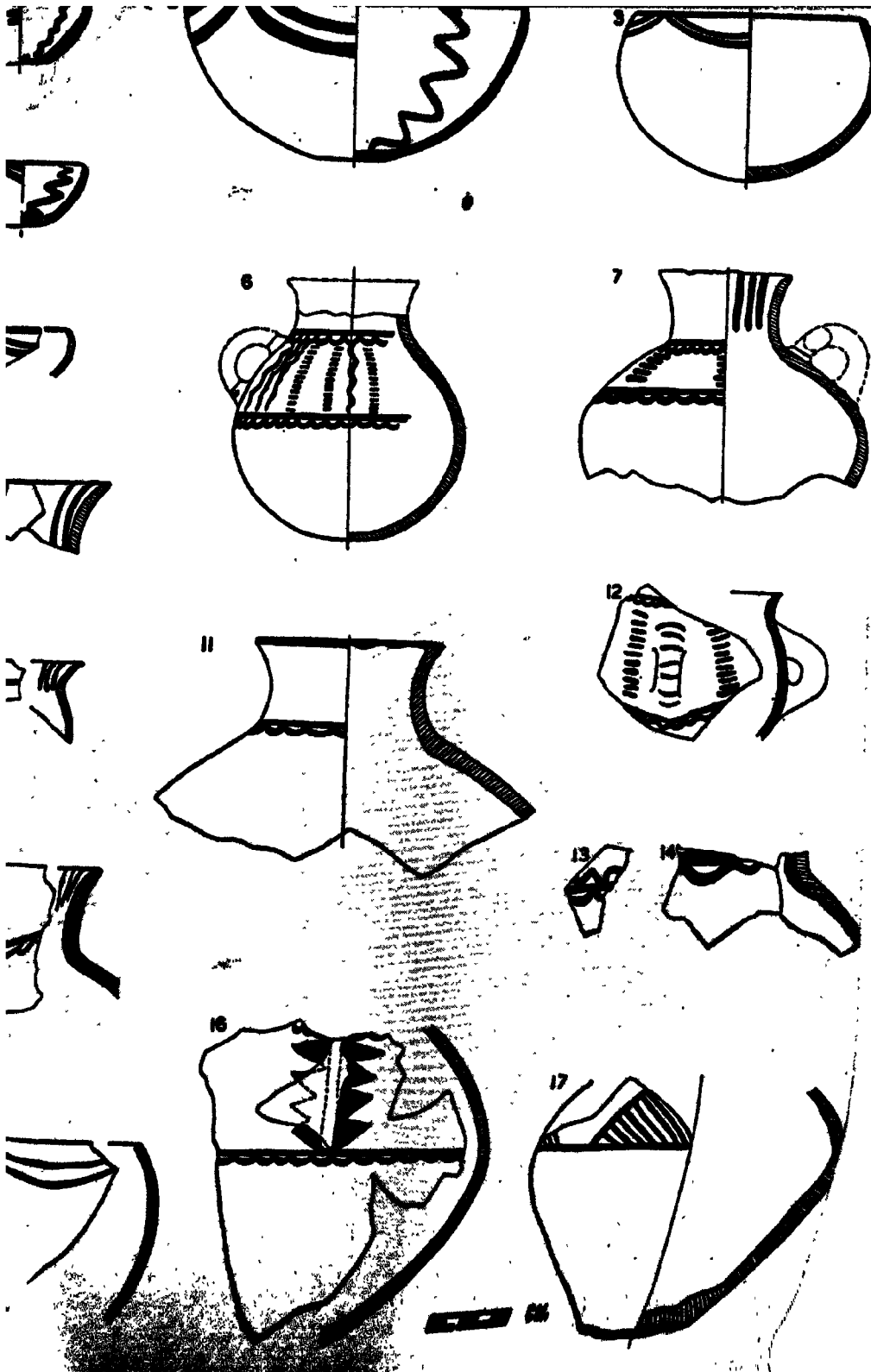
Southern Iran:	B.C.
Tall-i-Bakun B I	4220 ± 83 (P-438)
Tall-i-Gap I	4096 ± 175 (Gak-197)
Tall-i-Gap II	3653 ± 124 (Gak-198)
Western Iran:	
Tepe Sarab, S 5	6245 ± 101 (P-466)
Tepe Sarab, C 1	5923 ± 92 (P-467)
Tepe Sarab, S 4	5883 ± 99 (P-465)
Hajji Firuz, D 15	5537 ± 89 (P-455)
Hajji Firuz, V	5152 ± 85 (P-502)
Dalma Tepe	4216 ± 90 (P-503)
Tepe Siabid	4039 ± 85 (P-442)
Pisdeli Tepe II, 10	3857 ± 88 (P-505)
Pisdeli Tepe II, 5	3734 ± 83 (P-504)
Pisdeli Tepe I	3666 ± 165 (P-157)
Rezaiyeh Road Tepe (Pisdeli ware)	3659 ± 74 (P-866)
Geoy Tepe K3	2574 ± 146 (P-199)
Hasanlu VII	2280 ± 140 (P-194)
Hasanlu VII	2184 ± 138 (P-191)
Hasanlu VII	2142 ± 139 (P-188)
Hasanlu VII	2121 ± 138 (P-189)
Hasanlu VII	2121 ± 138 (P-190)
Northern Iran:	
Belt Cave, Pot. Neo.	6378 ± 742 (C494, 495, 523)*
Hotu Cave, pre-Pot. Neo.	6358 ± 515 (CC Hs-n)
Belt Cave, 21-28	6294 ± 427 (C 492, 547)*
Belt Cave, pre-Pot. Neo.	6070 ± 340 (P-26)*
Belt Cave, Neo.	5544 ± 268 (P-19)*
Hotu Painted Ware (= Sialk II)	4756 ± 438 (P-45)*
Hotu Painted Ware (= Sialk II)	4623 ± 438 (P-36)*
Yarim Tepe Bronze 4	2166 ± 249 (P-508)

*Old solid carbon dates.

شکل ۹ــ تاریخ گزاری چند محل باستانی ایران توسط
رادیوکربن به نقل ازکرونولوژی ایرانی R. H. Dyson
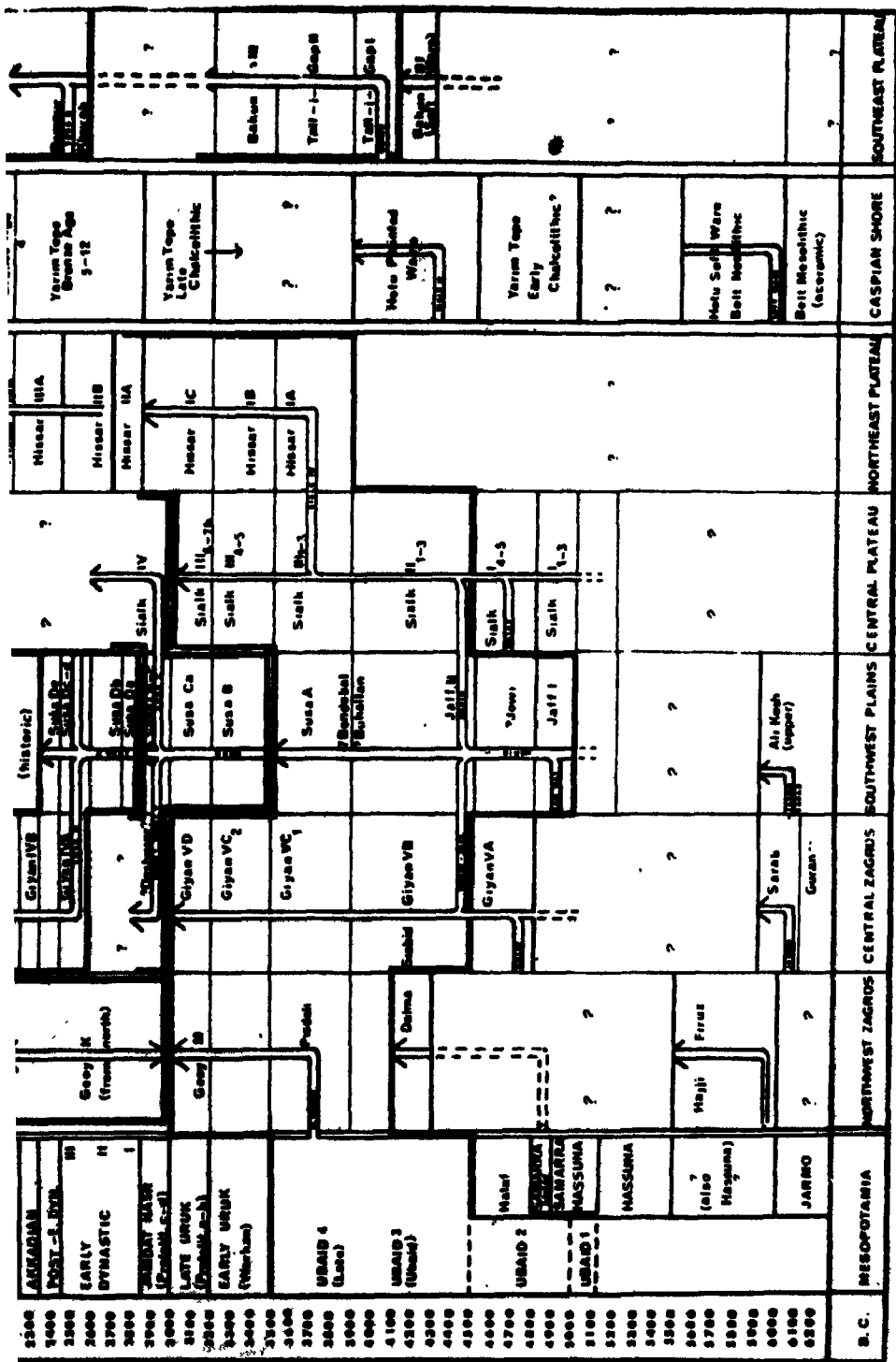
شکل ۱۰ـ تابلو کرونولوژیک ایران از R. H. DYSON

پژوهشی نو دربارهٔ

روابط ایران با بیگانگان

(در سده دوازدهم هجری)

بقلم

مهدی روشن ضمیر

(دکتر در خاورشناسی)

استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دنباله از شمارهٔ ۲ سال ششم

پژوهشی نو
در باره روابط ایران با بیگانگان
در سده دوازدهم هجری

بقلم :

مهدی روشن ضمیر

(دکتر در خاورشناسی)

« استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان »

۲ـ فرانسه

سیاست استعمارطلبی انگلیس وفرانسه ورقابت و کشمکشهای دائمی آندو با یکدیگر در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم میلادی کم کم بشدت خود رسیده دامنه فعالیت‌های نظامی آنان بایران هم کشیده شده بود . در بخش اول این بحث (درصفحه ۲۷۹ شمارهٔ دوم سال ششم مجلهٔ بررسیهای تاریخی) درباره حمله یك اسکادران کشتی جنگی فرانسوی به بندرعباس و خراب کـردن تجارتخانه انگلیس‌ها مختصراً صحبت‌شد.

لوئـی پانزدهـم پادشاه فرانسه در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۷۵۱ (۱۱٦٥ هجری قمری)

شخصی را بنام سیمون روانه ایران نمود. این نماینده در اوائل سال ۱۷۵۲ به‌همدان رسید ودرآنجا، برای‌عوام‌فریبی وبجهت‌آنکه بهتروآسانتر بمقصود خود نائل گردد، بدین اسلام گروید وسپس به اصفهان روانه شد.[۱] این شخص سفیر یا نماینده رسمی نبود که بتواند با استفاده از مقام سیاسی خود بین ایران وعثمانی‌روابط دوستانه‌بوجودآورد وآنان را برعلیه‌روسیه متحد نماید، بلکه میتوان گفت سفراو فقط برای‌آن بود که دولت ایران‌را آماده چنین‌کاری کرده وسائل اتحاد فوق‌الذکر را فراهم کند.

بهر حال اقدامات وی به نتیجه نرسید.[۲] مدتـی بعد یعنی در ۲٦ اوت ۱۷٦۸ (۱۱۸۲ هجری قمری) کنسول فرانسه در بصره که شخصی بنام‌پیرول- Pyraults بود از طرف خود نماینده‌ای بشیراز فرستاد تا بـرای برقـراری مناسبات تجاری دو کشور مذاکراتی بعمل آورد. وی پیشنهاد کرده بود که دولت فرانسه‌حاضراست به‌اندازه‌کافی پارچه‌پشمی‌جهت لباس سربازان‌بایران حمل کرده درعوض ابریشم وپشم صادر کند.[۳]

کریم‌خان زند که درسال ۱۷٦۳ (۱۱۷۷هجری قمری) انحصار تجارتی ایران‌را ازدست انگلیسها گرفته ونسبت به‌آنان هرروزبیش‌ازپیش خشونت روا میداشت پیشنهاد فرانسویان را با کمال میل پذیرفته و از طرف خـود نماینده‌ای به‌بصره فرستاد تا ضمن اظهارپذیرش پیشنهادآنان وقبول‌همکاری تجارتی، پیشنهاد خود را نیز به‌اطلاع‌آنان برساند. کریم‌خان پیشنهادداده بود که فرانسویان باید تعهد نمایند که هرساله‌مقدار دومیلیون قواره‌پارچه بایران ارسال دارند.[٤] بدینصورت یك معاهده تجارتی بین دو کشور بسته

۱ـ رساله دکترای‌آقای‌کاظم‌صدر بزبان‌فرانسه‌دربارهٔ روابطه ایران‌واروپاص۲۳۲–۲۳۱

۲ـ همان‌کتاب همان صفحه. منابع فارسی تاآنجاکه نویسنده اطلاع دارد درباره آمدن سیمون به‌ایران چیزی ننوشته وحتی نام اورا هم نبرده‌اند.

۳ـ نامه مورخ ۲۱ ژانویه ۱۷۸۱ کنسول فرانسه در بصره آرشیو ملی مکاتبات کنسولی بصره جلد اول نمره ۱۹۷ (نقل ازدکترهدایتی، تاریخ زندیه ص۲٤۰)

٤ـ راپورت کنسول‌فرانسه‌دربصره همان‌آرشیو وهمان‌نمره (نقل ازدکترهدایتی ص۲٤۰

شد که درآن کریم‌خان برای دلگرمی فرانسویان بدانان قول داده بود که جزیرهٔ خارك را برای ایجاد مراکزتجارتی در اختیارشان بگذارد. روسای شرکت تجارتی فرانسه از این امربسیارخوشحال وراضی شدند ولی در آن هنگام جزیره خارك هنوز در دست میرمهنا ، یاغی معروف بود و کریم‌خان میل داشت که‌فرانسویان درامر راندن میرمهنا ازآن جزیره اقدام کنند.

مدیران کمپانی هند فرانسه‌طرح پیشنهادی کریم‌خان وپیرورا پذیرفتند ولی درمورد ارسال کشتی‌های جنگی وسربازبرای‌راندن میرمهنا که‌با کمال قدرت درجزیره خارك حکمرانی میکرد مردد بودند چون کلیه قوای خود را برای بدست‌آوردن‌نقاط ازدست رفته درهند احتیاج‌داشتند و نمیخواستند که برای بدست آوردن امتیازی جدید خطری برای تجارت هندوستان بوجود آورند یا بهتر گفته شود مدیران مذکور خیال میکردند بهتر است که موضوع جزیره خارك را به‌آینده موکول نمایند.

انگلیسها که چندین بار برای برقراری روابط تجارتی و مخصوصاً گرفتن امتیاز جزیره خارك به کریم خان پیشنهاداتی داده ونمایندگانی فرستاده بودند وهرباربدون‌موفقیت بازگشته بودند اکنون جدیت‌میکردند که عجالتاً مانع‌آن شوند که کریم‌خان بارقیب‌آنان یعنی فرانسویان نزدیك شده وقرارداد تجارتی ببندند . چون انگلیسها خودشان دیگرراهی بدربار کریم‌خان نمییافتند پاشای بغداد را واسطه کرده از او تقاضا کردند که با کریم‌خان تماس گرفته وازاوقول بگیرد که جزیره خارك‌را به‌هیچیك‌ازدول غرب واگذار نکند[۵]. ازطرفی کنسول‌فرانسه دربصره که به‌اهمیت‌فوق‌العاده جزیره خارك درامرتجارت ایران‌آگاهی داشت سعی و کوشش میکرد که دولت متبوع خود را بهرنحوی که شده وادار به بستن قرارداد تجارتی با ایران بنماید. کنسول نامبرده درنامه خود به‌فرانسه چنین مینویسد:

۵ــ نامه مورخ ۵ آوریل ۱۷۷۱ کنسول فرانسه دربصره ، آرشیو ملی مکاتبات کنسولی بصره جلد اول نمره ۱۹۷ (نقل ازدکتر هدایتی ، تاریخ زندیه ص ۲۴۱)

« وقتی رقیب ما موفق نشد جزیره خارك را بهر قیمتی که هست بدست آورد اکنون با تمام‌قوا میکوشد تاازواگذاری آن بماجلو گیری کند...»[٦] درنامه‌ای که پیرو چندماه بعد بـه‌مدیران کمپانـی هند فرانسه مینویسد درخواست میکند که هدایائی برای سران خاندان زند بفرستند تابهرقیمتی شده امتیازجزیره خارك را بدست‌آورند. نامبرده حتی سهم هریك ازسران زند را بشرح زیر تعیین مینماید :

کریم‌خان ۲۵۰۰۰ روپیه ابوالفتح‌خان ۷۰۰۰روپیه دوبرادر کریم‌خان‌ـ زند جمعاً ۳۰۰۰ روپیه شیخعلیخان زند ۳۰۰۰ روپیه فراهانی وزیـر ۲۰۰۰ روپیه[۷]. پیروبرای اهمیت دادن به پیشنهاد خود درپایان نامه مینویسد «تنها توپخانه این جزیره بمراتب از این مبلغ بیشتر ارزش دارد.»[۸] در همان‌حال کنسول‌نامبرده نماینده‌ای بشیرازفرستادتاوسائل انعقادقراردادراآماده‌نماید.

نمـاینـده مـذکـور پس از چـنـد مـاه اقـامت در شیراز نـامه‌ای بـه کنسول نوشته اطلاع داد که کریـم خان جواب صریح خواسته و میپرسد آیا دولت‌فرانسه میتواند هر ساله سه‌میلیون قواره پارچهٔمورد احتیاج‌ایران را تأمین کند و اضافه کرده بود که کریم‌خان تقاضا کرده است کـه دولت فرانسه هرچه زودتر بایستی پاسخ بدهد تا درصـورت منفی بودن‌آن، دولت ایران بتواند با دولت خارجی دیگروارد مذاکره شود.[۹] با وجود تمام این کوششها یکسال هم سپری شد و از دولت فـرانسه پاسخی نرسید. کنسول نامبرده درماه ژوئن ۱۷۷۲ نامه‌ای بدولت متبوع خود نوشته با اصرار تمام

٦ـ همان نامه و همان صفحه

۷ـ همان نامه ص ۲٤۲ـ۲٤۱

۸ـ نامه مورخ ۵ آوریل ۱۷۷۱ (نقل ازدکترهدایتی ص ۲٤۱)

۹ـ نامه مورخ ۳۰ اوت۱۷۷۱ کنسول فرانسه دربصره،آرشیوملی فرانسه مکاتبات کنسولی بصره جلداول نمره ۱۹۷ (نقل از دکترهدایتی ص ۲٤۲)

خواهش نمود که باو اجازه دهند که بفرانسه باز گشته مزایای تجارت با ایران را اثبات کند.[۱۰] این نامه هم بدون اثر ماند.

درنامه بعدی وی ، در گزارشی که تهیه نموده بود کوشش بیهودهٔ خود را شرح داده وازاینکه‌به‌تقاضای او اصلاپاسخی‌نداده‌انداظهار دلتنگی‌نمود.[۱۱]

زحمات و کوششهای متوالی پیرو بالاخره به‌نتیجه نرسید واین کنسول در وبای سال ۱۷۷۳ میلادی بصره درگذشت[۱۲] کنسول جدید فرانسه بنام روسو شخصی ادیب بوده که سالهای زیادی ازعمرخودرا درایران گذرانیده وبهمین جهت بزبان فارسی و عربی‌آشنائی کامل داشت. پدر روسو جواهر-ساز مخصوص دربار شاه سلطان حسین بود . پس از مرگ نادرشاه وظهور انقلاب و هرج ومرج در ایران روسو ایران را ترك کرده ببصره رفت و پس ازمرگ پیرو در سال ۱۷۷۳ بجانشینی وی منصوب شد.[۱۳] این شخص نیز نقشه پیرو را تعقیب نمود وحتی کوشش بیشتری نیز مبذول داشت.

دراین میان کریم خان که برای سر کوبی میرمهنا از کمکهای خارجی مأیوس شده بود و ازطرفی حمله مستقیم به‌جزیره خارك را بی‌اثرمیدانست لشکرزیادی فراهم‌آورده درسال۱۱۸۳هجری (۱۷۶۹میلادی)آنرا بسرداری زکی‌خان مأمور سواحل خلیج فارس نموده‌فرمان داد که کوشش شود تا در تمام نقاط از ارسال آذوقه برای میرمهنا جلوگیری بعمل آید. این امرسبب شد که در میان اطرافیان میرمهنا اختلاف بوجود آید . یکی از نزدیکان میرمهنا بنام حسن سلطان برعلیه او قیام نمود و میرمهنا که غافلگیر شده

۱۰- همان نامه وهمان صفحه

۱۱- نامه مورخ ۲۰ اوت ۱۷۷۲ همان‌کنسول و همان آرشیو (نقل از دکتر هدایتی - ص ۲۴۳)

۱۲- نامه مورخ ۳۱ ژانویه روسو کنسول جدید فرانسه در بصره همان آرشیو و همان نمره (نقل ازهدایتی ص ۲۴۳)

۱۳- تاریخ زندیه دکترهدایتی ص ۲۴۳ وکریم خان زند ، دکترنوائی ص ۲۲۸

بود بطرف بصره‌فرار کرده در آنجابفرمان عمرپاشاحاکم‌بغداد کشته شد.[۱٤] حسن سلطان نسبت به کریم خان اظهار اطاعت نموده وجزیره خارك مجدداً بدست کریم خان افتاد. کنسول فرانسه که دراین حالت موضوع کمك نظامی بایران را منتفی میدانست بفکر افتاد کـه هر چـه زودتر موضوع معاهدهٔ تجارتی وانحصار جزیره خارك را مجدداً به‌پیش بیاورد . کریم خان هم که برای لباس سربازان خود احتیاج مبرمی به‌پارچه داشت و از طـرفی برای گوشمالی به‌انگلیسها درصدد یافتن فرصت بود میل داشت که با رقیب آنها، یعنی با دولت فرانسه، معاهده تجارتی ببندد ولی فرانسویان ، یا بهتر گفتـه شود مدیران کمپانی هند فرانسه، در خواب خرگوشی فرو رفته تمام حواس خودرا متوجه هندوستان مینمودند ونسبت به‌تقاضای کنسول خود در بصره اظهار علاقه‌ای نکرده بتقاضاهای وی پاسخ مثبتی ندادند.

کریم خان درسال ۱۷۷۷ میلادی (۱۱۹۱هجری‌قمری) نامه‌ای به‌روسو نوشت و از او دعوت کرد تا برای انعقاد قرارداد تجارتی شخصاً به‌شـیراز مسافرت نماید ولی چون روسو هنوز جواب مثبتی ازمدیران کمپانی هنـد فرانسه‌دریافت‌نکرده‌بود،نمیتوانست تصمیمی اتخاذ کند.

روسو در نامه‌ای که در ۲۳ ژوئن ۱۷۷۷ نوشته بدینمطلب اشاره کرده است .[۱٥]

درهرحال کوششهای مداوم کنسول فرانسه دربصره برای بستن قرارداد تجارتی با ایران بواسطه تردید مدیران کمپانی هنـد فرانسه و مسئولین مربوط به‌نتیجه نرسید.

۱٤- پارسونس ص۱۹٦ ببعد / ویلسون ص۱۸۲ / لو ص ۱٦٥ / گیتی‌گشای‌نامی‌ص۱٦٥ ببعد/ فارسنامه‌ناصری ص۲۱۷ / رستم‌التواریخ نسخه‌خطی برلین ورق٤۰٦الف و ب/ تاریخ‌ایران ملکلم ج دوم ص ۱۳٦- ۱۳٥ / روضة الصفای ناصـری ج نهم ص ۸۳/ گلشن مـراد نسخه خطی کتابخانه ملك تهران ورق ۸٥ الف ببعد

۱٥- آرشیو ملی فرانسه مکاتبات کنسولی بصره جلد اول نمره ۱۹۷ (نقل از هدایتی - ص ۲٤٤)

درسال ۱۷۸۰ یعنی پس ازمرگ کریم خان زند کنسول فرانسه در راه بازگشت بکشور خود گزارشی به‌پاریس فرستاد ودرآن باطلاع وزارت دریاداری فرانسه رسانید که وی حامل فرمانی راجع به‌امتیازات تجارتی برای فرانسه میباشد.[16] ولی دراین تاریخ هرج‌ومرج عجیبی درایران‌بوقوع پیوسته بود وجانشینان کریمخان باهم بزد و خورد مشغول بودند و در این هنگام ابوالفتح خان یا صادق خان زند درشیراز حکومت میکردند یا بهتر گفته شود چنانچه گزارش کنسول فرانسه درست باشدفرمان نامبرده بایستی به‌مهر وامضاء ابوالفتح خان‌زند بوده باشد.

کنسول فرانسه گزارش دیگری در تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۷۸۱ بفرانسه فرستاد و درآن مجدداً لزوم رابطه تجارتی با ایران را تأکید کرد . دراین گزارش وی یادآوری نمود که وضع ایران آرام و برای تجارت موقعیت مناسبی وجود دارد حتی راههای تجارتی را نیز معرفی کرد . ازجمله یکی راه افریقای جنوبی ودیگری راه‌امپراتوری عثمانی‌وبالاخره‌چنین مینویسد: « اینجانب درمورد کمکی که‌دولت فرانسه میتواند بایران بکنداصراردارم، مامیتوانیم باین کشور علیه‌دشمن داخلی وخارجی‌آن کمك کنیم‌بدون‌اینکه ماخود روزی درزمرهٔ دشمنان‌آن درآئیم چه‌ما هرگزبفکرآن نبوده‌ایم که از سرحد فرات تجاوز کنیم . بدون این کشور ما نخواهیم توانست نقشه تجارتی خودرا اجرا کنیم وآنچه را که روسها ازاین کشور گرفته‌اند از نو مسترد داریم. بانفوذی که ما در اروپا داریم میتوانیم برای ایران متحدینی بیابیم تا این کشور امپراتوری وسیع روسیه را که قصد دارد سراسر مناطق شمالی را اشغال کند، مورد حمله قراردهد.»[17]

۱۶- نامه مورخ ۱۹ اوت سال ۱۷۸۰ روسو . همان آرشیو و همان نمره (نقل ازهدایتی ص ۲۴۵)

۱۷- گزارش کنسول فرانسه مورخ ۱۲ ژانویه آرشیوملی مکاتبات کنسولی بغدادجلد دوم (نقل ازهدایتی ص۲۴۶- ۲۴۵)

درهمین گزارش کنسول نامبرده درباره لزوم اتحاد بادولت ایران چنین اظهار میکند :

« هیچ چیز بیهوده‌ترازاین نیست که مزایای فرانسه را درعقد این‌اتحاد بادولت ایران بنظر مقام وزارت برسانم چه مقـام وزارت باندازه‌ای بصیر هستند که درهمان نظراول تمام اهمیت این مسئله را درك خواهند کـرد . بدون خرج و زحمت ما میتوانیم درهـای کشور وسیعی را بـروی خود باز کنیم که کافی است خاك حاصلخیزآنرا کشت کرد تـا محصول صد برابر بدست آورد .»[18]

همزمان باانعقاد معاهده صلح‌ورسای یعنی در سال ۱۷۸۳ دربار فرانسه کنت دوفریرسووبوف Conte Louis Francois,de Frieres Sauveboeuf را با هیئتی بطرف ایران روانه نمود.[19] این گروه در ۲۲ یولای از پاریس حرکت کرده ودر ۳۱ژانویه۱۷۸٤ ببغداد رسیدند.[20] هیئت مزبورمأموریت داشت که درایران کوشش کند تاروابط مابین اتریش وروسیه با ایران‌را بهم زده ودو کشور ایران و ترکیه عثمانی رابهم نزدیك نموده ارتش آنها را بر علیه روسیه‌تجهیز کنند.[21]

درپنجم مارس ۱۷۸٤ کنت دوفریرسووبوف وارداصفهان شدوبگفته‌خود وی ، توسط میرزا ربیع اصفهانی وزیر علی‌مرادخان زند [22] باگرمی تمـام مورد استقبال قرار میگیرد . قبل از ورود وی ، سفیر روسیه در ایران بسر میبردومذاکراتی‌بعمل‌آورده بود. ورود سووبوف وهمراهانش درست‌مطابق

۱۸- همان گزارش وهمان آرشیو

۱۹- رساله دکترای آقای کاظم صدر بزبان فرانسه دربارهٔ روابط ایران و اروپا ص ۱۳٦

۲۰- همان کتاب وهمان صفحه

۲۱- لانگ ص۲۰۸

۲۲- رستم التواریخ نسخه خطی بـرلین ورق ٤٤٥ الف / تاریخ زندیـه علیرضا بن . عبدالکریم ص ۲۳

با روزی بود که سفیر روسیه اصفهان راترك گفت. ٢٣ درملاقات رسمی که بین سووبوف و میرزا ربیع بوقوع پیوست سووبوف چنین گفت : « من با کلمات خود بدشمنان شما حمله نمیکنم بلکه فقط دست آنهارا رومیکنم. پادشاه فرانسه ازبدبختی، که بواسطه اعتماد کور کورانه که بزودی بدان مبتلا خواهید شد، سخت نگران‌است. این امر درست مانند همان سرنوشتی است که ملت همسایه شما (عثمانی) درانتظارش میباشند. سود شمادرآنست که بجای دوستی باروسها، باتر کها همدست شوید. آقای وزیر، شاه فرانسه هنگامی زور بکار میبرد که باآن مناسبات بین ملتهارا برقرار سازد تاآنچه بدانان متعلق میباشد بخودشان واگذار نماید. تمنای شاه فرانسه‌آنست که علی‌مرادخان نظر خودرا اعلام دارد درضمن میل دارد که مناسبات تجارتی بین فرانسه وایران مانند زمان صفوی بسیار رونق بگیرد .٢٤

از سفارت سووبوف هم نتیجه‌ای حاصل نشد . این موضوع را از نامه‌ای که وی راجع به بی‌نتیجه بودن و به ثمر نرسیدن مسافرتش بایران نوشته معلوم میگردد :

« . . . شما می‌نویسید که من‌کاری انجام دهم. شما چه‌وسائلی دراختیار من نهاده‌اید ؛ من باید با ٢٠٠٠ اکو ٢٥ کاری را بانجام برسانم که رقیب با بیشتر از ٣٠٠٠٠ اکو مشغول انجام‌آنست. من‌باید بدون هیچ نوع معرفی‌نامه وبدون دردست داشتن هیچ‌نوع عنوانی به‌درباری مراجعه کرده باشاه تماس بگیرم ودرعقاید او نفوذ کرده وحتی نظر اورا عوض کنم. ٢٦

بامرگ ناگهانی علی مراد خان دراول‌ربیع‌الثانی ١١٩٩ هجری (١١- فوریه ١٧٨٥) و روی‌کارآمدن آقا محمد خان قاجار که درابتدا با کاترین

٢٣- تاریخ سیاسی‌سووبوف ص٢٩/یورگا ج پنجم ص ٣٩

٢٤- رساله دکترای آقای‌کاظم‌صدر ص ٢٣٧

٢٥- écus واحد پول فرانسه درسده ١٧ و ١٨

٢٦- رساله دکتری آقای کاظم صدر ص ٢٣٧-٢٣٦

دوم روسیه کنار آمده بود کنت دوفریرسووبوف از ایران اخراج گردید.[۲۷] انقلاب فرانسه، درادامه مناسبات بین آن کشور و ایران وقفه حاصل شد و روابط میان این دو کشور در این دوره لطمه شدیدی وارد آمده بکلی از بین رفت.

۳ - روسیه

دولت‌روسیه ازاوایل قرن ۱۷ میلادی که شاه عباس به گرجستان وقفقاز لشگرکشی نمود متوجه این نواحی شده پیوسته در پی‌فرصت مناسبی بود تا درامور آنجا دخالت نموده آن ناحیه را بدست آورد.

میخائیل فـدروویچ Michael Federowitch تزار روسیه پس از تاج‌گذاری‌خوددرسال ۱٦۱۳ میلادی(۱۰۲۲هجری‌قمری)سفیری بایران‌فرستاد. مدتی بعد یعنی درسال۱٦۱۸ میلادی سفیردیگری بایران فرستاد که مقصود ازآمدن وی گفتگودربارهٔ امور بازرگانی و گرفتن کمک‌مالی ازایران برای دولت‌روسیه بود. دراین‌هنگام‌روسیه گرفتارجنگ‌باسیژیسموند Sigismund پادشاه لهستان بود لذا بکمك احتیـاج فراوانی داشت. بالاخره با ارسال سفرائی چند دولت‌روسیه‌توانست روابط نزدیك ودوستانه‌ای باایران بوجود آورد. درسال ۱۷۱۷ میلادی (۱۱۳۰هجری) دولت ایران بروسها اجازه داد تادرگیلان کنسولگری دائمی برقرارنمایند.

سقوط‌دولت‌صفوی وشروع‌آشوب وناامنی درایران، تزارروسیه رابفکر دست اندازی و تجاوز بخاك ایران انداخت. درسال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۵-هجری) پتر کبیر پس ازبستن اتحاد نظامی بـا گرجی‌ها متوجه ایران شده سپاهی بسوی گیلان ونواحی شمالی ایران گسیل داشت.

۲۷- درسال ۱۷۹۰ سووبوف سیاحت‌نامه‌ای بنام
Memoires historiques, politiques et geographiques,Paris 1790
در دوجلد منتشر نمود که میتوان آنرا یکی از بهترین منابع اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران درآنزمان بشمار آورد.

روسها با ورود خود به این نواحی بخصوص در گیلان وآستارا دست بساختن بناهای نظامی زدند. [۲۸]

اوضاع اقتصادی و اجتماعی این ناحیه و مردم آن دراثر هجوم روسها وازطرفی بروز وبا وطاعون بکلی‌مختل شد وشهرها ازسکنه تقریباً خـالی شده بودند. گرجی‌ها که سالهـا تبعه ایران بودند ازاین موقع سوء استفاده کرده سپاهی بزرگ فراهم کرده بکمك روسها اقدام نمودند. [۲۹]

پس‌ازآنکه روسهاشهرهای دربندوباکورا بتصرف آوردند شاه‌طهماسب دوم (۱۱۳۵ تا ۱۱٤٤ هجری قمری) ناچار شد که با روسها قراردادی بسته بیشترشهرها ونواحی شمالی را دراختیار آنان بگذارد. [۳۰]

اشرف افغان هم‌چون قدرت مقابله باروسها را نداشت ناچار شد پس‌از شکستی که درنزدیکی گیلان‌ازآنان خورد به توقعاتشان پاسخ مثبت بدهد.

جانشینان پتر کبیر سیاست استعمار طلبانه اوراکه پیوسته درصدد بود ازراه شمال ایران به هندوستان دسترسی پیدا نماید تعقیب نکردند و حتی درقراردادی که درسال ۱۷۲۹میلادی (۱۱٤۲ هجری قمری) دررشت باایران بستند ازمازندران واسترابادهم صرف نظرنمودند. درهمین سال‌چون نادر، اشرف افغان را شکست‌داده بودروسها ناچارشدند خود بخود مناطق‌اشغالی را ترك نمـایند. ازطرفی دراین هنـگام درروسیه حـکومت جدیدی بروی کار آمد وآنـاایوانوونا Anna Iwanowna درسال ۱۷۳۰ میلادی(۱۱٤۳-هجری) بعنوان تزار بتخت سلطنت نشست (۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ میلادی).

تزارجدید روسیه درسال ۱۷۳۲ میلادی ازتمام متصرفات خود درایران دست کشید ونواحی گرجستان مجدداً دراختیار دولت ایران قرار گرفت.

۲۸- محمدعلی‌حزین‌مؤلف کلیات حزین وتاریخ حزین دراین‌موقع‌درگیلان بسربرده وناظر این جریانات میبوده (کلیات حزین ص ۷۷ تا ٦۰)

۲۹- مانولیچ ویلی ص ۳۱۵

۳۰- کرامر ص ۱۰

معاف کردند . کنسول روس بنام گاوریه لوسمنو ویچ بوگولوبو Gawrielo Semenowitsch Bogolubow توانست پس‌از رفت و آمدهای زیاد و گفتگوهای پی‌درپی باهدایت‌الله خان گیلانی‌حاکم رشت‌تجار روس‌را از پرداخت‌این گمرك ومالیات معاف کند . [۳۶]

یکی‌از کالاهای صادراتی ایران که بسیارموردپسند اروپائیان‌بودپارچه‌های کتانی بنام‌قدك بوده که روسهااز راه دریای‌خزر صادرمیکردند . بقول موریه‌روسها ازاین‌پارچه برای لباسهای‌زیر سربازانشان‌استفاده‌میکردند. [۳۷]

هنگامیکه روسها گرفتار جنگ باعثمانیان بودند نقشه های استعمار-طلبانه پتر کبیررا عجالتاً دربوته فراموشی‌نهاده بودندولی زمانیکه گرجیها (مخصوصاً در قسمت‌های کاخت‌وکارتلی) بواسطه‌اغتشاش وجنگهای‌داخلی درمرکزایران بفکر خودمختاری افتاده‌بودند روسها موقع را مناسب یافته مشغول تحریك‌آنان‌شدند تااز‌آب گل‌آلود ماهی بگیرند .

درسال ۱۱۸۰هجری (۱۷۶۶ میلادی) یك گروه نمایندگی بازرگانی روسیه در شیرازبخدمت کریم‌خان زندرسیدوهدایای‌جالبی‌تقدیم‌وی‌نمودند. نمایندگان‌مزبور توانستندموافقتنامه‌ای (احیاناً برای انجام‌امور بازرگانی) از کریم‌خان گرفته مراجعت‌نمایند . [۳۸] ده‌سال بعد هنگامیکه سپاه‌ایران مشغول محاصره بصره‌بود بکریم‌خان خبررسید که روسها در دربندپیاده شده‌اند که‌ازآن راه به عثمانیان حمله کنند . کریم خان فوراً نامه‌ای به فتحعلی‌خان قبه‌ای ، یکی‌از بزرگان‌آن ناحیه‌نوشته بدوفرمان داد که از روسهاجلوگیری بعمل‌آورده‌آنان را پس‌راند . کریمخان فرمانی‌هم دراین زمینه‌به‌حاکم‌رشت‌نوشته‌همان‌دستوررا صادرنمود . [۳۹] این‌دوسردارتوانستند

۳۶- رك به‌اولیویه‌ج‌سوم ص۱۸۹

۳۷ - همان کتاب ص۱۵۶

۳۸ - گلشن مراد نسخه خطی‌کتابخانه ملی ملك تهران‌ورق۸۹ب

۳۹ - رستم التواریخ نسخه خطی‌برلین ورق ۳۷۶ الف وب / گلشن مرادورق ۳۳۹ب‌دورن ص ۵۳۱

سپاه روس‌را که بالغ برچهل‌هزارنفر بودند شکست‌داده مجبور به‌عقب‌نشینی کنند . کریم‌خان بواسطه این‌پیروزی فرمان‌حکومت شیروان و نواحی‌آنرا بنام فتحعلی‌خان قبه‌ای‌صادر کرده برای‌او فرستاد .[٤٠]

در اواخر دوران زندیه یعنی درسال ۱۱۹۷ هجری(۸۲-۱۷۸۱ میلادی) چند کشتی روسی تحت فرماندهی گراف ووینوویچ Graf Woinowitsch برای انجام مقاصد استعمارطلبانه خود درسواحل استراباد نزدیك اشرف لنگرانداخته‌تقاضای گرفتن‌پروانه ساختمانی‌جهت بنای‌مرکزتحقیقاتی‌نمود. رضاقلی‌خان هدایت‌در این‌باره‌چنین گوید : «اجمال این‌تفصیل آنکه کرافس‌نامی روسی باجمعی از روسها در اواخردولت کریمخان بر سبیل تجارت از دریای خزر بساحل بندر انزلی‌نزول کرد چندی در رشت میگشت‌واز آنجا به‌آمل وساری وبارفروش آمده‌سواحل‌و بنادر ومواضع معابر قریب ببحر-خزر را بدقت سیرونظاره‌میکرد وباشرف وفرح‌آباد رفته‌صورت کوه‌وصحرا وجنگل ودریا وعجایب عمارات وقصور وغرایب وحوش وطیور را بر صفحه قرطاس منقوش کرده‌حصول‌بلدیت‌بلاد ومعابر ومراصدرا قاصدبوددراین‌سال که شهریار بیهمال بگیلان نهضت فرمود کرافس نام‌روسی که گرگی بود در لباس‌میش وببهانه تجارت ومعامله بدارالمرز آمده قصدکاری‌بزرگش‌درپیش بود باچندفروند کشتی که‌درهریك اسباب‌و ادوات‌رزم وحرب واسلحه‌ویراق طعن وضرب توده‌توده وبسته‌بسته ودسته‌دسته آماده‌داشت با اهالی کشتی‌و مایحتاج‌کارنرمی ودرشتی در محاذات کراودین اشرف قریب بساحل لنگر افکند وازشاهزاده آزاده فتحعلی‌خان جهانبانی که برنیابت عم امجد در مازندران‌ایالت داشت استدعای قطعه‌زمینی که او وهمراهان‌اورا کفایت کند کرد که‌درآنمحل عمارتی‌سازدوجسارتی‌آغازد تا درهنگام‌فرصت‌مکرکاری از پیش‌برده‌باشد وهمانا که شاهد این مسئول بنا بر امتحان مقبول افتاد و آن طائفه خائن از سفاین برآمده بیع‌وشری رابهانه کرده امتعه نفیسه

---

٤٠ - رای نگ ص ١٣٤-١٣٣/دورن‌ص٤١٨ ببعد

خود ببهای رخیصه میفروختند و اقمشه نفایه مـردم را بقیمت گـراد
میخریدند تا از آلات و ادوات آهنین حصاری متین برپا کردند و مرغ
وحشی رستاقی دارالمرزرابدانه ریزی دردام‌امتنان می‌آوردند ..»[٤١]

آقا محمدخان قاجار که پی‌به نیت خائنانه روسهـا برده بود فرم
جهت فتحعلی‌خان برادر زاده‌خودصادر کرده‌دستور توقیف‌آنانرا صادرنم
فتحعلی‌خان هم طبق آن دستوریکی‌از نزدیکان خودبنام حاجی‌محمدآقا
عمرانلو را مأمور توقیف آنـان نمود و پس از اجرای امر همگی را رو
کشورشان روسیه نمودند[٤٢] از طرف دیگر مقاصد استعمار طلبانه رو
بواسطه قدرت‌دولت‌مرکزی‌ایران که‌دردست‌علی‌مرادخان‌زند بودنمیتوان
بمرحله اجرا درآید لذا از دردیگروارد شده درسال۱۱۹۹ هجری (۷۸٤
میلادی) سفیری بدربار علی‌مرادخان زند به‌اصفهان فرستادند. سفیرنامبر
از علی‌مرادخان زند تقاضای انحصارتجارت گیلان ومازندران وپروانه‌بن
یك ساختمان در ساحل شهر دربند نمود. علی‌مرادخان پس ازمدتها تفکر
تقاضای سفیرروس جواب مثبت دادند[٤٣] ولی بلافاصله پس‌ازرفتن‌این‌سفی
نماینده غیررسمی فرانسه بنام فریرسووبوف به اصفهان وارد شده بخـدم
علی مرادخان‌بار می‌یابد.[٤٤]وظیفه‌نماینده دولت‌فرانسه‌آن‌بود که‌نفوذرو
رادر دربار ایران کم کرده از ادامه تجارت آنان‌جلو گیری نماید.ولی‌بسـ

٤١- روضة‌الصفاج نهم‌ص ۱۷۲ تا ۱۷٤

٤٢- همان‌کتاب ص ۱۷٤/ روسها باز هم ازتعقیب نقشه خود دست برنداشتند. کاترا
در سال ۱۷۸۳ قراردادی باهراکلیوس دوم حاکم گرجستان‌بست وطبق‌آن
اجازه داشت بنواحی قفقاز حمله‌کرده راه خود را بسایران و سپس هند
(ساندرس)ص۲۳۹و۲۰۷ مانولیچ ویلی ص۳۳۵ - ۳۳٤/ کرامر ص۱۵

٤٣- در اینجاباید درنظرداشت که علی‌مرادخان گرفتاررقیب سرسخت وخط
ایران شده‌بود بنام آقامحمدخان قاجار لذا ممکن استقبول تقاضای
طرف علی‌مرادخان برای جلوگیری ازتوسعهٔ نفوذ روزافزون رقیب

٤٤- سوروبوف ج دوم ص۲۹/لانگ ص ۲۰۸

مرگ علی‌مرادخان (اول ربیع‌الاول ۱۱۹۹ هجری ۱۱فوریه۱۷۸۵ میلادی) نتیجه مذاکرات وی باسووبوف پنهان مانده ومعلوم نیست چه‌تصمیمی‌اتخاذ نموده بود .

با روی کارآمدن آقا محمدخان قاجار در روابط سیاسی ایران وروس تحولات جدیدی بوجود آمد که محتاج به بحث جدا گانه‌ای‌است.

منابع و مآخذ :

۱ ـ کتب ایرانی :

گلشن مراد ، میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی ، نسخه خطی کتابخانه ملك تهران

رستم‌التواریخ ، محمدهاشم رستم‌الحکما (خوش حکایت. آصف) نسخه خطی برلین

تاریخ زندیه ، علیرضابن عبدالکریم . چاپ‌لیدن ۱۸۸۸ میلادی

تاریخ گیتی گشا ، میرزا محمد صادق نامی . چاپ تهران ۱۳۱۷

فارسنامه ناصری جلداول ، حاجی‌میرزا محمدحسن فسائی چاپ سنگی تهران ۱۳۱۳

کلیات حزین ، محمدعلی حزین ، چاپ سنگی‌کانپور ۱۸۹۳میلادی

روضةالصفای ناصری جلد نهم چاپ قم ۱۳۳۹

تاریخ زندیه ، دکترهادی هدایتی ، تهران ۱۳۳۷

کریم‌خان زند ، دکترعبدالحسین نوائی ، تهران ۱۳٤٤

ـ کتب خارجی :

رسونس
Parsons, Abraham :
Travel in Asia and Africa, London 1808

بوف
Sauveboeuf, de Frieres, Comte Louis Francois :
Memoires historiques, politiques et geographiques, Paris 179ـ

ملکلم colm, Sir John :
History of Persia, London MDCCCXV vol. II

ویلسون son, Arnold T. :
Persian Gulf, Oxford 1928

یورگا a, N. :
:hichte des osmanischen Reiches, Bd. IV und V

لانگ ', David Marshall :
last years of the Georgian Monarchy 1658-1832, New York 1957

لو *Charles Rathbone :*
y of the Indian navy 1613-1863, London 1877, I Bd.

کاظم صدر *azem :*
s de l'Iran avec l' Europe de l' Antiquite, du Moyen-age...
38

مانولیج وبلی :hvili, *Alexandre :*
de Géorgie, Paris 1951

کرامر Gustav :
ıungen *Russlands zu Persien Bd. VI. Leipzig* 1903

اولیویه . A..
h das türkische Reich, Egypten und Iran während der
bis 1798, wien 1809

هورن hard:
r Geschichte der kaukasischen Länder u. Volker ...
1867

رایکس kob :
historisch - topographische Beschreibung des Kaukasus,
t Petersburg 1796

ساندرس
lun... n 1942

ـیر طبقات اجتماعی

و ویژگیهای خانواده

ـر ایران قدیم

بقلم

ـت‌الله طبیبی

درجامعه شناسی)

سیر طبقات اجتماعی و ویژگیهای خانواده در ایران قدیم

بقلم

حشمت‌الله طبیبی

(دکتر درجامعه شناسی)

هانری مورگان مردم شناس
نامی آمریکا در بحث از مردم
شناسی اجتماعی و فرهنگی آنجا
که‌ازساختمان‌جوامع گوناگون
سخن میراند ، چهار مرحله در
سیر تحول ساختمان اجتماعی
جامعهٔ بشری نشان میدهد[1] .
عقیده وی درآغازانسان‌در
...اقدطبقات زندگی‌میکرد
...خانواده وجودنداشت.
...جامعه مبتنی برنسب
...خانوادهٔ مادرشاهی
... رابطه خود را
...نظور میداشت
...[2]. مرحله
...صلبی

آمریکائی (۱۸۱۸-۱۸۸۱) دراین باره رجوع کنید به
...قاسم طاهری تهران ۱۳۴۰
... مادور تباری ومادرسری نیزبکاربرده میشود.

یعنی خانواده پدر شاهی[۳] . و بالاخره جامعه براساس‌خانواده های زن شوهری مرکب از پدر ، مادر،فرزندان بوجودآمده است .

باتوجه‌به‌تقسیم‌بندی‌هانری‌مورگان ،تاآنجاکه تاریخ مدون وافسانه‌ا ایران باستان نشان میدهد ، از وجود خانوادهٔ مادرشاهی یا مادرتباری نز ایرانیان اطلاع صحیحی در دست نیست ، اگرچه دربین بعضی اقوام‌آریا مانند ژرمن‌ها این نوع خانواده وجود داشته است . با اینحال در زمانها بسیار دورخانوادهٔ ایرانی از دودمانهای بزرگ پدرسری تشکیل یافته ب که زیرفرمان یك رئیس و دوریك اجاق ومومن به‌یك دین بوده‌اند . در ا خانواده‌سلطهٔ پدری برروی اعضاء آن نامحدود و پدر درآن واحد «هم‌قاض وهم مجری‌آداب مذهبی » و پاسدار ونگاهبان‌آتش‌خانه بود : آتش‌هرخ در جای مخصوصی قرارداشت که به‌آن «آترمان» میگفتند و مورد تقدی کلیه‌اعضاء خانواده بود ،همه‌به‌آن احترام میگذاشتند وبه‌آن‌قسم‌میخوردند ترك کردن‌کانون‌خانواده وبی‌احترامی بآن‌رامنتهای سرشکستگی‌میدانست و بنابرسنت،خاموش شدن آتش خانه بمنزلهٔ انقراض خانواده بود ، بهم جهت پدر مکلف بود نگذارد این آتش خاموش شود . زن در این خانو «اگرچه اختیاراتی‌نسبت به‌شوهر نداشت ، باوجود این بانوی خانه‌محسو میشد» ومورد احترام اعضای خانواده بود .

در این خانواده ازدواج براساس ازدواج درون گروه Endogamie ق داشت ، یعنی ازدواج درون دودمان صورت میگرفت . اقتصاد خانواد برپایه اقتصاد معیشتی Economie de Subsistance استوار بود ود تمام افراد خانواده در رفع نیازمندیهای مشترك خرج میشد .

۳ - دربرابر اصطلاح پدرشاهی اصطلاح پدرتباری وپدرسری نیزبکار ر.

٤ - امروز در برابر «آترمان» لغت «آتش خانه» درموارد زیادی ، بمعنی جهای آتش است . ودربین مردم ایران معمول ا- «آترمان» وبه چراغ روشن سوگند میخورند .

میراث پدری نیز انتقال ناپذیر و دراختیار ارشد خانواده قرارداشت . این توصیف از خانوادهٔ قدیم ایران مبین «دورهٔ جماعت بدوی بی‌طبقه» یعنی دورهٔ برزیگران « واستریا » و شبانان «آواستریا» است که در گاتها« یسنای ۳۱ قطعه ۱۰» یعنی قدیمترین بخش اوستا منعکس میباشد .[۵]

سلسله مراتب این جامعهٔ دودمانی برحسب روایت اوستا (یسنای ۲۶) عبارت بود از :

۱ ــ نمان Namana روایت خانواده بزرگ پدرسری

۲ ــ ویس Vis روایت ده (قریه) مشتمل برچند خانواده

۳ ــ زنتو Zantu یا گئو Guéu روایت قبیله یا بلوك .

٤ ــ دهیو Dahyu روایت کشور درمعنای کوچك آن یعنی ایالت .

این طبقه‌بندی که اوستا از جامعهٔ دودمانی ایران قدیم کرده است در واقع طبقه‌بندی برحسب طبقات اجتماعی نیست ، بلکه برحسب تقسیمات جغرافیائی است زیرا نمان‌ها که خود خانوادهٔ بزرگ پدرسری بودند همانطور که اشارت رفت در یك محل ودور یك اجاق با هم زندگی میکردند و از اجتماع چندنمان، ده یاویس بوجود میآمد زنتو یا گئو نیز بلوکی بوده مشتمل برچندین ویس که محل سکونت قبیله بوده است . دهیو نیز بمعنی کشور در معنای کوچکتر آن یعنی ایالت آمده است .[٦]

بااین ترتیب ملاحظه میشود که منظور اوستا از این تقسیم‌بندی طبقات باید تقسیمات کشوری ایران‌زمین بوده باشد که در آنجا طوایف ایرانی زندگی میکردند . این تقسیم‌بندی به ترتیب عبارت بود از :

ـ اساس این‌چنین تمدنی تاقرن‌ها درتمدن‌چادر نشینی ایران باقی مانده وهنوزهم آثاری ازآن دربین ایلات چادر نشین ایران به چشم میخورد .

[...]اخر دوره قاجار به‌هریك ازایالات ایران مملکت میگفتند مانندمملکت فارس ـ [...]کت خراسان ـ مملکت آذربایجان وغیره‌وتمام کشوررا ممالك محروسه‌مینامیدند.

خانه (نمان) ـ ده (ویس) بلوك (گئو) وایالت (دهیو) . رئیس هریك ا
این تقسیمات چهار گانه نامی مخصوص داشته است چنانکه : رئیس خانواده
نمان را نمان بذ یا نمان پایتی میگفتند .

رئیس زنتو (قبیله) یا گئو (بلوك) زنتو پایتی یا گئوپت بود .

رئیس دهیو را ده بذ یا دهیوپایتی می‌خواندند[۷] .

بطوریکه ملاحظه میشود این تقسیم بندی بر حسب تقسیمات جغرافیائی است
بنابراین میتوان گفت که در آغاز تمدن زرتشتی طبقات اجتماعی به‌مفهوم
که بعداً در اوستا از آن سخن رفته وجـود نداشتـه است . چون باستن
داستانهای ملی ایران که در شاهنامهٔ فردوسی به تفصیل از آنها سخن رف
است تاریخ پیدایش طبقات اجتماعی یابعبارت دیگر ، امتیازات طبقاتی قبل
آغاز تمدن زرتشتی ودر دورهٔ تاریخی شاهنشاهی ایران (دورهٔ ماد) بو
است. بنابر روایت شاهنامهٔ فردوسی دراین دورهٔ افسانه‌ای مردم را به چه
طبقه تقسیم کردند . بنابرهمین روایات نخستین پادشاهی که مردم را به‌طبقا
تقسیم کرد وهر کس‌را بفراخور ارزش خدمتی که درجامعهٔ آن روز برعه
داشت درطبقهٔ خاص جای داد جمشید بود که خودش عنوان پادشاهی
مؤبدی را باهم داشته است ، یعنی هم فرمان روا بود وهم پیشوای دینی .

بنابراین روایات نخستین طبقه اجتماعی که جمشید تشکیل داد طب
روحانیون بود که کاتوزیان نام داشتند . چنانکه فردوسی در شاهنامه گوید

گروهی که کاتوزیان خوانیش ‌‌ ‌ ‌ برسم پرستندگـان دانیـ
جدا کردشان از میان گروه ‌ ‌ ‌ ‌ پرستنده را جایگه کرد ک
بدان تاپرستش بود کارشـان ‌ ‌ ‌ ‌ نوان پیش روشن جهاندار

۷ ـ بنظر میرسد قبل از تشکیل سلسله‌های شاهی درایـران یـك نوع حکومت
براساس انتخاب وجود داشته است در این حکومت به ترتیب ویس‌بذا
وگئوبذها دهبذها را انتخاب میکردند . بقول مرحوم سعیدنفیسی
بیشتر بحکومت مشایخ یهود شباهت داشت .

(۱)

طبقه‌دوم‌سپاهیان‌بودند که‌فردوسی آنان را نیساریان مینامد. چنانکه گوید:

صفی برد گرد دست بنشاندند   همی نام نیساریان خواندند
کجا شیر مردان جنگاورند   فروزنده لشکر و کشورند
کزایشان بود تخت شاهی بجای   وزایشان بود نام مردی بپای

گروه سوم که برزیگران وشبانان باشند شاهنامه از آنها بنام بسودی نام برده و آنان را مردمی آزاده میداند :

بسودی‌سه‌دیگر گروه را شناس   کجانیست از کس‌برایشان‌سپاس
بکارند و ورزند وخود بدروند   بگاه خورش سرزنش نشنوند

گروه چهارم را شاهنامه آهتوخشی نامد که همهٔ پیشه‌وران و صاحبان‌حرف وصنایع بوده‌اند چنانکه‌فردوسی گوید :

چهارم که خوانند آهتوخشی   همان دست ورزان ابا سر کشی
کجاکارشان همگنان پیشه بود   روانشان همیشه پراندیشه بود
از این هریکی را یکی پایگاه   سزاوار بگزید و بنمود راه
که تاهر کس اندازه خویش را   به‌بینند بدانند کم وبیش را

اگر این تقسیم بندی شاهنامه از طبقات اجتماعی ایران باستان درست باشد ، باید قبول کرد که در تمدن ایرانی اهمیت و ارزش وظیفه‌ای که طبقات مردم برعهده داشتند مورد نظربوده است.[۸]

چنانکه در دوره‌های تاریخی نیز مردم برحسب وظیفه‌ای که برعهده داشتند در طبقات چهار گانه زیر قرار گرفته بودند :

روحانیان ، سپاهیان ، برزیگران ، شبانان وپیشه‌وران .

آنچه‌دراینجامحل گفتگواست‌اینستکه‌اگرچه فردوسی بااستفاده‌ازمآخذ سانه‌ای ایران قدیم جمشید را بانی ومؤسس طبقات اجتماعی ایران معرفی

ازلحاظ جامعه شناسی طبقات اجتماعی، تقسیم بندی جامعه برحسب وظایفی که اعضاء آن برعهده دارند نوعی همبستگی اورگانی میان‌طبقات است نه امتیاز طبقاتی.

کرده، اماباتوجه به‌زمان زندگی فردوسی (قرن چهارم هجری) و اینَ
محققین شاهنامه متفق‌القولند که یکی از مآخذ اصلی شاهنامه خدای نام
کتاب داستانی معروف عهدساسانی بوده‌است، محتمل‌است که داستان‌جمش
وتقسیم مردم به‌طبقات چهار گانه مأخوذ ازخدای نامك بوده باشد، ازطر
طبق اسناد موجوددرزمان‌ساسانیان بود که‌مردم به گروه‌ها وطبقات‌اجتما
خاص تقسیم‌شدند. چنانکه درنامه تنسر به‌تفصیل آمده‌است.

بنابراین بایدقبول کنیم که اصل داستان‌جمشیدوطبقات چهار گانه‌ایَ
اوتشکیل داده‌است ، متأثر ازتقسیم‌بندی عهد ساسانی است، چنانکه‌هم
تقسیم‌بندی رادراوستای جدید که گفته میشود در زمان اردشیر بابک
جمع‌آوری وتدوین شده‌است می‌بینیم. نتیجه‌اینکه دردورهٔ ماقبل تاریخ
ایران وقبل‌ازبرخورد طوایف ایرانی بااقوامی که درمرزهای غربی فلا
ایران به‌تشکیل دولت‌های نیرومندی توفیق‌یافته بودند، هریك از قبا
ایرانی بصورت دودمانهای بزرگ پدرسری در گوشه‌ای ازاین مرز وبوم
زندگی کشاورزی‌وشبانی‌خودسر گرم بودند وزندگی مشترك آنها احتیا
به‌تقسیم‌بندی طبقات نداشته‌است واینکه فردوسی سابقه تقسیم مردم را
گروه‌ها و طبقات اجتماعی به جمشید نسبت میدهد افسانه‌ای بیش ن
چنانکه خواهیم دیددرعصر مادها که آغاز دورهٔ تاریخی پادشاهی ا
استطبقات اجتماعی ازسه‌طبقه تجاوز نکرده‌است چگونه میتوان
درعصری که سازمان سیاسی قوی درقبایل ایرانی حکومت
را باطبقات چهارگانه سیاسی واجتماعی واقتصادی ند
حال اگر ازتقسیم مردم بطبقات چهار گانه‌ای گ
[illegible]

ست زده بودند، قبایل ایرانی که مردمانی صلحجو وآرام محسوب میشدند
کشاورزی‌وپرورش‌حیوانات اهلی‌سرگرم‌بودند، واز آنجا که زندگی آنها
اساس‌خانواده پدرسری واقتصادی آنها نیز اقتصاد بسته بود ، ناگزیر همهٔ
وائج زندگی‌را افرادخانواده‌باکمك‌یکدیگرفراهم میساختند ؛وچون‌همه
یك‌نژاد وپیرویك‌آئین وسنت‌اجتماعی بودند لزومی‌نمیدیدند طبقه خاصی
نام‌سپاهی داشته‌باشند و همانطور که گفته شد پدر یارثیس‌خانواده علاوه بر
ظایف دیگر «هم‌قاضی وهم‌مجری آداب مذهبی‌بود» بنابراین تـا این زمان
زوم وجود طبقهٔ‌خاصی بنـام روحانی کـه انجام آداب ومـراسم مذهبی در
نحصارش باشد حس نمیشد. بنظر میرسد نخستین‌باری که قبایل ایرانی از
طرف‌مغرب احساس خطر کردند، لزوم‌تغییر اوضاع واحوال اجتماعی(حاکم
ر جامعهٔ ایرانی) را که‌قرن‌ها درحالت سکون وایستائی بودحس کرده‌باشند
باتشکیل طبقهٔ‌جدیدی‌بنام‌جنگیان اقدام بانهدام جامعهٔ بی‌طبقه قبلی‌نموده
پایهٔ سیستم طبقاتی رانهاده باشند والبته سلطه آشوری‌ها که در همسایگی
یران غربی‌دولت‌نیرومندی‌تشکیل داده‌بودند وبه‌قصد اسارت وبردگی‌اقوام
یگر دست‌به‌تجاوز زده‌بودند ، باین امر کمك کـرده قبایل ایرانی که تـا
آنوقت از کشاورزان وشبانان تشکیل یافته بود وبه‌دوطبقه اجتماعی تقسیم
گردید.

۱- سپاهیان ۲- برزگران‌وشبانان [۹]

این وضع تاقرن هفتم‌پیش‌از میلاد یعنی آغازپادشاهی ماد درمغرب‌ایران
(کردستان کنونی» ادامه داشت. در این دوره از میان قبیله های ماد یعنی :

[۹] جنگیها دراین زمان مؤید مبارزه پی‌گیری‌است‌که طوایف ایرانی‌بخاطر
حفظ ایران دربرابر بیگانگان مهاجم داشته است که عاقبت منجر
ووحدت طوایف ایرانی درسرزمین‌های غربی‌شد.

بوزBouse پارتاسینیPartacenie ستروشات Stroushate آریزانت ‌Arizante
مغ Mages وبود Boude که توسط دیوکس Diokes [۱۰]

اولین شاه انتخابی ماد متحد شده بودند[۱۱] مغها طبقهٔ روحـانیون بوجود آوردند و طبقات اجتماعی در این عصر سه طبقه شد ۱ــ روحانیو ۲ـ سپاهیان ۳ـ کشاورزان وشبانان. دراین دوره خانوادهٔ بزرگ پدرسر همچنان وجود داشت ولی‌ازقدرت رئیس آن تا اندازه‌ای‌کاسته شده بود، ز مغها اجراء آداب مذهبی وقربان کردن رابرعهده گرفته بودند. وظایف آ موروثی و کسی نمیتوانست مغ‌شود مگرآنکه ازاولاد مغ‌باشد[۱۲].

قدیمترین سندی که دربارهٔ طبقات اجتماعی ایران قدیم در دست دا اوستااست .

در گاتهامیخوانیم که گفته شده‌است «اشوزرتشت» آنها (طبقات‌اجتماع را درمقابل طبقات سه گانه هندوان که برهمنا Brahmana خشتریا atrya وویسیا Vsisya باشد بکار برده است [۱۳]طبقات سه‌گانه اوستا عبارت‌اند خوتوXvaetav ورزن Verezene وآئیریامن Airyaman که به ترتیب‌اشر

۱۰ ـ هرودوت میگوید « دیوکس پسرفرا اورتیس دهقانی بود که مانند سایر ما دردیه میزیست وهردیهی زندگانی جداگانه داشت ، این شخص‌بسبب کفایت وع خواهی‌طرف رجوع عامه شد ومردم محاکمات خود را نزد او بردند بعداز چن باین بهانه ،که رجوعات مردم زیاد است و نمیتواند بامور شخصی برسد از ا کنار گرفت‌براثر این کناره گیری دزدی‌و اغتشاش قوت یافت‌و مردم جمع‌شده چون بااینحال زندگانی سخت است، بهتر آن است که شخصی را برخودپادشاه ک تا امنیت را حفظ کند وبا ناراحتی بکارهای خود نپردازیم پس‌از آن مردم د انتخاب شخصی برآمدند و بواسطه زمینه‌هائی که دیوکس قبلا تهیه کرده بو انتخاب شده هرودوت جلد اول کلی‌یو ص۱۸٦ ترجمه دکتر هدایتی .

۱۱ ــ همان کتاب ص۱۸۸

۱۲ - ایران باستان ص ۱۵۰۱

۱۳ - گاتها ص۸۷

و جنگیان برزیگران و شبانان و پیشوایان دینی است . [۱۴] در اینکه چرا طبقات اجتماعی بنابر روایت اوستا سه‌طبقه بوده گفته شده است که درسنت زرتشتیان است که « سه‌پسرزرتشت ایسیدواستر ، ارتدنر و خورشید چهر ، به‌ترتیب‌نخستین‌موبد ، نخستین‌برزگر ونخستین رزمی بودند »[۱۵] بنابراین هریك‌ازطبقات‌سه گانه بیکی‌از آنهاتعلق‌داشته‌است. ازطرفی‌درسنت زرتشتیان روایت‌دیگری هست که میگوید: « درآغاز آفرینش آتش هستی‌یافت وبسه سه‌بخش‌تقسیم‌شد،از جنبش‌باد گرد جهان‌میگشت‌تاهریك بجائی‌آرام گرفت. آذرگشسب درآغاز پادشاهی کیخسرو در گزن فرود آمد وآتش‌شهریاری وجنگیان‌شمرده‌میشد . آتش‌دوم‌موسوم‌به‌آذر فرنبغ که آتش‌پیشوایان‌دینی است وآن در فارس اندرکاریان فرودآمد ، آتش سوم آذربرزین‌مهر‌نام‌دارد وآن آتش برزگران است که‌درخراسان اندرربوند نیشابور نزول کرده[۱۶] بنابراین‌روایات‌طبقات سه گانه‌ای که درایران قدیم‌وجود داشته‌است‌به‌ترتیب طبقه اعیان ونظامی‌ها ، طبقه‌روحانیون وعامهٔ مردم یعنی برزیگران‌وشبانان بوده‌اند . این نکته که مفهوم طبقه در اوستا وروایات زرتشتی برچه اصلی قرارداشته وحدودآن چه بوده است، جای بحث و گفتگو است . آنچه از روایات بالا استنباط میشود این است که تقسیم‌بندی طبقات اجتماعی ایران درتمدن زرتشتی‌بیشتراساس مذهبی داشته است‌تا اجتماعی وسیاسی. برحسب این روایات یکجا طبقات سه گانه به پسران زرتشت‌نسبت داده شده. جای دیگر آتشهای مقدس منسوب به طبقات سه گانه جامعهٔ ایرانی‌است وبالاخره به نقل از زرتشت تقسیم بندی طبقات مردم برمیگردد به زمانی که هنوز اقوام‌آریائی باهم‌زندگی‌میکردند وآئین ودائی آئین رایج‌ومعمول‌بین‌آنها بوده‌است. درتحلیل‌این روایات بدرستی معلوم‌نیست که‌آیاطبقات سه گانه‌ای

۱۴ ــ گاتها ص ۵۱
۱۵ ــ همان کتاب ص ۸۸
۱۶ ــ همان کتاب ص ۲۵ ــ ۲۳

که دراوستامشخص شده است به‌ترتیب‌هر کدام نسبت به هم‌برتری‌داشته‌اند وآیا نقش‌هرطبقه در جامعهٔ آن روز ایران از جهات مختلف موردنظر بود. است ؛ مثلادرتحلیل این روایت که‌هریك ازطبقات‌سه گانه که بیکی‌از‌پسران زرتشت منسوب بوده‌اند این‌سئوال پیش‌می‌آید آیا پسران زرتشت درمراتب و درجات طبقاتی‌قرار داشته‌اند ؛ یاهرسه ازجهت منزلت اجتماعی ونقشی ک در تمدن زرتشتی برعهده داشته‌اند دریك سطح بوده‌اند .اگر در یك سطح بوده‌اند منسوبین به‌آنها نیز دریك سطح قرار داشته‌اند واختلافی نه‌ازلحاظ اجتماعی ونه ازجهات اقتصادی بین آنها وجود نداشته است . حال آنکه مفهومی‌را که طبقات اجتماعی در دوره‌های‌بعدبخصوص عهد ساسانی‌داشت[۷] با مفهوم طبقات سه گانهٔ اوستا فرق دارد مگر اینکه بنابر تعریفی که جامعه شناسان ازطبقات اجتماعی میکنند بگوئیم لزوم ایجاد سازمان‌سیاسی در دین زرتشت سبب تقسیم مردم به گروههای اجتماعی و طبقات سه گانه در اوستای‌جدید که‌متعلق به‌عصرساسانی‌است‌شده ازطرفی‌درتقسیم‌بندی‌اوستای قدیم‌علاوه‌برطبقه‌آثرون Athravan روحانیون - رثایشتر Rathaeshtar رزمی‌هاو واستریوفشویانت Vastryofshuyant کشاورزان و شبانان که اکثریت مردم بودند ازطبقه چهارمی بنام‌هوئی‌تی Hûiti یعنی صنعتگران صاحبان حرف نیزنام برده شده است دربارهٔ گروه اخیرشکی نیست که د تشکیلات دودمانی در کنارطبقات سه گانه‌ساکن دردیه‌ها که به آن ویس میگفتند پیشه‌وران وصنعتگران « گروه‌های مولد خدمت» نیز وجودداشت است چنانکه‌در کتیبه‌های آشوری مذکوراست که «در اثر پیروزی‌برقبائل ماد ایشان (شاهان‌آشور) توانستند عدهٔ کثیری پیشه‌ور را باخ بکشور خویش (آشور) ببرند » [۱۸] در این زمان علاوه بر طبقات سه گانهٔ مذکور در اوستا و غیر از پیشه‌وران و صن

۱۷ - ایران در زمان ساسانیان ص ۱۱۸

۱۸ - تاریخ ایران ترجمهٔ کریم کشاورز از مؤلفان روسی ص ۲۰

گروه بردگان نیز وجود داشته است.[۱۹] اینان مردم بیگانه‌ای بودند که بقید اسارت وبردگی درآمده وخارج ازطبقه وصنف درخدمات کشاورزی‌و امورخانگی ازآنها بهره کشی‌میشد.

دراین زمان نیزخانواده‌ها براساس خانواده پدرسری، ازدواجها نیز درون گروه Endogamie وپدر مراقب اجاق «آتش‌خانه»[۲۰] وناظر براعمال‌و رفتار اعضاء خانواده است.

بعدازمادهاهخامنشیان که ازقبایل‌پارس‌بودند روی‌کار آمدند (۵۵۰-۳۳۰) پیش‌ازمیلاد دراین‌دوره خاندانهای‌بزرگ پارس که شاه ازآنها بود دررأس سایر طبقات قرار داشتند. پس ازبه سلطنت رسیدن داریوش بزرگ، هفت خانوادهٔ درجه اول که رؤسای‌آنها درتوطئه کشتن بردیای دروغی یعنی گئومات مغ‌همداستان بودند، دررأس‌سایرطبقات‌قرارداشتند رؤسای‌این‌هفت خانواده‌پارسی‌عبارت‌بودنداز: «اوتان‌یا اوتانس Otanes آسپاتین Aspathines یا اسپاشانا Aspashana گوبار ویا گبریاس Gobrias- اینتافرن‌یااینتافرنس- Intaphernès و مگابیز Megabyse یا مگابیزوس Megabyzoes- هیدران‌یا هیدرانس Hydranés وداریوش پسر هیشتاسب «بقول هرودوت این هفت نفر امتیازاتی‌دارند که سایراشراف وبزرگان ندارند» مثلا: «اینها مستشاران شاه‌اند-شاه ازمیان‌این رؤسای هفتگانه انتخاب میشود-شاه زنان خودرابا ید

۱- اصطلاح متداول که درایران برای‌بردگان وجود داشته«بندك» «Pandak» بودولی کلمات دیگری ازقبیل «آنشهرك Anshahrak» ورسیك Rasik نیزبرای این مفهوم بکاررفته است.

۲ - «به نسبت درجائیکه درقاعده دودمانی ایرانیان قدیم موجود بود، آتشهای‌مختلفی وجود داشت ازقبیل آتش‌خانه وآتش قبیله یاقریه «آذران» وآتش بلوك یاایالات. آتش‌هرایالات یاهربلوك را آتش ورهران=وهرام (بهرام)میگفتند. محافظ آتش‌خانه‌مان‌بد نام داشت «یعنی رئیس خانه» وبرای نگاهبانی آتش آذران دوتن روحانی وبرای حراست‌آتش‌ورهران هیئتی ازروحانیان تحت ریاست یك موبدمأمور بودند». مزدیسناوتأثیرآن درادبیات پارسی ص ۱۹۲

منتهی قدرت خود رسید[۳۰] دراین دوره در رأس طبقات اجتماعی هفت خاندان بزرگ جاداشت[۳۱] که ازمیان آنها دوخاندان بعداز خانوادهٔ شاهی صاحب قدرت بودند یکی خاندان سورن Surén ودیگری خاندان قارن Karén شغل موروثی خاندان سورن تاجگذاری پادشاه بود[۳۲] رؤسای چهار گانهٔ تشکیلات دودمانی (نمان- ویس-زنتو-دهیو) نیز صاحب نفوذ واقتدار ندولی وضع نمان ورئیس آن نمان بذ وده ورئیس آن ویس بذ استوارتر است.زیرا ویس بذان گمارد گان تیولداران بزرگ شاهنشاه بودند ودرمواقع لازم هریك اتباع خود (کشاورزانی که تحت تسلط صاحبان تیول بنوعی بندگی دچاربودند) رابرای جنگ دراختیار شاه میگذاردند . اما دربین دوطبقهٔ اجتماعی بزرگان و کشاورزان طبقهٔ دیگری از اصیل زادگان (اساوره) که اعیان درجهٔ دوم بودند وجود داشت. [۳۳] دراین دوره رسم تیول واقطاع بیش از دوره های دیگر در تاریخ اجتماعی ایران رواج داشته و «تیولداران بزرگ غالباً بحکومت آن ایالاتی منصوب میشده‌اند که خود درآنجا دارای آب وخاك بوده‌اند.» [۳٤] چنانکه خاندان

---

۳۰ - دم — ای‌راستو وتسوف و دیگر دانشمندان غربی باستناد سازمان دولتی ایران عهد پارتها وبخصوص وجود پادشاهی‌های تابع وسلسله مراتب عشیرتی و همچنین باعتبار وجود سواران پارتی ملبس به‌زره بلاشرطو قید ایران عهد پارتها را دولتی فئودالی میشمارند، اشکانیان تألیف دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز ص- ٦٧

۳۱ - طبری در داستان بشتاسب (ویشتاسب یاگشتاسب) میگوید که وی درمیان مردم هفت مرتبه برای اشراف معین کرد وآنها را بزرگان نامید ازآن جمله بهکابیذ که جایگاه وی دهستان در سرزمین گرگان بود . و قارن پهلو که جایگاه او نهاوند بود و سورن پهلوی که جایگاه او سیستان بود اسفندیار پهلوی که جایگاه او ری بود . از اینجا پیداست که سه خانواده از این هفت خاندان راکه بایشان پهلوی می گفتند از زمانهای بسیار قدیم جزو اشراف ایران بشمارآورده‌اند .

۳۲ - ایران در زمان ساسانیان ص ۳۲ ترجمه رشید یاسمی .

۳۳ - همان کتاب ص ۳۲

۳٤ - همان کتاب ص ۳۳

پهلوحکمرانی موروث‌ماه‌نهاوند . ۳۵ و خانوادهٔ سورن پهلوحکمرانی
ثی‌سیستان را داشته‌اند وهر کدام درمحل بمنزله‌شاه کوچکی‌حکمرانی
دند بهمین مناسبت‌است که اعراب اشکانیان را ملوك‌الطوایف گفته‌اند.
ق اسناد موجود طبقات اجتماعی درعهد پارتها عبارت بود از :
۱ ـ خاندان شاهی وشش خاندان بزرگ دیگر .
۲ ـ روحانیون که به دوطبقهٔ فرعی تقسیم میشدند ـ موبدان‌وهیربدان.
۳ ـ دهقانان واعیان‌درجهٔ دوم‌موسوم به‌آزادگان . ۳۶
٤ ـ توده‌ملت که‌شامل کشاورزان وشبانان (عضو جماعت روستائی) ۳۷

ماه که در پهلوی Mây و پارسی باستان Mâda بمعنی شهرو مملکت است . گویند که حذیفه سردار عرب بعداز فتح همدان به‌نهاوند آمد وچون نهاوند کوچك بود و گنجایش سپاه او نداشت فرمود که‌آنچه لشکر کوفه بود بدینور و هرچه سپاه بصره بود به‌نهاوند فرودآمدند و چون ماه به زبان پهلوی شهرو مملکت راگویند نهاوند را ماه بصره و دینور را ماه کوفه می‌گفتند لهذا عربان هم این دو شهر را ماهین میخوانند .

برهان قاطع‌چاپ دکترمعین‌ص -۱۹۵۷دربسیاری‌ازمتون بجای ماه‌کوفه وماه‌بصره- ماه دینور و ماه نهاوندنیز گفته شده است .

صطلاح دهقان درمقابل ویس‌بذ وآزادگان اعیان درجه دوم است .

«عضوجماعت روستائی مجبور بوده است در قطعه زمین خود زراعت کند و زراعت زمین مزبور وظیفه وی دربرابر دولت شمرده میشده و اگر عضو جماعت از زراعت درآن زمین سرپیچی میکرد و سهم خراج خویش را نمی‌پرداخت دولت وی رامجبور میکرد تاجریمه نقدی‌هنگفتی‌بپردازد جریمه‌ای که تقریباً معادل‌هفت‌برابرقیمت‌فروش قطعه زمین مزبور بوده است» جماعت روستائی فی‌نفسه وظیفه «واحد مالیات دهنده مادون » را ایفا می‌نمود . دولت باکمال دقت و سختی در امروصول مالیات ارضی از اراضی جماعت نظارت می‌نمود و میزان آن را تعیین میکرد و همچنین در موضوع کار بیغاری که جماعات مزبور میبایستی انجام دهند سختگیر بوده است » اشکانیان‌ص -۷۱

وصاحبان حرف وصنایع وپیشه‌وران وبردگان [۳۸] میشد.

از لحاظ تشکیلات مملکتی در این زمان سلسله مراتب زیر وجود داشته است:

۱ـ شاهنشاه که‌بوسیله‌دو مجلس «مهستان ومغستان» برگزیده‌میشد.[۳۹]

۲ ـ شاهك‌ها (شاهان محلی) که تیولداران بزرگ بودند.

۳ ـ شهرداران (شترداران) Shatrdârân (فرماندارن) که از شاهزادگان انتخاب میشدند.

٤ ـ وسپوهران Vspuhrân نجبای درجه دوم که حکومت بخش های کوچك به‌آنان داده میشد.[٤۰]

۵ ـ آزادگان ودهقانان که مأمور وصول خراج بودند.[٤۱]

بالاخره درمدت‌بسیارطولانی حکومت پارتها، سازمانهای عشیرتی‌باتمام خصوصیات ودودمانهای پدرسری‌با تمام قدرتشان به زندگانی اجتماعی‌خود

---

۳۸ ـ از وجود بردگان ودرامور خانگی وکشاورزی ومعادن شاهی و اقتصاد داخلی‌معابد بطورکلی‌درکشاورزی‌استفاده‌میشد ایشان را در اراضی ارباب برده‌دار که ملکی شخصی بود(دستکرات Dastkart) مستقر می‌ساختند وبمثابه بخشی از اموال مالك میشمردند .«اشکانیان ص-٦۹

۳۹ ـ سنن وآداب ورسوم عشیرتی‌پرتیان درسازمان دولتی امپراطوری پارت اثرخویش‌را باقی گذاشته بود قدرت سلطنت به خاندان ارشاکیان (اشکانیان) تعلق داشت. ظاهراً در مورد وراثت‌تاج وتخت ترتیب ثابتی وجود نداشت و درخاندان‌ارشاکیان (اشکانیان) قدرت سلطنت انتخابی بود . اختیارات و امتیازات پادشاه تاحدی‌بسبب وجود دو شورا ، محدود بود. دو شورا عبارت بودند از : ۱ ـ شورای بزرگا (مهستان) ۲ ـ شورای‌کاهنان مغان (مغستان) که نفوذ آن درامور از شورای اول کمتر بود این دوشورا متفقاً یکی از افراد سلاله‌ارشاکیان را بسلطنت انتخا میکردند . اشکانیان ص ٦۱ـ٦۰

٤۰ ـ وسپوهر از ترکیبات پهلوی اشکانی بمعنی پسرطایفه ولی دراینجا ارزش اجتماع بیشتری را داراست وشاید رئیس قبیله بوده‌باشد.

٤۱ ـ رجوع کنید به‌ایران نامه‌جلد سوم اشکانیان‌تألیف‌محمدعلی‌امام‌شوشتری‌تهران ۱۳۳۱

دامه میدادند.اساس ازدواج دراین دوره برمبنای قوانین دین‌زرتشت وسنت آریائی‌بود.ازدواج درون گروه‌هاصورت‌میگرفت. ازدواج‌هم خون (ازدواج با محارم) نیز درطبقات بالای جامعه، خاصه درخانواده های اشراف (شاهی) مرسوم بوده است. چنانکه «درسال دوم میلادی فرا آتك با مادرخویش موزا عقد ازدواج بسته» . ۴۲

مقام زن دراین دوره نسبت به‌زمان مادها و پارسها تا حدی پائین‌تر و مجازات‌خیانت‌زن‌به‌شوهر خیلی سخت‌بود ومرد حق کشتن زن خودرا داشته است . چندزنی نیز دراین زمان رایج بود ولی هر کس نمیتوانست بیش از یك زن عقدی داشته باشد . ۴۳

درسال ۲۲۴ میلادی با کشته شدن اردوان آخرین شاه اشکانی عمر حکومت پانصدساله‌پارت‌ها بپایان رسید و برخلاف نظریه‌ماکزیم کووالوسکی که‌معتقداست:«سیستم‌ملوك‌الطوایفی‌سرانجام جای خود را به‌نظم‌دموکراتیك که مبتنی برمساوات وآزادی بین افراد است میدهد» . ۴۴

ملوك‌الطوایف اشکانی که باوج قدرت رسیده بودجای خود را به رژیم طبقاتی ساسانی با نابرابریهای‌اجتماعی‌آن داد . درزمان ساسانیان‌دودمانهای بزرگ که سالهاصاحب‌قدرت بودند کم کم روبانقراض گرائیدند. خانواده‌ها کوچك شد واز قدرت‌رئیس‌آن‌کاسته گردید . دراین دوره طبقات اجتماعی مفهوم‌دیگری بخود گرفت وبراساس طبقه بندی جدید برعدهٔ طبقات افزوده شد. خانوادهٔ شاهی دراین زمان در رأس همهٔ طبقات جای دارد. روحانیون (موبدان) و(هیربذان) قدرت بزرگی‌اند «تقریباً، همه مسائل میبایست‌توسط این طبقه حل وفصل شود » . ۴۵

---

۴ ـ اشکانیان تألیف دیاکونوف ص ۱۰۱

۴ ـ رجوع کنید به‌ایران‌باستان جلد سوم دوره پارتی یا عکس‌العمل سیاسی تألیف‌پیرنیا

۴ ـ جامعه‌شناسی‌تألیف ساموئیل کنیگ‌ترجمه‌مشفق همدانی چاپ‌دوم ص‌ ۵۵ تهران۱۳۴۳

۴ ـ مزدیسنا و ادب‌پارسی‌ ـ ص ۷

اطلاعاتی که دربارهٔ تشکیلات و طبقات اجتماعی این عصر به ما رسیده است بیش ازدوره‌های دیگراست دراین زمان بعد ازخاندان شاهی(خاندان ساسان) وشش خاندان بزرگ دیگریعنی : خاندان‌کارن پهلو - سورن‌پهلو - اسپاهبذپهلو - اسپندیاد - مهران وزیك[٤٦] چهار طبقه اصلی به ترتیب زیر وجود داشته :

۱ - روحانیون : «اسرون Asravân که به سه درجه تقسیم میشدند . موبدان - هیربدان وآذربدان .

۲ - جنگیان «ارتشتاران Arteshtaran ».

۳ - دبیران Dabiran .[٤٧]

٤ - توده ملت (روستائیان یا واستریوشان Vastryoshan وصنعتگران و شهریان یا هتخشان Hutukhshan .[٤٨]

نویسندگان ومورخین عرب‌وایرانی که درآثار خود ازطبقات اجتماعی ایران ساسانی‌سخن‌رانده‌اند‌اغلب طبقه Classe را باشغل Fonction مخلوط کرده‌اند، با اینحال ازنوشته‌های آنها چهارطبقهٔ اصلی فوق با جزئی اختلاف دراملاء کلمات بخوبی‌تشخیص داده میشود .

٤٦ - خاندان ساسان‌نخستین دودمان از دودمانهای‌هفتگانه بودوشش‌دودمان دیگرهر کداء دریکی از نواحی مملکت اقامت داشتند و انتساب به‌سلسله اشکانی را علامت امتیاز میدانستند و غالباً لقب‌پهلو Pahlav یعنی پارت داشتند رجوع کنید به‌ایران در زمان ساسانیان فصل دهم تشکیلات دولت ساسانی .

٤٧ - وجود طبقه دبیران در این زمان نشانه اهمیت بروکراسی در عصر ساسانی است بروکرات‌ها (دبیران) اختیارات و امتیازات خاص داشتند - توسعه ونگهداری‌طرق مواصلات که برای حفظ قدرت حکومت درسراسر کشور نقش درجه‌اولی داشت بعهده آنها بود ... و باآشنائی به‌زبان اهالی نقاط مختلف ارتباط رعایا و شاهنشاه را تسهیل‌می‌نمودند . تاریخ تمدن‌ایران ترجمه جواد محی ص -۱۹۹ .

٤٨ - ایران درزمان ساسانیان ص ۱۱۸

جاحظ در کتاب «التاج فی‌اخلاق‌الملوك» چهار طبقهٔ اجتماعی را چنین آورده است : «فالاول الاساوره من ابناءالملوك .

والقسم‌الثانی النساك وسدنه بیوت‌النیران .

والقسم اثالث الاطباء والکتاب والمنجمون.

والقسم الرابع الزارع والمهارن واضرابهم». [۴۹]

ومسعودی در مروج‌الذهب گوید: «اردشیرطبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد» . [۵۰] هم او گوید « ادرشیر پسر بابك پیشقدم تنظیم طبقات بود وملوك وخلیفکان‌بعد پیروی‌او کردند». [۵۱]

اساس طبقه اصلی‌دراین‌زمان با کمی‌اختلاف‌همان‌طبقات سه گانهٔ‌مذکور در اوستای قدیم یا طبقات چهار گانهٔ اوستای جدید بود که درزمان اردشیر بنا باوضاع سیاسی واجتماعی عصر ، هریك از آنها به گروه‌های کوچکتر یا بعبارت‌دیگر به گروه‌های شغلی تقسیم گردیده‌اند .

بروایت مسعودی طبقات اجتماعی هر کدام‌رئیسی داشته که واسطه‌میان شاه ورعیت بودند .

رئیس‌روحانیان	موبدان موبذ
رئیس وزراء	وزرگ فرماذار
رئیس دبیران	دبیربذ

رئیس‌آخرین طبقه‌را هتخش‌بذ که او را واستریوش‌بذ هم میگفته‌اند[۵۲] شخص‌اخیر رئیس‌پیشه‌وران وصنعتگران، کشاورزان وبازرگانان وغیره بود.

۴۹ - التاج فی‌اخلاق ملوك س -۲۵

۵۰ - مروج الذهب ترجمه فارسی‌ابوالقاسم پاینده‌س-۲۴۰

۵۱ — همان کتاب س-۲۳۹

۵۲ — التنبیه والاشراف س -۱۰۳

اما کاملترین و معتبرترین تقسیم‌بندی از طبقات اجتماعی عهدساسانی را در نامه تنسر میخوانیم [۵۳] . در این نامه که به جشنف شاه، شاهزادهٔ طبرستان وفدشوارگر «جیلان و دیلمان. رویان ودیناوند»: نوشته شده تنسر گوید:

«دیگر آنچه نبشتی، «شهنشاه ازمردم مکاسب ومزده می‌طلبد» بدانند که مردم دردین چهار اعضاءاند و دربسیار جای در کتب دین » [۵٤] بی‌جدال و تأویل، وخلاف واقاویل، مکتوب و مبین‌است، که آن اعضاء اربعه‌میگویند،و سر آن اعضاء پادشاه است.

عضواول اصحاب‌دین، واین‌عضو دیگر باره‌براصناف‌است: حکام وعباد و زهاد وسدنه ومعلمان.[۵۵]

عضودوم مقاتل یعنی مردان‌کارزار و ایشان‌بردو قسم‌اند: سواره وپیاده‌و بمراتب واعمال متفاوت. [۵٦]

عضوسوم کتاب،وایشان نیز برطبقات‌وانواع« کتاب‌رسایل- کتاب‌محاسبات کتاب‌اقضیه وسجلات وشروط و کتاب سیر واطباد و شعرا و منجمان داخل طبقات‌ایشان[۵۷] .

۵۳ - « تنسر از دانشمندان مشهور عهد ساسانی است ، مسعودی در مروج الذهب و التنبیه والاشراف ازاو سخن میراند ومیگوید که وی از ابناء ملوك الطوایف بود . (افلاطونی مذهب) پدرش در فارس شهرباری داشته ولی تنسر از آن چشم پوشید و زهد و نوی هرگزید در بسط سلطنت اردشیر خدمات شایان کرد و کلیه ملوك‌الطوایف ایران را بفرمانبرداری از اردشیردعوت کرد » مزدیسنا وادب فارسی ص ٦

۵٤- اشاره به‌اوستا کتاب دینی زرتشتیان است.

۵۵- داور وقاضی - موبد - دستور- رئیس صومعه - نگهبان معبد وآموزگار.

۵٦- سلسله مراتب فرماندهی درارتش.

۵۷- منشیان - حسابداران - منشی دادگاه - نویسندگان قراردادها- مورخان -پزشکان شعرا وستاره‌شناسان .

عضوچهارم را مهنه‌خوانند و ایشان برزیگران وراعیان و تجار و سایر محترفه‌اند [۵۸]

و آدمی‌زاده برین‌چهار عضو در روزگار صلاح باشد مادام» [۵۹].

درآغاز این‌قسمت سخن‌ازنابرابری‌های اجتماعی‌رفت.وقت‌آن‌رسیده که دراین‌باره سخنی کوتاه بمیان آوریم. دیدیم که‌طبقات اجتماعی،دراین عصر نیز مانند دوره‌های قبل دو دسته‌اند :

طبقه‌بهره کش و طبقه‌بهره ده گروه‌اول عبارت بودند ـ ازدودمان شاهی (ساسان) و شش دودمان درجه اول کـه ذکر آن گذشت بعلاوه روحانیون بزرگان‌ودهقانان‌و جنگیان که به‌نسبت دارای‌املاك‌و اراضی‌وصاحب مشاغل عالی رتبهٔ کشوری و لشکری بودند [۶۰]

گروه دوم یعنی‌طبقه‌چهارم وبقول‌تنسر «مهنه» که‌عبارت‌بوداز کشاورزان پیشه‌وران‌صنعتگران‌و بازرگانان وهمه کسانی که به‌نحوی‌بارسنگین خراج ومالیات رابردوش داشتند دراین زمان علاوه‌برخراج که از اراضی مزروعی گرفته میشد.هرمردوزن از بیست‌ساله تاپنجاله‌ساله(امروزبه‌اصطلاح‌اقتصادی نیروی فعال) بایستی‌مالیات سرانه‌بپردازند و اعیان و روحانیون وسپاهیان‌و کارمندان دولت (یعنی‌طبقه یك، دو وسه) ازپرداخت آن‌معاف بودند [۶۱]

ازخصوصیات‌بارزاین‌عصراینکه‌طبقه‌اجتماعی‌طبقهٔ‌بسته‌بود.رفتن‌ازطبقه‌ای بطبقه‌دیگرمجاز نبودوصاحبان‌حرف‌نیزحق‌نداشتندبه‌حرفه‌ای که‌از آن‌اطلاع

۵۸ــ کشاورزان ـ شبانان ـ بازرگانان وسایرپیشه‌وران چون کفاش وآهنگـروصاحبان حرف وصنایع

۵۹ــ نامه تنسر چاپ مینوی تهران ۱۳۱۱ ص۱۲

۶۰ــ اشراف دوره ساسانی‌ازنظر اصالت ونجابت به‌پنج گروه‌تقسیم شده بودند-شهرداران ویس بوهران وزرگان ـ آزادان ودهقانان.

۶۱ــ رجوع کنید به‌تاریخ ایران ترجمه کـریم کشاورز چاپ ۱۳۴۶ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

درستی ندارند وارد شوند، وهر کس باید بدنبال آن حرفه‌ای رود که پدران او بوده‌اند. البته موارد استثنائی نیزوجود داشته است چنانکه تنسر گوید: «البته یکی بایکی نقل نکند (یعنی از طبقه‌ای به‌طبقه‌دیگر نرود). الاآنکه درجبلت یکی ازما اهلیتی شایع میشد، آن‌را برشهنشاه عرض کنند، بعد تجربت‌موبدان و هرابذه و طول‌مشاهدات. تااگر محق‌دانند، بغیرطایفه‌الحاق فرمایند[٦٢]»، با اینحال رفتن به‌طبقه بالانردشوار بل‌ممتنع بود، چون عقیدهٔ راسخ داشتند ارتقاء ازطبقه‌اي به‌طبقه بالاتر مایه‌فساد جامعه خواهد بود. در تاریخ طبرستان حکایتی‌در این باره نقل شده‌است که درزیرنویس‌خلاصه‌آن آورده شده‌است [٦٣]. دیگراز بی‌عدالتی‌های اجتماعی این‌عصر ممنوع‌بودن

٦٢ــ نامه تنسر ص ۱۳

٦٣ــ «چون‌شهنشاهی بکسری افتاد . بوقت اتفاق عزوی وزیر را گفت عرض خزانه‌ونقل گنج خانه فرماید تا چندان درهم که حشم را کفایت باشد برداری، وزیر امتثال فرمان نمود وباز آمد، عرض داشت که اند هزار هزار درهم درمی‌یابد تا تمام باشد، فرمود که از تجار و اغنیا به‌مرابحه بستانند ... در حال وزیرازآن جماعت مردی را که موصوف بود بادب و معروف به‌صدق قول بخواند واین مباحثه با او درمیان‌آورد، مرد برخاست و روی زمین رابلب‌ادب مهر بندگی نهاد . وتواضع برداشت وگفت اگرکدخدای جهان اجازه فرماید بنده‌کلمه‌بگوید، چون بسمع‌قبول بشنود وتمنای بنده مبذول دارد این مبلغ بی‌عوض بخزانه شهنشاه رسانم... وزیر فرمود که اگرصواب گوئی جواب یابی خواجه بازرگان . . . . به‌سخن ابتدا کرد که . . . بخشاینده‌بخشایش‌مراچندان‌مال کرامت فرمود که اعدادآن‌برمن‌مستوراست و در این دنیا جز فرزندی ندارم .... سی سال است تا درتهذیب اخلاق وتأدیب و تعلیم او میکوشم... اگر کدخدای جهان برشهنشاه عرض دارد تا بعد اختبار و [illegible] واعتبار و [illegible] وطول ممارست باحوال او چون استقلال و اهلیتی درو یابد [illegible] دیوان را نام او درمیان مرتبه داران بنند وزیر صلاح وقت و فراغ خاطرخویش [illegible] بخدمت شهنشاه اول تاآخرسخن باز راند، شهنشاه فرمود که . فرومایه [illegible] چون علم وادب وکتابت بیابند طلب کارهای بزرگ کنند وچون بیابند [illegible] خاطرو وضع مرتبه بزرگان کوشند ومن نفسهای بزرگان ازآن [illegible] تطاول وزبان‌تعرض فرومایگان بدیشان رسد.» تاریخ طبرستان تصحیح [illegible] ص ۴۳-۴۱

امه (طبقه چهارم) ازخرید املاك ومستغلات بزرگان بودهوحکم کرد تاعامه ستقل املاك بزرگزادگان نخرند، و درین معنیمبالغتروا داشت تاهریك ادرجه ومرتبی معین ماند و بکتابها و دیوانها مدون گردانند.» ٦٤

بعلاوه برای‌تمیز وضیع‌ازشریف‌وفرق میان‌اصناف‌مختلفه‌البسهٔ گوناگون مبین شده بود وهرکس ناگزیر بود به‌ترتیبی که برای او معلوم گردیده مل کند لاغیر، و قصد اوساط وتقدیر در میان خلایق بادید (پدید) آورد، اتهیه‌هرطبقه پدیدآید، واشراف بلباس‌ومرکب‌وآلات تجمل‌از محترفه‌وتهیه متاز گردند.» ٦٥.

دراین زمان‌اساس خانواده‌ها براثر دخالت‌های بی‌حدوحصر روحانیان پیچیدگی وابهامی که‌آنهادراحکام دینی‌داخل کرده بودند، متزلزل‌شده‌بود مع‌الوصف بنابرسنت دینی برای ازدواج اهمیت زیادی قائل‌بودندوانجام‌آن افریضه دینی و دوام وبقای اجتماع‌را بسته‌بآن دانسته‌وآن‌رایك‌عمل‌شایان حسین ویك‌عمل مقدس‌برای رستگاری روح میدانستند ٦٦.

درصد دربند هشن میخوانیم : کسی که مانــع از ازدواج دختران شود گناهکار است، وباید کفارهٔ این گناه‌را بپردازد ودر روزحساب اول‌حسابی که‌میرسند این است : ٦٧ اصل‌چند زنی‌نیزدراین زمان رواج‌داشته وهرکس

٦٤ــ نامه تنسر ص ١٩ ٦٥ــ همان کتاب ص ٢٣

٦٦ــ درفرگرد چهارم وندیداد در فقره ٤٧ گوید :بدرستی بتو گویم ای سپنتمان‌زردشت من داهورامزدا» برتری دهم مرد و زن برگزیده را بآن‌کسیکه زن نگرفته:برتری میدهیم مرد خانمان‌دار را بآن‌کسیکه بی‌خانمان است و برتری دهم‌کسی را کــه فرزند دارد بآن‌کسیکه بی‌فرزند است، برتری دهم توانگــر را بربینوا. فرهنگ ایران باستان ص ٩٢

٦٧ــ «وآنچه پرسند که‌زنان‌را شوهر کردن‌چه‌گرفه است بدانند که به‌دین درچنان‌پیداست که دخترچون نه ساله شود میباید که نامزد شوی‌کنند چــون دوازده ساله باشد به‌شوهردهند وچون دشتان شود شوهر سزاوار بخویشتن‌آید (خواستن) وشوهربدهند واگرپدر ندهد هربار که دشتان شود و دخترسر بشوید آن پدر تنافوری که هزارو دویست درم سنگ‌گناه باشد و به‌سرچینوپول (پل صراط) اول شمار این کنند.»صد دربند هشن ص١٣٤

میتوانسته نسبت به استطاعت خود زنان متعدد داشته باشد. ازدواجها هم بر اساس طبقه بندی اجتماعی قرارداشت و کسی نمیتوانست باغیراز گروه خود ازدواج کند[۶۸] ودرطبقات پائین ازدواج بین گروههای شغلی اجباری بوده است[۶۹] ولی طبقات اشراف میتوانستند استثنائا ازطبقه پائین تراز خود زن اختیار کنند چنین زنی نمیتوانست مقام اول بانوی خانه راداشته باشد.زیرا درخانواده های اشراف دودسته از زنان وجود داشتند. زنی که مقام اول بانوی خانه را داشت پادشاه زن (زنی پادشاه) خوانده میشد وعنوان کدبانوی(کدک بانوک) خانه داشت . پادشاه زن میبایست ازلحاظ حسب ونسب و مقام خانوادگی با شوهرخودهم طراز باشد. زنان دیگر راچکر زن (زنی چکاریها) یعنی زن خدمتکارمیگفتند ،که ازطبقات مادون بود . کریستنسن می نویسد . پنج گونه ازدواج درعهد ساسانی وجود داشته است

۱ ـ دختر باکره ای که با رضای والدین خود شوهرمیکرد پادشاه زن Padheshah - Zan نامیده میشد(یعنی زن ممتاز) اولادی که از اوپیدا میشد دردنیا وعقبی ازآن شوهرش بود.

۲ ـ دختر باکره ای که تنها فرزند خانواده محسوب میشد چون شوهر میکرد ایوک زن Evagh-Zan نامیده میشد واولین فرزندی که بدنیامیآورد بعوض خودبه والدینش واگذارمیکرد وازآن پس پادشاه زن میشد.

۳ ـ اگرمردی جوان (لااقل پانزده ساله) پیش از ازدواج فوت میکرد خویشان او دختر بیگانه ای را جهیز داده بسا مردی بیگانه پیوند ازدواج می بستند[۷۰] این زن را سدر زن Sadhar - Zan (زن خوانده) مینامیدندواگر

۶۸ـ La famille Iraniene ص ۶۲

۶۹ ـ رجوع کنند بهزن درحقوق ساسانی ترجمه دکترصاحب زمانی.

۷۰ ـ امروزه درمغرب ایران خاصه کرمانشاهان رسمی است که باحتمال زیاد بازمانده این نوع ازدواج باشد. این رسم چنین است که اگرجوانی بسن ازدواج برسد

صاحب فرزند میشد نیمی از عده فرزندانش به جوان متوفی تعلق داشت و نیمی دیگر به شوهرش. خود زن نیز در دنیای دیگر به‌متوفی تعلق‌میگرفت، منظور اصلی از این نوع ازدواج حفظ نام وخانواده‌آن‌شخص‌بوده‌است.[۷۱] و عقیده داشتند که‌اگر مردی بالغ بی‌فرزند ازجهان درگذرد روانش‌در«مینو» از«چینود» پل‌صراط عبور نتواند کرد، ودر آنجا سرگردان خواهد ماند تا هنگامیکه برای اوفرزندخوانده یا «ستر» Satar وبقول‌زرتشتیان«پل گذار» تعیین نکنند وسرپرستی بازماندگان و دارائی‌اش را باو نسپارند آن روان آزاد نشده وراه پل «چینو» برویش گشوده نخواهد شد.

٤ ـ زن‌بیوه‌ای که برای باردوم شوهر میکرد، چغرزن Tuaghar- Zan یعنی چاکرزن (زن‌خدمتکار) نامیده میشد.

٥ ـ نوع آخر که زیاد مورد اعتنا نبود خودسرای‌زن بود یعنی زنی که درحمایت خویشتن‌بود وبی‌رضای‌والدین شوهرمیکرد.[۷۲] خودسرای زن از پدرومادرخود ارث نمیبرد مگرپس از آنکه پسرش‌بسن بلوغ میرسید و او را بعنوان «ایوگ‌زن» به‌عقد پدرخوددرمیآورد.

پیش از ازدواج فوت کند، خویشان وی در مجلس ختم زنانه که به آن پرس Porse یاپرسه Porsa میگویند،دختربچه‌ای راماننده‌عروس‌آرایش‌میکنندوبه‌مجلس عزا میآورند این مراسم دراولین شب جمعه بعد ازفوت نیزبا تشریفات خاص‌برمزار متوفی تکرارمیشود

۷۱ـ «حکم کرد ابدال ابناء ملوك همه ابناء ملوك باشند و ابدال خداوندان درجات هم ابناء درجات، و درین هیچ استنکاف واستجاد نیست، نه در شریعت و نه در رأی. معنی ابدال به‌مذهب ایشان آنست که‌چون کسی از ایشان را اجل فرا رسیدی وفرزند نبودی اگرزن گذاشتی‌آن زن را به‌شوهر دادندی ازخویشان متوفی که بدو اولیتر نزدیکتربودی و اگرزن نبودی و دختربودی همچنین واگر این هیچ هردو نبودی ازمال متوفی زن خواستندی وبخویشان اقرب اوسپرده و هر فرزندی که در وجود آمدی بدان مرد صاحب ترکه نسبت‌کردندی واگرکسی بخلاف این روا داشتندی کفتندی تاآخر روزگارنسل آن مرد می‌باید بماند.» نامه تنسرص۲۲-۲۱

۷۲ـ L'Empire des sassanides ص۵۰-٤۹

زناشوئی با کنیزان زرخرید نیز با پرداخت مبلغی پول یاچیزی معادل آن صورت میگرفت واگر پس ازازدواج زن نازا وبی‌فرزند می‌ماند بایستی آن مبلغ را به‌شوهرپس‌بدهد به‌موازات این نوع ازدواج ها نوع خاص دیگری در این عصر معمول بوده است که آنرا ازدواج با «زن عاریتی» یا « ازدواج استقراضی» یعنی (اختیار موقت زنی که در قید ازدواج شوهر دیگری است به همسری) مینامیدند. *این‌نوع ازدواج بیشتردرطبقات پائین جامعه صورت میگرفت که زنان متعدد نداشتند. کودکانی که درنتیجه این ازدواج بوجود میآمدند به‌شوهراصلی‌تعلق‌داشتند.*[۷۳] *دراین‌عصرازدواج همخون (ازدواج با محارم واقربای نزدیك* که بآن « خوتك دس » میگفتند نیز امری مقبول و متداول بود خاصه درمیان بزرگان کشور. ازدواج میان‌برادر وخواهر راهم موجب روشنائی ایزدی و طرد دیوان میدانسته‌اند و آنرا یك عمل خدا پسندانه میشمردند.[۷٤]

در رسالهٔ «واچك‌ای‌چندآرتورپت‌مهرسپندان «آمده است که: « زن از پیوند خویش کنید تا پیوندتان دورتر رود چه پیداست که گشفتن (پریشان پراکنده شدن) وکین وزبان که بدامان مخلوقات اورمزدآمد بیشتر ازآن بودکه دخت خویش بدادند وپسرخویش را دخت‌کسان به زنی‌خواستند تا دوده بوناسید(تباه شد).[۷۵]

همانطور که پیش‌ازاین نیز گفتیم بنظرمیرسد، این نوع ازدواج فقط در طبقات بالای اجتماع رواج داشته است ودلیل آن گذشته از اعتقاد به پاکی

۷۳– ایران درزمان ساسانیان ص۳۷۸ زن‌در حقوق ساسانی ص۳۳

۷٤ – درتاریخ دوره ساسانی شواهدی‌ازنکاح برادر و خواهر وپدر ودختر وپسرومادر هست از آن جمله قباد با دخترخودازدواج کرده وبهرام چوبین خواهر خود گردیك باگردیز را به عقد خویش درآورده بود.

۷۵ – ترجمه فارسی ازدکترکیا ـ مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۲ سال۵ ص ۱۳ به بعد.

خون خانواده محدود بودن دایره همسر گزینی نیز بوده است زیرا تا آنجا که اطلاع داریم شواهدی از این نوع ازدواج در طبقات پائین خاصه طبقه چهارم که اکثریت مردم را شامل بوده است درهیچیك ازاسناد تاریخی قدیم مشاهده نشده‌است .

دراین زمان با اینکه سفارش شده که پیمان ازدواج رانباید شکست و کسی حق‌نداشته زن خود راطلاق دهد مع‌الوصف در موارد زیر شوهرحق داشته زن‌خود را مطلقه نماید:

درصورتیکه : ۱ ـ زن عقیمه باشد (نسازا باشد) ۲ـ جادو گری کند .
۳ـ بی‌عفتی کند. ٤ـ ایام قاعدگی را ازشوهرپنهان کند.[۷٦]

آنچه گذشت حکایت کوچکی‌بود ازتشکیلات خانواده وجامعه‌درایران پیش ازاسلام که آن‌را چنین‌میتوان‌تعریف کرد :

«جامعه‌ای مشتمل برطبقات و گروه‌های نابرابر، که عقیده راسخ‌بپیوند خلل‌نا پذیر دودمان داشته . نا برابری ها را مشیت الهی و تسلیم به‌آن را فریضه دینی میدانسته و کوشیده است تا امتیازات طبقاتی‌را هرچه‌بهتر حفظ کند وتسلط اشراف «طبقه بهره کش»رابرطبقه‌مادون «طبقه بهره‌ده» مستحکم سازد .

این‌چنین جامعه‌ای که درفاصلهٔ دوازده قرن از حکومت مادها تا ظهور مزدك بر اساس طبقاتی و نا برابری های اجتماعی‌اش خللی واردنشده بود . نا گهان دچاراختلال‌وبی‌نظمی شد و نظام اجتماعی‌اش بواسطه قیام مزدك در معرض تهدید قرار گرفت قبلا نیزمانی توانسته بود با مذهب جدیدی که متأثر از کیش زرتشت ومسیحیت وتعلیمات عرفانی یکی‌ازشاخه های مذهب

۷٦ ـ «وبدین مزدیسنان نشاید که زن رها کنند،و طلاق نیفتد مگر به‌چهار چیز : یکی اینکه بستره شوهر خویش ببرد وبی‌رسمی کند ـ دوم آنکه دشتان پنهان کند و شوهرنداد . سوم جادوئی کند وبیاموزد وچهارم فرزندازش نزاید» . صد در بند هشن ص ۱۰۲

گنوسیتك [۷۷] یعنی مغتسله بود زمینه را برای اصلاح اجتماعی جامعهٔ طبقاتی ایران که قوانین سخت و پیچیده‌دین زرتشت آن‌را از مرحله: «جماعت بدوی بی‌طبقه» به مرحله پیچیده‌ای از گروه‌های اجتماعی نابرابر رسانده‌بود فراهم سازد. درتمام این مدت طولانی فشار بی عدالتی های اجتماعی بر دوش گروه‌های زحمتکش‌خاصه برزیگران‌سنگینی میکرد. این گروه موظف بود مخارج زندگی پرطمطراق طبقات مرفه «اشراف و تیولداران‌بزرگ» را با پرداخت خراج و مالیات‌های سنگین‌تأمین کند و «مادام‌العمر» مجبور بودند درهمان قریه‌ای که(بدنیاآمده‌بودند) ساکن‌باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند.بقول آمییانوس مارسلینوس« گروه گروه از این روستائیان‌پیاده ازپی‌سپاه میرفتند ، گوئی‌ابدالدهر محکوم به‌عبودیت هستند بهیچوجه مزدی وپاداشی‌بآنان نمیدانند » [۷۸]

در این میان طبقه روحانی که بنا برسنت دینی نمایندگان اهورامزدا بودند بیکار ننشسته بااجرای‌آداب دینی مانند افرارشنیدن . آموزش دادن اجرای حدود شرعی انجام دادن شعائر ومناسك مربوط به ولادت . کشتی بندان [۷۹] و ازدواج و مراسم مرگ و انواع اعیاد دینی در کوچکترین حوادث زندگانی روزانه مردم دخالت داشتند و از برکت اعمل مختلف خویش صاحب آب وزمین شده جزو گروه بهره کش جامعه درآمده بودند

۷۷ ـ Gnostique مغتسله یعنی تعمید کنندگان که خودرا پیروان یحیی‌بن زکریامیدانستند و تعمید عمل مذهبی مهم آنهاست ، طریقه گنوسی نیزکه مخلوطی از عقاید بابلی وایرانی ومسیحی است داخل معتقدات آنها شده است ر.ك مانی و دین او (خطابه سیدحسین تقی‌زاده) احمد افشار شیرازی چاپ‌تهران انجمن ایرانشناسی ۱۳۳۵

۷۸ رجوع کنید به ایران در زمان ساسانیان ص۳٤٤

۷۹ ـ کشتی‌بندی است سفید و باریك و بلندکه از هفتاد و دو نخ پشم گوسفند باف میشود . هرزرتشتی که به پانزده سالگی میرسد با برگزاری جشن و خواندن‌نماز وسایش بدستیاری موبدان کشتی به کمربند دو این از نشانهای بزرگ، زرتشتی بودن است .

دهقانان نیز که نماینده شاه وتیولداران بزرگ بودند بامید امتیازات واهی‌بار مظلمه جمع‌آوری خراج را به‌گردن گرفته بودند و هرروز فشار بیشتری برای پر کردن کیسه خود بر گروه برزیگران وارد میآوردند.

دراین میان سهم زنان نیز کمتر از مردان نبود : زنی که از طبقه پائین است باید همیشه خدمتکار باشد و آن دیگری که متعلق به‌طبقه اعیان و اشراف است بـاید لقب پرطمطراق پادشاه زن داشته باشد . بقول تنسر : « و قصد اوساط و تقدیر درمیان خلایق بادیدآورد تاتهیه هرطبقه پدیدآید . و اشراف به‌لباس ومراکب وآلات‌تجمل از محترفه ومهنه‌ممتاز گردند، وزنان ایشان‌همچنین به جامه‌های ابریشمین و قصرهای‌منیف ورائین‌و کلاه و صیدو آنچه آئین اشراف و مردمان لشگری چه مردم مقاتل را برآن جمـاعت درجات شرف وفضل نهاد درهمه انواع » : [۸۰] بالاخره تقسیم بی‌تناسب ثروت را با شعار چشم‌گیرش کـه « همه‌چیز خاص طبقات بالا و هیچ چیز برای طبقات پائین » را وحی‌الهی وقانونی خلل ناپذیر میدانستند ، چپاول و غارت دسترنج برزیگران . فقر و نـاداری طبقات پائین و بی‌عدالتی‌های اجتماعی در هرطبقه وصنف همه وهمه دست‌به دست هم دادند ومردم راآماده عصیان کردند . در این میـان مردی با هوشیاری تمام از این جریان بهره‌برداری کرد و دینی را کـه شعار آن « مال بخشنده‌ایست میان مردمان کـه همه بندگان خدای تعالی‌اند، و فرزندان آدمند و بچه حاجتمند گردند، باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی بر گـی نباشد و درمـاندگی و متساوی‌الحال باشد » : [۸۱] بود ، دربین توده ملت تبلیغ کرد ، این‌مردمزدك پسر بامداد ازاهالی نساء بود.[۸۲]

---

۸۰ – نامه تنسر ص۲۳

۸۱ – سیاست‌نامه به تصحیح محمد قزوینی‌چاپ‌طهوری تهران‌ص۱۹۷

۸۲ – تاریخ اجتماعی ایران جلداول تألیف مرتضی راوندی ص ٤٨٤ به نقل‌از ثعالبی

و سروری خودرا از سر گرفتند وبه انحطاط جامعه طبقاتی ایران و از هم پاشیده شدن خانواده دودمانی قدیم کمك کردند و بقول آرتور کریستن‌سن « بسبب انحطاط ملت‌ایرانی » اصول برابری وتساوی طبقات ونبودن وضیع‌و شریفی درمیان مردم بود، که به‌همراهی اسلام وارد ایران گردید. کاری که مزدکیان نتوانستند انجام دهند به‌سعی حاملین قرآن بانجام رسید،وطبقات اشراف اندك ، اندك به‌خورد سایراهالی میرفتند وصفات وخواصی هم که‌مایه امتیاز ایشان بود باخودشان نیست میشد.[86]

۸٦ - همان کتاب ص ۱۷۵

آرامگاه
داریوش بزرگ
در نقش رستم

بقلم

علی سامی

۱۲ متر وبلندی ٦ متراست که شاهنشاه هخامنشی‌را برسریر بزرگ پادشاهی در برابر سه‌مظهر مقدس: فروهر وخورشید و آتش درحالیکه دست‌راست خود رابحال‌نیایش بلند کرده است ودردست دیگرش کمانی دارد مینمایاند .

حالت خضوع وخشوع وفروتنی شهریاربزرگ هخامنشی‌را که‌شجاعت وسیاستش پشت فراعنه‌مصر وجباران‌آشور وبابل ودیگر کشورهای آسیای غربی وجزایر کرانه‌های دریای مدیترانه‌را لرزانده، و دربرابرش خم نموده بود، در برابر مظاهر مقدس به هیچ چیز نمیتوان تعبیر کرد ، جز توجه و اتکاء وی به‌اهورمزدا، آفریدگاریکتا که باوجود تصریح درتمام نبشته‌های خود، باز این ایمان پاك وتوجه بمبدأ را، بااین نقش هم نمودار ساخته‌است تاجهانیان بدانند که بشر در کمال والامقامی دربرابر معبود خود باید دست استغاثه و انابت بامید اجابت دراز نماید .

داریوش وخشیارشا و دیگر نامداران هخامنشی همه کشورگشائیها و کامیابیهای خود را مرهون یاری و خواست خداوندی دانسته و پیوسته ازاو خواسته‌اند که کشورشان را درپناه‌خودنگاهدارد.

اریکه پادشاهی برفراز دست بیست و هشت تن نمایندگان کشورهای تابعه در دو ردیف قرار گرفته و بدینوسیله گسترش و شکوه شاهنشاهی را به‌نیکوترین وجهی نمودار ساخته‌اند این بیست وهشت‌نماینده، هم درنبشته پیشانی‌آرامگاه وهم دربالای سرشان معرفی گردیده‌اند. درقسمت‌پائین‌نمای آرامگاه هیئت ایوان‌کاخ شاهی‌نمایانده شده‌است که‌سقف‌آن برچهارستون قرارگرفته ودری در وسط دارد که درورودی آرامگاه را تشکیل میدهد. اطراف این دررا ردیفی از گلهای ۱۲ برگ وبالای ستونهارا ردیف شیرهای ایستاده مزین ساخته‌است.پهنای این قسمت ۱۲ متر وبلندی‌آن ۷متر میباشد.

حاشیه بین قسمت بالا و قسمت پائین نمای آرامگاه داریوش بزرگ صورت ساده دارد ولی حاشیهٔ نامبرده در آرامگاههای تخت جمشید، شیرهای ایستاده تزئین گردیده است .

جامه واندام داریوش بزرگ عیناً بشکل همان نقشهای برجسته‌ایست که که در در گاههای تخت جمشید حجاری شده‌است. دسته‌های تخت سلطنتی را چهار سرشیر تشکیل داده ودر دوطرف پایه‌تخت دوسرباز خوزستانی‌پاس میدهند. در دوطرف تخت شاهی و خارج ازمتن سه‌ردیف سرباز هرردیف سه‌نفر: دوپارسی ویك مادی نقش گردیده است.

کنارنیزه‌دار داریوش که بلندترین شخص ودر کناراورنگ شاهنشاهی قرار گرفته،بسه‌زبان هر کدام دوسطرنام او «گئو بروو اهل پتیس کوریان»[1] به‌خط میخی نوشته شده است.

کماندار که دراین نقش تیشه جنگی داریوش را نگاهداشته ، بنام اسپیچاما [2] درنبشتهٔ میخی کنار نقش، یاد گردیده‌است.

درون آرامگاه جای نه قبر خزینه مانند درسه ردیف و راهرو درازی باندازه ۱۸/۷۰ وپهنای ۲/۱۵ متر میباشد. دربارهٔ تعداد قبرها که غیرازجای جسد داریوش، جای هشت جسد دیگررا دارد، میتوان حدس زد که مربوط به‌ملکه ومادر وسایر همسران وفرزندان او بوده‌است. هر کدام ازاین نه‌قبر دارای وسعتی باندازه ۱/- × ۱/۹۲ متر و بلندی ۹۰ سانتیمتر بوده که پس‌از دفن اجساد سنگ بزرگ محدبی هم بقطر ۲۵ سانتیمتر و کمی پهن‌تر از دهانه قبر بروی آن انداخته بودند ، تادیگر دست هیچکس باجساد نرسد. مضافاً برآنکه رفتن‌بدرون‌آرامگاه در کمر کوه بانداشتن‌پلکان‌کار دشواری بوده وخود آرامگاه نیز با یکدر سنگی قطور مسدود میگردیده است. [3]

---

۱ - Gaubaruva اهل Patischorian از شخصیتهای ممتاز عهد هخامنشی شمرده میشدکه دخترش‌یکی ازهمسران‌داریوش بود وازاوسه‌پسرداشت که بزرگترینش‌آرت‌بازان Artobazan پسرارشد داریوش‌بود . همسر دوم داریوش‌آتوسا Atossa دختر کوروش بزرگ‌ومادر خشیارشا بود .آرت‌بازان را ژوستن‌وپلوتارك آریارمنا وآرتمن نوشته‌اند.

۲ - Aspichama

۳ - پهنا وبلندی در ورودی۱/۷۵ × ۱/٤٥ متراست.

برای حفظ اجساد از سرایت آب و ترشحات کوه بدرون قبرها، دور تا دور سنگهای قبر مجرائی تراشیده بودند که تراوشات و ترشحات آب را بخارج بریزد.

دیدار قبر وراهرو دراز جلو آنها موجب شگفتی است که باچه مساعی واستادی وصرف وقت و نیرو، کوه را چگونه صاف نموده ونقوش برجستهٔ آنراحجاری کرده وحدود ۳۵۰ مترمکعب سنگ ازدرون آن باقلم وچکش درآورده وبیرون ریخته‌اند، تا ۱۸/۷۰ متر راهرو جلو نه قبر را ساخته‌اند.

دربارهٔ مقدار زمـانی که برای ساختن و پرداختن این آرامگاهها لازم بوده‌است تاآماده پذیرفتن جسد شاه‌بشود، از روی آرامگاه ناتمام داریوش سوم درپوزه جنوبی کوه تخت جمشید (کوه رحمت) که درعرض شش سال پادشاهی او، فقط مختصری از حجاری نمای خارجی آن صورت گرفته است و موفق باتمام آن نشده‌اند، میتوان حدس زد که هریك ازاین آرامگاهها بیش‌ازده سال طول میکشید تابکلی تمام شود.

چون‌پاره‌ای ازتاریخ نویسان ومؤلفان این آرامگاههارادخمه‌نامیده‌اند، باید یادآور شود کـه برحسب تحقیقات استاد فقید پورداود [٤] دخمه در اوستا دخم و در پهلوی دخمك بمعنی داغگاه یعنی جائیکه اجساد مرد گان را میسوزانیده‌اند،آمده است، بنابراین اطلاق این نام بجایگاهی که اجساد شاهان را نگاه میداشته‌اند، مناسب نبوده ودرست نیست.

نبشته‌های آرامگاه داریوش

سوای دونبشته‌ای که نیزه‌دار و کماندار داریوش را معرفی مینمـاید و دربالا بدان اشاره شد، نوشته‌هـای دیگر زیر برنمای خارجی نقر گردیده است:

۱ - بالای سر بیست وهشت نماینده، ملیت آنها بسه خط میخی پارسی

٤- یشتها صفحه ۵۰۹

بند ۶- آنچه مردی درخور توانائیش میکند یا بجا میآورد مرا خشنود میسازد و میلم نسبت باو فزون میشود و سخت خورسند هستم.

بند ۷- ازاینگونه است فهم وفرمان من. آنچه را که ازطرف من ، چه درکاخ وچه درمیدان جنگ (چه درحال بزم وچه درحال رزم) کرده شود وتوخواهی‌دیدیاخواهی‌شنید، چه‌این کوشش‌من‌است‌علاوه‌بر هوش‌واندیشه‌من.

بند ۸- تا تن من توانائی دارد ، بهنگام نبرد هماورد خوبی هستم. هر گاه که من‌درآوردگاه (کارزار) با گوش هوش آشوبگری را ببینم‌یا جز آنرا، آنگاه من نخستین کسی هستم که با فهم واندیشه وفرمان بیندیشم و دست بکوشش برم.

بند ۹- من هم بادست و هم با پا ورزیده شدم. گاه سواری سوار کار خوبی هستم و گاه تیراندازی تیرانداز ماهری هستم ، هم سواره وهم پیاده و گاه نیزه داری نیزه زن خوبی هستم، هم پیاده و هم سواره.

بند ۱۰- هنرهائیکه اهورمزدا بمن ارزانی داشته است. من‌توانائی‌بکار بردن آنها را داشته‌ام. آنچه من کردم بیاری اهورمزدا وهنرهائیکه او بمن ارزانی داشته، بوده است.

بند ۱۱- ای مرد نیک آگاه‌باش که من چه جورآدمی هستم وهنرنمائیم وبرتریم چگونه میباشد. آنچه شنیدی دروغ مپندار، وآنچه‌را که‌بتودستور داده شد بشنو.

بند ۱۲- ای مردآنچه بوسیله من کرده شده بتو دروغ نمایانده نشود. به‌آنچه نوشته شده بنگر. دستورها مورد نافرمانی‌قرارنگیرد. کسی‌نافرمانی نکند تا شاه ناچارنباشد کیفر دهد.

۴- نبشته دیگری در شصت سطر[۶] پشت سرداریوش بزرگ بر فراز آرامگاه بدینمضمون :

---

۶ — عیلامی آن ۴۸ سطر وبابلیش ۳۶ سطر میباشد.

بند ۱- خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که داریوش را شاه کرد، یگانه شاهی از بسیاری، یگانه فرمانداری از بسیاری.

بند۲ - منم داریوش شاه بزرگ شاه شاهان، شاه کشورهائی شامل همه گونه مردم. شاه این زمین پهناور دور و دراز، پسر ویشتاسب هخامنشی، پارسی، آریائی از نژادآریائی.

بند۳- داریوش شاه میگوید: بخواست اهورامزدا اینست کشورهائی که جدا ازپارس گرفتم. برآنها فرمانروائی کردم. بمن باج دادند. آنچه ازطرف من بآنها گفته شد آنرا کردند. قانون من در آنجاها روا شد و آنها را نگاهداشت: ماد- خوزستان- پارت- هرات- بلخ- سغد- خوارزم- زرنك رخج- ث ت گوش- گندار- هند- سکاهای تیزخود- سکاهای هاوم نوش- بابل- آشور- عربستان- مصر- ارمنستان- کپدوکیه- لیدیه- یونان- سکاهای آنوردریا- سکودر- یونانیهای سپرروی سر- لیبیها- حبشی ها- اهالی مك- کاریها.

بند ٤- داریوش شاه گوید: اهورمزدا هنگامی که این زمین را آشفته دید، آنرا بمن سپرد. مرا شاه کرد، من شاه هستم بخواست اهورمزدا. من آنرا بجای خود بر گردانیدم. آنچه من بآنها فرمان دادم، چنانکه میل من بود، آنرا کردند. اگراندیشه کنی چند جوربود آن کشورهائیکه داریوش شاه داشت، باین پیکرها بیگر. آنگاه خواهی دانست، آنگاه بتو معلوم خواهد شد که نیزه مرد پارسی دور رفته. آنگاه توخواهی دانست که مرد پارسی خیلی دورتر ازخاك پارس جنگ کرده است.

بند ٥- داریوش شاه گوید: آنچه کرده شد، همه رابخواست اهورمزدا کردم. اهورمزدا مرا یاری کرد تا کاررا بانجام رسانیدم. اهورمزدا مرا و خاندان شاهیم را، واین کشوررا ازآسیب نگاهدارد. اینرا من ازاهورمزدا درخواست میکنم. اینرا اهورمزدا بمن عطا فرماید.

بند ۶ - ای مرد فرمان اهورمزدا که بنظر تو پسند آید : راه راست مگذار بد میندیش . .

توضیحاتی در اطراف این دو سنگ نبشته و کشورهای نامبرده شده :

۱- خرد ذکر شده در سنگ نبشته «خرثو» در زبان سانسکریت کرتو[7] در اوستا خرتو[8] درفرس میانه (پهلوی) خرت[9] و بفارسی امروز خرد همان عطیهٔ گرانبهای خداوندی است[10] که فردوسی سخنسرای نامی و بلند پایه آنرا افسرشهریاران ونیکوترین زیور تاجداران دانسته، از این موهبت الهی واز پادشاهانی که خردمند و خرد پیشه بوده‌اند وخرد را درراه خیر وصلاح ملك وملت بکار برده یاد کرده است :

کنون ای خردمند ارج خرد
بدین جایگه گفتن اندر خورد
بگو تا چه داری بیاد از خرد
که گوش نیوشنده زو بر خورد
خرد برتر از هرچه ایزدت داد
ستایش خرد را به از راه داد
خرد افسر شهریاران بود
خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس
خرد مایه زندگانی شناس
خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرد بهر دو سرای
ازو شادمانی و زو مردمی است
ازویت فزونی و زویت کمی است
کسی کو خرد را ندارد زپیش
دلش گردد از کرده خویش ریش
از اوئی بهر دو سرای ارجمند
گسسته خرد ، پای دارد به بند
خرد چشم جان استچون بنگری
تو بی‌چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس
نگهبان جان است وآن سه پاس
سه‌پاس توچشم است و گوش وزبان
کزین‌سه رسدنیك و بد بی گمان

۷- Kratu ۸- Xratu ۹- Xret

۱۰ - مفهوم خرد درآینجا همان مفهوم واژه Sagesse فرانسویها Wisdom انگلیسها - Weisheit آلمانیها میباشد .

خرد را و جان را که یارد ستود — وگر من ستایم که یارد شنود
حکیما چو کس نیست گفتن چه سود — ازین پس بگو کافرینش چه بود
توئی کردهٔ کردگار جهان — شناسی همی آشکار و نهان
همیشه خرد را تو دستور دار — بدو جانت از ناسزا دور دار

* * *

خردمند باید جهاندار شاه — کجا هر کسی‌را بودنیکخواه
خرد گیر کارایش جان بود — نگهدار گفتار و پیمان بود

* * *

هر آنکس که او این هنرها بجست — خرد باید وحزم و رای درست
بباید خرد شاه را ناگزیر — هم آموزش مرد برنا و پیر

* * *

بدانش روان را توانگر کنید — خرد را همان برسرافسر کنید
نگهدار تن باش و آن خرد — که جان را بدانش خردپرورد

* * *

سخن چون برابر شود با خرد — روان سراینده رامش برد

* * *

نه تنها فردوسی بلکه سرایندگان وسخنوران دیگرهم در مدح خرد اشعار ومطالب شیوائی دارند :

ناصر خسرو :

راست است ره‌دین که پسندخرداست — که خرد اهل‌زمین رازخداوند عطاست
خرداست آنکه چومردم‌سپس اوبرود — گر گهررویدزیرپی‌اش ، ازخاك رواست
بی‌خرد گرچه رها باشد در بند بود — با خرد گر چه بود بسته ، چنان‌دان که رهاست

* * *

مرد خرد را بعلم یاری ده — که خرد علم را خریدار است

* * *

اگرخردنبود خوب وبد نداند کس — بذات خویش که اورا کدام باید کرد

حکیم سنائی :

عقل چشم و پیمبری نور است — آن از این، این از آن، نه بس دور است
راکبی کز خرد عنان دارد — اسب انجلم زیر ران دارد
آن کسی کو بملك عقل رسید — دو جهان را چنانکه هست بدید
سخن عقل چون تمام آید — در جهان علم را نظام آید

حکیم نظامی :

بزرگ آفرینندهٔ هر چه هست — ز هر چه آفریده است بالا و پست
نخستین خرد را پدیدار کرد — ز نور خودش دیده بیدار کرد
هر آن نقش کز کلك قدرت نگاشت — ز چشم خرد هیچ پنهان نداشت
مگر نقش اول کز آغاز بست — کز آن پرده چشم خرد باز بست
چو شد بسته نقش نخستین طراز — عصا به ز چشم خرد کرد باز
همان گنج پوشید کامد پدید — بدست خرد باز دادش کلید[11]

* * *

خرد شیخ الشیوخ راه تو بس — از او پرس آنچه میپرسی نه از کس
خرد پای و طبیعت بند پای است — نفس یك یك چو سوهان بندسای است[12]

* * *

با چنان مرتبت که در خرد است — بیخرد است از تو و بجای خود است
تو بر افروختی درون دماغ — خردی تابناك تر ز چراغ
چون خرد در ره تو پی گردد — گرد آن کار و هم کی گردد[13]

ابومحمد الرشیدی السمرقندی :

خرد همچو خور روشنی گستر است — شب بخرد از [illegible]
بدانش توان یافتن برتری — [illegible]

---

۱۱ – اقبالنامه — ۱۲ – [illegible]
۱۴ – [illegible]

واحمه الانسان از پند نامه انوشروان:[۱۵]

چو دانش بود با خرد بهتر است — که کاین دانش است و خرد گوهر است
خرد بر نشاند بر تخت عاج — خرد بر نهد بر سر مرد تاج
خرد را بیاموز از آموزگار — بر آموختن بر تو عیبی مدار
که چون بر خرد دست بریافتی — سر از راه گمراه بـر تافتی

از پندنامه بزرگمهر:

« برای مردمان ازهنرها چه بهتر؛ دانائی وخرد
به مردمان خرد به یاجهش (جنبش) خردشناسائی‌کار وجهش پسندکار
برای مردم فرهنگ‌بهتراست یا گوهر خرد ؛ افزایش تن ازفرهنگ جان
را جای در و گوهر خرد .
فضیلت در معرفت‌است ، زیرا که خرد ودانش منشأ صفات‌حسنه بشرند»
مؤلف قابوس‌نامه امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بـن قابوس
وشمگیر در اندرز بفرزند خوددرباب چهل ودوم «آئین‌پادشاهی» مینویسد:
« ای پسراگر روزی شاه باشی‌پارساباش . . . . و در هرکاری رأی‌خود
را فرمانبردار خرد کن ، وهر کاری که خواهی کردن ، اول با خرد مشورت
کن که‌وزیرالوزراء پادشاه ، خرد است»[۱۶]
درجای دیگر ضمن اندرزهای اردشیر بنیانگذار شاهنشاهـی ساسانی
به شاهپور مینویسد :
« تن وخردت را نگاهدار اگرخواهی که بخوشوقتی بگذرد»[۱۷]

نگهدار تن باش و آن خرد — چو خواهی که روزت به بدنگذرد
خرد هرکجا گنجی آرد پدید — ز نام خدا سازد آنرا کلید
خدای خرد بخش بخرد نواز — همانـا خردمند را چـاره ساز
نهان آشکارا درون بـرون — خرد را بـدرگاه او رهنمون

۱۵ - ... نیمه دوم قرن پنجم هجری
۱۶ - قابوس‌نامه ... دکتر امیر عبدالمجید بدوی چاپ تهران ...
۱۷ - ... کتاب

ابوالفضل یوسف‌بن علی مستوفی(سدهٔ ششم هجری) در کتاب خردنامه نوشته است :

لقمان حکیم گفته است که غایت بزرگی وشرف در دنیا وآخرت خرد و دانش است وهر که خردمند ودانا بود ، معایب وی پوشیده ماند .

خرد همچو آبست و دانش زمین — بدان کین جدا وآن جدا نیستزین
فروغ است جان و روان را خرد — انوشه کسی کو خرد پرورد
خرد مرد را خلعت ایزدی است — سزاوار خلعت نگه کن که کیست

۲ ـ جنبش «داروُستا»[۱۸]

داریوش بزرگترین جنبش‌را که درتواریخ‌جهان بندرت نظیرپیدا نموده، در برابر طوفان حوادث مهیب و خانمان براندازی که میرفت ریشه نهال شاهنشاهی نورس کورش را بکلی خشك نماید ، از خود بروز داد وبا یك «جنبش‌آسمانی» و شجاعت بی‌همانندی در اندك زمانی که برحسب نوشته خودش درسنگ‌نبشته تاریخی‌بیستون ، ازیکسال تجاوز نکرد، گردنکشان وآشوبگران راکه در همه‌گوشه و کنار شاهنشاهی پهناور ، بخودسری و شورش پرداخته بودند ، بجای‌خود نشانید ، و کشور هخامنشی را بجائی رسانید که کوروش رسانیده بود .

او این جنبش وجهش فوق‌العاده را که خدای بزرگ باوعنایت‌فرموده ، ضمن همان سنگ‌نبشته اینطور بیان کرده‌است :

« اینست آنچه من کردم بیاری اهورمزدا درهمین‌سال پس از آنکه شا شدم نوزده جنگ کردم ، بیاری اهورمزدا سپاهیانشان را درهم شکستم نه‌شاه را بگرفتم . . . . »

« آنچه من کردم بخواست ویاری اهورمزدا [illegible] که زین پس این نوشته‌ها را [illegible]

۱۸ ـ Aruvasta

پرچای دیگری است که در اینجا نوشته نشده است از این جهت نوشته‌ام که تا آنکس که زین پس این نبشته‌ها را بخواند، نپندارد که این کارها پرزیاد است و آنرا باور ننماید و دروغ بپندارد . شاهان پیش راچنین کرده‌هاییست، من بفضل اهورمزدا کرده‌ام . . . »

شهریار شجاع وخردمند هخامنشی ، هنگامی مردانه قد برافراشت که تمام کوششهای پایه گذار ایران بزرگ درشرف نابودی وتجزیه قرار گرفته بود ، و همه کشورهای گشوده شده از هم پاشیده و خودسر شده بودند . شاهنشاهی از هم گسیخته نیازمند مرد سخت کوش وپرکار خردوری بود ، که باکوشش خستگی‌ناپذیری آنرا بهم پیوند دهد ونگاهدارد. او این کار خطیر را انجام داد وازمیان حوادث نامطلوب و گرانبهای شدید ، کامروا بیرون آمد و ثابت کرد که‌شایستگی جانشینی کوروش ورهبری اقوام‌ممتاز آریائی وجهان متمدن روز را دارد .

مفهوم اشعار ابومنصور محمدبن احمد دقیقی (۳٦٦ - ۳۸٤ ه.ق) همین خرد وجنبش خارق‌العاده داریوش بزرگ میباشد :

ز دوچیز گیرند مرمملکت را — یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نبشته — دگر آهن آب داده یمانی
که را بویه وصلت ملك خیزد — یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده — دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت شکاری است کورانگیرد — عقاب پرنده نه شیر ژیانی
دوچیزاست کورا به بنداندرآرد — یکی تیغ هندی یکی زر کانی
بشمشیر باید گرفتن مر او را — بدینار بستنش پای ارتوانی
کرا بخت ودینار وشمشیر باشد — نبایدش تن سرو و پشت کیانی
خرد باید آنجا وجود و شجاعت — فلك کی دهد مملکت رایگانی

Ellipi ، آلبانیا(ناحیه کوهستانی شرقی قفقاز)،لولوبیان(بین خوشه‌هایی کرخه واورمیه) ، دسته‌ای از سکاها، کوتی‌ها ، کاسپی‌ها، کادوسی‌ها ، وغیره .

واژهٔ ماد صحیح میباشد و مد ٢٣ زبانزد یونانیها بوده که بعداً بسایر زبانهای اروپائی راه یافته است . از زمان اشکانیان ببعد «مای» و «ماه» گفته شده : ماهان ده خارج از شهر تبریز ، ماهی دشت (آبادی معروف بیرون از شهر کرمانشاه) از همین واژهٔ ماد آمده است . عراق عجم را هنگامی کشور ماه یا ماه‌آباد «مهاباد» میخوانده‌اند . چون خراج ماد را برای جنگجویان عرب که‌نیمی درکوفه‌ونیمی دربصره بود ، مصرف میشده ماه الکوفه وماه‌ـ البصره ازینجهت گفته‌اند . ابوریحان بیرونی در کتاب « الجماهر» نوشته : ماه عبارت است از زمین جبل و«ماهین» عبارت از ماه بصره که « دینور » باشد وماه کوفه که «نهاوند» باشد وجمله را ماهات نامند .[٢٤]

٢ ـ عیلام : یکی از کشورهای کهنسال شرق باستانی شامل استان خوزستان کنونی‌و قسمتی از کهکیلویه وقسمت اعظم‌خاك بختیاری ولرستان (پیشکوه وپشتکوه) تاحوالی کرمانشاه واز طرف مشرق بخاك پارس و از شمال بسرزمین ماد ، و رود دجله وخاك آشور و بابل حدغربی آن بوده است . ازجنوب نیز بدریای‌پارس محدود میگردیده است‌به‌شهرهای معروف آن شوش ، انشان ، مادا کتو ، خایدالو ، اهواز بوده است . هخامنشیان‌این استان‌رابواسطه همسایگی باقسمتی ازاین خاك که اوژ(بخشی‌از کهکیلویه) نامیده میشده ، همه را «اوژ یا خووج» نامیدند‌وچون حرف اول این واژه درسنگ‌نبشته بیستون محو شده‌است، بعضی ازمترجمان واستادان‌خط‌میخی خوز خوانده‌اند . خوزستان از همین واژه گرفته شده است. تاریخ‌نویسان معاصر هخامنشیان گاهی نام عیلام را « سوزیانا » از شوش و مورخان عهد

---

٢٣ ـ Mada , Med

٢٤ ـ قبائل معروف‌ماد عبارت بوده‌اند‌از : بوز Bouse پارتاکن [illegible] ستروخات Stroushate اریزانت‌ Arizant ، بودی Boudie ، [illegible]

اشکانی وساسانی «سوزیس» یا «آلیمائیس» یا «الیمائیس» و گاهی «سوزیانا» ضبط کرده‌اند.

۳- پارتو : پارتیان در شمال شرقی ایران و سرزمین خراسان ونواحی شمال آن میزیستند و سرزمین ایشان از مشرق تا دشت خاوران قدیم و از شمال بخوارزم و گرگان و از مغرب تا دامغان (قومس) وازجنوب به‌زابل وسند محدودبوده‌است.

پارت‌باستان شامل: دامغان، شاهرود، جوین، سبزوار، نیشابور، مشهد، بجنورد، قوچان، دره گز، سرخس، اسفراین، جام، باخزر، خواف، ترشیز، تربت‌حیدری. ازمشرق‌بمغرب حدود ۴۸۰ کیلومتر و عرض آن حدود ۲۰۰ کیلومتر .

اشکانیان (۲۵۶ق.م تا ۲۲۴بعداز میلاد) ازاین‌قوم آریائی‌بوده‌اند.

تاریخ‌نویسان‌یونانی‌آنجاراپارتیا Parthia وارمنیها پهل‌شاهستان .

۴- بابل : درسنگ‌نبشته‌ها«بابیروس» Babyrvs یادشده‌است.این کشور نامبردار دنیای باستان، درهزاره سوم‌پیش‌از میلاد یکی ازشهرهای سومر و سپس جزء دولت اکد گردید. دراواخر هزاره سوم واوائل‌هزاره دوم‌پیش‌ازمیلاد زمان‌پادشاهی حمورابی گسترش شایانی پیدا کرد وبطرز باشکوهی ساخته‌شد وشهربزرگ وپایتخت دولت‌بابل گردید. در۶۸۶ ق.م«سناخریب» پادشاه آشورضمن فتوحات خود این‌شهررانیز تاراج وباخاك یکسان‌نمود و دربارهٔ آن‌نوشت : «واکنون شهربابل‌پرستشگاه خدایان بابل‌دیگرنمیتواند موردپرستش قرار گیرد، چون‌آنرا درآب فروبردم، وسواد آنرا از صفحهٔ روزگار برداشتم.»

در۶۰۶ ق.م که کلدانیها براین‌شهر حکمروائی‌پیدانمودند، ازنوشکوه دیرین‌خودرا یافت وتاحدود یك‌میلیون سکنه‌آنرا حدس‌زده‌اند. در زمان نبوکدنزر(بخت‌النصر) که دامنه کشور گشائی او تافلسطین کشیده‌شد بسر آبادانی بابل‌بیفزود. اومیگوید: «من‌بخت‌النصر پادشاه بابل، من‌پرستشگاه

...دای حقیقت «مردوك» را تعمیر کردم، و آنرا بادیوارهای بلندی از قیر معدنی ...معمور ساختم...»

...بابل در ۵۳۹ ق.م زمان حکومت بالتازار پسر نبونید، بدست کوروش ...زرگ کشور گشای پارسی گشوده شد، واز آن پس یکی از استانهای مهم ...شاهنشاهی هخامنشی گردید وتا سال (۴۸۱ ق.م) یعنی سال پنجم پادشاهی ...خشیارشا عنوان یکی از پایتختهای شاهنشاهی راداشت، ولی چون پیوسته از ...وی این کشور مزاحمت شورشهائی تولیدمیشد، بموجب گفته تاریخ نویسان ...یونانی درهمان سال خشیارشا شورشیان را سرکوب ودیوارشهررا برداشت و ...پیکر مردوك رااز آنجا بایران آورد وعروس آسیارااز افتخار پایتخت بودن ...اری ساخت، واز آن پس بمنزله یك استان بزرگ شاهنشاهی هخامنشی گردید. ...پس از برچیده شدن دودمان هخامنشی مانند دیگر کشورهای تابعه بدست ...اسکندر مقدونی درآمد.

پس از مرگ سردار مقدونی بابل سهم سلوکوس گردید لیکن برای شهری ...که تاریخ کهن ودرخشانی درپشت سرداشت و گاهی خود مرکز جهانداری ...خاورمیانه بود اطاعت ازسلوکیان گران وناگوار میآمد. ازینرو در مشرق ...بابل کنار دجله شهر تازه‌ای بنام «سلوکیه» بنا کردند وپایتخت راآنجا قرار ...دادند. همین شهر است که اشکانیان برفراز آن شهر تیسفون رابنانهادند، ساسانیان ...هم آنجارا گسترش دادند ویکی از پایتختهای خودقراردادند.

باغهای آویزان (حدائق معلقه) بابل که در ۶۰۰ ق.م بدست بخت النصر ...ساخته شد، یکی از شگفتیهای هفت گانه [1] جهان باستان بوده است وچون ...بسیاری ازدرختان این باغ که چون بهشتی درآمده بود، درروی تپه‌ها وطاق‌ ...نماها بسوی پائین آویزان وسرازیر گردیده بود، ازاینرو به باغهای آویزان ...(حدائق معلقه) معروف گردید.

۱ــ شگفتیهای هفتگانه جهان باستان عبارت بود از: هرمهای مصر، چراغ دریائی اسکندریه، ...باغهای آویزان بابل، پیکر فیدوس در المپیا، پرستشگاه ارتمیس، آرامگاه موزولوس، ستون ردس.

۵ـ آشور : ناحیه‌شمال‌بین‌النهرین پانصد کیلومتری‌شمال بابل‌دراواخر هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد قومی‌جنگجو وشجاع ولی‌بی‌رحم وخونریز درآنجا زندگی میکرد، که حدود ۱۲۰۰ سال درآسیای غربی‌نامبردار وصاحب نفوذ بوده‌است. دراواسط هزارهٔدوم‌پیش‌ازمیلادوپس‌ازآن بزرگترین‌امپراطوریهای جهان باستان را که گاهی ازباختر و خاور بحدود فنیقیه ومصر وسوریه‌و کشور هیتی‌وارمنستان(اورارتو) وماد وعیلام(خوزستان) وازجنوب‌تادریای پارس‌میرسید، تشکیل دادند. این‌قوم درآغازتشکیل کشور کوچکی‌بودزیر نفوذ پادشاهان بابل، ازاواسط هزاره دوم‌پیشروی آنان بکشورهای همسایه وآنسوی‌فرات‌وبلکه کشورهای‌دوردست‌شروع شد، وپس‌ازیك‌سلسله کشور-گشائیها ونبردها وشکستها وفراز ونشیب و کشت و کشتارهای فجیمانـه، سرانجام در۶۱۲ ق.م بدست هووخشتر پادشاه نیرومند ماد ازپا درآمـد. قسمت مهمی ازآن‌ضمیمهٔخاك ماد وقسمتی‌هم‌ضمیمهٔبابل گردید. ازآن‌تاریخ ببعدد‌یگر دولت‌آشور وجودخارجی نداشت وازصحنهٔ تاریخ‌جهان‌بیرون‌شد درزمان شاهان هخامنشی‌بنابرپیشینه تاریخی‌آن یکی‌ازاستانهای شاهنشاهی هخامنشی راتشکیل داد ودرهمه نبشته‌ها که‌نام کشورها برده‌شده‌آن‌نیزبنام آشور بشمارآمده است.

چهارشهر معروف‌آن: آشوربنام خدای آشور وبهمین‌سبب‌تمام خاك‌این دولت‌را آشورمیگفته‌اند. دژشرغات کنونی جای‌آن شهر باستانی میباشد . آربل، کلح (نمرود) ونینوا (قویون‌جیك) برابرشهر موصل آنطـرف دجله (نام این شهر ازالهه‌نینا گرفته شده‌بود.)

۶ـ لیدی : این‌دولت درمغرب آسیای صغیر ومردم آن‌ازدسته‌نژاد هند واروپایی بودند که حدود اواخر هزارهٔ سوم‌پیش‌از میلاد بدانجا آمده و با ساکنان محلی که ازنژاد آریائی وسامی بوده‌اند مخلوط گردیـده‌است. از تاریخ آنها فقط نام‌دوسلسله داستانی‌آتیاد Atyade وهراکلید Heraclides

وسلسلهٔ آخری مرمناد Mermnad از ۶۸۷ تا ۵۴۶ پیش از میلاد نام برده شده که آن نیز توسط هرودوت و کسانتوس Xantos روایت گردیده است. همر این ناحیه را مئونی Meonie گفته است ولیدی نام قبیله‌ای بود که درهرموس-Hermes وسطی متمرکز گشت وپس از اینکه شهر سارد پایتخت شد بتمام این سرزمین اطلاق گردید. در زمان کرزوس Cresios آخرین پادشاه لیدی وپدرش آلیات Aliattes این دولت پیشرفت ووسعت شایانی پیدا کرد، ویکی از کشورهای معروف وثروتمند دنیای قدیم شدو اکثر ازجزائر و کوچ نشین های یونانی کرانه های آسیای صغیر و دریای اژه را مانندافس Ephese میلت-Milet لامپساك Lampsaque لسپوس Lespos کیوس Chios تاخلیج پامفیلی-Pamphylie حدود غربی کشورلیدی ومستعمرات آن راتشکیل میدادو بواسطه دارابودن موقعیت ممتاز طبیعی وجغرافیائی، وفراوانی نعمت وفلزات گرانبها، بویژه زر، این کشور درشمال کشورهای ثروتمند وسارد که پایتخت آن بود، درسده ششم پیش ازمیلاد یکی از بازارهای عمدهٔ فروش کالا وفلزات بهادار گردید و نخستین کشوری بود که درآنجاسکه زدندوسکه‌های کرزوس درهمه نواحی آسیای غربی مشهوربود.

لیدی باهمه مستعمرات وخزائن و گنجینه‌ها، در۵۴۶ق.م بدست کوروش بزرگ گشوده شد، وازآن پس یکی از استانهای تابعه شاهنشاهی هخامنشی گردید. حدود این کشور درآن زمان ازشمال وشمال غربی بدریای سیاه و مرمره، ازطرف جنوب دریای مغرب وازباختر بحرالجزایر واز خاور برود هالیس (قزل آیرماق فعلی) کشیده میشد.

درسنگ نبشته‌های پارسی باستان [illegible] وازروی نوشته‌ای بزبان آرامی وزبان لیدی [illegible] است.

[illegible] شهرهای [illegible] میدانی که

کلی‌یو ضمن‌شرح لیدی) یونی‌ها Ionies، ائولی‌ها Eolies ، دریها Doriens ، لاسد مونیها Lacédemones بودند.

یسونیان : یونانیان مهاجرساکن یونی‌ناحیه‌ای ازآسیای صغیربین‌ازمیر کنونی وخلیج مندلیا Mendelia بوده‌اندوشهرهای معروف‌آن میلت Milet افز Ephese (پرستشگاه باشکوه‌آن دردنیای گذشته معروف وازشگفتیهای هفت گانه دنیای باستان بوده است.) کولوفن Colophon زاد گاه احتمالی هومر Homere فوسه Phocée کیو Chio .

آب وهوای این سرزمین معتدل وزمینهای آن کشت‌خیز وتمدن‌آن در همهٔ کشورهای‌همسایه تابین‌النهرین معروف‌بوده است. درتورات بنام یاوان- Yavan ذکر شده وآنها را از فرزندان یافث میدانسته‌اند . درنبشته‌های سارگن آشوری هم یاد گردیده‌اند .

دری : درجنوب تسالی Tessali وازاقوام نخستین یونان باستان بوده‌اند که شبه جزیره پلوپونز را فتح ودولت اسپارت را تأسیس کردند .

کاری : Carie ازنواحی جنوب غربی آسیای صغیر ولیدیه ومشرق‌دریای اژه. شهرهای‌معروف‌آن‌هالیکارناس Halicarnas ، وکنید Cenid ،(زادگاه کتزیاس Ctésias تاریخ‌نویس‌عهدباستان)، بی‌باسوس Bibassos ، بود،خلیج سرامیك Ceramique (ستانکوی امروز) درساحل‌کاری قرارداشته است. کار عمدهٔ مردمان‌کاری، کنه‌داری‌بود وچون آنجا مردم کرت زمانی برآنجانفوذ داشتند در دریانوردی مهارتی‌پیدا نموده‌بودند. یونانیان اختراع کاکل‌پشمی راکه روی کلاه‌خود گذاشته میشد، ونقش و علائم مخصوص روی سپر ، و همچنین نصب دسته به سپر برای گرفتن سپر را باین قوم نسبت میدهند.

الـولیان : پیش‌ازآن درشبه جزیره پلوپونزبودند، سپس بواسطه هجو دریها بآسیای صغیرآمدند وناحیه ائولی را بنام خود تأسیس کردند.

وهجوم یونانیان درآسیای صغیرسبب گردید که ایرانیان تمام نواحی [illegible] جزیره یونان را یونانی بخوانند درحالیکه یونانیان‌خودرا [illegible]

دورهٔ اکئین Achéen هلن Helen وسرزمین خودرا هلاس Hellas مینامیدند. رومیان آنجا را گری Grai و گرئو Greau و گرسی Graici میگفتند زیرا درمرحلهٔاول آنان با دستهٔ کوچکی ازیونانیان بنام گرس که در شهر کومس- Cumes ساکن بودند، آشنا شدند.

۸- سکائیان : این قوم را یونانیان‌باستان سکوت Scvthe ، وبنابگفته هردوت اسکلوت Scolote ، و اروپائیان سك Saka ، و اسکیت Scythe نامیده‌اند. دراوستا از دودسته آنان بنام داه Daha وسئیریم Sairima یاد شده است . داه درسانسکریت داس Dasa بمعنی قبائل دشمن ومردمانی که صفات اهریمنی داشته‌اند آمده است . درتورات باب دهم (سفرپیدایش) آنها را یأجوج وازاعقاب یافث ابن‌نوح‌دانسته‌اند. درسنگ‌نبشته‌های‌تخت‌جمشید ونقش رستم ازسه دستهٔ آنان که زیرنفوذ دربار شاهنشاهی هخامنشی بودند نامبرده شده است: سك هوم ورکا Saka Hauma Vorka (سکائیانی که‌برگ هوم استعمال میکرده‌اند)، سکاتیگرخئودا Saka Tigra Xauda (سکائیان تیزخود)، سکائیان‌آنور دریا Saka Traiya Draya ، که ویسباخ آنهـا را سکائیان کناربسفور و کرانه‌های دریای سیاه دانسته است .

آریسته‌دوپروکنس Aristée de Procunnes تـاریخ‌نویس حدود قرن نهم پیش ازمیلاد دربارهٔ سکائیان کتابی زیر عنوان «وحشیهای شمالی» داشته که اثری ازآن نیست، ولی‌هرودوت در کتابهای خود قسمتهائی ازمطالب‌او را نقل کرده است. بقراط دربارهٔ آنها گفته است: « رنگ پوستشان زرد و اندامشان پهن وچاق ومردانشان بی‌ریش شبیه زنان میباشند.»

سکائیان‌بنا بگفتهٔ هردوت، کتزیاس، ژوستن، دیودور، ازآسیای‌مرکزی کوچ کرده ازحوالی جیحون‌تاقفقازو کرانه‌های دریای سیاه پراکنده شدند ودر اوائل سده هفتم پیش ازمیلاد بسوی باختر‌ایران وشمال بین‌النهرین رو آوردند، وهنگامیکه هووخشتر پادشاه نیرومند ماد سرگرم نبرد باپادشاه

آشور وپیشرفت درخاك آن کشوربود وداشت کارآشور را یك سره میکرد ، ازطرف شمال دچار حمله سکائیسان شد ودرجنگ از آنهـا شکست خورد سرانجام با تدابیری سران آنها را کشت ورفع مزاحمتشان را کرد . داریوش بزرگ آنان را دست‌نشانده خود ساخت. درسدهٔ دوم میلادی این قوم دچار هجوم یکعده سکائیان دیگرازنژادتوران آلتائی‌واورال گردیدند وسکائیان ناچاربدرون مرزهای‌شمالی‌ایران ومغرب دریای خزر روآوردندواین‌هجوم اقوام زردآلتائی‌دراثراحداث دیوارعظیم‌چین‌وبسته شدن مرزهای‌خاوریشان بود، که ناچار به تجاوز بمرزهای باختری خود که در محدودهٔ شاهنشاهـی ایران بود، گردیدند .

۹ـ **خوارزم** : در سنگ‌نبشته‌های اوورزمیا Uvarazmia یا خوارزمیه‌ـ Charosmia دراوستانیزخوارزمیه گفته شده مشتمل‌برآسیای میانه درشمال پارت است که حدودآن ازطرف مغرب بدریای مازندران وازمشرق بسغدو ازشمال به سیبریه وازجنوب‌بمرومیرسید.اکنون یکی‌ازجمهوریهای‌شوروی بنام‌ترکستان درآنجا تشکیل گردیده است که ازجیحون تاتجن‌رود محدود میگردد درگذشته‌های دور یکی‌ازسرزمینهای کهنه و تاریخـی ومهد تمدن ایران باستان را تشکیل میداده است .

۱۰ـ **مرو** : درسنگ‌نبشته‌ها مرگوشی بزبان اوستائی مرگوا Margava بیونانی مرگیانا Margiana در حوزهٔ رود مرغاب یکی ازاستانهای آباد و مهم شاهنشاهی هخامنشی‌بود که اسکندرشهری درآن حدودبنام اسکندریه، وآنتیوکوس سوتر(۲۸۰ تا۲۶۱ق.م) شهری بنام انتاکیه بنانمودند. اکنون ضمیمه ترکمنستان شوروی است.

مرو حـاصلخیزترین قسمتهای نواحی شمال شرقی بود . تـاکهای آن معروف ودرازای خوشه‌های انگورآنرا تانود سانتیمتر نوشته‌اند.

۱۱- هریوا : Hariva بیونانی اریه Aria این سرزمین حاصلخیز و پرآب، وازسمت جنوب غربی بخاك پارت، و ازمشرق به‌بلخ (باکتریا) ، و شمال‌بمرو، وجنوب‌بزرنکا (سیستان) محدودمیگردید وپس ازسغدوخوارزم ازاستانهای مهم دولت هخامنشی شمرده میشد و اهالی آن جنگی ورزم‌آزما بودند.

هریوا بواسطه آب فراوان وزمینهای زرخیز از شهرهـای معروف عهد هخامنشی ، وپس از برچیده شدن شاهنشاهی این دودمان ، بواسطه موقعیت ممتاز کشاورزی وجغرافیائی و قرار گرفتن سرراه ایران وهند شهری بنام اسکندریه وصل بشهر باستانی « ارته چند » (ارته‌کاوند) ساخته شده کوه هندوکش که درقدیم پروپر نیسانا Pruparanisana نامیده میشد در مشرق هریوا قرار داشته‌است.

۱۲ - ارمینا : Armina جانشین اورارتوی قدیم درقفقاز که پایتخت‌آن وان بود وآلبانی وایبری هم ضمیمه‌آن بوده‌است.

دولت اورارتو درقرن‌ششم پیش‌ازمیلاد مغلوب ارمنیان گردید . ارمنیان بنا بنوشته پژوهندگان در حدود سدهٔ نهم یاهشتم پیش‌ازمیلاد از تراکیه به کاپادوکیه‌آمده وچندی درآن صفحات میزیسته‌وباهیتیان مخلوط گردیدند. دراوائل سدهٔ ششم به‌اورارتو هجوم‌آورده برآنجا پیروزشدند، لیکن چون درهمان‌اوان دولت بزرگ آشوربدست مادیها وبابلیان‌برچیده‌شد ارمنستان نیز زیر نفوذ مادها در آمد و سپس بهمراه سرزمین مـاد ضمیمه شاهنشاهی هخامنشی گردید. چون قسمتی‌ازخاك ارمنستان حوالی رود ارس، کشت‌خیز ودارای چراگاههای خوبی برای پرورش اسب بوده است ، ازاینرو اسبهای آنجا معروف و بطوریکه نوشته‌اند سالانه بیست هزار اسب بدربسار ایران هدیه میکرده‌اند .

حدود ارمنستان از سوی شرق بدریای مازندران وازشمال بگرجستان ودریای سیاه وازمغرب بسرچشمه‌های رود فرات وازجنوب غربی بدرههای

رود دجله بود. علت این نامگذاری را نیز چنین نوشته‌اند که چون نام چهارمین فرزند هایك Haik نخستین پیشوای این قوم آرمناك بود این قوم را منسوب بدو دانسته‌اند.

۱۳- زرنکا : خاك سیستان کنونی وجنوب هرات درسنگ نبشته‌ها بنام زرنکا Zaranka یاد شده، بیونانی درنگیانا Drangiana در شاهنامه‌زادگاه پهلوانان داستانی ایران که نگاهبانان تاج‌وتخت کیانی بوده‌اند، دانسته‌شده است‌بنابگفته تاریخ‌نویسان‌باستانی‌ساکنان‌آنجابویژهٔتیره‌آریاسپی Ariaspi (راننده اسب توانا) هنگام نبرد کوروش بزرگ باسکائیان ومردمان شمال خاوری رشادت و شجاعت‌های شایان تقدیری بروز دادند ، که کوروش بآنها لقب اورگانا Ewergana یعنی یاریٔ کننده (انصار) داد. ازنیمه سده دوم پیش ازمیلادبواسطهٔ‌آمدن سکائیان‌بدانجا به‌ساکستان، سکستان، سجستان، سیستان‌تبدیل گردید.حدود این‌منطقه‌ازشمال بخراسان ازخاوربه‌آراخوزیا (رخج) Arachosia و از جنوب گدروزیا Gadrosia و از مغرب به کرمان میرسید.

۱۴- باکتریا Bachtria : در کتابهای قدیم (ام‌البلاد) نامیده شده وبنای آنرا به‌اورمزدنسبت داده‌اند. مرکزآن باکتریان (ترکستان افغانی) و در گذشته از نواحی بسیار آباد وموقعیت کشاورزی و بازرگانی‌آن خوب و ممتاز و برسر راه ایران وچین و هند قرار گرفته بود و ازینجهت اهمیت شایان توجهی داشت ومعروفیت‌آن درشمار شهرهای شوش وتخت جمشید و هگمتانه وسارد و بابل بود .

نام این ناحیه دراوستا باختی Bakhti درپارسی باستان (سنگ‌نبشته‌های هخامنشی) باختری‌آمده‌است. دراوستا نوشته شده است: « من‌اهورمزدا چهارمین کشوری که آفریدم بلخ زیبا با پرچمهای افراشته‌است.» در زبان یونانی باستان باکتریا و نام کهنتر آن زاریاسپ بود. هیئت‌کاوشهای سغد و

۱۸ـ هوراواتیش Haurauvatish یاآراخوزیا Arachosia بزبان روحتالی هرمولیتی درخاور سیستان ومرکز زبان پشتو (پختو) ناحیه‌ای از افغانستان امروزی شامل هرات و قندهار.

آراخوزیا درمآخذ و منابع اسلامی رخج Roxxaj یکی از شرقی‌ترین استانهای شاهنشاهی هخامنشی برابر قسمت جنوبی افغانستان کنونی. ازمشرق برودسند، ازشمال بهندوکش،ازغرب بەزرنکیا،ازجنوب به گدروسیا، محدود بوده است. کوتاهترین راه‌بین ایران وهند ازآراخوزیا وددردورهٔ شاهنشاهی اشکانی هم ضمیمهٔ این دولت‌بوده‌است.

۱۹ـ گندار : درسنگ‌نبشته گندار،بیونانی گندارا Gandara جای کابل کنونی که تا پیشاور امتداد داشته است. در نبشته‌های عیلامی وبابلی پاروآ-اوپاری سنا Para Upari Sena یعنی استان آنور کوهها یادشده‌است.

۲۰ـ گرگان : درسنگ‌نبشته وهرکان وتاریخ‌نویسان قدیم هیرکانیا Hirkania نوشته‌اند. ازسوی شمال‌غربی ومغرب با پارت همسایه بود.نقطه‌ای حاصلخیزودارای آب وهوای معتدل‌ودرختان زیاد میوه‌از نوع انجیروانگور بوده است.

۲۱ـ مکیا Matchiya : نواحی مجاور تنگه هرمز وجزایر خلیج‌فارس، جنوب شرقی ایران.

۲۲ـ ست‌گوش Thatagush : پنجاب (قسمت وسطی رود سند) که از [illegible]

[illegible]

۲۴ــ اسکودره Skudra (مقدونیه): از زمان داریوش بزرگ تا ۴۷۹ پیش ازمیلاد زیر نفوذ دربار هخامنشی وضمن کشورهای تابعه شمرده شده است. شمال تراکیه در کرانه دریای سیاه (تراکیه همان سرزمین یونانیان سپردار- Yona-Taka-Bara بود .

۲۵ــ کوشیا Kushia (حبشه) ساحل غربی دریای سرخ .

۲۶ــ کرکا Karka : شاید نواحی خرمشهر فعلی را شامل میشده است.

۲۷ــ مصر (مودرایا)

۲۸ــ هند

یک نسخه خطی

از

خانبابا بیانی

(دکتر در تاریخ)

معرفی یک نسخه خطی

بقلم

خانبابا بیانی

(دکتر در تاریخ)

« استاد تاریخ دانشگاه تهران »

در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخهٔ خطی بنام « توپ سازی » دیدم که بنظرم آمد بی‌مناسبت نیست در این هنگام که ستاد محترم بزرگ ارتشتاران دست بکار مفید و بی‌سابقه‌ای زده از استادان تاریخ خواسته‌اند تا مجموعه‌ای بنام « تاریخ جنگهای ایران از آغاز سلطنت خاندان ماد تا عصر پهلوی » تهیه و تدوین نمایند، این نسخه را که قدمت آن بدوران شاهنشاهی صفویه میرسد، منتشر کرده در تکمیل آن مجموعهٔ تاریخی باطلاع خوانندگان ارجمند مجلهٔ بررسیهای تاریخی برسانم. بنابراین قصد لازم دیدم بعنوان

مقدمه شرحی ازوضع توپخانه واهمیت حیاتی که این سلاح مؤثر درارتش آن زمان داشت تهیه نمایم. بامراجعه باسناد ومدارك ومنابع ، تاآنجائیکه مقدور ومیسر بود ، مقدمهٔ مختصری تهیه دیده درابتدای نسخه مزبور آنرا آوردم. این نسخه کهمتأسفانه فصل اول‌آن افتاده واردنوشته شخصی‌است بنام « سلیمان » که شغل او در ارتش « قورچی مزراق» بوده[1] وامضاء کرده است کمترین بند گان در گاه‌سلیمان قورچی مزراق. نسخه به‌شمارهٔ ۲۰۸۵ در کتابخانهٔ مر کزی دانشگاه مضبوط است . مختصات نسخه بطریقی که در مجلد هشتم ، صفحه ۷۰۹ فهرست کتابخانهٔ مر کزی دانشگاه ، نگارش محمدتقی دانش‌پژوه‌آورده شده بدینقرار است :

« نسخه سدهٔ ۱۱ ، کمترین بند گان در گـاه سلیمان قورچی مزراق . عنوان زرشنگرف، جدول زر وشنگرف مشکی، تصویرها به‌زرورنگارنگ، نسخهٔ یك فصل از آغاز افتاده است . ۱۲ سطر بقطع ۸/۵×۱۵/۵ سانتیمتر ، دارای ۲۲ برگ ، قطع کتاب ۱۷ × ۲۲/۵ سانتیمتر . کاغذ سپاهانی ، جلد تیماج حنائی مقوائی » .

درخاتمه‌تمنادارم درصورتیکه‌خوانند گان گرامی دریکی از کتابخانه‌های داخلی وخارجی به‌نسخهٔ دیگری ازاین کتاب دسترسی پیدا کردند این جانب را مطلع فرمایند تا در تکمیل نسخه اقدام شود. ازاین لطف و عنایت سپاسگزار خواهم بود.

۱ــ قورچیان که یك صنف‌مهم از ارتش زمان صفویه را تشکیل میدادند هر کدام منتسب بدستهٔای بـا اسلحهٔ مخصوص بقرار ذیل بودند : قورچی شمشیر ــ قورچی صندق ــ قورچی تیرو کمان ــ قورچی شش‌پر ــ قورچی خنجر ــ قورچی زره ــ قورچی سپر ــ قورچی تفنگ ــ قورچی مزراق ــ قورچی‌تبق (دستورالملوک میرزا رفیعا ، صفحه ۱۹) .

مقدمه

از زمانیکه شاه اسمعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ ه‍ ق = ۱۵۲٤-۱۵۰۲م) زمام امور شاهنشاهی ایران را در دست گرفت اوضاع داخلی و خارجی ایران لزوم ارتش مجهزی را ایجاب کرد، این امر درتمام دوران سلطنت خاندان صفویه و جنگهائی که در داخلهٔ کشور برای سر کوبی یاغیان و براثر تهاجم دونیروی شرق وغرب یعنی ازبکان وعثمانیها، پیوسته درکاربود بیش‌ازبیش خاطر شاهنشاهان صفویه واولیای امورمملکتی رابخود متوجه کرده قسمت اعظم سیاست داخلی و خارجی دولتهارا بخود مشغول داشته بود . درجهٔ اهمیت این موضوع باندازه‌ای بود که بخصوص درزمان شاه عباس کبیر ، محور سیاست کشور قرار گرفت و درمناسبات سیاسی و دیپلوماسی شرق و غرب اثرات بسزائی بخشید . نظری بروابط سیاسی بین ایران و دولتهای اروپائی واعزام سفرا و نمایندگان ، که شاید برخی از آنها در ظاهر جنبهٔ اقتصادی‌داشت ولی درباطن منظوروهدف‌تمام‌این‌اقدامات مسائل نظامی‌بود، شاهد براین مدعی است.

قدر مسلم این است کـه تازمان شاه عباس کبیر (۱۰۳۸ - ۹۹۵ ه‍ ق= ۱۶۲۹-۱۵۸۷م) ارتش ایران از حیث تجهیزات و اسلحه و تشکیلات منظم نسبت به‌رقیب نیرومند خود یعنی امپراطوری عثمانی کـه مجهز به اسلحهٔ آتشین ودارای سازمانهای مرتب و منظم، به‌سبك ارتشهای ممالك مترقی‌آن زمان بود، عقب مانده نمیتوانست باآن دم از رقابت بزند. چنانکه بواسطه فقدان چنین ارتشی چشم زخمهائی مانند جنگ چالدران و شکستهائی از عثمانی نصیب ایرانیان گردید و اگر گاه‌گاه ایرانیان به‌پیروزیهائی نـائل میآمدند قدرت روحی ومعنوی و ایمان وعقیده‌آنان نسبت به‌شخص شاه و مذهب ودلبستگی به‌آب وخاك بود .

« اسلحه سواران قزلباش کلاهخودهای آهنین بنام شش‌پر و تیر و کمان و شمشیر و خنجر و تبرزین بود. توپ و تفنگ درسپاه ایران وجود نداشت و ایرانیان درزمان شاه اسمعیل اول هنوز استعمال تفنگ و اسلحهٔ آتشین را خلاف جوانمردی ودلیری میشمردند.»[۲]

« ..... سواران به‌تفاوت گروهی نیزه وشمشیر و زوبین وسپر و گروهی تیر و کمان و گرز و سپر داشتند.[۳]»

شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ هـ ق =۱۵۷۶-۱۵۲۴ م) چون بسلطنت رسید بفکرافتاد در سازمانهای اداری وبخصوص ارتش اصلاحاتی بوجود آورد وبا انتخاب زبده‌ترین جوانان‌جنگ‌پاسداران دائمی شاهی را مرکب از پنجهزار نفر که بدانها « قورچی» میگفتند بصورت هستهٔ اصلی واساسی ارتش کوچکی درآورد. باین ترتیب‌شالودهٔسازمانی‌ریخته شد که‌بعدها شاه عباس کبیر آنرا تکمیل کرد . وین‌چنتو دالساندری در بارهٔ ارتش ایران آنزمان مطالب مهمی‌نوشته است ، باین‌قرار :[٤]

« ..... سربازان ایرانی مردان بلند قامت ونیرومندی هستند ..... که معمولا درمیدان نبرد شمشیر ونیزه وتفنگ بکارمیبرند . . . . . تفنگداران ایرانی مسلح به‌تفنگهائی هستند که عموماً شش وجب درازای لوله‌آنهاست، فشنگی که در لوله می‌نهند بسیار کوچک است چه وزنش از هفده مثقال تجاوزنمیکند. لشکریان ایرانی با چنان مهارتی تفنگ را بکار میبرند و حمل میکنند که درحال تیراندازی ازتیرو کمان یاشمشیرخود نیزمیتوانند استفاده کنند....»

این بخش از نوشته‌های دالساندری از آن رو جالب ومهم است که برای‌نخستین‌باردر تاریخ‌صفوی پیش‌ازآ[illegible] [illegible] تفنگ

۲- چند مقاله تاریخی و ادبی تألیف نصرالله [illegible] [illegible]
[illegible] ۱۳[illegible]

٤- تاریخ اجتماعی وسیاسی [illegible]

واینهاو صنف توپخانه بدست آنان بر وجود هنگی از تفنگداران ایرانی و مهارت آنان در تیراندازی با این سلاح آتشین آگاهی می‌یابیم. از هنگامی که در دوران پادشاهی امیرحسن بیك بایندری جمهوری ونیز برای ابراز دوستی وعلاقه خویش به بستن پیمان اتحادی با ایران چند عراده توپ به‌تبریز فرستاده بود، تا هنگامیکه در حدود سال ۹۷۹ ه ق . دالساندری دربارهٔ تفنگداران ایرانی اظهار عقیده کرده‌است تقریباً هیچ منبعی خواه خودی خواه بیگانه، جزئی اشاره‌ای برواج سلاحهای آتشین در ارتش ایران نکرده‌است. اگر دوران سلطنت شاه طهماسب چنین صنف تفنگداری بوجود آمد ودرخود ایران شروع بساختن تفنگ کردند کدام دولت بیگانه دراین کار دست داشت و ازچه رو شاه طهماسب را دراین امر مهم کمك کرد ؛ قرینه‌های موجود حکایت ازآن میکند که پرتقال دراین راه پیشگام گردید و پرتقالیان مقیم هرمز بودند که نخستین تفنگداران ارتش صفوی را تربیت کردند. درسالهای میانه سدهٔ دهم هجری هنگامیکه قدرت شاه‌طهماسب آن سان زیاد شده‌بود که میتوانست در برابر حریف زورمندی چون سلطان سلیمان قد مردانگی علم کند. سیاست پرتقالیان که هرمز را مهمترین قرارگاه بازرگانی وتبلیغ دین عیسی درخلیج فارس ساخته‌بودند طبعاً نسبت به‌شاه طهماسب دوجنبه کاملا متضاد داشت: ازیك سو چون پرتقالیان براثر فشار پادشاهان عیسوی مغرب زمین و بویژه پاپ اعظم میل داشتند تا بالاترین درجه امکان در راه نابودی قدرت سلاطین عثمانی بکوشند به‌ناچار مایل بودند به‌شاه ایران کمك رسانند. ازسوی دیگر قدرت روز افزون سلسله صفویه طبعاً مایه ناراحتی خاطر آنان میگردید چه استقرار نفوذ ایشان درهرمز ومنطقه خلیج فارس فقط بر اثر نبودن حکومت نیرومند متمرکزی درایران میسر گردیده‌بود. باقرب احتمال پرتقالیان دوستی شاه طهماسب را از آن رو پذیرفتند که اصرار داشتند با نیکخواهی [illegible] نیرومند ایران از در آشتی درآیند ومناسباتی دوستانه

داشته باشند. اگر حدس ما در این باره درست باشد باید بگوئیم که مجهز ساختن قورچیان سرخ کلاه (قزلباش) با تفنگ و همچنین ایجاد کارگاههائی بـرای ساختن سلاحهای آتشین و آموزش سربازان ایرانی بر تقالیان مقیم هرمز تـا حدی برای جلب محبت و اعتماد پاپ بود و تا حدی جنبه حق السکوتی را داشت که به طهماسب میپرداختند تنها دلیلی که فعلا میتوانیم برای اثبات این مدعی اقامه کنیم چند سطری است که درمیان نوشته های رهبان کروسینسکی[5] میآید. این قسمت از خاطرات آن رهبان رویدادهای سال ۹۵۵ ق. است که پس از صلح نسبتاً کوتاهی دوباره آتش جنگ میان ایران وعثمانی زبانه کشید وسلطان سلیمان بهمراهی القاسب میرزا که به برادر یاغی گردیده بود، بسوی تبریز هجوم برد ، کروسینسکی مینگارد .

« . . . . . سلطان سلیمان باقشونی مرکب از دویست هزار نفر به جنگ شاه ایران آمد. طهماسب که زیادتر از یکصد هزار سپاهی داشت ده هـزار سرباز با بیست عراده توپ که از پرتقالیان گرفته بود در کنار رود فـرات لشکریان دو دشمن بهم برخوردند و طهماسب کـه شخصاً بهجوم مبـادرت جسته بود و پرتقالیان دلیر را درخدمت داشت ترکان رابکلی شکست داد...»

در زمان سلطنت کـوتاه شاه اسمعیل دوم و سلطان محمد خدابنده قدرت ارتش و حکومت بدست قـزلباش افتاد بطوریکـه شاه و دربار آلت دست آنان قرار گـرفت وبجای تقویت قوای نظامی برای مقابله و دفاع از رقبای خطرناك سران قزلباش بجان یکدیگر افتادند.

شاه عباس پس از فراغت از اوضاع داخلی و برقراری نظم و آرامش در داخله کشور برای مقابله بارقبای نیرومند خود بفکر اصلاح وضع ارتش و تجدید

---

5 — Krusinski, Juda Thaddaeus. The history of the Revolution of Persia, London 1840. P. 18

(نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، صفحات ۲۱۵ - ۲۱۶).

اساسی آن [illegible] نخستین اقدام وی برهم‌زدن اساس تشکیلات قدیمی و استوار ساختن شالوده سازمانی جدید بود.

در تشکیلات جدید ارتش سه عامل از برای اجرای نقشه‌های شاه‌عباس که عبارت از برقرار ساختن آرامش داخلی و توسعه وحفظ قلمرو وی ضرورت داشت. این عوامل سه گانه قاعدتاً از مشخصات ارتش هر کشور نیرومندی محسوب میشود انضباط، سرعت وقدرت آتش بود با ایجاد نظم نوین و بر هم خوردن تشکیلات چریکی و از بین‌رفتن وفاداری محض نسبت‌به‌سران طوایف طبعاً انضباط بیشتری بوجودآمد و ازآنجا که مستمری وجیره‌سربازان سرموعد پرداخته میشد تدریجاً ترك خدمت و یا خودسری ازبین‌رفت. اهمیتی که شاه‌عباس به‌تربیت اسب واحداث شاهراهها میداد باضافه شکیبائی و سرعت شگفت‌انگیزخود وی در سفرها، که بهترین سرمشق و منبع الهام از برای سربازانش بود، دراندك مدتی‌عامل‌سرعت‌را ممکن‌ساخت. اماتهیه توپخانه وتربیت یك صنف تفنگدار مستلزم‌وقت‌وکوشش بیشتری بود. ازحسن‌اتفاق ورود برادران شرلی به‌ایران گره از این‌مشکل نیز گشود.

برادران شرلی(آنتونی وروبر) در اواخرسال ۱۰۰۶ه‍ ق= ۱۵۹۸م. در قزوین به‌حضور شاه‌عباس رسیدند و در اندك زمانی مقرب درگاه شدند با تحصیل اجازه ازپادشاه شالودهٔ ارتشی را ریختند که برای نخستین‌بار در تاریخ ایران عبارت از صفوف مختلفه پیاده نظام وسواره نظام و توپخانه میشد. دربین همراهان برادران شرلی یك‌نفر به‌ایران آمد که درفن ساختن توپ وریختن گلوله مهارت داشت ازینرو باعشق واطلاعی که این خارجیان تازه‌وارد داشته وتمایلی که شاه جوان به ایجاد صنف توپخانه نشان میداد دیگر مشکلی‌ازبرای ریختن‌توپ درایران باقی‌نماند.[۶] چنانکه براثراقدامات

۶ــ برای اطلاع بیشتر به کتاب روابط ایران با دولتهای غرب اروپا درزمان صفویه تألیف خانبابا بیانی (بفرانسه) مراجعه شود.

[illegible] پیشرفت کرده است و تعداد
[illegible] مراتبه بالغ گردید.[7]
[illegible] (۱۶۲۹) انحطاط شاهنشاهی
[illegible] سر گرفت و برای تجهیز
[illegible] جیان استمداد نمود در
[illegible] تقاضا کرد[8] : «... ثانیاً
[illegible] که ... خاصه شریفه از ارباب صناعت
واستادان [illegible] چند نفر استاد صاحب وقوف
که یکنفر میناکار و یکنفر ورقت و ساعتساز و یکنفر الماس تراش و یکنفر زر گر
اعلی و یکنفر نقشکنار و یکنفر نقاش بالادست و یکنفر توپچی آتشباز بوده باشد
در سرکار حاضر شریفه ضرور شده طریقه محبت و یگانگی آنکه بسو کلاه
عالی امر نمایند که استادان مذکور را با شاگردان و مصالح افزار وانکاره
مصحوب کسان معتمد خود ارسال گردانند که در سرکار خاصه شریفه همایون
بخدمت مذکوره قیام نمایند و در وقت شروع کار بجهت عمله وافزار وانکاره
که موقوف علیه کار ایشان است حالت منتظره نبوده باشد» .

شاه صفی در جنگی از عثمانیها شکست خورد و معاهده ذهاب (۱۶۳۹-
میلادی) تا مدت هشتاد و چهار سال بکار جنگ میان دولتین خاتمه داد .
انعقاد این ماهده با اینکه خاطر دولت ایران را از جانب غرب آسوده کرد ولی
بزیان نیروی ارتشی ایران و بخصوص توپخانه تمام شد . توپخانه در این میان
از سایر قسمتها بیشتر زیان دید و چون مورد استفاده نبود روز بروز رو به
تحلیل در کود رفت .

---

۷ — لاکهارت در مقاله خود تحت عنوان «ارتش ایران در زمان صفویه»
The Persian Army in the Safavi period (der Islam No. 34. 1952)
۸ — یکصد و پنجاه سند تاریخی ، از جلایریان تا پهلوی . صفحه ۳۴ (از اسناد بایگانی شده
در رکورد آفیس لندن Record Office)

سند شمارهٔ ۱۴ـ نامهٔ شاه صفی به شارل اول پادشاه انگلیس

شاه‌عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ ه‍ ق=۱۶۶۶-۱۶۴۲م) پس از تسخیر مجدد قندهار شغل سپهسالاری را ملغی ساخت و پس از مرگ حسینقلیخان توپچی-باشی جانشین برای او معین نکرد. ضعف وانحطاط ارتش را در این زمان از گفتهٔ شاردن میتوان بخوبی استنباط کرد «این قشون عظیم در دورهٔ سلطنت بازماندگان شاه‌عباس بسیار کاهش یافت و دردورهٔ سلطنت شاه‌عباس ثانی باز هم بیشتر تحلیل رفت. این شاه میخواست درسال ۱۶۶۶م (۱۰۷۷ه‍) سان عمومی ازقشون خود به‌بیند اعتراف کرد که یکدست اسلحه و اسب ونفرات هریك ده دوازده‌بار از برابرش رژه رفته‌اند واین امرمجبورش کرد که سروسامانی بوضع ارتش بدهدوچون خوی جنگجوئی دروجود او تحریك شده‌بود اگر بیشترزنده میماند بی‌شك سپاهی کامل بوجودمیآورد.»[9]

شاه‌سلیمان فرزندوجانشین شاه‌عباس‌دوم(۱۱۰۵-۱۰۷۷=۱۶۹٤-۱۶۶۷م) بفکراصلاح ارتش افتاد ولی‌چون صلح وآرامش در کشور برقرار بودوخود نیز مرد جنگی‌نبود، ازاین‌اقدام منصرف‌شد.«تشکیلات ووضع ارتش‌بهمان قرار سابق باقی ماند منتهی ضعیف‌تر، بخصوص که راجع‌به توپخانه که‌شاه سلیمان بهیچوجه بدان اهمیت نمیداد، توپخانه از نظرمراتب نظامی دردرجه بعد قرار دارد، شغل توپچی باشی گری اهمیتی ندارد و دارای خصوصیتی هم نیست که شایان ذکر باشد. تقریباً میتوان گفت که ازتوپ قابل حمل و متحرك خبری‌نیست. توپهائیکه پس‌ازرانده شدن پرتقالیها توسط قوای‌متحد ایرانی وانگلیسی درهرمز وکنگ ولار بجای مانده امروز زینت قصرها شده است. تعدادی ازاین توپها برای مقاصد دفاعی درتأسیسات مختلف قلاع بکار میرود. بطورکلی دوعراده ازاین توپها درقلعه های نزدیك بندر عباس وبهمین اندازه هم درقلعه هرمز موجود است.»[10]

---

۹ ــ سفرنامه شاردن (ترجمه فارسی) صفحه ۲۱۷

۱۰ ــ دردربار شاهنشاه ایران تألیف انگلبرگ کمپفر ترجمه کیکاوس جهانداری صفحه۹
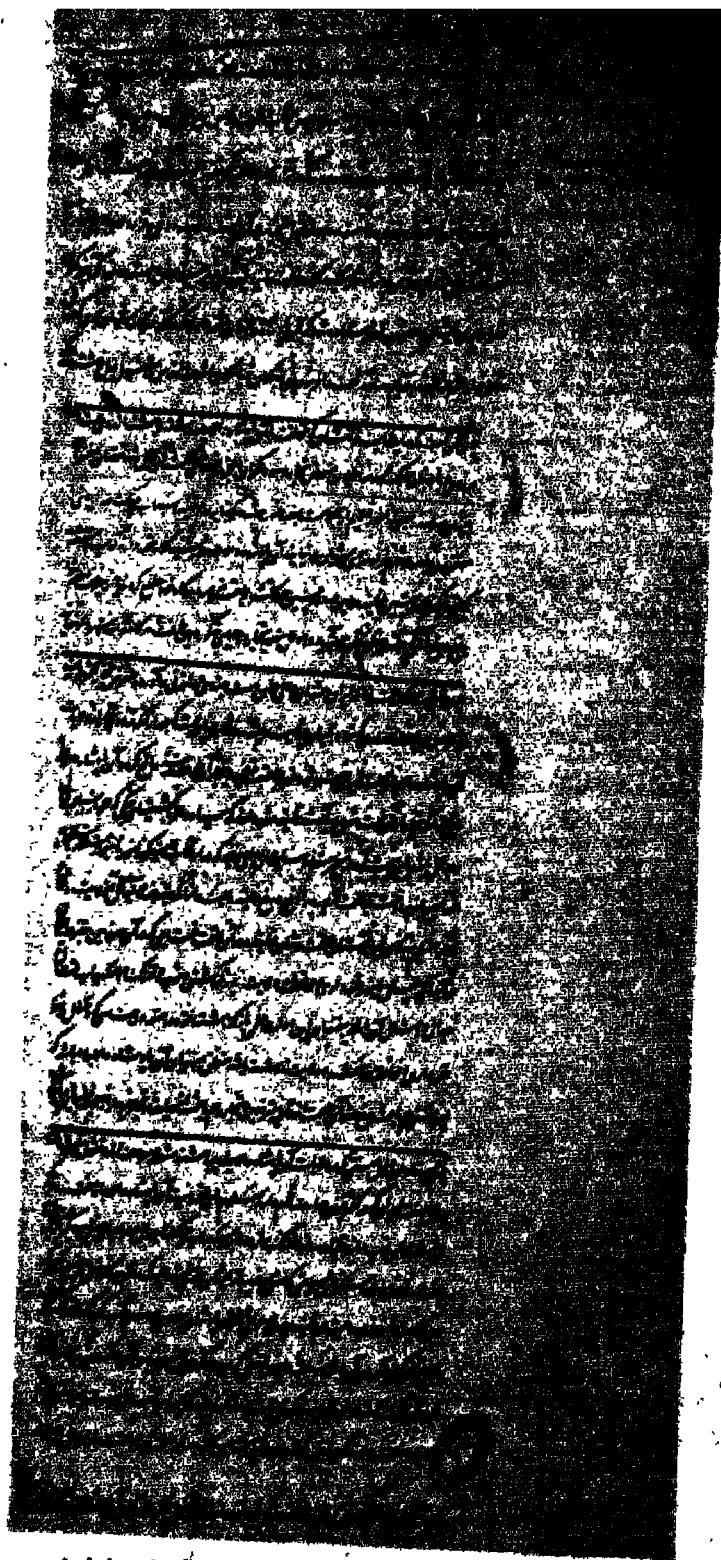
درزمانی که شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ = ۱۶۹۴-۱۷۲۲م) بسلطنت رسید اوضاع گذشته بابی کفایتی اودست بهم داد وضع ارتش بیش ازپیش رو بوخامت گرائید. شورش افاغنه وتجاوز عثمانیها به بصره وتصرف مجدد مسقط، شاه صفوی را بفکرانداخت دراصلاح وضع ارتش وبخصوص تقویت توپخانه بکوشد. برای این منظورشاهقلی خان اعتمادالدوله (صدراعظم) درسال ۱۶۹۹- میلادی بوسیله نامه‌ای بدولتهای اروپائی ازجمله ازلوئی چهاردهم پادشاه فرانسه تقاضا کرد [۱۱] «. . . چون ایلچی مزبور (میشل) نیزعرض واستدعا نمود که آنچه مکنون خاطر همایون باشد قلمی ومصحوب اوفرستاده شود که آن پادشاه عالیشان مقرر دارند که وکلاء سرکار ایشان بنحوی که موافق خاطرخواه اشرف باشد بتقدیم رسانند لهذا فرموده های بندگان ثریامکان اشرف اقدس بتفصیل ذیل نوشته شده که :

. . . چون استادان واهل صنعتی که ازولایت آن پادشاه والاجاه میباشند مشهور ومعروف‌اند . . آن پادشاه والاجاه مقرردارند که ازاستادان توپ ساز وقنپاره ساز وتفنگ سازوسایر اسباب جنگ وجدال چندنفر بدرگاه معلی فرستند که درین ولایت بامور مزبوره قیام‌نمایند . . . »

تقاضای صدراعظم ایران‌پس ازپنجسال با ورود کورنلیوس‌دوبروئین [۱۲] هلندی به اصفهان بمرحله عمل درآمد ولی دراین موقع دولت ایران توجه‌خاصی به‌این‌امرمهم مبذول نداشت . کورنلیوس در کتاب‌خودمینویسد : «سه نفرتوپچی بوسیله آقای کاستلین [۱۳] (مدیرشرکت‌بازرگانی‌هلنددراصفهان) برای خدمت به شاه ازهندوستان‌خواسته‌شدمدیرشرکت هم دونفرمتخصص به‌اصفهان‌فرستاد‌ولی‌دربارفقط یک‌نفرازآنان‌راپذیرفت آنهم‌باحقوق‌بسیارکم.

۱۱- یکصد وپنجاه سند تاریخی ازجلایریان تا پهلوی صفحه ۷۱ (ازاسناد بایگانی‌شده وزارت امورخارجهٔ فرانسه)

12— Cornelius de Bruyne.

13— Kastelius

و تیراندازی بااین توپهم بوقت شاه حضور بهم نرسانید و بعد از مدت کوتاهی هم عذر این شخص را نیز خواستند .» ۱۴

« توپخانه ایران در این زمان تا اندازه‌ای تجدید حیات کرد زیرا که کیخسرو وشاهزاده گرجی درجنگی که علیه یاغیان غلزائی وابدالی کرد از توپخانه استفاده نمود ولی بـا وجود این تجدید حیات بازتوپخانه درارتش ایران قدرت زیـادی نداشت وا گرهم تااندازه‌ای مؤثرشدباین مناسبت بود که متخصص مزبور مـوفق بساختن توپی شد که بردآن بسیار کم بود درموقع که اداره اموزآن بعهده اروپائیان از جمله فیلیپ کولومب و کورلاندژا کوب فرانسوی قرارداشت .» ۱۵

توپخانه علاوه برنقش مهمی که درمیدانهای جنگ داشت عامل مؤثری برای گشودن قلعه‌ها بود . ۱۶ «ارتش ایران برای گشودن قلعه سبك مخصوص داشت ، برای گشودن قلعه اطراف وپایه‌هـای دیوارهـا را حفر کرده یا نقب میزنند. اسلحه مخرب آنان توپخانه است . توپهای ایرانی بسیار ساده وبرای تیرانـدازی سهل وآسان است توپچیان برای حفـاظت ازتیراندازی وآتش توپخـانه محصورین ، خودرا درپناه کیسه‌های پرازپنبه و کنف که در عقب توپ قرارمیدهند ، مخفی میکنند . تیراندازی را باندازه‌ای ادامه میدهند که دشمن را وادار بـه تسلیم نمایند ، شبها ازتیراندازی خودداری کرده به استراحت میپردازند . برای‌مثال روش قلعه گیری را درموقع محاصره قلعه ایروان بوسیله شاه عباس کبیر متذکر میشویم : ۱۷

« . . . . مدت سه ماه بعلت حاضر نبودن تـوپخانه ۱۸ ارتش ایـران .

14— The Persian army in the Safavi period (Der Islam. p. 91)
15— The Persian army in the Safavi period (Der Islam. p. 91)
16— Raphael du Mans. Estat de la Perse en 1660 p. 11
17— L. L. Bellan. Chah Abbas 1 er
۱۸ - « برخوردار بیك توپچی باشی بریختن توپ مأمور شده در شهر ایروان که تا پای قلعه یك فرسخ است بتوپ ریزی مشغول باشد» (عالم‌آرای عباسی قسمت دوم جلددوم. صفحه ۶۴).

فقط بحفر خندق دراطراف قلعه وعقب راندن محصورین کـه گاه گاه ازقلعه خارج شده بحملاتی دست میزدند ، پرداختند . پس ازآماده شدن توپخانه بوسیله توپ قلعه را گلوله باران کردند کمی بعد پس ازرسیدن الله وردیخان باقوای اعزامی از فارس ، قورچیها وغلامان موفق شدند ازراه خندق های زیر زمینی به پسانصد ذرعی پای قلعه برسند وسپس با چوب در زیرپی‌ها ، دالانهائی ساخته آنهـا را آتش زدند ، همین عمل باعث شد که زیر بنای دیوارهای قلعه ازهم فروریزد ومهاجمین در پناه شعله‌هـای آتش به پیشروی ادامه‌دهند . محصورین دلاورانه دفاع میکردند وبا اینکه شـاه عباس افراد خود را که در زیرآب جوشان و گلوله‌های آتشین نفت‌وقیر قرارداشتند،از پیشروی منع میکرد معذالك دسته‌ای ازآنان مـوفق شدند خـودرا بداخل قلعه برسانند. »

درزمان شاه‌عباس کبیراهمیت‌خاص به‌توپخانه میداده‌اند ، فرمانده‌توپخانه «توپچی‌باشی» جزءیکی از مشاغل‌مهمه مملکتی در ردیف مقام صدارت‌عظمی وامراء عظام بوده‌است این‌مقام درزمان جانشینان شاه عباس تا اواخر دوران سلطنت آنان کماکان‌محفوظ‌ماند. وظیفه توپچی باشی در تذکرة‌المـلوك[19] میرزا سمیعا ودستورالملوك[20] میرزا رفیعا بدینقرارمذکوراست : مشاراليه ریش‌سفید یوزباشیان ومین‌باشیان وتوپچیان وجارچیان توپخانه‌است وتیول ومواجب وهمه‌ساله‌وبراتي‌وانعام توابین مشاراليه طبق تجویز عالیجاه مزبور برقم عالیجاه‌وزیر دیوان اعلی‌رسیده تنخواه بازیافت‌و خدمت مین‌باشیگری ویوزباشیگری توپچیان وجارچی باشیگری وجارچیـان توپخانه و توابین ایشان وتعیین مواجب وتیول وهمه‌ساله کل جماعت مزبوره ، برطبق‌عـرض عالیجاه مزبور شفقت وبعد از تعلیقه نموده عالیجاه وزیردیوان اعلـی رقـم اشرف صادرمیکردد وامور متعلقه بتوپچیان وتوپخانه مبار که را عـالیجاه

۱۹ ــ تذکرة‌الملوك . صفحه ۱۳

۲۰ ــ دستورالملوك‌میرزا رفیعا . صفحه ۵۹

اخراجین وایام غیبت وتفاوت ورود سفررا بجهت دیوان‌ضبط نمایند وتحریر مشارالیه بحقیقت‌رسیده تمیز وتشخیص میداده وارقام واحکام ملازمت‌وتیول وهمه ساله‌وتنخواه براتی وانعام جماعت مذکوره بطغرا و مهر عالیجاه مشارالیه میرسیده ونسخه‌سان توپچیان‌را وزیر و مستوفی سرکار مزبوردر خدمت اشرف درحضور عالیجاه معظم‌الیه بعرض‌میرسانند .»

علاوه‌بر توپچی‌باشی، مقام‌دیگری بنام «وزیرتوپخانه» پس از او بامور توپخانه رسیدگی‌میکرد که وظایف‌او بدینقرار‌بوده‌است : «شغل‌مشارالیه آنست که کیفیات وتصدیقات حضور وخدمت اسفار و نسخجات سپه‌سالاران و سرداران که درباب ملازمان قدیمی نوشته میشده بعداز رقم عالیجاه وزیردیوان اعلی و تجویز عالیجاه توپچی باشی وزیر سرکار مزبور خط میگذاشته که درسرکار مزبور بدون مانعی معمول دارند و سایر کیفیات سرکارمزبور از توپچیان ومین‌باشیان ویوزباشیان وجارچیان توپخانه وغیر هم را نیز وزراء مزبور خط گذاشته وطوامیر و تصدیقات‌ونسخجات ملازمت مین‌باشیان ویوزباشیان و جارچیان و غیره تفنگچیان‌جدیدی‌نزد وزراء مذکوره ضبط وارقام ملازمت واضافه وتیول ومواجب‌آن جماعت را قلمی‌و عنوان‌مینوشته‌اند و ضمن ارقام واحکام ملازمت و مواجب وتیول‌و کیفیات مواجب وتیول‌و انعام وتنخواه براتی رامهر مینمایند و در روز سان توپچیان وزیرمزبور باتفاق‌مستوفی‌آن سرکار درمجلس بهشت‌آئین درخدمت نواب اشرف نسخجات سان وقدر تیول ومواجب وهمه‌ساله ونفری جماعت مزبوره را میخوانده» . با وزیرتوپچیان‌یکنفرمستوفی وسه‌الی چهارنفرمحرر‌همکاری داشته‌اند که وظایف مستوفی باینقرار بوده‌است : «وشغل مشارالیه‌آنست که سررشته برنفری وتاریخ‌صدور ارقام ملازمت وقدر مواجب و انعام‌وتیول‌و همه‌ساله وطلب همیشه کشیك درست‌میداشته واسناد دفتری و تصدیقات حضور وغیبت ونسخجات اخراج ومتوفی نزد مستوفی مومی‌الیه ومحرران سرکارمزبور ضبط‌میشده ازآنقرار بقلم‌سرکار جمع‌میداده‌اند که‌رسدمواجب

کیفیت طلب و تنخواه و تیول و همه ساله و استحکام و ارقام تیول و مواجب و همه ساله و براتی و غیره جماعت مزبور و بعد از ثبت و تحریر بخط و مهر مستوفی مشارالیه میرسند.» [۲۱]

منابع

۱ــ چند مقاله تاریخی و ادبی تألیف نصراله فلسفی انتشارات دانشگاه تهران. تهران ۱۳۴۲

۲ــ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. تألیف ابوالقاسم طاهری. از انتشارات فرانکلین. تهران ۱۳۴۹

۳ــ ارتش در زمان صفویه، نوشته دکتر لارنس لاکهارت (مجله اسلام) شماره ۳۳ ص ۸۹
The persian army in the Safavi period (Der Islam)

۴ــ یکصد و پنجاه سند تاریخی، از جلایریان تا پهلوی. از انتشارات ستاد بزرگ ارتشتاران کمیته تاریخ. بکوشش سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی تهران ۱۳۴۸

۵ــ در دربار شاهنشاه ایران تألیف انگلبرت کمپفر، ترجمه کیکاوس جهانداری. انتشارات انجمن آثار ملی تهران ۱۳۵۰

۶ــ عالم‌آرای عباسی. تألیف اسکندربیك منشی. انتشارات کتابفروشی امید. اصفهان

۷ــ تذکرةالملوك تألیف میرزا سمیعا چاپ دکتر دبیرسیاقی

۸ــ دستورالملوك میرزا رفیعا. بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه. ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ و ۶، سال ۱۶ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

9— Chah Abbas 1 er. par L. L. Bellan. Paris

10- Estat de la Perse en 1660. par Raphael du Mans. Paris

۱۱ــ سفرنامه شاردن (ترجمه محمد عباسی) تهران

۱۲ــ اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه

۱۳ــ اسناد بایگانی شده در رکوردافیس لندن

۲۱ ــ در سیاق عبارات تذکرةالملوك و دستورالملوك کلماتی مذکور است که لازم دید برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم معانی آنها را یادآور میشود: وزیر دیوان اعلی (صدراعظم) خط گذاشتن (گواهی کردن) طوامیر (صورت اسامی) تصدیقات و تسعیرات (ابلاغها ــ فهرستها) ملازمت (ورود بخدمت) ــ تیول (زمین و ملکی که مادام‌العمر به ملکیت داده میشد) ــ توابین (زیردستها ــ سرباز) مواجب همه‌ساله و قسری (مواجب سالانه افراد) ــ تنخواه‌براتی (حواله‌پول) جاری‌جیان (افرادجزء خدمه) ورود و سفر (خرج سفر)

بپخته شده باشد پنجم آنکه با جای مصالح
بزرگ باشد ششم آنکه پیش از گداختن مصالح
چوب با بیل آهنین میان کوره زنند پس جهت
علاج علتهای که مرکب‌اند من مصالح را بود
تا درس قلیا و یکی شوره یکی بعینها گداخته
و مرکب هم بر روی مصالح آید با چراکش که آن
چه باشد که بر سر آن تخته مثل تیشه نصب
میکنند بدین شکل جرم را بطرف خود کشیده
هر وقت دیده روی مصالح را پاک سازند

هفته را از سر کوره برداشته را [illegible]
با کره کشا که آن چوب کنند و میکند عمل ا
که اندک خمیده باشد بکشایند با این نحو که
سر کوزه کشا را بر بیضه که در راه کشا محکم
کرده اند گذاشته بر سر دیگران با چکوچ
ضربی زنند تا بیضه بدون کوره جهد و
مصالح از ناودان بر سر کوزه و از آنجا بدون کوزه
ریزد و اگر مصالح در میان کوزه چنان
بجوش آید که امکان بیرون زدن آن باشد باشد
میل آهنی طولانی سرش مثل دسته چوبین که
بیشتر ساخته باشند و گرم باشد با آن را
کشا دل را بگیرند تا نفذ روزنا نکه مصالح در کوزه

از آهن که سر آن بقدر دیگها یک خشکه فو
یعنی فرا یا فولاد باشد و چند دو سر آن قرار دو
و پایین آن بطریق کوبی و سوراخی باشد و از
جهت دستگیر یکبند داشته و از آن آلت سه عدد
یکی یکبند دهی و یکی دو دهی و دیگری طولانی
انوتوب باید ساخت و اگر خواهند یکبندی ساخته
دو مرتبه دیگر آهن بر آن وصل کرده موش میتوان
داد که غرض اسکه که آن میلی است از آهن و سر آن

نیز از خشکه یا فولاد باید و سر آن مثل قاشق و کمی
عمقتر از آن باشد و پایین آن میل که مثل میله آن
آلت نیز سه عدد باید طولانی که دو سیخ سلاک
شده و بستور اگر خواهند یکبندی آن دو مرتبه
دیگر آهن وصل میتوان کرد سیوم مثقب
کمانه کشیدن و آن میلی است سر آن نیز از خشکه
یا فولاد اما بهیئت مثقب نجاران باشد و پایین
آن مثل کوبی باید و از این آلت نیز بشرح مذکور سه
عدد میباید و یکی را دو مرتبه دیگر چاره میتوان
کرد چنانچه الحال گفته شد چهارم کمانه چوبین
جهت مثقب مذکور بطریق کمانه نجاران پنجم
چکوچ متعارف دسته چوبین سر آهنین چون افزا

ذکوره مهیا و سرهای انها بسیار خوب بگیری
...ها باشد که اگر کنده باشد از حرکت
بسیار انها کل میل در اتشه و صلبتر میشود و
منقولی که بر میل میان پیچیده اثر نکند اول
ید که مثقب را اندم من توب در پایین میل
میان و بدن درون توب یعنی در کل بخیه کذا شته
کمانه کشند چندانکه کل را تا بتوب سوراخ
رده مفتولها را که بر میل میان پیچیده برو
کمانه را بوقوف کشند که مبادا مثقب
شکند و در میان کل بخیه بماند و درست از میان
کل بخیه کمانه کشند که مبادا مثقب ببدن
[illegible] ١٠١ [illegible] سوراخ

بر کل بخیه کشند و بعد از ان کل را با این سوراخها
با اسکنه چکوچ نزنند تا کلها تمام بیرون اید
و اگر کل بخیه بسیار صلب شده باشد
و اسکنه کار نکند سوراخها که با مثقب
شده سرکه کهنه بسیار تند بخیه یکشبانروز
بگذارند تا نرم شود انگاه با اسکنه نیش کج منا...
بیرون ارند و اگر در جایی کل بماند که با اسکنه
و مثقب چاره نشود سر اندک پیچیده باشند
که در یک جماعت هکی کل و مفتول را بیرون
ارد بعد از ان چوبی در سوراخی که در سر است
قرار داده میل را بپیچند تا میل از سنان جدا شود
و اگر میل با سنان جوش خورده باشد و با...

قسمتی از کارخانه توپ ریزی دورهٔ صفویه

نشانها و مدالهای ایران

از آغاز سلطنت قاجاریه

تـا امـروز

از

محمد مشیری

نشان‌ها و مدالهای ایران

از آغاز سلطنت قاجاریه تا امروز

از

محمد مشیری

این بحث درسه‌قسمت بشرح زیر ازنظرعلاقه‌مندان میگذرد

قسمت اول:

- از آقا محمدخان تا پایان سلطنت ناصرالدینشاه

قسمت دوم :

- از مظفرالدینشاه تا انقراض سلطنت سلسله قاجار

قسمت سوم :

دوران سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیروسلطنت اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر

این سلسله مقالات که نتیجه‌سالیان درازکوشش درراه تحقیق وبررسی وتهیه عکس‌ها و اطلاعات مربوط به‌آن میباشد با کمال فروتنی و تواضع تقدیم پیشگاه اهل علم ودانش میگردد، امید است از اشتباهات ونقایصی که بطورحتم وجود دارد، مطلع فرموده وبرای تکمیل وتهذیب این مجموعه یاری فرمایند. موجب سپاسگزاری خواهد بود.

قسمت اول

مقدمه

موضوع تشویق وتقدیر خدمتگزاران اعم از سپاهی یا اهل قلم وتدبیر، همواره مورد توجه شاهنشاهان ایران از بدو تشکیل شاهنشاهی دولت هخامنشی تا امروز بوده و چه بسا با اهدای سلاح وجنگ افزار و وسایل شخصی سلطنتی از شمشیر وخنجر و سپر ونیزه گرفته تا خاتم و انگشتری خاص دست خود یا بخشش اسب و یراق و در برخی موارد اعطای شال و خرقه و لباس تن پوش خود به‌سرداران و سربازان و کسانیکه به‌نوعی در راه خدمت جانبازی کرده و از نثار خون خود در راه وطن وشرف مضایقه نداشته‌اند، موجبات سرفرازی وافتخار آنان را دربین اقران و اماثل فراهم ساخته‌اند.

سراسر تاریخ ایران مشحون از اینگونه ابراز لطف وعنایات است، گزنفون در کتاب خود موارد زیادی را نشان میدهد که کوروش کبیر در میدانهای جنگ اسب سواری خود را به جانبازانی که اسبشان مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفته اهدا کرده است و نیز ازپادشاهان دیگرچه پیش از اسلام و چه پس از آن در تواریخ آمده است که با بخشش های مختلف خدمتگزاران را تشویق کرده‌اند وعلاوه براعطای شمشیر و سپرهای مرصع و خنجرهای جواهر نشان تصویر خود را بعنوان افتخار و سرفرازی به‌دوستداران وفدائیان خویش اعطا کرده‌اند. بهر کسی‌فراخورحال وحرفه عنایتی داشته‌اند حتی به‌اهل قلم لوازم تحریر ازقبیل قلمدان وغیره بخشیده میشد. درتاریخ روابط سیاسی‌ایران با کشورهای دیگرمکرر میخوانیم‌برای ایجاد حسن ارتباط بین کشورها تمثال شاهان باهمدیگرمبادله شده وعلاوه برآن سکه‌های طلای بسیاردرشت که درروزهای تاجگذاری واعیادمذهبی یا نوروز ضرب شده وبین خدمتگزاران توزیع میگردید، پلاکهای بسیار زیبای بزرگ طلا و نقره و حتی مرصع به جواهر بسیار گرانبها منقش به

صورت سلاطین ساسانی[1] وچند مورد از سلاطین آل‌بویه وسلجوق وصفویه[2] درموزه‌های معتبرجهان موجود است که علت وجودی آنها بشرحی است که دربالا گذشت .

دراوایل قرن نوزدهم که دولت ایران به‌روابط سیاسی وتجارتی خود با کشورهای اروپائی بسط و توسعه داد، از طرف سلاطین کشورهای مزبور ضمن سایرهدایای ارسالی مدالهائی‌نیزاهدا میشد که بالمقابله بایست‌ازطرف ایران نیز دراین مورد اقدام میگردید، لذا موضوع تهیه نشان ازاینجا مورد توجه‌قرار گرفت و کم کم وبتدریج‌این مسئله‌تحت ضابطه وترتیب مشخص و معینی درآمد .

آقامحمدخان قاجار

اززمان سلطنت آقا محمدخان قاجار یك پلاك بامشخصات زیردردست است که گرچه بعضی‌ها با تردید کامل‌آنرا یك نوع سکه تلقی کرده‌اند ولی با درنظر گرفتن مراتب زیرما آنرا یکنوع نشان وجایزه میدانیم.

۱ـ پرفسور پوپ مرحوم درجلد دوازدهم تألیف معروف خودص ۱۱۴۸ مینویسد : این پلاك در زمان خود ارزش هزار تومان داشته است. باید در نظرداشت با وضع اقتصادی آن زمان ایران درمعاملات وتجارت هیچگونه احتیاجی بمبادله پول و سکه هزار تومانی (بانرخ آن روز پول) نبود.

۲ـ بطوری که درعکس ملاحظه میشود این سکه بصورت چهار گوش و مربع کامل است وتا کنون پول بزرگ وسنگین‌آنهم از طلا برای رواج در

۱ـ مراجعه فرمایند به‌مقاله بسیار جالب و جامع (مدال بهرام ساسانی) از بانوی دانشمند سرکارخانم دکترملکزاده بیانی در شماره ۱ سال پنجم مجله (بررسیهای تاریخی) ص ۱-۱۵

۲ ـ مراجعه شود به کتاب The art of IRAN تألیف آندره گدار لوحهٔ ۱۷۹ عکس بسیارزیبای یك‌مدال بزرگ طلااز شاه‌طهماسب ثانی موجوددر Cabinet des Médailles پاریس

کسب وکار ومعاملات بازرگانی بصورت مربع دیده‌نشده وازنظرخوشدست بودن ونگهداری در جیب‌هاو کیسه‌ها، عموماً برحسب معمول جهانی سکه‌ها گرد و مدور و اگر دربعضی مواردنادر، بصورت هندسی دیگرضرب میشد میبایست بدون گوشه بوده وتیزی نداشته باشند.

علی‌ای حال ما تصور میکنیم این پلاك یك نشان یامدال بوده که برای تشویق و تقدیر خدمتگزاران اعطا میشد و درزمان صفویه نیز از این نوع سکه‌های خیلی بزرگ به‌ندرت داده میشد ونمونه‌هائی از آنها موجوداست وحتی امروز در زمان سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر ازاین سکه‌ها و مدالهای طلای بسیار درشت و سنگین ضرب میشود که در جریان مبادلات پولی واقع نشده است.

بهرحال مشخصات نشان مزبور بشرح زیراست :

ـ روی نشان:

کلمهٔ **یا محمد** در ترنج بالای سکه و در داخل دایرهٔ وسط ،کلمات **لااله‌الاالله ، محمد رسول‌لله ، علی ولی‌الله** با خط نستعلیق زیبا و درترنج زیرکلمه **یا علی**

ـ پشت نشان:

در ترنج بالا **الملك‌لله** ودروسط مربع‌داخلی، ضرب دارالسلطنه طهران به‌خط ثلث جلی ودرترنج پائین سنه۱۲۱۰ .

وزن :

۷۵۷۷/٦ گرن

ـ این نشان‌سابقاً درموزهٔ شخصی Sir B.Eckstein بود که‌حال به‌موزهٔ عمومی بنام Ashmolean تبدیل شده ودرآنجانگاهداری میشود .
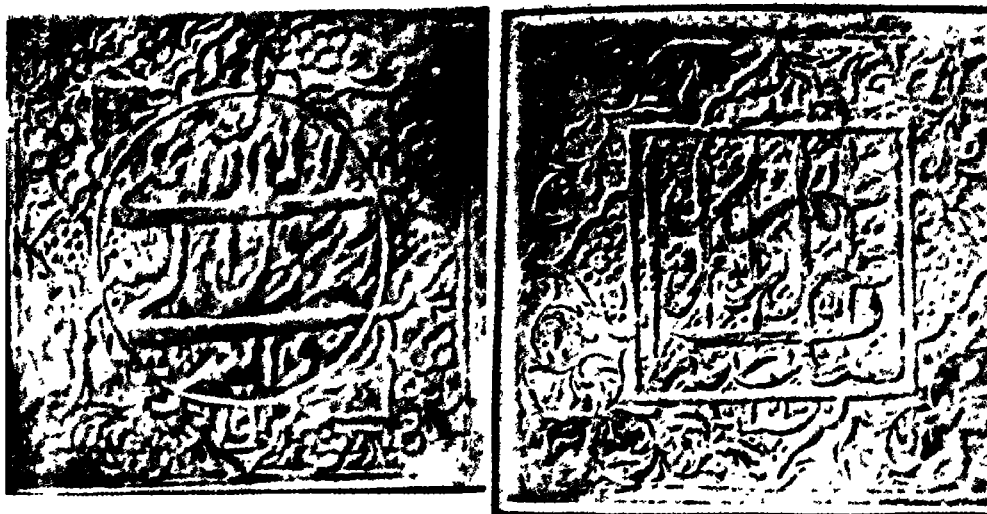
نشان یا سکه هزارتومانی آقا محمدخان قاجار
(شکل ۱)

با اینکه‌درروی‌سکه کلمه طهران به وضوح کامل دیده‌میشود وهیچگونه درآن نمیتوان تردید کرد متأسفانه مرحوم پوپ آنرا اشتباهاً **اصفهان** قید کرده‌است .

زمان فتحعلیشاه قاجار

اولین نشان ایران کـه صورت رسمی پیدا کـرد ، در زمـان پادشاهی فتحعلیشاه ، دومین پادشاه سلسلهٔ قاجار ایجادشد که نشان**شیروخورشید** نام داشت .

این نشان در بدو ایجاد بسیار مهم بود ومورد توجه و عـلاقه اشخاص بزرگ و سرشناسان قرار گرفت . سرجان ملکم ، در کتاب **«تاریخ ایران»** پس‌از شرح‌مبسوطی که دربارهٔ علامت‌پرچم ایران **وشیروخورشید** میدهـد ، چنین‌مینویسد :

«... نشان افتخار است که برطلا ونقره به سرداران و صاحب‌منصبانی که درمحاربه با اعدای مملکت از امثال اعتباری حاصل کرده ، از جـانب پادشاه عنایت‌میشود .

نشان افتخار ، منقش به‌نقش شیروخورشید دراین اواخر به‌چند نفراز سفرای فرنگستان که‌بادولت‌در مقام‌مصافات بوده‌اند داده شده‌است‌وهم‌چنین به صاحبمنصبان وسربازانیکه در جنگ روس مردانگی بظهور رسانیده بودند ، از سده سلطنت‌عنایت‌شد یکی از صاحبمنصبان انگریز که دز این اواخر با ایشان بود میگوید خیلی فخرمیکنند به‌داشتن نشان‌مزبور وجهد میکنند به‌تحصیل کردن آن .»

مراجعه به‌ترجمه آن کتاب‌چاپ طهران ص۲۰۰ج‌دوم.

دراین نشان بطوریکه درشکل ۳ ملاحظه میشود شیر بدون شمشیر و مطابق مرسوم‌آن عهد که درسکه‌ها وپرچم‌ها نیزمعمول بوده بحالت‌نشسته بوده ودر پشت آن خورشیدی طالع است .
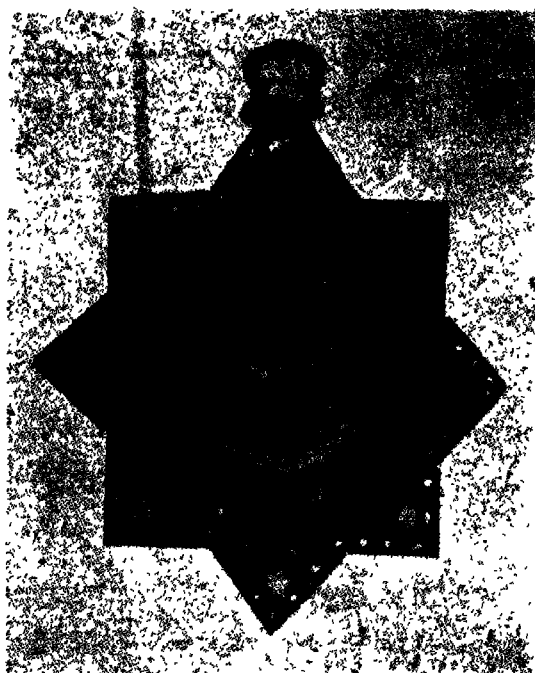
اولین نشان شیروخورشید ایران مکلل به الماس

(شکل ۳)

دانشمند ارجمند آقای یحیی ذکاء در کتاب پر ارزش تألیف خود بنام **(تاریخچهٔ تغییرات و تحولات درفش و علامت ایران)** از انتشارات وزارت فرهنگ وهنر تصویـری از کتاب (سفیر ارمنی فتحعلیشاه) به سال ۱۸۱۷ میلادی در پاریس بزبانهای فرانسه ، فارسی ، ارمنی چاپ شده ، آورده‌اند که عیناً درزیر ملاحظه میشود ودراین تصویر سفیر فتحعلیشاه بنام‌ملك‌شاه نظر زاده شادوریان با نشان شیروخورشیدوحمایل آن‌دیده‌میشود .

تصویر ملك نظرشاه نظرزاده ، میرداود
با نشان شیر و خورشید و حمایل آن
(شکل ۳)

در کتـاب **(نشان های جهان و روسیه تا سال ۱۹۱۷)** [۳] (ای . گ . اسپلاسکی) چاپ لنین گراد سال ۱۹۳٦ م. درصفحه ۹۹ دربارهٔ اولین نشان **(شیروخورشیدایران)** چنین مینویسد :

« نشان شیروخورشید درسال ۱۸۰۸ میلادی از طـرف فتحعلیشـاه به تقلید ازاقدام شاه‌سلیـان سوم درایجاد نشان هلال احمر عثمانی تأسیس‌شده

۳ ــ این کتاب بسیار نایاب وارزنده ازطرف آقای کریم‌زاده دوست ارجمندم بمن مرحمت شده که از هدیه ایشان بسیار سپاسگزارم .

وپنج درجه است (به‌نسبت تعداد وطول اشعهٔ ستاره‌های نشان) که درجهٔ اول آن‌هشت‌پره‌ودرجات‌دیگر٦وپنج‌پره شعاع‌دارد. این نشان‌ها برای خارجی‌ها که مفتخربه‌دریافت‌آن‌میشوندبانوارسبز وجهت داخلی‌ها بانوارآبی‌است .

بعداً اظهارنظرمیکند که‌به‌مناسبت دسترسی زیاد درروسیه معروف‌بوده وبدست‌آوردن‌آن‌زحمتی نداشت و بهمین مناسبت دوستداران‌نشان‌ازآنها استفاده میکردند . داین اظهارنظر چقدر با نظریه مرحوم میرزا علیخان امین‌الدوله مطابق است که مینویسد :

« دراعطای نشان شیروخورشید ونشان تمثال همایونی پای‌اسراف‌بمیان آمد .... امتیازات دولتی که برای اعضا و اعضاد دولت عوض عمر وجان‌است وبایدعزیز ومحترم‌بماند ، بدست‌هوس مردم ازجندی وقلم‌افتاده .....»مراجعه بشود به صفحات ۱۷و۱۸ کتاب خاطرات سیاسی امین‌الدوله چاپ تهران ، بکوشش‌حافظ فرمانفرمائیان، سال ۱۳٤۱ .

نشان‌عجیب وجالبی از فتحعلیشاه بنام (نشان‌ظفر) به سال ۱۲٤۳ قمری در تبریز ضرب‌شده که بشکرانهٔ فتح‌و ظفر دربین رجال‌واعیان وعلما توزیع گردیده‌بود .

خواننده‌محترم بایدبداند منظور از این‌فتح ، شکست ننگین جنگهای دوم‌ایران‌وروس بود که به‌مصالحه تر کمن‌چای منجرشد و درشب پنجشنبه پنجم ماه شعبان سال ۱۲٤۳ قمری بین‌دولتین روس‌وایران منعقد گردید ودر حدود متجاوز از یک‌قرن کشور عزیز ما گرفتار عواقب ومصائب‌ناشی‌ازآن (فتح!!!)بود .

مرحوم‌میرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام‌فراهانی‌صدراعظم شهید محمدشاه(متخلص به‌ثنائی)دربارهٔ این‌سکه صاحبقرانی که‌بمنظور فتحنامه ضرب شده‌می گوید :

سکه‌صاحبقرانی‌برشمامیمون‌نبود　　بازآن‌بیهوده سلطان‌بن‌سلطان‌شما

مشخصات‌این‌نشان بشرح زیراست :

طرف روی (نشان ظفر)
(شکل ٤)

پشت نشان ظفر
(شکل ٥)

وزن - ٣٥٠٣/٥ گرن ، از طلای ١٨ عیار وبطوریکه ملاحظه میشودبر روی وپشت آن اشعارخنك وبیمزه زیرنقش شده‌است .

روی نشان :

در وسط دایره داخلی ، عبارت سکه فتحعلی شه خسرو صاحب‌قران

در دایره بیرونی ، چهار مصراع زیر نقش شده :

ضراب قضا خالق اکبر آمد — صراف قدر شاه مظفر آمد

ازتیغش‌قلب‌جیش‌دشمن بشکست — وزنامش سکهٔ فتح بـرزر آمـد

پشت نشان :

در دایره وسط ، کلمات ضرب‌دارالسلطنه تبریز ١٢٤٣

در دایره بیرونی ، چهار مصراع زیر نقش شده :

برپیکر زر نام شهنشه ایـن است — بامهر فکنده عکس برمه این‌است

برقلب شکستگان‌درستی‌بخش است — ما احسن منه صبغةالله این است

عکس وتفصیل این مدال اولین بار در Numismatic Chronicle چاپ لندن ، سال ۱۹۲٦ صفحات ٧٤ - ٢٦٨ چاپ شده است ولی ما عکس آن را از کتاب رابینو کپیه کرده‌ایم .

عباس میرزا ولیعهد ، نایب‌السلطنهٔ قاجار

عباس میرزاولیعهد فتحعلیشاه که فرماندهی قوای ایران را در جنگهای ایران و روس برعهده داشت ، یك مدال نظامی از طلا ونقره ایجاد کرده‌بود که به صاحبمنصبان و سربازانی که در جنگ‌هاابراز لیاقت کرده و ازخود دلیری نشان میدادند اعطا میکرد .

مقام واهمیت این نشان بقدری بود که برای بدست آوردن آن کوشش بسیار میبایست کرد واز نثار جان خودداری نمیکردند و نایب‌السلطنه در اعطای آن بسیار دقیق بود مرحوم امین‌الدوله در کتاب (خاطرات سیاسی) زیر عنوان (دریغ کردن عباس میرزا از اعطای نشان) چنین مینویسد :

«وقتی‌حسین‌پاشاخان سرتیپ‌مراغه‌ای حکایت میکرد که‌دررکاب‌مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه در محاصره ویورش قلعهٔ امیرآباد زخم گلوله برداشته بودم در چادر خود در بستر افتاده ، نایب‌السلطنه به روش‌سرداران بزرگ ، خود بااطباء فرنگی وایرانی مخصوص خود در اردو گردش وحتی به سربازان‌مجروح وارسی‌میکرد به‌چادر من آمد ، احوال پرسی ودلجوئی کرد وزخم مراکه در شانه بود ، طبیب وجراح مخصوص ولیعهد دید و به من اطمینان داد که زخمت علاج پذیر است ، به بالینم نشست و فرمود چه میخواهی ؟ به ادب گفتم : سلامت ولیعهد . گفت موقع تعارف وتملق نیست ، هزار تومان نقد به من انعام فرمود ویکی از قراء معتبر مراغه راکه وقتی اظهار میل وتقاضای قبول کرده بودم به نان خانه من بخشید گفتم مرحمت و عنایت فوق انتظارم بود اگر بجای این دواحسان یکپاره نقره بده که در سینه‌ام بدرخشد برمن گواراتر است .

نایب‌السلطنه برخاست‌وفرمود اگر زخم توازپشت‌نبود مضایقه‌نمیکردم، خدمت‌امروزی همین قدرجایزه داشت که دادم .» (ص ۱۷ ، خاطرات سیاسی امین‌الدوله)
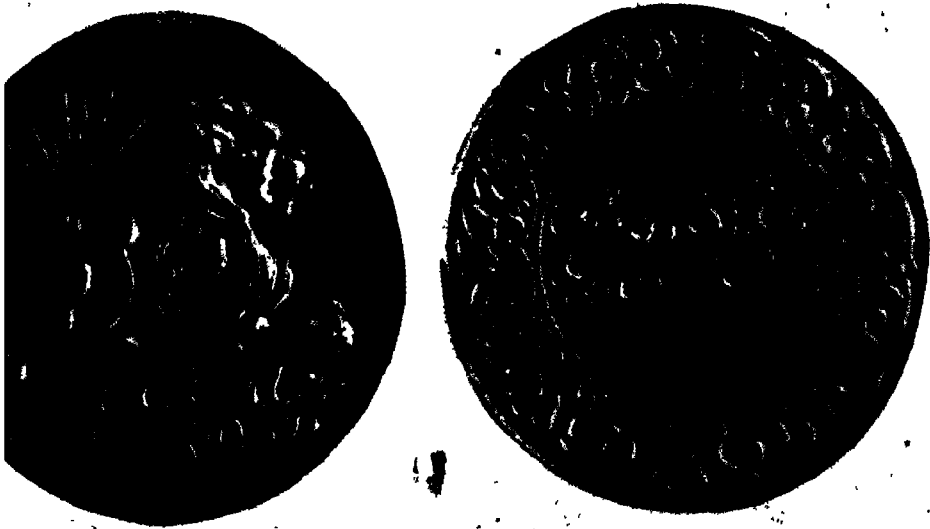
روی و پشت مدال عباس میرزا
(شکل ٦)

این نشان در انگلستان ضرب خورده و دارای مشخصات زیر است :

روی نشان

عکس شیر خوابیده که خورشید از پشت آن طالع است ودر قسمت زیرین آن دو مصراع زیر نقش شده است :

جهاندار عباس شاه جوان ولیعهد دارای روشن روان

پشت نشان

در روی دیگر بیت زیر نقش شده است :

براین در کسی کوبه خدمت شتافت زخورشید احسان ما بهره یافت

دانشمند محترم آقای یحیی ذکاء در کتـاب سابق‌الذکر ص ۲۵ چنین مینویسند :

دریك روی این مدال علامت شیر و خورشید عبارت :

جهاندار عباس شاه جوان ولیعهد دارای روشن‌روان

و در روی دیگر بیت زیر :

هر شیردل که دشمن شه‌راعنان گرفت از آفتاب همت ما این نشان گرفت :

ضرب خورده ولی بطوریکه در تصویر ملاحظه شد عبارت پشت مدال بیت دیگری بود و چنین مدالی هم که مرقوم فرموده‌اند اگر وجود داشته باشد متأسفانه‌بنده ندیده‌ام ولی تصور میکنم جناب آقای ذکاء این‌موضوع را از ص ٦٩ کتاب (سکه‌ها ومدالهای ایران) تألیـف را بینو چـاپ ۱۹٤٥ برداشته باشند و بعداً توجه نفرموده‌اند که مرحوم را بینو اشتباه خود را در کتاب دیگرش (آلبوم سکه‌ها ومدالهای ایران) چاپ ۱۹۵۱ درصفحه٤٥ تصحیح کرده است وبیت شعری را که در عکس مشاهده میشود آورده‌اند ، متأسفانه آن مرحوم درآنجا هم اشتباه کرده‌وبجای کلمه «در» «زرا» آورده که قطعاً درست نیست . باعرض معذرت از آقای ذکاء تقاضا دارم اگر در جای دیگر ویا نزد کسی ازآن مدال بامشخصاتی که مرقوم فرموده‌اندوجود داشته‌باشد مرقوم فرمایند تابرای تکمیل این‌مجموعه ازآن‌استفاده شود .

برای‌اطلاع‌بیشتردرباره‌این‌نشان‌مراجعه شود به‌نوشته‌آقای Fraehn در Catalogue des Médailles Orientales Dr. Sprewitz (Opuse,Posth V.I, P. 186)

محمد شاه قاجار

دربارهٔ نشان‌های‌زمان محمد شاه ، مقاله بسیار کامل و جامعی در شمارهٔ ۳ سال‌ششم مجله‌بررسیهای تاریخی بقلم جناب آقای سرهنگ یحیی شهیدی چاپ شده و اولین آئین نامه نشانهای رسمی دورهٔ‌قاجاریه که بوسیله حاج

میرزاآقاسی صدر اعظم محمدشاه تدوین شده بود باعکس و تفصیلات‌نشانها درج گردیده بود لذا نیازی به بحث و تجدید مطلب نیست و علاقه‌منـدان بنحو احسن از آن استفاده خواهند فرمود .

باید توجه کردیکسال قبل از تدوین‌آن قانون که دربیستم محرم۱۲۵۲ به صحه‌شاه رسیده واجرا گردیده است نشانی از طلا مورخ به ۱۲۵۱قمری ضرب شده وبین رجال و سرداران توزیع شده است .

کتابچه‌ای دردست‌است که‌دراجرای اولین‌قانون نشانهابه کسانیکه‌بعلل مختلف مفتخربه‌دریافت نشان‌ازدرجات مختلف شده‌اند درآنجابطورتفصیل فهرست شده ودرمقابل بعضی‌ازاسامی به‌خط (محمدشاه) یادداشتهائی‌شده که جالب است ومادرضمن مقاله دیگری ازآنها یادخواهیم کرد.

اولین نشان محمدشاه درعکس‌زیرملاحظه می‌شود.
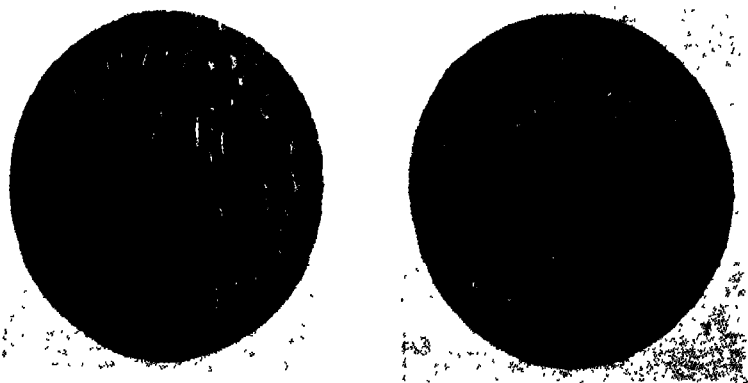
پشت و روی مدال نشان اولین نشان طلای محمد شاه
(شکل ۷)

مشخصات نشان مزبور به‌شرح زیراست:

روی نشان

در دایـره داخلی: اناحجةالله وخاصة باخط ثلث.

در دایـره بیرونی: نام‌پیغمبر وفرزندش فاطمه زهراعلیها سلام ونام‌های، ۱۲ امام بصورت زیر دردومصراع آورده‌است .

۳ـ مدال دیگری متعلق به‌مجموعهٔ آقای ذکاء دراین‌جا معرفی میشود این مدال ازمس‌است وازشیر لحوابیدهٔ روی آن ممکن است حدس‌زد که از دومدال بالا ازحیث زمان قدمت داشته‌باشد مخصوصاً نقش‌سلاحهائی که بر روی‌آن دیده میشود مارا دراین گمان خودتائید میکند.
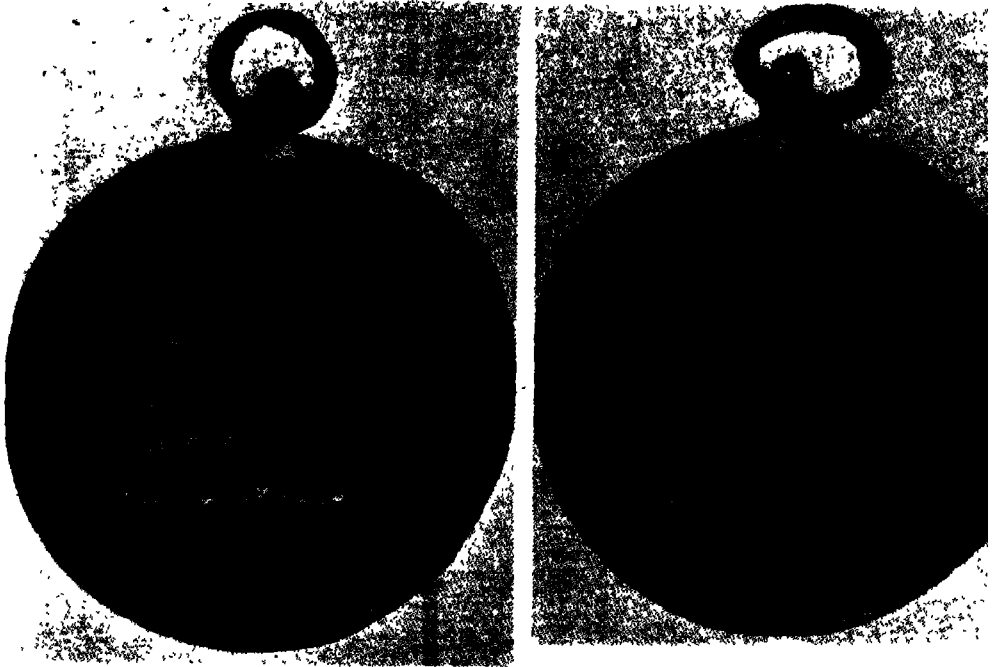
پشت و روی مدال مسی از دوران محمد شاه از مجموعه‌ی مدالهای آقای ذکاء
(شکل ۱۰)

مدالها و نشان های ناصرالدینشاه قاجار

نشانها ومدالهای اوایل‌سلطنت‌ناصرالدینشاه دنباله همان نشانهای دوران پادشاهی محمد شاه بود و کم کم تغییرات عمده‌ای در وضع آنها پیش آمد و صورت‌بهترومرتب‌تری به‌خود گرفت.ونشانهای‌دیگری‌برحسب مورداحتیاجی که پیش میآمد برمجموعهٔ گذشته افزوده گشت.

یکی ازآنها ایجادنشان (تمثال همایونی) است که تصویرآن درصفحه

۲۱۰مجلهٔ بررسیهای تاریخی (شماره ۳ سال ششم) درضمن مقالهٔ سرهنگ ـ شهیدی آمده است ودیگر تغییراتی است که در آئین‌نامه نشان شیروخورشید مخصوص‌خارجیان بدستور ناصرالدینشاه‌توسط‌میرزا آقاخان نوری‌صدراعظم داده‌شده و عین آئین‌نامه نیزدرهمان‌شماره درج شده است .

و نیزدرسال ۱۲۸۷ نشان‌های اقدس وقدس ومقدس ایجاد شده که چون آئین نامهٔ آن ها نیـز در همان مقاله مشروحاً درج شده ما را بـی نیاز از توضیح می کند .

چون‌ضمن مقالهٔ آقای سرهنگ شهیدی‌عکس‌هائی که درج شده ازمنابع خارجی گرفته شده وعموماً بوسیله نقاشی تهیه شده و با اصل نشان ها فرق دارد ما چند عکس از خود نشان ها را در اینجا میآوریم که مزید استفاده علاقه‌مندان باشد.
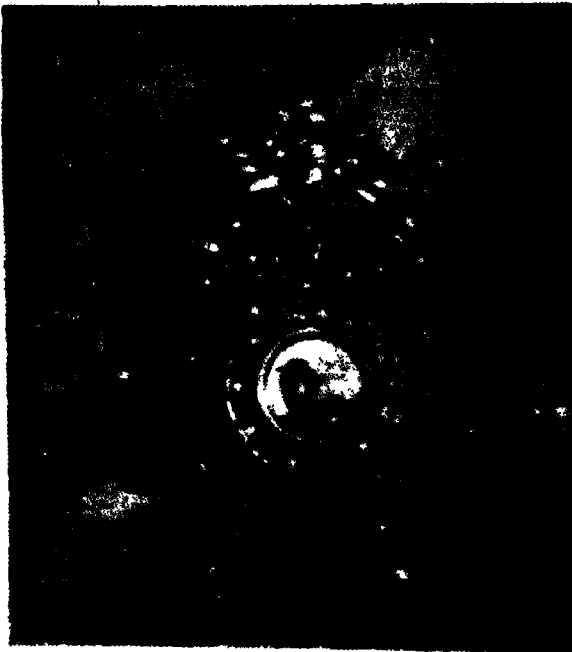
نشان شیروخورشید شش‌پر مکلل به الماس‌موزهٔ مردم‌شناسی

(شکل ۱۱)

نشان شیروخورشید شش پر الماس نما موزه‌ی مردم شناسی
(شکل ۱۲)

نشان شیر وخورشید الماس‌نما با نوار و رزت آن
از موزه‌ی مردم شناسی
(شکل ۱۳)

نشان شیروخورشید پنج‌پر الماس‌نما از مجموعه‌ی آقای ذکاء
(شکل ۱۴)

نشان شیروخورشید نقره موزه‌ی مردم شناسی
(شکل ۱۵)

نشان آفتاب :

بسال ۱۲۹۰ قمری که مصادف با هفدمین سال‌سلطنت ناصرالدینشاه بود به‌تشویق میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم ، شاه قصد عزیمت فرنگستان نمود ومقررشده بود که این مسافرت بطوررسمی انجام گیرد چون سلطنت بریتانیا به‌عهده ملکه ویکتوریا بود وضمن تشریفات رسمی پیش‌بینی مبادله نشان‌ها بین شاه ایران وملکه بریتانیا شده بود وتا آنوقت نشان مخصوصی که به تاجداران زن اهدا شود درایران وجود نداشت لذا نشان‌آفتاب‌ابداع شد وقانون‌آن همان است که در ص ۲۲٤ مجله شماره ۳ درج شده مرحوم
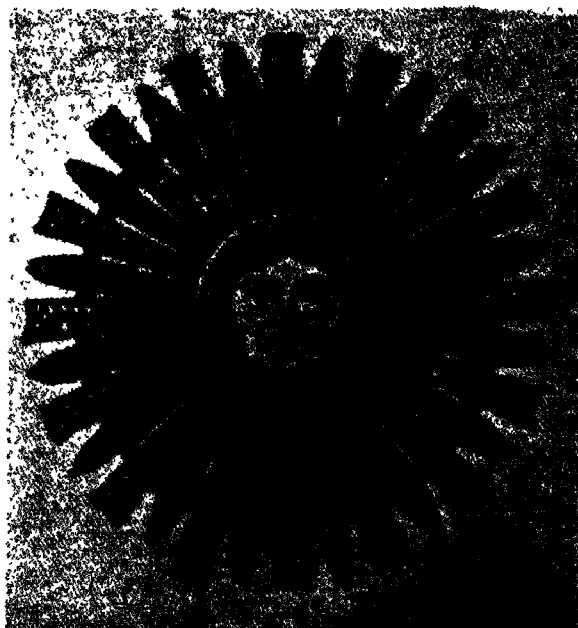
نشان آفتاب مخصوص ملکه‌ها و خانم‌های مجللهٔ عالیمقام
(شکل ۱٦)

اعتمادالسلطنه در ص ۳۳۰ ج ۳ منتظم ناصری درمراسم پذیرائی ازشاه ایران درلندن وتبادل نشان بین ناصرالدینشاه وملکه انگلستان می‌نویسد :

« .... اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان برخاسته

بدست خودشان‌به‌پیکر انور ملوکانه زدندوحمایلش را انداختندو‌اعلیحضرت همایون هم حمایل و نشان آفتاب مکلل به‌الماس را با نشان تصویر بی‌نظیر مقدس همایون به‌اعلیحضرت پادشاه انگلستان دادند . »

درص۲۲۵همان مقاله‌ی‌اشاره شده دربالا تصویری‌از (نشان آفتاب) درج شده که باحقیقت وفق نمیدهد وچون نقاشی دستی است‌فقط توجه به‌زیبائی آن شده ولی با آئین‌نامه ابداً تطبیق نمی کند و خود جناب آقای شهیدی نویسندهٔ محترم مقاله چه‌خوب توجه فرموده ودر آخرمقاله این اختلاف را تذ کرفرموده‌اند ما یك عکس از نشان مزبور را از کتاب روسی تألیف اسپلاسکی چاپ لنینگراد (صفحه ۱۰۰) دراینجامیآوریم. (شکل۱۶)

نشانهای دیگر زمان ناصرالدینشاه ذیلا معرفی میشود .

(باید دانست بعضی ازنشانها ازمجموعه‌های مختلف اشخاص و چندتای بقیه از کتب ومجلات و کاتالو کهای موزه های ایران و جهان عکس برداری شده که درآخرمقالات ضمن جدولی منابع آنها درج می‌شود .)

۱ ـ نشان جلادت :

ـ ازنقره مانند نشانهای جلادت دوران سلطنت محمد شاه .
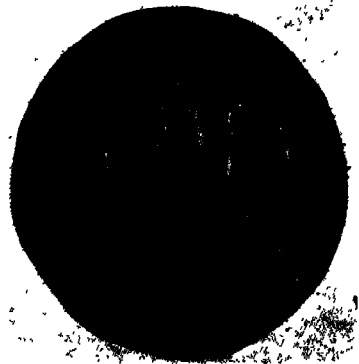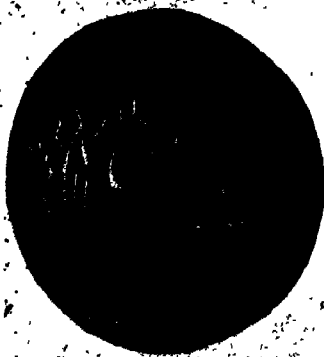
(شکل ۱۷)

روی نشان :

ـ داخل دائره وسط : السلطان ابن‌السلطان ناصرالدین شاه قاجار.

ـ دائره خارج : هرشیردل که دشمن شه را عنان گرفت .

از آفتاب همت ما این نشان گرفت .

پشت نشان :

ـ نقش شیروخورشید روبه‌چپ باحاشیه‌ی بر گ زیتون وبلوط وتاج کیانی دربالای آن .

ازمشخصات فوق تصورمیرود متعلق به‌اواسط سلطنت ناصرالدینشاه باشد.

۲ ـ نشان نقره (این نشان را رابینو مورخ ۱۲۸۹ میداند) .
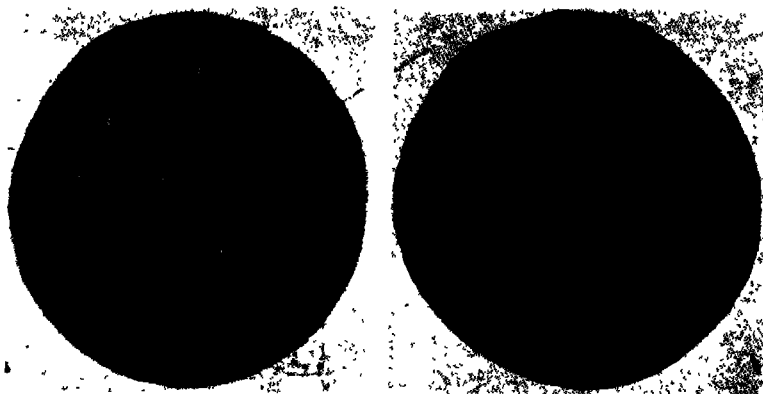
(شکل ۱۸)

روی نشان :

ـ داخل دائره وسط : السلطان ابن‌السلطان ناصرالدینشاه قاجار.

ـ دائره خارج : هرشیردل که دشمن شه را عنان گرفت.

از آفتاب همت ما این نشان گرفت .

ـ خط روی این نشان بسیار زیباتراز نشان قبلی است .

پشت نشان :

ـ نقش شیروخورشید با تاج کیانی در بالا وحاشیه بر گ خرما ، در گوشه

چپ بالا عبارت انا فتحنالك فتحاً مبينا با خط نستعليق بـد (ضمناً كلمه فتحنا را هم به‌غلط فتحا نوشته‌اند).
روی شیردراین‌نشان بطرف راست است ویالهای شیربسیارزیبا ومرتب‌نقش شده است .

۳ ـ نشان طلای ناصری :

مشخصات :
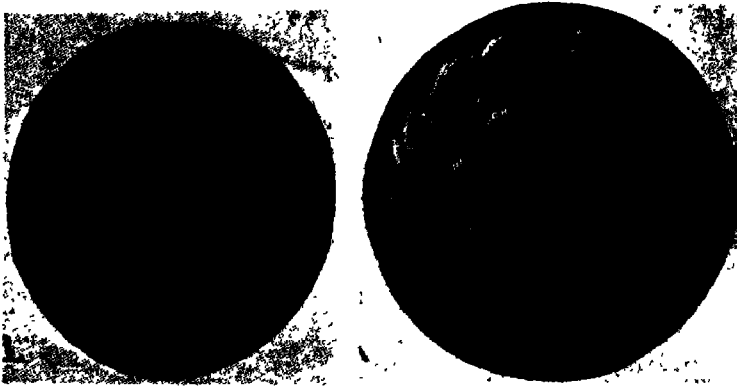
(شکل ۱۹)

ـ این نشان ۲۲۰ گرن وزن‌دارد ودرضرابخانه جدیدناصری‌ضرب شده‌است. وبطوریکه درشکل پیداست بسیارزیبا است .

ـ روی نشان:

ـ داخل دائره وسط : ناصرالدینشاه قاجار ۱۲۹۷ .
ـ دائره خارج : هرشیردل که دشمن شه‌را عیان گرفت (عنان را به‌غلط عیان حك کرده‌اند) .
از آفتاب همت ما این نشان گرفت.

پشت نشان :

ـ نقش شیروخورشید بسیار عالی با حاشیهٔ برگ بلوط وبرگ‌زیتون که با روبان بسیار قشنگ در زیر ،گره خورده .

ـ توجه فرمائید این نشان دربالای آن نقش تاج ندارد .

۴ـ نشان طلای دیگر

با همان مشخصات شماره قبلی با کمی اختلاف.
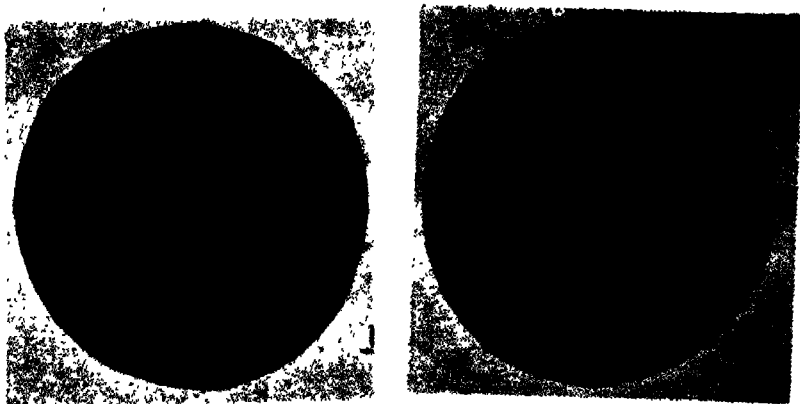
(شکل ۴۰)

ـ فرق این نشان با نشان طلای قبلی اولا اشتباه قبلی عیان تصحیح شده و درثانی مورخ به سال ۱۳۰۰ است ولی باید دانست که این نشان ازسال ۱۳۰۷ قمری مورد استفاده قرار داده شده است .

۵ ـ نشان نقره
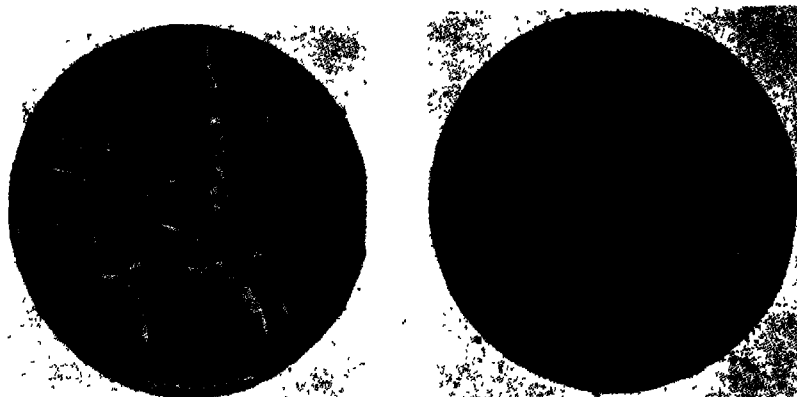
(شکل ۴۱)

مشخصات :

روی نشان

عکس جالبی از ناصرالدین شاه با کـلاه بلند کج واپولت هاو حمایل کـه طرفین صورت شـاهنشـاه ناصرالـدین بـا خط نستعلیق نوشته شده.

پشت نشان

در وسط شیر و خورشید و تاج بسیار زیبا با حاشیه بر گ که در دور آن عبارت (بهفخردولت علیه ایران) و زیر روبان ۱۲۷۳ قیدشده است .

ـ این نشان بسیار نایاب و ارزشمند است .

۶ ـ نشان نقره

(شکل ۳۲)
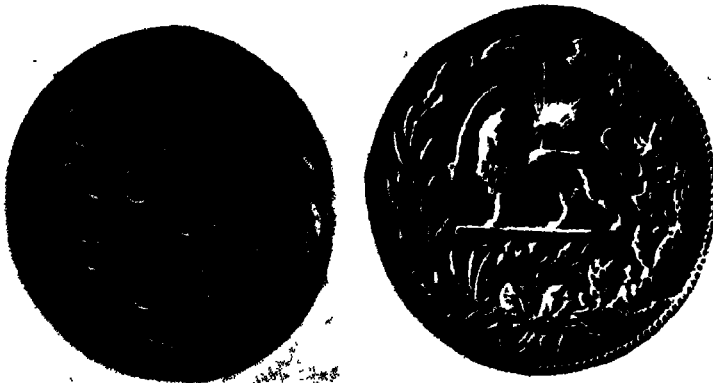
ـ این‌نشان بیادگارسی‌سال سلطنت ناصرالدین‌شاه که قرن‌حساب‌میشود و مقارن با صدم سال تأسیس سلطنت قاجار بود ضرب شده .

روی نشان :

ـ داخل دائره : هوالناصر دربالا وعبارت (بیادگار قرن جلوس‌همایون که قرین سال صدم‌سلطنت قاجاراست درضرابخانه دولتی ضرب شده۱۲۹۳).

پشت نشان :

شیروخورشید با مشخصات شکل‌شماره۱۹

۷ ـ نشان ناصری، مخصوص مدرسه نظام ناصری

(شکل ۲۳)
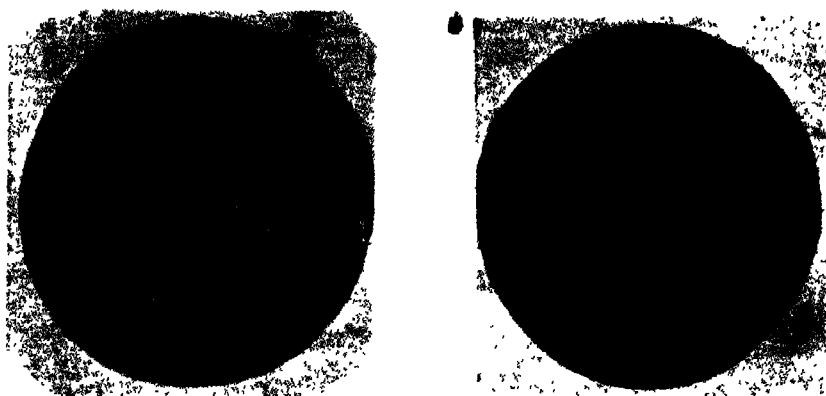
روی نشان :

ـ داخل دائره وسط : کلمه ناصری و رقم ۱۳۰۰۷ که منظور ۱۳۰۷ قمری است و اشتباه نوشته شده .

ـ در دایره خارج : در پنج قسمت مجزی عبارات : امتیاز کامرانی ـ فضیلت ـ غیرت ـ شاه پرستی ـ وطن دوستی باخط ثلث نوشته شده .

پشت نشان :

عیناً همان مشخصات شماره ۱۹ را دارد .

۸ ـ نشان یادگاری بازدید قورخانه (از نقره)

(شکل ۲٤)
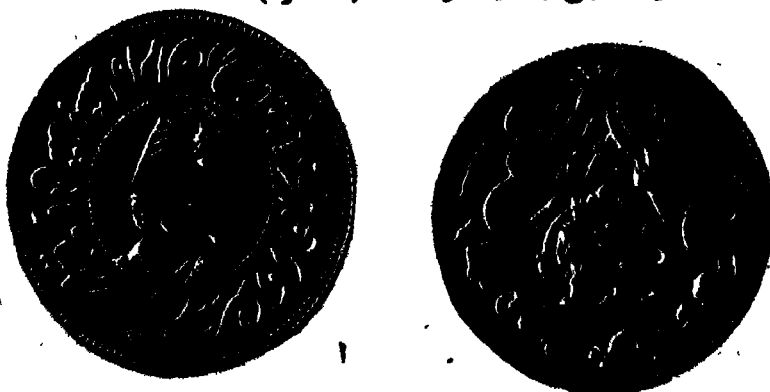
روی نشان :

ـ در داخل دائره وسط : عکس جالبی از ناصرالدین شاه

ـ داخل دائره خارج: بمناسبت‌تشریف‌فرمائی‌شاهنشاه ایران‌درقورخانه مبارک که بجهت افتخار اداره ضرب شد .

پشت نشان :

در وسط‌شیروخورشید دو فرشته تاج کیانی را بالای‌شیر گرفته‌اندورقم ۱۳۰۱ در زیرپای‌شیرحك شده است .

از این مدال مسی هم دیده شده است .

۹ ـ نشان رشادت (نقره)
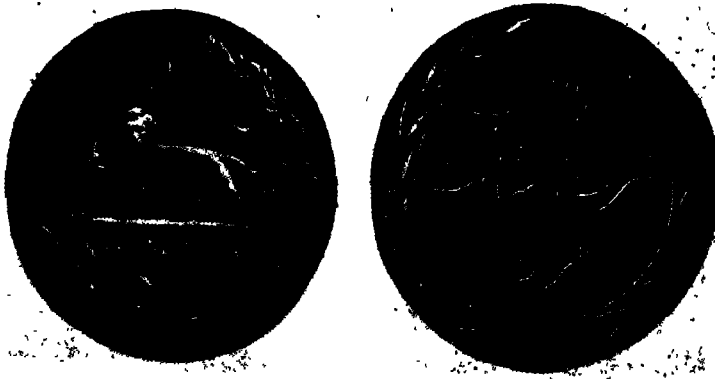
(شکل ۲۵)

برروی‌این نشان به‌خط نستعلیق خوب کلمات هوالغالب ـ غیرت ورشادت درطهران در سه خط نوشته شده وپشت نشان عیناً مانند شکل۱۹ است .

۱۰ ـ نشان افتخار (ازنقره)

مانند شماره ۲۵ است فقط عبارات عوض شده و (العزة لله ـ افتخار و امتیاز درطهران) برروی نشان قید شده است ونقش زینت حاشیه هم‌باحاشیه آن فرق دارد و پشت‌نشان عیناً مانند شکل۱۹ است .

(شکل ۳٦)
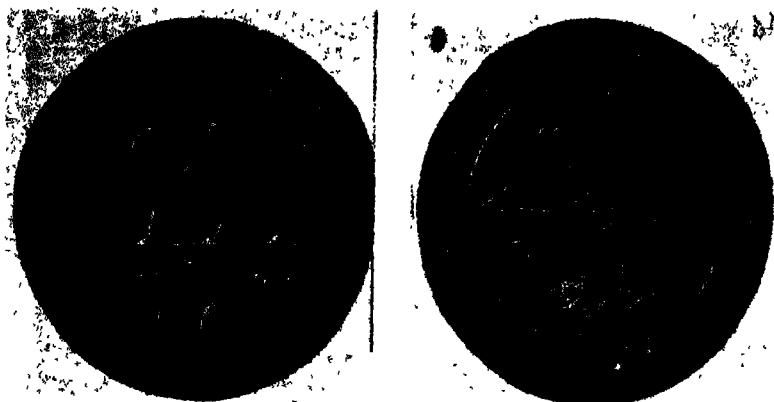
۱۱ ـ نشان افتخار (از نقره)
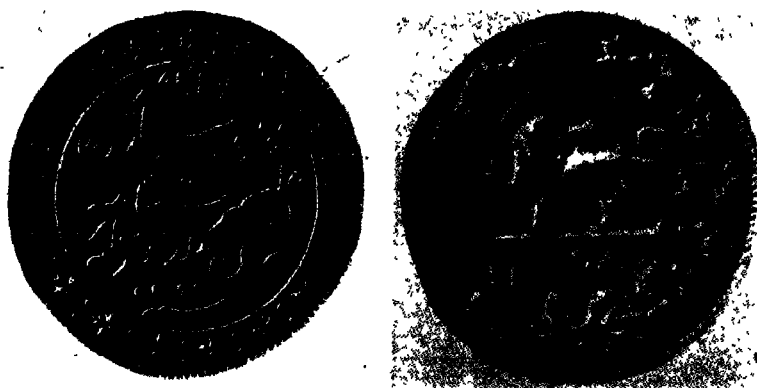
(شکل ۳۷)

روی نشان:

هوالناصر ، افتخار وامتیاز از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ایران خلدالله ملکه سنه ۱۲۹۹ .

پشت نشان:

مانند شکل شماره ۱۹ است .

۱۲ ـ نشان نظامی (نقره)
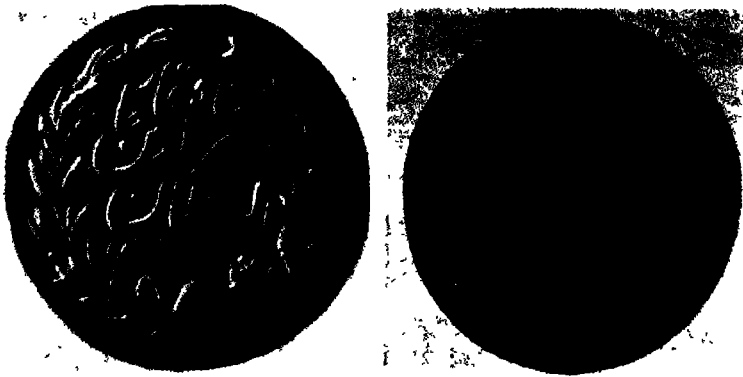
(شکل ۲۸)

روی نشان :

السلطان ناصرالدین شاه باحاشیه برگ تزئینی .

پشت نشان :

مانند شکل ۱۹ است .

۱۳ ـ نشان توپخانه (نقره)

(شکل ۲۹)

روی نشان :

مانند شکل۲۸

پشت نشان :

در وسط شیروخورشید که اطراف آن دو لوله توپ و پرچم و شمشیر وتبرزین وشیپور وسرنیزه بصورت‌مطلوب و زیبا نقش گردیده است.

۱۴ـ نشان یادگار سال پنجاهم سلطنت از طلا
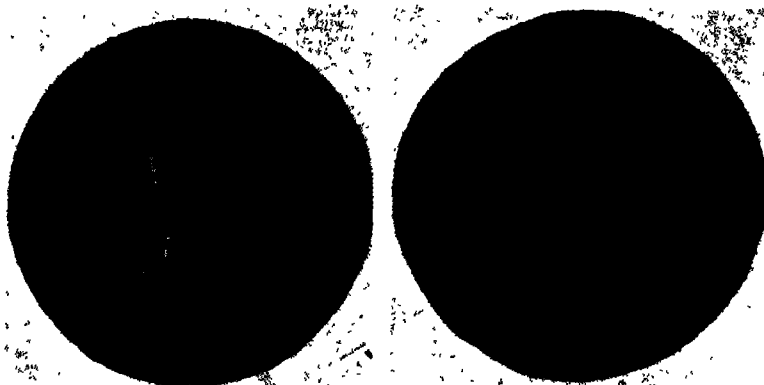
(شکل ۴۰)

روی نشان:

دروسط صورت‌ناصرالدین‌شاه ودراطراف آن‌عبارت :السلطان‌بن‌السلطان ابن‌السلطان الخاقـان ابن‌الخاقان ابن‌الخاقان شاهنشاه‌ذوالقرنین‌ناصرالدین شاه قاجار.

پشت نشان:

در داخل تزئین برگ که در بالای آن تاج کیانی دیده‌میشودعبارات :

هوالله تعالی شأنه ، بیـادگار جشن همایون سال پنجاهم جلوس میمنت مأنوس ذات اقدس شهریاری برارپکه سلطنت وتاجداری بمبارکی و اقبال دردارالخلافه طهران ۱۳۱۳ ذیقعده. عین همین‌نشان از نقره نیز ضرب شده است. (متأسفانه اخیراً ضرب تقلبی طلا و نقره آن فراوان دیده میشود).

۱۵ـ نشان ذوالقرنین (ازطلا)
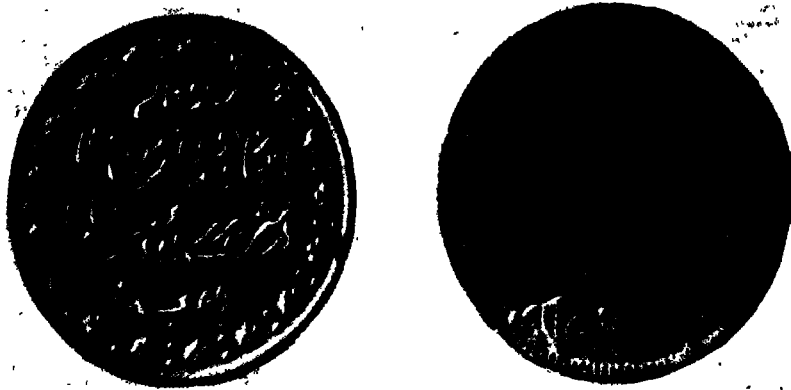
(شکل ۳۱)

روی نشان :
عکس ناصرالدین شاه (مانند شکل۳۰)

پشت نشان:
بمنه تعالی : امتیاز عید ذوالقرنین شاه

درشرف برتر بود از مهر وماه

ذیقعدهٔ ۱۳۱۳

ازاین نشان باهمین مشخصات از نقره نیز ضرب شده

(متأسفانه این نشان نیز جعل شده و تقلبی‌آن درطهران واصفهان زیاد درمعرض فروش گذارده شده‌است.)

۱۶ـ یادگار سال پنجاهم سلطنت ازطلا

روی نشان :
عکس ناصرالدین شاه (مانند اشکال ۳۰ و۳۱)

پشت نشان :
عبارات (هوالناصر) یادگار سال پنجاهم جلوس همـایون ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۳۱۳ به‌خط نستعلیق درسه‌سطر ساده وبدون حاشیه وتزئین.

ازاین نشان با این مشخصات از نقره نیز ضرب شده وتقلبی آن هم دیده شده است.

(شکل ۳۴)
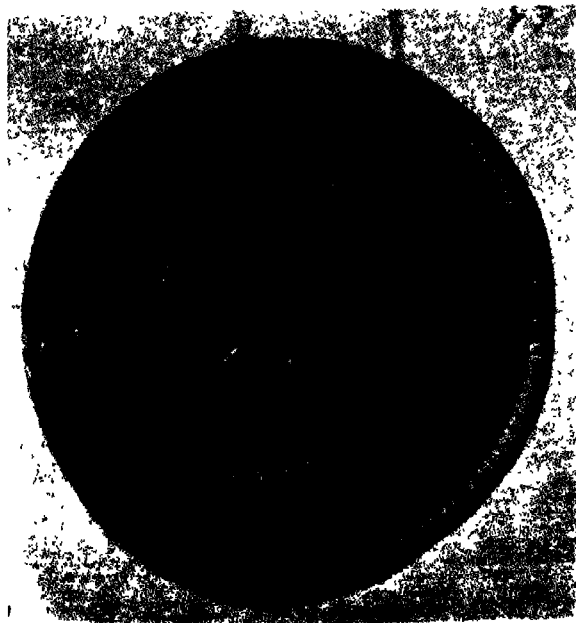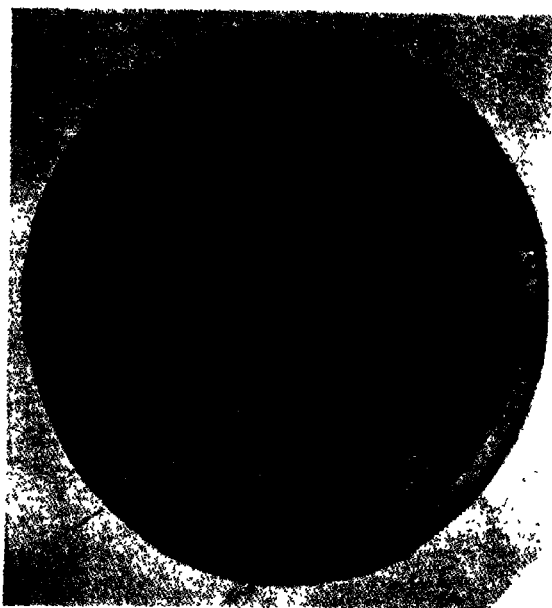
۱۷ـ نشان ناصری (از نقره)

روی نشان:

عکس ناصرالدین شاه مانند۳۰ و۳۱ و۳۲ درداخل دائره‌ای که دورآن بابرگ ساده تزئین شده است .

پشت نشان :

در داخل دائره وسط : السلطان‌الاعظم والخاقان الافخم ناصرالدین شاه قاجار ۱۳۰۱

دائره بیرونی: تزئینات برگ ودربالا تاج کیانی و درقسمت زیر دائره شیروخورشید.

(شکل ۳۳)

مسألهٔ

لازاریها در ایران

بقلم

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)
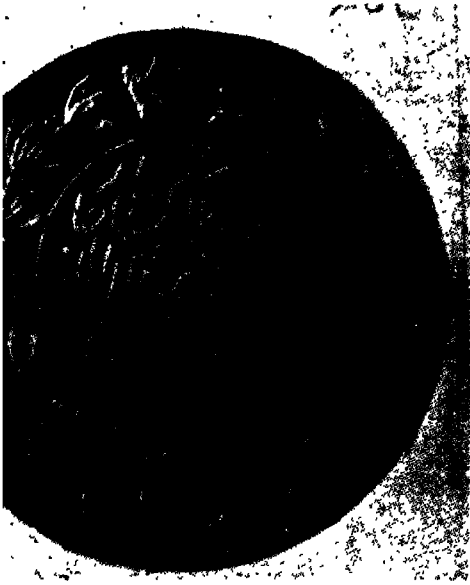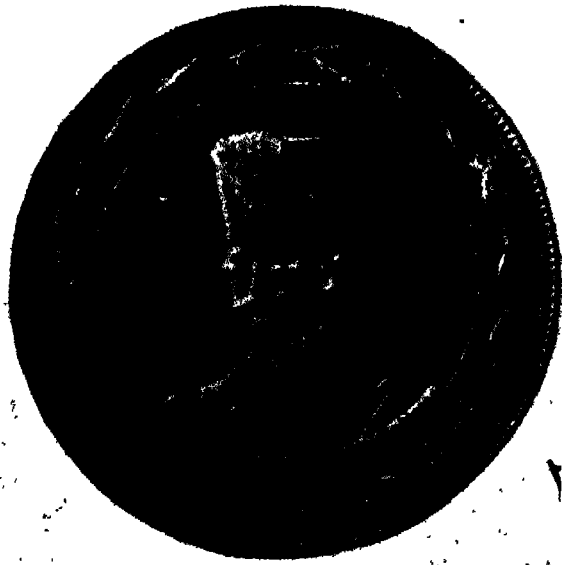
یادداشت

پژوهش حاضر شرح گوشه‌یی از تاریخ رقابتهای دولتهای خارجی در ایران در نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم هجری (نیمهٔ اول سدهٔ نوزدهم میلادی) و تفصیلی از اعمال نفوذهای سیاسی آنها در امور مربوط بکشور ما در همان سالها میباشد که در هیچیك از تاریخهای دورهٔ قاجار بآن اشاره‌یی نشده و مدارك اصلی ما برای این پژوهش منحصراً در آرشیوهای رسمی دولت فرانسه ضبط است.

بنابراین، موضوع مقالهٔ حاضر برای تدوین تاریخ قرن سیزدهم ایران بهمه جهت تازگی دارد.

قائم‌مقامی

مساله لازاریها در ایران

بقلم
سرهنگ جهانگیر قائم مقامی
« دکتر در تاریخ »

«لازاریها» (Lazaristes) ازمسیحیان کاتولیك هستند که مؤسس آن دسته سن ونسان دوپل Saint Vincent de Paul (۱۵۸۱ - ۱۶۶۰ میلادی) کشیش فرانسوی وازاهالی لاند Landes بود. او که کلیسا و گردانندگان آنرا سست وبی‌تحرك وحتی گمراه میدانست[1] مکتب پرجنبش خود را درسال ۱۶۲۵ بنیاد گذاشت .

هدف این مکتب ترویج آئین مسیحیت باتحرکی بیشتر ودر پناه انجام امور عام المنفعه در تمام جهان است[2] و بمناسبت اینکه پیروان این مکتب در آغاز کار در کلیسای متروك سن لازار که مدتی هم جایگاه جزامیان شده بود، جمع میشدند بنام لازاریها خوانده شدند.

---

۱ - ونسان دوپل Vincent de Paul در یکی ازسخنرانیهای خود آشکارا گفته بود «کلیسا دشمنانی خطرناکتر از کشیشان امروزی ندارد. بسبب وجود آنهاست که کفرواعتزال والحاد رواج یافته‌است » (ر.ك به کتاب مجتمع مذهبی فرستادگان لازاری ص ٤٤ تالیف ژرژگوآیو G. Goyau بزبان فرانسوی)

۲ - برای آگاهی ازچگونگی پیدایش مکتب لازاری وجزئیات تحول آن به کتاب « مجتمع مذهبی فرستادگان لازاری La Congrégation de Mission des Lazaristes تألیف ژرژگوآیو Georges Moyau عضوفرهنگستان فرانسه رجوع کنید. (چاپ پاریس سال ۱۹۳۸)

براساس‌این مکتب، فرستادگان‌بسیاری‌به‌دوردست‌ترین‌نقاط‌جهان گسیل شدند ولی تا حدود سال ۱۸۳۸ (۱۲۵٤ ه ق) ، لازاریها از اسلامبول فراتر نیامده بودند و از این سالهاست که در ناحیهٔ آسوری‌نشین رضائیه رخنه کرده‌اند واین‌پیشرفت‌رابحق مدیون‌تلاشهای دانشمندجــوانی بنام‌اوژن‌بوره Eugéne Boré که استاد زبان ارمنی در کلژدوفرانس College de France پاریس بود باید دانست .

شرح وتفصیل این‌داستان چنین‌است که بوره درسال۱۸۳۸ (۱۲۵٤ه ق) که دراسلامبول بود بافرستادگان لازاری‌مقیم‌اسلامبول ارتباط بسیارنزدیك یافت و درتماسهای اوباآنها، این اندیشه پدید آمد که هیأت لازاری دامنهٔ فعالیتهای‌خود را بایران نیز‌بکشاند . باین‌نیت، هنگامیکه بوره Boré بسوی ایران میآمد یك کشیش‌لازاری موسوم به سکافی Scafi نیزبا او بایران‌آمدتا شناسائی‌های‌لازم رابعمل‌آورد. این‌دوتن در هشتم نوامبر۱۸۳۸ (۱۲رمضان ۱۲۵٤ه ق) به‌تبریزرسیدند[۳] وبدین‌ترتیب‌پای‌لازاریها بایران هم بازشد.

دراین تاریخ مسیحیان ایران که پنجاه الی شصت هزارنفر بوده‌اند [٤] از ارمنی‌ها وآسوریها تشکیل میشدند وپیروآئین هــای‌کاتولیك ، ارتودکس Orthodox' نسطوری‌وپروتستان بودند.[٥]

۳ ـ گوآیو : ص ۱۷۹و عباس اقبال : مقالهٔ داستانی از مبلغین عیسوی درایران در عهد محمدشاه.مجله یادگار سال۳شماره ٦و۷

٤ ـ مکاتبات‌سیاسی ، اسناد ایران ج۲۰ برگ۱۹۳، گزارش کنت دوسرسی Cte de Sercey درآرشیووزارت امورخارجهٔ فرانسه. Perse' Correspondances Politiques' Vol 20

٥ ـ درمورد مسیحیان ایران جامعترین مدارکی که در دست است یکی گزارشیست تحت عنوان «گزارشی دربارهٔ هیأتهای مبلغین مذهبی فرانسوی» ازکنسول فرانسه مقیم ارزنــةالروم موسوم به دوشاله A. C. de Challaye که آنرا بتاریخ ۲۹ مارس ۱۸۵٤(۲۰ ربیع‌الاول ۱۲۵۷ه ق) نوشته وبه‌وزارت امورخارجهٔ فرانسه فرستاده است(خاطرات ومدارك Memoires et Documents ج ۱۰ از ص ۱ تا ص ۱۷۹) و دیگری نامه‌هائی است که اوژن‌بوره Eugéne Boré ازایران بفرانسه نوشته‌واصل آنها اینك در بایگانی وزارت امورخارجهٔ فرانسه موجود میباشد (ج ۳٤ مجموعه

ارمنی‌ها، بیشتر دراستان آذربایجان درنواحی رضائیه، سلماس،سلدوز، ساوجبلاغ ، مراغه و حوالی تبریز سکونت داشتند وبالغ بر ۱۶۰۰ خانوار میشدند و در جلفای اصفهان هم در حدود ۳۰۰ خانوار بودند وجلفا بر اثر تلاشها ومساعی کشیش دم‌لیووانی‌دردریان Dom Liovani Derderian بصورت مرکزیتی برای کاتولیك‌هادر آمده‌بود[۶] ولی‌ارمنی‌های آذربایجان‌از نظرمرجع تقلید دینی، از خلیفه و کلیسای اچمیازین در ارمنستان تبعیت میکردند و چون‌کلیسای اچمیازین درخاك روسیه واقع بود دولت روسیه بارمنی‌های ایران بدیدهٔ تبعهٔ خود مینگریست[۷] وسعی داشت‌کلیهٔ ارمنی‌های‌آسیارا باین مرکزدینی‌متوجه کرده وزیرنفوذ خود درآورد.[۸]

نسطوریان یا پیروان‌آئین نسطوری که‌آسوریهای ایران و کلدانیها از آن‌فرقه‌اند،سابقاً‌درجنوب جلگهٔ رضائیه‌درآبادیهای مارگیاوار،تارگیاوار، برادوست(Béradoste) ، سمائی Somaï وهمچنین درجلگهٔ‌سلماس،سلدوز، اشنویه وساوجبلاغ سکونت‌داشتند وجمعاً در حدود۴۵۰۰ خانوارمیشدند[۹] که اردی‌شاهی خلیفه‌نشین‌آنها بود . اما بسبب قتل عام وحشتنا کی که چند سال پیشتر بدست کردها و عثمانیها در نواحی نسطوریان روی داده بود ،

Dessages برگ۱۸۷–۲۰۷) ومتن این‌نامه‌ها درجلد دوم سفرنامهٔ اوبنام «مکاتبات وخاطرات مسافری در مشرق‌زمین» از صفحه ۱۵۸ به بعد نیز بچاپ رسیده است .
Corres pondances et Mémoires d' un Voyageur en Orient, par Eugéne Boré , Paris 1840

۶– دوشاله : گزارشی‌درباره‌هیأتهای‌مذهبی‌فرانسوی،برك۶ و۷ج‌دهم‌خاطرات‌ومدارك‌سیاسی.

۷– همان مدرك برگ ۸ وهمچنین درسفرنامهٔ کنت دو سرسی بنام « ایران درسالهای ۱۸۳۹ – ۱۸۴۰» ص ۱۳۳ چاپ پاریس سال۱۹۲۸
La Perse en 1839–1840, par Le Cte de Sercey, Paris 1928,P.133

۸ – کنت دوسرسی در بارهٔ نظریات روسها نسبت به ارمنی‌ها می‌نویسد : « دولت روسیه پس ازجنگهای اخیر،ازاین‌اندیشه که‌مناطق‌ارمنی‌نشین‌آسیارا بتصرف خود درآورد، هرگزغافل نیست» و نسبت به‌ارمنی‌های ایران همین سیاست را تعقیب‌میکند»ص۱۳۵

۹ – دوشاله : برگ ۱۴–۱۵

نسطوریان باطراف پراکنده شده بودند تااینکه هیأت مبلغین پروتستان امریکائی که ازسال ۱۲۵۲ه‍ ق(۱۸۳۵) برضائیه آمده بودندو نزدیکی زیادی بین معتقدات آنها بانسطوریان وجود داشت ، فرصت را برای جلب نسطوریها مناسب یافتند وباجمع آوری آنان در رضائیه ، بازمرکزیتی برای آنها بوجود آوردند و قریه اردی شاهی مجدداً خیلفه نشین ومرکزنسطوریان گردید .[۱۰]

و اماکاتولیکها که بیشتر در آذربایجان ودر میان نسطوریان بودند ، مرکزشان درقریه خسروآباد[۱۱] ازبخش سلماس بود وجمعیتشان درسراسر ایران کلاً در حدود دوهزار نفرمیشدکه از آن میان درحدود یکهزارنفر درناحیهٔ خسروآباد واندکی هم دراطراف رضائیه سکونت داشتند وسابقهٔ آنها به سدهٔ هجدهم میلادی میرسید که کشیشان کلیسای رم آئین کاتولیك را در ایران بنیادنهادند.[۱۲]

همزمان با این احوال ، استیونس Stevence کنسول انگلیس درتبریز برای آنکه ارمنی‌ها و نسطوریان را از زیر نفوذروسها و هیأت مذهبی امریکائی بیرون آورده وآنها را بسوی دولت انگلستان متمایل سازد ، دست بتحریکات و تلاشهائی زد ولی مساعی او بـه نتیجه‌یی نرسید .[۱۳]

کنت دوسرسی Le Comte de Sercey سفیر فوق‌العادهٔ فرانسه که در ماههای آخر سال ۱۲۵۵ ه‍ . ق (اوائل سال ۱۸٤۰) بایران آمده دربارهٔ کاتولیکهای آذربایجان نوشته است ، هنگامیکه او به تبریز رسیده بود فرقه‌های مختلف مسیحیان بایکدیگر دشمنی و اختلافات شدیدی داشته‌اند وکاتولیك‌ها که عده‌شان نسبت به‌سایرفرقه‌ها کمتر بوده‌همیشه موردمزاحمت

۱۰ ــ همان‌مدرك برگهای۱٦-۱۷ - ۳٤ برای آگاهی ازاقدامات مبلغین امریکائی به مقاله «داستانی ازمبلغین عیسوی ...» بقلم عباس اقبال رجوع کنید(سال سوم شماره ٦و۷)

۱۱ ـ خسروآباد قریهٔ کوچکی است و در جزیره‌یی در دریاچهٔ رضائیه واقع است .

۱۲ ـ گوآیو : ص ۱۷۹

۱۳ ــ دوشاله : برگ ۸

و فشار پیروان فرقه‌های دیگر قرارمیگرفته‌اند واگر دولت ایران از آنها طرفداری نمیکرد بی گمان مجبور بترك اماکن خود میشدند. [۱۴]

در چنین روزهائی بود که اوژن بوره بایران وارد شد.

بوره‌از همان بدو ورود به تبریز بفکر تأسیس مدرسه‌یی افتاد که مردم وبخصوص جوانان ایران را باعلوم ودانشهای جدید آشنا نماید وشاهزاده قهرمان میرزا برادر محمد شاه نیز که‌حکمران آذربایجان و در تبریز بود پیشنهاد بوره را باروی خوش پذیرفت و براثر پشتیبانی‌و کمکهای معنوی‌او اوژن بوره توانست مدرسه‌یی بهزینه خود در تبریز دایر نماید و دانشهای مختلف‌مثل ریاضیات ، هندسه ، تاریخ ، جغرافیا، فلسفه وفیزیك را درآنجا تدریس کند. [۱۵] و مدرسهٔ او بنا بگفتهٔ کنت دوسرسی که در اواخر سال ۱۲۵۵ﻫ - ق(اوائل ۱۸٤۰)آنجارادیده‌بود،درحدودسی‌شا گرد‌داشته‌است. [۱٦]

اما بوره که طرزکار وجدیت و روشنفکری لازاریها را می‌شناخت. بهتردانست ادارهٔمدرسهٔ او وهمچنین مدرسه‌های، دیگری را که درنظرداشت در سایر شهرهای ایران تأسیس نماید ، بدست لازاریها بسپارد تادوام یابند. باین‌خاطر ، سکافی به‌اروپا باز گشت تاآماد گی محیط ایران رابرای اینکه هیأتی از کشیشان‌لازاری بآنجا فرستاده‌شوند باطلاع مرکز لازاریهابرساند و چندتن از کشیشان لازاری را بایران بیاورد.

---

۱٤ - کنت دو سرسی : ایران در سالهای . . . . . صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳-سرسی در جای دیگر کتاب خود نوشته است «کاتولیکها ئی که در ایران هستند در سالهای گذشته همیشه دستخوش هوسبازیهای حکام بوده‌اند وغالباً هم بر اثر حسادت و شکایتهای فرقه‌های دیگرمسیحیان بخصوص ارمنی‌ها که از اورتودکس‌ها متمولترند و مورد پشتیبانیهای دولت روسیه هستند وضع ناگوار و پریشانی داشته‌اند و اینکه هنوز میتوانند بزندگی روزمرهٔ خود ادامه دهند فقط بسبب حمایت وطرفداری ایرانیان ازآنهااست (صفحه ۲٦۲)

۱۵- گوآیو: ص۱۷۹

۱٦ - کنت دوسرسی : ص۱۳۳

مقارن این اوضاع دولت فرانسه که همواره به عنوان مرجع و حامی کاتولیکهای جهان شناخته شده بود [۱۷] ولی مدتها بود که بسبب گرفتاریهای سیاسی به وضع آنها نمی‌پرداخت ، [۱۸] باز باین مسأله که مقام و حیثیت جهانی او را تثبیت میکرد توجه یافت وسفیری فوق‌العاده موسوم به کنت‌ـ دوسرسی de Sercey به ایران فرستاد[۱۹] و آبه سکافی Abbé Scefi نیز در

۱۷ - برای‌روشن شدن‌این‌نکته، این اشاره لازم است: هنگامی که ژنرال گاردان‌ازجانب ناپلئون بناپارت بایران میآمد ، دستورداشت به موضوع مسیحیان ایران نیزتوجه نماید چنانکه درقرارداد تجارتی که بسال ۱۲۲۲ﻫ ق (۱۸۰۷) براساس عهدنامهٔ فین کن اشتاین Fin kenstcin بین ایران وفرانسه بسته شد ماده‌یی هم وجود داشت مبنی براینکه « درتمام بلادی که فرانسه قنسول دارد بعیسویان آزادی مذهب داده شود .. . » (مأموریت ژنرال گاردان ترجمهٔ عباس اقبال ص ٥٤) بعلاوه میدانیم نامه‌یی هم از ژنرال گاردان موجود است که درهفت صفحه دربارهٔ مسیحیان ایران و عراق وترکیه به‌کاردینال فش Fesch بتاریخ ٢٤ اوت ۱۸۰۸ نوشته شده (اسناد ایران ، مکاتبات سیاسی .ج ۱۰ برگهای ۲۱۷ - ۲۲۱ آرشیو وزارت امورخارجهٔ فرانسه) و همچنین از نامهٔ دیگری که از ژنرال گاردان و بخط او در دست است‌واوآنرا بهنگام آمدن‌بایران‌ازقسطنطنیه بتاریخ ۲۳اوت ۱۸۰۷ نوشته،معلوم میشود یکی‌ازمأموریتهای‌اورسیدگی بوضع‌کاتولیکها وتأمین آسایش‌آنهابوده‌است. دراین‌نامه،گاردان نوشته‌بود فقط من‌یك‌کشیش یافته‌ام‌وخیلی مایل‌بودم که‌بتوانم چندتن‌ازکشیشان‌راباخود برای‌تبلیغ‌مذهب‌مسیح‌بایران‌بیاورم.(سند۱٦٨٦،A.F.IA پروندهٔ اول قطعه ۲۲آرشیو ملی‌پاریس) (به‌تصویر شماره۱ رجوع‌کنید).

۱۸ ـ دوشاله دراین‌باره می‌نویسد: «دولتهای متعددی که پس‌از امپراطوری اول‌یکی‌پس ازدیگری درفرانسه روی‌کارآمدند غالباً ازیاد برده‌بودند که‌از امتیازات بزرگ فرانسه یکی‌این‌بودکه اورا همواره تنهاحامی مقتدر مذهب‌کاتولیك در مشرق می‌ـ شناختند واین‌حالت ازافتخارات وتشخصهای فرانسه بود که‌درطول قرون متمادی‌و درقلمرو وسیع خاورچنین اعتباری داشته‌است» (برگ۱)

۱۹ ـ کنت‌دوسرسی درسفرنامهٔ خود دراین‌خصوص نوشته‌است: «توجه‌ما به‌نفوس بسیاری که‌مسیحی‌اند ودراین بخش ازآسیا سکونت دارند برای‌ماازاین‌نظرحائزاهمیت‌است که‌نام فرانسه ومقام معنوی اورادرمیان ایشان تثبیت میکند» (ص۱۳٤و۲٦۱)

این سفر بعنوان کشیش سفارت همراه او بود. [۲۰]

کنت دوسرسی مأموریت داشت ضمن بررسی وضع روابط بازرگانی ایران و فرانسه بوضع کاتولیکهای مقیم ایران نیز رسیدگی کند. [۲۱]

سرسی در ذیقعدهٔ ۱۲۵۵ هق (اوائل ژانویه ۱۸٤۰) به تبریز رسید و چون محمد شاه در این تاریخ به اصفهان میرفت سرسی مجبور شد در تبریز توقف نماید. باین سبب تا چهارم ذیحجه (۸ فوریه) در تبریز بود، سپس بسوی تهران حرکت کرد و پس از یك توقف چند روزه در تهران در ۱۹ محرم ۱۲۵٦ (۲۳ مارس) تهران را بمقصد اصفهان ترك گفت و درروز اول ماه صفر (چهارم آوریل) به اصفهان رسید. [۲۲] دراصفهان درمجلسی که کنت دوسرسی بحضور پادشاه باریافت، اوژن بوره هم حضور داشت [۲۳] و در آن مجلس پادشاه بدرخواست کنت دوسرسی دوفرمان که یکی در بارهٔ آزادی کلیسا ومسیحیان اصفهان ودیگری درمورد آزادی کلیهٔ مسیحیان کاتولیك ایران بود صادر نمود [۲٤] (ماه صفر ۱۲۵٦ ه . ق - آوریل ۱۸٤۰) ومامتن فرمان دوم را که عمومیت داشته است دراینجا نقل میکنیم: (عکسهای شماره ۲ و ۳)

---

۲۰ - برای آگاهی ازجزئیات مأموریت کنت دوسرسی بهسفرنامهٔ او زیرعنوان «ایران در سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸٤۰ وبهجلد ۲۰ اسناد ایران، مکاتبات سیاسی دربایگانی وزارت امورخارجهٔ فرانسه» مراجعه شود.

۲۱- کنت دوسرسی: صفحات ۱۹ و۲۱ و۲٦٤

۲۲- همان کتاب صفحات ۲۱۱ و۲۳٤

۲۳- گوآیو : ص ۱۷۹

۲٤- رونوشتی ازاین دوفرمان درجلد ۲۰ مکاتبات سیاسی ایران دربرگهای ۲۱۸ و۲۲۱ وترجمهٔ فرانسوی آنها درسفرنامهٔ کنت دوسرسی درصفحات ۲٦۰ تا ۲٦۳ موجود میباشد. مرحوم عباس اقبال هم رونوشت فرمان دوم رابدون ذکر مأخذ ومنبع درمقاله خود نقل نموده است (یادگار سال سوم شماره ٦ و۷)

فرمان محمدشاه دربارهٔ آزادی مسیحیان کاتولیک در ایران

«آنکه چون بحکم خداوند یگانه که سطح زمین وارتفاع آسمان رابحکمت بالغه قرارداد وانتظام وارتباط ملل ودول بحسن تقدیر حکیمانه باعث مصالح عباد وعمارت بلاد نموده ترتیب عالم تکوین را بتألیف وامتزاج طبایع مختلف المزاج منوط ومربوط داشته و انتظام کار جهانیان را بائتلاف وارتباط جهانیان مقرر گذاشته، یگانگی واتحاد قدیم فیمابین دودولت قوی شوکت ایران وفرانسه مؤکد ومستحکم ومراودهٔ جدید که ازجانب سنی الجوانب اعلیحضرت پادشاه فرانسه با نواب همایون ما که بخواست خداوند عالم وارث تاج وتخت ملك عجم هستیم، بواسطه حسن اهتمامات جناب جلالت و نبالت دستگاه مجدت وفخامت پناه درایت وفطانت انتباه عمدةالامراءالعظام موسیو لکونت دوسرسی ایلچی مختار آن‌دولت صورت پذیر گشته بناء علیه برای ملاحظه وتأکید علائم معاذنت که ابداً دربنیان اوخللی بهم نخواهد رسید عرایضی که جناب مشارالیه درباب هم مذهبهای خود کرده بسمع شریف اصغاء فرموده قرارهائی را که عهد سلاطین سلف انارالله برهانهم که شاه صفی وشاه عباس وشاه سلطان حسین مقرر داشته‌اند،[۲۵] درحق جمیع عیسویین کاتولیك که درجلفای اصفهان وسایر ممالك محروسه پادشاهی توقف دارند ممضی ومجری فرموده باصدار این همایون منشور عطوفت دستور امر ومقرر می‌فرمائیم که قوم کاتولیك دراتباع احکام وشرایع مذهب ورفاهیت احوالشان بطوری که اعلیحضرت شاهنشاهی دربارهٔ نوکران دربارسپهر مدار مقرر فرموده‌اند خواهند بود که در بنا کردن وتعمیر معابد ودفن اموات وبنانهادن مدارس علوم وتربیت وعمل آوردن رسم نکاح وازدواج بآئین ودین خود و تحصیل ضیاع و عقارو بیع وشری املاك خودوضبط مال موروث ومکتسب خود و

۲۵– ر.ك. به اسناد شمارهٔ ٦ و ۸ و۱۰ و۱۱ و۱۲ و۲۵ و۲۷ و۳۰ در کتاب یکصدو پنجاه سند تاریخی تألیف نگارنده وباید دانست که پادشاهان افشاری وزندی نیز فرمانهائی مبنی بر آزادی مذهب و مسکن عیسویان درایران صادر کرده‌اند که خوشبختانه متن آنها دردست است. (اسناد شمارهٔ ٤٦ و٤٧ و٤٨ دریکصدو پنجاه سند تاریخی).

درهرحال تابع احکام شرع شریف وحکام دین ولایت خواهند بود
واگر کسی آنها را منع ازعبادت نماید وآزارو اذیت کند مرتکبین
مورد تنبیه‌وسیاست خواهند بود. مقررآنکه بیگلربیگیان وحکام
وضباط وعمال واشراف واعیان ولایات وبلوکات ممالك محروسهٔ
پادشاهی، بعد ازوصول اطلاع برمضمون منشور قدرنمون ، موافق
حکم همایون معمول داشته ازمراتب‌عدالت وانصاف ومدارج‌اتحاد
دولتین علیتین ایران وفرانسه مطمئن ومستحضر باشند ودرعهده
شناسند. فی‌شهر صفرالمظفرسنه ۱۲۵۶» [۲۶]
(ج ۲۰ اسناد ایـران ، مکاتبات سیاسی . برگ ۲۲۱ «آرشیو
وزارت خارجهٔ فرانسه)

کنت‌دوسرسی‌دربارهٔ‌اهمیت‌وجودی‌این‌دوفرمان‌نوشته‌است«این‌استرضای خاطر که بوسیلهٔ پادشاه ایران بعمل آمد ، اثرعمیقی دراحساسات و عقـاید عمومی بخشید ومردم، آن را به منزلهٔ آغاز دورهٔ جدیدی درتاریخ عیسویان ایران تلقی کردند.» [۲۷]

سرسی‌فرمان‌آزادی‌عمومی‌کاتولیکهارادراصفهان به زبان فارسی،ارمنی‌و فرانسه‌چاپ کردونسخه‌های‌آن‌را درروزمقدس‌سن‌فیلیپ **Saint-Philippe** *که مصادف‌باروزتولدلوئی‌فیلیپ پادشاه فرانسه (۱۸۳۰-۱۸٤۶)نیزبودوعیسویان جلفا در کلیسا برای‌دعا ونیایش اجتماع کرده بودند پخش نمود.* [۲۸]

بوره‌از‌این‌فرصت‌استفاده کرده میخواست‌مدرسه‌یی‌هم درجلفای اصفهان تأسیس‌نماید‌وامیدوار بود بتواند پانصد خانوار ارمنی ساکن اطراف‌اصفهان را رفته‌رفته‌پیرو مذهب‌کاتولیك کند ونیز او درنظر داشت‌تعدادی‌آموزگار زن تربیت نماید که بتوانند دختران را تعلیم وآموزش دهند . [۲۹]

۲۶– دردستورالعمل‌وزارت خارجهٔ‌فرانسه به‌کنت دوسارتیژ Le Comte de Sartiges که بعدها بسمت نماینده فرانسه بایران‌آمده‌تاریخ [illegible] ۲۸ [illegible] ۱۸٤۰ نوشته شده‌که مطابق با ۲۵ صفرمیشود (ز.ك. ج ۲۰ [illegible] برگ ۲۲۱).

۲۷– ایران درسالهای ۱۸۳۹–۱۸٤۰ صفحهٔ ۲۶۲

۲۸– همان کتاب ص ۲۶٤

۲۹– [illegible] سیاسی، برگ ۱۹۳ [illegible]

صدور این دوفرمان اگرچه تاحدودی متضمن پیشرفتها ومنافعی برای کاتولیکها بود ولی ازسوی دیگر گرفتاریها و مزاحمتهائی هم برای آنها فراهم ساخت چنانکه موجب نگرانی شدید پروتستانها شد وبعلاوه دولت روسیه راکه باتصورات قبلی خود، از توسعهٔ نفوذ فرانسویان در ایران بیم داشت به مخالفت باآن وضع برانگیخت وسفیرآن دولت از صدور فرمانهای مزبور بدولت ایران اظهار نارضامندی و باآزادی کاتولیکها سخت مخالفت و اعتراض نمود. [۳۰] اما دولت ایران به طرفداری از کاتولیکها مدتها به سرو صدای پروتستانها واعتراض‌های سفیر روسیه وقعی نگذاشت.

درگیرودار این وقایع نخستین هیأت مبلغان لازاری شامل سه نفر بنامهای آبه فورنیه Fornier، آبه کلوزل Clozel و آبه دارنیس Darnis بایران رسیدند (۱۲۵۷ هـ ق =۱۸٤۱) وسلماس و قریه خسروآباد را مرکز فعالیتهای مذهبی وفرهنگی خود قراردادند، به‌این طریق که نخست به تعمیر و ترمیم کلیسای قدیمی آنجا پرداختند وسپس مدرسه‌یی برای کودکان آن نواحی ویك مدرسه هم برای تربیت کشیشان بومی دائر نمودند. [۳۱]

ورود کشیشان لازاری وفعالیتها واقدامات آنها موجب شد هیأتهای پروتستان برشدت مخالفتهای خود افزودند چنانکه دست به کارشکنی زدند تاجائی که یك آگهی زیر عنوان «دلایل اینکه من کاتولیك نیستم» چاپ و پخش کردند. [۳۲]

براثراین وقایع، احساسات عمومی به پشتیبانی ازکاتولیکها برانگیخته شدو پروتستانها که حاضر به مشاهدهٔ این وضع نبودند سه تن از کشیشان نسطوری

۳۰ـ دوشاله؛ برگ ٦۳

۳۱ـ گوآیو،ص ۱۸ ودوشاله برگهای ٦۲و٦۳

۳۲ـ [illegible] حکایات و خاطرات یك مسافر درمشرق‌زمین ج۲ ص ٤۱٤ به بعد [illegible] آگهی به ترجمهٔ فرانسوی آن درکتاب بوره رجوع [illegible]

راتحریك کرده به‌تهران فرستادند ولازاریها رامتهم نمودند که مسلمانان را به‌مذهب مسیحی وپروتستانها رابه قبول آئین کاتولیك تشویق میکنند. ولی حکمران وشیخ‌الاسلام‌تبریز که رسید گی به‌شکایات‌پروتستانهابایشان‌رجوع شده‌بودوقعی‌بشکایات‌واعتراضهای‌پروتستانهانگذاشته‌وآنهاراباز گردانیدند.[۳۳]

پروتستانها که از دسایس و تلاشهای خودنتیجه‌یی بـدست نیاوردند به کلنل‌شیل Colonel Sheil کاردار دولت انگلیس در ایران رجوع کردند[۳٤] واخراج لازاریهاراخواستارشدند،لیکن کلنل‌شیل‌هم‌به‌آنهاپاسخ‌منفی داد.[۳۵] این‌بارپروتستانهادست‌به‌دامن‌سفیرروسیه‌زدندواو که‌ازآغازبانفوذفرانسویان موافق‌نبوددست‌پروتستانهارابگرمی‌فشرد وازدولت‌ایران‌جدأخواستارشد که کشیشان لازاری را ازایران اخراج نمایند . ولی دولت ایران بادرخواست روسها موافقت نکرد ودربرابر اصرار و پافشاریهای آنها مقاومت نمود. این است که‌می‌بینیم غفلتاً ارمنی‌های رضائیه وسلماس به‌خلیفهٔ بـزرگ خود در اچمیازین، ازکاتولیکهاشکایت میکنند ووزیرمختار روسیه نیز این موضوع رابهانه کرده یادداشت سختی بدولت ایران تسلیم ودرآن خاطرنشان نمود که چنانچه دولت ایران بااخراج کشیشان فـرانسوی موافقت‌نکنـد دولت روسیه، خودرأساً باین‌کار مبادرت خواهد کرد. بنابراین، ازمقـاومت‌دولت

۳۳- دوشاله: برگ ٦۸

۳٤- امریکا دراین تاریخ هنوز نمایندگی سیاسی‌در ایران نداشته است.

۳۵- دوشاله برگ ٦۹

۳٦- دوشاله: برگ۷۰. در جلد ۲۳ اسناد ایران (مکاتبات سیاسی) رونوشت عریضه واستشهادنامه‌یی بفارسی و بامضای خلیفه‌ها و کدخدایان مسیحی شهرستان رضائیه موجود است که مبنی برشکایت ازکشیشهای لازاری میباشد وآن را درسال ۱۲٦۳ به سرکنسول روسیه درتبریز [illegible] و ۱۰٤) وازمحتوای آن چنین برمی‌آید که این اشخاص درسال [illegible] آمیزی به وزیر مختار روسیه نوشته بودند و وزیر مختار [illegible] اقداماتی کرده است ومالا این مدارك در جای خود [illegible] همین مقاله).

ایران دیگر فایده‌یی مترتب نمی‌بود وبناچار فرمان‌دیگری مبنی براخراج لازاریهاصادر گردید[۳۷] (ذی‌حجه۱۲۵۷ هـ ق =ژانویه ۱۸۴۲) واین‌است‌متن فرمان اخراج لازاریها که باصرار وتهدید وزیر مختار روسیه منتشر شد : (عکس شماره ٤)

«آنکـــه چون ازقراریکه طایفه ارامنــه معروض سدهٔ سنیهٔ خلافت داشتند دربعضی ازولایات‌ممالک‌محروسهٔ پادشاهی پاره[یی] از کشیشان وپادریان ملت‌کاتولیک بنای مدارس ومعــابد گذارده بنصایح‌ومواعظ، طایفهٔارامنه رابدین‌خود دعوت وهدایت‌مینمایند. چنانکه درسال گذشته درجلفای اصفهــان بجهت‌آمدن یکنفر کشیش ارمنی‌بدین‌کاتولیک مفسدهٔ عظیم برپاشد. علیهذا برای‌رفع اینگونه مفاسد ورفاهیت وآسایش ملل متبوعه ومذاهب مختلفه کــه در ظل قصر بیقصوراین دولت جاوید مدت قاهره غنوده‌اند امر و مقرر میفرمائیم که ازاین‌پس ملل ومذاهب مختلفه کـــه ازتبعهٔ این دولت علیه ودرممالک‌ما اقامت‌دارند از دین‌خود بکیش ومذهب یکدیگر عدول وتجاوز ننمایند وچنانچه‌احدی‌از کشیشان چه ازطایفهٔ ارامنه، چه ازطایفهٔ‌کاتولیک یکدیگررا بدین خود دعوت نمایند و بکیش خود درآورند مورد مواخذهٔ عظیم وسیــاست شدید خواهد شد و هر کس مرتکب چنین عمل شود وبموعظه ونصیحت، ملت دیگر را بدین خود درآورد اگرازتبعهٔ این دولت علیه است از شغل‌خــود نزول ومورد تنبیه وترجمان خواهد بود و چنانچه انتساب بدول سایره داشته باشد اخــراج بلد خواهد گردید. میباید عالیجاهان مجدت وجلالت دستگاهان مقرب‌الخاقان‌حکام وبیگلربیگان‌اعمال و ولات ولایات ممالک محروسه پادشاهی، احکام واوامر علیه را ازین همایون منشورقضا دستور ممضی ومعمول داشته و عدول از حکم قضاشمول جایز ندانسته درعهده شناسند . تحریراً فــی‌شهر- ذی‌حجةالحرام سنهٔ ۱۲۵۷» ۳۸

(ج ۱۹اسناد ایران: مکاتبات سیاسی، برگ۲۹۳-آرشیووزارت خارجهٔ فرانسه)

۳۷- همانجا برگ۷۱

۳۸- رونوشت این فرمان درجلد۱۹ اسناد ایران، مکاتبات سیاسی‌برگ۲۹۳ ضبط‌است

... محمدشاه دائر بر اخراج لازاریها از ایران

چندروزی پیش ازصدوراین‌فرمان، قهرمان میرزاحکمران آذربایجان که با روشن بینی خاص‌خود، همیشه ازلازاریها پشتیبانی‌وطرفداری‌میکرد، درگذشت (۲۲ ذی‌قعدهٔ ۱۲۵۷ هـ ق) [۳۹] وشاهزاده بهمن‌میرزا برادر دیگر محمدشاه که حکومت همدان را داشت به حکمرانی آذربایجان منصوب گردید.[۴۰]

بهمن‌میرزا برخلاف قهرمان‌میرزاجوانی جاه‌طلب ومغرور بودوباقتضای این‌صفاتش باداعیهٔ سلطنت‌خواهی، خودرا به روسها نزدیک میکرد. دراین روزها هم‌همینکه به‌تبریز رسید برای جلب رضایت وزیرمختار روسیه، ولی بعنوان‌اجرای «فرمان واجب‌الاذعان»پادشاه دستورهای مؤکددربارهٔ اخراج لازاریها صادرنمود ودرنتیجه، آبه‌فورنیه ازایران اخراج گردیدواو که خود رابه‌نزدیکترین نمایندگی سیاسی فرانسه در ارزنةالروم رسانید ، دولت فرانسه را ازچگونگی وقایع آگاه ساخت.[۴۱]

بارفتن آبه‌فورنیه ، سایر کشیشان لازاری به‌رضائیه رفته تحت حمایت حاکم‌آنجا شاهزاده ملك‌قاسم میرزا قرار گرفتند. اما طولی نکشید مبلغین مذهبی پروتستان « که‌دستشان بـرای پول‌خرج کردن کاملا باز بودتوجه حکمران رضائیه رابخودجلب‌وازجانب‌هیأت‌مذهبی‌فرانسوی‌بازداشتند واین

۳۹– لسان‌الملك سپهر: ناسخ‌التواریخ، کتاب قاجاریه‌ج ۲ص ۱۲۸ چاپ نگارنده. مؤلف منتظم ناصری وفات قهرمان میرزا را بسال ۱۲۵٦ هـ. ق نوشته است . (ج ۳ ص ۱۷۵) و آن درست نیست.

۴۰– ر.ك. به گزارش خطی ستوان پیشون ص۳۰ درمجموعهٔ ۱٦۷۳ پروندهٔ شمارهٔ ٤٤ در آرشیو تاریخی ارتش فرانسه .

٤۱– کنت دوسارتیز، «گزارش هیأت نمایندگی‌اعزامی‌بایران درسال ۱۸٤٤» درآرشیو وزارت خارجهٔ فرانسه، جلد۱۰، ایران- «خاطرات ومدارك» برگ۱۱۱.

فعالیتها و تحریکات چون بشمر رسید، بوسیله مأموران روسیه نیز تقویت شد.»[۴۲]

بدین ترتیب درچهارم ماه صفر ۱۲۵۸ (۱۷مارس۱۸۴۲) فراشان حکومتی برای اخــراج کشیشان لازاری به مؤسسات آنهــا رفتند و آبه دارنیس مورد اهانت وضرب قرار گرفت واورا بزندان انداختند. درراه، اجتماع مردم نسبت باو توهین میکردند وناسزامیگفتند. آبه روژ Rouge هم که بتازگی بایران آمده بود مجبور بفرارشد. نوکر اورا بسختی زدندوشاگردان مدرسه یی را که لازاریها تأسیس کرده بودند تهدید و آزار نمودند تاجای پولهای کشیشان رانشان دهند. بدین ترتیب خانه ومأوای لازاریها بغارت رفت و دربحبوحهٔ این وقایع پروتستانها آبه دارنیس را که بعدازفورنیه رئیس هیأت لازاری بود زیرفشار قراردادند تاخانه و کلیسا ومؤسسات لازاری رابآنها بفروشدو گفته بودندچنانچه راضی بفروش وواگذاری آنهانشودهمه راخراب خواهند کرد.[۴۳]
سرانجام دارنیس مجبور بواگذاری مؤسسات لازاری شد منتهی اینکه موسیو نیکلا که کارمند کنسولگری روسیه بود وبعدها مترجم سفارت فــرانسه در اسلامبول وتهران شد برای اینکه متعلقات کاتولیکها بدست پروتستانها نیفتد

۴۲ــ از دستورالعمل وزارت امورخارجهٔ فرانسه به کنت دوسارتیژ که مأموریت یافته بود برای رسیدگی بوضع لازاریان بایران بیاید (اسناد ایران، مکاتبات سیاسی ج ۱۹ برگ ۱۵۱) ــ هومردوهل Hommaire de Hell جهانگرد فرانسوی که در سال ۱۸۴۸ (۱۲٦۴ هـ . ق) بایران آمده است درسفرنامهٔ خود نیز شرحی راجع به مسأله لازاریها نوشته وباین نکته اشاره میکندکه «هیأت پروتستانهای امریکائی از هزینه کردن پول دراین راه هیچ مضایقه نکردند.» (ج ۲ ص ۲۰ ــ ۲۱) کتاب «مسافرت به ترکیه وایران بدستوردولت فرانسه درسالهای ۱۸۴٦-۱۸۴۸» درسه جلد، چاپ پاریس سالهای ٦۰ــ۱۸۵۴).

۴۳ــ کنت دوسارتیژ: ج۱۹ مکاتبات سیاسی برگهای ۲۷۵و۲۷٦ وهمچنین دوشاله درگزارش خود بجزئیات این وقایع اشاره کرده واضافه میکند دراین حوادث یك کشیش آسوری هم که کاتولیك بود بدست مخالفان افتادواورا به تبریز بردندواگر وساطت مستر ابوت Abott کنسول انگلیس نمیبوداو رابه سخت ترین وضعی آزار وشکنجه میدادند» (برگ ۷۱ و ۷۲ ج ۱۰ خاطرات ومدارك).

تأسیسات مزبور را خرید و دوشاله de Challaye دراین باره نوشته است: «موسیو نیکلا بدین ترتیب گذشت وفداکاری بزرگی درحق لازاری‌ها نمود واگر وساطت بزرگوارانهٔ او نمیبود وضع لازاری‌ها بکلی خراب وبساط آنها بر-چیده میشد».[44]

درگیرودار این حوادث آبه کلوزل که توانسته بود فرار کند، خودرا به تهران رسانید ووضع ناگوار لازاریها رابااطلاع اولیای دولت ایران رسانید. دوشاله دراین خصوص نوشته است: «کلوزل در تهران مورد محبت و نوازش صدراعظم واقع شد وصدراعظم[45] باو قول داد که بوضع آنها رسیدگی خواهد شدولی بعداز یك ماه انتظار بجای آنکه فرمانی مبنی بر آزادی آنها ورفع زحمت ایشان صدوریابد، به کلوزل اعلام شد اونیز باید ازایران خارج شود ویك دسته سربازهم مأموریت یافتند اورا تامرز ایران همراهی نمایند».[46]

دراینجا اشاره به حوادثی که مقارن باهمین احوال درنیمکرهٔ دیگرجهان روی میداد واحتمالا بامسألهٔ لازاریهای ایران ارتباطی نیز داشته است، بی‌مناسبت نیست:

این حوادث چنین بود که درسال ۱۸۴۲(۱۲۵۷ه ق) فرانسویها درمسیر توسعه طلبی‌های استعماری خوددر اقیانوس آرام، باجلب رضایت وموافقت ملکه پوماره- Pomaré، ملکه جزیره تاثیتی Tahiti، آن جزیره راتحت حمایت خوددر آوردند ولی دریاسالار دوپوتی‌توآر Dupetit-Thouars فرمانده ناوگان فرانسه در تاثیتی با مشکلات و دشواریهایی روبرو شد از جمله اینکه هیأت مذهبی پروتستان انگلیسی درآنجا برضد استیلای فرانسویها اقداماتی میکردند. بر اثر این کشمکشها، فرانسه در سال ۱۸۴۳ تاثیتی را رسماً جزو متصرفات

۴۴ ــ دوشاله: برگ ۷۳-۷۴.

۴۵ ــ منظور حاجی میرزاآقاسی است.

۴۶ ــ برگ ۷۵ - ۷۷.

خود اعلام کرد و در نتیجه کشمکشهای سخت‌تری بین فرانسه و انگلیس بروز نمود و دریاسالار دوپوتی توآرهم کشیشان پروتستان را که مسبب‌فتنه میدانست از تائیتی بیرون کرد.[٤٧] و اما ازاینکه بین این حادثه با وقایع اخراج لازاریهای ایران ارتباطی وجود داشته است و آیا میتوان اخراج پروتستانها را درتائیتی عکس‌العمل وبتلافی‌اخراج لازاریها ازایران دانست، هنوز آگاهی نداریم و شاید روزی مدارکی دراین باره بدست‌آید که پرده از روی این ابهام بردارد .

بهرحال دولت فرانسه که از قضیهٔ اخراج آبه فورنیه و احوال لازاریها آگاه شده‌بود، کنت‌دوسارتیژ Le Cte de Sartiges منشی‌سفارت‌فرانسه‌در اسلامبول را برای رسیدگی به مسأله لازاریها وبرقراری روابط بازرگانی بین ایران و فرانسه بایران فرستاد واو [٤٨] درماه رجب سال ۱۲٦۰ هـ . ق (ژوئیه ۱۸٤٤) به رضائیه رسید. [٤٩]

در دستورالعملی که وزارت امورخارجه فرانسه به کنت دوسارتیژ داده بود (٤ فوریه ۱۸٤٤) نوشته شده‌بود«شما سعی‌خواهید کرد فرمانی مبتنی‌بر حمایت فرانسویان لازاری بنام حکمران شهرهای ایران بگیرید که امنیت‌و آسایش‌جانی‌ومالی‌آنهاراتامین وتضمین‌نماید. شمابایدبدولت ایران‌بفهمانید که ما نظر خاصی به‌وضع آنها داریم و اهمیت مخصوص‌بآن‌هامیدهیم. » [٥٠]

---

٤٧ ــ برای‌آگاهی بیشتر ازاین ماجراها رجوع‌کنید به‌کتاب «تاریخ دیپلماسی‌از۱٦٤۸ تا ۱۹۱۹ تألیف ژاك دروز Jeacques Droz چاپ پاریس سال ۱۹٥۹ صفحات ۳٤٤ - ۳٤٥ » وهمچنین به‌کتاب «تاریخ روابط بین‌المللی : — Histoire des relations internationales تألیف پی یررنوون Pierre Renouvin چاپ پاریس ج پنجم صفحات ۱۸۳ و ۲۲۹ .

٤۸ ــ برای‌آگاهی بیشتر دربارهٔ مأموریت‌کنت دوسارتیو واقداماتی‌که او درمدت‌اقامت خودکرده است به مقالهٔ «یك‌قرارداد بازرگانی بین ایران وفرانسه» بقلم‌نگارنده درمجلهٔ بررسیهای تاریخی شماره‌های ۳ و٤ سال دوم مراجعه‌کنید .

٤۹ ــ مکاتبات سیاسی ج ۱۹ برگ ۱٥۲ .

٥۰ ــ همان مدرك برگ ۱٥۱ .

کنت دوسارتیز در گزارش خودمینویسد:

« من ازحلب بهموصلوازآنجا پس ازآنکهجلگههای سوریه را گذشتم بهسوی کوههای کردستان رفتم تا ازآنجا به ناحیهٔ اورمیه (رضائیه) بـروم . دررضائیه میخواستم شخصاً راجع بوضع لازاریها تحقیق کنم و عللوبهانه اخراج آنها را بدرستی بدانم . دارنیس و کلوزل در موقع اخـراج خود ، سرپرستی اموررا بهیك کشیش دیگرموسوم بهآبهروژ که از اسلامبولآمده بود واگذار کردند. کودکانکاتولیك دیگرجرأت نداشتند آشکارا بمدرسه آمد ورفت کنند . پروتستانها که این واقعه بسودشان تمام شده بود مرتباً بحکومت رضائیه فشار میآوردند تا بناهای لازاریها بآنها واگذارشود»[51]

خبر ورود سارتیز چون بهتهران رسید وحاجیمیرزا آقاسیآگاه شد نمایندهیی از جانب دولت فرانسهآمده است از پـذیرفتن خواستهای کنت‌ـ دومدم Le Comte de Médém سفیر روسیه که انتظارداشتدولتایرانآبه کلوزلرا که محلاختفایش معلوم شدهبود ازایران اخراج نمایند،خودداری کرد . [52]

سارتیز اضافه میکند :

« اطلاعاتی که من درمدت توقفم دررضائیه دربارهٔ نحوهٔ رفتار واقدامات کشیشهای لازاری بدست آوردم ، بهمه جهت بسود آنها بود . بموجب این اطلاعات ، کشیشان لازاریهمیشه مهربان ، ساده ، فروتن وراغب وشایقبرای آموختن علمودانش وسواد به کودکان بودهاند وغالباً مردمانآنجا ازاخراج آنها اظهار تأسف میکردند» [53]

---

۵۱ ــ کنتدوسارتیو: گزارش سفربایران«اسناد ایران، خاطرات ومدارك ج ۹برگ ۱۱۳.

۵۲ ــ همان مدركبرگ ۱۱۵ .

۵۳ ــ همان مدرك وهمان برگ .

سارتیژ پس از مذاکره با حکومت رضائیه به‌تبریز رفت ودرآنجـا با شاهزاده بهمن‌میرزا حکمران کل آذربایجان دربارهٔ لازاری‌ها مذاکره کرد وبطوریکه اومی‌نویسد : بهمن‌میرزا اورا باخوشروئی ومهربانی پذیرفته‌بود اما همینکه سارتیژ ازموضوع اخراج کشیشهای کاتولیك صحبت کـرده بود بهمن‌میرزا باقیافهٔ جدی گفته بود «اوجز خدمتگزاری برای‌شاه بیشتر نیست و جزاوامر وارادهٔ شاهنشاه‌نباید‌کاری بکند . او فقط اوامری را که باوابلاغ کرده‌اند اجرا نموده است» . ۵۴

کنت دوسارتیژ سپس ازتبریز به‌تهران آمد ودر ششم شعبان(۲۱اوت) به‌تهران وارد شد و سه روز بعد بحضور محمدشاه رسید . کلوزل هم که در انتظار رسیدن‌سارتیژ‌پنهان‌شده‌بود درهمین‌روزها خودرا به‌تهران‌رسانید.۵۵

در ملاقات کنت دوسارتیژ با حاجی‌میرزا آقاسی ، حاجی از دوستی و مودت ایران وفرانسه ولزوم اتحاد بین دودولت بسیار صحبت کرد و گفت : « عهدنامه‌یی بین ماموجود است که بموجب‌آن دولتین پذیرفته‌اند درصورت سرآمدن‌موعد عهدنامه، هریك از دودولت تعهدات خود را محتـرم شمرده و مجرا دارند . متن عهدنامه حاضراست و چنانچه شما آنرا با خود نداریـد ماآنرا در اختیار شما میگذاریم . »۵٦

کنت دوسارتیژ در گزارش‌خوداضافه کرده‌است: درجواب‌حاجی میرزا- آقاسی بسختی گفتم :

۵۴ــ همان‌مدرك برگ ۱۱٦ توضیح این نکته لازم است که بهمن‌میرزا برادرمحمدشاه‌با داعیهٔ سلطنت خودرا به‌روسها نزدیك کرده و زیر نفوذ وتأثیرالقاآت آنها قرارگرفته بود ودرقضیهٔ‌لازاریها چنانکه درصفحات بعدخواهیم‌دید همه‌وقت بسود سیاست‌روسها اقداماتی میکرد.ما دریکی‌ازشماره‌های‌آینده‌ازبستگی‌های او با روسهاوتحریکاتی که روسهاعلیه سلطنت‌محمدشاه‌میکردند‌درمقاله‌یی‌جداگانه گفتگو خواهیم کرد.

۵۵ ــ کنت دوسارتیژ : برگهای ۱۸۰ و۱۸۱ .

۵٦ ــ مکاتبات سیاسی ج ۱۹ برگ‌های ۱۸۷ - ۱۸۸ .

« من نمیخواهم آن عهدنامه و نه هیچ عهدنامه‌دیگری را به‌بینم و بخوانم. شما از عهدنامه صحبت میکنید ولی من برای بستن عهدنامه باینجا نیامده‌ام بلکه آمده‌ام نسبت برفتار شما واینکه با اخراج غیرعادلانه و غیر قانونی اتباع فرانسه ازقلمرو کشور خود که در تحت حمایت شما میبودند، تعهداتی را که به کنت‌دوسرسی سپرده بودید نقض نموده‌اید، از جانب دولت متبوع خودجداً اعتراض کنم. شمادر حفظ ورعایت‌حقوق دیگران کوتاهی کرده‌اید ومن آمده‌ام این‌نکته را بشما یادآورشوم.

حاجی میرزاآقاسی که انتظار مشاهده این برخورد شدید را نداشت با شتابزدگی و مهربانی گفت: حالاچه‌میخواهید، بگوئید اگرمقدورباشد همان‌کار را میکنم. درپاسخ او گفتم آنچه را من میخواهم این است که قبل از هرچیز به‌تعهدات خودرفتار کنید. شما برخلاف قانون باصدور یك فرمان جدید اتباع فرانسوی را که باستناد فرمانهای متعدد در ایران سکونت داشته‌اند از کشور خود رانده‌اید .....»[57]

این سختی بیان سارتیژ اثرخود را بخشید وصدراعظم و وزیر امور خارجه وعده کردند فرمانهای دیگر و اوامر مؤکد و لازم دائر براجازه بازگشت لازاری‌ها و آزادی‌اقامت آنهادرایران بزودی صادر گردد وعلیرغم تمام مخالفتهای سفیران روسی وانگلیسی که میگفتند ازیك منشی سفارت مانند یك سفیر نبایدپذیرائی‌شودودرحضورشاه نباید روی‌صندلی‌بنشیند،[58] با کنت دوسارتیژ بسیار محترمانه و مانند یك سفیررفتارشد.[59] ولی عملا شتابی‌دربرآوردن خواستهای کنت دوسارتیژ بعمل نمی‌آمد. بطوریکه از گزارشهای سارتیژ برمیآید[59] علت این تعلل را میتوان چنین توجیه کرد

---

۵۷ ـ همان‌مدرك برگ ۱۸۸.

۵۸ ـ همان مدرك برگ ۱۹٦ وبرای اطلاع بیشتر ازمخالفتهای سفیران روس وانگلیس باکنت‌دوسارتیژ به مقالهٔ «یك‌قرارداد بازرگانی بین ایران وفرانسه» بقلم‌نگارنده (درمجلهٔ بررسیهای تاریخی‌سال دوم شماره‌های ۳ و٤) رجوع کنید وهمچنین به ج ۲۱ مکاتبات سیاسی ایران درآرشیو وزارت خارجهٔ فرانسه برگهای ۱ و۱۲ و۹٦ و۹۷ و۱۸۵ و۱۹۸ و۲۱۱ و ۲۱۲ و۲۱۸ مراجعه شود.

۵۹ ـ همان مدرك برگ ۱۸۹.

که دولت ایران که ازمدتها پیش بسبب اعمال نفوذ و مداخلات نامشروع دولتین روس و انگلیس در امور ایران به‌تنگ آمده بود، میخواست رقیب دیگری دربرابرآنها بوجود آورد تا ازشدت تحریکات و اقدامات آنها کاسته شودودراین موقع که نماینده‌یی‌ازجانب دولت فرانسه درتهران حضورداشت بهترین‌فرصتی‌بود که‌آن دولت سفارتخانه‌یی دائمی‌وثابت درایران دائر نماید.

ولی بهرحال، کنت دوسارتیژ که تسامح و دفع‌الوقت کردنهای دولت ایران را میدید، در۲۳ شعبان (۷ سپتامبر) نامه‌یی بدولت ایران نوشت و درآن بوضع ناگوار لازاریها وصدمات وخساراتی که براثر اخراج و طرد آنها بایشان واردآمده بود ونیز به‌نقض تعهدات دولت ایران که مفادفرمان مورخ ۱۲۵٦ (آوریل ۱۸۴۰) را بکلی نادیده گرفته وفرمانی دیگرمغایرآن صادر کرده بودند اشاره کرده بود و پیش‌نویس فرمانی راهم که خود اومبنی بر آزادی لازاریها واحقاق حقوق‌آنها تنظیم کرده بود به پیوست آن نامه فرستاد.[٦۰]

چون وصول این نامه مصادف با شروع ماه رمضان‌شده بود، حاجی‌-میرزاآقاسی ماه مذهبی رمضان و وجوب ادای فرایض دینی را بهانه کرد و درنامه‌یی که وزیرامورخارجه درجواب کنت دوسارتیژ نوشت، به‌فرارسیدن ماه رمضان متعذرشد وبرای‌تنظیم وترتیب پیشنهادهای‌فرانسه، زمان وفرصت بیشتری خواست.[٦۱]

کنت دوسارتیژ درگزارش مورخه ۲۷ سپتامبر خود اضافه کرده است: «من منظورحاجی راازاین‌بهانه تراشی‌ها میدانم. او منتظر جواب سن‌پطرز-بورگ است که در مورد خواستهای ما باید برسد و موکول به‌ورود چاپار

٦۰ ــ مکاتبات سیاسی ج ۱۹ برگ های۲۳۹ و ۲۴۰

٦۱ ــ متن فارسی‌این نامه‌بدست نیامدترجمهٔ فرانسوی‌آن‌درج ۱۹ مکاتبات‌سیاسی برگ ۲۴۳ موجود است.

سفارت روس خواهدشد که دردوازدهم ماه جاری فرستاده شده است، وسپس مینویسد: « مناسب حال من نیست منتظر وصول دستوراتی شوم که دولت روسیه بدلخواه خود درمورد اتباع لازاری فرانسه بدولت ایران ابلاغ کند بیست روز است که من نامه‌وپیشنهاد خود را بدولت ایران تسلیم کرده‌ام و امروز باز تجدید میکنم وخواهم خواست که‌بدون هیچ‌فرصت ومهلتی‌پاسخ آنرا بدهند» [۶۲]

بدینگونه ، ماه رمضان پایان‌یافت‌و کنت دوسارتیژ ملاقاتها ومذاکرات خود را ازسر گرفت. اما باز نتیجه‌یی ازوعدو وعیدها دیده نمیشد . کنت‌ـ دوسارتیژ که میدانست بودن اوبعنوان نمایندهٔ دولت فرانسه برای برخی‌ها ازنظرسیاسی و برای بعضی دیگراز نظرامتیازات نامناسب وموجب مزاحمت است و دولت ایران هم بدون جلب نظردولت روسیه تصمیمی دربارهٔلازاریها نخواهد گرفت، یادداشت دیگری درششم شوال (۱۹ اکتبر) بدولت ایران فرستاد وچنین‌یادآورشد: [۶۳]

۱ـ کشیشان لازاری (آبه‌فورنیه،آبه دارنیس‌وآبه‌کلوزل وآبه روز) با صدور فرمانی بکشور ایران فرا خوانده شوند وبتوانند بآزادی بخانه‌ها و مساکن وکلیساها و مدارس خود باز گردند.

۲ـ خساراتی که براثر این نفی‌بلد وطرد ازکشور برای آنها حاصل شده است جبران گردد وآنچه را که از اماکن مربوط بایشان درغیاب‌آنها بغارت رفته است پس داده شود.

۳ـ اعلام شود که هیچیك از ترتیبات مندرج درفرمان مورخ ۲۵ صفر ـ ۱۲۵۶ (۲۸ آوریل ۱۸۴۰ که)بخواهش سفیراعلیحضرت امپراطورفرانسویان صدوریافته بودتغییرنکرده و کلا ًبقوت خودباقیست واخراج پدران‌روحانی

---

۶۲ ـ جلد ۱۹ مکاتبات‌سیاسی برگهای ۲۴۴و۲۴۵

۶۳ ـ همان مدرك برگ ۲۶۴ ـ ۲۶۵ .

فورنیه ودارنیس و کلوزل و روژبدلائل خصوصی بوده وابداً ربطی‌به‌مؤسسات لازاری درایران نداشته‌است[٦٤] واین مؤسسات همچنان‌بکارخودادامه‌خواهند داد وازحمایت وپشتیبانی اعلیحضرت پادشاه ایران برخوردار خواهند بود و دراین موارد اوامر مؤکد و لازم به‌حکومت‌شهرستان رضائیه صادر گردد.

٤- فراشها و مأمورانی که پدران روحانی را تامرزبرده‌اندبسبب رفتار نامعقول واهانتهایی که نسبت‌بایشان کرده‌اندازجمله خنجربروی‌آبه‌دارنیس و کودکانی که درمدارس بوده‌اند کشیده‌اند ، مواخذه وتنبیه شوند.

٥- از بابت اقداماتی که بوسیلهٔ مأموران دولت ایران نسبت به‌اتباع فرانسوی صورت گرفته‌است‌بوسیلهٔ وزیرامورخارجه‌ایران به کنت دوسارتیژ شفاهاً اظهار تأسف شود .»

دولت‌ایران درپاسخ‌این‌یادداشت اعتراض‌آمیز،یادداشت مفصلی‌به کنت‌دوسارتیژ فرستاد که اصل آنرا متأسفانه نیافتیم ولی ترجمهٔ فرانسوی آن در جلد نوزدهم اسناد مربوط بایران موجود است و از نظراهمیت محتوای آن خلاصه آنرا ازمتن فرانسوی بفارسی بر گردانده ودراینجا میآوریم:[٦٥]

« درمورد خواهشی که‌ازدولت ایران کرده بودید مبنی براینکه‌آقایان کلوزل ودارنیس بایران باز گردند وفعالیت خود را در مدارس و کلیساها و سایرمؤسسات و اماکنی که‌درتصرف داشتند ازسر گیرند، پاسخ‌این است که

---

٦٤ – همان مدرك برگ۲٦١ - سارتیژمینویسد : «موضوع‌اخراج‌لازاری‌ها ازقلمروایران راهی بودکه روسها درپیش گرفته بودند تاهیأت‌مذهبی‌فرانسوی دامتزلول و کنسول فرانسه دربندر بوشهررا ناراحت و نگران کنند » بعد اضافه‌میکند «بهرصورت تنها راه حل این‌است که مفادنامه‌یی راکه بدولت ایران داده‌ام‌بپذیرند زیراا گر موفق‌به تحمیل‌نظر خود دائر به بازگشت‌لازاریهابا شرایط‌مساعد‌نشوم واگردراین‌مذاکرات مغلوب شوم دیگرچاره‌یی‌نیست جزاینکه‌یا بازگردم ویا فقط بعنوان یك‌مسافرعادی درانتظار وقایع بعدی دراینجا بمانم» (برگ۲٦۲) .

٦٥ – ج ۱۹ مکاتبات سیاسی برگهای ۲٦٦ - ۲٦۹ .

برطبق فرمانی که درماه ذی‌حجه ۱۲۵۷ شرف صدور یافت و رونوشت آن نیز برای آن جناب فرستاده شده است مقرر این است که چنانچه کشیشانی که از کشورهای دیگر بایران میآیند بدعوت اتباع کشور اعلیحضرت شاهنشاه ایران به‌آئین خود مبادرت کنند از ایران طرد و نفی‌بلد خواهند شد و چون کشیشان مزبور نسطوریان تبعهٔ ایران‌را بآئین کاتولیك دعوت میکردند وچون عدهٔ بسیاری ازاتباع ایران‌را هم بدین‌خود درآورده‌بودند برطبق نصایح فرمان حق بود ایشان‌را از کشورایران اخراج نمایند واینك که شما میخواهید ایشان باز بکشور ایران باز گردند ایجاب مینماید شروط زیررا اعلام داریم :

نخست اینکه کشیشان مزبور دیگر به‌رضائیه مراجعت نکنند.

دوم‌اینکه دولت فرانسه‌تذکرهٔیی دال‌بر تابعیت آنهابنامبردگان بدهد و ایشان‌را ملزم بدارد که هر گونه رفتاری را که موجب‌اغتشاش وناامنی در کشور ایـران شود مرتکب نخواهند شد و درصدد دعوت غیرکاتولیکها و اتباع ایرانی به‌آئین کاتولیك برنیایند. درغیراینصورت اولیای دولت ایران دراخراج آنها از کشور ایران حق خواهند داشت.

ثانیاً نوشته‌اید که کشیشان متحمل خسارات وزیانهای بسیار شده‌اند و جبران‌آن خسارات را از دولت ایران خواسته بودید.

دولت ایران خود مواظب ومراقب حمایت و تأمین کلیه اتباع دولتهای متحابهٔ خارجی میباشد و اگر برای‌آنها خسارت و زیانهائی پیش‌آمده است همینکه‌مجرمیت مجرمین ثابت شود خسارات ایشان نیز جبران خواهد شد. بنابراین به‌حکمران آذربایجان و همچنین به‌فرماندار رضائیه دستورهای لازم صادر شده است که پس‌ازتحقیق واثبات مجرمیت مجرمین، برای جبران مافات اقدام کنند . ولی فراشان‌دولتی تحقیق کرده واظهار داشته‌اند دستگاه دولتی باین کشیشان نه‌آزاری رسانیده‌اند ونه بدرفتاری کرده‌اند، بنابراین لازم است فراشی را که چنین‌کاری کرده‌است باسم معرفی کنید تادولت ایران

بتواند جزئیات خسارات راجبران وتلافی کند.

ثالثاً ـ اعلام داشته‌بودید فراشان دولتی رعایت‌احترام کشیشان رانکرده بروی آنها خنجر کشیده‌اند و بدینجهت بـاید تنبیه شوند . لازم است این فراشانرا کـه بروی کشیشان خنجر کشیده و مراتب احترام ایشان را رعایت نکرده‌اند معرفی کنید تا مجرمیت آنها را ثابت نموده سپس ایشـانرا تنبیه نمایند .

رابعاً ـ خواسته‌اید که اعلامیه‌یی صادرشود که هیچیك ازمطالب فرمان مورخ صفر ۱۲۵٦ هـ ق تغییر نکرده و فرمان جدیدی هم در این مورد صادر گردد .

درجواب این نکته باید گفت نه‌تنها فرمان هرگز قوت یك عهدنامه را ندارد که تغییری در آن نتوان داد بلکه موقعیتهای دشواری هم غالباً پیش میآید کـه ایجاب میکند تغییراتی درمفادآن داده شود واصلاحاتی در آنها بعمل آید . بنابراین، صدور فرمان دیگری هم بهیچوجه لازم بنظر نمیآید . دیگر اینکه هر کشیش وهرمسافری از هرملت و کشوری که هست هنگامی که بکشور ایران میآید چنانچه‌ازدولت متبوع خود تذکره ونامه‌یی حاکی از تابعیت آنها، نداشته باشند و درآن نوشته نشده باشد کـه ایشان بایران میآیند واجازه‌اقامت ویاعبور میخواهند، ازطرف اولیای دولت ایران‌پذیرفته نخواهند شد و ورود آنهـا ممنوع خواهد بود و اگـر بدون داشتن چنین مدرکی‌بایران بیایند البته اخراج خواهندشد و کشیشان فرانسوی متأسفانه چنین مدارکی باخود نداشتند.

خامساً باآنچه یادآور شد، نمیدانم چرا وزیر امور خارجهٔ ایران باید عذرخواهی کند . »

این پاسخ محکم و دندان شکن دوَلت ایران، کنت دوسارتیژ را متوجه ساخت اگر رفتاری ملایم و لحنی آرامتر اختیار کند شاید بهتر بتواند در انجام مأموریت خود توفیق یابد . این بود که درنامه‌های بعدی او دیگر

آن تندی وخشونت دیده نمیشود وبا لحنی آرام توجه دولت ایران‌را به‌مفاد فرمانهای متعددی که اززمان پادشاهان صفوی به‌بعد در بارۀ اجازه رفت و آمد و سکونت عیسویان در ایران و آزادی مذهب آنها ودائرداشتن کلیساها وشعایر دینی ایشان صادر شده بود جلب نموده و خواهش کرده است اجازه داده شود کشیشان لازاری به کشور ایران و به اماکن و مؤسسات خود باز گردند.[٦٦]

بدین ترتیب طرفین‌بایکدیگر کنار آمدند وبالاخره درذی‌قعدۀ ۱۲۶۰- ﻫ . ق (دسامبر ۱۸٤٤) بموجب فرمانی که صادرشد کشیشان لازاری اجازه یافتند بایران باز گردند و بجز در قراء اردی شاهی و تکیه که از محال رضائیه هستند در هر کجا مایل باشند اقامت کنند.[٦٧]

این است متن‌فرمان‌مزبور : (عکس‌شماره٥٥)

فرمان محمدشاه درمورد باز گشت لازاری‌ها به‌ایران

«آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان مجدت و جلالت همراهان، اخلاص وارادت آگاهان ، مقرب‌الخاقانان حکام وبیگلربیگیان و ضباط و نواب ومباشرین امور دیوانی ممالك محروسۀ پادشاهی باشفاق خاطر خطیر اقدس شاهنشاهی مفتخر ومباهی بوده‌بدانند که چون چندی قبل‌ازاین‌موسی کلوزل وموسی [٦٨] دارنیس‌پادریان ملت‌کاتولیك بدون‌اینکه پاسپرت خودرا بدارالخلافۀ باهره‌آورده از اولیای دولت قاهره استیذان و دستور خاص حاصل نمایند به. ولایت اورمیه (رضائیه) آمده‌در آنجاطرح اقامت افکنده‌مخالف فرمان جهان‌مطاع که در شهر ذیحجةالحرام سنۀ ۱۲۵۷ صادر شده بود ملت نصاری تبعۀ دولت علیه را بکیش و آئین خود دعوت میکردند وبعضی از آنها را بدین کاتولیك درآورده بودند آنها

٦٦ ــ ر. ك. به همان مدرك‌ازبرگ ۲۷۲ تا۲۸۳ .

٦٧ ــ همان مدرك برگ ۲۹۹ و ج ۲۱ برگهای ۸۳ - ۸٤ .

٦٨ ــ منظورلفظ موسیو Monsieur میباشد.

را منع از توقف در اورمیه و نهی از آن حرکات فرموده بودیم تا در این اوقات عالیجاه مجدت و نجدت همراه فطانت و فـراست اکتناه ذکاوت و کیاست انتباه عمدة‌الاعیان العیسویه فراف سارتیژ بدربار همایون پادشاهی آمد مستدعی شد که آنها را اذن و اجازت بسیاحت و اقامت در ممالك محروسهٔ پادشاهی دهیم . لهذا بمقتضای کمال اتحاد دولتین بهیتین ایران و فرانسه و برحسب استدعای عالیجاه مشارالیه بجز اردی شاهی و تکیه که از ولایات محال اورمیه است آنها را مرخص و مأذون فرمودیم که در هر یك از ولایات ممالك محروسهٔ پادشاهی که بخواهند سیاحت و اقامت نمایند مشروط به اینکه التزام بدهند که تبعهٔ ملت دیگری را بکیش و آئین خود دعوت ننمایند . لهذا میباید آن عالیجاهـان درهریك از ولایات ممالك محروسهٔ پادشاهی بجز اردی شاهی و تکیه پادریان مزبور بخواهند اقامت نمایند و سیاحت نمایند مخالفت نکرده کمال رعایت و حمایت بآنها بعمل آورده حسب المقرر معمول و مرتب داشته در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ذیقعدة الحرام سنهٔ ۱۲۶۰» ۶۹

بررسی مدارك ، خوب نشان میدهد که بوجـود آمدن ایـن حـوادث و کشمکشها جز رقابت‌های دولتهای روسیه وانگلیس بافرانسه که نمیخواستند پای فرانسه هم بایران بازشود ، علت وسبب دیگری نداشته‌است والابودن و یا نبودن دوسه نفر کشیش لازاری درایران چندان اهمیتی نمیداشت چنانکه درمدارك این زمان می‌بینیم ، وقتی لازاریها از سلماس و رضائیه اخراج شدند کنت دومدم به آبه کلوزل گفته‌بود «آبهٔ عزیز، من شمارا دوست‌دارم و بشما احترام میگذارم ولی مادامی که کنت دوسارتیژ در تهران است شمابه رضائیه باز نخواهید گشت» ۷۰

صدور فرمان مزبور با آنکه اجازه بازگشت بایران وفعالیتهای مذهبی وفرهنگی را به کشیشان لازاری داده‌بود باز از نگرانیهای دولت فرانسه در بارهٔ کاتولیکهای فرانسوی نکاست واین مطلب از گزارش مورخهٔ ۳۰ژوئن-

۶۹ ــ اسنادایران : مکاتبات سیاسی ج ۱۹ برگ ۳۱۱ .
۷۰ ــ مکاتبات سیاسی ج ۲۱ گزارش سارتیژ برگ ۲۰۰

۱۸٤٥ (۲٤جمادی‌الثانی ۱۲٦۱) سارتیژ که هشت ماه بعداز صدور فرمان آزادی لازاریها نوشته‌شده است بخوبی مستفاد میگردد . سارتیژ مینویسد : «معهذا ، من درموردموضوع آبه‌کلوزل وآبه دارنیس نگرانم که احتمالا شاهزاده بهمن میرزاحکمران آذربایجان بتحریك واغوای روسهااز کشیشان لازاری بخواهندتعهد کتبی بسپارند که‌درآینده‌مقررات‌ومفادفرمان‌ماه‌ذی‌حجهٔ ۱۲۵۷هجری‌رادربارهٔمنع‌تبلیغ‌ودعوت‌به‌آئین‌کاتولیك،قبول‌خواهندداشت»[۷۱]

اما نگرانی مهمتر، از این‌بابت بود که بهمن میرزا هنوزدر موردپس دادن اموال ومتعلقات لازاریها که بغارت رفته‌بوداقدامی نمیکرد ونیزاجازه نمیداد کشیشان لازاری به‌اماکن خودبازگردند تااینکه سارتیژ موضوع‌را بادولت ایران‌بازدرمیان گذاشت ودرنتیجه دوفرمان‌دیگردراین باره بتاریخ ماههای رجب ورمضان ۱۲٦۱ خطاب به بهمن‌میرزا صادر گردیدوما متن‌یکی ازآن‌دو فرمان‌را دراینجا نقل میکنیم : [۷۲]

«برادر فرخنده‌سیر کامکار و نورچشم سعادتمند نامدار بهمن‌میرزا صاحب اختیار مملکت آذربایجان مؤید وموفق بوده‌بدانند . سابقاً شرحی در خصوص لازاریست‌های پادری ملت کاتولیك که در سلماس ساکن شده‌اند بآن نورچشم نوشته وحکم فرموده بودیم که جای توقف آنهادر سلماس باشد واحدی‌از اهالی سلماس‌ومباشرین آنجا متعرض و مزاحم آنها نباشندلهذا مجدداً امرو مقرر میداریم که‌آن برادر بمباشرین سلماس قدغن نماید لازاریست‌های پادری که‌در سلماس ساکن هستند مراقب‌احوال آنها شده که در سلماس کسی متعرض‌آنها بهیچوجه نشود ودرکمال آسودگی‌در ظل‌رأفت اقدس اعلی باشند . البته بنحویکه امر و مقرر فرموده‌ایم معمول ومرتب دارد ولازمهٔ تأکید در بنیاب به مباشرین سلماس نمایدو در عهده شناسند . تحریراً فی‌شهر رمضان‌المبارك ۱۲٦۱»
(ج ۲۱ اسناد ایران ، مکاتبات‌سیاسی ، برگ‌۱۰۹و۱۱۰ آرشیو وزارت امورخارجهٔ فرانسه)

۷۱ ــ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی برگ ٦٤

۷۲ ــ رونوشت متن‌فارسی این فرمان‌ها درجلد۲۱مکاتبات سیاسی‌ضبط است ؛ فرمان اول در برگ ۸۹ وفرمان دوم دربرگ های۱۰۹ - ۱۱۰

همزمان بااین حوادث سیاست‌امپراطوری روسیه بسوی فرانسه انـدك گرایشی یافته‌بود وایجاب میکرد که با فرانسه از دردوستی در آیند . این است که می‌بینم کنت‌دونسلرود Le Cte de Nesselrode وزیرخارجهٔروسیه ، درسن‌پطرزبورگ به‌سفیرفرانسه گفته بود : مابا رفتن هیأت‌لازاری‌به‌رضائیه به‌هیچوجه مخالفتی نداریم وحتی کنت دومدم کمکهای بسیاری هم بایشـان کرده است . » [۷۳]

وزیر امور خارجه فرانسه این موضوع را به کنت دوسارتیژ در تهران اطلاع داد و کنت‌دوسارتیژ نیز در ملاقاتی که باحاجی‌میرزاآقاسی بعمل آوردآنرا مطرح نمود . حاجی‌میرزاآقاسی وعده نمود حال که روسها روی خوش نشان داده‌اند او هم همه‌گونه همراهی میتواند کرد . اما نتیجه‌یی از این مواعید مشهود نشد زیرا هنگامیکه حاجی میرزاآقاسی موضوع را با پرنس‌دالگوروکی Prince Dalgorouki وزیر مختار روسیه کـه بجای کنت‌دومدم‌آمده بود درمیان گذاشت دالگوروکی درپاسخ گفته بود « من اطلاعی ندارم‌امابمقتضای‌اتحاد دولتین بهیتین‌ایران و روس ماراضی‌نمیشویم که درمضمون فرمانی که در شهر ذی‌قعدهٔ سنهٔ ۱۲۶۰ داده بودند و مضمون فرمان مزبورآن بود که پادریان‌لازاریست درهریك از ولایات ایران مرخص هستند بروند مگر درتکیه واردی‌شاهی که نباید بروند ، من‌بعدهم اختلافی حاصل شود» [۷۴] و چون کنت‌دوسارتیژ پافشاری میکرد حاجی‌میرزاآقاسی ضمن‌نامهٔ مبسوطی (دهم‌صفر۱۲۶۲) که باو نوشت ومضمون‌پاسخ‌پرنس‌دالگو- روکی را باطلاع‌او رسانیداضافه کرد «حال برشما لازم است که یاآن‌مطلبی را که‌جناب غراف‌نسلرودبمصلحت‌گذاردولت بهیه‌فرانسه گفته‌اند که‌نه‌ماونه وزیرمختار ما ممانعت‌به‌پادریان لازاریست در مملکت ایران کرده‌ایم خواه

---

۷۳ ـ مکاتبات سیاسی ج ۲۱ برگ ۱۵۰

۷٤ ـ همان مدرك برگ ۲۰۳

بربطلان تدبیرات مخصوصه که درآن فرمان مندرج شده‌بهیچوجه‌من‌الوجوه رفعی نخواهد شد . چون مطلب منحصر بود ، زیاده براین مصدع نیامد . فی‌دهم شهرصفرالمظفر سنه ۱۲٦۲ باقی ایام دوستی‌واتحاد مستدام باد »

(ج۲۱ اسناد ایران : مکاتبات سیاسی، برگهای۲۱۱ و۲۱۲ آرشیو وزارت امورخارجهٔ فرانسه)

نامه مزبور و پیوست آن بدون جواب نماند و کنت‌دوسارتیژ پاسخی بسیارمحکم ومصممانه‌بآن‌فرستاد که ترجمهٔ‌فارسی‌قسمتی‌از آن‌چنین‌است:[۷۷]

عالیجناب :

«عالیجناب احساسات تأسف‌انگیزی که وصول‌نامه امروزآن‌جناب‌برای این جانب بوجود آورده است خوب درك خواهند کرد . در آن نامه مرقوم داشته بودید وزیرمختار دولت روسیه مقیم دربار تهران باوضعی بسیار سخت درمورد بازگشت دوتن کشیش از اتباع دولت فرانسه بنامهای مسیو کلوزل و مسیودارنیس مخالفت کرده‌اند .

عالیجناب‌باید بدانند که اینجانب بهیچوجه‌مداخلهٔ هیچ سفارت خارجی را در امری مانند موضوع مورد بحث که منحصراً مربوط به‌دولت فرانسه و ایران است نخواهد پذیرفت زیرا دولت اعلیحضرت پادشاه فرانسویان مرا بنمایندگی نزد ایران فرستاده و مراتب اعتماد خود را بانامه‌یی بحضور شاهنشاه ایران تقدیم داشته است و قراراست مشکلات موجود بین دو دولت را باهمکاری یکدیگر حل‌وفصل کنیم . دولت ایران مکرراً وعده کرده‌اند به کشیشان‌لازاری اجازهٔ بازگشت به‌رضائیه واقامت در آنجا داده‌خواهدشد. جناب وزیرامورخارجهٔ آندولت بنام دولت ایران از من خواستندبرای‌امکان بازگشت کشیشان‌لازاری‌شروطی رابپذیرم‌ومن‌پذیرفتم . بدین‌ترتیب آنچه که

۷۷ــ همان مدرك برگهای ۲۰۵ - ۲۰٦

دراین‌باره‌تاحال‌صورت گرفته‌منحصراً‌میان‌ایران وفرانسه بوده‌است. بااینجهت است که اینك موضوع دخالت مستقیم ویاغیرمستقیم‌آقای پرنس‌دالکوروکی را در امری که بایشان بستگی و ربطی ندارد هرگز نمی‌توانم پذیرفت » .

حاجی میرزا آقاسی از قراری که سارتیژ نوشته است ، پس از دریافت این نامه به بهانهٔ بیماری به باغ نوبنیاد خود موسوم به عباس‌آباد رفت و چون کنت دوسارتیژ خواست با او ملاقات کند ، ملاقات باوی را مو کول به بهبودی وبازگشت خود بـه تهران نمود . [۷۸] ولی بالاخره ملاقـاتی که در مراجعت‌حاجی میرزا آقاسی روی داد، حاجی وعده کرد مقدمات بازگشت لازاریها را به رضائیه فراهم‌سازد. اما پرنس‌دالکوروکی که ازقضیه آگـاه شده بود یادداشت اعتراضیهٔ سختی‌بدولت ایران تسلیم کرد [۷۹] ودولت ایران را ازهرگونه اقدامی که منتهی به بازگشت لازاریها به رضائیه شود برحذر داشت. وعکس‌های‌شماره۷و۸حاجی‌میرزاآقاسی‌بناچار درملاقات‌دیگرخود، سارتیژ را ازمخالفت شدید دالکوروکی‌باخبرساخت‌ودولت‌ایران‌را ازانجام هرگونه‌اقدامی متعذر دانست سارتیژ در گزارش مربوط بـه این ملاقاتها مینویسد: «برای‌من‌دیگر این خلف وعدهٔ دولت ایران قابل‌قبول‌وتحمل نبود وناگزیربایستی‌علیه این ضعف نفس جداً اعتراض میکردم .» [۸۰] باین جهت نامه‌یی‌سخت بدولت ایران نوشتم : [۸۱]

۷۸ ـ مکاتبات سیاسی ج ۲۱ برگ ۱۹۰

۷۹ ـ برای اطلاع از مفاد این نامه که نسخهٔ فارسی‌آن‌موجود است به همان مدرك برگ ـ ۲۱۸ رجوع کنید .

۸۰ ـ همان مدرك برگ ۱۹۳

۸۱ ـ متن فرانسوی این نامه از برگ ۲۱۳ تا ۲۱۶ ج ۲۱مکاتبات سیاسی ایران ضبط است .
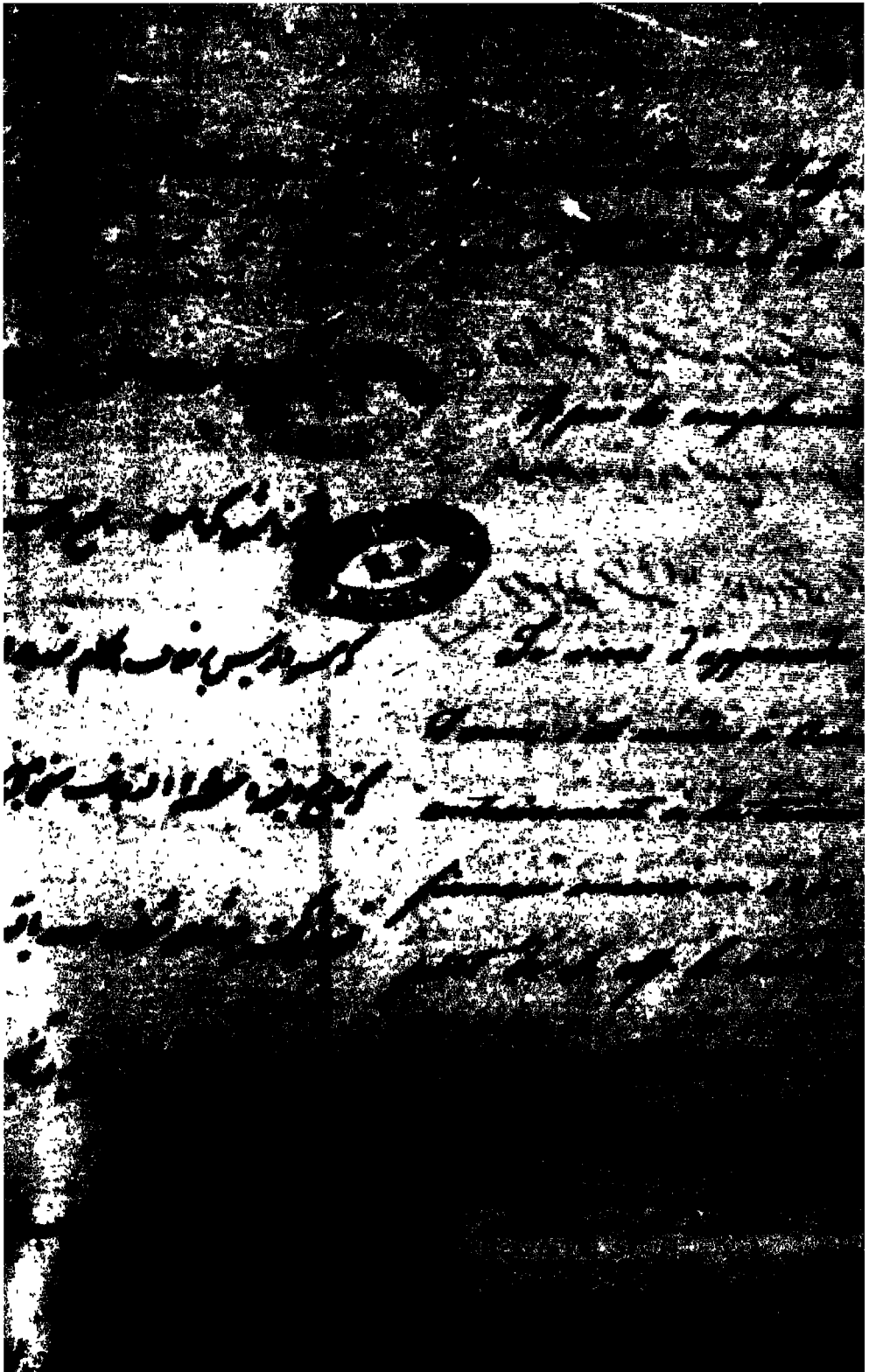
عکس شمارهٔ ۸ ــ پایان نامهٔ اعتراضیهٔ دالگوروکی

«بتاریخ ۲۱ صفر۱۲۶۲ مطابق با ۱۸ فوریه ۱۸۴۶
عالیجنابا

اینجـــانب مدت ۱۸ ماه تمام به اظهارات و گفته هـای آن عالیجناب باخضوع وادب واحترام گوش کردم وتمام بیاناتی راکـــه درمورد وجود حسن نیت وتمایل به برقراری حسن روابط بین دولتین ایران وفرانسه فرمودید شنیدم . اینك تمنی‌دارم پنج دقیقه‌هم شما به توضیحات کاملا جدی اینجانب توجه فرمائید.

عالیجناب وعده داده بودند به تبعید غیرعادلانه‌یی که درمورد دوتن ازاتباع فرانسوی ازمحل اقامتشان بدون هیچ‌دلیل صحیح وموجه اجرا شده بود پایـــان خواهند دادوبراثراهمیتی که دولت اعلیحضرت پادشاه فـــرانسویـــان باین مسأله‌میدهند وتعجیل اینجانب، متن فرمان‌هم‌آماده شده‌بود ، اماانجام منویات‌عالیجناب بسبب مخالفت شدید نمایندهٔ دولت روسیه متوقف ماند . بنابراین اگر سفارت روسیه میتواند درامری که منحصراً مربوط به اتبـاع خارجی‌است دخالت کند ودولت ایران را ازاجرای یك تصمیم‌ساده اداری خود ، آنهم درقلمرو وقدرت خودش مانع شود ، نتیجه‌چنین خواهد بودکـه دولت مستقلی نیست . باینجهت اگردولتی مـــانند فرانسه بادولتی کـــه استقلال واقعی ندارد ودرقلمرو ارضی خـود نمیتواند بمواعید وتعهدات وعهدنامه‌های منعقدهٔ خود عمل نماید و روابط سیاسی وبازرگـــانی برقرار سازد بی‌احتیاطی محض است .

تاکنون اینجانب سعی میکردم دولت متبوع خودرا قانع کنم کــه دولت ایران اگر چه دروضع بسیار سختی قـــراردارد ، معهذا استقلال‌خودرا کاملا حفظ کرده‌است. اما تسهیلی که‌دولت‌ایران اینك برای اجرای توقعات سفارت روسیه درامری که جنبهٔ سیاسی ندارد (بخصوص که اصالت‌رفتارسفارت مزبور توسط اولیای‌متبوع خود او هم انکار شده است) قائل میشود بـدول اروپائی وبویژه بدولت فرانسه خواهد فهمانید که‌قوام وبنیانی درست برای دولت ایران وامعیت و ارزشی برای تعهدات وبیانات اولیای آن نباید قائل بود زیرا بااولین نشانهٔ نارضامندی که ازجانب دولت‌روسیه وسفیرآن دولت درتهران ظاهرشود بهمه اقوال وتعهدات خود پشت پا خواهندزد وهمه چیزرا انکارخواهندکرد. بنابراین دربار پطرز-بورگ است که اوامر لازم را برای اجرا به منتهی‌الیه قلمرو قدرت خود می‌فرستد .

(۴۰)

اینك وظیفهٔ من این است که امروز از عالیجناب بخواهم، عالیجناب استقلال ایــران وامکان اجرای دستورات یك دولت مستقل را در قلمرو خود با صدور فرمانی که بدولت فرانسه در مورد اتباع آن وعده کرده‌اند تصریح و تأئید کنند یا باعدم‌صدور آن، اعتراف نمایند که متأسفانه وضع قلمرو ایران حاکــی برعدم‌استقلال آن است. آنگــاه من‌هم دیگر جزترك ایران و عزیمت بکشور خود کاری نخواهم داشت.» ۸۲

حــاجی میرزا آقاسی بطوریکه سارتیژ نوشته است پس ازخواندن این نامه، بــالفور آنرا بحضور شاه برده‌بود وشاه هم سارتیژرابه‌کاخ اختصاصی خود احضار کرد. باین سبب روز شنبه ۲٤ صفر (۲۱ فوریه) سارتیژ بحضور شاه رسید وپرنس دالگوروکــی هم قبلا احضار شده بود. شاه پس ازاینکه موضوع را با پرنس دالگوروکی درمیان گذاشته بود [۸۳] از اوخواسته بود دلایلی را که برای مخالفت خوددارد ارائه نماید ودالگوروکی اظهار کرده بود چون این مسأله درزمان کنت دومدم شروع شده واوبــاموضوع صدور چنین فرمانی مخالفت کرده است وآن هم‌براساس خواهش خلیفه‌اچمیازین بوده که ازبابت ارمنیهای‌شهرستان‌رضائیه نگران بوده است اونمیتواندبدون اینکه‌دستور مجددی دراین باره‌ازدربارروسیه دریافت دارد دست‌ازاقدامات فعلی خود برداردوبه تغییرمتن فرمان قبلی رضایت دهد. سپس اضافه نمود او به‌سنت پطرزبورگ نوشته است والبته بمحض وصول جواب مراتب را به دولت ایران اطلاع خواهد داد.

۸۲ ــ مندرجات این نامه نمایشگر وضع آشفته واسف‌انگیزدوران سلطنت محمدشاه وبی کفایتی های حاجی میرزا آقاسی صدراعظم اوست و هنگامی کــه وضع آنروزها را باثبات و استواری‌اوضاع ایران امروز مقایسه‌می‌کنیم انحطاط وخرابی‌آن‌دوره و پیشرفت و اعتلای ایران امروز بیشتر آشکار میشود.

۸۳ ــ سارتیو می‌نویسد: «دراین جلسهٔ شرفیابی، شاه خودکلیهٔ شرح مذاکرات خویش را باپرنس‌دالگوروکی برای من بیان کرده» (مکاتبات سیاسی ج۲۱ برگ ۱۹٤)

باوجود تمایل شدید شاه به اینکه قضیه بنحو مطلوبی خاتمه پذیرد ، سفیرروسیه درعقیدهٔ خود جازم ومصرباقی مانده بود .[۸٤]

کنت دوسارتیژ بعد ازشرح نکات مذکور دربالا نوشته است : «پس از آنکه دراین جلسه شرفیابی خیلی صحبت کردیم . من گفتم کنت دونسلرود نکلی منکر واقعه شده و گفته است سفیرما در ایران درقضیهٔ لازاریها کمك نم میکند. وقتی شاه‌این‌نکته راشنید ازجای‌جست و گفت: « چطور» همیشه عکس این وضع را بمن میگفتند . کنت دومدم باصرار و ابرام این فرمان را از من گرفت وپرنس دالگوروکی الساعه میگفت از طرف دولت متبوع خود اعلام خواهد کرد که مجبور است خواهش کند دولت ایران ازصدور این فرمان خودداری نماید . من میخواهم درملاقات دیگری سفیر روسیه را باز به بینم و شما چند روز دیگرهم تأمل کنید . من خرد نتیجه را بشما اطلاع میدهم . »[۸۵]

اماپرنس‌دالگوروکی‌درعقیدهٔ خودآنچنان‌ثابت‌بود که‌وقتی‌حاجی‌میرزا-آقاسی ضمن گفتگوهای خود گفته بود کنت دوسارتیژ گفته است اگراین فرمان صادر نشود ایران را ترك خواهد گفت دالگو روکی براثرشنیدن‌این حرف باتغیر و تشدد از جای برخاسته و در حالیکه پای خود را از روی خشم برزمین میکوبید گفته بود «بسیار خوب ؛ بهتر است بدانید ، اگر این فرمان صادر شود منم که ایران را ترك خواهم گفت»[۸٦]

این‌اتمام‌حجت شدید ، اثرخودرا بخشید وحاجی‌میرزاآقاسی‌هنگامیکه ازآن با سارتیژ گفتگو میکرد ، بااشاره بوخامت و پیچیدگی اوضاع گفت: مصلحت طرفین دراین است که‌فعلا برای مدتی ، مسأله را به‌سکوت‌بسپارند و موضوع امضاء و صدورفرمان تا چندی معلق بماند زیرا من خوب میدانم

۸٤ ـ همان مدرك برگ ۱۹۳
۸۵ ـ همان مدرك برگ‌های ۱۹۵ ـ ۱۹٦
۸٦ ـ همان مدرك برگ ۱۹۸

دولت‌روسیه‌ازوجوددوتن کشیشان‌شما این‌چنین ناراحت‌نیست، بلکه بخاطر خود شما است . شما خوبست موضوع را بدولت متبوع خود گزارش کنید و در انتظار جواب باشیم‌وبهتر این است که این مسأله پیچیده بین دو دربار پاریس وسن‌پطرزبورگ فیصل یابد .[۸۷]

حاجی میرزاآقاسی نکات مزبور رانیزباتفصیل‌وقایع ازآغاز تاپایان،در نامه‌یی‌مفصل‌ورسمی‌به کنت‌سارتیژنوشت[۸۸].(ربیع‌الاول۱۲۶۲عکس شمارهٔ۹).

کنت‌دوسارتیژ بناچار در برابراین منطق تسلیم شد و درگزارشی که دربارهٔ این حوادث بوزارت امور خارجهٔ فرانسه نوشت ، صریحاً به‌شکست خود در این مرحله چنین اعتراف کرد :

«من مدت مدیدی بطور جدی‌باسفارت روسیه مبارزه کردم ولی‌شکست یافتم زیرا سلاح‌آنها قویتر از سلاح من بود . »[۹۰]

بدین‌گونه کنت‌دوسارتیژ موقتاً دست‌از تلاش وفعالیت‌های خودبرداشت و بانتظار اینکه دربارهای پاریس و سن‌پطرزبورگ مسأله‌پیچیدئی را که بخاطردوتن کشیش‌لازاری بوجودآمده بود بین خود حل‌وفصل نمایندآرام نشست ولی در خلال این احوال باز پرنس‌دالگوروکی موجبات ناراحتی لازاریها را فراهم میساخت چنانکه بالاخره در جمادی‌الاول همان سال بازسروصدابرخاست .

۸۷ - همان مدرك برگ ۱۹۹ و برگ ۲۰۰

۸۸ - رجوع کنید به اصل نامهٔ مورخ ربیع‌الاول که دربرگ ۲۲۷ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی موجود است .وعکس شمارهٔ ۹

۸۹ - کنت دوسارتیژ خود در این مورد نوشته است : «من بهیچوجه مصلحت ندیدم مسؤلیت قطع رابطه با دولت ایران راکه بتازگی آغاز شده بود برعهده بگیرم و مصلحت در این دیدم رونوشت نامه های متبادله بین سفیر روس و ایران و خودم را بحضور جنابعالی بفرستم وباین ترتیب درحال حاضر تاوصول اوامر شما موضوع پایان یافته خواهدبود». (برگ ۱۹۹ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی) .

۹۰ - ج ۲۱ مکاتبات سیاسی برگ ۱۹۹

این‌بار ، بهانه برای مخالفت بالازاریها چنین بود که پروتستانها مدعی شدند کلیسای قدیمی که لازاریها آنرا مرکز مؤسسات خود قرارداده بودند متعلق به آنهاست و از طرف دیگر بهمن میرزا حکمران آذربایجان هم باغوای دالگوروکی به‌حاکم‌رضائیه‌دستورداد‌به‌طرفداری از پروتستانها، دربارهٔ‌لازاریها شدت عمل بیشتری نشان داده و سخت‌گیری بیشتری کند . این وضع باز موجب شد که کنت دوسارتیژ از دولت ایران خواستار شود از رفتار نادرست حکمران‌آذربایجان وحاکم رضائیه جلوگیری‌بعمل‌آید. (جمادی‌الاول۱۲۶۲=مه۱۸۴۶)[۹۱]

اماکارشکنی‌ها وسختگیریهای پرنس‌دالگوروکی‌کار را بجائی کشانید که سرانجام پادشاه ایران از او به‌امپراطور روسیه شکایت کرد . شرح این شکایت که درعین حال بسیار جالب بوده چنین است :

در اواخر ماه‌جمادی‌الاول میرزا جعفرخان مشیرالدوله از جانب‌دولت ایران مأموریت یافت به دربار سن‌پطرزبورگ برود و بطوریکه در افواه مردم‌شهرت‌یافته‌بود اومأموریت‌داشت‌نظر امپراطورروسیه را درموردانتخاب بهمن‌میرزابه‌ولایتعهدی‌ایران‌استعلام‌نماید.اماهنگامی که‌میرزا جعفرخان در تفلیس‌نامه‌سربمهر‌حاجی‌میرزاآقاسی‌رابه‌پرنس‌وارنوزوف Prince Varnozoff تسلیم کردو اونامه را گشود ، بجای‌نامهٔ صدر اعظم پاکت ممهور دیگری بخط محمدشاه وخطاب به‌امپراطور روسیه درآن یافت که درطی‌آن پادشاه ایران ازطرز رفتار سفیر دولت روسیه که نسبت بدولت ایران و شخص شاه اهانت‌آمیز بود شکایت کرده بودواز امپراطور روسیه‌خواهش شده بودباین وضع‌پایان داده شود .[۹۲] آن‌وقت معلوم شد که موضوع جانشینی بهمن‌میرزا ونامهٔ حاجی‌میرزاآقاسی درحقیقت تدبیری برای گمراه کردن سفیر روسیه

---

۹۱ - همان مدرك برگهای ۲۳۹ و ۲۴۲ و ۲۴۳

۹۲ - کنت‌دوسارتیژ گزارش مورخهٔ ۳۰مه ۱۸۴۶(چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۶۲) : ج ۲۱ برگهای ۲۵۶ و ۲۵۷

بوده‌است وبهرحال براثر این سیاست‌ازسن‌پطرزبورگ‌به‌پرنس دالگوروکی دستور رسید که‌در رفتارخود متانت‌بیشتری راعایت نمایدو درمورد لازاریها ایجادمشکلات‌نکند و مانع بازگشت‌آنها به‌رضائیه نشود.[93]

ازاین تاریخ تاپایان سال ۱۲٦۳ کشیشان‌لازاری درمحیطی بالنسبه‌آرام به‌ادارهٔ مؤسسات ومدارس خود مشغول بودند تااینکه ازماه ذی‌حجهٔ سال‌ـ ۱۲٦۳ (نوامبر ۱۸٤۷) باز زمزمه‌هایی علیه‌آنها برخاست.

درمیان‌انبوه اسنادمربوط‌بایران که‌در آرشیو وزارت‌امورخارجهٔ‌فرانسه نگهداری میشود دوسند فارسی مربوط باین‌زمان موجوداست که‌در آغاز این مقاله‌هم‌بدانها اشاره‌یی‌شد.این‌دوسند عبارتنداز نامه‌یی‌مبنی برشکایت‌خلیفه‌ها و کدخدایان عیسوی شهرستان رضائیه‌از کشیشان لازاری‌و رونوشت‌استشهاد نامه‌یی بمهرجمعی ازرعایای‌آن حدود که ازمحتوای‌آنها مستفاد میشود این نامهٔ شکایت‌آمیز و استشهادنامهٔ پیوست آن‌به‌قونسول روس‌درتبریزداده‌شد و از او استدعای دادرسی وحمایت شده‌است و خواسته‌اند او دست کشیشان لازاری‌را ازناحیهٔ رضائیه‌وآبادیهای آنجا کوتاه کند وبه‌فعالیتهای آنها پایان دهد.مدارك‌دیگر نیز نشان‌میدهد که پروتستانها،سر کنسول‌انگلیس‌مسترابوت Abott رانیز باخود همراه کرده بودند.

باآشنائی که به‌روش‌تحریکات ودسایس‌مأموران خارجی داریم‌و اسناد قطعی وفراوان نیز دراین باره‌دردست‌است، بجرأت‌میتوان گفت‌این‌نغمه‌نیز ساز کنسول و وزیر مختار روسیه برخاسته‌بود. این‌است متن‌دوسندمزبور

---

۹۳ ـ همان مدرك برگ ۲۵۸

سند اول

«عرضه داشت کمترین بندگان خلیفهاو کدخدایان ورعایای ولایت ارومی بخدمت بارفعت سرکار قونسول دولت بهیهٔ روسیه. که چندسال است کمترین بندگان این جا بااهل فرنگ کاتولیکها دعوا داشتیم که میخواستند بدعتی دردین وآئین ملت نصاری گذارند. این کمترینان مانع ایشان گشته نگذاشتیم که چنین بدعتی بگذارند که مخالف کتب ودین ومذهب ملت نصاری بوده باشد. باوجود همهٔ این ممانعت ازعهده ایشان نتوانستیم که بیرون بیائیم وشکایت آن را بخدمت سرکار جناب جلالتمآب وزیر مختار دولت بهیهٔ روسیه ببریم که رفع بدعت آنها ازسرملت مابیرون نماید وسرکاروزیر مختاردراین امر کمال اهتمام بجاآورده فرمان همایون ازدربار معدلت مدارحضرت اعلی شاهی روحی فداه صادر فرمودند که من بعدچنان حرکتی نکنند که خلاف مذهب بوده باشد. مع هذا المراتب بازاینها دست ازشیطنت بر نمیدارند حتی کاررا بجائی رسانیده که چند نفررا فریب داده ازمذهب نصاری بیرون وداخل مذهب کاتولیك کرده اند. حق مطلب، این درهیچ مذهب وملت روا نیست که چنان نمایند لهذا استدعا ازمراحم رأی سرکار جنرال قونسول دولت بهیهٔ روسیه چنان است که التفات خودراشامل احوال کمترینان نموده رفع ظلم آنهارا بکنند وبااینهم متقاعد نمیشوند وچند نفررا تحریك کرده اند، سه‌چهار کله مرده‌را ازقبر بیرون کرده وبفرنگستان فرستاده اند وسوای اینها که در ملت نصاری میگذارند اگر نوشته شود بتقریر وتحریر نمیآید. خلاصه یابایده ظلم وتعدی آنهارا سر کمترینان رفع نمایندیا اینکه رخصت بدهید که ازاین ولایت کوچ کرده بولایت دیگر برویم. امیدواریم که این عرایض کمترینان بدرجهٔ اجابت مقرون گردد واین ظلم رارفع فرمائید والا نمیتوانیم اینجاقبول این حرکت بکنیم. زیاد. چه عرض شود والسلام.» ۹۴

---

۹۴ ـ مکاتبات سیاسی ج ۲۳ برگهای ۱۰۳ و ۱۰۴

سند دوم ـ استشهادنامه

«استشهاد واستعلام میرود ازعلمای‌عظـام وسادات کرام [کذا] و زائرین بیت‌الله‌الحرام و ازجمیع رعایای سلماس، از مسلمین واز اهل‌سایر ادیان براینکه دونفر ازاهل فرانسه که‌سه سال‌است درقریهٔ خسروآباد سکنی‌دارند ویکی‌موسیودارنیس ودیگری موسیو کلوزل میباشند که‌خلاف‌ذاکان‌وقراردادا ولیای دولت علیه‌رفتار مینمایندومرتکب بعضی امورات میشوند کـه بخلاف شروط میباشدوازجمله ملك‌میخرند ازاهل ارامنه اغوا نموده وبدین‌کاتولیك‌میآورند وتبعهٔ خودرامانع ازتـابع‌بودن شریعت‌غرامیشوند ودعواو نزاع شرعی‌را بررونق مذهب خودشان تمام مینمایند ودرباب مالیات وامردیوانی مداخله وافساد در بین رعیت مینمایند وهــروقت مشغول افساد واغتشاش هستند. هرکس‌را ازاهل‌سلماس باین‌امور اطلاع وقطع‌حاصل‌است‌حاشیه همین‌کاغذ رامهر نمایند که درحضورامنای دولت ابدمدت اثبات مطلب‌شود زیاده‌زیاداست والسلام»۹۵

این‌دوسند اگر چه تاریخ ندارند اما میتوان گفت کـه در اواخرسال ۱۲٦۳ویادر ماه محرم ۱۲٦٤ه‍ ق(نوامبر و دسامبر ۱۸٤۷)تهیه وبه‌سر کنسول روسیه تسلیم‌شده است زیرا کنت دوسارتیژه در گزارش ماهانهٔ خود،مورخهٔ ۲۹ ژانویه ۱۸٤۸ (۲۲صفر ۱۲٦٤) می‌نویسد : « آبه‌دارنیس به‌تهران آمد و شکایت دارد که علیه‌او وآبه کلوزل استشهادنامه‌یی تهیه کرده‌اند وبهرحال وزیر مختار روسیه‌استشهادنامهٔ مزبور راباآب‌وتاب‌بسیار بدولت ایران‌تسلیم نمود واز دولت ایران خواست که برای رفع مزاحمتهایی کـه کاتولیکهای لازاری در رضائیه بوجودآورده‌اند دستورهای لازم وکافی صادر گردد. ولی حاجی‌میرزا آقاسی این‌بار نه‌تنها به‌خواهش وزیر مختار روسیه ترتیب‌اثری نداد‌بلکه نامه‌یی توبیخ‌آمیزهم به‌بیگلربیگی تبریز ونامه دیگری به‌حاکم سلماس‌نوشت و درآن به‌رفتارآنها اعتراض کرد و در پایان‌نامه، افزوده بود بهرصورت هرچه شده ، گذشته‌است ولی‌از اکنون دستوراین‌است که‌دررفتار

۹۵ ـ همان مدرك برگ ۱۰۱ ۹٦ ـ همان مدرك برگهای ٤۹ ـ ۵۰

خودتغییر دهند وباآب‌دازنیس وآبه کلوزل بنحوی رفتارشود که بتوانندور نهایت آسایش و فراغبال در خسروآباد زندگی کنند. ۹۷

ولی‌باید گفت که باتمام این‌احوال، لازاریهاوضع‌استوار واطمینان‌بخشی نداشتند و بطوریکه همردوهل Hommaire de Hell جهانگرد فرانسوی که درهمین‌سال‌بایران‌آمده و وضع‌لازاریها را ازنزدیک‌دیده است‌می‌نویسد: «باوجودتأسیس مدارسی در اورمیه(رضائیه)وسلماس،چون دیگرباوضعی که برای ایشان پیش‌آمده است،کاری ازآنها ساخته نیست،بهتراست آرزو کنیم که‌ایشان راازایران بفرانسه‌فراخوانند». ۹۸

ازاین پس درآرشیو وزارت امورخارجهٔ فرانسه ، تاحدود سال ۱۹۱۸-(۱۳۳٦ هـ . ق) گاه‌گاهی‌باز دربارهٔ‌لازاریهامطالبی‌می‌یابیم: ازجمله‌دردستور-العملی که وزارت‌امورخارجهٔ‌فرانسه‌به موسیوپروسپر بوره Prosper Bourée وزیر مختارفرانسه داده‌است (۷ سپتامبر۱۸۵٤=۱٤ ذی حجهٔ ۱۲۷۰ هـ. ق) نوشته شده «ماهمچنین‌دراین سرزمین وظیفهٔ دیرین خود راهنوزبعهده داریم وآن‌حمایت ازهم‌کیشان ماست که در سرزمینهای مشرق هستند»[۹۹] وبازدر سال ۱۸۵۹ (۱۲۵۷هـ ق) که بارون دوپیشون Baron de Pichon بسمت وزیر مختار فرانسه بایران آمد، درملاقاتی که باناصرالدین شاه کرده بود موفق شدامتیازاتی به‌سود لازاری‌ها بدست‌آورد ، [۱۰۰] و روشه‌شوار Rochechoir وزیرمختار دیگرفرانسه درسال ۱۸٦٤ (۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ هـ ق)نیز در گزارش مورخهٔ ۲۰ مارس خود بتفصیل ازکاتولیکها و لازاریهای ایران صحبت کرده است.[۱۰۱] و چون این جمله و همچنین نکات دیگری کـه در بارهٔ لازاریها مربوط باین‌سالها تاحدود سال۱۹۱۸در دست‌است‌خود موضوع مقالهٔ‌دیگری خواهد بود، مقالهٔ حاضر رابهمین جاپایان میدهیم.

۹۷ - همان‌مدرك برگهای۴۳ و٤٤ و۶۰ ۹۸ -کتاب «مسافرت به‌ترکیه وایران‌بدستور دولت فرانسه درسالهای ۱۸٤٦ -۱۸٤۸» ج۲ ص۲۱ - ۲۲

۹۹ - مکاتبات سیاسی ج ۲۵ برگ ٤ ۱۰۰ - مکاتبات سیاسی ج ۳۰ برگ ۲۸

۱۰۱ - مکاتبات سیاسی ج۳۳ برگ ۲۳ تا ۳۹

چند فرمان تاریخی

از

عبدالله عبداللهی

-۱-

سجع مهر : **هو - الغایت علی**

محمد شاه غازی السلطان بن السلطان + ۱۲۵۴

بـرادر ارجمند کامکار وخجسته اختر سعادتمند نامـدار بهمن میرزا صاحب اختیار آذربایجان موفق بتوفیقات حضرت سبحان مؤید بوده بداند که درین اوان فیروزی اقران عالیجاه مقرب الخاقان خیرالحاج حاجی محمد خان غلام پیشخدمت خاصه ما عمله را ازدربار معدلت مدار پادشاهی مرخص فرمودیم وازقرار فـرامین جداگانه بتولات عالیجاهان مقرب الخاقان میرزا علی قلی وحاج محمد خانرا عالیجاهان مستوفیان عظام وسررشته داران فخام دفترخانه مبارکه معین و مشخص کرده اند میباشد آن گرامی برادر نامدار تیول آنهـا را بدون رسوم کسر ونقصان سالیانـه دروجه مشارالیها برقرار دانسته کـه هرساله منافع ومداخل آنجـا را چون درخانهٔ مـا رهی دارنـد بازیافت ومطالبه بـار کرده نشود که درعین اطمینان صرف معاش گـذاران خود نمایند و بدعـا گوئی دوام عمر و دولت ابد مدت قاهره مشغول شوند مقرر آنکه چون عالیجاه مقرب الخاقان حاج محمد خان اباعنجد از قدیمی خـدمتگذاران این دولت خاصه بنیان بـوده مراعات جانب او درهرمواد منظور نظرحق شناس گردید که پایه اعتبار اورا بکفالت امورات وظـایف

مستمریـات (یك کلمه خوانده نشد) وثغور برافرازیم لهذا کفالت وظـایف مستمریات آذربایجان را باومحول فرمودیم که آن خجسته برادرکامکاربعد ازآگاهی حکم همایون یکنفرازمیرزا های آذربایجان را کهصاحب سررشته ووقوف و مواجب هم ازدیوان اعلی داشته باشد باو داده که متوجه امورات محوله بمشارالیه شود البته ازقراریکه مقرر فرمودیم معمول ومرتب دارند درعهده شناسند . تحریراً فی شهرجمدی الاول .

-۲-

الله تعالی

هــو

سجع مهر : الملك لله تعالی

تا کـه دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

طغرا: **الملك لله تعالی شأنه** ، حکم همایون شد آنکه چون مراتب زهد ودیانت ومدارج قدس وامانت جناب معارف آداب حقایق نساب عمدة الحکماء العظام ملا زین العابدین حکیم شیرازی بعرض پیشگاه مرحمت دستگـاه همیونی رسیده لهذا در هذه السنه اودئیل خیری تحویل برحسب استدعای نـور چشم اعزاسعد ارجمند کامکار سلطان اویس میرزای معتمد الدولـه امیرتومان حکمران مملکت فارس تولیت بقعه شریفـه شیخ مصلح الدین

سعدی‌شیرازی علیه‌الرحمه والغفران را بمشارالیه مرحمت وواگذارفرمودیم که ازهرجهت باکمال دقت بمراقبت ومواظبت بقعه مزبور پرداخته همواره درتنقیح وتزکیه آن اقدامات‌کامله واهتمامات لازمه بعمل آورد مقررآنکه حکام حال و استقبال مملکت فارس تولیت بقعه مزبور را مخصوص جناب مشارالیه دانسته لوازم‌آنرا باورجوع‌نمایند . المقررمقربوالخاقان مستوفیان عظام و کتاب سعادت فرجام شرح فرمان‌همیون را ثبت‌نموده درعهده شناسند.

شهر جمدی الاولی ۱۳۰۷

-۳-

الملك لله

سجع مهر :

خواست یزدان‌تاشودآباد ملك ازعدل و داد

خاتم شاهی بسلطان احمد قاجار داد

نظر بمراتب شایستگی و مراحم حسن خدمتگذاری و دولتخواهی تمجیدالسلطان و ظهور مراحم و مکارم ملوکانه درباره مشارالیه برحسب تصویب جناب مستطاب‌اجل‌اشرف‌ارفع افخم مهین دستورمعظم میرزاحسنخان وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء و وزیر داخله‌باعطای‌لقب اعظم‌الدوله قرین‌افتخار ومباهات فرمودیم

شهرشعبان ۱۳۳۸

(۳)

٥

- ٤ -

سجع مهر : **الملك لله**

خواست یزدان تا شود آباد ملك ازعدل وداد

خاتم شاهی به سلطان احمد قاجار داد

بفضل و عنایت خداوند متعال
ما سلطان احمد شاه قاجار
شاهنشاه کل ممالك ایران

نظر بپاس خدمت ومراتب لیاقت که ازمیرمحمد حسینخان عمیدالملك پیشکارمالیه مازندران معروض افتاده بتصویب جناب اشرف میرزا حسنخان وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء و استدعای جناب اعتلاءالملك کفیل وزارتخارجه مشارالیه را باعطای نشان شیروخورشید از درجه اول[1] باحمایل سبز قرین افتخارفرمودیم :

بتاریخ ١٥ برج میزان قوی‌ئیل یکهزار و سیصد و سی‌هشت

(١) - در آئین نامه‌اعطای نشان‌های‌دوره قاجار درمورد نشان‌درجه‌اول‌شیروخورشید نوشته شده .

نشان شیروخورشید از درجه‌اول باحمائل سبز را به‌لویان‌اعظم وبزرگترین‌امرای مملکت محروسه مرحمت میفرمایند وبه‌ازاء خدمت‌عظیمی ازقبیل فتح مملکتی یا شکست دادن به‌لشکر انبوهی عطا خواهد شد .

بخش دوم

اخبار سلاجقه روم

بامتن کامل ـ مختصر سلجوقنامه ابن‌بی‌بی

کتاب دیگری که باهتمام آقای دکتر محمد جواد مشکور رئیس گروه تاریخ واستاد دانشسرایعالی با نام اخبار سلاجقه روم عرضه گردیده است اثر نفیسی است که مانند سایر آثار این محقق ونویسندهٔ پرکار در نوع خود بی‌نظیر میباشد

همانطوریکه نویسندهٔ ارجمند درسر آغاز کتاب نوشته‌اند: «... دربارهٔ سلاجقهٔ روم تاکنون کتاب مستقلی به فارسی امروز نوشته نشده . و چند تاریخ قدیم که به سلجوقنامه معروف است اساس همهٔ آنها کتاب **الاوامر العلائیه فی‌الامورالعلائیه** تصنیف ابن‌بی‌بی میباشد.»

این کتاب از سه قسمت تشکیل شده است :

قسمت اول: مقدمهٔ مفصلی است شامل ۱۷۲ صفحه و ۳۰ صفحه نیز اعلام بر آن افزوده شده وجمعاً ۲۰۲ صفحه درپنج فصل بشرح زیر میباشد

فصل اول : مربوط به تاریخ ابن بی‌بی و سلجوقنامه های مأخوذ از آن است.

ابن‌بی‌بی حسین بن‌محمدبن‌علی‌الجعفری‌الرغدی مشهور به ابن‌بی‌بی المنجمه بوده است که بطور اختصار وی را ابن بی‌بی نامیده‌اند .

پدر ابن‌بی‌بی ، مجدالدین محمدترجمان که مدتی منشی دربار سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بوده توسط پدر زنش کمال‌الدین‌کامیار از بزرگان و امیران دولت سلجوقی روم بدربار سلاجقه روم راه یافت و منزلتی بدست آورد. مقام و شخصیت وی سبب‌شد که خود ابن‌بی‌بی از مقربان امیران و

پادشاهان سلاجقه شود تاآنجا که به لقب «امیرناصرالدین» ملقب و به شغل «امیر دیوانی طغرا» یعنی فرمان نویس ومهردار سلطنتی دربار سلجوقیان روم منسوب گردد.

فصل دوم: جغرافیای تاریخی آسیای صغیر بطور مختصر نوشته شده است.

فصل سوم: درشرح تاریخ سلاجقه روم

فصل چهارم: درشرح زندگانی و فلسفه‌نو افلاطونی مولانا جلال‌الدین بلخی مشهور به ملای رومی نوشته شده است.

فصل پنجم: جدول نامهای پادشاهان و فرمانروایان آسیای صغیر از سلاجقهٔ روم تاپیش‌از تشکیل دولت عثمانی.

قسمت‌دوم: شامل ۳۳۷ صفحه میباشد کتاب مختصر سلجوقنامه است که ازروی طبع م. ه. هوتسما (۱۹۰۲ م) تجدید چاپ گردیده واساس‌کار مؤلف است.

قسمت‌سوم: عبارت‌ازتعلیقات واضافاتی است که‌از کتابهای تاریخی‌هرجا مطلبی راجع به‌سلجوقیان روم‌مشاهده شده‌جمع‌آوری وبصورت‌مجموعه‌ای مفیدبرای هریک‌عنوانی‌جداگانه‌بنام‌آن کتاب‌ترتیب‌داده شده‌است. ودرآخر کتاب نیز فهرست اشخاص واماکن آنرا تکمیل کرده است.

وهمانطوریکه ناشر محترم کتاب نوشته‌اند «کتاب موجود هدیهٔ خاص اهل تحقیق است به اهل دانش ...» وما توفیق مؤلف دانشمند ومحقق کتاب اخبار سلاجقه روم را خواهانیم.

این کتاب در ۷۹۹ صفحه (۲۰۲ صفحه مقدمه + ۳۳۸ صفحه مختصر سلجوقنامه + ۲٦۰ صفحه تعلیقات واضافات) بقطع وزیری باکاغذ اعلی در مهرماه ۱۳۵۰ بچاپ رسیده واز انتشارات کتابفروشی [illegible] میباشد.

فهرست مقالات مجله بررسیهای تاریخی

از ابتدای انتشار تا این شماره

از : سروان مجید وهرام ـ ستواندوم وظیفه علیرضا کیا

الف

پ

ت

ج

چ

ح

ر

ق

ک

و

ه

ی

فهرست اسامی نویسندگان

مجله بررسیهای تاریخی

از ابتدای انتشار تا این شماره

الف

ب

پ

ج

ح

د

ذ

ر

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

ن

و

ی

مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی – نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی – بررسیهای تاریخی
جای اداره : تهران – میدان ارک
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲٤۲۲

بهای هر شمارهٔ مجله	**برای نظامیان و دانشجویان**	**۳۰ ریال**
	برای غیر نظامیان	**٦۰ ریال**
بهای اشتراك سالانه ٦ شماره در ایران	**برای نظامیان و دانشجویان**	**۱۸۰ ریال**
	برای غیر نظامیان	**۳٦۰ ریال**

بهای اشتراك در خارج ازکشور : سالیانه ٦ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی های‌تاریخی» پرداخت ورسید را بانشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری – شعبات امیرکبیر – نیل
و سایر کتابفروشی های معتبر

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUSC

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

Sanctions: the Falklands episode

M. S. DAOUDI and M. S. DAJANI

THE Falklands invasion by Argentine military forces on 2 April 1982 posed the most serious threat to Margaret Thatcher and her Conservative government since coming to power three years before, and the British Prime Minister responded by taking a firm line.[1] While threatening to recapture the islands by military means, Mrs Thatcher also attempted to exert pressure on Argentina by invoking economic sanctions. Those measures included: (i) freezing Argentinian financial assets in Britain; (ii) suspending new export credits; (iii) halting all military sales; and (iv) banning imports of Argentine goods.

In retaliation, the Galtieri government declared a freeze on British assets in Argentina, which amounted to $4 billion as compared to $1 billion of Argentine assets in Britain. In addition, Argentina announced that it would suspend all payments to British banks—including the interest and principal due on the $5.8 billion it had borrowed from London financial institutions.[2] Though the British banks could have called Argentina into default, they were not eager to do so for fear of the effect on the banking system. To reduce the danger of being called into default, Argentina maintained that it was channelling payments as and when due into an escrow account in New York.[3]

In addition to its unilateral measures, Britain looked to its allies for support. On 6 April, the British government formally requested that the European Economic Community (EEC) join in the economic sanctions. On 14 April, the EEC agreed to impose a month-long ban on imports from Argentina; these sanctions were to be reviewed at the end of the month. EEC support for Britain was a response to Argentina's act of aggression rather than an indication of agreement with British claims of sovereignty over the islands. In retaliation

[1] For a discussion of the two diametrically opposed points of view, see M. Kempton, 'General Galtieri's case', and N. Annan, 'Mrs Thatcher's case', *New York Review of Books*, Vol. 29, 15 July 1982. Other useful articles dealing with different aspects of the Falklands crisis are: Elizabeth Young, 'Falklands fall-out', Lawrence Freedman, 'British defence policy after the Falklands', and Gordon Connell-Smith, 'The OAS and the Falklands conflict', in *The World Today*, September 1982; also Joan Pearce, 'The Falkland Islands dispute', *ibid.*, May 1982; J. E. S. Fawcett, 'The Falklands and the law', *ibid.*, June 1982; P. J. Beck, 'Cooperative confrontation in the Falkland Islands dispute: the Anglo-Argentine search for a way forward, 1968–1981', *Journal of Interamerican Studies*, Fall 1982.

[2] See 'Sanctions: who'll call default?', *The Economist*, 10 April 1982, p. 26.

[3] Joan Pearce, 'Economic Measures', *The Falkland Islands Dispute: International Dimensions* (London: The Royal Institute of International Affairs, 1982), p. 15. See also 'Galtieri's economy: run on banks', *The Economist*, 24 April 1982, p. 28.

Dr M. S. Daoudi is Director of International Industrial Investments division of Danwells Corporation. Dr M. S. Dajani is Assistant Professor of government at Southwest Texas State University.

This article is excerpted from their forthcoming book entitled *Economic Sanctions: Ideals and Experience*, to be published by Routledge and Kegan Paul in July. The authors would like to thank Professor Richard Portes for his valuable suggestions.

against the EEC sanctions, Argentina banned all imports from the European member nations. The EEC boycott was subsequently joined, on 17 April 1982, by Australia, Canada, New Zealand and Hong Kong.

After initiatives to achieve a diplomatic solution failed, the United States abandoned its mediation efforts on 30 April 1982 and declared its support for Britain, ascribing its failure to Argentine intransigence. In addition to offering to provide military supplies to Britain, the US government invoked limited economic sanctions against Argentina and suspended all military exports. In a press conference held on 30 April 1982, President Reagan stated that the US had for the moment 'gone as far as we can go' in trying to find a compromise solution. He blamed Argentina for resorting to armed aggression, adding: 'I think the principle that all of us must abide by is, armed aggression of that kind must not be allowed to succeed'. On the same day, the US Secretary of State, Alexander Haig, asserted that 'in light of Argentina's failure to accept a compromise, we must take concrete steps to underscore that the United States cannot and will not condone the use of unlawful force to resolve disputes.'

In Argentina, meanwhile, a crisis of liquidity was mounting in the country's financial system, as depositors withdrew nearly $1 billion from domestic banks in anticipation of worsening economic conditions. To offset these withdrawals, the Galtieri government on 16 April 1982 injected through the central bank millions of dollars into the banking system.

Shortly after the United States abandoned its mediation efforts, on 1 May 1982, the conflict entered a new phase of active military engagement. The start of military operations, together with the economic sanctions, put severe stress on the fragile Argentine economy, obliging the government on 5 May to declare a collection of measures intended to help finance the war and shore up the economy during the crisis. Among those economic measures were: (i) devaluation of the peso by 14·3 per cent against the US dollar, and the imposition of a special war tax of 1,000 pesos for each dollar exchanged, imposed on top of the existing 10 per cent tax on dollar transactions; (ii) increasing the tax rebate for manufacturers who exported goods; (iii) reducing from 90 per cent to 80 per cent the amount of government guarantees for bank deposits; (iv) increasing petrol prices by 30 per cent and imposing additional taxes on cigarettes and liquor.

On 17 May, just before the 30-day EEC ban was set to expire, Britain succeeded in persuading the European Community to extend its economic sanctions for another seven days. The British argued that negotiations at the United Nations to bring about a peaceful solution were at an extremely critical stage and that lifting the sanctions might prejudice them. Convinced that continuing sanctions were essential to bring about a peaceful solution, the Common Market nations, with the exception of Italy[4] and Ireland,[5] agreed to

[4] There are an estimated 2 million Italians in Argentina, and the country is Italy's second-largest trading partner in Latin America. Public opinion in Italy had been largely critical of the British handling of the Falklands crisis.

[5] The Irish government was reluctant to back sanctions for fear of compromising its neutral

extend the trade ban under article 113 of the EEC treaty, which called for unified external trade rules. Italy and Ireland maintained that they would observe Article 225, which provided for co-operation so as to avoid market distortions. Both agreed not to undermine the effect of sanctions by other EEC countries and to ensure that Argentine imports would not be directed elsewhere in the European markets.

As the one-week extension ended, the eight other member countries of the EEC agreed, on 24 May 1982, to extend the trade sanctions against Argentina indefinitely. EEC support was aimed specifically at driving Argentina back to the negotiating table. The British Foreign Secretary, Francis Pym, welcomed the accord on the sanctions, saying that it showed 'a degree of support which we're very appreciative of at this stage of the conflict'. Argentina continued to block imports from the EEC in retaliation.

The military struggle, meanwhile, went heavily in favour of Britain. On 14 June 1982, Argentina was forced to surrender, and a *de facto* cease-fire prevailed. The Falklands military débâcle led quickly to the forced resignation of the Argentine President, Leopoldo Galtieri. In a message delivered to the United Nations on 18 June 1982, Argentina stated that 'there exists in fact, given the present circumstances, a cessation of hostilities, which Argentina observes, but this cessation will be precarious so long as the British attitude as evidenced by the military occupation, the blockade, and the economic aggression subsists'. The Argentine note said that 'the total cessation of hostilities' would be achieved only when Britain withdrew its military forces from the region and ended its economic sanctions and blockade. Britain, in a letter to the UN Security Council on 25 June, eased its demand for a formal declaration from Argentina that all hostilities in the South Atlantic be declared at an end. The letter stated that the British government was now simply hoping to receive 'positive indications which will allow it to conclude' that there would be no renewal of hostilities on Argentina's part. Such 'indications' might amount merely to a continuation of the informal cease-fire currently in effect.

As a result of the cease-fire, the Foreign Ministers of the European Community nations agreed on 20 June 1982 to suspend their economic sanctions against Argentina on condition that there would be no further act of force in the South Atlantic. Britain opposed the end of the sanctions, arguing that they should be maintained until Argentina formally committed itself not to renew hostilities. This plea was rejected, but the EEC Ministers agreed to reimpose the sanctions if Argentina violated the cease-fire. Military sanctions were maintained.

The United States lifted its economic sanctions on 12 July 1982. President Reagan announced that the decision had been reached after a 'thorough

---

status. Furthermore, there was concern that Ireland might appear to be giving tacit approval to Britain's use of force. The Irish official view was that suspension of sanctions would be more helpful in finding a diplomatic solution.

review of the situation in the South Atlantic following the cessation of hostilities'. He asserted that it was 'important now for all parties involved in the recent conflict to put the past behind us, and to work for friendship and co-operation'.[6] A ban on sales of military equipment was left in effect.

The ending of the US sanctions allowed Argentina to obtain new credits and guarantees from the Export-Import Bank and new guarantees from the Commodity Credit Corporation. The US hoped that removing the sanctions would help to restore good relations with Argentina and its Latin American supporters.

It was not until 14 September 1982, that Argentina and Britain ended their mutual financial sanctions. The agreement between the two countries did not affect sanctions on trade and commerce. While Britain favoured the lifting of the trade embargo, Argentina would agree only on the financial sanctions, because Britain had made no concessions on the future of the Falklands. As part of the agreement, the freeze on financial transactions was lifted, and Argentina consented to restore its relationship with British banks to that which had existed prior to the beginning of the conflict.

Assessment of sanctions

The effectiveness of sanctions depends upon how the demands are formulated and presented and to what extent they can be negotiated, as well as upon the socio-political, cultural and psychological characteristics of the target population. In the Argentinian case, the unanimity, rapidity and sweeping nature of the sanctions imposed by the EEC presented a striking contrast to the slow, incoherent EEC responses to the hostage crisis in Iran,[7] the Soviet invasion of Afghanistan and the declaration of martial law in Poland. Those were long-delayed, half-heartedly perceived, poorly drawn and badly administered.

The exact impact of sanctions is difficult to assess quantitatively due to the scarcity of available statistical data; nevertheless, an attempt will be made here to isolate and investigate seven aspects of the imposition of sanctions.

Time element. The imposition of sanctions provided precious time for the different parties to pursue a diplomatic solution. At the same time, it allowed the British government time to prepare its military invasion. With the Falklands nearly 8,000 miles (13,000 kilometres) distant from Britain, the naval task force needed more than two weeks to arrive at its destination.

Psychological impact. The EEC sanctions demonstrated clearly that Argentina had no allies in Europe, and that the European governments' international policies give priority to supporting each other rather than non-

[6] *Weekly Compilation of Presidential Documents*, Vol. 18, No. 28, 19 July 1982, pp. 893–4.

[7] A report from the European Parliament, published in early April 1982, pointed out that during the hostage crisis, in spite of the sanctions imposed by the EEC against Iran, trade between the two sides actually rose by 50 per cent.

European nations. This affected the Argentinians greatly, since they considered themselves within the Latin American context as 'honorary Europeans'. The EEC's claim that it supported the British position because Argentina resorted to force could have been overlooked in favour of the argument that Argentina used force because the inflexibility of the Thatcher government on the sovereignty issue left it no other choice. Yet no such rationale was forthcoming. Furthermore, the firm support of Britain by the EEC reinforced the Thatcher government's leverage and, simultaneously, intensified the psychological pressure on Argentina.

In sharp contrast, Galtieri's government enlisted only token support from its partners in the Organization of American States (OAS), which caused the OAS itself to come under attack in Venezuela, where Alfredo Baldo Casanova, writing in the independent *El Nacional* of Caracas on 31 May 1982, contended that the organization's 'timid support for Argentina . . . demonstrates the group's inability to unite continental interests' and showed the need for a 'Latin American OAS'. No other Latin American country banned or restricted trade with Britain, the EEC or the US. Nor was Argentina able to invoke the Inter-American Security Treaty, known as the Rio Pact, against Britain. This failure heightened the Argentines' sense of isolation and deepened the feelings of bitterness and frustration originally due to their military setbacks. Moreover, while the US shift from neutrality to a position backing Britain had only a limited economic effect, as the bulk of Argentine-US trade was not affected, its psychological significance was considerable. Having failed to enlist US support, the Galtieri government counted on US neutrality to act as an impartial mediator in the conflict and felt betrayed when the United States sided with Britain.

Symbolic value. On 1 May 1982, a State Department official described the effect of the US sanctions as chiefly 'symbolic and psychological'. But this symbolic effect had substantive aspects. The sanctions seemed to be a verdict of 'guilty' handed down against Argentina by the American and West European judges; consequently, they hampered Argentina's efforts to enlist support from pro-Western governments, and cast doubt in the international community on the morality of Galtieri's policies in the Falklands.

Political dimension. On the political level, the impact of sanctions was at least twofold:

(i) In terms of international economics, Britain's freeze of Argentina's assets, coming shortly after the US freeze of Iranian assets and the US threat to push Poland into default, heightened the growing politicization of the world's financial markets. The move was another signal that foreign financial assets lie hostage in the hands of host governments and that those governments are ready and willing to use the weapon of the freeze to achieve political objectives. Such an atmosphere is likely to make other governments apprehensive about depositing their funds and investments in banks where

political risks are perceived. Though there is no concrete evidence so far, the possibility exists that large investors may tend to shift their operations out of highly politicized financial centres, such as New York, London, Paris and Frankfurt, to more neutral, secure centres, such as Switzerland or Luxemburg, particularly as it had been observed that 'following the freeze on Iranian assets OPEC deposits in New York declined'.[8] Such a move would have serious implications for the economies of industrial nations which so far have been havens for international investors, particularly those in the rich oil-exporting countries.

(ii) Central to the EEC decision to join the British sanctions against Argentina was the desire to express solidarity with a member state whose territory (albeit colonial territory) had been invaded. This was a convenient opportunity for the EEC to demonstrate its ability to act as a single entity in international affairs, and to show that European political co-operation could produce results, especially since the cost of the gesture was reduced by carefully mitigating its effect on trade. The EEC unity came close to breaking point when, after the initial thirty days, Italy and Ireland, each for its own reasons, opted out of the embargo. In general, however, EEC solidarity was effectively asserted.

Economic effects. There is no doubt that the multilateral sanctions imposed by Britain, the European Community and the United States had a considerable collective effect on the strained Argentinian economy. On 5 July 1982, the Argentine government announced an emergency programme to deal with an economy that was described by the Argentine Economic Minister, Juan Maria Dagnino Pastore, as 'in a state of destruction without precedents'. In a speech televised nationally, Dagnino Pastore stated that Argentina's financial system had deteriorated into an 'explosive situation' and warned that it would have to be restructured 'from its foundation'. Some of the measures announced were: (i) a devaluation of the peso, which currently traded at a rate of 15,600 to the US dollar, and its exchange at two different rates: a lower rate for export trade and a higher one for financial transactions such as international loans.[9] The higher exchange rate for financial transactions was intended to discourage the flight of dollars by undercutting the black market in dollars; (ii) strict government controls on interest rates, imports and currency.

According to Dagnino Pastore, the basic purpose of the emergency economic programme was to stimulate an 'export offensive' which would increase Argentina's foreign exchange to help pay off its nearly $32 billion foreign debt, one of the world's highest per capita foreign debts.

Argentina's economy, under pressure from the war and the sanctions, re-

[8] Joan Pearce, 'Economic Measures', *op. cit.*, p. 17.

[9] In late May 1982, and before the seizure of the Falklands, the Argentine peso traded at 12,000 to the dollar. By July the trade rate was 22,000 pesos to the dollar and the financial rate at between 24,000 and 28,000 to the dollar.